

چشم انداز ایران

۸۵

بهرنا مهری بزرگمهری

آغازین

۹۸	آیا تفرقه‌افکنی و تشدید تضاد میان شیعه و سنی کار درستی است؟ / سیدمهدی غنی	۲	جوانه‌های راهبردی امید / لطف‌الله میثمی
۱۰۳	بازخوانی زندگی و آرای امام شافعی / حمید احراری - بخش دوم	۴	آینده‌ای از صداقت و سیاست / سیدحسین مجتهدی
۱۰۶	تأملی درباره نظریه غیرعقلانی بودن دینداری / حسن محدثی گیلوئی	۷	هاله با عزت رفت / لطف‌الله میثمی
۱۱۹	اقبال و شناخت / جمشید دیوانی - بخش اول	۱۰	مواجهه‌ای نقادانه با روشنفکری ایرانی / هدی صابر
۱۲۲	آیا بیلان دین منفی است؟! /		

چشم‌انداز سیاست داخلی

۱۲۴	گسترش مارکسیسم در پیگیری عدالت اجتماعی / پرویز بابایی	۱۸	از دموکراسی نمایندگی تا مشارکت / گفت‌وگو با محمدرضا خاتمی
۱۲۶	ضرورت تحلیل تاریخی مارکسیسم و مارکسیست‌ها در ایران / کمال اطهری	۲۵	مشارکت سیاسی، وحدت ملی / گفت‌وگو با محمدرضا کربلایی
۱۲۹	مارکسیسم در ایران / هرمز ممیزی	۲۸	فاز دوم هدفمندی یارانه‌ها / فائزه حسینی
		۳۶	به بهانه گزارش حق مأموریت انجام نشده ۱۲/۵ میلیارد تومانی / رسول اژنیان
		۴۱	چشم‌ها و گوش‌ها

چشم‌انداز تاریخ

۱۳۲	واژگونی در کج و پیچ جاده لغزنده / امیر طبرانی - بخش اول	۵۰	آیا این نسخه درمان می‌کند؟ / سمانه گلاب
۱۳۹	سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور / سیامک لطف‌اللهی - بخش دوم	۵۴	بحران‌های اقتصاد ایران و مسئولیت اصلاح‌طلبان / محسن رنانی
۱۴۲	برخی خطاهای دو کتاب «نهضت روحانیون ایران» و «نهضت امام خمینی» / رحیم روحبخش	۵۸	مفهوم کم‌توسعه‌یافتگی / کاووس واضحی
		۶۴	شورای عالی آب کشور / سیدمحمود حسینی
		۶۶	راه‌حل ملی بحران آب اصفهان / محمود آقایی
		۷۱	از محیط‌زیستمان چگونه مراقبت می‌کنیم / ن. سلطانی

چشم‌انداز اقتصاد و توسعه

چشم‌انداز سیاست خارجی

۱۴۸	توافق ژنو؛ مصالح، منافع و امنیت ملی / حسین رفیعی	۷۴	چمران پدر / احمد هاشمی
۱۵۳	چرا شاهزاده بندر بن‌سلطان برکنار شد؟ / برگردان: بهداد صادقی	۷۶	تاریخ گمشده آرمانخواهی / گفت‌وگو با محمد توسلی
۱۵۴	انتخابات شهرداری‌های ترکیه / احسان هوشمند	۷۹	سال‌های ایمان و مبارزه
۱۵۹	بار دیگر رسانه‌های بزرگ بر طبل جنگ در خاورمیانه می‌کوبند / برگردان: حلیه صبورنژاد	۸۱	نایفه چریک / گفت‌وگو با حسین حریری

چشم‌انداز کتاب

۱۶۲	در نقد لیبرال دموکراسی / محمدرضا احمدی	۸۲	در فراز یا فرود یک تصویر تاریخی! / سپیده سامی
۱۶۶	از افسانه تا واقعیت / حسین آبادیان - بخش یابانی	۸۳	آسیب‌شناسی تربیت دینی / گفت‌وگو با محمدعلی نجفی
۱۷۴	از بروکسل تا پاریس / گروه نقت - بخش چهارم	۸۵	نگاه و نقدی گذرا به کتاب دین و زندگی سال سوم دبیرستان / عزت‌الله مهدوی
		۸۸	نقش سازمان‌های مردم‌نهاد (سمن‌ها) در مدیریت بحران زلزله‌های ایران / محمد ایرانمنش
		۹۲	نقطه عطف بیداری / احمد هاشمی - بخش سوم
		۹۳	زن؛ سنت و تجدد؛ نهضت و انقلاب / عباس نصر - بخش پایانی

ایران در آیین رسانه‌ها

چشم‌انداز خوانندگان

دوماهنامه چشم‌انداز ایران

اردیبهشت و خرداد ۹۳

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف‌الله میثمی

صفحه‌آرا: سمیرا احمدی

عکاس: مجتبی قاجار

چاپ: ایرناچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت غربی

شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۸۹۵ - ۱۳۴۴۵

تلفن: ۰۶۶۴۳۳۲۰۷ - تلفکس: ۰۶۶۹۳۶۵۷۵

پيامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

www.meisami.net

meisami40@yahoo.com



جوانه‌های راهبردی امید

حفاظت از حرکت چشمگیر مردم



لطف‌الله میثمی

در شامگاه ۲۵ خرداد ۱۳۹۲ مردم ایران با شنیدن خبر پیروزی دکتر حسن روحانی در انتخابات ریاست جمهوری، به خیابان‌ها آمدند و شادی و پایکوبی کردند. ویژگی‌های حرکت مردم در آن شب، نخست این بود که از جایی مدیریت نشده بود، دوم اینکه در یک زمان واحد انجام شد، سوم اینکه سراسری بود و مردم در تمامی شهرهای بزرگ و کوچک و در تمام محلات تهران حضور داشتند، چهارم اینکه از همه گروه‌های سنی اعم از زن و مرد در آن دیده می‌شد و پنجم اینکه متانت کامل داشتند. هیچ حرکت غیرقانونی و توهین آمیزی از آنها سر نزد و هیچ درگیری‌ای هم به وجود نیامد.

بدیهی است که این حرکت سراسری که ناشی از «خوداشتعالی» مردم بود، یک تغییر کیفی و شاید ماهوی داشت که دربرگیرنده تغییرات تدریجی زیادی بود. دستاورد اصلی این حرکت این بود که «برون‌داد» واقعی ملت ایران و در اوج عقلانیت بود. به نظر می‌رسد که دستگاه امنیتی هم نباید از حضور یکپارچه مردم، نگرانی‌ای به خود راه دهند و نباید چنین بیندیشند که آزادی مردم به هرج و مرج منجر می‌شود. من با الهام از آن حرکت باشکوه مردم به این نتیجه رسیدم که در شرایط فعلی، ما بایستی از دستاوردهای ملت‌مان که به چنین تغییر کیفی‌ای منجر شد، حفاظت کنیم و اجازه ندهیم خللی در آن راه یابد. بر آن شدم تا مؤلفه‌هایی را که به این حرکت باشکوه منجر شد، مورد بررسی قرار دهم.

تحولی در جهان

یکی از دستاوردهایی که در سال ۱۳۹۲ رقم خورد، این بود که درون ملت آمریکا، تحولی رخ داد. بعد از چند قرن ماجراجویی، جنگ، اشغال و کودتا، به این نتیجه رسیدند که چه به لحاظ آرای مردم و چه به لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی، مایل

به جنگ و عملیات نظامی نیستند. در این راستا اوباما اولین رئیس‌جمهوری بود که تصمیم‌گیری درباره جنگ را به مردم و کنگره واگذار کرد که جواب آن منفی بود. همچنین در پارلمان انگلستان، بیش از هشت درصد مردم به جنگ معتقد نبودند. سناتور ریچارد بلومنتال که رهبر تندروهای کنگره آمریکا برای تحریم ایران بود، اظهار نظر عجیبی کرد و گفت متأسفم که ملت آمریکا رویکرد جدیدی نسبت به امنیت ملی آمریکا پیدا کرده‌اند که نمی‌خواهند عمل نظامی یا جنگی انجام شود. بیان بلومنتال نشان می‌دهد که اصلی‌ترین تضاد دنیا این است که از یک طرف، ملت آمریکا به دلایل زیادی، جنگ نمی‌خواهند ولی تندروهای آمریکا (محافظه‌کاران جدید)، اسرائیل و صنایع نظامی و... سعی دارند با ایجاد بحران‌هایی ملت آمریکا را به نوعی در جنگ وارد کنند. بنابراین وظیفه هر فرد و هر ملت صلح‌طلبی، ایجاب می‌کند که بهانه‌ای به دست جنگ‌طلبان اسرائیلی و امریکایی ندهد و مسئولان ما نیز نباید «هل من مبارز» بطلبند و شعاری بدهند که بوی جنگ‌طلبی بدهد. مدیران کاخ سفید با ۷۵۰ پایگاه نظامی و ۷۰۰ میلیارد دلار بودجه نظامی سالیانه و در پی دخالت‌های زیادی - به طور نمونه اشغال عراق و لیبی و دخالت در سوریه و... - به این نتیجه رسیدند که خط‌مشی خود را تغییر دهند. اوباما در سیر مبارزات انتخاباتی خود، جنگ عراق را یک فاجعه قلمداد کرد. امروز در ملت آمریکا، بازتاب‌های این جنگ‌ها را می‌بینیم. ملت آمریکا به این نتیجه رسیدند که در ۲۰۰ سال گذشته، هیچ‌یک از جنگ‌های آنها، وطن پرستانه نبوده است. بنابراین برای چه باید جان ببازند و مجروح شوند. تضاد راهبردی اسرائیل با آمریکا از اینجا به وجود آمد که ملت آمریکا، جنگ نمی‌خواهند ولی بقای اسرائیل در جنگ است و این اختلاف کمی نیست و نباید آن را تاکتیکی به حساب آورد. در این راستا در سرمقاله قدرت مردم (چشم‌انداز شماره ۸۲) و دیگر مقاله‌ها به تفصیل صحبت شده است.

بی‌طرفی در انتخابات ۹۲

یکی از دستاوردهایی که منجر به حرکت سراسری و چشمگیر مردم در انتخابات خرداد

۹۲ شد، این بود که نیروهای اصلاح‌طلب و اعتدال‌خواه - چه در سطح مردم و چه در سطح حاکمیت - به حدی از رشد و گسترش رسیده بودند که بی‌توجهی به آنها غیرممکن می‌شد. این پدیده، مسئولان بالای مملکت را به سمت بی‌طرفی سیاسی سوق داد. به طوری که اگر از یک جناح، حمایت آشکار می‌شد، نارضایتی جناح دیگر، تأثیرات فوق‌العاده‌ای در مملکت می‌گذاشت. این بی‌طرفی چه نتیجه تعادل نیروها باشد و چه عقلانیت سیاسی، به هر حال یکی از دستاوردهای سال ۹۲ است که باید آن را گرامی داشت؛ بنابراین نباید نیروها با اقدام خود، بهانه‌ای به دست بدهند که این بی‌طرفی، کم‌رنگ شود. اقدام شایسته مقام رهبری، در روز انتخابات که به لحاظ شرعی، میزان رأی مردم اعلام کردند و گفتند که حق الناس بالاتر از حق الله است، همچنین توصیه ایشان به مردم ایران که اگر کسی جمهوری اسلامی را قبول ندارد، به خاطر منافع ملی کشور رأی بدهد، باعث شد که نه تنها مردم تشویق به رأی‌دادن شوند، بلکه نقطه عطفی در باروری قانون اساسی ثمره انقلاب باشد و نیز تعمیق در مردم سالاری دینی که از این پس، برخی دین را قیدی برای مردم سالاری ندانند، بلکه دین را ضمانت و پشتوانه مردم سالاری به حساب آورند.

اجرای بدون تنازل قانون اساسی

در سرمقاله‌ها و مقاله‌های پیشین نشریه، تأکید داشتیم که اگر قانون اساسی ثمره انقلاب وجود نداشت، با توجه به الی ماشاءالله بودن اختلافات میان علما و مجتهدین، مملکت به وضعیت ملوک‌الطوایفی دچار می‌شد. می‌دانیم که علما و اندیشمندان چه در مورد توحید و چه در مورد معاد و وحی، اختلافات بنیادین با هم دارند. بنابراین تنها سندی که وفاق ملی و همزیستی مسالمت‌آمیز ملت ما را در مرحله فعلی تأمین می‌کند، قانون اساسی ثمره انقلاب است که تاکنون سه بار، به رأی مردم گذاشته شده و بنیانگذار انقلاب، مراجع، مجتهدین و اندیشمندان بی‌شماری آن را امضا کرده‌اند. در زمستان ۷۴ مردم اصفهان، به پای صندوق رأی برای انتخابات مجلس پنجم رفتند. ۷۵ درصد مردم اصفهان از لیستی حمایت



عکس از ایسنا

کردند که در گذشته، رأی چشمگیری نداشت. به همین لحاظ این انتخابات توسط شورای نگهبان، باطل اعلام شد اما در بهار ۷۵، همین آرا دوباره توسط مردم تأیید شد و نشان داد که مردم اصفهان در یک حرکت قانونی و رأی مخفی بدون رد پا، سمج و پایدارند. قانون‌گرایی وزن جدیدی پیدا کرد. به طوری که در خرداد ۷۶ و خرداد ۸۰، همین آمار در کل کشور تأیید شد. مرحوم آیت‌الله آذری قمی طی نامه‌ای نوشتند که خرداد ۷۶، آزادی پیروزی آرای مردم و قانون‌اساسی بر ایدئولوژی سنتی بود. طی هشت سال ریاست‌جمهوری آقای خاتمی، پنج انتخابات رفراندوم گونه انجام شد که مملکت ما را به اوج شفافیت استراتژیک رساند و ۷۵ درصد مردم، اصلاحات قانونی را طلب کردند. در خرداد ۸۴ نیز در دور اول انتخابات ریاست‌جمهوری، کاندیداهای اصلاح‌طلبان در مجموع ۱۶ میلیون رأی را به خود اختصاص دادند و جریان مقابل، ۱۰ میلیون رأی. در خرداد ۸۸ نیز با نظرخواهی وزارت اطلاعات، وزارت کشور و صدا و سیما، پیش‌بینی می‌شد که انتخابات به دور دوم برسد. در سال ۹۲ برخلاف پیش‌بینی‌های داخلی و خارجی، دکتر حسن روحانی رأی چشمگیری آورد. حال نتیجه می‌گیریم که اگر منحنی آرای مردم را از سال ۷۴ تا ۹۲ رسم کنیم، متوجه می‌شویم که علی‌رغم برخی محدودیت‌ها از سوی شورای نگهبان قانون‌اساسی، انتخابات‌های قانونی عینیت پیدا کرده و این سمت و سوی آرای مردم را به خوبی نشان می‌دهد. قانون‌اساسی، سند وفاق ملی‌ای است که همه جناح‌ها آن را قبول دارند. بنابراین حل اختلافات حول این فصل الخطاب، ممکن و عملی است. حتی شخصیت‌های منتقدی مثل آیت‌الله العظمی منتظری و مهندس عزت‌الله سحابی و همچنین

مهندس موسوی، حجت‌الاسلام کروبی، دکتر پیمان، دکتر یزدی و حجت‌الاسلام خاتمی، همه به این قانون اساسی وفادار هستند و شعار اجرای بدون تنازل قانون‌اساسی، شعار فراگیر شده است و در پی انتخابات خرداد ۹۲ به سرمقاله کیهان نیز سرایت کرد. این درحالی بود که سرمقاله‌های قبلی، این شعار را شعار فتنه تلقی می‌کردند. بنابراین یکی از دستاوردهایی که در سال ۹۲ به‌طور مکرر تأیید شد، همین قانون‌اساسی بود که بایستی آن را حفاظت کنیم و در باوروری و غنای قانون‌گرایی بکوشیم.

راهبرد مناسب منطقه و جهان

یکی از دستاوردهایی که در سال ۹۲ و در پی انتخابات رقم خورد، سخنرانی دکتر حسن روحانی در مجمع عمومی سازمان ملل بود. ایشان خطاب به مردم و سران همه کشورها اعلام کرد بیاییم دست به دست هم دهیم و با این تروریسم کور مقابله کنیم. این راهبرد، نخست آنکه واقعی است، چرا که خطر القاعده و گروه‌های سلفی و وحشی‌گری‌های آنها را نمی‌توان انکار کرد. دوم این خطر را امریکا، روسیه و کشورهای غربی هم احساس کرده‌اند و بنابراین دکتر روحانی راهبردی را مطرح کرد که همه جهانیان آن را تأیید می‌کردند. این امتیازی برای کشور ایران بود.

اسلام در سازوکارهای دموکراتیک

یکی از دستاوردهای انتخابات ۹۲ شعاری بود که اسلام را در سازوکارهای دموکراتیک، جهانی و قابل قبول برای همه مطرح می‌کرد. طبق این رویکرد از درون دین‌باوری، به تعامل سازنده با جهان سه جای تقابل - می‌رسیم. تقابل با جهان را کمرنگ و بلکه بی‌رنگ می‌کنیم،

مگر در شرایطی که تعدی و تجاوزی رخ دهد که در آن صورت، همه ما مرد میدان دفاعیم. متأسفانه اسلام‌هراسی و ایران‌هراسی، ذهن بسیاری از جهانیان را به خود مشغول کرده بود. درحالی که دکتر روحانی با شعار اعتدال در برابر افراطی‌گری، تا حد زیادی توانست این اسلام‌هراسی و ایران‌هراسی را کمرنگ کند. واقعیت این است که در ۱۰۰ سال گذشته، ملت ما اسیر یک مثلثی است که یک ضلع آن فروش نفت خام، ضلع دیگر آن خرید اسلحه و ضلع دیگر آن، جنگ و سرکوب است. برای رهایی از این اسارت و جدا کردن اضلاع این مثلث، باید راه برون‌رفتی اندیشید. یک راه مؤثر برون‌رفت، این است که اسلام را در چنین شرایطی در سازوکارهای دموکراتیک مطرح کنیم. از آنجا که رونمای غرب، به اصطلاح دموکراتیک است، بنابراین آنها - سردمداران غرب - قادر نیستند توده‌های خود را برای جنگ با یک کشور دموکراتیک بسیج کنند. در سایه چنین خط «نه-جنگ»ی است که ما می‌توانیم درآمد نفت، گاز، معادن و تولیدات خود را صرف عمران، آبادی و توسعه کنیم تا نسل‌های بعدی نیز بهره‌مند شوند. در پرتو این فضای بدون جنگ، این امکان فراهم است که اسلام به دلیل دارا بودن منطق قوی، عدم کاربرد زور، عدم حذف نیروها، پرسشگری، جواوگویی و مقاومت در برابر زور، به رشد و گسترش خود ادامه دهد.

تفاهمنامه هسته‌ای

با توجه به دستاوردهای اشاره شده در بالا بود که تفاهمنامه هسته‌ای ژنو امضا شد. برای درک اهمیت آن باید توجه کنیم که در اثر زورمداری‌ها و سوءمدیریت‌ها، پرونده ایران به شورای امنیت

انتقال یافت؛ آن هم در فصل هفتم شورای امنیت که براساس آن کشورهای ۵+۱ را قادر می‌ساخت که به منظور توقف غنی‌سازی، دخالت نظامی کرده و به ایران حمله کنند. طبیعی بود که در چنین حمله‌ای، اسرائیل و عربستان نیز با آمریکا و غرب هماهنگ می‌شدند. این تفاهمنامه موجب شد که شیخ جنگ تخریب‌کننده‌ای مانند عراق و لیبی از سر ملت ما برچیده شود. اوپاما و کری، غنی‌سازی پنج درصد را پذیرند. این پیروزی بزرگی برای ملت ما بود. من حدس می‌زنم علت اینکه مردم روستا و شهر، به حسن روحانی رأی دادند، این بود که گفتمان او در مناظره‌ها بر این اساس بود که ما هم انرژی اتمی می‌خواهیم و هم اقتصاد، بنابراین باید با دنیا تعامل سازنده داشته باشیم و نه تقابل، ما اجرای بدون تبعیض قانون اساسی و به‌ویژه فصل سوم آن را می‌خواهیم. ما منشور شهروندی را دنبال می‌کنیم. راهبرد ما در منطقه و جهان، مقابله با تروریسم و افراطی‌گرایی است.

نتیجه‌گیری

در شرایط فعلی که سیاستمداران و اقتصاددانان ما عملکرد هشت سال گذشته را فاجعه‌بار قلمداد و رشد منفی ۵/۶ درصد همراه با رکود تورمی را مطرح می‌کنند، به نظر می‌رسد که ضمن تلاش برای آواربرداری این خرابی‌ها، سازه و فونداسیون امیدوارکننده‌ای در آینده ایران به چشم می‌خورد که برای رشد آن، باید از عناصر اشاره شده در بالا، حفاظت کرد و اجازه نداد که به آنها خللی وارد آید. راهی است بس دشوار ولی با چشم‌اندازی امیدوارکننده. طبیعی است که حرکت‌ها بطئی باشد. امیدواریم برای بهبود شرایط، در پرتو اجرای قانون اساسی که همه شهروندان با هم برابرند، شرکت‌ها و نهادهای حکومتی مانند بقیه کسبه و شرکت‌ها مالیات بپردازند. پیامبر اکرم (ص) در ۱۳ سالی که در مکه بودند، نه زکاتی دریافت می‌کردند و نه خمسی، بلکه با روابط نیکی که با مردم داشتند و فداکاری خود و همسرشان خدیجه، در شعب ابی‌طالب، آنچنان عدالت را اجرا کردند که همسرشان از گرسنگی وفات یافت. متأسفانه شعب ابی‌طالب و عدالت چشمگیر آن در نگاه ما به اسلام حذف شده است. آیا مافیای سیاسی و اقتصادی در چنین شرایطی می‌تواند دوام بیاورد؟ باید توجه کرد در دوران تحریم، نرخ انتقال دلار ۳۰ درصد بود؛ یعنی این مافیای هر ۱۰۰ دلار، ۳۰ دلار سود می‌برد. بنابراین، این جریان به باندهایی تبدیل شد که از درآمد بادآورده برخوردارند. طبیعی است که اجازه ندهند تحریم‌ها از بین برود. این باندها با جناح جنگ‌طلب آمریکا که معتقد به تحریم‌اند، هم‌آوایی دارند. باید مراقب خطر آنها بود. ■

آینده‌ای از صداقت و سیاست



سیدحسین مجتهدی

به مناسبت نخستین سالگشت یادآور بزرگ، استاد دکتر احمد صدر حاج‌سیدجوادی در ۱۱ فروردین ۱۳۹۳ مراسمی در منزل ایشان برگزار شد که بزرگان زیادی حضور داشتند و هر یک در رثای استاد صحبتی داشتند که در این شماره صحبت‌های آقای دکتر سیدحسین مجتهدی را تقدیم خوانندگان چشم‌انداز ایران می‌نماییم.

ای خوش آن ساعت ندایی ناگهان
گویدم خرقه تهی کن این زمان
گویشم زین مژده روحم شاد شد
شاد کردی جسم و جانم ای نهان
زین قفس آزاد خواهم شد چنین
شکر می‌گویم خدا را آن‌چنان
چون که مرگ من شنیدی ای عزیز
لطف کن حمدی برای من بخوان

(از سروده‌های دکتر سید احمد صدر حاج سیدجوادی)

زنده‌یاد دکتر سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی، تبلور آمیزه‌ای کم‌نظیر از صداقت و سیاست بود. شاید از این روی در سراسر عمر دل‌باخته راه دکتر محمد مصدق ماند و میراث‌دار راستین این ودیعه گرانبه‌تر شد. او تا واپسین لحظه‌های زندگانی پربارش در گفت و شنیده‌هایی که با هم‌اندیشان و دوستانش داشت، بر این نکته تأکید می‌کرد که به استناد آیه «یا أَيُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ» (توبه: ۱۱۹) «صادق‌ابودن، مرتبه‌ای فراتر از «ایمان» داشتن است. زندگانی خود او گواه آن است، که کم و بیش نشد به هر بیش و کمی، و با باوری ژرف به اصول اخلاقی انسانی‌اش، آنچه را که مسئولیت و وظیفه اخلاقی خود می‌دانست، انجام می‌داد و از پیامدهای آن نمی‌هراسید و نه بر آن امید سود و ثمر می‌ورزید. برای او عدالت و آزادی، دموکراسی و حاکمیت ملی، ارزش‌هایی بی‌چون و چرا بودند که هیچ مصلحت‌اندیشی و سیاست‌ورزی فراتر از آنها قرار نمی‌گرفت. او کلمه حق را، حقیقتی می‌دانست که باید با بانگی رسا، به گفتار آید هر چند به گوش حاکمان خوش نیاید. در عرصه دانش، مدارج علمی را در حقوق قضایی و سیاسی در ایران و فرانسه پی گرفت و به مدارج عالی دست یافت. در عرصه کار

حرفه‌ای مسیر طی مراحل اشتغال قضایی - حقوقی را استمرار بخشید. در عرصه سیاست از آغاز تلاشگر نهضت ملی ایران بود، در تدوین دفاعیات دکتر مصدق نقشی به‌سزا ایفا کرد، در نهضت مقاومت ملی از پایه‌گذاران و مسئول کمیته حقوقی نهضت مقاومت بود. همچنین از بنیانگذاران نهضت آزادی ایران شد. در دولت امینی دادستان تهران شد. آیشمن ایران، آزموده را توقیف کرد و مصدق برای تشکر عکس امضا شده خود را برای او فرستاد. در این دوران پرونده مجلس سنا و تعقیب دستگیری و محکوم کردن فروغی کیانی و صفایی (پسرخاله سرلشکر نصیری) را پیگیری کرد. پیش از انقلاب ۵۷ همراه همفکرانی و همکارانی چون دکتر اسدالله مبشری و دکتر نورعلی تابنده در جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر به تلاش‌های اثربخشی در راستای فعالیت‌های حقوق بشری در ایران پرداخت. وی تا مقام وزیری در وزارت‌های کشور و دادگستری در دولت موقت و وکالت نخستین مجلس شورای پس از انقلاب ۵۷، استوار بر آرمان‌هایش در این راه گام برداشت. در پیش‌نویس قانون اساسی که بسیار مترقی و دموکراتیک بود نقش داشت. شرکت فعالانه در بنیانگذاری کمیته‌های دفاع از آزادی انتخابات، حقوق زندانیان سیاسی، حقوق خانواده‌های شهیدان قتل‌های

زنجیره‌ای و تحمل تهدیدها، محرومیت‌ها و برخوردهای امنیتی - قضایی از دیگر کوشش‌های آزادیخواهانه او، پس از خروج از مناصب دولتی تا زمان درگذشت بود. در عرصه فرهنگ سالیان دراز عهده‌دار ریاست دایره‌المعارف تشیع بود. در عرصه دین، باور قلبی و نه نام و نان‌جویانه داشت و در کنار این باور پیشینه‌ای غنی از تحقیق و تتبع در این وادی از وی دینداری نواندیش می‌ساخت که باورهای قلبی‌اش او را به تحجر و مرزبندی و نفی در گراندهش رهنمون نمی‌ساخت. اما فراتر از همه این ویژگی‌ها، پایبندی او به اخلاق در حوزه‌های فردی و اجتماعی بود که یکی از چکادهای تجلی آن، پوزش خواهی او از ملت ایران بود، چه تلاش‌های سیاسی‌اش نتیجه‌ای مغایر با خواست‌ها و آرمان‌های او و همفکران مصدقی‌اش را به‌بار آورد. در یکی از آخرین مصاحبه‌هایش که با فصلنامه سیاوشان (پاییز و زمستان ۸۹، شماره ۱۲) انجام یافته است به نکته‌های بدیعی در امر قضا اشاره می‌کند. از جمله اینکه گزینش روان‌شناسانه قاضی باید مقدم بر هر گزینش دیگری باشد چرا که عدالت قاضی و سرنوشت نظام قضایی در گرو سلامت روان قاضی است و اینکه طی مدارج شغلی و علمی در نظام قضایی از پایین به بالا باید باشد. او در این مصاحبه تصریح می‌کند هدف انتخاب قاضی ملت است نه قدرت. بی‌طرفی قاضی پیش‌شرط عدالت است. مطلبی که در آخرین نامه به ریاست قوه قضاییه نیز با بیانی دیگر مورد تأکید قرار می‌دهد و آن محوریت حاکمیت قانون و استقلال قوه قضاییه برای نهادینه‌سازی عدالت است. ضرورت پرداختن به شخصیت و اندیشه‌های چنین فردی برای نسل امروز ایران یک ضرورت است چرا که به تعبیر مولوی بلخی:

نار خندان باغ را خندان کند
صحبت مردانت از مردان کند

آنچه استاد دکتر سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی را به گونه‌ای ممتاز و ژرف در سطوح خرد و کلان فردی و اجتماعی اثرگذار می‌کند تنها دانش، بینش و احراز مقام‌های عالی سیاسی و شغلی نیست بلکه ویژگی‌هایی روانشناختی است که نشانگر رشد و تحول‌یافتگی و بالیدگی روانی او هستند و به تعبیر روان‌شناسان نیروی سوم (Existentialism) خودشکوفایی (Self-Actualization) را در او محقق می‌سازند و یا به بیان روانکاوان (Psychoanalytiker) به تعدیل خودشیفتگی (Narzissmus) یاری می‌رسانند.^۱ که به شش مورد از این ویژگی‌ها کوتاه اشاره می‌کنم:

۱- گذر از من‌محوری (Egocentrism) و احساس عاطفی و مسئولانه به دیگران و جامعه و نیز تعهد درونی به اصول اخلاقی و حرفه‌ای؛ به گفته شازده کوچولو مسئول گل خود بودن. سوفی

شل از سران جنبش دانشجویی دانشگاه مونیخ در زمان فاشیسم که به جوخه اعدام سپرده شد فلسفه مبارزه خود را به بیانی غیراخلاقی بودن سکوت در برابر حکومت خودکامه‌ای که فوج فوج انسان‌ها را در سراسر جهان به کام مرگ می‌فرستد عنوان می‌سازد. استاد دکتر سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی نیز می‌توانست در بهترین شرایط اقتصادی و رفاهی زندگی کند و کنج عافیت را نرفوشد اما در واپسین گزارشش به ملت ایران در ۹۰/۱۱/۱۵ می‌نویسد: در این ۹۰ و اندی سال که بر من گذشت همیشه سوزی در سینه‌ام برای رهایی انسان از اسارت حقه‌ها و تعصبات ناشی از استمرار استبداد سیاسی شعله کشیده و شب و روز مرا معنا بخشیده است.

۲- آزادی تجربه: او در سراسر زندگانی پربارش تسلیم اجبار و فشار نگردید و از مسیر مدارا و انصاف خارج نشد. همچون سرو و سوسن آزادی و ورزید از خجسته آزادی و کلمه مظلومه حریت دفاع کرد و به تحریف خویش دست نیازید.

۳- ساختار منش روان‌شناختی او دموکراتیک بود. تکثرگرا (pluralist) در برابر اندیشه‌ها / نیوشا در برابر ناقدان و مخالفان / پذیرای فکرهای جدید / مبرا از تعصب و شکبیا در برابر نامالیمات بود.

۴- تبلور بالیده احساس اجتماعی (Gemeinschaftsgefühl) - که در روان‌شناسی فردی آلفرد آدلر (Alfred Adler) به‌عنوان تعدیل‌گر قدرت‌جویی ذاتی انسان و عامل محورین سلامت روان قلمداد می‌شود، در او هویدا بود. همدردی و همدلی با انسان‌های در رنج و کلا حس مثبت عمیقی به انسان‌ها در او حضور داشت. شرکت فعالانه او در دفاع از حقوق زندانیان سیاسی و قربانیان فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی و تلاش‌های قضایی و حرفه‌ایش برای احقاق حقوق ملت ایران در ادوار مختلف زندگانش تا واپسین دم حیات

استاد دکتر سید احمد صدر
حاج‌سیدجوادی نیز می‌توانست
در بهترین شرایط اقتصادی
و رفاهی زندگی کند و کنج
عافیت را نرفوشد اما در واپسین
گزارشش به ملت ایران در
۹۰/۱۱/۱۵ می‌نویسد: در
این ۹۰ و اندی سال که بر
من گذشت همیشه سوزی در
سینه‌ام برای رهایی انسان از
اسارت حقه‌ها و تعصبات ناشی
از استمرار استبداد سیاسی
شعله کشیده و شب و روز مرا
معنا بخشیده است

که با گفتار و نوشتار به دفاع از حقوق انسانی و قانونی آسیب‌دیدگان حوادث اجتماعی و سیاسی می‌پرداخت همه گواه این ویژگی روان‌شناختی در او هستند. در نیايش ۳۸ صحیفه سجاده، امام سجاد- درود خدابرا او باد- از بارگاه الهی به خاطر آنکه در نزد او به مظلومی ظلم شده است و او یاریش نکرده است عذر می‌خواهد: اَللّهُمَّ اِنِّی اَعْتَدْرُ اَیْکَ مِنْ مَظْلُوْمٍ ظَلَمَ بِحَضْرَتِی قَلَمَ اَنْصَرَه.» و حداقل یاری، اعتراض است و (بجهد سکوت لانه تاریک درد خویش) نگشتن و گرنه:

ناجوانمردا که بر اندام مرد
زخم‌ها را دید و فریادی نکرد

استاد دکتر سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی به گواه کارنامه درخشان زندگانش در سراسر حیات پربارش آیین جوانمردی را به غایت پاس داشت و از هیچ تلاشی برای دفاع از مظلومان دریغ نورزید و فریاد رسای گفتار و نوشتارش در برابر ستم و اجحاف خاموشی نگرفت.

۵- رویکرد اخلاقی او انگیزه‌مدار و نه نتیجه‌مدار بود. نکته‌ای بس مهم که به تعبیر ژان پیازه (J. Piaget) روان‌شناس صاحب‌نظر قرن بیستم موجب اعتلای تحول‌یافتگی روانی اخلاقی است. فردی با این رویکرد، حقیقت‌اندیش است نه مصلحت‌اندیش. با نگاهی کانتی (I. Kant) اخلاقی فریضه‌گرایانه (Deontologische Ethik) است. در قبال فریضه‌های اخلاقی بی‌توجه به پیامدها به‌عنوان فاعل عاقل مختار و انتخابگر در راستای آن فریضه‌های بی‌چون و چرا (Der kategorische Imperativ) عمل می‌کند و تهدید و تطمیع بر او اثرگذار نیست:

موحد چه در پای ریزی زرش
چه شمشیر هندی نهی بر سرش
امید و هراسش نباشد ز کس
بر این است بنیاد توحید و بس

استاد دکتر سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی به‌راستی این‌گونه بود. چه آن زمان که در صدارت و وزارت بود، چه آن زمان که مورد عتاب و خطاب و تهدید و تحدید بود، منش و روش و آرمانش تفاوت نمی‌کرد و در مقام ناصح مشفق به انذار و ارشاد می‌پرداخت و از رندان سیم گرفته سنگ‌زن پروا و کینه‌ای نداشت که مزدوری و جهل را بیماری می‌انگاشت و برای شفايش مجاهدت می‌کرد. به گفته مولوی بلخی:

می‌شنیدم فحش و خرمی راندمی
رب یسر زیر لب می‌خواندمی
هر زمان می‌گفتم از سوز درون
اهد قومی اَنَّهُمْ لِیَعْلَمُوْنَ

بی‌اخلاقی با هیچ توجیهی و در هیچ شرایطی حتی با مخالف برای او توجه‌پذیر نبود چرا که آن را مسئله‌ای کیفی و نه کمی می‌دید، چنان‌چه وقتی سیاوش از امر غیراخلاقی پدر تاجدارش در مورد دشمنان تورانی سرباز می‌زند می‌گوید:

اگر سر بگردانم از راستی فروید آید از هر سوی کاستی

از این روی برای اهدافش به هر وسیله‌ای دست نیازید و برای ماندن در قدرت و تمتع از آن به مقوله اخلاق ابزار مدارانه و توجیه گرایانه ننگریست.

۶- اریک اریکسون (Erik H. Erikson) از نظریه پردازان پسا فرویدی که پیرامون رشد و تحول انسان از تولد تا مرگ، نظریه‌ای بسیار

تا آخرین روزهای حیاتش به انسان‌ها عشق می‌ورزید و دل‌نگران سرنوشت میهنش بود، با دوستان همفکرش بیانیه امضا می‌کرد ادب و احترامش در قبال دوستانش ذره‌ای کاستی نگرفته بود.

به یاد دارم مدتی به دلیل گرفتاری‌های شغلی نتوانسته بودم جوایز حالشان شوم. روزی به من خبر دادند که ایشان به منزل خودم، منزل مادرم

بپردازند. زمانی که توسط خانواده گرامیشان باخبر شدم تلفن زدم و خواهش کردم که منصرف شوند. هرگز از یاد نمی‌برم که اگر به مطلب جالبی برمی‌خوردند، نظیر مطالبی که برای دایره‌المعارف تهیه می‌شد، با شوق تماس می‌گرفتند و مرا در شفع دانستگی آن مطلب شریک می‌کردند. این منش اخلاقی - انسانی باعث می‌شد که تفاوت سنی تقریباً نیم قرن در رابطه رنگ ببازد و به من این فرصت عطا شود که از این وجود پر برکت بهره‌مند شوم.

با تمام درد و رنج و بیماری‌ها و ناتوانی‌های جسمی اخبار را دنبال می‌کرد و از مطالعه به فارسی، عربی و فرانسوی دست نمی‌کشید. در رعایت آداب ارتباطی با همه طبقه‌های اجتماعی به غایت کوشا بود و شأن انسانی افراد را هرگز از نظر دور نمی‌داشت.

قَد غَيْرِ الطَّعْنِ مِنْهُ كَلِّ جَارِحِهْ إِلَّا الْمَكَارِمِ فِي
أَمْنٍ مِنَ الْغَيْبِ.

تیر همه جوارح او را تغییر داده بود مگر مکارم اخلاقی که از تغییر مصون بودند. این بیت را شاعری عرب در رثای امام حسین - درود خدا بر او باد - سروده است که در مورد ایشان نیز مصداق می‌یافت. انسانیت، شرافت، ادب و اخلاق آن چنان با وجود او عجین بود که کاستی جسمی بر آن اثر نمی‌توانست داشت. این جان و روان گران قدر و گران سنگ را جسم نحیف تاب نمی‌آورد. به قول منتجبی:

اِذَا كَانَتْ النَّفُوسُ كِبَارًا
تَعَبَتْ فِي مَرَادِهَا الْأَجْسَادَ

بباری استاد دکتر سید احمد صدر حاج سیدجوادی به تعبیر شاملو (تجسد وظیفه بود/ دشواری وظیفه بود) که این بیان فروغ (مرا تبار خونی گل‌ها به زیستن متعهد کرده است، تبار خونی گل‌ها می‌داند) وصف حال او بود. روانش انوشه و یاد و راه و آرمان‌هایش پایا و پویا بادا و درود بر خانواده گرامیش که با جان و دل برای پرستاری او بسیار کوشیدند.

آن یار کزو خانه ما جای پری بود

سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود

دل گفت فروکش کنم این شهر به بویش

بیچاره ندانست که یارش سفری بود

عذری بنه ای دل که تو درویشی و او را

در مملکت حسن سر تاجوری بود

خود را بکش ای بلبل از این رشک که گل را

با باد صبا وقت سحر جلوه‌گری بود

(حافظ)

پی‌نوشت

1. Fisseni, H., 2003, Persönlichkeitspsychologie, Hogrefe, Göttingen. ■



طرح از مژده دانش پژوه

و حتی محل کارم زنگ زده و خواسته‌اند با من صحبت کنند، تلفن همراهم نیز در دسترس نبوده است، نگران شدم، فوری تماس گرفتم. احوالپرسی کردند و گفت‌وگویی چون همیشه گرم و مهربانانه داشتند. منتظر بودم مسئله‌ای را مطرح کنند اما جز این چیزی نبود و خودشان گویا پرسش درونی مرا شنیده باشند فرمودند، مدتی بود از شما بی‌خبر بودم و دلم تنگ شده بود، خواستم صدایتان را بشنوم و احوالپرسی کنم. در اوج بیماری آگهی ختمی را که امضای خانوادگی ما بود دیده بودند و اصرار داشتند با وجود مشکل شدید جسمی و حرکتی در مراسم شرکت کنند و به همدلی و همدردی

تیین گرا ارائه داده است، در کتاب هویت و چرخه زندگی (Identität und Lebenszyklus) آخرین مرحله تحول یافتگی انسان را تمامیت و یکپارچگی در برابر یأس و ناامیدی (Integrität gg. Verzweigung) می‌بیند. کسی که با سلامت روان مراحل تحولی خود را طی کرده باشد در این برهه به فرزاندگی و زندگانی روانی فعال دست یافته است. بیم از مرگ و یأس از حیات ندارد و پویایی روانیش استمرار دارد.

مرگ کاین جمله از او در وحشتند

می‌کنند این قوم بر وی ریشخند

استاد دکتر سید احمد صدر حاج سیدجوادی

هاله با عزت رفت

سخنرانی لطف الله میثمی در مراسم سالگرد درگذشت عزت الله و هاله سحابی

هر شب ستاره‌ای به زمین می‌برند و باز، این آسمان غمزده غرق ستاره‌هاست
مرگ دانه در درون خاک، مژده تولد درخت
سایه گستری است.

دو سال از درگذشت این دو بزرگوار می‌گذرد و خوشبختانه در این دو سال، مرگ اینها به درخت سایه گستری تبدیل شد و ملت با آرای خویش به پیروزی دست یافت.

ابتدا از هاله آزاده صحبت می‌کنم. هاله مصداق بارز این بیت شعر از حافظ بود که: «منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن، منم که دیده نیالوده‌ام به بددیدن». او با انسان‌ها به همین گونه برخورد می‌کرد. فردی بود فطری و حنیف، به معنایی که ابراهیم حنیف داشت، حقیقت‌گرا و جستجوگر بود و در فطرت خودش گرایشی به انفعال و باطل نداشت. در برخورد با دیگران، ویژگی پایدار انسانی‌شان را می‌دید و روی انسانیت انسان‌ها بسیار برخورد می‌کرد و تمام زندگی او به همین شکل گذشت.

می‌دانید که هاله در جمعه خونین ۱۷ شهریور سال ۵۷، در جویی دراز کشید و از بالای سرش رگبار تیر می‌گذشت. آنجا به شهادت نرسید اما از آن به بعد همیشه آرزوی شهادت داشت. در پاریس هم که برای ادامه تحصیل رفته بود، همیشه عکس مهدی رضایی را همراه داشت و می‌گفت ای کاش ما هم مثل اینها شهید بشویم. این روحیه جان به کف در زندگی او بسیار دیده می‌شد، حتی زمانی که در اواخر عمر پدرش برای پرستاری از او از زندان مرخصی گرفته بود؛ می‌گفت ما را از زندان دیپورت کرده‌اند. روحیه بدندیدن و خوش بینی و به قول طالقانی، «چشم خیربینی» هم در پدر بود و هم در هاله. زنده یاد هاله وقتی که به زندان اوین رفت، تفرق و سفره‌های مختلف، تبدیل به یک سفره شد و همه دور هم زندگی می‌کردند. همه یک کمون شدند و زندگی مشترکی با هم داشتند و کلاس‌های زیادی می‌گذاشت و دیدگاه‌های افراد و تفاوتی که در افکار انسان‌هاست، برایش اهمیت نداشت.

برای او اصل؛ انسانیت، حنیف و فطری بودن انسان‌ها بود. هاله این روحیه را هم از تربیت پدر و پدر بزرگ، داشت و هم به شهادت من، از مأنوس بودنش با قرآن و حضرت ابراهیم. او یک قرآن‌پژوه بود و زندگی حضرت ابراهیم را خیلی خوب مطالعه کرده بود. به ویژه این آیه‌ای که بعدها آیت‌الله‌العظمی منتظری روی آن کار کردند و در رساله حقوق^۱ به آن صورت‌بندی فقهی دادند؛ آیه ۱۲۶ سوره بقره که در آن، حضرت ابراهیم می‌گوید: خدایا شهر مکه را شهر امنی بگردان و از تو می‌خواهم که اهل ایمان به خدا و آخرتش را روزی بدهی. خداوند می‌گوید «وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتُهُ قَلِيلٌ»؛ کسی را که کفر ورزید من روزی می‌دهم، «ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» سپس انکارگران را ناچار به سوی عذاب می‌برم که بد گردیدنی است. به این صورت است که خداوند به حضرت ابراهیم هم تذکر می‌دهد که درباره انسان‌ها باید بلند نظر بود و روزی رسان، خداوند است. همان چیزی که عارف بزرگ، مرحوم خرقانی می‌گوید که نانش دهید، از ایمانش نپرسید. این روحیه در هاله خیلی نهادینه شده بود؛ هم در روابطش که با مادران صلح داشت و هم در مسائل دیگر. یک روز در دفتر نشریه چشم‌انداز، به او گفتم که می‌خواهم نقدی به خودم بکنم، ما نسلی هستیم که ۵۰ سال است مبارزه کرده‌ایم؛ نقدهایی که به مارکسیست‌ها در نهضت جنگل، نهضت ملی و در سال ۵۴ داشتیم، رسوباتی در ذهن ما ایجاد کرده که شاید نتوانیم از آنها بگذریم و در معادلاتمان هم ناخودآگاه تأثیر گذار است اما تو این طور نیستی، روحیه و خمیره‌ای که داری و جهان بینی قرآنی که در تو نهادینه شده، به انسانیت، خیلی بها می‌دهی و من به او می‌گفتم که تو شایسته آن هستی که خود را بسازی تا رئیس جمهور این مملکت شوی. کار یک رئیس جمهور این است که همه را با یک چشم ببیند؛ سنی، شیعه، کرد، بلوچ، عرب، فارس و... من می‌گفتم که نسل ما لایق چنین پیشی نبود. به او می‌گفتم که

برای نمونه بی‌نظیر بوتو، رئیس‌جمهور پاکستان، چه امتیازی داشت؟ او به ترجمه قرآن استناد می‌کرد اما تو پژوهشگر قرآن هستی و تجربه مصدق و تجربه پدر و پدر بزرگ، مهندس بازرگان و مجاهدین را داری، تجربه انقلاب و جنگ را داری، زمانی در میان مجروحان جنگ بودی و به هر حال این روحیه‌ای بود که هم از انس با قرآن گرفته بود و هم تربیت خانوادگی. زنده‌یاد هاله در تظاهرات و راهپیمایی‌ها می‌آمد، تعداد زیادی گل با خودش می‌آورد، یک پایش هم درد می‌کرد اما زیاد راه می‌رفت و به بسیجی‌ها گل می‌داد. او می‌گفت که اصلاً نباید درگیری باشد و به قول قیصر امین پور؛ پیروزی نه در جنگ که بر جنگ.

هاله مصداق بارز این بیت شعر از حافظ بود که: «منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن، منم که دیده نیالوده‌ام به بددیدن». او با انسان‌ها به همین گونه برخورد می‌کرد. فردی بود فطری و حنیف، به معنایی که ابراهیم حنیف داشت، حقیقت‌گرا و جستجوگر بود و در فطرت خودش گرایشی به انفعال و باطل نداشت

او عاقبت به خیر شد؛ مثل حضرت زهرا(س) در آن مباحله که با پدر و همسر و دو فرزندانشان، به مقابله با مسیحیان نجران رفتند و درحالی که قرار بود جنگ پرهزینه‌ای رخ دهد، زمانی که دیدند اینها با گفتمان جان به کف آمده و ممکن است همه‌شان نابود شوند، دست از جنگ برداشتند. هاله این روحیه صادقانه را داشت و بهترین



بدرقه‌ای هم که هنگام دفن او در ده و نیم شب یازدهم خرداد ۱۳۹۰ همراهش بود، فریاد «یا زهرا» بود.

قرآن با بینش‌های فقهی تفاوت‌های زیادی دارد. کافر و منافق هم خدا را قبول دارند. مشرک هم در کنار خدا، خدای دیگری را قبول دارد. فرعون و نمرود هم خدا را قبول دارند. هاله این تفرقه‌های شکلی را که ایجاد کرده‌اند، بی‌اصالت می‌دانست و معتقد بود که واژه ناس در قرآن، همه را در بر می‌گیرد. او این روحیه را در عمل، به کار می‌گرفت؛ سرزدن به مجروحان و خانواده‌های زندانیان از هر جناح و هر تفکری از کارهای او بود. این روحیه او در کتاب «تحلیلی بر جنگ احد؛ قله بحران، قله مدیریت» که به نگارش او بود و در تحقیقات آن نیز حضور داشت، مشهود است.

ما از سال ۱۳۳۹ با مهندس سبحانی آشنا بودیم. از آنجا که در دانشکده فنی و انجمن اسلامی و نهضت آزادی بودیم، در رابطه با سلوک و رفتار او به یاد دارم که اول بهمن ۱۳۴۱، سران نهضت آزادی را دستگیر کرده بودند، مهندس مانده بود و یک اعلامیه ۱۴ صفحه‌ای به قلم مهندس بازرگان که ما در دفتر مهندس رضی در چاپ آن فعالیت داشتیم. او مهندس بود و ما سربازهای پیاده اما می‌دیدیم که همه با هم ورق‌های پلی‌کیپی را مرتب می‌کنیم، روی هم می‌گذاریم، منگنه و تا می‌کنیم و من خیلی خوشحال بودم که من که دانشجوی سال دوم بودم با مهندس سبحانی که در هیئت اجرایی نهضت آزادی است، یک کار را با هم انجام می‌دهیم. در زندان شیراز نیز در سال‌های ۵۱

و ۵۲ با هم بودیم. بهترین دوران زندگی من در کنار ایشان بود. ما کلاسی داشتیم با آقای عمویی از افسرهای حزب توده، دکتر میلانی و آقای احمدزاده هم بودند. زمانی که عمویی تعریف می‌کرد که در پادگان عشرت‌آباد، افسران حزب توده را اعدام کردند، من دیدم که اشک‌های مهندس، سرازیر می‌شود. او دوستی داشت به نام سروان محقق که هم‌دانشکده‌ای او بود و در دیالکتیک خاصی که برای خود داشت، صاحب‌نظر بود. سروان مهندس محقق هم جزو اعدای ما بود. وقتی بعد از گفت‌وگو با عمویی در راهروی زندان با هم راه می‌رفتیم، او مدام روی زانویش می‌زد و می‌گفت حیف از این جوان‌هایی که گیر این رهبری افتاده‌اند؛ رهبری‌ای که از ک.گ.ب دستور می‌گرفت و وابسته به شوروی بود. این دلسوزی مهندس برای جوان‌ها حتی از تفکرات دیگر برای من بسیار اثرگذارتر بود. در زندان شیراز اعتصاب غذا شد و مهندس هم با وجود سن و سال بالا و بیماری در این اعتصاب غذای خشک شرکت کرد. وقتی که آمدند با زور چماق و شلاق، اعتصاب را بشکنند، مهندس را هم بردند. من را هم با او بردند. او را خوابانده بودند و از دو

روحیه دیگری که خیلی مهم است و من معتقدم اگر این روحیه در ایران و در مسئولان ما بود، الان مشکلی نداشتیم، روحیه خطاپذیری است

طرف، شلاق می‌زدند. سر او را تراشیدند و او با دمپایی و لباس زندان بود. این صحنه مرا به این فکر واداشت که مهندس چرا این قدر برای جوان‌ها هزینه می‌دهد؟ اگر او در دادگاه از مشی مجاهدین دفاع نکرده بود، ۱۱ سال زندان به او نمی‌دادند. او به نسل جوان ایمان داشت و بعد از این همه شکنجه بدون اینکه خم به ابرو بیاورد، با همان دمپایی‌ها به زندان برگشت و مطالعه قرآن را شروع کرد و هیچ‌گونه ایرادی هم نمی‌گرفت و این در حالی بود که جوان‌ها با تندروی در زندان، این مشکلات را ایجاد کرده بودند؛ آنها فکر می‌کردند که زندان، مثل بیرون است و باید با پلیس درگیر شوند و پلیس را گروگان بگیرند. اگر ایشان و آقای احمدزاده و آقای هجری نبودند، زندان آتش گرفته بود و همه از بین رفته بودند.

روحیه دیگری که خیلی مهم است و من معتقدم اگر این روحیه در ایران و در مسئولان ما بود، الان مشکلی نداشتیم، روحیه خطاپذیری است. من در صنعت نفت در خلیج فارس بودم، هنگام حفاری چاه شماره پنج ساسان، یک چکش در چاه افتاد و مته دیگر کار نمی‌کرد، یک ماه معطل شدیم و چاه انحرافی زدیم. هزینه یک ماه هم ۶۰۰ هزار دلار آن زمان بود. مدیرعامل ما نامه‌ای نوشت که ما به دلیل «خطای بشری» ۶۰۰ هزار دلار از دست دادیم. این بر من خیلی اثر گذاشت. اصولاً در زندگی غرب، خطاپذیری یک روال جاری است. اما در ما وجود ندارد. پیش‌فرض‌هایی که ما قبل از ورود به قرآن داریم، کار دست ما داده است. ما بارها در قرآن داریم که انبیا بشر بودند ولی متأسفانه بشربودن آنها در ما نهادینه نشده است. حضرت موسی به خدا می‌گوید، قتل غیر عمدی را که

می دید، می گفت که اگر چنین فروپاشی ای واقعیت داشته باشد، ما نباید آن را هُل بدهیم و تسریع کنیم. در سال ۵۷ که بحث ولایت فقیه، مطرح شده بود، به امام علاقه داشت و امام هم کاریزما بود و از آنجا که ملاک او منفعت ملی بود، می گفت که ما چالش سنی - شیعه داریم و حالا اگر چالش ولایت و ضدولایت را هم به آن اضافه کنیم، آن هم در خود شیعیان و با این شرایط، به شیخ انصاری و برخی دیگر از فقهای مشهور که ولایت فقیه را قبول ندارند باید بگوییم دشمن. این تیزی و منفعت ملی نگری در آن شرایطی که کسی جرأت نداشت این حرف را بزند خیلی عجیب بود.

در مواقع بسیار زیادی می دیدم که مهندس رویکرد به خدا دارد و با خدا ملاقات می کند. واقعا این روحیه ای که هاله داشت را بسیار زیاد در زرین خانم (همسر مهندس سبحانی) دیده ام. ایشان هم در دادگاه مهندس سبحانی، هم زندان نهضت مقاومت ملی، هم زندان نهضت آزادی و سایر زندان ها مقاومت زیادی از خود نشان داد. من به کوه دماوند نگاه می کنم که خُرد می شود و سنگریزه دارد اما زرین خانم ریزش ندارد و استحکام او بسیار زیاد است. زمانی که هاله عروج می کند، آقای خاتمی که از زرین خانم می پرسد چه می بینی؟ می گوید؛ ما رأیَتَ الا جمیلا؛ همان حرفی که حضرت زینب درباره شهدای عاشورا گفت. من در برابر مقاومت و شکوه ایشان سر تعظیم فرود می آورم و امیدوارم مثل مهندس و هاله عاقبت به خیر شوم و صبر و مقاومت بی شائبه ای که در زرین خانم هست، در وجود ما هم جریان پیدا کند.

پی نوشت

۱. رساله حقوق، آیت الله العظمی منتظری، قم، انتشارات ارغوان دانش، ۱۳۸۵.
۲. ... وَ قَتَلَتْ نَفْسًا فَجَنَيْنَاكُم مِّنَ الْعَمِّ وَ فَتَنَّاكُم فُتُونًا...
۳. قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (اعراف: ۱۵۱).
۴. هر فریادی را به زبان خویش می پندارند (منافقون: ۴).

از نظر یک تجربه بشری، در دوره او، اما، از زبان آنها گفته شد که ما خطاهایی کرده ایم و در خاورمیانه منفور شده ایم، اعتماد مردم از دست رفته، کسر بودجه داریم، بیکاری داریم و... همه اینها را قبول کردند؛ اینکه ما ابرقدرت سلطه بودیم و حالا می خواهیم ابرقدرت علمی - تکنولوژیک شویم. این را پذیرفتند و به خطاهایشان اولویت دادند و به اصطلاح اهم و مهم کردند. گفتند اول باید اعتماد را جلب کرد. برای کسب اعتماد، یک چالشی بین یک زن و یک مرد سیاهپوست در رقابت های ریاست جمهوری راه انداختند. پس مردم به چنین نظامی اعتماد پیدا کردند. بعد از آن مسئله مسکن و بیکاری را حل کردند و با طبقه ای در خاورمیانه به نام اخوان المسلمین، پیوند خوردند. آنها از نظر منافع ملی خودشان، اول خطا را پذیرفتند و بعد به آن اولویت دادند و تا حدی حل کردند.

درسی که ما از مهندس می گیریم و درس مهمی است، خطاپذیری است که اصلا روش انبیا بوده است. زمانی که انبیا از خدا طلب مغفرت می کردند، ما چرا این کار را نکنیم؟ متأسفانه در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، درگیری دو خطاناپذیر رخ داد؛ یک طرف، آقای رجوی بود که خود را نوک پیکان تکامل و پیشتازترین پیشتازها می دانست که هیچ خطایی در ایدئولوژی آنها نیست و هر انتقادی را سرکوب می کرد: «يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ»^۱. این گونه به اپوزیسیونی تبدیل شد که خودش بیشترین اپوزیسیون را داشت. طرف دیگر هم که می گفتند ما ادامه راه انبیا هستیم و حکمی که می دهیم، خطایی در آن نیست و ما حرف خداوند را می زنیم. زمانی که این دو خطاناپذیر با یکدیگر درگیر شدند، هزینه های اجتماعی زیادی دادیم که هنوز هم ادامه دارد. مهندس در سال ۷۳ به این جمع بندی رسیده بود که جامعه ما به مرز فروپاشی اخلاقی و ایدئولوژیک رسیده و می گفت که عمدتاً درآمد نفت است که نظام را سرپا نگه داشته که البته آن هم درآمد نیست بلکه انتقال ثروت است اما از آنجا که منفعت ملی را در اولویت

مرتکب شده، عمل شیطان بوده و می گوید خدایا مرا بیامرز و خدا او را آمرزید (قصص: ۱۵ و ۱۶). بنده خطای خود را مطرح می کند و خدای رحمان هم توبه پذیر است و می پذیرد یا در سوره طه خداوند به موسی می گوید که تو قتلش انجام دادی اما از آنجا که در پروسه غم افتادی، خطای خودت را پذیرفتی و دچار رنج شدی، ما تو را بخشیدیم و از غم نجات دادیم و تو را در معرض آزمایش های زیادی قرار دادیم^۲ (طه: ۴۹). اما حالا جوانی را می بینیم که سوار ماشینی گران قیمت در شهرک غرب، جوان دیگری را زیر می گیرد، با موبایل به پدرش خبر می دهد و او می گوید غصه نخور، دیه دارد! و غم و خطاپذیری ای رخ نمی دهد. یا زمانی که حضرت موسی و هارون بر سر اقدام سامری در گوساله پرستی اختلافشان بالا می گیرد، حضرت هارون، شش انتقاد به موسی می کند و وقتی موسی می بیند حق به جانب هارون است، می گوید؛ خدایا از تقصیر من و برادرم بگذر و ما را در رحمت خودت داخل کن.^۳ در مراحل بعدی وقتی موسی (ع) در برابر فرعون قرار می گیرد، فرعون اشاره به اقدام او در قتل یک قبطی می کند و می گوید آن کار را تو انجام دادی و تو از انکارگرانی و موسی جواب می دهد آن عمل را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم ولی تو در بنی اسرائیل نسل کشی می کنی و آنها را به بندگی خود گرفته ای (شعراء: ۲۲-۱۹).

من این روحیه انبیا را که خطاپذیر بودند و متأسفانه در تفسیرهای رسمی، از آن می گذرند، در مهندس سبحانی دیدم. همه بچه های ملی مذهبی، نهضت آزادی، جبهه ملی، انجمن اسلامی و... به مراتبی این روحیه را در مهندس می دیدند که زمانی اشتباهی می کرد، اشتباه خودش را می پذیرفت و ما بیشتر او را دوست می داشتیم و علاقه ای که به او وجود داشت، بیشتر به دلیل این روحیه بود. همین طور که وقتی آدم اشتباه می کند و توبه می کند، خدا او را بیشتر دوست دارد، بندگان خدا هم همین گونه اند. در جامعه، انقلاب و مسئولان ما این خطاپذیری کم رنگ شده است.

جناب آقای محمود دردکشان

با تسلیم به مشیت الهی و با تأثر و تأسف کوچ ابدی مادر گرامیتان را به شما و سایر بستگان داغدار تسلیت و تعزیت عرض نموده و از خداوند متعال برای شما و همه بازماندگان سوگوارش بقای عمر، صبر و اجر را آرزو می کنیم.

چشم انداز ایران

مواجهه‌ای نقادانه با روشنفکری ایرانی

گزیده‌ای از دیدگاه‌های هدی صابر پیرامون جریان روشنفکری در ایران

مقدمه

مسئولیت اجتماعی روشنفکر در جامعه ایران چیست؟ جریان روشنفکری چه نقشی در تداوم وضعیت نامساعد فکری - سیاسی جامعه ایران داشته است؟ روشنفکران در ایفای نقش خود با چه چالش‌ها و کاستی‌هایی مواجه هستند؟ این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه، دغدغه اصلی هدی صابر در تحلیل جریان روشنفکری در ایران را تشکیل می‌دهد. برخورد نقادانه صابر با روشنفکری ایرانی به‌ویژه در دهه ۸۰ و در دوران متأخر حیات فکری وی رقم خورد. صابر از نظر روش شناختی، در تحلیل پدیده‌های تاریخی و وضعیت سیاسی - اجتماعی، قائل به لحاظ کردن «مبنا» و «شرط» بود:

«مبنا و شرط را لحاظ کردن، به این مفهوم که برای تحلیل و جمع‌بندی هر پدیده اجتماعی، تاریخی، سیاسی و حتی انسانی مقدمتاً باید به خودش رجوع کرد. تحولات درونی پدیده مبنا می‌شود و آنچه پیرامون و خارج از آن است می‌شود شرط. در واقع این ادبیاتی است که «ملاصدرا» برای اول بار واضعش بود و بحث جوهر و عرض را مطرح کرد؛ جوهر و گوهر معطوف به درون و عرض معطوف به پدیده‌هایی [است] که می‌آیند و می‌روند، عارض هستند و پایدار نیستند. مبنا پایدار است چون متکی به درون و پایه‌ای است و شرط خارجی عرض رونده است. با توجه به این اصل جمع‌بندی که مبنا را باید تحولات درونی فرض کرد، اساساً برخوردهای ساده‌ای مانند این که مشروطه کار انگلیسی‌ها بود و انقلاب ۵۷ کار امریکایی‌ها بود، تحلیل نیست. نمی‌شود یک پدیده بارداری متولد شود ولی اصلاً به سیکل بارداری آن توجه نشود و فقط این را عنوان کنیم که تلقیح مصنوعی صورت گرفته و از بیرون خودش باردار شده است. برخوردهایی مثل اینکه مشروطه انگلیسی است و انقلاب امریکایی، خیلی راحت و غیرمسئولانه است.»^۱

همین مبنای روش شناختی را در برخورد نقادانه صابر با جریان‌های فکری - سیاسی جاری در جامعه نیز می‌توان دنبال کرد. به همین سبب بود که تقلیل دادن ناکامی اصلاحات به ایجاد هر ۹ روز یک بحران و مانع‌آفرینی جریان اقتدارگرا را بر نمی‌تابید و در جستجوی عوامل «درون‌زا»ی ناکامی جنبش اصلاحات بود. به همین منوال، در مواجهه با جنبش دانشجویی و جریان روشنفکری - حتی نحله روشنفکری مذهبی که خود نیز به آن تعلق فکری داشت - احاله مسئولیت به عملکرد عاملی بیرونی را نمی‌پذیرفت و در جستجوی علل و عوامل کاستی این جریانات از بطن آنها و سازوکارهای درونی‌شان بود.

مواجهه صابر با جریان روشنفکری البته از جنس سرکوفت و تحقیر یا در راستای بازی‌های کلامی ژورنالیستی نبود. وی عمیقاً به لزوم بازسازی و نقش‌آفرینی نحله نواندیشی دینی - در معنای عام - آن قائل بود و نقادی وی در راستای بازیابی جایگاه مؤثر و ایفای نقش در مداری درخور این جریان بود و این مسئله، نقطه تمایز نقد وی با نقد و تخریب‌هایی است که در

مواجهه صابر با جریان روشنفکری البته از جنس سرکوفت و تحقیر یا در راستای بازی‌های کلامی ژورنالیستی نبود. وی عمیقاً به لزوم بازسازی و نقش‌آفرینی نحله نواندیشی دینی - در معنای عام - آن قائل بود و نقادی وی در راستای بازیابی جایگاه مؤثر و ایفای نقش در مداری درخور این جریان بود

سال‌های اخیر در مواجهه با جریان روشنفکری مذهبی و دینی در عرصه ژورنالیسم ایران صورت گرفته است.

آنچه در پی می‌آید، گزیده‌هایی است از مباحثی که هدی صابر در مواضع گوناگون بیان کرده و محور مشترک آنها مواجهه‌ای نقادانه با جریان روشنفکری در ایران است.

روشنفکری مسئول^۲

در ایران به‌خصوص در دهه گذشته که عنصری از جریان روشنفکری وظایف تاریخی روشنفکران را فهرست می‌کند، ما می‌بینیم که برای روشنفکر یا صرفاً نقش‌تنویری قائل هستند، یعنی تصریح می‌کنند که وظیفه روشنفکر فقط نورافشانی است، فقط تنویر فکری است یا اینکه روشنفکر فقط در موضع رهنمود در قبال مردم و در قبال نیروها و در قبال دانشگاه باید ظاهر بشود یعنی تلقی از روشنفکر توسط جریان روشنفکری امروز ما - نه همه بلکه بخش غالب آنها - این است که روشنفکر یک وظیفه تاریخی بیشتر به‌عهده ندارد. خودش آگاه است و آگاهی‌اش را هم به جامعه منتقل می‌کند. صریح می‌گویند اینکه حالا آن آگاهی در کوچه پس‌کوچه‌های اجتماعی چه بلایی سرش می‌آید، روی آن آگاهی چه تشکیلاتی سوار می‌شود، سرنوشت آن تشکیلات به کجا می‌انجامد، ربطی به ما ندارد. یعنی وظیفه روشنفکر فقط آگاهی‌بخشی و انتشار آگاهی است یا برتر از آن حداکثر اینکه بتواند رهنمود بدهد و رهنمودش هم از آن رهنمودهای برج عاج‌نشینی و موضع‌بالا و بدون اینکه در کوره‌راه‌های واقعی اجتماعی قدمی بزند، گامی بزند و نیروهای اجتماعی را همراهی بکند اما اتفاقی که در سال‌های ۳۹ تا ۴۲ افتاد [این بود که] یک جریان روشنفکری مسئول [شکل گرفت]. ممکن است خیلی گسترده نبوده ولی بالاخره آن جریان روشنفکری مسئول متولد



شد. تصورم این است که [جریان روشنفکری مسئول] در مثلث آقای طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر سجایی شکل گرفت و در سیر خودش این مثلث پرتویی پیدا کرد. سال ۱۳۴۲ دیگر صرفاً این مثلث نبود؛ هسته اولیه‌اش همان سه نفر بودند اما پروار شد، فریه شد و فریگی‌اش هم فریگی کیفی بود. یک وقت هست یک ورزشکاری فریه می‌شود، فریگی‌اش [ناشی از] چربی است؛ اما یک ورزشکاری است که فریه می‌شود، وزن اضافه می‌کند، ولی عضله می‌آورد. آن عضله، عنصر کیفی است که به بدن اضافه شده است. آن مثلث در سال ۳۹ تا ۴۲ اعلام موجودیت کرد در سال ۴۲ پروار شد، پرواربندی‌اش یک پرواربندی کیفی بود. به این خاطر به این می‌گوییم روشنفکری مسئول که چهار ویژگی داشت:

مواضع بزنگاهی: در آن زمان مواضع بزنگاهی عالمانه‌ای گرفت، سه موضع بزنگاهی گرفت یکی روی انجمن‌های ایالتی ولایتی که موضعش با موضع روحانیت و آن اعلامیه ۹ امضایی تفاوت کیفی داشت. موضع دوم روی اصول ششگانه انقلاب سفید شاه بود، موضع سومش هم همان جزوه‌ای بود که نهضت آزادی سال ۴۱ در ۳۷ صفحه منتشر کرد و به آسیب‌شناسی مبارزه مذهبی از جمله خرافه‌گرایی، عوام‌فریبی در پنج محور پرداخت. موضع چهارم بزنگاهی‌اش هم ۱۵ خرداد [۱۳۴۲] بود که نهضت آزادی اطلاعیه معروف «دیکتاتور خون می‌ریزد» را منتشر کرد. پس اول مواضع بزنگاهی داشت.

آگاهی‌بخشی توده‌ای: دوم توانست آگاهی‌بخشی توده‌ای را در حد تریبون‌های خودش و امکانات ارتباطی و اجتماعی خودش [صورت دهد و اهداف پنهان حاکمیت را] برملا کند. دانشگاه را تا حد زیادی آگاه کرد. بخش‌های توده‌ای را در حد تاونش آگاه کرد. **رویکرد استعلائی:** یک اتفاق دیگری هم که افتاد اینکه رویکرد استعلائی داشت. رویکرد استعلائی‌اش این بود که درک کرد یک نیروی جدیدی به صحنه آمده است و آن نیروی جدید جریانی است که از دل حوزه تراویده است. این جریان روشنفکری حس کرد که این نیروی جدید نوپا است و ممکن است در موضع‌گیری‌های اجتماعی‌اش در سیر آزمون و خطایی که طی می‌کند، اشتباهات فاحشی بکند. لذا کار توضیحی با آن پیش گرفت؛ هم کار توضیحی از طریق نشریاتش و به‌خصوص از طریق [گفت‌وگوها و دیدارهای] خصوصی. لذا مواضع روحانیت در آخر کار که سال ۴۲ و ۴۳ بود از مواضع اولیه‌اش که فقط حساسیت روی رأی زنان و زمین بود، به مواضع ضدسلطنت، ضداستبداد و ضدغارت ملی تبدیل شد. این اتفاق مهمی بود که در کشاکش برخورد استعلائی مثلث بنیانگذار نهضت آزادی با حوزه تازه سیاسی شده پیش گرفته شد.

اثرگذاری اجتماعی: وجه بعدی‌اش هم اثرگذاری اجتماعی بود. تشکیلاتی سوار کردند، آن تشکیلات در دانشگاه اثرگذاری جدی و در بیرون از دانشگاه اثرگذاری نسبی و رقیق‌تر داشت.

این اتفاق چرا مهم بود؟ از این نظر مهم بود که برای اول بار یک روشنفکری مسئول در ایران شکل گرفت که هم خودش آگاه بود، هم بیرون از خودش را آگاه می‌کرد، هم نیروهای نوورود به عرصه فکری و سیاسی را استعلا می‌داد و نردبان زیر پایشان می‌گذاشت و هم اینکه وجه تشکیلاتی داشت و صرفاً رهنمودی و افشاگر و تئوریکس افکار نبود. خودش هم به عرصه کار تشکیلاتی آمد. ما اینجا دو شاخص برای سنجش نیروهایی از نوع نیروهایی که از آنها اسم بردیم، داریم؛ یک شاخص، **شاخص ایدئولوژیک** است، دیگری، **شاخص ملی** است.

شاخص ایدئولوژیک: [صورت‌بندی‌ای از عنصر پیشناز است] برخلاف تصویری که دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در ایران و در جاهای دیگر جهان درباره عنصر پیشناز [جریان داشت]. تصور این بود که عنصر پیشناز عنصری است که فرسنگ‌ها از حد متوسط توان فکری و سیاسی جامعه جلو است و باید جلو برود و بقیه نیروها به آن ملحق بشوند. آنچه که تلقی خداست به عنوان گرداننده هستی و صاحب تشکیلات کل [این است که نیروی پیشناز، نیرویی است که پیرامون خودشان را هم همپای خودشان جلو بیاورند]. دیدن خود خدا، دیدن تشکیلات کل [هستی] است؛ ما هم هر کدام می‌توانیم در جاهایی که هستیم تشکیلات سوار کنیم، تشکیلات صنفی، تشکیلات دانشجویی، تشکیلات آموزشی، ما هم به نسبتی این توان خدا را داریم. یعنی خدا خست

نشان نداده که همه توان‌ها را در خودش منحصر کند، مثل برخوردارهایی که نوعاً حکومت‌ها با افراد تحت حکومت‌شان می‌کنند. تصور این است که زمین و آسمان دهان باز کرده و آنها [حاکمان] بیرون آمده‌اند و تمام ظرفیت‌ها در آنها تجمیع شده است و با اراده آنها این ظرفیت‌ها می‌تواند در صحنه اجتماع متجلی بشود. خدا این رویه را در پیش نگرفته است، خدا هر خصلتی را که خودش دارد، آن خصلت و خوی را به انبای انسان که بناست جانشینش روی زمین شوند، قابل تسری و تزریق کرده است. تلقی این لیدر اصلی تشکیلاتی [خدا] از پیشناز چیست؟ [این تلقی] در واژه مشفقون [نهفته] است. مشفقون^۳ نوع انسان‌هایی هستند که دو سه گام از جامعه جلو هستند، اما در عین حالی که دغدغه پیشگامی و پیش‌افتادگی خودشان را دارند، این دغدغه را هم دارند که پیرامون خودشان را همپای خودشان پیش بیاورند. این می‌شود مشفقون. یعنی پرتویی از شفقت دارند. انبیا این‌طور بودند، پرتویی از شفقت دارند؛ یا در دوران جدید، گاندی این گونه است. گاندی فکرش از فکر متوسط جامعه زیر سیطره هند خیلی جلو تر است، اما به این اکتفا نمی‌کند. تلقی‌اش از پیشناز این نیست که من با سرعت بدم و بقیه را هم نفس‌نفس‌زنان بکشم؛ حال، یکی ببرد، یکی خارج شود، یکی پس بیفتد، اینها همه مسئله است! مشفقون، واژه بارداری است که در قرآن آمده، تلقی خدا از پیشناز است. پیشناز باش، یکی دو قدم جلو باش و به نسبتی که جلو هستی بقیه را هم با خودت در حد ظرفیت‌شان بیاور. این کار در سال‌های ۴۰ به بعد توسط بانیان نهضت آزادی تا حدودی شکل گرفت. این یک شاخص، که شاخص ایدئولوژیک است. شاخص بعدی، **شاخص ملی** ماست. ما در

کشوری زندگی می‌کنیم که در مبنای مشکل وجود دارد. یعنی حقوق اولیه انسان‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شود، حق حیات فکری - سیاسی اولیه انسان‌ها به رسمیت شناخته نشده و نمی‌شود، لذا پیش‌نیازهای حیات اجتماعی و سیاسی حدود ندارد. یک وقت هست که ما در سوئد زندگی می‌کنیم، همه پیش‌نیازها و مبنای وجود دارد، مراجع مدرن مثل حزب و صنف و پاتوق‌های مدنی وجود دارد، آنجا شاید این صادق باشد که یک روشنفکر صرفاً کارش تئویر و رهنمود است. در این جامعه درست است اما در جوامعی مثل ما که در مبنای مشکل داریم و ساختارها و حقوق اولیه انسان‌ها، وجود ندارد، اینجا روشنفکر نمی‌تواند صرفاً رهنمود بدهد یا فقط به آگاهی‌بخشی و افشاگری اکتفا کند. روشنفکر در ایران ما که همه چیزش خاص است، بومش، بوم خاصی است، [باید نقش خاص ایفا کند]. همین طور که ما کشوری پیدا نمی‌کنیم که در ۱۱۰ سال هشت فراز داشته باشد، از این هشت فراز، شش تا آن سراسری باشد و دم به دم هر پانزده سال یک بار مردم به پایخیزند؛ همچنان که این پدیده است، ویژگی‌هایش هم پدیده است. روشنفکر در جامعه ما نمی‌تواند اتوکشیده و ترگل‌ورگل باشد و زل به موهایش بزند و فقط بیاید از بالا رهنمود بدهد. این روشنفکری در جامعه ما جواب نمی‌دهد.

روشنفکری در مرحله بعد از استارت که **آگاهی‌بخشی** است، و مترتب بر آگاهی‌بخشی هم مسئولیت دارد. سنت پروردگار هم این است که استارت را با آگاهی می‌زند. جزء سی‌ام قرآن که شروع کتاب است، با توضیح طبیعت و قیامت است. خدا گزارش می‌دهد این طبیعت است، آن هم قیامت است، کار آگاهی‌بخشی می‌کند. ولی مرحله بعدی **رشد** است. بخشی از روشنفکران در سال‌های گذشته، تصریح کردند وظیفه ما آگاهی‌بخشی و تخریب است. تخریب یعنی اینکه ما فقط وظیفه داریم شیرازه تفکر حاکم و مناسبات اجتماعی ماقبل مدرن را پخش و پلا کنیم. حالا اینکه بعدش چه چیزی شکل می‌گیرد، این دیگر مربوط به ما نیست! این برخورد، خیلی غیرمسئولانه است. اینکه ما فقط چیزی را که به ذهن مان برسد بدون فیلتر و پالایش منتشر کنیم، فکر بکنیم جوانی که از دوره نوجوانی عبور کرده و در سال‌های پایانی نوجوانی است، سال‌های اوج امید، اوج شغف و اوج یادگیری‌اش است، اگر بخشی از این آگاهی‌ها را هم جذب کند، مسیر و فرجام تشکیلاتی او چیست؟ از VOA سر در می‌آورد، از (موسسه) اینترپرایز سر در می‌آورد، از کنج عزلت سر در می‌آورد، از راندن خر تفرود خودش و اینکه «گور پدر همه، و من خر خودم را از پل بگذرانم» سر در می‌آورد. مسئولیت اینها برعهده همان فرد یا جریانی است که آن

آگاهی‌های اولیه را منتشر کرده است. نظر من این است - ببخشید «من» که می‌گویم، صرفاً ضمیر است نه به معنای وزن - که در ایران همان طوری که ورزشکارش، کشتی‌گیرش فرق دارد؛ کشتی‌گیر ما با کشتی‌گیر فرانسه خیلی فرق دارد، کشتی‌گیر ما آن دوینده را که می‌پوشد باید با خودش منش، روش، اخلاق، محل پاکیزه کردن و سر به پایین بودن و نگاه به ناموس نکردن را هم بیاورد. تفاوت کشتی‌گیر فرانسوی با کشتی‌گیر ایرانی این است.

ما در کشوری زندگی می‌کنیم که در مبنای مشکل وجود دارد. یعنی حقوق اولیه انسان‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شود، حق حیات فکری - سیاسی اولیه انسان‌ها به رسمیت شناخته نشده و نمی‌شود، لذا پیش‌نیازهای حیات اجتماعی و سیاسی حدود ندارد

تفاوت عنصر سیاسی - ایدئولوژیک در جامعه ما با سوئد هم این است. روشنفکری که می‌آید **مرحله اول آگاهی است، مرحله دوم رشد است، مرحله سوم تحقق است.** بالاخره آن آموزه‌ها باید در جامعه ایران بنشیند. ما با حکومت‌ها و قدرت‌های بی‌مهار طرف بودیم که هیچ حقی برای اتحاد جامعه در نظر نگرفته‌اند. این است که روشنفکری که به ایران می‌آید ترجمان خاص خودش را پیدا می‌کند. دیگر انتلکوتل فرانسوی نیست، کافه‌نشین پارسی نیست. نمی‌گویم کافه‌نشینی بد است، کافه‌نشینی در آن فرهنگ جواب می‌دهد، اینکه پنج، شش نفر بنشینند قهوه‌ای بخورند که دو ساعت طول بکشد، حول آن دو ساعت قهوه خوردن، بخشی از مسائل روشنفکری جامعه خودشان را حل و فصل بکنند، گزینه آنهاست، محترم هم هست و ما هم حق اهانت نداریم. اما اینجا در کشوری ما داریم زندگی می‌کنیم و در کشوری که پدران ما زندگی کرده‌اند که یک کافی‌نت را می‌بندند به جرم اینکه چهار، پنج نفر ممکن است بیایند آنجا بنشینند و راجع به مسائل درجه چندم صحبت‌هایی بکنند! اینکه در پایتخت یک کشور در طبقه دوم کتابفروشی‌اش چهار تا میز و صندلی می‌گذارند و قهوه سرو می‌شود، حاکمیت‌ها این را هم در ایران تحمل نمی‌کنند؛ لذا چون ما در چنین وضعیتی به سر می‌بریم روشنفکر ایرانی هم همان تفاوتی را دارد که مثلاً تختی ۸۷ کیلویی در ایران با دانیل روبین (Daniel Robin) ۷۴ کیلویی در فرانسه داشت. دانیل روبین در فرانسه

یک شاگرد قصاب بود که علاقه‌مند به کشتی بود، فرانسه هم اصلاً تیم کشتی نداشت، در دهه ۷۰ همیشه یک کشتی‌گیر می‌آمد، دانیل روبین بود که مدال‌های سوومی هم مثلاً در فرنگی می‌گرفت و می‌رفت قصابی‌اش و می‌رفت سالن کشتی. ولی تختی این طور نبود. تختی باید راه می‌افتاد در راسته بازار، باید برای زلزله پول جمع می‌کرد، باید از ناموس محل محافظت می‌کرد، باید دخترهای همسایه را شوهر می‌داد، باید جهاز تهیه می‌کرد، تختی ما با دانیل روبین خیلی فرق دارد، روشنفکر ما - محمد حنیف‌نژاد - با روشنفکر پارسی با روشنفکر استکلهمی خیلی تفاوت دارد.

لذا این جریان در ایران که ۳۹ تا ۴۲ رشد کرد و بعداً نقطه‌چینش را حنیف‌نژاد و دیگران زدند، روشنفکری مسئول بود که در قبال آن آگاهی‌اولیه‌ای که منتشر کرده بود، در دو مرحله پشت‌بند دیگر هم مسئولیت داشت. یک پشت‌بند، اینکه آن آگاهی‌منجر به «رشد» بشود که شد؛ و مرحله بعدی منجر به «تحقق» بشود. در جامعه‌ای که همه اسباب تحقق گرفته شود، جریان روشنفکری موظف است که به سمت تحقق پیش برود.

پس دو شاخص داریم برای محک‌زدن اینکه روشنفکری دوره مسئول بوده یا نبوده؛ یک شاخص، شاخص ملی است که به نظر من جواب داد، یکی هم شاخص ایدئولوژیک است که از نظر من همان بحث مشفقون بود که به ذهن کوچک من رسید و خدمت‌تان گفتم. اینکه روشنفکری در این دوران روشنفکری مسئول شد و چون روشنفکری مسئول شد و جلوتر می‌بینیم پدری کرد، از دل این مسئولیت یک نسل پدر و مسئول بیرون آمدند. اگر مهندس بازرگان در ۶۰ سالگی پدری را قبول کرد و مسئولیت بر عهده گرفت و آقای طالقانی در همین سن و سال این کار را کرد، حنیف‌نژاد در سن ۲۳-۲۲ سالگی پدری کرد. لذا یک روشنفکری مسئول آمد که نوادگانش هم مسئول شدند. کما اینکه در دوران ما روشنفکری بی‌مسئولیت که فقط فکر می‌کند که خدا به او قلم و زبان داده که از قلم تراوش غیرمسئولانه بکند و از زبان آنچه به ذهنش می‌رسد را بگوید و مسئولیت آنچه را نسبت به آگاهی‌اولیه منتشر کرده است، ندارد، یک محصول داشته است که محصول را الان داریم می‌بینیم. آن دوران هم یک محصول داشت. محصول آن دوران این بود که گردن‌های نحیف ۱۸ و ۱۹ ساله جای تسمه روی دوش‌شان ماند، ولی الان هیچ کس حاضر نیست تسمه بیندازد، حتی تسمه نسبت به زوجی که با او ازدواج می‌کند. الان می‌بینید که ازدواج‌های دوران ما هم ازدواج‌های غیرمتعهد است! ازدواج‌های موقتی است! الان همه راهکار سنتی صیغه را منتفی می‌کند اما ازدواج‌هایی که الان دارد در جامعه جوان روشنفکری ما شکل می‌گیرد، تعهداتش از

آن صیغه هم خیلی کمتر است. آن صیغه با خودش جیره و مواجی و ماهانه‌ای دارد اما الان ازدواج‌های متعددی را می‌بینیم که پشتش هیچ تعهدی نیست. آن دوره، تسمه به گردن اجتماعی روی کرده انداخته می‌شد، الان تسمه به گردن روی حوزه‌های فردی هم انداخته نمی‌شود. آن محصول آموزش بود و این هم محصول آموزش است.

چالش‌های پست‌روشنفکری مذهبی؛

روشنفکری مذهبی که ما هم جزو خانواده‌اش هستیم و در درون آن تکاپو می‌کنیم، یک وضع موجودی دارد. این وضع موجود، وضع موجود بزرگ‌گامی است. از این منظر که آرام‌آرام دارد سیر استحاله را طی می‌کند. خدایش از خدای حداکثری دهه ۴۰ و ۵۰ تبدیل به یک خدای حداقلی شده است. خدای مبسوط دهه ۴۰ و ۵۰ را ما در دوره روشنفکری مذهبی که در آن زندگی می‌کنیم، نمی‌بینیم. کارورزی‌هایش نسبت به پیشینه و گذشته‌اش کم شده است. هم‌مرزی‌اش با دانش عصر هم بسیار کم شده است. این درست است که دانش عصر امروز بسیار گسترده‌تر، عمیق‌تر و پیچیده‌تر از دانش دهه ۵۰ و ۶۰ شده است. اما از طرفی هم فاصله روشنفکری مذهبی که ما از آن صحبت کردیم، با دانش عصر به صورت تصاعدی بیشتر شده است. ادبیات آن تا حدودی کهنه مانده است. خیلی نتوانسته است در حوزه ادبیات با نسل جدید ارتباط برقرار کند.

وجه دیگر اختلاف نسلی است. روشنفکری مذهبی در حال حاضر یک معدل سنی ۶۰ سال دارد. خیلی کمتر توانسته است از نسل‌های قبل از خودش جذب کند. با نسل جوان امروز هم توفیق کمی در برقراری ارتباط داشته است. البته منظور من از جذب عضویت تشکیلاتی نیست. منظور جذب در سطح انگاره، اعتقاد، ایمان مبسوط است. نوعاً از مدار آموزگاری فاصله گرفته است. کمتر آموزگار در جریان دیده می‌شود. البته منظور آموزگاری است که آموزش دادند و پروراندند. الان این پدیده را در روشنفکری مذهبی نمی‌بینیم. روشنفکری مذهبی حال حاضر تبیین‌ناز مذهب و ملیت ندارد. نمی‌توانیم در تبیین از ملیت روی تبیینی که مصدق داشت بایستیم. نمی‌توانیم در تبیین از مذهب روی تبیین آقای طالقانی و مهندس بازرگان بایستیم. بازرگان در تفسیر کتاب تا مرز نسبیست اینشتین آمد. یعنی تفسیری که بازرگان از قرآن می‌کند هم‌سطح دانش بشر تا نسبیست اینشتین است. بعد از فرضیه نسبیست، کوانتوم آمده است. ولی روشنفکری مذهبی کنونی هم در مواجهه با متن کتاب خودشان را تا سطح دستاوردهای فیزیک و فلسفه این عصر بالا نکشیدند. برخوردشان

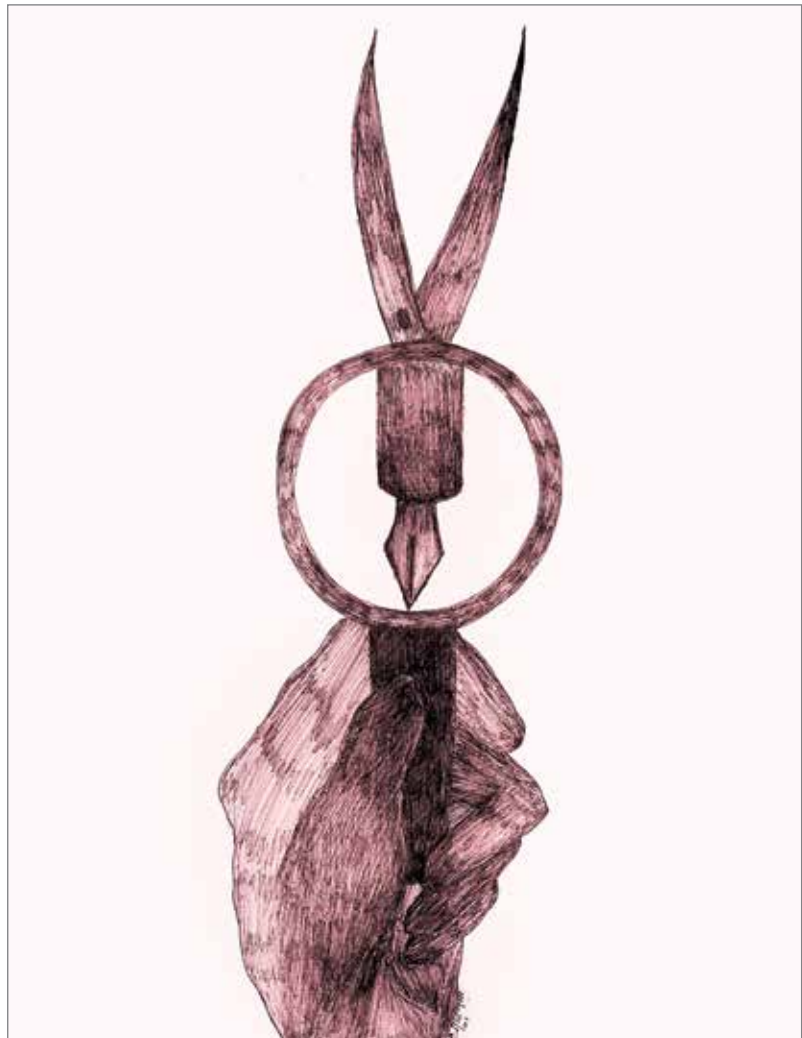
با کتاب، برخوردی با اسلوب‌های پیشینی است. این جریان کنونی ویراستار است. جریان‌های قبلی همه آفریننده سرمایه بودند. این الان مصرف‌کننده سرمایه پیشینیان است. دستاوردهایی دارد اما دستاوردهایی نسبتاً خرد هستند. مثلاً مهندس سجایی در عرصه اقتصادی و سیاسی حرف‌هایی برای گفتن دارد. دکتر پیمان حرف‌هایی در سطوحی در حوزه معرفت‌شناسی دارد اما این حرف‌ها به مانند حرف‌های گذشته در سطح جنبش روشنفکری ایران تأثیر گذار نیستند. به عنوان مثال هنگامی که «راه طی شده» [توسط مهندس بازرگان] نوشته می‌شود، کل جنبش روشنفکری ایران اعم از توده‌ای‌ها، فدائیان، لائیک، درباری و... آن را می‌خوانند و این کتاب در سطوح روشنفکری ایران خوانده می‌شود اما در حال حاضر دستاوردهای کنونی بیشتر در مدار خودش خوانده می‌شود تا مدار خارج از آن. جنبش روشنفکری حال حاضر کم‌کم از متن کتاب دور می‌شود. منشش دارد کاهش پیدا می‌کند. روشنفکری مذهبی ایران ملغمه‌ای از منش و روش و دیدگاه و آرمان و انگاره بود که می‌توانست دوران‌ساز باشد اما الان منش این جریان آرام‌آرام در حال افت است. البته تحت سرکوب و با مصادره امکانات هم مواجه هست. اما مصادره امکانات در سه دهه اخیر نمی‌تواند مانع این باشد که با یک اسلوب جدید سراغ متن برود، فکر منتشر کند، آموزش جدی دهد و به دنبال پرورش باشد. در حقیقت روشنفکری مذهبی با سه تا مخاطره جدی مواجه است و به این علت در بزنگاه تاریخی بسر می‌برد.

تلقی‌اش از جهان آرام‌آرام دارد تلقی فنی می‌شود. روشنفکری ایران به خصوص در دو دهه گذشته که از محصولات نهایی تکنولوژی غرب استفاده می‌کند، مثل ماشین‌های جدید، سخت‌افزار، اینترنت، کامپیوتر پیشرفته و موبایل، احساس من این است که به نسبتی که در حال حاضر روشنفکران ایرانی دارند از

خدایش از خدای حداکثری
دهه ۴۰ و ۵۰ تبدیل به یک
خدای حداقلی شده است.
خدای مبسوط دهه ۴۰ و ۵۰ را
ما در دوره روشنفکری مذهبی
که در آن زندگی می‌کنیم،
نمی‌بینیم. کارورزی‌هایش
نسبت به پیشینه و گذشته‌اش
کم شده است. هم‌مرزی‌اش با
دانش عصر هم بسیار کم شده
است

این مواهب بهره می‌گیرند، [در ارائه محصولی به جهان ناتوان بوده است]. ما جهان فنی را رقم زدیم؛ ما جهان فنی را تقدیس کردیم، مرعوبش شدیم و در دوره‌های مختلف از محصول نهایی آن بی‌هیچ مرارتی استفاده کردیم. خدایشان کوچکتر و پرتابل‌تر می‌شود و به صورتی نیوتنی [خدای خالق اولیه و ساعت‌ساز لاهوتی] دارد به سمت ته تاریخ حرکت می‌کند.

وجه دیگر، زیست عرفی است. زیست روشنفکری مذهبی تا دهه ۶۰ عرفی نبود. یک زیست آموزشی - آرمانی بود. البته ممکن است نسل امروز این فکر را نوستالژیک تلقی کنند. ما نمی‌گوییم عین زندگی‌ای که آقای طالقانی داشتند، در این دوره بازسازی شود اما در این زیست امروزین می‌تواند آموزش آرمان وجود داشته باشد. بخش‌های زیادی از زیست تغییر کرده و البته که دست ما نیست. زندگی از حیاط به آپارتمان منتقل شده است. از عرض به ارتفاع آمده است. خانواده هشت نفره حالا تبدیل به خانواده سه، چهار نفره شده است. در گذشته برای غذا خوردن سه بار سفره پهن می‌شد اما امروزه شاید به زحمت یک بار این سفره پهن شود. اینها دست ما نیست، اتفاقاتی است که رخ داده است. منظور من این نیست که حیاط را آب و جارو کنیم و با خانواده دور هم در حیاط جمع شویم. منظور این است که آموزش منش و روش متناسب با این دوران در زیست باشد و البته زیست مثل گذشتگان زیستی باشد که عنصر اولش تولید فکر و اندیشه است و عنصر دومش مصرف است اما روشنفکری مذهبی که ما در آن قرار داریم، عنصر اولش مصرف است و شاید عنصر آخرش انتقال باشد. الان از روشنفکری مذهبی کاغذ، کامپیوتر، اینترنت و... را بگیریم، چیز بومی در آن پیدا نمی‌کنیم. لذا می‌بینیم که جریان دوم [روشنفکری دینی] بسیار بسیار فاصله‌اش از توده سنتی جامعه ایران زیاد شده است. فاصله روشنفکری مذهبی هم کم‌کم زیاد می‌شود. به دلیل اینکه از نهادهای سنتی عبور کرده است. دیگر مسجد هدایتی وجود ندارد، شرکت سهامی انتشاری هم در شأن امروز وجود ندارد. انجمن اسلامی که بازرگان با آن ارتباطی جدی دارد هم وجود ندارد. بخشی از اینها را دوران از جریان گرفته است و بخش دیگرش را خود جریان از آن صرف‌نظر کرده است. می‌توانست ارتباطش را با مسجد، بازار، نهادهای سنتی جامعه ایران (که به نظر من این نهادها عقب‌مانده نیستند و برخی از سنن مدنی سنتی جامعه ایران پیشرفته‌تر از الگوی مدنی سنن غرب است) ادامه دهد. ما خودمان با آنها وداع کردیم. در نهایت هم به قول خود قرآن، کتاب را پشت سر نهادن است.



طرح از سهاکبیری

اگر این اتفاقات بیفتد، می‌تواند در آینده سهمی به عهده بگیرد. من خودم خوشبین هستم که این اتفاقات می‌تواند بیفتد. چند دستمایه برای اینکه این اتفاقات بیفتد، وجود دارد. یکی همین میراث است. ما میراث را نقد می‌کنیم فقط برای اینکه بتوانیم از آن چیزی استخراج کنیم. باید میراث را یک سرند تاریخی کرد، عناصر قابل بازیافتش را از آن بگیریم، بقیه‌اش را کنار بگذاریم. دوم توان تحلیل این جریان است. توان تحلیل تئوریک، استراتژیک، سیاسی و تشکیلاتی جدی داشته که هنوز بارقه‌هایش وجود دارد. می‌توان از آن استفاده کرد و مسئله بعد هم جایگاه تاریخی آن است. این جریان در این ۶۰ سال یک هویت بوده تا شکل. تنها موردی که شکل تشکیلاتی پیدا کرده برش مجاهدین است. یک شکل هویتی شدند. ولی بازرگان، طالقانی، شریعتی و همین مهندس سبحانی فعلی بیشتر هویتند؛ سازمان‌یافته نیستند. این عنصر هویتی‌شان می‌تواند کمک‌شان کند که یک هویت نو بسازند. پس امید به بقای بالنده وجود دارد، خطر حذف هم وجود دارد. اینکه یک جریان نو بشویم؛ نونه اینکه با مبانی وداع کنیم. به این مفهوم که برخی از مبانی را نو کنیم، برخی پیوندها را نوتر کنیم.

غیبت عنصر عرفان در آموزه‌های روشنفکری مذهبی

در آموزه‌ها و انگاره‌های [روشنفکری متأخر ایران] عشق و عرفان هم هست. آثار مولوی و غزالی هست اما آن عشقی که از آنجا برمی‌تراود، فرق دارد با عشقی که از طالقانی برمی‌خیزد. در اولی انسان ممکن است عاشق خودش شود. ولی عنصر عرفان طالقانی انسان را عاشق بیرون خودش می‌کند. لذا از آن حرکت عاشقانه اجتماعی برمی‌آید؛ از دومی نفرد، پروژه‌های فردی پیش‌بردن، بیرون می‌آید.

روشنفکری مذهبی کنونی بیشتر سیاسی، کمتر فکری است و اگر بخواهد به عنوان یک نحله فکری در ایران باقی بماند باید چند وجهی بشود؛ به خصوص الان این طور هم نیست که جریان فکری به شرایط عملی و اجتماعی کم بها بدهد. بالاخره الان یک مدل زیست اجتماعی می‌خواهیم، یک مدل سیاست خارجی دینامیک می‌خواهیم. یک مدل رابطه دختر و پسر می‌خواهیم. ما نمی‌توانیم مدل آتش و پنبه را به کار ببریم؛ مثل وضعیت حاکم که از داخلش یک فساد بیرون بیاید که در تاریخ ایران نداشته‌ایم. به یک نوعی التهاب جنسی را باید حل کنیم. یک مدل اقتصاد سیاسی می‌خواهیم. یک مدل اقتصادی کمتر رابطه‌دار با نفت می‌خواهیم. یک جریان

است. این تقاضاها و پرسش‌ها خیلی بیشتر از تقاضاهای دوران حنیف‌نژادها در مواجهه با مهندس بازرگان، مهندس سبحانی و آقای طالقانی... است. آن زمان آنها یک مبانی فکری مشترک با هم داشتند اما امروزه نسل جدید ما با جریان روشنفکری مبانی مشترک ندارد. سؤالات نسل جدید بسیار رگباری‌تر و شالوده‌شکننده‌تر است. ما هم نمی‌توانیم با این سؤالات برخورد حذفی بکنیم. برخورد تکفیری هم نمی‌توانیم بکنیم. حذف و تکفیر هم نمی‌توان کرد، تنها راه این است که به آن پاسخ دهیم اما الان روشنفکری مذهبی آمادگی پاسخگویی به این حجم را ندارد. اگر به طور نسبی آمادگی پاسخگویی به این پرسش‌ها را کسب کند و عرضه‌هایش متناسب با تقاضاهای نسل جدید باشد، با روش جدید به متن برگردد، با اسلوب جدید با خدا رابطه جدی برقرار کند، آن ورز تئوریک را هم انجام دهد، می‌تواند بماند و گرنه در این بزنگاه آرام آرام تبدیل به یک فرقه می‌شود. یک فرقه نوستالژیک که فقط در ویرین تاریخ میراث‌هایش را ردیف کرده است و مدام دارد آن را گردگیری می‌کند.

چشم‌انداز روشنفکری مذهبی

در مورد چشم‌اندازها باید مبناسازی صورت بگیرد. مبناهایی تئوریک برای مذهب و ملیت باید در اصطلاح «ورز» داده شوند. نمی‌توان در تبیین ملیت صرفاً بر مدار مصدق ایستاد. همچنین نمی‌توان در تبیین مذهب هم بر مدار طالقانی ایستاد. یک ورز تئوریک باید در مبناسازی‌های نو صورت گیرد. باید با اسلوب و انگاره جدید به متن رجوع کنیم. به عنوان مثال آقای طالقانی می‌گفتند که تفسیر من از سوره قیامت در دهه ۳۰ با دهه ۵۰ و هنگام انقلاب ۵۷ متفاوت بود. این متن یک متن سخنگو است که متناسب با دوران می‌توان از آن درک و دریافت جدید داشت. خدایی که الان در جریان روشنفکری مذهبی حضور دارد یک خدای مکانیکال است. مثل یک روبات است. هر جایی که دعوتش کنیم، روبات‌وار به آنجا می‌آید و در جاهای دیگر ما با او کاری نداریم.

وجه دیگر این است که در حال حاضر جریان روشنفکری مذهبی با حجم زیادی از تقاضاها مواجه است که عرضه می‌طلبند. با تقاضاها، پرسش‌ها، ابهامات و تشکیکات نسل نو مواجه

نوآوری و الگوپردازی وجود دارد. همه جریان‌های نواندیشی دینی، حتی چپ‌نو که اصلاً غیرمذهبی است، حتی لائیک‌های انسان‌گرا که به ایران فکر می‌کنند، در این پروژه بزرگ ملی صاحب نقشند. بعضی‌ها هستند که عناصر و پیشینه جدی‌تری دارند، اگر از آن عناصر و پیشینه جدی‌تر استفاده کنند، صاحب نقش جدی‌تر خواهند شد، ولی این به این مفهوم نیست که یکی مثل مهندس بازرگان بیاید کل سپهر مذهبی‌ها را رقم بزند. شریعتی‌ای بیاید، سپهر عریض‌تر و وسیع‌تری رقم بزند. همه صاحب سهم‌اند، منتها هر جریان می‌تواند وزن مخصوص خودش را بیشتر کند.

پی‌نوشت

۱. این بخش برگرفته از سخنان هدی صابر در نشست نهم مباحث «هشت فراز، هزار نیاز» است که به جمع‌بندی جنبش تنباکو اختصاص دارد. تاریخ برگزاری این نشست ۸ اسفند ۱۳۸۵ بوده است.

۲. این بخش از نشست چهارم و هشتم «هشت فراز، هزار نیاز» که به بررسی دستاوردها و ناکامی‌های جنبش سال‌های ۳۹-۴۲ اختصاص دارد، برداشت شده است.

۳. مشفق به لحاظ لغوی به معنای ترسان و هراسان است؛ اما اشاره هدی صابر به آیات ۵۷ تا ۶۰ سوره مؤمنون است که در آن، صفت «مشفق» بودن با صفت «سابقون» (پیشازان) و سبقت‌گیرندگان در کار نیک در کنار یکدیگر آمده‌اند: «إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۵۷) وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸) وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشِيرُونَ (۵۹) وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (۶۰) أُولَٰئِكَ يَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ (۶۱)»

۴. این بخش از مقاله تا پایان آن، گزیده‌ای است از گفت‌وگوی هدی صابر با یک نشریه دانشجویی که در خرداد ۱۳۸۶ انجام گرفته و با عنوان «مخاطرات پیش روی روشنفکری مذهبی» منتشر شده است.

۵. اشاره هدی صابر به تأثیرپذیری کواکبی در کتاب «طبایع الاستبداد» از متفکر ایتالیایی - ویتوریو آلفیری - است و تأثیری که نائینی به نوبه خود در بحث از استبداد دینی از کواکبی گرفته است. بررسی کسانی نظیر فریدون آدمیت و عبدالهادی حائری نشان می‌دهد استدلال‌های نائینی در «تنبيه‌الامه و تنزیه‌المله» برگرفته از «طبایع الاستبداد» کواکبی و مباحث کواکبی در این زمینه نیز خود متأثر از کتاب «رساله درباره ستمگری» آلفیری بوده است؛ بنگرید به: عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۲۲۳، ۲۲۴ و ۲۳۰؛ فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۵، ج ۱، ص ۲۳۰. ■

در جایی ایستاده‌اند که دیگر شریعتی وجود ندارد. در جایی ظهور کرده‌اند که روشنفکری ایران تقریباً به خواب رفته است. ایران هم از کشورهای منطقه و اعراب جلوتر است. لذا اگر ما بخواهیم امروز یک الگوی روشنفکری در ایران جستجو بکنیم که این الگو با بیرون پیوند بخورد، ما خودمان الان هیچ ترکیب روشنفکری یا نحله‌های روشنفکری در درون منطقه نداریم. روشنفکری مذهبی امروز ما شناختی نسبت به محیط پیرامون و منطقه ندارد اما امروز مهم‌تر از شناخت، مشکل ارتباط داریم. یک حوضچه‌هایی مثل «گفت‌وگوی تمدن‌ها» را مناسب می‌دانم، اگر از سطح ایده خارج شود و به شکل سازمان درآید.

عرصه سیاسی بسته و مسدود است اما در عرصه فکر میدان بازی برای نوآوری و الگوپردازی وجود دارد. همه جریان‌های نواندیشی دینی، حتی چپ‌نو که اصلاً غیرمذهبی است، حتی لائیک‌های انسان‌گرا که به ایران فکر می‌کنند، در این پروژه بزرگ ملی صاحب نقشند

جریان‌های فکری و آینده ایران

هیچ‌کدام از [جریان‌های فکری امروز] صلاحیت و هژمونی اینکه آینده کل ایران را رقم بزنند، ندارند. الان دوران قطبی‌گری در جهان به سر آمده است. در ایران هم به سر آمده. از این به بعد برآیند مساعی نیروهاست که ایران را جلو می‌برد. در همین پیشرفت، جریانی مثل آقای کدیور می‌تواند صاحب نقش باشد. از این به بعد بیشتر یک پروژه بزرگی است که هر جریانی باید طرح‌هایی از آن پروژه را اجرا کند. همین روشنفکری دینی که ما به آن نقد داریم می‌تواند متمرکز واقع شود، روشنفکری مذهبی نیز همین‌طور. جریان نو بیرون آمده از حوزه هم همین‌طور. الان طیفی از طلبه‌های ۳۰ تا ۴۰ ساله وجود دارند که به نظر من آینده دارند و ما هم باید با آنها برخورد فعال کنیم. دو، سه زبان بین‌المللی می‌دانند. به علم روز آشنا هستند. به اینترنت وصل هستند و جستجو می‌کنند و ضمناً نمی‌خواهند با اسلوب متدیک حوزه فکر کنند. جستجوگرند. اینها هم در آینده جریانی هستند که ایفای نقش خواهند کرد. عرصه سیاسی بسته و مسدود است اما در عرصه فکر میدان بازی برای

روشنفکری با تعریف روشنفکر «در ایران» می‌خواهیم. چون در غرب روشنفکر به این چیزها نمی‌اندیشد. به فکر محض می‌اندیشد. مثلاً ژان پل سارتر که تا همین ۲۰-۳۰ سال پیش مطرح بود، به مدل اقتصادی اجتماعی فرانسه فکر نمی‌کرد. یک اتاقک فکری بود، این مسائل را پیش می‌برد. سارتر به چه چیز فکر می‌کرد؟ به همان آگزیست خودش و می‌توانست درونش عمیق شود. لذا روشنفکری در آنجا با روشنفکری در ایران فرق دارد. روشنفکر اینجا باید به بدبختی‌های سیستمی‌ها فکر کند، باید به نیروی سنتی پایین میدان امام حسین فکر کند. مجبور است. اگر نکند روشنفکر اجتماعی نیست. لذا روشنفکری مذهبی ایران اگر بخواهد نقش اجتماعی بازی بکند - به خصوص که خود را اپوزیسیون نیز می‌داند - باید به این مدل‌ها فکر کند، به این بحران‌ها فکر کند. این روشنفکر مذهبی خیلی کاستی‌ها دارد. یعنی بعد از مهندس سبحانی عصری را ندارد که یک حداقل حرفی را در مورد همین اقتصاد سیاسی داشته باشد.

تعامل روشنفکری مذهبی با جهان

الان مثل دوره مصدق نیست که ما روشنفکری ملی‌مان را تنها در ایران تعریف کنیم. امروزه، ما با جهانی‌سازی مشکل داریم. مثلاً فکر کنید حاکمیت امریکا بخواهد جهان را با انگاره‌های خود شکل و سازمان بدهد. جلوی این باید ایستاد. ولی جلوی جهانی‌شدن نمی‌توانیم بایستیم. جهانی‌شدن، بعد از رنسانس آغاز شد. همین ادبیات دوران مشروطه که هنوز از نائینی صحبت می‌شود، یک ایتالیایی [ویتوریو آلفیری] بود متقدم بر کواکبی. یک کواکبی هم بود متقدم بر نائینی.^۵ الان هم فرض کنید که یک استاد دانشگاه مثل محمدی گرگانی هنوز روی نائینی ایستاده است. این می‌شود سیر جهانی‌شدن. لامحاله است. علم جهانی می‌شود. تکنولوژی جهانی می‌شود و ... روشنفکری مذهبی ایران یا روشنفکری ایران به دلیل تلبار و توده مسائل حل‌نشده اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی که در ایران وجود دارد، لامحاله بخش مهمی از ذهن عمل و سازماندهی‌اش معطوف به آن می‌شود اما همین ایران مستقل از اینکه مسائل ملی‌اش حل بشود یا نه، این موج جهانی‌شدن دارد به سمتش می‌آید. لذا باید به نوع الحاقش به جهان نیز فکر بکند. آیا ایران باید به WTO پیوندند؟ قبل از آن باید یک شناختی پیدا کنیم. شناخت بازارهای پیرامون، شناخت روی ضرورت‌های رقابت. حالا چنانچه نوگرایی دینی در ایران و کشورهای منطقه فعال بود، بالانس منطقه به نفع نوگرایی است تا بنیادگرایی. الان طالبان و القاعده

صراط منتشر کرد

هر نفس اندیشه نو، نو خوشی و نو غناست



Serati Designer - Ehsan Akhavan

میدان فلسطین، خیابان طالقانی غربی، خیابان سرپرست شمالی، کوچه تیریز پلاک ۱۹

وب سایت: www.seratpub.com - www.seratpub.ir

شماره تماس: +۹۸ ۲۱ ۸۸ ۹۷۶ ۲۱۱ | +۹۸ ۲۱ ۸۸ ۹۷۶ ۲۱۲

چشم‌انداز سیاست داخلی

محمدرضا خاتمی، دبیرکل سابق جبهه مشارکت ایران اسلامی و نائب‌رئیس مجلس ششم، در شماره جاری چشم‌انداز، میهمان سرویس سیاسی نشریه بوده تا در ادامه پرونده گشوده‌شده «مشارکت سیاسی - اجتماعی مردم» به طرح دیدگاه‌های خود بپردازد. در این گفت‌وگو، خاتمی به ظرفیت‌های قانون اساسی برای پیشبرد اصلاح‌طلبی در ایران پرداخته و ضمن تأکید بر لزوم بهره‌برداری از تمامی ظرفیت‌های قانون اساسی، از یک پرسش همیشگی اصلاح‌طلبان یاد کرده: «آیا مشکل دموکراسی در ایران ساختار حقوقی قانون اساسی است یا ساختار حقیقی حکومت؟». خاتمی اما معتقد است که «ساختار حقیقی است که مانع از تحقق کامل قانون اساسی می‌شود».



از دموکراسی نمایندگی تا مشارکت

درس‌های تجربه اصلاح طلبی و آینده اصلاحات

گفت‌وگو با محمدرضا خاتمی

جزو اصول اولیه تمام حکومت‌هایش بوده است و در بحبوحه بی‌توجهی به قانون و مردم، یک نظم جدیدی را پایه‌ریزی کرده است. اما مسئله مهم این است که به نظرم بسیاری از ظرفیت‌های همین قانون اساسی هم نادیده انگاشته شده است.

■ **در مقام تطبیق، دشمنی عربستان با این نخله جدید، اخوان المسلمین در مصر است که هم قانون‌گرایی را قبول کرده بودند، هم حق شهروندی را و هم صندوق رأی را؛ دشمنی بسیار عجیبی که اگر در اهل سنت این مسائل باب شود به فروپاشی عربستان و امارات منجر می‌شود، بنابراین دست به کودتا زدند.**

□ البته ما می‌دانیم به هر حال در فقه اهل سنت تفسیری که از اولی الامر وجود دارد با تفسیری که شیعه از ولی فقیه دارد متفاوت است و اینجا وارد آن بحث نمی‌شویم. عرض بنده این است وقتی که شعاری در طول چند سال گذشته داده می‌شود به نام اجرای بدون تنازل قانون اساسی، نشان می‌دهد که خیلی از ظرفیت‌های قانون اساسی اجرا نشده است. فصل سوم قانون اساسی که حقوق ملت است کاملاً روشن است. در حقیقت حتی کوچکترین توجهی به این فصل نشده است. من تنها بخش سیاسی‌اش را نمی‌گویم. بخش آموزش، بهداشت، مسکن را هم شامل می‌شود. به این بخش‌های مختلف که با زندگی روزمره مردم سروکار دارد اصلاح توجه نشده است. بخش آزادی‌ها که جای خود را دارد. به نظر من قوام هر کشوری به این آزادی‌هاست اما ما در اجرای بخش‌های دیگر قانون اساسی هم دچار مشکل هستیم. مثلاً نقش مستقل و وظیفه‌ای که برای قوه قضائیه تعریف می‌شود یا نقش نهادهای نظارت، مانند نظارت بر صدا و سیما، می‌بینیم که در این بخش‌ها هم بی‌توجهی شده و باعث این شده است که در حقیقت روز به روز نقش مردم در تعیین خط‌مشی‌های حکومت و در نظارت بر اجرای برنامه‌ها کم‌رنگ‌تر و کم‌رنگ‌تر بشود. متأسفانه

آن وقت باید تفسیر کنیم که در این تعریف از دین جایی برای قانون‌گذاری نمایندگان مردم می‌ماند یا نه.

■ **از خیلی‌ها پرسیدیم که جایگاه قانون‌گرایی در اسلام چیست و البته جواب قانع‌کننده‌ای نگرفتیم.**

□ فکر می‌کنم این به کار فکری عمیقی نیاز داشته باشد که ما بتوانیم رابطه عقل با شرع، آزادی با دین و مردم‌سالاری با حکومت دینی را بشناسیم. اینها مباحثی است که به نظرم مغفول مانده و اجازه داده نشده برای یک سری تبلیغات سطحی به آن پرداخته بشود. اما حالا در عمل ما با یک پدیده روبرو هستیم به نام قانون اساسی که این قانون اساسی امضای امام، علماء، فرهیختگان کشور، انقلابیون و مردم را دارد و می‌تواند یک فصل الخطاب برای همه ما باشد و بر اساس آن یک نظمی را پایه‌ریزی کنیم که رو به پیشرفت باشد و زندگی مردم را بهتر کند. در این قانون اساسی که به نظر من در کشور جهان سومی مانند ما می‌تواند یک قانون مترقی حساب شود، -گرچه ایراداتی هم دارد که مهم است و حتی ممکن است در آن تناقض هم پیدا شود - ولی باید توجه داشته باشیم که این قانون اساسی در در یک کشوری وضع شده است که گرفتار یک استبداد دیرپا بوده و قانون‌شکنی

اگر بخواهیم ریشه‌ای به مسائل نگاه کنیم، می‌بینیم در ساختار حقیقی نظام جمهوری اسلامی پارادوکسی وجود دارد. از یک طرف تعریفی از حکومت دینی ارائه می‌شود که تردیدی را ایجاد می‌کند. در این تعریف خاص آیا جایی برای دموکراسی و نقش‌آفرینی مردم وجود دارد یا نه؟

■ **در آغاز از اینکه وقتتان را در اختیار نشریه چشم‌انداز ایران قرار دادید، سپاسگزاریم. ما مدتی است پرونده‌ای را درباره مشارکت باز کرده‌ایم. به نظر شما آیا در حال حاضر از تمام ظرفیت‌های دموکراسی نمایندگی استفاده می‌شود؟ آیا شیوه‌های جدیدی نداریم که علاوه بر این دموکراسی نمایندگی و هر چهارسال یک بار مشارکت، در طول این مدت مردم از طریق سازمان‌های مردم‌نهاد، احزاب، گروه‌ها، تشکل‌ها، انجمن‌های فرهنگی و مانند این شیوه‌های نوین، فعال باشند؟**

□ خوشحال هستم و باعث افتخار است که این فرصت به من داده شد که در نشریه پرمحتوا و سازنده چشم‌انداز ایران حضور داشته باشم. حرف‌هایی که خواهم زد شاید بازگوکننده دیدگاه‌های طیفی از نیروهایی باشد که به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی علاقه‌مند هستند و می‌خواهند شاهد پیشرفت امور در این نظام که حاصل خون شهیدان و جانبازی بسیاری از انسان‌های پاک و فرهیخته کشور است باشند. اگر بخواهیم ریشه‌ای به مسائل نگاه کنیم، می‌بینیم در ساختار حقیقی نظام جمهوری اسلامی پارادوکسی وجود دارد. از یک طرف تعریفی از حکومت دینی ارائه می‌شود که تردیدی را ایجاد می‌کند. در این تعریف خاص آیا جایی برای دموکراسی و نقش‌آفرینی مردم وجود دارد یا نه؟ شاید شادترین این نظریه را آیت‌الله مصباح خیلی واضح و علنی عنوان می‌کنند و می‌گویند جمهوریت شرک است. خیلی هم که می‌خواهند تخفیف بدهند، می‌گویند حضور مردم تزیینی است. برای این است که ما دهان غربی‌ها را ببندیم. مردم در این مسئله نقشی ندارند. البته خود ما هم اگر عمیق بشویم و به این نظریه برسیم که قوانین الهی همان‌هایی هستند که توسط فقها آن هم فقط بعضی از آنها عنوان می‌شوند و این برداشت‌های فقهی همان قوانین ثابت و لا یتغیر هستند و بر همه امور زندگی شمولیت دارند،



و اثر گذاری‌های حداقلی را در تصمیمات و برنامه‌های مختلف دارند. به نظر من جدا کردن مشارکت دموکراسی نمایندگی و دموکراسی مشارکتی کار سختی است. اگر یک حکومتی نباشد که در آن به حداقل دموکراسی‌ها پایبندی وجود داشته باشد، اجازه دموکراسی مشارکتی را نخواهد داد اما اگر در حکومت افرادی باشند که به دموکراسی اعتقاد و باور داشته باشند، می‌توانند زمینه‌های دموکراسی مشارکتی را فراهم کنند و وقتی دموکراسی مشارکتی تقویت شد طبعاً دموکراسی نمایندگی هم پیش می‌رود. اگر ما بتوانیم دموکراسی مشارکتی داشته باشیم خیلی خوب است اما واقعیت این است که در هیچ کجای دنیا این دموکراسی مشارکتی ایده آل را نمی‌بینیم. به هر حال در دموکراسی‌های مطرح دنیا نمی‌شود نقش سرمایه را در هدایت افکار و آرای مردم نادیده گرفت. لابی‌های سیاسی مانند لابی صهیونیست‌ها در امریکا یا لابی یهودی‌ها در کشورهای دیگر و حتی لابی‌های مخصوص اقلیت‌های قبیله‌ای در جاهایی مانند هند و پاکستان که به هر حال یک دموکراسی -نسبت به کشورهای دیگر جهان سوم- با سابقه تری را دارند، در آنجا هم می‌بینیم که نقش قومیتی در هدایت افکار عمومی مردم تأثیر به‌سزایی دارد. بنابراین من فکر می‌کنم دموکراسی مشارکتی یک ایده آلی است که ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم به آن برسیم. البته هر چه بتوانیم آن را تقویت کنیم خوب است. در شرایطی که ما داریم حداقل در دو سه دهه آینده باید روی دموکراسی نمایندگی تکیه داشته باشیم و تلاش کنیم که آن را تقویت کنیم. قانون اساسی ما هم به اندازه کافی ظرفیت دارد.

■ **با توجه به این تأکیدی که روی قانون اساسی دارید و فصل الخطاب بودن آن که حتی خود مرحوم امام چند بار**

مدنی در آنجا خیلی نسبت به ما قوی تر هستند. مثلاً در مصر نهادهای مربوط به کشاورزان، و کلا و حقوقدانان، پزشکان و رشته‌های تخصصی مختلف خیلی جاافتاده‌تر از نهادهای موجود در کشور ما هستند و نسبتاً کارآمد هستند. اینها نهادهای قوی‌ای هستند. درست است که حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری مانع از اثر گذاری آنها بر حکومت شده اما در جامعه پایگاه‌ها و سازماندهی‌های خاص خودشان را دارند و مانع از هم‌پاشیدگی جامعه می‌شوند. این ضعف تاریخی ما شاید از چند سال بعد از مشروطیت شروع می‌شود. تعدادی حزب و تشکل وجود داشت اما بعد از اینکه دیکتاتوری رضاخانی شروع می‌شود، با هر نوع تشکل بایی و سازماندهی مخالفت می‌شود. حتی در زمان محمدرضا شاه کار به جایی می‌رسد که احزاب شاه‌ساخته هم به عنوان مزاحم تلقی می‌شوند. متأسفانه این دیدگاه همچنان ادامه پیدا کرده است. اگر ما بخواهیم حوادث سال‌های گذشته را تعریف کنیم شاید مسائلی که در رابطه با انتخابات ۸۸ پیش آمد جزء کوچکی باشد. این تضادی است که بخش‌های اقتدارگرا با سازماندهی و تشکل بایی مردم دارند. نهادها و اشخاصی بیشتر مورد هجوم قرار گرفتند که از طریق سازمان‌های نیم‌بندی که داشتند، قدرت سازماندهی و جمع کردن مردم و هدایت افکار عمومی را داشتند. تازه سازمان‌های آنها خیلی هم قوی نبودند. ما راه طولانی داریم که واقعا نهادهای مدنی جایفتند و در جامعه بتوانند مردم را شکل بدهند، مطالبات آنها را نمایندگی کنند و واسطی بین حکومت و مردم باشند. با توجه به شرایط سیاسی و امنیتی و اقتصادی که در داخل کشور ما وجود دارد، کارهای نسبتاً خوبی انجام گرفته است. الان نهادهایی هستند که ریشه‌دار هستند و کم‌کم صدایشان به گوش مسئولان و اقشار مختلف مردم می‌رسد

با تفسیرهای شاذی که از قانون اساسی می‌شود مانند نظارت استصوابی و یا مانند اینکه آنچه در قانون اساسی آمده کف اختیارات ولایت فقیه است، این تفسیر یعنی بی‌اثر کردن قانون اساسی در ذهن مردم؛ چون مردم می‌گویند وقتی کف اختیار باشد سقفش هر چیزی می‌تواند باشد. در مورد انتخابات که شما اشاره کردید از دو طریق نقش اثر دموکراسی نمایندگی کمتر شده است. یکی گزینش‌های متعددی که برای انتخاب نماینده‌ها وجود دارد. مردم واقعا نمی‌توانند نماینده دلخواهشان را آن‌طور که می‌خواهند انتخاب کنند. دیگری کاهش اختیارات و نهادهای انتخابی و تقلیل شرح وظیفه نماینده‌ها است. مثلاً شوراهای ما در حقیقت در حالی که می‌توانستند یک شوراهای فعال، کارآمد و اثرگذار در زندگی ما باشند، خیلی بتوانند کار کنند، فقط شهردار تعیین می‌کنند و بعد یک نقش نظارتی دارند. آن نقش تعیین‌کننده‌ای که در اداره شهر و روستا باید داشته باشند - به‌خاطر تفسیرهای خاص و شاید نقایصی که در خود قانون اساسی هست - گرفته شده است. در مجموع ما می‌بینیم که نقش دموکراسی نمایندگی در کشور ما کم‌رنگ‌تر و کم‌رنگ‌تر شده است. ضرر عمده‌ای هم که به‌خاطر این تفسیرها و عملکردها وارد شده، این است که بعضی به این نتیجه برسند که تا قانون اساسی عوض نشود امکان اصلاح وجود ندارد. من متقدمم که ما می‌توانیم با استفاده از ظرفیت‌های مغفول مانده همین قانون اساسی کاری بکنیم که مشارکت مردم بیشتر بشود و دموکراسی‌های نمایندگی در کشور ما پررنگ‌تر شود اما در مورد دموکراسی مشارکتی باید برگردیم به یک ضعف یا خلأ تاریخی که در کشور ما وجود دارد و آن فقدان نهادهای مدنی در صحنه زندگی اجتماعی است. وقتی کشورمان را با دیگر کشورهای اسلامی و کشورهای عربی مقایسه می‌کنم می‌بینم نهادهای

گفتند. مقام رهبری هم چند بار گفتند که قانون اساسی فصل الخطاب است. اصل ۱۱۳ دو بار بررسی شد؛ هم در خبرگان قانون اساسی و هم در خبرگان تجدیدنظر. این قضیه تغییری نکرد که رئیس جمهور، نخست، شخص دوم مملکت است. دوم، مجری قانون اساسی است و سوم، مدیر امور اجرایی است. این اولویت‌ها خدشه‌بردار نیستند. در مراسم تحلیف حجت‌الاسلام خاتمی، ابتدا آیت‌الله شیخ محمد یزدی سخنرانی کردند و روی این قضیه تأکید کردند که رئیس جمهور در درجه اول مسئول حسن اجرای قانون اساسی است. بعد مقام رهبری هم این را تأیید کردند که چه کسی بهتر از آقای رئیس جمهور می‌تواند وظیفه نظارت را انجام بدهد و رئیس جمهور می‌تواند حتی حسن اجرای دادگاه‌ها را هم دنبال کند. چرا برخلاف آشکاری این اصل که حتی رئیس وقت قوه قضاییه آیت‌الله یزدی این قدر تأکید کرده این همه در مقابل آن مقاومت می‌شود. صحبت‌ها در خبرگان قانون اساسی تجدیدنظر خیلی آشکار است. این دموکراسی انتخاباتی نمایندگی و حتی مشارکتی را بسیار تقویت می‌کند. حتی آقای احمدی‌نژاد هم که این اواخر به این اصل تکیه کرد، سرمایه مقاله کیهان نوشت که این خط فتنه است و همان برخوردی را که با فتنه کردیم با شما هم می‌کنیم. دلیل این حساسیت چیست؟

□ الان حرف‌هایی که می‌زنیم معلوم نیست بتوانید چاپ کنید.

■ چرا، حرف قانون است.

□ اینکه چه اتفاقی می‌افتد که نمی‌گذارند، فکر می‌کنم در داخل کشور ما یک حیاط خلوت‌هایی وجود دارد که این حیاط خلوت‌ها نباید در معرض دید افکار عمومی باشد. ما در طول چند سال گذشته دادگاه‌ها را می‌بینیم. از نظر ما در هیچ کدام از این دادگاه‌ها رعایت تشریفات آیین دادرسی انجام نگرفته است و صراحتاً مخالف قانون اساسی است؛ نمونه آن حزب مشارکت. نه دادگاهی برایش تشکیل شده، نه تفهیم اتهام کردند و نه اجازه دفاع دادند و فقط به صورت ظاهر یک چیزی منتشر کردند به نام حکم دادگاه. تازه حاضر نیستند همین را هم رسماً ابلاغ کنند. این نمونه‌ها در جاهای دیگر مانند صدا و سیما هم هست. در برنامه‌های مختلف این شبکه با تیراژهای میلیونی هر دروغ و راستی را نسبت می‌دهد. اجازه دفاع هم نمی‌دهد. این خلاف شرع، اخلاق و قانون است. اما اینها حیاط خلوت‌هایی است که باید حفظ شود. آقای خاتمی که انتخاب شد، کاملاً

مشخص بود که ایشان در حکومت یک کسی است از جنس دیگر. این جنس وقتی ناچور شد به هر حال باید به طریقی کنترل شود. بهترین کنترل هم این است که اختیارات او محدود شود. شما قانونی را که مربوط به اختیارات ریاست جمهوری است و شورای نگهبان هم آن را تأیید کرده بخوانید. هنوز هم لغو نشده است و کاملاً صراحت دارد. رئیس جمهور می‌تواند اخطار بدهد، تذکر بدهد، می‌تواند به نهادهای دیگری ارجاع بدهد که رسیدگی کنند.

■ پرسش اینجاست که ناراضی‌ترین آدم از انتخابات ۷۶ شخص آیت‌الله یزدی بود و این تحلیل را از رئیس جمهور در قانون اساسی داد که ایشان پیش از اینکه رئیس جمهور باشد، مسئول حسن اجرای قانون اساسی است. چندی بعد مقام رهبری هم این را تأیید کردند. چرا از طریق احزاب و دسته‌جات پیگیری نمی‌شود. شما چندی پیش در یک مصاحبه دو مطلب ساده گفته بودید. یکی اینکه رئیس جمهور - آقای روحانی - به قول‌هایی که داده و وظایفش عمل کند. دوم اینکه، اصل ۱۱۳ که رئیس جمهور به دو قوه دیگر تفوق دارد و مسئول حسن اجرای قانون اساسی است را احیا کند. به نظر من فشارهایی که به شما وارد شد و حرف‌هایی زدند که پررو شدند و طلبکار شدند و ... بیشتر به خاطر این بود. این یک حرف قانونی است.

□ مگر بقیه حرف‌ها قانونی نیست؟ گرفتاری ما به خاطر این است که اصلاً امکان بحث و گفت‌وگو در این زمینه‌ها در داخل کشور نمی‌دهند و اگر شما بخواهید روی همین مواضع قانونی و بسیار بدیهی تأکید بکنید به انواع اتهامات تحت تعقیب قرار می‌گیرید و گرفتار می‌شوید. ما حداقل در دوران مجلس ششم و ریاست جمهوری آقای خاتمی حداکثر تلاش‌مان را برای انجام این کار کردیم. آقای خاتمی چند بار آشکار و غیرآشکار اخطار داد. قانون اختیارات ریاست جمهوری که می‌خواست در مجلس بررسی شود - که حتی آن زمان فکر کرده بودیم که این قانون مهمی است - این را حتی می‌خواستیم به فراندوم بگذاریم. طبق قانون اساسی مجلس می‌تواند قوانین مهم را به فراندوم بگذارد.

■ در قانون هست. دیگر چه نیازی به فراندوم است.

□ نه، قانون عادی‌اش را که رئیس جمهور چه کارهایی را می‌تواند در پیاده کردن اصل ۱۱۳ انجام دهد.

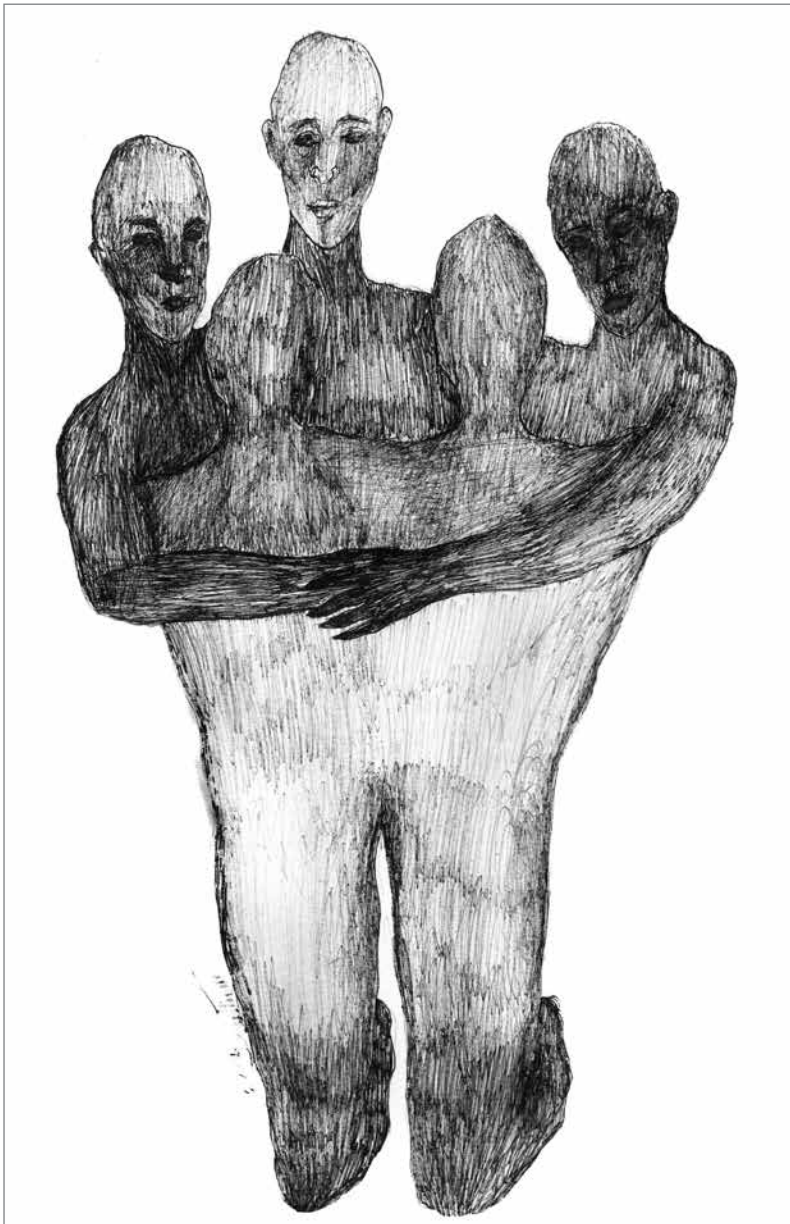
■ تفسیر آن را؟ مانند تفسیر اصل احزاب؟

□ بله. از آن زمان هر کسی اسم فراندوم را می‌آورد برانداز و ضدانقلاب می‌شود. من دیدم سرمقاله روزنامه‌های راست این است که فراندوم در کریمه خیلی خوب است. مردم باید بتوانند نظراتشان را بدهند. شما چه تفسیری می‌کنید از این تغییر رأی که وجود دارد.

■ اصلاً متوجه نیستند که این بلا بر سر کردستان ما نیاید.

□ من همین را می‌خواهم بگویم. یعنی آنها به اینکه یک قانون معمولی را طبق نص قانون اساسی به فراندوم بگذاریم می‌گفتند براندازی. حالا جداشدن بخشی از یک کشور را قانونی می‌دانند و اصلاً متوجه این امر نیستند. من به نظرم می‌رسد اینکه اول با این نقش اجرای قانون اساسی رئیس جمهور موافقت شد، هنوز آقایان تحلیل درستی از شرایط اجتماعی و سیاسی کشور نداشتند اما بعد از مدتی که متوجه ابعاد گسترده سیاسی و اجتماعی انتخابات ۷۶ شدند، برنامه‌ریزی شد برای اینکه در همه امور، دولت اصلاح‌طلبان، نیروهای روشنفکر و دانشگاهی و حوزوی محدود شوند. حوادث مختلفی هم آفریده شد. از جمله اینکه با تفسیرهای من درآوردی، عدم همکاری و تبلیغات سوء، جلوی اجرای این اصل بسیار مترقی قانون اساسی را گرفتند. تا حالا هم ما می‌بینیم که حتی اگر رئیس جمهوری صحبت کند که این کار می‌خواهد انجام دهد، می‌شود همراه و همکار فتنه و آلت دست خارجی‌ها.

اما من یک نکته دیگری دارم. ببینید درست است که ما باید از همه ظرفیت‌های قانون اساسی از جمله اصل ۱۱۳ استفاده کنیم. به نظر من در کشوری مانند ایران که دموکراسی خیلی نوپا و شکننده است و نیروهای مخالف دموکراسی بر ارکان کشور تفوق دارند، رسانه، سیاست، اقتصاد، قدرت نظامی و همه چیز دارند، ما باید به طرف این کار برویم که به جای اینکه اختیارات را به فرد بدهیم، این اختیارات را گسترده‌تر کنیم. اگر ما یک مجلسی داشته باشیم که برآیند نیروهای مردمی باشد به حاصل کار آن بیشتر می‌توانیم توجه کنیم تا حاصل کار رئیس جمهوری که خیلی هم خوب و اصلاح‌طلب باشد. یعنی ما ثقل توجه‌مان را باید از روی فرد به جمع ببریم، نهادهای حکومتی دموکراتیک بشوند و نه فقط یک فرد به نام رئیس جمهور. در کشوری مانند ما با این دموکراسی شکننده اگر ما بخواهیم فرد را تقویت کنیم، این فرد هر آن ممکن است عوض شود، دیدگاهش تغییر کند یا دوره‌اش تمام شود. بعد همان رئیس جمهور بعدی خواهد اختیارات او را اجرا کند، ۱۸۰ درجه ضد او عمل می‌کند اما اگر تمرکزمان را بگذاریم روی اختیارات مجلس و شوراهای، یعنی دموکراسی نمایندگی را در خرد جمعی‌اش تقویت کنیم



طرح از سهاکبیری

متأسفانه الان بیشتر دنبال مریدپروری هستند. عوام‌زدگی هست. نهادهای مدنی هم که ما داشتیم از رسالت‌های اصلی‌شان منحرف شدند. یا اگر بتوانیم بازار را یک نهاد مدنی بنامیم، هیئت‌های مذهبی و غیرمذهبی نقش خودشان را نتوانستند ایفا کنند. بنابراین این مشکلی که در داخل کشورمان داریم، مشکلی چندفاکتوری است. یکی از مشکلاتی که در طول ۳۰ سال گذشته به تدریج رشد کرده، تفاوت باورها و دیدگاه‌ها، بینش‌ها و منش‌های نسل جدید با نسل‌های قبلی است. گسترش ارتباطات و فضای ارتباطی دنیای جدید که جوان‌های ما با آن ارتباط برقرار کردند، سبب شده که بین ارزش‌ها، باورها و اصولی که ما به آن معتقدیم و فرزندان ما یک شکاف عمیق ایجاد شود. بنابراین اگر این گسیختگی نسلی وجود نداشت به تدریج ارزش‌های اجتماعی را

فرهنگ تبدیل شده است. استبداد پایه‌های این را گذاشته اما بعد از مدتی متأسفانه به فرهنگ تبدیل شده است. ما باید ببینیم آیا در طول سال‌های گذشته نخه‌های ما، تلاشی برای تغییر این فرهنگ کردند یا نه؟ متأسفانه ما شاهد این نیستیم. یعنی ما باید به آموزش، تربیت و ترویج مردم‌سالاری و حقوق شهروندی به عنوان پایه دموکراسی توجه می‌کردیم. بنابراین نقش نخبگان، فرهیختگان، افراد مؤثر و مراجع اجتماعی در این امر نقش مهمی است. مهمترین و قدیمی‌ترین نهاد مدنی‌ای که ما داریم روحانیت است. روحانیت چقدر نقش شجاع کردن، مستقل کردن، ایجاد روحیه همکاری و احترام را در مردم افزایش داده است. کتاب آقای مطهری را بخوانید که نقش معیشت در رسالت روحانیت را آسیب‌شناسی می‌کند. بخش قابل توجهی از روحانیت ما

آن‌گاه می‌توانیم مطمئن باشیم که در این راه دشوار آهسته اما پیوسته پیش می‌رویم. بعضی از دوستانی که طرفدار آقای روحانی بودند حرفی زده بودند که رئیس‌جمهور باید بتواند مجلس را منحل کند. به نظر من این ایده در کشوری مانند ایران خیلی خطرناک است. یک مجلس هرچند هم مجلس دست‌نشانده‌ای باشد، به هر حال در آن یکی مانند مدرس پیدا می‌شود. یکی مانند آقای مطهری در آن پیدا می‌شود اما اگر این بدعت را بگذاریم که رئیس‌جمهور می‌تواند مجلس را منحل کند، آن‌گاه فردا یک رئیس‌جمهوری داریم که ممکن است به هیچ اصلی از اصول دموکراسی، اخلاق، شرع و قانون پایبند نباشد.

■ این مسئله فقط برای رهبر مطرح شد که رد شد.

□ قانون اساسی ما حتی به رهبر اجازه انحلال را نمی‌دهد. حتی اجازه و توهم نمی‌دهد. اگر بخواهد قوانین را و تو کند، باید از طریق شورای نگهبان این کار انجام شود. اگر شما قانون اساسی را مقایسه کنید با قانون اساسی امریکا، رئیس‌جمهور امریکا می‌تواند قانون مجلس را و تو کند. ولی آنجا چون رویه‌های دموکراسی جا افتاده کمتر اتفاق می‌افتد که این و تو انجام بگیرد. بنابراین من معتقدم حتماً باید رئیس‌جمهور ناظر بر حسن اجرای قانون اساسی باشد و برای این وظیفه‌اش سازوکار لازم را تدارک ببیند اما به نظر من در درآمدت ما باید بیشتر به نهادهای خردجمعی درون حکومت مانند مجلس و شوراها توجه داشته باشیم تا اختیارات یک فرد را در داخل حکومت زیادتر کنیم.

■ شما می‌فرمایید جامعه مدنی در ایران ضعیف است، رضاشاه نابودش کرد. علت آن چیست. آیا علت آن همین استبدادزدگی است؟

□ محور آن همان استبدادزدگی است. استبداد اصلاً خلق و خوی مردم را عوض می‌کند. در یک حکومت استبدادی منافع شخصی برای مردم اولویت پیدا می‌کند حتی به قیمت پایمال کردن حقوق دیگران. یعنی من باید در این فضای روابط نامناسب و تیره، تاریک و تنگ خودم را نجات بدهم و بارم را ببندم؛ حالا به لحاظ اجتماعی یا به لحاظ اقتصادی. بنابراین روحیه همکاری و روحیه تعاون را بین مردم کم می‌کند و سبب می‌شود که این در طول سال‌های سال به یک فرهنگ تبدیل بشود. عوض کردن این فرهنگ خیلی در جامعه ما مشکل می‌شود. الان در خیابان که راه می‌روید - ما هم جزئی از این مردم هستیم - شما ببینید سر یک چهارراه هیچ‌کس حاضر نیست حقوق دیگران را رعایت کند. این در ظاهر ربطی به حکومت، سیاست، استبداد و دموکراسی ندارد. این الان به یک



قانون اساسی است یا ساختار حقیقی حکومت؟ من معتقدم ساختار حقیقی است که مانع از تحقق کامل قانون اساسی می‌شود.

■ ما هم به ارکان ساختار حقیقی حکومت استناد کردیم.

□ آنها تفسیری که از کل قانون اساسی دارند چیز دیگری است و همه قانون اساسی را اصل ۱۱۰ می‌دانند. شما فرض کنید که آیا این تفسیر وقتی که یک انتخابات به درستی برگزار شد، شورای نگهبان کاندیدها را تعیین کرد، مردم آمدند و رأی دادند، انتخابات هم مورد تأیید واقع شد، یک رئیس‌جمهور انتخاب شد، آیا تنفیذ حکم رئیس‌جمهور حق است یا تکلیف. من معتقدم تکلیف است. ولی عده‌ای می‌گویند حق است. مثلاً آقای روحانی که رئیس‌جمهور شد، حکمش را تنفیذ نمی‌کنند و رئیس‌جمهور هم نیست.

مجلس قانونی دارد که برای تأیید صلاحیت نامزدها از این چهار مرجع بیشتر نمی‌توانید بپرسید و براساس این چهار مرجع باید حکم بدهید که صلاحیت دارد یا ندارد و بعد باید به او بگویید به چه دلیل رد صلاحیت شد. شورای نگهبان الان می‌گوید ممکن است خودم هم به این نتیجه برسم که فرد صلاحیت ندارد و استدلال می‌کند که من شرعاً موظفم رد صلاحیت کنم اما این کار بالصلاحه خلاف قانون است. حقوق ملت خیلی باصراحت در قانون اساسی آمده است اما می‌بینیم در این سی و اندی سال اهمتانی به این فصل از قانون اساسی نبوده است. اینجاست که می‌توانیم غلبه ساختار حقیقی را بر ساختار حقوقی مشاهده کنیم. نکته بعدی این است که در شرایط فعلی، باید به کارهایی که می‌شود انجام داد فکر کنیم، نه کارهایی که ایده‌آل است ولی دور از دسترس و ممکن است دعوا را گسترش دهد و تشنج را زیاد کند. همین کار حداقلی را هم که آقای روحانی می‌تواند بکند میان این دعوای انجام نشود. مجلس ششم به تنش‌زایی و سیاسی‌کاری متهم شد و اینکه اصلاً کار اقتصادی نکرد فقط کار سیاسی کرد و از حقوق مجرمان دفاع کرد و... در حالی که مجلس ششم کارنامه درخشانی در مسائل اقتصادی و فرهنگی دارد. شما این مجلس فعلی را ببینید. در طول هفت، هشت ماه گذشته سر و صدا بر سر این است که چرا این رئیس‌عوض شد، چرا این معاون عوض شد. چرا خانم اشوتون ملاقات کرد، چرا ملاقات نکرد. چرا آقای رئیس‌جمهور راجع به فلان موضوع سیاسی حرف زد. وقتی تریبون دستتان است می‌توانید سیاه را سفید نشان بدهید. آیا این به نفع مملکت است که فعلاً ما وارد این موضوعات بشویم. در شرایط فعلی حداقل در نیروهای فعال سیاسی و اجتماعی توافقی حداکثری وجود ندارد که ما به‌طور عملی با سرمایه‌گذاری زیاد وارد مسائل حقوقی بشویم. باید کار را به‌طور عملیاتی پیش برد تا انشاءالله وقتی سوء تفاهات تا حدودی برطرف شد آن‌گاه بشود به مسائل عمیق‌تری هم پرداخت.

وضعیتان بد می‌شود، بر سر سوءاستفاده از مقدسات چقدر مسئله بود. همه اینها در این زمان هم خواست به کار گرفته شود، اما هیچ اثری نداشت. این نشان می‌دهد در طول چهار سال گذشته و شاید هشت سال گذشته که حکومت دست اصلاح‌طلبان نبود و فراغ‌بال داشتند، توانستند علی‌رغم محدودیت‌ها و مشکلاتی که دارند کارهای اجتماعی، فرهنگی و ارتباطی کنند که هنوز خیلی نقص دارد اما در جامعه ایران مؤثر واقع شده است. این نشان می‌دهد که فارغ از اینکه حکومت دست چه کسی باشد، فارغ از اینکه حکومت چه چیز را بپسندد، در جامعه ایران این امکان فراهم شده که ما کار اجتماعی و مدنی انجام بدهیم. با توجه به اینکه هنوز فضای سیاسی آن‌طور که باید و شاید باز نشده، اما فضای اجتماعی نسبتاً باز شده و گرایش جوانان و نیروهای فعال به سرمایه‌گذاری در این نهادهای مدنی زیاد شده است. با تجربه‌ای که از هشت سال دوران اصلاحات و تجربه‌های تلخ و شیرینی که وجود دارد و پند گرفتن از این تجربیات، ما باید امیدوار باشیم که در طول سال‌های آینده این مدنیت در جامعه ایران رشد کند و ان‌شاءالله به جایی برسد که سنگ بنای محکمی برای ساختن جامعه ایران باشد.

■ پس از انتخابات ۹۲، علاوه بر اجماعی که در نظام بر سر اصل ۱۱۳ وجود داشت، حتی روزنامه کیهان هم در سرمقاله خود به اجرای بدون تنازل قانون اساسی اعتراف کرد. آیا بهتر نیست که همه نیروها روی این موضوع پافشاری بکنند. با توجه به اینکه مدیریت آقای روحانی در سیاست خارجی خوب بوده و اگر حمایت بشود در اقتصاد هم تداوم پیدا می‌کند.

□ ما یک بحثی همیشه داشتیم که آیا مشکل دموکراسی در ایران ساختار حقوقی

می‌شد تقویت کرد. حالا به خاطر اینکه زبان مشترکی هم وجود ندارد، عملاً این کار با مانع روبرو شده است. ما در طول هشت سال جنگ در کنار همه مصیبت‌هایی که داشتیم به خاطر این مشکل عمده، یک اتحاد ملی در داخل کشور وجود داشت اما وقتی این عامل جنگ برداشته شد شاهد از هم گسیختگی و جدا شدن نسل‌ها از هم هستیم. این هم معضل دیگری است که شکل‌گیری جامعه مدنی را در کشور ما مشکل می‌کند. جامعه مدنی که نسل جوان ما می‌خواهد، من نمی‌پسندم. من درون خانواده‌ام، در محیط کار قدرتی دارم. بنابراین من هم مستبد و دیکتاتور می‌شوم که جلوی این خواست آنها را بگیرم و نگذارم این تحولات صورت بگیرد. آنها هم دلزده می‌شوند. یأس آنها ممکن است کارهای زیادی دست خودشان و جامعه بدهد. به هر حال ما چاره‌ای نداریم. چاره ما این نیست که بگوییم تا وقتی دموکراسی در داخل مملکت ایجاد نشده، نمی‌توانیم کاری کنیم. به نظرم به‌خصوص در طول چهار سال گذشته حرکت‌های خوبی درون لایه‌های زیرین جامعه صورت گرفته است. هم‌زمانی ایجاد شده است. منافع ملی به نوعی تعریف شده است. خط‌مشی‌ها، تندروری و کندروی تا حدودی مشخص شده است. یک هم‌زمانی بین نسل‌های مختلف ایجاد شده که نمونه بارز آن را در انتخابات سال ۹۲ می‌بینیم. در حق جامعه ایران جفاست که بگوییم انتخابات ۹۲ یک حادثه بود. شما وقتی آرا را در روستاها و شهرها تجزیه و تحلیل کنید می‌بینید یک باور مشترکی در کشور ما ایجاد شده است. حتی تاکتیک‌های مشترکی مورد قبول مردم واقع شده است. شما انتخابات‌های قبلی را ببینید. بر سر تحریم و مشارکت چه دعوایی بود. بر سر آرای شهرنشینان و روستائیان چه دعوایی بود. بر سر امکان گول‌زدن مردم که شما اگر بیاید اینقدر وضعیتان خوب می‌شود، این قدر

و حتی مدیران پایین تر نبود، اما اعضای حزب در بین مردم بودند. البته ما هم خودمان را تیره نمی‌کنیم که اینها به ما ربطی نداشت یا دخالت نداشتیم. به هر حال تا حدی ما باید باری را که به دوش دولت بود، تحمل می‌کردیم. از سال ۸۰ که البته من معتقدم سال ۸۰ را باید تحلیل بکنیم، با وجود مسائلی که برای آقای خاتمی در چهار سال اول به وجود آمد، بار دوم با رأی بیشتری رئیس‌جمهور شد اما سال ۸۲ به بعد در دو سال آخر یک حوادثی در کشور اتفاق افتاد که باعث دلزدگی بخش‌هایی از طرفداران اصلاحات به خصوص دانشجویان شد و بخش‌های روشنفکری انتقادشان بیشتر شد. در مجلس یک مسائل خاصی وجود داشت. پراکنندگی در جبهه اصلاحات به وجود آمد. تخریب‌هایی که به هم می‌کردیم. ما نسبت‌هایی به آنها می‌دادیم. آنها به ما حزب دولت‌ساخته می‌گفتند. می‌گفتند مشارکت کابینه را چیده است. در حالی که وقتی آقای خاتمی سال ۸۰ رئیس‌جمهور شد، ما مانند احزاب دیگر یک لیست به آقای خاتمی دادیم. گفتیم به نظر ما این آدم‌ها برای وزارت خوبند. نه با آقای خاتمی صحبت کردیم. نه لابی کردیم. نه جلسه جداگانه گذاشتیم. بعد هیچ کدام از آنها را که ما پیشنهاد دادیم به جز آنهایی که از قبل بودند، مورد قبول آقای خاتمی قرار نگرفت. ولی تصور بیرونی چیز دیگری بود. من فکر می‌کنم آن دو سال از ۸۲ تا ۸۴ باید بررسی شود تا ببینیم چه اتفاقی در کشور افتاد که نظر بخش‌های قابل توجهی از نیروهای فعال جامعه نسبت به اصلاحات، دولت و احزابی همچون مشارکت تغییر کرد یا دلزدگی ایجاد شد.

■ در شورای دوم این امر مشاهده شد.

□ بله، شاید یکی از دلایل رفتارهای تناقض‌آمیز خود ما بود. ما از یک طرف می‌گفتیم - درست یا غلطش را نمی‌گویم - خروج از حاکمیت، از یک طرف می‌گفتیم به کاندیداهای ما در شوراهای رأی بدهید. یعنی اشتباهات استراتژیکی کردیم که مردم را گیج کرد. انتخابات سال ۸۴ هم یک بحث مفصلی را می‌طلبد که چه اتفاقی افتاد. به نظرم همه اصلاح‌طلبان، همه کاندیداهای غیرمحافظة‌کاری که در آنجا بودند آقای هاشمی، آقای کروبی، آقای معین، آقای مهرعلیزاده و همه کسانی که پشت سر اینها بودند، باید به اندازه سهم خود مسئولیت آن اشتباه را بپذیرند. ما نمی‌توانیم بگوییم که آقای هاشمی اشتباه کرد، آقای هاشمی بگوید ما اشتباه کردیم. ما بگوییم آقای کروبی اشتباه کرد. آقای کروبی بگوید مشارکت اشتباه کرد. من فکر می‌کنم همه باید به سهم خودشان این مسئولیت را بپذیرند. بعد از همه اینها بهتر است به سال ۸۸ و ۹۲ نگاهی بیندازیم. تقریباً همه آنهایی که سال ۸۲ تا ۸۴ منتقد و مخالف بودند،

خیل عظیم مشتاقان را بپذیریم. حرکت حزب مشارکت اصلاً احساسی نبود. مشارکت کار فکری، استراتژیک و سازماندهی کرد که یک حزب پایداری را بسازد.

■ یعنی در عضوگیری محدودیت داشتید؟

□ محدودیت اصلی ما این بود که ما اگر یک عضو می‌گیریم باید برایش کلاس بگذاریم، ترویج داشته باشیم، آموزش داشته باشیم. به کارگیری داشته باشیم. ما امکانات نداشتیم.

■ قبل از تأسیس حزب، تجربه حزب جمهوری را بررسی کرده بودید؟

□ ما در یک‌سال و نیمی که بحث می‌کردیم، تجربیات احزاب مختلف را در نظر گرفته بودیم. حزب توده بود. سازمان مجاهدین بود. حزب جمهوری اسلامی بود. علل موفقیت یا موانع پیشرفت یا از بین رفتنشان چه بود. در حد امکانات و وقتی که داشتیم مد نظر گرفته بودیم.

■ انباشت تجربی این جلسات را به صورت مکتوب هم دارید؟

□ بعضی اسناد حزب به علت کم‌توجهی ما، حوادث و اتفاقات اخیر مفقود شده است.

در حق جامعه ایران جفاست که بگوییم انتخابات ۹۲ یک حادثه بود. شما وقتی آرا را در روستاها و شهرها تجزیه و تحلیل کنید می‌بینید یک باور مشترکی در کشور ما ایجاد شده است. حتی تاکتیک‌های مشترکی مورد قبول مردم واقع شده است

■ بازنویسی این تجربیات بسیار مفید خواهد بود.

□ اما مسئله بعدی که وجود دارد؛ حزب مشارکت یک شانس داشت. شانس این بود که مردم احساس می‌کردند که حزب مشارکت با آقای خاتمی پیوند دارد. احساس نابجایی هم نبود. بنابراین محبوبیت آقای خاتمی تا حد زیادی به حزب منتقل می‌شد اما یک مشکلی هم داشت. مشکل این بود که حزب و اعضای حزب در میان مردم بودند. از خود من و اعضای کادر مرکزی حزب گرفته تا اعضایمان در شهرستان‌ها. مردم توقع داشتند. بدی‌های اوضاع را که می‌دیدند به ما انتقاد می‌کردند. چون دسترسی مستقیم به وزرا یا رئیس‌جمهور

■ به‌خاطر مشابهت‌های فضای سال ۷۶ و ۹۲ استفاده از تجربه حزب شما راهگشاست. آیا به نظر خودتان و با توجه به موفقیت نسبتاً مناسبی که در دوران اصلاحات داشتید در جذب و سازماندهی نیروها موفق بودید؟

□ حزب مشارکت روی احساس ایجاد نشد. از تابستان ۷۵ یا مهر ۷۵ زمزمه‌هایی بود که کاری بشود و حتی قبل از آن در اواخر ۷۴ در حلقه آیین دنبال این بودند که یک کار تشکیلاتی فکری و فرهنگی بکنند و از طریق ایجاد نشریه و تریبون‌های خاص بتوانند ایده مردم‌سالاری در یک حکومت دینی را تبلیغ بکنند. انتخابات که پیش آمد به این نتیجه رسیدند که خب، حالا بلد نیست از این فرصت استفاده کنیم که تشخیص عقیده‌مان چقدر است. در انتخابات شرکت می‌کنیم سه میلیون، چهار میلیون، پنج میلیون رأی می‌آوریم. نشان می‌دهد که این چهار، پنج میلیون فقط به این ایده رأی دادند. نه به عنوان کسی که رئیس‌جمهور بشود و بعد شما یک کار تشکیلاتی می‌توانید بکنید تا سازماندهی منطقی و عقلایی را پیش ببرید. بنابراین ایده کار تشکیلاتی از آن زمان بود. بعد انتخابات سال ۷۶ شد و به قول بعضی از دوستان ما می‌خواستیم باران بیاید، سیل آمد. حزب مشارکت آذر ۷۷ تأسیس شد. در این مدت یعنی یک‌سال و نیم همه کار ما کار فکری، تشکیلاتی و سازماندهی بود. بحث‌های بسیاری صورت می‌گرفت. در عین حال شناسایی نیروها بود. یعنی اگر ما می‌خواستیم یک کار پوپولیستی و احساسی بکنیم، خیلی راحت در شهریور ۷۶ اعلام می‌کردیم که این حزب آقای خاتمی است و مردم میلیونی می‌آمدند و ثبت‌نام می‌کردند ولی ما نمی‌خواستیم این کار را بکنیم. چون ما احساس تعهد می‌کردیم که اگر کسی عضو حزب می‌شود باید برایش برنامه داشته باشیم. باید برایش طراحی داشته باشیم. اتفاقی که برای حزب جمهوری اسلامی افتاد، تجربه خوبی برای ما بود که مردم می‌آمدند ثبت‌نام می‌کردند. آخر هم از پس آن برنیامدند که کار را پیش ببرند.

■ آن موقع در شهرستان و تهران یک شبکه توزیع روزنامه سلام هم بود. از آن هم می‌شد استفاده کرد.

□ ولی در این حلقه‌ای که من می‌گویم نبود. ما یک‌سال و نیم کار کردیم تا سال ۷۷ حزب رسمی شد. وقتی هم رسمی شد، بنا را بر این گذاشتیم که خارج از امکانات و توانایی‌های خودمان عضو بگیریم. با وجود اینکه متقاضی خیلی زیاد بود. در آن زمان حتی ارمنی‌ها و مسیحی‌ها می‌آمدند می‌گفتند ما چرا نمی‌توانیم عضو حزب بشویم. ما محدودیت‌های سازماندهی و تشکیلاتی داشتیم. نمی‌توانستیم

به این نتیجه رسیدند که باید مشی خودشان را عوض کنند. به نظر من حوادث هشت ساله دوره آقای احمدی نژاد ما را بالغ کرد. فهمیدیم که حکومت یعنی چه. مردم سالاری و دموکراسی یعنی چه؟ ظرفیت یعنی چه؟ استفاده از ظرفیت یعنی چه؟ معنای تدریجی بودن اصلاحات را درک کردیم. بنابراین بخش عمده‌ای از ناکامی‌هایمان را چه در حزب مشارکت، چه در منتقدین حزب مشارکت، چه در دولت اصلاحات، چه در مجلس ششم ناشی از کم تجربگی‌مان در این سیاست‌ورزی اصلاح طلبانه دموکراسی خواهی باید بدانیم. ما تحول خواه هستیم. ما دموکراسی خواه هستیم. ما اصلاح طلب هستیم اما فهمیدیم که اینها یکسری آرمان‌هایی است که برای رسیدن به این آرمان‌ها مجبوریم از ظرفیت‌های موجود استفاده کنیم. ما به لحاظ آرمان خواهی تغییر نکردیم اما واقع‌نگرتر شدیم.

■ یعنی به جای استراتژی ایده‌آل روی استراتژی ممکن دارید کار می‌کنید.

□ دقیقاً. نه فقط مشارکت بلکه همه نیروهای فعال سیاسی جامعه که دلشان برای مملکت می‌سوزد، حتی کسانی که معتقدند این قانون اساسی کارآمد نیست فهمیده‌اند راهی که باید بروند همین راه است. وقتی رهبری در روز انتخابات می‌گوید هر کسی هم که دلش با جمهوری اسلامی نیست برای ایران بیاید رأی دهد، یعنی این پیام در همه جا گسترده شده است. بنابراین در مورد حزب مشارکت ما به سهم خودمان در درون حزب، خودمان را نقد کردیم. وقتی در انتخابات مجلس هفتم به هر دلیل آن اتفاق افتاد، ارکان حزب مسئولیت‌پذیر شدند. بعضی افراد کنار رفتند و افراد دیگری روی کار آمدند. ما باور به دموکراسی را فقط در حکومت نداریم. در درون خودمان پیاده کرده‌ایم. مشارکت بلا استثنا هر سال و گاهی اوقات سالی دو بار کنگره داشته است و همه تصمیمات مهم با مشارکت جمعی گرفته شده است.

■ اعضای حزب مشارکت چند نفر بوده است؟

□ ما برنامه گسترش تشکیلات نداشته‌ایم. بعد از سال ۸۴ برنامه‌ای تدوین کردیم که تعداد اعضای رسمی مشارکت را به ۲۰ هزار نفر برسانیم. بیشتر از آن را با توجه به امکاناتمان خیال‌پردازانه و غیرممکن می‌دانستیم. عده‌ای فکر می‌کنند چون دولت آقای خاتمی با مشارکت خوب بوده، مشارکت خیلی امکانات داشته است. هنوز بخشی از بدهی‌های انتخاباتی سال ۸۰ باقی مانده، چون نمی‌خواستیم حزب رانت‌خوار باشیم. در طول هشت سال دولت آقای احمدی نژاد همه جای مملکت را شخم زدند که یک سند سوءاستفاده مالی از ما پیدا کنند ولی چیزی پیدا نکردند. حتی بعضی‌ها به ما ایراد می‌گیرند حزبی که نمی‌تواند

مخارج خود را تأمین کند، چگونه می‌تواند مملکت را اداره کند. شاید این ضعف ما باشد، اما نخواستیم از راه‌های نادرست وارد شویم. آقای خاتمی وقتی به احزاب پارانه داد مؤتلفه بیشتر از ما پارانه گرفت. ملاقات‌هایی که مؤتلفه با آقای خاتمی کردند بیشتر از مشارکت بود. من به عنوان برادر آقای خاتمی ممکن بود هر روز ایشان را ببینم ولی به عنوان نماینده حزب مشارکت کمتر این اتفاق می‌افتاد. امکاناتی که ما داشتیم امکانات گسترده‌ای نبود. ضمن اینکه فشارهایی که روی مشارکت خارج از دولت، قوای دیگر، ارگان‌ها و تریبون‌های دیگر می‌آمد خیلی سهمگین و کمرشکن بود. این هم یکی از علت‌هایی بود که به خصوص از سال ۸۲ به بعد کسانی که بالقوه طرفدار حزب بودند، در اینکه رسمیت و هویت آشکار حزبی پیدا کنند تحفظ‌هایی داشتند. سعی می‌شد افراد اگر با حزب همکاری می‌کنند یک فاصله‌هایی را حفظ کنند که این هم عامل دیگری بود که ما در گسترش حزب آن‌چنان که می‌خواستیم موفق نبودیم. چرا در سال ۸۸ از بین این همه احزاب اصلاح‌طلب، مجاهدین انقلاب و مشارکت را مورد حمله قرار دادند. اگر پاسخ این سؤال روشن شود، اثرگذاری مشارکت مشخص می‌شود. یعنی اینکه علاوه بر اینکه هشت سال گذشته، حزب مشارکت نه تنها تعطیل نشد بلکه گسترش هم پیدا کرد. در جامعه اثرگذاری داشت. آنها هر نیرویی را که در جامعه اثرگذار باشد تعطیل می‌کنند. ما هم اثرگذاری زیادی داشتیم اما به علت شرایط اطلاعاتی امنیتی محدودیت‌های خودمان را داشتیم.

■ برنامه شما برای انتخابات‌های پیش‌رو از جمله انتخابات مجلس چیست؟

□ من فکر می‌کنم انتخابات مجلس آینده از پیچیده‌ترین انتخابات‌های ایران باشد. از یک طرف نیروهای اصلاح‌طلب و تحول‌خواه می‌خواهند از طریق قانون و نظام انتخاباتی نظرات خودشان را بگویند و جایگاه خودشان را پیدا کنند. از یک طرف با توجه به انتخابات سال ۹۲ و عکس‌العمل‌هایی که نیروهای تندرو نشان می‌دهند، به نظر نمی‌رسد حکومت مایل باشد یک انتخابات مانند سال ۹۲ برگزار شود. انتخابات کنترل‌شده خواهد بود. به نظر من در انتخابات سال ۹۴ تحریم وجود نخواهد داشت. مشارکت وجود خواهد داشت، اما اینکه برآیند این نیروهای سیاسی و برآیند این تعاملات یا تقابل‌ها چگونه باشد، باید منتظر باشیم. از یک طرف دولتی هست که تداوم کار مجلسی مانند مجلس فعلی به معنای ناکارآمد کردن همه کشور و نیز زمینگیر شدن قوه مجریه است. بنابراین درون نیروهای سیاسی تمایل این است مجلسی که پشتیبان دولت باشد، روی کار بیاید. نه اینکه دولت ساخته باشد بلکه به معنای این که در عین حفظ استقلال و نظارت تام و تمام دولت را در خروج از این همه بحران یاری کند. دولت هم

تعاملش با ارکان حاکمیت معلوم است؛ با رهبری، شورای نگهبان و جاهای دیگر. این وضعیت جدیدی است. ما سال ۸۸ کسی را در درون حکومت نداشتیم. از بیرون فعالیت می‌کردیم. سال ۹۲ همچنین. اما الان این گونه نیست. برآیند این نیروها را باید تحلیل کرد که به کجا می‌رسد. هنوز در درون اصلاح‌طلبان استراتژی مدونی وجود ندارد. به نظر من اگر ما بتوانیم مجلسی داشته باشیم که تندروهایی که الان خودشان را سخنگوی عالم و آدم می‌دانند دایره‌شان محدود بشود و اشخاص معتدل، وطن‌دوست، عاقل و دلسوز کشور انتخاب شوند. چپ و راست بودن هم خیلی مهم نیست. یعنی کسانی که درک نکنند کشور به لحاظ سیاست خارجی، اقتصادی و اجتماعی در چه بحران‌های عمیقی است و به این درک برسند که خارج کردن این کشور از بحران‌ها جز با همکاری همه نیروها امکان‌پذیر نیست اگر ما به این هدف نزدیک شویم، قدم مهمی در آینده سیاسی ایران برداشته‌ایم. به نظر من انتخابات سال آینده جای این نیست که ما بگویم مجلس هم‌اکنون باید محافظه‌کار باشد یا اصلاح‌طلب. چنین چیزی دور از ذهن است. بنابراین باید منتظر شویم ببینیم در طول یک‌سال آینده چه اتفاقی می‌افتد، چه ائتلاف‌هایی می‌تواند شکل بگیرد و چه اشخاصی می‌توانند این فرآیند انتخاب‌شدن را طی بکنند. به گمانم انتخابات آینده یک انتخاب ائتلافی خواهد داشت. اینکه احزاب مختلف اصلاح‌طلب و اصولگرا با هم رقابت کنند، نخواهد بود. باید ببینیم اصولگرایان معتدل و زنتان چقدر می‌شود و چقدر می‌توانند در تقویت جنبه عقلانیت و خردورزی حکومت مؤثر باشند و کمک کنند.

■ این درسی بود که دور اول انتخابات ۸۴ به ما داد. در مجموع رأی اصلاح‌طلبان ۱۶ میلیون بود و رأی طرف مقابل ۱۰ میلیون. تحلیلی بود که بدون همکاری همه گروه‌ها مملکت را نمی‌شود اداره کرد. متأسفانه دولت احمدی نژاد به این موضوع توجه نکرد.

□ این روند قابل برگشت نیست. همه نیروها از گذشته درس گرفته‌اند. در انتخابات ۹۲ زرمه‌هایی از تفرقه داشت پیدا می‌شد. بعد از رد صلاحیت آقای هاشمی درون کاندیداهای اصلاح‌طلب زرمه‌هایی می‌شد که با درایت و کمی با اوقات تلخی از افتراق و چندگانگی جلوگیری شد. در لابه‌لای مصاحبه‌ها این اوقات تلخی‌ها را گاهی می‌بینید. ولی اصلاح‌طلبان و شخص آقای خاتمی به این نتیجه رسیده بودند که ارزش دارد که اگر یک جناح اصلاح‌طلب، یک فرد یا یک گروه از دست ما ناراحت بشوند اما ملت از آن بحران نجات پیدا بکند. این سرمایه بزرگی برای ماست که در انتخابات‌های آینده استفاده خواهیم کرد و به آسانی آن را از دست نخواهیم داد. ■

مشارکت سیاسی، وحدت ملی

بررسی انتخابات افغانستان و گروگانگیری مرزبانان ایران

گفت و گو با محمدرضا کربلایی



■ در افغانستان تحولاتی در حال رخ دادن است. لویه جرگه معتقد است که رئیس‌جمهور افغانستان باید کاپیتولاسیون را امضا کند اما رئیس‌جمهور مقاومت می‌کند. آیا این مقاومت برای این است که رئیس‌جمهور در میان مردم محبوبیت پیدا کند یا به علت فشار ایران است؟ چرا که ایران نیز با امضای آن مخالف است. از طرف دیگر شرکت مردم در انتخابات چشمگیر بود. روند طالبان هم در حال تغییر است زیرا هم آمریکا و هم دولت مرکزی افغانستان مذاکراتی با طالبان داشتند. در ایران هم حرکات منطقه‌ای در حال شکل‌گیری است؛ مانند جیش‌العدل که مرزبانان را ربودند، البته این کار از نظر نظامی عمل بزرگی نیست. خواسته آنها هم شکل مذهبی پیدا کرده است، اینکه زندانیان سوریه یا اهل سنت آزاد شوند و به آزادی مرزبانان هم شکل مذهبی دادند و گفتند به خاطر علمای اهل سنت بوده است. آیا کار جیش‌العدل پایان یک اقدام است یا یک عمل تبلیغاتی برای ادامه اقدامات مشابه است؟ در مجلس هم گفتند که مرزبانان تنبیه شوند یا خیر، از مولوی عبدالحمید تشکر شود یا خیر. در این باره توضیح دهید.

□ از لویه جرگه شروع کنیم. موضع‌گیری لویه جرگه را باید تلاش برای رسیدن به ثبات سیاسی در آینده افغانستان تفسیر کرد. لازم به توضیح است که لویه جرگه مانند پارلمان وجود دائمی ندارد و متناسبی است. در مواقع خاص و برای حل مشکلات آن را تشکیل می‌دهند و اعضای آن از بین ریش‌سفیدان انتخاب می‌شوند. افغان‌ها اعتقاد دارند که در طول تاریخ در مقابل تجاوز یا استعمار خارجی مقاومت کرده‌اند. این بار هم می‌توانند در برابر زیاده‌خواهی آمریکا مقاومت کنند. از طرفی خطر طالبان در افغانستان آن‌قدر بزرگ جلوه داده شده و طی سال‌های اخیر بر آن تأکید شده است که ریش‌سفیدان و بزرگان

اما نه به قیمت از دست‌دادن حمایت آمریکا. آمریکا تهدید کرده است که اگر موافقتنامه امضا نشود نیروهایش را از افغانستان خارج می‌کند و در آن صورت خطر مخدوش شدن روابط افغانستان با حامیان غربی‌اش به شکل جدی مطرح می‌شود. البته به نظر من آمریکا نیروهایش را از افغانستان خارج نمی‌کند و این صرفاً یک تهدید است. درست است که القاعده مسبب ۱۱ سپتامبر بود و در آن مقطع پایگاهش در افغانستان بود اما پس از دو یا سه سال که نیروهای القاعده از کوه‌های تورابورا خارج شدند، دیگر پایگاهشان در افغانستان نیست و در سطح دنیای عرب، آفریقای مرکزی و شمال آفریقا گسترش بیشتری پیدا کردند و اکنون دیگر حضور نظامی آمریکا در افغانستان با توجه به مقابله با القاعده، یک نشانه غلط است. به همین سبب فکر می‌کنم آمریکا اهداف ژئوپلیتیکی دیگری در افغانستان دارد که متفاوت با آن چیزی است که در روزهای اولیه بیان می‌شد.

که مصلحت‌اندیش و محافظه‌کار هستند را و می‌دارد تا حمایت بزرگ خارجی و بین‌المللی را به راحتی از دست ندهند. از دیدگاه آنها، امضای موافقتنامه امنیتی با آمریکا، کسب و ادامه حمایت خارجی و کمک به ثبات سیاسی افغانستان در آینده است. این توافقنامه باعث می‌شود آمریکا و ناتو همچنان به حمایت‌های سیاسی و اقتصادی خود از افغانستان ادامه دهند. البته تأکید بر مصونیت قضایی آمریکا نیست چرا که افغان‌ها مطمئن هستند اگر آمریکا در برهه‌ای از زمان بخواهد زیاده‌خواهی کند در مقابلش می‌ایستند.

■ افغان‌ها این همه اطمینان را از کجا کسب کردند؟ برای نمونه کرزای همیشه به حرکت پهبادهای اعتراض می‌کرد و آمریکا گوش بدهکار نبود.

□ به لحاظ تاریخی این مطلب را عرض کردم. آنها مطمئن هستند که همیشه در مقابل کشورهای خارجی ایستاده‌اند. آنها از حرکت پهبادهای اظهار ناراضی می‌کنند

■ اگر القاعده در افغانستان نباشد فقط طالبان باقی می‌ماند؟

□ طالبان یک نیروی بومی است که افکار قابل قبولی ندارد، اما اینکه یک نیروی خارجی برای سرکوبش حضور داشته باشد هم توجیهی ندارد. اساساً برخورد با طالبان با نیروی نظامی خارجی ممکن نیست. واقعیت این است که طالبان، چه در زمانی که پس از تصرف کابل در سال ۱۹۹۶ امارت اسلامی را در افغانستان تشکیل دادند و سخت‌گیری‌هایی داشتند و حقوق بشر را نادیده گرفتند و چه در دورانی که بر اساس موافقتنامه بن، حکومت موقت به دنبال انتقال قدرت در ۲۲ دسامبر ۲۰۰۱ تشکیل شد، به مبارزه با حکومت مرکزی به عنوان دست‌نشانده! پرداختند، وجهه خود را بین مردم از دست دادند و آنها دارای منطق قابل قبولی در بین مردم افغانستان نیستند. عملیاتی هم که طالبان در این مدت انجام دادند موفقیت‌آمیز نبود، چرا که نیروهای داخلی آموزش کافی دیدند و دارای تجربه شدند. طالبان در یک سال اخیر بیشتر از اینکه نیروهای خارجی را بکشند، باعث کشته‌شدن مردم افغانستان و نیروهای غیرنظامی شدند و این برای آنها بد است و ضعف نظامی تلقی می‌شود. آنها هیچ منطق سیاسی‌ای ندارند و اصلاً خود را جریانی سیاسی با یک برنامه که دنبال جذب عضو باشند نمی‌دانند. طبق عقاید خودشان آنچه که اسلام است را معرفی می‌کنند و می‌گویند سایرین هم باید تبعیت کنند. مانند اینکه دختران به مدرسه نروند، یا معلم مرد در مدارس دخترانه نباشد. در مجموع خود را نیروی سیاسی نمی‌دانند. بیشتر نیروی مذهبی نظامی هستند. البته از قاچاق مواد مخدر برای تأمین هزینه‌ها استفاده می‌کنند، یا با تأمین امنیت عبور مواد مخدر درآمد کسب می‌کنند و صرف هزینه‌هایشان می‌کنند اما اشتباه است اگر فکر کنیم که طالبان وجهه اصلی اش قاچاق مواد مخدر باشد. در سال‌های اخیر طالبان دچار ضعف سیاسی شده و مورد انزجار است. از همین جهت به مذاکره با دولت مرکزی و امریکا تن داد و از موضع ضعف وارد مذاکره شد. به این جهت که منطقتش دیگر در داخل خریدار نداشت. اخیراً سعود الفیصل وزیر امور خارجه عربستان سفری به پاکستان داشت و با نیروهای طالبان مذاکره کرد. بعد از آن شاهد مذاکره طالبان پاکستان با دولت مرکزی بودیم. اخیراً دولت پاکستان زندانیان طالبان پاکستان را آزاد کرد و طالبان پاکستان به تمديد آتش‌بس خود اظهار امیدواری کرد. در همین جا باید اشاره کنم که اگر موافقتنامه امنیتی نظامی امریکا و افغانستان امضا نشود، دولت مرکزی افغانستان به اندازه زیادی از زیر فشار طالبان، به عنوان یک دولت دست‌نشانده خارج می‌شود و اساساً طالبان منطقی برای ادامه حیات

سیاسی نخواهد داشت. به خصوص با رشد مردم و زنان افغانستان جایی برای این تفکر باقی نمی‌ماند و کشتار دیگر منطقی نخواهد داشت. اما در ارتباط با انتخابات، با اینکه این سومین انتخابات بود اما با دو انتخابات قبلی تفاوت داشت. در دو انتخابات قبلی، اجماع بین‌المللی بر سر رئیس‌جمهور افغانستان شکل گرفته بود و تقریباً مشخص بود که حامد کرزای انتخاب جامعه بین‌المللی است. لذا انجام انتخابات، بیشتر نمایش دموکراسی و نیاز به تأیید آرای عمومی برای این اجماع بین‌المللی بود. اما این بار واقعا انتخابات برگزار شد. از این پس شاهد شکوفایی مردم افغانستان، خصوصاً جوانانی هستیم که در این ۱۲ سال فرصت تحصیل پیدا کردند و یا جوانانی که به افغانستان بازگشتند. این انتخابات فرصت مناسبی بود تا تشکل‌های مردمی و جریانات سیاسی با دلگرمی بر آینده افغانستان اثر بگذارند.

■ آیا کرزای در دو سه ماه آخر، تغییر رفتار محسوسی نداشت؟ آیا می‌توان گفت که این تغییر رفتار، تحت تأثیر ایران یا سایر کشورها بوده است؟

□ خیر. کرزای برای بعد از دوران ریاست جمهوری خود آینده‌اندیشی کرده است. زمانی که ظاهرشاه در تبعید خودخواسته به ایتالیا رفته بود، به او لقب بابای افغانستان دادند. کرزای هم می‌خواهد که به او شبیه این لقب را بدهند. در حقیقت می‌خواهد بعد از ۱۲ سال چهره جدیدی از خود بر جای بگذارد. به عنوان کسی که حافظ منافع ملی افغانستان است، خصلت ضدخارجی افغان‌ها را حفظ کرده و حاضر نشده است پیمان را امضا کند و از طرفی خواهان وحدت ملی بوده است. می‌دانید که حامد کرزای از لحاظ فساد اداری و اقتصادی به شدت مورد فشار است و می‌خواهد این وجهه را بازسازی کند. از طرفی اوضاع و رشد سیاسی افغانستان بعد از ۱۲ سال طوری است که کرزای احساس کرده می‌تواند جهت امضای پیمان موافقتنامه، شروطی برای امریکا تعیین کند و افکار عمومی هم تا حدی آنها را می‌پذیرد. همچنین بعد از بهار عربی یا بیداری اسلامی، جنبشی در جهان تسنن اتفاق افتاده است که در ادامه آن رشد و تعمیق دموکراسی را در افغانستان می‌بینیم. قابل ذکر است که در سال ۱۹۹۶ بن لادن در جلال‌آباد افغانستان فتوی‌ای صادر کرد که می‌تواند جهان صادر کرد و تصور می‌کرد که می‌تواند جهان اهل سنت را بسیج کند و بیش از همه به اهل سنت افغانستان امیدوار بود اما واقعیت امروز افغانستان و دنیای اهل سنت چیز دیگری است. اسلام رادیکال بیش از گذشته به سمت جنگ شیعه و سنی منحرف شده است و اعتدالیون در

پی به وجود آوردن حکومت‌های مردمی در کشورهای خود هستند.

■ عربستان اعلام کرد که اگر در کشورهای اهل سنت، جریانی پیدا شود که قانون‌گرایی و حق رأی و حق شهروندی را بپذیرد، این معادل فروپاشی رژیم عربستان سعودی خواهد بود. به همین دلیل ۱۴ میلیارد دلار هزینه کرد تا جلوی این جریانات را بگیرد و از نظامیان مصر حمایت کند. آیا عربستان اجازه شکل‌گیری این جریان در افغانستان را می‌دهد؟

□ عربستان در قالب طالبان در افغانستان دخالت خواهد کرد. شاهد بودیم که گلبدین حکمت‌یار از انتخابات اخیر افغانستان حمایت کرد. او نماینده اخوان المسلمین در افغانستان است و در اینجا تضاد جریان حکمت‌یار با طالبان حامی عربستان مشخص شد. حکمت‌یار از افراد حزب اسلامی خواسته بود تا در انتخابات شرکت کنند و اینجا اختلاف اخوان المسلمین و سلفی‌ها در جهان تسنن خود را نشان داد. به نظر می‌رسد حکمت‌یار و حزب اسلامی که یکی از حامیان مهم خشونت و طالبان در افغانستان هستند، با توجه به فرصت‌طلبی‌هایی که حکمت‌یار در طول فعالیت‌های سیاسی خود داشته، در آینده فاصله بیشتری از جریان طالبان بگیرند.

■ این حمایت از انتخابات افغانستان مانند سلفی‌های مصر نشود که ابتدا در انتخابات شرکت کردند و سپس علیه مرسى با عربستان و نظامیان متحد شدند؟

□ حکمت‌یار فرد قدرت‌طلبی است و به راحتی هویت خود را در حامیان حل نمی‌کند حتی وقتی مدتی در ایران سکونت داشت، موضعی علیه ایران می‌گرفت.

■ در افغانستان یک اسلام تکنوکرات در حال شکل‌گرفتن است که شاید بتوان گفت به اخوان المسلمین نزدیک‌تر است. ارتباط آن با اتفاقات بلوچستان ایران و جیش‌العدل چیست؟

□ می‌خواهم با صراحت و تأکید بگویم که جیش‌العدل هیچ ارتباطی با اهل تسنن ندارد. فقط شعار سنی‌گری را به عنوان دستاویزی برای فعالیت‌های خود انتخاب کرده است. جیش‌العدل نتیجه و ثمره فرایند مبارزات اهل سنت نیست. گروهک ریگی و اینها افراد ماجراجویی هستند که بعد از اتفاقات سیاسی سال ۱۳۸۴ ایران شروع به فعالیت کردند و بعد از فاجعه تاسوکی به اوج خود رسیدند. گاهی وانمود می‌کنند که با بن‌بست رسیدن مطالبات اهل سنت در ایران، مجبور به عملیات



طرح از مژده دانش پژوه

□ گفتمان اصلاحات و رعایت حقوق شهروندان باعث شده مردم منطقه هم برای رسیدن به رفع تبعیض‌های احتمالی، روند تعاملی با دولت را در پیش بگیرند. در این بین نقش روحانیت اهل سنت بلوچستان بسیار مهم است. در بلوچستان حزب سیاسی و فعالان سیاسی شناخته شده‌ای نداریم. اما روحانیت اهل سنت توانسته با پر کردن خلأهایی که ذکر شد، افکار مردم را به سمت تعامل و دوری از حرکت‌های خشونت‌ورزانه جهت دهد و نقش اصلی را داشته باشد و به این جهت لازم است که تعامل بیشتر حکومت با روحانیت اهل سنت انجام شود. نقش مولوی عبدالحمید حساس است، از آن جهت که چهره شاخص روحانیت اهل سنت است و به لحاظ معنوی بلوچ‌ها خود را ملزم به رعایت از دستورات او می‌دانند. دور نگه داشتن اهل سنت ایران از خشونت بسیار مهم و قابل تقدیر است. نقش کنونی مولوی عبدالحمید مهم‌تر از نقش مرحوم مولوی عبدالعزیز در آن دوران است. زیرا در آن زمان بحث شیعه و سنی به این صورت مطرح نبود. مولوی عبدالحمید دائماً از طرف جریان القاعده خشونت طلب تهدید می‌شود و می‌توان گفت در سال‌های اخیر با از جان‌گذشتگی بر مواضع خود ایستاده است.

■ گروهان گرفتن چند سرباز وظیفه ساده، انتقام از چه کسی است؟

□ این اقدامات معمولاً با دو خواسته انجام می‌شود؛ یکی منافع حزبی است، مانند آزاد سازی زندانیانی که از آنها گرفته شده و یا تأمین

خصوصاً مولوی عبدالحمید در دو دهه اخیر است. تأکید بر جامعه مدنی و حقوق شهروندی، همین‌طور تعداد جوانان تحصیلکرده بسیار زیاد که در سطح منطقه هستند باعث رشد سیاسی مردم بلوچ شده است.

■ تحولی هم در سطح دنیا ایجاد شده است. بعد از یک قرن جنگ طلبی شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد مردم امریکا هم به لحاظ سیاسی، هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ نظامی مخالف جنگ هستند. ریچارد بلومنتال رهبر گروه سناتورهای تحریمی علیه ایران گفت متأسفانه مردم امریکا رویکرد جدیدی علیه امنیت امریکا پیدا کرده‌اند که نمی‌خواهند بجنگند. این هم تضاد آشکار با اسرائیل است زیرا اسرائیل همواره خواهان جنگ است. آیا این تحول در منطقه به نفع عدم خشونت اثر گذاشته است؟

□ انزجار از این گروهانگیری هم در میان مردم عادی، هم جوانان و هم روحانیون اهل سنت وجود دارد. روحانیت به شدت و به کرار گروهانگیری و کشتن انسان‌های بیگناه را محکوم می‌کند. قشر تحصیلکرده هم آن را محکوم می‌کند. مردم عادی هم به دنبال زندگی روزانه هستند و با این قبیل کارها که باعث تشدید نظامی‌گری می‌شود مخالفند.

■ چرا عدم مقبولیت تضاد شیعه و سنی در منطقه اتفاق افتاده است؟

نظامی شده‌اند، در حالی که اینها هیچ سابقه سیاسی ندارند. سرکردگان آنها طلبه‌های قدرت‌طلبی هستند که کسی آنها را نمی‌شناسد. آنها حتی مولوی یک روستای کوچک و دورافتاده هم نبودند. اخیراً سعود الفیصل به پاکستان رفت و از ارتش پاکستان خواست تا یک گروه تروریستی مخالف سوریه را در پاکستان آموزش دهند. عربستان از گروه‌هایی که در کشورهای مورد نظرش عملیات نظامی انجام دهند حمایت مالی می‌کند. از جیش العدل هم حمایت می‌کند. گروهان‌گیری مرزبانان مشابه برخی از اقداماتی بود که در سال‌های قبل توسط ریکی انجام شد و از این جهت تازه نبود اما نتیجه آن متفاوت بود. این بار با فعالیت‌هایی که انجام شد چهار گروهان آزاد شدند. من فکر می‌کنم که در سطح منطقه باید روی آثار مثبت این اتفاق فکر و از آن استفاده شود. فضای سیاسی ایران پس از انتخابات و شرکت گسترده مردم بلوچ و رأی آنها به آقای روحانی باعث پدید آمدن فضای سیاسی همگرایی و همبستگی ملی مثبت در بین مردم بلوچ شد که اساساً چنین حرکات خشونت‌ورزانه‌ای را بر نمی‌تابند. گروهانگیری با تحلیل غلط اوضاع و شرایط و در بدترین زمان انجام شد. یعنی امیدواری مردم بلوچ و مشارکتی که در انتخابات کرده و ثابت کرده بودند که خواهان سپری شدن روند قانونی سیاسی در کشور هستند. از این لحاظ این حرکت از ابتدا محکوم به شکست بود. قانون‌گرایی در بلوچستان و نخبگانش نهادینه شده است. این حاصل گفتمان دولت اصلاحات در طی هشت سال و مواضع روحانیت اهل سنت

منابع مالی و دیگری همراه کردن افکار عمومی است. وقتی دیدند افکار عمومی با آنان همراه نیست به این سمت رفتند که اهداف حزبی شان تأمین شود. تهدید کردند که اگر زندانیان ما را آزاد نکنید سربازها را می کشیم. کشتن گروهبان از بین آنها با این نیت صورت گرفت که سربازها نماینده مردم و فرزندان مردم هستند و گروهبان یک نیروی کادری است و از نظام محسوب می شود، در حقیقت می خواستند شکافی ایجاد کنند. هرچند می گویند اختلاف نظری هم در داخل جیش العدل وجود داشته است.

■ آیا شرایط استقرار مرزبانان در آن محل خطرناک، درون چادر و با اسلحه های محدود منطقی بود؟

□ ضعف نیروهای انتظامی باعث شد فرمانده مرزبانی جمهوری اسلامی از مردم عذرخواهی کند و در سطح فرماندهی منطقه جابجایی هایی صورت گرفت. همچنین کنترل ۳۰۰ کیلومتر از نوار مرزی از نیروی انتظامی گرفته شده و به سپاه واگذار شد. علاوه بر این، ضعف های دیپلماتیک ما هم آشکار شد. ما تعامل مؤثری با دولت پاکستان برای مجبور کردن این کشور جهت محافظت از مرزهایش و جلوگیری از اقدامات تروریستی علیه کشورمان انجام ندادیم. این کم کاری دیپلماتیک منجر به بروز چنین عملیاتی می شود که معلوم نیست آخرین آنها باشد. استفاده از چادرها هم به این دلیل است که بعد از آن که چند مرزبان ما را کشتند، علاوه بر پاسگاه ها، این چادرها را هم بنا کردند تا حالت گشت و موقت داشته باشد. به هر حال حفاظت از این مرز گسترده و آسیب پذیر نیاز به تمهیدات بهتری دارد. هر چند از تلاش های نیروهای نظامی و امنیتی که باعث شدند منطقه در چند سال اخیر امنیت بالایی داشته باشد نباید گذشت. البته در روز بعد از آزادی شاهد بعضی مواضع غیراصولی در جریان اصول گرا بودیم که غیرمنصفانه پیش رفتند و با عدم درک حساسیت منطقه و عدم درک همبستگی ملی ایجاد شده در منطقه، به وارد کردن اتهام پرداختند و به جای تقویت تعامل مثبتی که روحانیت اهل سنت و دولت مرکزی در این جریان از خود نشان دادند، به کمرنگ کردن نقش مولوی عبدالحمید پرداختند. برای رعایت مصالح ملی بهتر است نگرش دیگری به مسائل منطقه داشته باشند. همه باید به این مهم توجه کنند که مرزهای امن، مرزهای عدالت و وحدت است. ■

فاز دوم هدفمندی یارانه ها

اصل اعتماد به منتخب

این گزارش، نخست نگاهی مختصر به نحوه اجرای فاز اول هدفمندی یارانه ها و آسیب شناسی آن می پردازد و سپس یادآور می شود که اجرای فاز دوم در دولت یازدهم گریزناپذیر بوده است و در این رابطه به توضیحات قانونی طرح و روش اجرای آن از زبان مسئولان اشاره می کند. مقدمات اجرایی و تعیین دهک ها و پرسش های مردمی و فرم های خوداظهاری و موج «نه به یارانه» بخش دیگری از گزارش را به خود اختصاص داده است. در انتها برخی ارزیابی ها و پیش بینی های کارشناسان اقتصادی در رابطه با اجرای فاز دوم هدفمندی آورده شده است.

اجرای فاز دوم هدفمندی یارانه ها جز در سایه حمایت و اعتماد مردم نسبت به منتخب خود، میسر نبوده و با اراده و سرمایه مردمی محقق می شود. انتظار می رود دولت روحانی رویکردی هوشمندانه نسبت به این سرمایه اجتماعی اتخاذ کند.

فائزه حسینی

می رود، بدین مفهوم که اگر دولت بخواهد با روش های شوک آفرین مسئله را حل کند در باتلاقی قرار خواهد گرفت که بیرون آمدن از آن ممکن نخواهد بود. اجرای مرحله اول هدفمندی یارانه ها با دو اشتباه روبرو بود و آن اصلاح قیمت حامل های انرژی و وصل کردن آن به پرداخت یارانه نقدی به همه اقشار جامعه بود. در حالی که یارانه نقدی باید به افرادی اختصاص داده می شد که استحقاق واقعی آن را داشته باشند. براساس آمار، حدود ۱۵ میلیون نفر به یارانه نقدی نیاز ندارند، دولت دهم این مسئله را در نظر نگرفت و بعد هم برای جبران کمبود و منابع به چاپ پول اقدام کرد؛ اقدامی خطرناک برای اقتصاد که بعدها با تحریم ها و افزایش نرخ ارز درآمیخت.

در مرحله نخست هدفمندی، از ۱۶ ماده قانون هدفمندی تنها دو ماده آن درخصوص اصلاح قیمت حامل های انرژی و پرداخت یارانه نقدی اجرا شد و موارد دیگر قانون تقریباً مغفول ماند. در مرحله اول درآمد ناشی از افزایش قیمت ها به طور متوسط فقط ۶۸ درصد از یارانه نقدی را تأمین می کرد و برای جبران بقیه آن بخشی از بودجه عمومی دولت نیز صرف پرداخت یارانه نقدی شد و تعداد یارانه بگیران در نخستین

فاز اول هدفمندی یارانه ها در ۲۷ آذر ۱۳۸۹ رسماً شروع شد و این مژده توسط محمود احمدی نژاد رئیس دولت دهم از طریق رسانه ملی و با عنوان جراحی بزرگ در اقتصاد ایران به استحضار ملت ایران رسید. فاز اول به هر تریبی اجرا شد. قرار بود در این طرح نه تنها مقابله با افزایش بی رویه مصرف حامل های انرژی، بلکه اختصاص درآمد حاصل از آن به سوی تولید و اشتغال زایی و بالاخره عدالت اجتماعی در جامعه باشد. در این راستا بود که توزیع یارانه نقدی شکل گرفت؛ آن هم با مشکلاتی مانند تعیین دهک ها، سپس خوشه بندی و در نهایت تصمیم دولت برای اختصاص مبلغ معینی به همه ایرانی ها همراه شد. در آن زمان بحث های مجلس و دولت فراموش ناشدنی است. مجلس خواستار اجرای فاز اول در بازه زمانی پنج ساله و با شیبهی ملایم بود و در مقابل تیم اقتصادی احمدی نژاد خواستار توزیع سریع تر عدالت در جامعه بودند و با عنوان شوک درمانی اقتصاد ایران از آن یاد می شد. در تجربه جهانی این گونه تعدیل ساختار در کشورهای توسعه یافته با تعبیر «پیشروی در باتلاق» به کار

انتقال نمی‌دهیم. جعفرزاده در ادامه با اشاره به برخی از قول‌ها و وعده‌های رئیس‌جمهور که عملی نشده است، گفت: هفت برنامه؛ اصلاح سیستم بانکی، اصلاح سیستم گمرکی، اصلاح سیستم مالیاتی، حفظ ارزش پول ملی و سیستم توزیع کالا از جمله این وعده‌ها بود و امروز انتظار می‌رفت رئیس‌جمهور گزارشی از اینها می‌داد که این وعده‌هایی که داده شده به کجا رسیده است. وی گفت: آقای رئیس‌جمهور در سال ۱۳۸۴ وعده کردید نرخ تورم تک‌رقمی خواهد شد. امروز با غول نقدینگی هیچ‌گاه این امر محقق نخواهد شد. مافیای نفت چه شد؟ قرار بود نفت را سر سفره مردم بیاورید، اما امروز صحبت از قالی و حصیر است. از نفت گفتید این‌گونه شد. دیگر از قالی و حصیر چیزی نگویید. آقای رئیس‌جمهور از باغ و ویلای هزار متری خبری نیست شما گفته بودید خوب نیست ایرانی‌ها در آپارتمان‌های کوچک زندگی کنند، ما راضی به همان آپارتمان‌های کوچک هستیم. سر نوشت مسکن مهر را ببینید. می‌خواستیم برسیم سر نوشت سهام عدالت چه شد یادم افتاد که خردادماه انتخابات است. خرداد ماه که انتخابات است مطمئنم که سهام عدالت تحقق پیدا خواهد کرد. عضو کمیسیون برنامه و بودجه مجلس با اشاره به وعده رئیس‌جمهور برای رفع بیکاری، گفت: رئیس‌جمهور در سفر استانی سال ۱۳۸۴ قول داده بود که بیکاری ریشه کن شود، در سفر اول سال ۱۳۸۶ گفت بیکاری خشکیده می‌شود، در سال ۱۳۸۸ گفت قول می‌دهم خبری از بیکاری نباشد. آقای رئیس‌جمهور شش میلیون بلوط هدر رفته را دیدید کاش این پنج، شش میلیون جوان بیکار را هم که مانند شمع آب می‌شوند ببینید.

مؤمنی در مقایسه وضعیت اشتغال پس از اجرای طرح در فزاد اول هدفمندی با دوران بعد از جنگ می‌گوید طبق آمار حتی در دوران بعد از جنگ بنگاه‌های اقتصادی حدود ۷۵ درصد از نیروهای خود را به صورت دائمی استخدام می‌کردند، اما به گواه دستگاه‌های رسمی ۷۵ تا ۸۵ درصد از شاغلان با قرارداد موقت اشتغال دارند. در شرایط بحرانی بنگاه‌های تولیدی مجبور می‌شوند نیروی کار خود را اخراج کنند یا رفتاری طاقت‌فرسا انجام دهند.

فرشاد مؤمنی کارشناس اقتصاد، در رابطه با آسیب‌شناسی فاز اول هدفمندی اظهار داشت شوک‌درمانی به دلیل عدم تعادل در بازار پول منشأ ایجاد بازار نزول‌خواری در کشور است که آثار اقتصادی ضدتوسعه را به همراه خواهد داشت. وی افزود در شرایط افزایش تورم و رکود، نظام ملی به سمت فلاکت می‌رود که هم وجوه اقتصادی ماجرا و هم غیراقتصادی را بازتاب می‌دهد. این کارشناس اقتصادی با

روستاییان به مبلغ ماهانه پرداخته و می‌گوید هشدار دادیم که به همه مردم یارانه ندهند و یارانه تنها به نیازمندان بهزیستی و کمیته امداد امام‌خمینی (ره) تعلق بگیرد و می‌افزاید در روستاها شاهد بیکاری و تبلی روستاییان هستیم، فردی که شش سرعائله دارد دیگر کار نمی‌کند و به یارانه ۴۵ هزار تومانی اکتفا و تولید را رها کرده است.

در فزاد اول قرار بود قیمت حامل‌های انرژی تا ۳۸ درصد افزایش یابد، دولت دهم از این موضوع سر باز زد و مجلس هم در برابر این تخلف و سرپیچی دولت سکوت کرد. پیش از این محمد خاتمی گفته بود آرزویش این بود که هدفمندی را اجرا می‌کرد، اما این احمدی‌نژاد بود که خود را متولی اصلی هدفمندی می‌دانست.

به یاد داریم که رئیس‌دولت دهم در آخرین سال ریاستش، با برنامه جدیدی به مجلس رفت و خواهان هر چه سریع‌تر اجرای فاز دوم هدفمندی شد. سخنان غلامعلی جعفرزاده نماینده رشت نشان داد که برنامه‌های دولت آسیب‌زایی را تحمیل کرده است. نطق او با تیتراژ «رئیس‌جمهور شش میلیون بیکار را ندید» در رسانه‌ها انعکاس یافت، وی خطاب به احمدی‌نژاد گفت: انتظار می‌رفت در ماه‌های پایانی دولت ما گزارشی از عملکرد دولت داشته باشیم، اما متأسفانه بعد از هفتمین سال، تازه دولت برنامه‌های جدید به مجلس می‌آورد. او به رئیس‌دولت یادآور شد، گوش‌های ما خسته شده است از شنیدن واژه‌هایی همچون کاهش وابستگی به نفت و توزیع عادلانه ثروت و از این حرف‌های تکراری و به‌جای توزیع ثروت، فقر توزیع شده، ۷۵ میلیون نفر در این کشور یارانه می‌گیرند و هیچ‌کس با هدفمندی مخالف نیست، چرا مغلطه می‌کنید ما با توزیع بی‌ضابطه پول و افزایش نقدینگی مخالفیم و بر مخالفت‌های خودمان نیز اصرار داریم.

فرشاد مؤمنی: شوک‌درمانی به دلیل عدم تعادل در بازار پول منشأ ایجاد بازار نزول‌خواری در کشور است که آثار اقتصادی ضدتوسعه را به همراه خواهد داشت

وی افزود: رئیس‌جمهور فرمودند من حرف محرمانه‌ای ندارم، اما من به ایشان می‌گویم که ما خیلی حرف محرمانه داریم فقط به خاطر اینکه خود را سرباز رهبری می‌دانیم و نمی‌خواهیم مشکلات به سطح جامعه کشیده شود، آنها را

ماه اجرای هدفمندی در آذرماه ۱۳۸۹ که ۶۳ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر بود، پس از گذشت سه سال به ۷۷ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر رسید و با افزایش ۱۳ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر یارانه‌بگیر روبرو گردید. به این ترتیب، در فروردین ماه ۱۳۹۳، مبلغ سه‌هزار و ۶۰۰ میلیارد تومان پرداختی یارانه نقدی به سرپرستان خانوار بوده است. از سوی دیگر گفته می‌شود در طول سه سال، ماهانه حدود ۱۰۰ هزار نفر به یارانه‌بگیران اضافه شده، اما قیمت حامل‌های انرژی همچنان در سه سال اخیر ثابت مانده است. با یک حساب ساده می‌توان دریافت که دولت هر ماه با هزار میلیارد تومان کسری مواجه بوده که در طول یک‌سال بالغ بر ۱۲ هزار میلیارد تومان می‌شود. به گفته کارشناسان، تزریق ماهانه حجم بالایی از پول به علاوه کسری بودجه دولت، آثار مخربی بر اقتصاد کل کشور به جا گذاشته است. این بود که دولت یازدهم برای اجرای فاز دوم مصمم شد به نص قانون بازگردد و همراه با مجلس به تغییر روند قبل دست زد تا از تبعات منفی و زیانبار مرحله قبلی جلوگیری شود. در اجرای مرحله اول، هدف قانون به ضد خود تبدیل شد و یارانه‌بگیران به این نتیجه رسیدند که یارانه‌ها گرچه در کوتاه‌مدت درآمدهایی را که بتوانند جبران ضعف‌های قدرت خرید آنها را بکنند، تأمین کرد ولی در بلندمدت بخش اعظم قدرت خرید آنان را کاهش داد. از سوی دیگر، عدم پرداخت ۳۰ درصد یارانه تولیدی برای جبران هزینه‌های انرژی با افزایش قیمت نهاده‌های تولید به دلیل رشد قیمت‌های نسبی ناشی از افزایش تقاضا، باعث افزایش هزینه تولید شد، به طوری که بسیاری از واحدهای تولیدی ظرفیت تولید خود را کاهش داد و یا متوقف کردند. به نظر فرشاد مؤمنی اقتصاددان، شوک‌درمانی در اقتصاد ایران نابرابری اجتماعی و اثرات ضدتوسعه‌ای داشته است. کارشناسان اقتصادی، فاز اول هدفمندی را با عنوان تقسیم پول بین مردم ارزیابی می‌کنند، زیرا هدفمندی باید در چارچوبی باشد، درحالی‌که دولت پیشین قصد داشت از این راه برای خود محبوبیت کسب کند. دولت برای هر تصمیمی که اتخاذ می‌کند باید اتاق فکر داشته باشد، از این رو به دولت روحانی پیشنهاد احیای سازمان برنامه را می‌دهند.

در آن زمان شیوه پرداخت یارانه‌ها یکی از موارد اختلاف جدی منتقدان اقتصادی دولت احمدی‌نژاد بود. منتقدانی که اعتقاد داشتند توزیع پول بین مردم یک شیوه عوامفریبانه برای کسب محبوبیت است و ضرر اصلی آن متوجه دولت آینده خواهد بود.

اسدالله عسگراولادی به وجه دیگری از مشکلات ناشی از پرداخت یارانه نقدی اشاره کرده است. او به تبلی و بسنده کردن



ثبت نام یارانه ها در استان هرمزگان، عکس از ایستا

مدرس در سخنرانی خود اظهار داشته بود، فتنه ۹۲ برخلاف فتنه ۸۸ پدیده‌ای اقتصادی است و طراحان آن بر نارضایتی ناشی از کاهش قدرت خرید کارگران صنعتی و اقشار با درآمد ثابت مانند معلمان، رانندگان و وسایل نقلیه درون‌شهری و رفتگران شهرداری سرمایه‌گذاری کرده‌اند. وی در ادامه گفته بود: پیام فتنه ۸۸ در دهک‌های درآمدی ۹ و ۱۰ مسموع بود و به همین دلیل محدود بوده و فراگیر نشد و در یک بازه زمانی هشت ماهه، موج آفرینی فتنه‌گران میرا شد. عضو هیئت علمی گفته بود فتنه ۱۳۹۲ زنجیری برگرده کشورمان می‌افکند که بخشی از حلقه‌های آن با تحریم غرب و حلقه‌های دیگر آن با توقف فاز دوم هدفمندی یارانه‌ها تکمیل می‌شود. به گفته وی، برخی از چهره‌های سیاسی و نمایندگان، توقف فاز دوم را فرصتی برای تسویه حساب با دولت می‌دانند، حال آنکه توقف فاز دوم

هدفمندی تبعات امنیتی داشته و نظام را در برابر مطالبات معیشتی ۹ میلیون خانوار قرار می‌دهد. این کارشناس اقتصادی گفته است نتیجه اجرای فاز دوم ارتقای قدرت خرید دهک‌های درآمدی هفت و پایین‌تر است که هم رضایت عمومی را در پی داشته و هم کارآمدی نظام را به رخ غرب می‌کشد. این مدرس اقتصاد گفت که دشمن و غرب برای زمینگیر شدن فاز دوم لحظه‌شماری می‌کنند و برنامه خود را برای تحریک اعتراضات کارگری آغاز کرده است. وی ایجاد نارضایتی اقتصادی را به منظور روی آمدن دولتی سازشکار با عنوان دولت وحدت ملی می‌داند تا این بار هم جام زهر دومی را به بهانه رفع تحریم‌ها به کام نظام بریزند.

کارشناسان می‌گویند اگر در اجرای فاز اول اقتضائات بخش‌های مولد کشور محور جهت‌گیری‌های اقتصادی قرار می‌گرفت، تحریم‌ها می‌توانست نیروی محرکه برای رشد اقتصاد کشور باشد.

حسن سبحانی نماینده پیشین مجلس به اقدامات خلاف قانون دولت دهم در اجرای طرح هدفمند کردن اشاره کرده و از جمله توزیع ۴۰ هزار میلیارد تومان یارانه نقدی یعنی حدود دوسوم بیشتر از قانون مصوب را از جمله این تخلفات برشمرده است.

پرداخت نقدی یارانه به زعم برخی نمادی از کارنگردن و برخوردار شدن است و از دل این فرهنگ، توسعه بر نمی‌آید. در آن زمان کارشناسان اقتصاد پیشنهاد می‌کردند تغییراتی در سیاست‌های اقتصادی صورت گیرد و جامعه نیز شرایط ریاضتی را به قیمت اصلاح سیاست‌ها تحمل کند.

موضوع دیگری که باید به آن پرداخت این است که آیا با اجرای طرح در فاز اول آن، مشکل اشتغال حل شد؟ دولت احمدی‌نژاد

استفاده از اختیارات خود، اجرای فاز دوم را متوقف نمایند. اما احمدی‌نژاد مبلغ ۲۸ هزار تومان به‌عنوان مابه‌التفاوت فاز اول و دوم هدفمند کردن به حساب خانوارها ریخت که با اعتراض نمایندگان مواجه شد. کارشناسان دلیل شتابان دولت دهم را در اجرای فاز دوم، کسری بودجه دولت می‌دانستند که با آزادسازی قیمت‌ها در کوتاه‌مدت این کسری جبران شده ولی دیون دولت به دوش دولت‌ها و نسل‌های آینده بیفتد.

پایان سال ۱۳۹۱ با اصرار دولت بر اجرای فاز دوم، مجلس سرسختانه مخالفت کرد و تمامی راه‌ها را به‌سوی دولت بست. اهمیت موضوع آن‌چنان بود که در نظرخواهی از ۹۰ چهره اقتصادی، تقریباً ۹۵ درصد با اجرای فاز دوم هدفمندی مخالف بودند. آنان بر این باور بودند که اجرای این قانون ثبات اقتصادی را نیاز دارد، درحالی‌که بی‌برنامگی‌های دولت، اختلال مضاعف به اقتصاد کشور تحمیل می‌کند. مخالفت‌ها به حدی بالا گرفت که علی‌مطهری عضو کمیسیون فرهنگی مجلس گفته بود در صورت اجرای فاز دوم هدفمندی یارانه‌ها، رئیس‌جمهور استیضاح و عدم کفایت سیاسی وی مطرح شود. حال آنکه شمس‌الدین حسینی وزیر اقتصاد وقت هم لازمه اجرای فاز دوم را وفاق ملی، هماهنگی و همدلی مطرح کرده بود. از آن‌سو احمدی‌نژاد نیز در راستای تلاش‌های حقوقی خود برای رفع موانع قانونی اجرای فاز دوم هدفمندی، دو مصوبه یارانه‌ای مجلس را به شورای حل اختلاف قوا فرستاد به این منظور که قصد داشت تا پایان دوره دهم کار را یکسره کند و تصمیم‌گیران ارشد نظام را قانع سازد و این اصرار رئیس دولت در شرایطی بود که جامعه برای انتخابات ریاست‌جمهوری آماده می‌شد.

بی‌جهت نبود که در آن زمان داوری عضو هیئت علمی جهاد دانشگاهی دانشگاه تربیت

بیان اینکه در اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها در فاز اول از نظر مقیاس تولید باید آثار شوک‌های اقتصادی را بررسی کرد گفت این در شرایطی است که ۵۳/۳ درصد بنگاه‌های کشور را بنگاه‌های یک نفره تشکیل می‌دهند که این شوک در نهایت منجر به بی‌ثباتی خواهد شد. مؤمنی همچنین افزود قرار بود در فاز اول، بهره‌وری ارتقا یابد، درحالی‌که از طریق تضعیف انگیزه‌های مولد اقتصادی نمی‌توان به بهره‌وری دست یافت. مؤمنی پیش از این اجرای سریع این قانون در فاز اول و توسل به این سیاست را تنگناهای مالی دولت و کسری‌های نگران‌کننده آشکار و پنهان در بودجه دولت ذکر کرده بود. وی فاحش‌ترین و خطرناک‌ترین اشتباه دولت را در آن زمان در این می‌دانست که منطق لایحه دولت به گونه‌ای است که گویا حقوق و دستمزد در ایران در سطح چارچوب استانداردهای بین‌المللی است، اما قیمت حامل‌های انرژی در حد استانداردهای بین‌المللی نیست.

مؤمنی در ارزیابی خسارات ناشی از اجرای طرح می‌گوید: تعداد خانوارهایی که بر اثر کاهش ۳۰ درصدی اشتغال صنعتی از سال ۱۳۸۹ با بحران اقتصادی مواجه شدند را در نظر بگیریم که آثار زیانبار غیراقتصادی دارد و نیز سالانه ۷۵۰ هزار نفری که به‌واسطه هزینه‌های درمان به زیر خط فقر می‌روند را به آمار قبلی اضافه کنیم، درمی‌یابیم که چشم‌انداز رفاه خانوارها تا چه اندازه در شرایط بحرانی قرار دارد. به‌خصوص که این رقم در سال ۱۳۹۰، حداقل پنج درصد افزایش داشته است.

دولت پیشین در سال آخر ریاستش سعی داشت مجوز اجرای فاز دوم را از مجلس بگیرد. علی‌لاریجانی رئیس مجلس اجرای آن را بدون مصوبه مجلس غیرقانونی دانست و سرانجام در نامه‌ای به مقام رهبری از وی خواست با

درآمد ۶۳ هزار و ۲۰۰ میلیارد تومانی دولت برای هدفمندی عینا موافقت کرد چنانچه معاون پارلمانی دولت نیز از همکاری خوب مجلس با دولت سخن گفت. سرانجام تبصره ۲۱ لایحه بودجه که مربوط به هدفمندی یارانه‌ها بود، تصویب و پس از رفع ایراد شورای نگهبان ابلاغ و سپس با تصویب هیئت‌وزیران، ۱۲ کارگروه تخصصی در ستاد هدفمندی یارانه‌ها تشکیل گردید.

بنابر قانون بودجه، در سال ۱۳۹۳ دولت باید ۵۰ هزار میلیارد تومان را از محل درآمدهای یارانه‌ها تأمین کند. برای تأمین این میزان پول، سناریوهای مختلفی از سوی دولت و مجلس مطرح شده است. بهای برخی خدمات از قبیل آب و برق و گاز افزایش یافته و افزایش قیمت حامل‌های انرژی نیز در جریان است.

دولت یازدهم نمی‌خواهد بی‌گدار به آب بزند، زیرا یک ریال جابه‌جاشدن نرخ حامل‌های سوخت خصوصا بنزین بر تمام اقتصاد ایران اثر می‌گذارد. دولت بر این مسئله کاملاً آگاه است و با آنکه مجلس در بودجه سال ۱۳۹۲ مجوز افزایش قیمت حامل‌های انرژی را صادر کرده بود، دولت روحانی همچون دولت پیشین از اجرای آن سر باز زد و این موضوع را تا سال ۱۳۹۳ به تعویق انداخته است. نگرانی بجای دولت از افزایش قیمت کالاها و حامل‌های انرژی از این است که در صورت اجرای شتابان آن، همه برنامه‌های دولت برای مهار تورم و گذار از رکود اقتصادی به هم بریزد. برخی یارانه نقدی را به تیغ دو دم تشبیه کرده‌اند که اگر حساب نشده سمت و سویش را تغییر دهند می‌تواند به فاجعه‌ای تبدیل شود، درحالی‌که گفته می‌شود با کوشش مردان اقتصادی دولت و در اندک زمانی که دولت شروع به کار کرده است، رشد منفی اقتصاد متوقف و تورم در مدار نزول قرار گرفته است. رئیس‌جمهور نیز در دیدار با فراکسیون رهروان ولایت اعلام کرد که بنای دولت، افزایش قیمت حامل‌های انرژی با شیب ملایم است.

مسعود نیلی از مشاوران ارشد اقتصادی رئیس‌جمهور گفته است که دغدغه اصلی در اصلاح هدفمندی یارانه‌ها به هیچ‌وجه سیاسی نیست، بلکه بحث کاملاً اجتماعی و مردمی بوده و در این راه تفاوتی نمی‌کند که چه دولتی بر سر کار باشد. چنانچه روحانی در دیدار نوری با کابینه‌اش گفته است مردم باید بدانند راهی جز اجرای مرحله دوم این قانون نداریم و البته اگر چنان‌که مجلس تصویب کرده بود، اجرای این قانون از سال ۱۳۸۹ قدم به قدم انجام گرفته بود حالا شرایط متفاوت بود. روحانی افزوده است دولت تصمیم به اجرای قانون به‌طور گام به گام دارد و هیچ رویدادی از قبیل برگزاری انتخابات و... در اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها تأثیر نخواهد داشت. روحانی

تلقی می‌کند، به چند نکته نیز اشاره دارد؛ وی می‌نویسد حجم انبوه تبلیغات با سوژه‌های تکراری موجب دلزدگی و تردید آفرین است، برخی از کسانی که در مقابل دوربین، مردم را به انصراف تشویق می‌کنند، اساساً یارانه‌گرفتن آنها عجیب است مانند یک فوتبالیست یا هنرپیشه یا کارخانه‌دار و... دیگر آنکه برخی از مفاسد کلان اقتصادی، وجود ده‌ها هزار میلیارد تومان بدهی معوقه بانکی، پرداخت دستمزدهای کلان به برخی مانند فوتبالیست‌ها و ریخت‌وپاش غیرضروری باعث شده مردم نسبت به محل هزینه و درآمد حاصل از هدفمندی یارانه‌ها دچار تردید شوند. در همین زمینه مدیرمسئول کیهان به برخی از هنجارشکنی‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی دولت و بی‌توجهی به باورهای دینی و ملی مردم اشاره می‌کند که اعتماد ملت به دولت را با آسیب جدی روبرو کرده است.

مسعود نیلی: دغدغه اصلی در اصلاح هدفمندی یارانه‌ها به هیچ‌وجه سیاسی نیست، بلکه بحث کاملاً اجتماعی و مردمی بوده و در این راه تفاوتی نمی‌کند که چه دولتی بر سر کار باشد

طرح تحول اقتصادی در فاز اول اجرا شد و به اعتراف بسیاری از نمایندگان مجلس و کارشناسان اقتصادی طرح در مرحله اول نتوانست عدالت مورد نظر و رشد و توسعه‌ای که پیش‌بینی شده بود را محقق سازد. با شروع کار دولت روحانی، مهمترین دغدغه آن خارج کردن کشور از وضعیت رکود تورمی و بهبود وضعیت تولید قرار گرفت. دغدغه دولتمردان اقتصادی نیز تأمین منابع مالی پرداخت یارانه نقدی با توجه به خالی‌بودن خزانه و کاهش چشمگیر منابع مالی بود. در این راستا دولت یازدهم برخلاف رویه دولت نهم و دهم، لایحه بودجه را در زمان قانونی تعیین شده براساس قانون اساسی و دربرگیرنده تبصره‌هایی برای تعیین تکلیف فاز دوم هدفمندی یارانه‌ها به مجلس ارائه کرد. شایعه افزایش قیمت‌ها در روزهای پایانی سال، فضای اجتماعی را در بر گرفته و افزایش قیمت نان و سوخت، افکار عمومی را سرگردان ساخته بود تا آنکه طیب‌نیا وزیر امور اقتصاد و دارایی اطمینان داد که افزایش قیمت‌ها ملایم بود و از هرگونه فشار بر اقتصاد و مصرف‌کنندگان خودداری می‌شود. کمیسیون تلفیق مجلس با پیشنهاد

ادعا کرده بود که در طول هفت سال، شش میلیون شغل ایجاد شده است و رئیس کمیسیون انرژی مجلس در واکنشی گفت که اگر این ادعا صحت داشته باشد می‌بایست شش میلیون شغل بیمه گرفته باشد، درحالی‌که چنین چیزی نیست.

تولیدگران توصیه می‌کنند در اجرای مرحله دوم، به رکود بیش از تورم توجه شود، چرا که اگر در مسیر رونق اقتصادی قرار بگیریم، تورم هم رو به کاهش می‌رود و در حوزه تولید نیز باید مواظب بود تا آسیب بیشتری دامنگیر آن نشود. آنها توسعه اشتغال از رهگذر تولید ملی را مطرح می‌کنند. تولید بر اثر اجرای نادرست هدفمندی آسیب دیده است. قرار بود در فاز اول ۳۰ درصد منابع برای بازسازی صنعت در اختیار بنگاه‌ها قرار بگیرد و مزیت انرژی نیز تا حدی کمبدهای تولید را برطرف می‌کرد، اما حذف مزیت انرژی باعث بالارفتن قیمت تمام‌شده و تعدیل نیروی انسانی و در نتیجه کاهش تولید شد. انتظار می‌رود در مرحله دوم به این امر توجه شود؛ یعنی خروج از رکود اقتصادی و هدفمندی در خدمت رونق اقتصادی باشد. یک عضو هیئت رئیسه اتاق ایران می‌گوید از این رهگذر، آسیب بنگاه‌های تولیدی به کاهش تولید انجامید و باعث ضعف واحدها در بازگرداندن بدهی‌ها شد. وی روند افزایش معوقات به ۸۰ هزار میلیارد تومان و ناکارآمدی تصمیمات سال‌های اخیر را نشان از یک بیماری جدی در اقتصاد می‌داند.

روزنامه کیهان در ستون یادداشت روز ۲۷ فروردین ماه به قلم مدیرمسئول کیهان علت ناتمام ماندن طرح هدفمندی را در دولت قبل به‌گونه دیگری تفسیر کرده است. حسین شریعتمداری از جسارت قابل تقدیر احمدی‌نژاد در اجرای طرح یاد کرده و علت ناتمام ماندن طرح هدفمندی و خروج آن از مسیر اصلی را به دو جریان سازندگی و اصلاحات، مربوط می‌داند. به نحوی که این دو جریان جرأت و جسارت اجرای آن را در دوران حاکمیت خود نداشتند و از سوی دیگر دستاوردهای طرح را کسب یک پیروزی چشمگیر برای دولتی می‌دانستند که چشم دیدن آن را نداشتند، به همین دلیل به سنگ‌اندازی در مسیر اجرای طرح روی آوردند و بی‌اعتنا به منافع ملی و نیاز حیاتی کشور تبلیغات پر حجمی را علیه آن سامان دادند، که از سوی رسانه‌های بیگانه و مافیای اقتصادی پشتیبانی می‌شد. وی می‌افزاید دولت دهم که به آفت ویرانگر حلقه انحرافی مبتلا شده بود با هجوم تبلیغاتی سنگین این جریان و با وادادگی دولت و حاشیه‌سازی‌های مشکوک حلقه انحرافی در هم آمیخت و دولت دهم را از ادامه اجرای طرح دور کرد. شریعتمداری ضمن آنکه همراهی با دولت را در اجرای این طرح یک وظیفه دینی و ملی



مسعود تبلی

دست به کار شود. رنایی می‌افزاید در شرایط عدم اطمینان مردم نمی‌توانند عقلانی تصمیم بگیرند، همه چیز هر روز در تغییر است و بی‌دری شوک‌های اجتماعی و سیاسی به آنها وارد می‌شود. به همین دلیل او هشدار می‌دهد در اقتصادی که پر از عدم اطمینان مزمن است، تئوری‌های اقتصاد جواب نمی‌دهد.

به هر ترتیب سؤالاتی در رابطه با فاز دوم هدفمندی یارانه‌ها مطرح است از جمله:

۱- تا چه حد اجرای فاز دوم هدفمندی یارانه می‌تواند منجر به ایجاد شکاف در دیوار محکم رکود کنونی به خصوص در بخش تولید شده و براساس آنچه در اهداف اولیه آن لحاظ شده بود رونق اقتصادی را به همراه داشته باشد؟
۲- بازه زمانی که نه فقط مسئولان دولت که اقتصاددانان خبره کشور برای رسیدن به چنین هدفی در نظر گرفته‌اند چیست؟

۳- تا چه حد مسئولان اقتصادی دولت توانسته‌اند شیب ملایم قیمت‌ها را با شرایط واقعی پس از اجرای فاز دوم تدوین کنند، در واقع منظور از شیب ملایم نزد مردان اقتصادی دولت یازدهم چیست؟

۴- منظور از قشر نیازمند برای دریافت یارانه نقدی در فاز دوم چه کسانی هستند؟ آیا باز هم شاهد تکرار تعریف‌های نادرست از نیازمندان مانند آنچه در توزیع سبد کالا روی داد خواهیم بود؟

۵- در صورت بهبود شرایط تولید، نوسانات بازار ارز چگونه مهار خواهد شد و دولت برای بهبود آن چه تصمیماتی دارد؟

۶- با توجه به سخنان وزیر اقتصاد مبنی بر تعلق گرفتن یارانه نقدی به قشری از جامعه، منبع اصلی تأمین این منابع چیست؟

۷- آیا در کنار افزایش قیمت حامل‌های انرژی، شاهد افزایش مالیات قشری از جامعه که نه تنها به دریافت یارانه نقدی نیازی ندارند، بلکه حتی افزایش چشمگیر قیمت حامل‌های انرژی تأثیر چندانی بر زندگیشان نخواهد داشت خواهیم بود تا یکی از ابعاد اصلی عدالت اقتصادی تأمین شود؟

قطعا افکار عمومی، رسانه‌ها و کارشناسان اقتصادی سؤالاتی بیش از این از تیم اقتصادی

رنایی: رونق و رکود در اقتصاد ایران بیش از آنکه اقتصادی باشد، سیاسی و اجتماعی است. در صورتی که مردم از اصلاح اوضاع ناامید شوند، ثبات کنونی را رها می‌کنند و وارد فاز بی‌ثباتی اقتصادی همراه با تورم شتابان خواهیم شد

و معیوب می‌گوییم و اگر در این اقتصاد معیوب بی‌تدبیری کنیم، چند پرونده عظیم فساد مالی مانند بابک زنجانی، سه هزار میلیاردی و پرونده‌های دیگر هم تولید می‌شود که قوز بالای قوز است.

به گفته محسن رنایی اقتصاددان و استاد دانشگاه، ادامه روند اقتصادی دولت دهم جز فروپاشی و تورم چهار نعل و ورشکستگی‌های گسترده در اقتصاد و امواج بیکاری و شورش کارگران و فرار مدیران نبود. رنایی معتقد است رونق و رکود در اقتصاد ایران بیش از آنکه اقتصادی باشد، سیاسی و اجتماعی است. وی هشدار می‌دهد در صورتی که مردم از اصلاح اوضاع ناامید شوند، ثبات کنونی را رها می‌کنند و وارد فاز بی‌ثباتی اقتصادی همراه با تورم شتابان خواهیم شد.

این دانشیار اقتصاد می‌گوید هدفمندی یک پروژه حاکمیتی است و نه دولتی و می‌افزاید اجرای قانون هدفمندی با اجماع کلیه قوا شروع شده و حالا هم کل قوا باید همت کنند. رنایی می‌گوید دولت باید برای تأمین کسری یارانه‌ها وارد تعامل با حکومت بشود. راه‌حل پیشنهادی وی این است که نهادهایی که توانایی آن را دارند و رانت‌هایی برده‌اند، یارانه‌ها را تا مدت یکی دو سال برعهده بگیرند تا ارزش اسمی یارانه‌ها با تورم کم شود و تا دو سال دیگر با تورم موجود، ارزش یارانه‌ها نصف خواهد شد. به تأکید رنایی، دولت روحانی باید از پروژه یارانه‌ها که یک سیاست توزیعی است عبور کند. او می‌گوید مسئله افزایش قیمت حامل‌ها یک سیاست مستقل تخصیصی است. گره‌زدن یک سیاست توزیعی به یک سیاست تخصیصی که زمانبندی و شیوه‌های اجرایی متفاوتی دارد خطاست. نتیجه‌گیری رنایی این است که اقتصاد ایران در مرحله عدم اطمینان است و دولت روحانی به‌تنهایی نمی‌تواند کاری برای این عارضه بکند، بلکه کل نظام سیاسی باید

شخصاً همه مسئولیت‌های اجرای این قانون را برعهده گرفته است.

بنابر اظهارات جهانگیری معاون اول روحانی تا آخر سال ۱۳۹۲ کل منابعی که از افزایش قیمت‌ها حاصل شد، ۹۰ هزار میلیارد تومان بوده، ولی ۱۳۰ هزار میلیارد تومان یارانه بین مردم توزیع شده است؛ یعنی صددرصد منابع حاصل شده توزیع و ۴۰ هزار میلیارد تومان نیز اضافه از بودجه دولت پرداخت شده است. وضعیت برخی شرکت‌ها از جمله برق و آب به گونه‌ای است که در هر شرایط ۳۰۰ میلیارد تومان سالانه از شرکت‌های آب و سه هزار و ۳۰۰ میلیارد تومان از شرکت‌های برق گرفته می‌شد تا به‌عنوان یارانه توزیع کنند. دولت دهم برای جبران کسری به وزارت نفت و نیرو متوسل شد، در نتیجه بدهی دولت و شرکت‌های دولتی نیز افزایش یافت. جهانگیری افزایش ۲۵ درصدی حامل‌های انرژی را در سال ۱۳۹۳ تأیید کرده است. بنابراین برای برون‌رفت از شرایط فعلی راهکاری جز اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها نبوده و دولت در روندی شفاف و قانونی یاری‌آحاد ملت را طلبیده است تا در سایه اعتماد متقابل به ساماندهی شرایط نامطلوب بپردازد.

قرار است اجرای فاز دوم در جهت ساماندهی بهداشت و درمان عمومی، رونق تولید و حمایت از اقشار ضعیف باشد. دولت برای اجرای فاز دوم دو رویکرد را پیش رو دارد یا افزایش قیمت حامل‌های انرژی با شیب تند و تکرار شوک‌درمانی یا انصراف بخشی از مردم از دریافت یارانه که می‌تواند به انباشت منابع مالی حاصل از طرح بینجامد؛ در این صورت هم شیب قیمت‌ها را تعدیل می‌کند و هم از افزایش تورم پیشگیری کند.

وزیر دادگستری در اظهارنظری گفته است مجبوریم به ۴-۵ دهک یارانه دهیم و وقتی اقتصادی مجبور است یارانه بدهد به آن فاسد

دولت و نمایندگان مجلس دارند و این خود می‌طلبد تا برخلاف رویه مسئولان دولت سابق، دولتمردان کنونی به این سؤالات پاسخ جامع بدهند.

حسین راغفر، اقتصاددان می‌گوید اگر برنامه مشخص و واقع‌بینانه‌ای برای تخصیص درآمدهای هدفمندی یارانه‌ها وجود نداشته باشد، اجرای فاز دوم کارایی بر اقتصاد نخواهد داشت.

یک اقتصاددان مطرح کرد که اگر فضای تولید برای جذب سرمایه آماده نباشد اختصاص یارانه به آن موجب هدررفتن منابع می‌شود.

به گفته یک عضو کمیسیون اقتصادی، مجلس مجوز مطلق به دولت داده است تا فاز دوم را اجرا کند. مصوبه مجلس در خصوص مجوز دولت برای کسب درآمد ۴۸ هزار میلیاردی از محل افزایش قیمت حامل‌های انرژی است. این افزایش بنابر اظهارات معاون اول رئیس‌جمهور به صورت شوک آور نبوده بلکه محدود و با شیب ملایم خواهد بود.

بی‌جهت نیست که بادمچیان عضو حزب مؤتلفه اسلامی نیز تکلیف همه را در حمایت از دولت عنوان کرده است. تأثیر اجرای طرح در فاز دوم آن بر نرخ تورم، مباحث را دامن زده است.

حجت‌الاسلام مصباحی مقدم رئیس کمیسیون تلفیق بودجه، تورم ناشی از فاز دوم هدفمندی را حدود چهار تا پنج درصد پیش‌بینی کرد.

عضو هیئت رئیسه کمیسیون برنامه هم گفته است اگر دولت منابع هدفمندی را به درستی برای جبران هزینه‌های ناشی از اجرای این قانون اختصاص دهد شاهد افزایش نرخ تورم نخواهیم بود. وی افزود اجرای آن باید به گونه‌ای باشد که یارانه‌ها به کسانی تعلق گیرد که از محل افزایش قیمت انرژی دچار زیان می‌شوند. وی اصلاح الگوی مصرف انرژی را از اهداف این طرح دانست. جلیلی در رابطه با افزایش نرخ سود تسهیلات بانکی گفت که منجر به افزایش هزینه‌های تأمین مالی برای تولیدکنندگان شده و نرخ تورم به تبع آن افزایش خواهد یافت.

همیاری مردم از دیگر مسائلی است که در اجرا نقش به‌سزایی دارد.

فریدونی عضو کمیسیون انرژی مجلس می‌گوید دولت پیش از افزایش قیمت‌ها بسترسازی کند. در این صورت می‌تواند مردم را متقاعد و با تصمیمات خویش همراه کند و سپس برای تضمین مقصود خود نظارت بر بازار را عملی نماید تا از زیاده‌خواهی افراد سودجو جلوگیری شود.

به گفته فریدونی، همسویی و همفکری مردم با دولت منتخب خود به تحقق چشم‌انداز این مرحله از هدفمندی کمک خواهد کرد. مردم اگر بررسی کنند که انصراف آنها از ۴۵ هزار تومان یارانه موجب بهبود اقتصاد کشور می‌شود عزم ملی ایرانیان را برای تحول ساختار

اقتصادی به نمایش خواهد گذاشت. وی می‌گوید شهروندان باید بدانند که با انصراف آنها از یارانه نقدی، این پول به خزانه دولت بازمی‌گردد و برای عمران کشور در بخش‌های تولید و بهبود وضعیت بهداشت و سلامت هزینه خواهد شد. وی می‌افزاید خانوارهایی که تنها با یارانه امرار معاش می‌کنند «جامعه هدف» یارانه نقدی هستند و انتظار می‌رود که در این مرحله به این قشر از دهک‌های پایین جامعه نزدیکتر شویم.

انصراف از یارانه بدان منظور نیست که تمامی انصراف‌دهندگان دارای توان مالی بالایی هستند، انصراف نه تنها نشان‌دهنده ثروتمند بودن نیست، بلکه نشان‌دهنده عزمی راسخ برای یاری دولت است. مسعود نیلی مشاور اقتصادی رئیس‌جمهور می‌گوید نام انصراف‌دهندگان به‌عنوان قهرمانان توسعه و پیشرفت ثبت می‌شود. اجرای فاز دوم یک گزینه اجتناب‌ناپذیر

به‌خصوص اقتشاری که به دریافت پول مجانی عادت کرده‌اند قرار خواهد گرفت و از سوی دیگر ناگزیر از تبعیت از قانون است که مجلس برعهده دولت گذارده است. پس دولت به‌ناچار از اجرای آن است، اما روش توزیع یارانه را با تغییرات اساسی مطرح کرده است. در کنار یارانه مصرفی، یارانه تولید از اهمیت خاصی برخوردار است تا رشد اقتصادی و اشتغال به‌وجود آید. قانون بودجه ۹۳ به دولت اجازه داده تا حدود ۲۰ هزار میلیارد تومان درآمد اضافی از محل افزایش حامل‌های انرژی به‌دست آورد و تصمیم دولت هم این است که به سبب رکود و تورم افزایش قیمت حامل‌های انرژی با شیب ملایم صورت گیرد و آثار منفی را به حداقل برساند. در این راستا معاون اجرایی رئیس‌جمهور گفت اگر پیش از این قرار بود گام نهایی اجرای قانون هدفمندی‌سازی در دو مرحله برداشته شود اکنون دولت قصد دارد



یوسفیان عضو کمیسیون برنامه و بودجه، عکس از ایستا

گام نهایی را طی چند سال بردارد و در مدت طولانی‌تری حامل‌های انرژی را به قیمت واقعی برساند. اقتصاددانان از روندی صحبت می‌کنند که یارانه نقدی طی آن به فراموشی سپرده شود. این روزها فاز دوم هدفمندی از سطح سیاسی و رسانه‌ای به بحث کوچ و بازار مردم رسیده است و از آن به طرحی ملی در راستای انسجام‌بخشیدن به روند اقتصاد کشور سخن می‌رود. از سوی دیگر دولت با دو شیوه روبروست یا افزایش پرشتاب قیمت حامل‌های انرژی و به تبع آن افزایش نقدینگی و تورم و رکود اقتصادی، یا راهکار همدلی عموم مردم و مبتنی بر وفاق ملی اقتشار متوسط که با انصراف از دریافت یارانه، دولت را در تأمین منابع مالی در جهت ساماندهی به بخش‌های مورد نظر و کمک به اقتشار کمتر برخوردار یاری رسانند. مردم با رعایت اصل اعتماد به منتخب خود

برای دولت است، زیرا دولت با کسری تراز پرداخت‌ها در قانون هدفمندی‌سازی مواجه است؛ یعنی منابع حاصل از اجرای فاز اول در مقایسه با مصارف آن ۴۰ درصد کسری دارد، پس دولت در شرایطی که منابع درآمدیش از محل نفت و... تکاپوی بودجه را نمی‌کند ناچار است کسری تراز خود را به نوعی جبران کند، در این روند اجرای فاز دوم برای اقتصاد و برای دولت الزامی است. نایب رئیس اتاق بازرگانی می‌گوید شهروندان با نگاه حمایت از دولت، فاز دوم را می‌پذیرند و گرنه در شرایط رکود تورمی، هیچ اقتصاددانی تغییر قیمت حامل‌های انرژی و آزادسازی قیمتی را با توجه به اثرات تورمی و آثار اجتماعی تجویز نمی‌کند.

اقتصاددانان بر این باورند که دولت روحانی قادر به حذف یارانه نقدی نبوده، زیرا از یک‌طرف در برابر ناراضی‌های جامعه

می‌توانند نقش کلیدی و راهبردی ایفا کنند، این اصل با خلق حماسه ۲۴ خرداد رقم خورد و حالا دولت می‌تواند در این سرمایه اجتماعی، سرمایه‌گذاری کرده و هوشمندانه نسبت به آن رفتار کند.

بحث بر سر اقسشار یارانه‌بگیر و توزیع فرم‌های خوداظهاری از گزینه‌های دیگر این طرح است. یک عضو کمیسیون برنامه مجلس تأکید کرد که تعیین سقف درآمدی مشمولان دریافت باید با احتیاط انجام شود و افزود هزینه‌های خانوار و تعداد اعضای یک خانواده و درآمد کل افراد خانواده باید ملاک دریافت یارانه قرار گیرد.

همچنان که رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس نیز معتقد است مردم با ارائه اظهارنامه می‌توانند به دولت کمک کنند اما نباید به گونه‌ای عمل کرد که نارضایتی در جامعه بیشتر شود، زیرا مردم به بی‌عدالتی و تبعیض اعتراض می‌کنند و این در حالی است که ضعف آمار، خط فقر برای تعیین سقف درآمد را بی‌معنا می‌کند. بنابر اظهارات جامساز کارشناس مسائل اقتصادی، به دلیل واقعی بودن آمار، خط فقر نمی‌تواند مبنای صحیحی برای تعیین سقف درآمد مشمولین یارانه باشد.

درحالی‌که یوسفیان عضو کمیسیون برنامه و بودجه مجلس می‌گوید خط فقر و تورم مبنای پرداخت نقدی قرار بگیرد. یعنی دولت بعد از محاسبه سهم بخش صنعت، کشاورزی و سلامت برای پرداخت یارانه به خانوار برنامه‌ریزی کند.

نماینده مردم سلماس شغل افراد را مبنای قرار گرفتن در فرم خوداظهاری دانست. برخی از نمایندگان هم سقف درآمد یک میلیون تومان برای شهرستانی‌ها و یک میلیون و ۴۰۰ هزار تومان برای تهرانی‌ها را پیشنهاد کردند و برخی دیگر هم سقف سه تا چهار میلیون تومان را، برخی نمایندگان از اجرای شتاب‌زده آن هشدار دادند و برخی هم گفتند مسیری اجباری یا اختیاری نیست، بلکه به منظور تحقق اقتصاد مقاومتی و سالم‌سازی اقتصاد امری لازم است. بعضی از نمایندگان مجلس هم در مورد حذف یارانه‌بگیران، تلفیقی از اجبار و اختیار را مطرح کرده‌اند.

«یارانه نقدی آری یا خیر؟» سؤال بود که از ابتدای روی کار آمدن دولت روحانی برای مردان اقتصادی دولت مطرح شد.

رفته رفته کارشناسان اقتصادی به میدان آمدند و اظهار نظر آنان این بود که هدفمند کردن به‌درستی تعریف نشده و دولت قبل با اقداماتی که انجام داد، فقط فقیران را فقیرتر و ثروتمندان را ثروتمندتر کرده است.

کمپین «نه به یارانه» در فضای مجازی به راه افتاد و با حمایت‌های زیادی روبرو شد.

اما برخی از اقسشار در ابتدا به دلیل مشخص نبودن مقصد یارانه‌های نقدی انصرافی دست

نگه‌داشتند. علاوه بر این یارانه‌هایی که به افراد غیر واقعی تعلق گرفته بر ابهامات افزوده است، مردم به طنز می‌گویند چندین میلیارد تومان به جیب مردگان رفته است. حقیقت‌پور نماینده اردبیل گفته است طبق آخرین سرشماری نفوس، جمعیت ایران ۷۴ میلیون نفر است، درحالی‌که ماهانه برای بیش از ۸۰ میلیون نفر یارانه واریز شده است.

یک اقتصاددان انصراف داوطلبانه را راه‌حلی در کوتاه‌مدت می‌داند و می‌گوید دولت باید برای بلندمدت برنامه‌هایی شفاف و دقیق در نظر بگیرد.

موج «نه به یارانه» به تدریج با پوستن تعداد بیشتری از شخصیت‌ها و مردم فراگیرتر شده است. به طوری که مراجع هم به این بحث ورود کرده‌اند. آیت‌الله مکارم شیرازی در پاسخ به استفتائیه‌ای در این باره گفته است، آنانی که نیاز به یارانه ندارند اقدام به گرفتن آن نکنند و زندگی خود را با اموال مشکوک آلوده نسازند. مولوی عبدالحمید امام جمعه اهل سنت زاهدان در راستای حمایت از دولت نیز توصیه کرده است، که افرادی که تجارت یا درآمدی دارند برای دریافت یارانه ثبت‌نام نکنند و اجازه دهند نیازمندان واقعی آن را دریافت کنند.

و این در حالی است که پس از گذشت چهار روز از ثبت‌نام متقاضیان، استان یزد در مرتبه اول انصراف قرار گرفته بود.

هنرمندان، دانشجویان و دیگر گروه‌های اجتماعی نه به یارانه را در فضای مجازی دنبال کرده و در بیانیه‌ای عنوان کردند که این امر گامی کوچک در راستای ارتقای سطح معیشت اقسشار آسیب‌پذیر است.

مردم با رعایت اصل اعتماد به منتخب خود می‌توانند نقش کلیدی و راهبردی ایفا کنند، این اصل با خلق حماسه ۲۴ خرداد رقم خورد و حالا دولت می‌تواند در این سرمایه اجتماعی، سرمایه‌گذاری کرده و هوشمندانه نسبت به آن رفتار کند

کارشناسان اقتصادی قرار گرفتن همه اقسشار مردم اعم از فقیر و غنی را در صف یارانه‌بگیران که در مرحله اول انجام گرفت اشتباه می‌دانند، زیرا منجر به وضعیتی شد که تورم ۴۰ درصدی را رقم زد.

حال در مرحله دوم، دولت به اقدام مهمی دست زده است و آن حذف یارانه اقسشار با درآمد بالا از دریافت یارانه است. برای نیل

به این منظور است که کمپین‌ها و گروه‌های مختلفی اعم از هنرمندان، ورزشکاران، اساتید دانشگاه، دانشجویان، مهندسان و... به راه افتاده است. خودانصرافی حاصل اعتمادی است که در انتخابات ریاست‌جمهوری نصیب حسن روحانی شد. برخی بر این باورند که دولت روحانی از ابتدای مسئولیتش توانایی این را داشته است که از این سرمایه انسانی بهره‌جوید و منابع مالی را صرف تولید و بهداشت نماید و از این زاویه به دولت هشدار می‌دهند که تا فرصت باقی است برای رفع نارسایی‌ها خصوصاً در حوزه تولید، حمل‌ونقل، محیط‌زیست و آموزش تلاش نماید، چرا که از دست دادن سرمایه‌های اجتماعی هزینه سنگینی را به بار خواهد آورد.

با توجه به اینکه مردم دغدغه‌های معیشتی دارند، اگر از یارانه انصراف بدهند این درآمد صرف چه اموری می‌شود و مردم چگونه باید اطمینان پیدا کنند که پول‌های حاصل از انصراف به سمت بخش‌های مشخص قانونی می‌رود؟

فرزین دبیر سابق ستاد هدفمندی یارانه‌ها می‌گوید: رابطه دولت و مردم و توجه به موضع‌گیری‌های دولت یک سرمایه اجتماعی است که در طول زمان به دست می‌آید. وی می‌افزاید دولت باید مشخص کند که در صورت انصراف، منابع به چه بخش‌هایی از تولید یا سلامت اقتصادی داده خواهد شد و چه گشایش جدیدی به‌وجود خواهد آمد؟

در این رابطه جهانگیری معاون اول ریاست‌جمهوری اعلام کرد که این مبلغ صرف بهبود نظام سلامت، بیمه‌های اجتماعی، کاهش هزینه‌های درمان بیمه‌شدگان، توسعه حمل و نقل عمومی، بهبود محیط‌زیست و حمایت از بخش تولید خواهد شد. با اجرای این طرح، شش میلیون ایرانی که فاقد بیمه پایه هستند زیر پوشش بیمه قرار خواهند گرفت. هم‌اکنون گام‌های نخست بخشی از طرح در رابطه با توسعه نظام سلامت برداشته شده است.

برخی هم می‌گویند: اینکه افرادی که از سطوح درآمدی بالاتری برخوردارند از ثبت‌نام دریافت یارانه خودداری کنند، دور از انتظار است، زیرا مردم از دیرباز نفت را به‌عنوان یک ثروت ملی می‌شناسند و خودشان را در منافع آن سهیم می‌دانند و با دریافت یارانه می‌خواهند از آن بهره‌مند شوند. این عده می‌گویند لازم است دولت با همکاری مجلس در یک سازوکار قانونی، گیرندگان یارانه را مشخص کند و گرنه در یک سازوکار تشویقی دولت به مقصود خود نخواهد رسید.

از آن سو حجت‌الاسلام روانبخش عضو جبهه پایداری از واژه «اعلام نیاز به یارانه نقدی» انتقاد کرده است. عنوانی که در سایت ثبت‌نام یارانه آمده است، از نگاه وی موجب سوءاستفاده دشمنان شده و ممکن است آنان بگویند مردم



سعید لیلاز

تظاهرات به راه نیندازند و امنیت ملی را به بازی نگیرند، این طرح نه تنها اجراشدنی است، بلکه تنها گزینه پیش روی است.

اما پیش‌بینی کارشناسان اقتصادی از وضعیت اقتصاد در سال جاری متفاوت است. راغفر اجرای درست هدفمندی یارانه‌ها را موجب کاهش هزینه‌های تولید و تورم می‌داند، ولی اگر با شتاب اجرا شود پرهزینه خواهد بود و تورم به همین شکل ادامه خواهد یافت.

لیلاز نرخ تورم را بین ۲۳ تا ۲۴ درصد پیش‌بینی می‌کند. فرشاد مؤمنی می‌گوید برای از بین رفتن وضعیت رکود تورمی به بازآرایی نظام اقتصادی نیاز است. ابراهیم رزاقی هم در اظهارات خود به نقش دولت در وضعیت اقتصاد اشاره کرده که در صورتی که تنظیم اقتصاد به‌وسیله بازارهای داخلی و خارجی باشد و نقش دولت کم‌رنگ در نظر گرفته شود، در این نوع سیاست‌ها حمایت از تولید وجود ندارد و مبتنی بر صادرات نفت و مواد معدنی و پتروشیمی بوده و در نتیجه منجر به کاهش تورم نخواهد شد. در حالی که بهمن آرمان بهبود روابط خارجی و در نتیجه افزایش سرمایه‌گذاری‌ها را اقدامات دولت در جهت بهبود وضع اقتصادی و در گرو نتیجه مذاکرات ایران و گروه ۵+۱ ارزیابی می‌کند. وی می‌افزاید در بودجه سال جاری ۱۰۰ میلیارد دلار برای سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز و پتروشیمی در نظر گرفته شده که اگر محقق شود نرخ تورم را کاهش خواهد داد.

محمود جامساز اجرای فاز دوم را که با افزایش قیمت حامل‌های انرژی همراه است باعث تشدید تورم می‌داند، زیرا هر نوع افزایش قیمتی در شرایط تورمی، تورم را بیشتر می‌کند. از طرف دیگر توزیع یارانه نقدی هم به افزایش نرخ تورم دامن می‌زند. وی می‌افزاید اگر

یارانه‌ها به‌طور کلی تورم‌زا نیستند، بلکه نحوه عمل دولت دهم بود که بر نرخ تورم افزود و ریشه تورم در توزیع ناعادلانه ثروت و درآمد و قدرت است. از دید رئیس‌دانا نقدینگی و ذخیره‌های پول پر قدرت تورم‌زا نیست، بلکه نحوه تملک و تصرف این منابع است که مشکلات اقتصادی را دامن می‌زند. این اقتصاددان راه‌حل اساسی در تأمین یارانه‌ها را در این می‌داند که درصدی از درآمد نفت برای طرح‌های زیرساختی ته‌کشیدن نفت اختصاص یابد و چه زیرساختی بهتر از حمایت از انسان‌ها برای آموزش و بهداشت و آگاهی و آزادی و اعتماد به نفس، پرداخت یارانه به صورت وابسته‌سازی در شان و کرامت افراد نیست.

از این نگاه، یارانه‌های مستقیم و حمایت‌های صادراتی برخی از شرکت‌ها، برخورداری از رانت ویژه، ارتباط‌های سیاسی با دولت و تسلط بر منابع مالی برخی بانک‌های تخصصی از آسیب‌های هدفمندی در اجرا بوده است؛ به‌طوری‌که حدود ۷۰ درصد از نقدینگی کشور در اختیار پنج تا ۱۰ درصد از شهروندان قرار گرفته، در حالی که برخی از آنان منابع را به خارج از کشور منتقل کرده‌اند و مثلاً صرف سرمایه‌گذاری در مستغلات در دویبی شده است که با ترکیدن حباب مسکن در آنجا، ضرر هنگفتی بوده است یا در حساب‌های خارج از کشور بلوکه شده است.

سعید لیلاز کارشناس اقتصادی معتقد است اگر برای اصلاح قیمت حامل‌های انرژی اراده وجود داشته باشد و این اراده به فهم عمومی و ملی تبدیل شود و مطبوعات صرف‌نظر از جناح‌بازی‌ها و افراطی‌گری همراه جناح‌های سیاسی کمک‌کنند و مثلاً اگر ما نان یک شرکت متعلق به یک نهاد خاص را قطع کردیم

ایران بر اثر تحریم‌ها فقیر شده‌اند. روانبخش می‌افزاید: این عنوان عزت ملی را زیر سؤال می‌برد و در شأن ملت نیست. افکار عمومی می‌گویند آیا عملکردهایی که به تشدید تورم و بیکاری و رکود تولید منجر شد عزت ملی را خدشه‌دار نکرد؟

محسن صرامی، نماینده مجلس هم می‌گوید: ۸۰ درصد مردم در میانه و وسط قرار دارند و ۱۰ درصد هم زیر خط فقر و فقط ۱۰ درصد متمول هستند، بنابراین ۹۰ درصد جامعه مستحق دریافت یارانه‌اند. عضو کمیسیون اقتصادی معتقد است همه مردم باید در این ثبت‌نام شرکت کنند و چنانچه بعداً متوجه شدند که یارانه پرداختی به کارشان نمی‌آید انصراف دهند. این سخنان در حالی است که دولت به همراهی اقشار مردم نیازمند است و در این راستا شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی، مراجع مذهبی و... تبلیغ به انصراف از دریافت یارانه می‌کنند. آنها از عموم مردم دعوت کرده‌اند که همدلانه، دست یاری به دولت منتخب خود دهند و دولت

را در اجرای این طرح ملی یاری کنند. بنابر تعبیر مقام رهبری، اقتصاد مقاومتی مردم‌بنیاد است و بر محور دولت نیست، اقتصاد مردمی است، با اراده مردم، سرمایه مردم و حضور مردم تحقق پیدا می‌کند... دولت مسئولیت برنامه‌ریزی، ظرفیت‌سازی و هدایت و کمک دارد، آنجایی که کسانی بخواهند سوءاستفاده کنند و دست به فساد اقتصادی بزنند، جلوی آنها را می‌گیرد.

مهدی پازوکی اقتصاددان طرفدار تدریجی بودن آزادسازی قیمت‌ها و حاکمیت سازوکار بازار در اقتصاد است. وی ویژگی سازوکار بازار را در شفافیت اطلاعات و رقابت کامل و از بین رفتن انحصارات می‌داند. در این رابطه پازوکی به بنیادهایی اشاره می‌کند که باید از انحصار خارج شوند. وی معتقد است یکی از دلایل انقلاب، مقابله با رانت‌ها و انحصارات بود. او به قراردادهای نفتی و سوءاستفاده‌ها در سال‌های اخیر هم اشاره‌ای دارد و می‌گوید در دوره احمدی‌نژاد حدود یک‌سوم بودجه کشور در ردیف هزینه‌های متفرقه بود، یعنی ردیفی که اگر کسی طرفدار من بود به او پول می‌دهم و اگر نبود پولی نمی‌دهم! در انتخابات اخیر همه طرفدار تغییر بودند، زیرا راهی جز اصلاح نداریم.

یکی از چالش‌هایی که عنوان می‌شود این است که کدام طبقات از این طرح بیشتر بهره‌گرفته‌اند.

از دید اقتصاددانان چپ، هدف از اجرای طرح هدفمندی یارانه یکی کاهش کسری بودجه مدام بوده است و دیگر تقویت انواع سرمایه‌داری و صاحبان سرمایه خصوصی از راه تملک دارایی‌های عمومی و حذف تعهدات رفاهی دولت. در این رابطه رئیس‌دانا می‌گوید

مابه‌التفاوت قیمت حامل‌های انرژی در راستای تقویت تولید و به‌کارانداختن کارخانه‌های متوقف شده یا کارخانه‌هایی که زیر ظرفیت تولید دارند اختصاص یابد از بیکاری کاسته خواهد شد. در صورتی که سیاست‌های دولت در جهت کنترل قیمت کالاهای اساسی حرکت کند، شیب افزایش قیمت‌ها تنزل خواهد کرد.

محسن رنانی کارشناس اقتصاد، اجرای فاز دوم هدفمندی را با جزئیات بیشتری بررسی کرده است. به گفته رنانی، هدفمندی یک پروژه حاکمیتی است نه فقط دولتی. بخش‌هایی از قوا آماده هستند تا روحانی فاز دوم را شروع کند و به محض مشخص شدن پیامدهای منفی آن حمله‌های تخریبی خود را آغاز کنند، چنانچه در بحث سبد کالا بود و نشان‌دهنده این است که اجماعی وجود ندارد. درحالی که در دوره دولت قبل تمام قوا همت و همکاری کردند تا اجرا شود و کسی مخالفت نکرد و پیامدهای منفی آن را مخفی کردند. رنانی می‌گوید تا زمانی که سه ابهام جامعه ایران حل نشود، ورود به فاز دوم یارانه‌ها خطایی استراتژیک است، چرا که تکلیف دولت روحانی با سایر قوا و با جامعه روشن نیست و استراتژی روشنی در تعامل با جامعه و نهادهای مدنی ندارد. برخی از اجزای حکومت با دولت برخورد فرصتی می‌کنند اما برخی هم آن را تهدید می‌بینند، اگر حکومت از این ابهام خارج نشود مردم هم در این ابهام می‌مانند و باعث می‌شود به سمت کنش منفعلانه و منفی بروند. ابهام دیگر در سطح مردم است که از فاز ناامیدی پیش از انتخابات به نشاط بعد از آن و سپس به فاز نظاره و ارزیابی منتقل شده‌اند؛ اگر این دو ابهام رفع نشود، مردم به فاز کنش منفی می‌روند. وی تأکید دارد اگر در فاز دوم هدفمندی موتور تورم روشن شود، نیروهای مخالف و معارض شروع به تخریب دولت می‌کنند و جامعه اعتماد خود را به توانایی روحانی از دست می‌دهد و به فاز کنش منفی می‌رود. رنانی به دولت توصیه کرده که برای اجرای فاز دوم باید حداقل صبر کرد تا هنگامی که اولاً اقتصاد ایران علائم خروج از رکود را از خود نشان دهد و نرخ رشد اقتصادی به بالای یک درصد برسد. ثانیاً برای اجرای فاز دوم در شرایط رکودی کنونی، حداقل در مورد بنزین و گازوئیل عدول کنند، زیرا افزایش قیمت در مورد بنزین شوک وارد می‌کند چرا که بنزین به کالای معیار تبدیل شده و با افزایش قیمت آن، تورم بالا می‌رود.

وی به اصلاح‌طلبان نیز پیشنهاد کرده که برای خروج از انفعال در وضعیت کنونی تلاش کرده و برای تعامل با حکومت و کمک به مقامات کشور همت کنند تا از این فروبستگی بیرون آیند. ■

به بهانه گزارش حق مأموریت انجام نشده ۱۲/۵ میلیارد تومانی



رسول اژنین

زدبندهای متهمان برای به‌کارگیری روش‌های مقابله و جلوگیری از تکرار جرم از مجازات مبتکران آن هم مهمتر است.

مجازات متجاوزان به بیت‌المال مسلماً باعث رضایت خداوند و عبرت دیگران و عامل بازدارنده محسوب می‌شود، اما مهمتر از آن توسعه فرهنگ جامعه در توجه به حقوق مردم و کور کردن راه‌های دست‌درازی هر کس و یا هر مقامی به بیت‌المال است که مسلم‌ترین حق مردم توجه به حق الناس است.

فرهنگ چند هزار ساله ایران، چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام، شاهد برگ‌های زرینی از مقابله حاکمان جامعه ما با دست‌درازی متجاوزان به حقوق همه اقشار مردم بوده است. پیشوای بزرگ جهان تشیع در اوج قدرت ظاهری درخواست برادر نابینای خود برای سهم بیشتری از بیت‌المال را با نزدیک کردن میله گداخته‌ای به سمت دست برادرش عقیل پاسخ داد. زندگی عقیل پدر مسلم سفیر امام حسین به کوفه، به سختی می‌گذشت و لذا دست به دامان برادرش امام‌علی(ع) شده بود، اما علی(ع) در مقابل تبعیض از دادن سهم بیشتری از بیت‌المال به برادر نابینایش از ترس خود از آتش دوزخ سخن می‌گوید یا زمانی که دخترش (دختر خلیفه) یکی از جواهرات بیت‌المال را برای شرکت در مراسمی از خزانه‌دار قرض می‌گیرد، مولا برآشفته شده و متغیر می‌شود. ما را چه شده که خود را پیرو و شیعه علی(ع) می‌نامیم و اجازه می‌دهیم که مراسم عروسی دخترمان (بر اساس اخبار واصله مراسم عروسی یکی از متهمین پرونده ۱۲/۵ میلیارد تومانی که گویا مسئول مالی اداره مربوطه هم بوده است)، با هزینه دولتی و بدون هرگونه پرداختی در باشگاه اداره برگزار شود؟ خدا کند که این خبر هم «کذب محض» باشد!

آیا این درسی برای مسئولان ما جهت توجه بیشتر به حقوق مردم و رعایت بیت‌المال نیست؟ گویا عوامل تجاوز ۱۲/۵ میلیارد تومانی به بیت‌المال از کانال عوامل مؤثر دینی توانسته‌اند

آقای ناصر سراج رئیس سازمان بازرسی کل کشور به نقل از مطبوعات در روزهای پایانی سال گذشته (۱۴ اسفند) از مدیری دولتی نام برد که ۱۲ میلیارد تومان حق مأموریت گرفته و ۵۰۰ میلیون تومان نیز به‌عنوان هزینه غذا از بیت‌المال برداشت کرده است، در صورتی که یک روز هم به مأموریت نرفته است. برخی مطبوعات، سایت‌های خبری و افراد مطلع، مطالب و اطلاعات تکمیلی دیگری مانند نام فرد و سوابق شغلی او و همچنین کانال‌های ارتباطی شخصی‌اش که امکان برداشت این مبلغ هنگفت از بیت‌المال را میسر کرده است، را منتشر کرده و مدعی هستند که شخص در مظان اتهام، این ۱۲/۵ میلیارد سوءاستفاده مالی را بدون رفتن به مأموریت دریافت کرده است که کشف صحت و سقم آن به‌عهده دادگاه عادلانه است.

اگر ثابت شود که فرد یا افراد مورد اتهام، این سوءاستفاده کلان را در زمانی انجام داده‌اند که خود مسئول حفاظت از حقوق کشاورزانی بوده‌اند که با عرق جبین نیازهای معیشتی مردم کشور را در داخل تأمین می‌کرده‌اند و این ۱۲/۵ میلیارد هم از بودجه توسعه کشاورزی یک استان به ناحق برداشت شده، جرمی مضاعف و نابخشودنی است.

گذشته از زشتی این عمل قبیح باید دید چه عوامل و شرایطی امکان چنین سوءاستفاده‌ای از بیت‌المال را فراهم کرده است. اگر چه تجاوز به حقوق مردم که حق الناس است و از حق الله هم بالاتر است، در تاریخ امری بی‌سابقه نبوده و برای عبرت دیگران شایان پیگرد قضایی است، اما یقیناً تحلیل و کالبد شکافی عوامل مؤثر در وقوع جرم و شناسایی کانال‌های تسهیل‌کننده

به خزانه بیت‌المال نفوذ کرده و برخی متولیان شرع مقدس نیز از این دزدی مطلع شده ولی از آن جلوگیری نکرده‌اند که اگر صحت داشته باشد، جرم آنها سنگین‌تر از افراد عادی هم می‌شود، که مولا حتی از کمک به برادر نیازمندش هم می‌ترسید. مگر نمی‌گوییم که خداوند از ذره‌ای کار شرع، به‌خصوص در مورد حق‌الناس نمی‌گذرد. این فاجعه دینی زمانی عظیم‌تر خواهد شد، اگر متشرعان هم خود سهمی از دزدی بیت‌المال برده باشند. ارزش‌های والای فرهنگ معنویت دینی ما باید عامل بازدارنده، حتی تصور جرم بی‌عدالتی باشد، نه ابزار و وسیله‌ای برای تجاوز به حقوق دیگران و بیت‌المال که عدالت به عمل است نه به سخنرانی!

چه دردی از این بالاتر که عدالت‌ورزی و عدم تجاوز به حقوق مردم در حکومت دینی و مسئولان مدعی جامعه علوی کم‌اهمیت‌تر از جوامعی باشد که ما آنها را عاری از ارزش‌های معنوی اسلامی معرفی می‌کنیم! بد نیست مقایسه‌ای با سوءاستفاده مالی یکی از مقامات کشور آلمان در سال‌های اخیر را با این اتهام ۱۲/۵ میلیارد تومانی داشته باشیم. با اینکه جامعه آلمانی به‌خصوص بعد از جنگ جهانی دوم به‌شدت با فرهنگ امریکایی خو گرفته اما گویا مسئولان آنها به تعلیمات اسلام ناب محمدی بیشتر از ما عمل می‌کنند که مدعیان پیروی از امام‌علی (ع) که رفتار او به «صوت العدالة الانسانیة» تشبیه شده است. با تشبیه سیدجمال‌الدین اسدآبادی باید گفت که جامعه اروپایی به تعلیمات اسلام ناب بیشتر عمل می‌کنند و ما بیشتر شعار اسلام علوی را می‌دهیم. برخورد جامعه و مسئولان آلمانی با سوءاستفاده مالی رئیس‌جمهور سابق آلمان آن کشور برای ما خالی از عبرت نیست.

باری رئیس‌جمهور سابق آلمان هانس-کریستیان ولف (Hans Christian Wulff) زمانی که نخست‌وزیر ایالت ساکسن سفلا (Niedersachsen) بود یک وام کم‌بهره از بانک‌های اشتوتگارت (Stuttgart) برای ساخت منزل مسکونی خود دریافت می‌کند اما دانستن علت اهدای این وام توسط بانک‌های ایالت جنوبی منطقه اشتوتگارت (Baden Württemberg) به نخست‌وزیر ایالت شمالی آلمان خالی از لطف نیست. چون آقای ولف از اعتبار خود به‌عنوان رئیس دولت ایالت ساکسن سفلا که کارخانه فولکس واگن در آن ایالت واقع است، استفاده کرده و مسئولان فولکس واگن را متقاعد به سرمایه‌گذاری در کارخانه اتومبیل‌سازی پورشه واقع در نزدیکی اشتوتگارت می‌نماید. با این اقدام کارخانه پورشه از خطر ورشکستگی نجات یافته، از بیکاری هزاران کارگر و

کارمند شرکت پورشه و صنایع وابسته به آن جلوگیری شده و همچنین بانک‌های منطقه اشتوتگارت نیز از بازپرداخت وام‌های داده‌شده به شرکت پورشه مطمئن می‌شوند. چنانچه روایت‌شده، بانک‌های منطقه اشتوتگارت در قبال این خدمت آقای ولف وام کم‌بهره‌ای به او پیشنهاد و اعطا می‌کنند. بعد از برملاشدن استفاده آقای ولف از یک وام کم‌بهره که در این بین با حمایت صدراعظم آلمان خانم مرکل به مقام ریاست‌جمهوری آلمان هم رسیده بود، مطبوعات آلمانی مطلع شده و سعی در انتشار خبر مربوطه می‌کنند. خطای ناخوشدنی ریاست‌جمهوری آقای ولف این بوده که در تماسی از خبرنگار مربوطه می‌خواهد که از انتشار این خبر خودداری نماید. سعی در جلوگیری از انتشار خبر وام کم‌بهره توسط رئیس‌جمهور در مطبوعات باعث التهاب در افکار عمومی و پیگیری مطبوعات می‌شود. اگرچه ریاست‌جمهور مبادرت به بازپرداخت مابه‌التفاوت این وام تا میزان بهره مترادف بانکی روز که حدود ۸۰۰ یورو برآورد شده، می‌کند (حدود ۳۲۰۰۰۰ تومان) اما مردم و مطبوعات از درخواست تلفنی آقای ولف به‌قدری ناخرسند بوده و تا استعفا یا از پست ریاست‌جمهوری کوتاه نیامدند.

یکی از عوامل عمده‌ای که سلامت جامعه را تضمین می‌کند، مقابله با فساد است و این مهم تنها از عهده قاضی و پلیس برنمی‌آید. علاوه بر توسعه فرهنگ احترام به حقوق دیگران، مراقبت مستمر تمام اقشار جامعه برای جلوگیری از حتی کوچکترین انحراف مالی - اخلاقی لازم و ضروری است. این است که خدا امر به معروف و نهی از منکر را از وظایف فرد فرد جامعه و نه منحصر به مسئولان کشور دانسته است

پیگیری اعتراض‌ها در مطبوعات و افکار عمومی تحقیقات پارلمانی و پیگرد قضایی را هم به‌دنبال داشت. جالب اینکه صدراعظم آلمان (خانم مرکل) که حامی اصلی نامزدی آقای ولف برای پست ریاست‌جمهوری بود، به هیچ‌وجه سعی در لاپوشانی موضوع نکرده و ممانعتی از پیگیری مطبوعاتی و تحقیق و تفحص پارلمانی

و پیگرد قضایی قضیه نکرد. یعنی خانم مرکل غیرمسلمان پیگیری قضایی رسوایی مالی ریاست‌جمهوری هم‌حزبی خود را خط قرمز دولت خود ندانسته و حفظ آبروی ملت کشور و نظام سرمایه‌داری سوسیالیست لیبرال آلمانی را بالاتر از حفظ آبروی خود و دولتش دانست. بدین خاطر خانم مرکل و دولت آلمان از ماجرا سربلند خارج شده و اعتماد ملت آلمان خود را هم نزد ملت از دست نداد و برای بار سوم در انتخاب پارلمانی پیروز شده و مقام صدراعظمی را برای یک دوره دیگر حفظ کرد.

اگرچه ادعای پابندی خانم مرکل و دولتش به ارزش‌های والای معنوی گوش فلک را کر نکرده اما در اداره امور کشور به ارزش‌های معنوی اسلام ناب مورد ادعای ما بیشتر پایبند بود یا به قول سیدجمال‌الدین اسدآبادی سیاستمداران آلمانی اسلامی عمل کردند و ما تنها اسلامی حرف می‌زنیم.

مقدار بهره بانکی پس داده شده رئیس‌جمهور سابق آلمان در قبال خدمتی که در حق صنعت آلمان کرده بود حدود ۳۲۰۰۰۰ تومان ما می‌شود اما فرد در مظان اتهام به قول قاضی سراج تقریباً ۴۰۰ هزار (۴۰۰۰۰۰) برابر مابه‌التفاوت بهره بانکی رئیس‌جمهور سابق آلمان برای کار نکرده و مأموریت انجام‌نشده (یعنی ۱۲/۵ میلیارد تومان) حق مأموریت از بیت‌المال برداشت کرده است.^۱

آقای ولف با وجود بازپرداخت مابه‌التفاوت ۸۰۰ یورویی هم از سمت خود استعفا داد و هم در انتظار پیگرد قضایی است و این سؤال مطرح است که آیا مظنونین قضیه موسوم به حق مأموریت انجام‌نشده هم در انتظار چنین سرنوشتی و مسائل دیگر مرتبط آن هستند؟ و یا این پرونده هم به سرنوشت پرونده‌های سوءاستفاده‌های کلان اقتصادی تابحال برملا شده گرفتار خواهد شد؟

اما نکته قابل توجه که ماجرای وام کم‌بهره رئیس‌جمهوری سابق آلمان را برملا کرد، پیگیری مستمر مطبوعات آلمان و تحقیق و تفحص ماجرا توسط خبرنگاران بدون ترس از سانسور و زندان بود. می‌گویند یکی از عوامل عمده‌ای که سلامت جامعه را تضمین می‌کند، مقابله با فساد است و این مهم تنها از عهده قاضی و پلیس برنمی‌آید. علاوه بر توسعه فرهنگ احترام به حقوق دیگران، مراقبت مستمر تمام اقشار جامعه برای جلوگیری از حتی کوچکترین انحراف مالی - اخلاقی لازم و ضروری است. این است که خدا امر به معروف و نهی از منکر را از وظایف فرد فرد جامعه و نه منحصر به مسئولان کشور دانسته است.

همگانی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر برای اصلاح جامعه از این جهت اهمیت دارد که اگر متصدیان حکومتی و بازرسان



هانس کریستین ولف در مقابل دادستان

سرنخ‌ها حتی کوچکترین آنها را هم پیگیری کرده و بعد از اطمینان از صحت نارسایی‌ها اطلاعات جمع‌بندی شده خود را در اختیار مرجع ذیصلاح قرار می‌دهند. خبرنگاران آزاد، چشم و گوش بازرسان حکومتی هستند و بدین جهت اغلب رابطه تنگاتنگ اطلاعاتی با پلیس و قاضی دارند. یعنی خبرنگاران رابط و واسط دولت و ملت هستند. به عبارتی دیگر نقش مطبوعات آزاد در نظام‌های مردم‌سالار واقعی به منزله چشم و گوش متقابل دولت و ملت قلمداد شده و بی‌جهت نیست که مطبوعات را رکن چهارم مردم‌سالاری نام نهاده‌اند.

اگر مطبوعات در نظام جمهوری اسلامی دچار ممیزی و سانسور اطلاعات و خودسانسوری نبودند یقیناً بسیاری از مفاصل اقتصادی زودتر و قبل از تبدیل به عارضه اجتماعی کشف شده و در نطفه خفه می‌شدند. مطبوعات مردمی غیروابسته به قدرت را باید به منزله پزشک داخلی اجتماع دانست که می‌تواند با کنار هم نهادن تکه‌های پازل نارسایی‌های اجتماعی احتمال وجود نطفه‌های عفونت داخلی در بدن جامعه را به موقع تشخیص داده و چاره‌اندیشی کند. نارسایی‌های مشهود اجتماعی یا می‌تواند ناشی از حرارت تب رویدادها و تحولات زودگذر باشند یا اینکه واقعاً خطری جامعه را تهدید می‌کند. در هر صورت روانکاوای اجتماعی خبرنگاران مستقل و موشکافی رکن چهارم مردم‌سالاری حلال آن معضل اجتماعی است. همان‌طور که پزشک داخلی با مشاهده تغییر رنگ چهره انسان، وجود نطفه عفونی و بیماری‌زایی را در بدن حدس می‌زند، خبرنگار مستقل و آزاد نیز با ظهور علائم التهابات اجتماعی به دنبال کشف نقطه چرکین فساد اجتماعی می‌گردد تا قبل از تبدیل شدن آن به بحران غیرقابل علاج به مردم و مسئولان هشدار بدهد. یک خبرنگار بی‌طرف با موشکافی

مبارزه با فساد خود آلوده به فساد شده باشند، دیگر آنها خود از عهده کنترل و جلوگیری از فساد برنخواهند آمد و فساد همه گیر و نهادینه می‌شود. در این مرحله نظارت بر بازرسان قبلی به ارگان‌ها یا نهاد‌های بالاتری سپرده می‌شود، که باعث فربه شدن دولت و عدم امکان نظارت بر خود می‌شوند اما اگر ساختار نظارت مردمی و همگانی شد، هر انحرافی از مسیر مستقیم از چشم تیزبین جامعه مخفی نخواهد ماند اما چون آحاد جامعه قدرت تشخیص موارد خلافتکاری و انحراف از قوانین با اشکالات طبیعی اداره کشور را ندارند، مطبوعات مستقل نقش پیگیری و تفحص برای تشخیص نارسایی‌های طبیعی از خلافتکاری‌های مسئولان را به عهده می‌گیرند. اگر مأموران دولتی بتوانند با جلب اعتماد بالادستی‌ها اشتباهات و خلافتکاری‌های خود را از دید بازرسان رسمی، پلیس و یا قوه قضائیه مخفی نگه‌دارند اما آنها را نمی‌توانند از دید مردم پنهان نمایند و این شاهدان مردمی هستند که در صورت عدم اطمینان از صحت اطلاعات خود یا از عدم اطلاع از نحوه پیگیری مطلب و یا عدم توانایی تطبیق مشاهدات خود با انحراف توسط مجریان از قانون به راحتی و قبل از تماس با پلیس و یا قاضی اطلاعات خود را در اختیار خبرنگاران قرار می‌دهند. این خبرنگار حرفه‌ای است که با تحقیقات میدانی می‌تواند موارد خلاف و خلاف قانونی آن را تشخیص داده و در صورت صحت اطلاعات آن را در اختیار پلیس و قاضی قرار دهد. مردم عادی اغلب به دلیل عدم اطمینان و ترس از پیگرد قضایی به عنوان تهمت و افترا خود را درگیر مسائل پلیسی و قضایی نکرده و از اطلاع‌رسانی به پلیس و قاضی استکاف می‌کنند اما همین مردم حاضرند دیده‌ها و شنیده‌های خود را به راحتی در اختیار خبرنگاران مطبوعات قرار دهند و این خبرنگاران هستند که به صورت حرفه‌ای همه

علل بروز التهابات در جامعه می‌تواند آن را تب بی‌خطر ناشی از سرماخوردگی زودگذر اجتماعی تشخیص داده و یا شروع عفونت اجتماعی منجر به سونامی فساد بداند، که اگر معالجه قضایی نشود بیماری کهنه شده و غیرقابل معالجه و یا فساد نهادینه می‌شود. پس همان‌طور که پزشک داخلی، رادیولوژی، جراح و کالبدشکاف علت بیماری‌های جسمی را تشخیص داده و معالجه می‌کنند و با پیگیری‌های بهداشتی از بروز مجدد آن جلوگیری می‌کنند یا با ایزوله کردن بیمار عفونی مانع سرایت آن و شیوع اپیدمی می‌شوند، خبرنگار، پلیس، دادستان، قاضی تحقیق، زندانبان با قنطیه کردن مجرم خطرناک، روان‌شناس جرم و یا مددکار اجتماعی می‌توانند مکمل یکدیگر برای بازپروری مجرم و سلامت اجتماع باشند. قاضی و پلیس باید خبرنگار مستقل را به منزله بازوی تشخیص خود و عوامل جلوگیری از نهادینه شدن فساد بدانند و استقلال آنها را ضامن سلامت جامعه دانسته و پاس بدارند. اگر نارسایی‌های اجتماعی کشف نشده و راهکارهای معالجه آن بررسی و فساد در نطفه خفه نشود، باید منتظر نهادینه شدن فساد و امنیت پلیسی جامعه، انبوه پرونده‌های قضایی و توسعه زندان بود.

این هم درست است که برخی اشخاص دانسته و بی‌اندانسته احترام قلم را نگه نداشته و خود باعث بروز مشکلات اجتماعی شده و یا به آن دامن می‌زنند و یا با فاش کردن اسرار مملکت، به جامعه لطمه وارد می‌کنند، اما زیان آن کمتر از ایجاد فضای بسته مفسده‌آمیز اجتماعی است، که گفته‌اند «به‌خاطر یک کفش دزد در خانه خدا را به روی هزاران عابد وارسته دیگر نمی‌بندند.» یقیناً همه خلافتکاران در خفا برنامه‌ریزی کرده و از فضای بسته اطلاعاتی برای پیشبرد مقاصد سوء خود بیشترین بهره را می‌برند. تسلط قوه اجرائیه بر ارگان‌های پلیس باعث می‌شود که مجری قانون‌گریزی بتواند موانع متعددی برای جلوگیری از کشف جرم و پیگیری کارگزار دانه درشت، یا مجرمان بقه سفید عالی‌رتبه فراهم نماید. از طرفی دادستان‌ها و قضات دادگستری نیز به دلیل وابستگی‌های استخدامی یا گروهی و حزبی و یا برای حفظ آبروی کارگزاران دولت و یا حفظ آبروی کل نظام می‌توانند «با مصلحت‌اندیشی» موانعی در مسیر تعقیب قضایی و یا مجازات مجرم ایجاد نموده و از مبارزه با فساد خود و همکارانشان جلوگیری نمایند. مطبوعات مستقل و مردمی که امروزه نقش امر به معروف و نهی از منکر اجتماعی را به عهده دارند، یقیناً از انجام وظیفه شرعی و اجتماعی خود کوتاه نخواهند آمد. اینکه خداوند امر به معروف و نهی از منکر را منحصرراً از وظایف عاملان حکومتی ندانسته، بلکه آن

زیرا پل اللهوردی خان (سی‌وسه پل)، مدرسه زیبای چهارباغ، کاروانسرای عباسی (هتل عباسی فعلی) و دروازه دولت در امتداد بلوار چهارباغ ساخته شده و زیبایی آنها در طول چهارباغ عباسی قابل رؤیت هستند.

لازم به یادآوری است که فساد فقط به دزدی و تعرض به حقوق مردم و بیت‌المال محدود نمی‌شود، بلکه تصمیمات ناپخته مسئولان کشور نیز می‌تواند عامل بحران آفرینی و ضرر و زیان به کل جامعه و لذا فساد باشد. تصمیم به دادن مجوز برداشت بی‌حساب و کتاب از منابع آبی و عدم رعایت حقابه کشاورزان و آب شرب شهرهای پایین‌دستی زاینده‌رود توسط عالی‌ترین مقام اجرایی گذشته کشور باعث بروز نارسایی اجتماعی در اثر خشک شدن زاینده‌رود و مرداب گاوخونی شد. اگر مطبوعات مستقل امکان پیگیری و اطلاع‌رسانی به موقع و شفاف از عواقب برداشت‌های بی‌رویه به ظرفیت منابع آبی کشور را داشتند، شاید می‌توانستند مانع تصمیم‌گیری‌های عجولانه مسئولان کشوری و خشک شدن تالاب‌ها، دریاچه‌های هامون، ارومیه و مرداب گاوخونی شده و از بروز بحران‌های اجتماعی جلوگیری کنند. تصمیم برای ساخت سدهای بزرگ، اگرچه برای کنترل سیل آب‌ها مؤثر است، اما به نظر می‌رسد به دلیل تبخیر زیاد از دریاچه‌های پشت سد در شرایط گرم، خشک و آفتابی ایران غیر کارشناسی بوده است. اگر مسئولان مانع اطلاع‌رسانی شفاف مطبوعات مستقل نمی‌شدند و خود و جامعه را از اظهار نظر به موقع ناصحان اجتماعی (فضولان) محروم نمی‌کردند، می‌توانستند با تصمیمات کارشناسی شده جامعه را از بسیاری از خطرات از جمله خشک شدن تالاب‌ها و ظهور ریزگردها و گرد و غبار در امان بدارند. افزودن بیش از حد هیدروکربن‌های حلقوی پالایشگاه‌ها مانند بنزن و یا متانول به سوخت مصرفی مردم به‌عنوان عامل بروز انواع سرطان‌ها و بیماری‌های قلبی - عروقی شناخته می‌شود که ضرر و زیان هنگفتی به مردم و کل جامعه وارد می‌کند. وارونگی هوای شهرها که کارشناسان بنزین مخلوط با سوخت را یکی از عوامل آن عنوان می‌کنند، باعث تعطیلی مقطعی مراکز علمی، تولیدی و اقتصادی کشور شده، که گناه زیان‌های وارده و فساد آن یقیناً به گردن تصمیم‌گیری‌های خلق‌الساعه مسئولانی است که به بهانه قاطعیت در عمل مانع پیگیری کارشناسانه مطبوعات می‌شدند. اگر این مسئولان از عواقب درازمدت تصمیم‌گیری‌های عجولانه و اشتباه خود توسط اطلاع‌رسانی شفاف مطبوعات مستقل مطلع می‌شدند، جامعه از عواقب وخیم آن در امان می‌ماند.

رکن چهارم مردم‌سالاری، پزشکان امراض اجتماعی، آمرین به معروف و ناهیان منکر

نفت ۲/۸ میلیارد دلاری به خزانه دولت جلوگیری می‌شود. آیا آنهایی که با ادعای توانایی دورزدن تحریم‌های نفتی کشورهایی با توانایی اطلاعاتی قوی و امکان کنترل اینترنتی تمام ترانکشن‌های بانکی که حتی می‌توانند تلفن بیشتر مسئولان و مردم دنیا را شنود کنند و از تحرکات بانکی آنها باخبر شوند، نمی‌توانستند امکان سوءاستفاده آنها از اعتماد خویش را برای دورزدن مسئولان و عدم واریز پول نفت به خزانه کشور را هم در نظر بگیرند. پول نفت به جای «قرارگرفتن سر سفره مردم، وارد سفره بی‌انتهای دلالانی شده که مسئولان وقت و مردم را هم دور زدند؟ مسئولان به‌جای اطمینان خوش‌خیالانه به دلالان نفتی می‌توانستند به تذکرات ناصحانه مردم و مطبوعات گوش داده و کشور را از عوارض فساد آش نخورده و دهان سوخته به دور دارند. آیا بهتر نبود نفت را در چاه‌ها نگه می‌داشتند و آن را تقدیم دلالان نفتی (متخصص دورزدن) نمی‌کردند؟

تصمیم به دادن مجوز برداشت بی‌حساب و کتاب از منابع آبی و عدم رعایت حقابه کشاورزان و آب شرب شهرهای پایین‌دستی زاینده‌رود توسط عالی‌ترین مقام اجرایی گذشته کشور باعث بروز نارسایی اجتماعی در اثر خشک شدن زاینده‌رود و مرداب گاوخونی شد.

می‌گویند که شاه‌عباس صفوی برای پیشبرد ساخت سریع پل زیبای خواجهی اصفهان دستور داد تمام فضولان شهر را قبل از شروع ساخت پل بازداشت کنند و آنها را تا تکمیل کار پل در حصر نگاه‌دارند، تا مبادا در طول ساخت مجبور به تغییراتی در نقشه پل بشود. او بعد از اتمام پل دستور داد تمام فضول‌ها را به روی پل بیاورند تا هر چه می‌خواهند بگویند. فضولان اصفهان بعد از براندازی پل و چشم‌انداز اطراف آن متفق‌القول گفتند که اگر این پل زیبا را در امتداد چهارباغ خواجه ساخته بودید، چشم‌انداز آن برای مردم بلوار بهتر نمایان می‌شد. اکنون پل خواجه حدود ۵۰ متر غرب‌تر از چهارباغ خواجه قرار گرفته و زیبایی آن از داخل این بلوار قابل مشاهده نیست. اگر چه داستان حصر فضول‌های اصفهان می‌تواند غیرواقعی یا ساختگی باشد، اما گویا شاه صفوی از آن درس و عبرت گرفته است.

را بر فرد افراد جامعه تکلیف کرده است، نشان از مردمی‌بودن این وظیفه الهی است. اگر در گذشته امر به معروف و نهی از منکر به صورت فردی یا در مجامع عمومی، مجالس یا معابد و مساجد انجام می‌شد اما امروزه نقش آن را به صورت عمومی‌تر، مطبوعات و اخیراً سایت‌های خبری مجازی به‌عهده گرفته‌اند.

با وجود اینکه خالق مطلق از سوءاستفاده احتمالی برخی اشخاص از حرمت قلم و وارونه جلوه‌دادن وقایع یا تحریف اخبار و اطلاعات که می‌تواند جو جامعه را مسموم کرده و مفسده اجتماعی به‌وجود آورد، به‌خوبی آگاه بوده باز هم به قلم سوگند می‌خورد و این وظیفه ما را در حراست از حرمت قلم سنگین‌تر می‌کند. مسلماً نیش قلم مسموم از نیش نیزه برنده‌تر است و می‌تواند با تحریف واقعیت‌ها کل جامعه‌ای را به آتش کشیده و مفسده بزرگ اقتصادی، سیاسی یا امنیتی به‌وجود آورد اما فساد ناشی از جامعه بسته اطلاعاتی اگر بیشتر از آن نباشد یقیناً کمتر از آن هم نیست. یک غده چرکین در بدن (یا غده سرطانی را) ابتدای کار، پزشک می‌تواند با نیشتری خارج کرده و بیمار را نجات دهد، اما اگر با تعلق و پنهانکاری عفونت از طریق خون وارد قلب و ریه و یا نقاط حساس دیگر بدن شد (یا سلول‌های سرطانی بقیه نقاط بدن را آلوده کرده و به مرحله متاستاز برسند) دیگر شاید فرصت معالجه و نجات بیمار از دست برود. با پنهان‌ماندن نابسامانی‌های اجتماعی فساد هم فراگیر و نهادینه می‌شود. با عدم کنترل به موقع توسط مردم و مطبوعات مستقل نارسایی‌های کوچک اجتماعی رشد کرده و به‌صورت غده چرکینی می‌شود که دیگر قابل علاج نیست. اگر ابتدا با تخم‌مرغ‌دزد برخورد شود، جلوی شتر دزدی هم گرفته می‌شود. پس برای مصونیت جامعه باید با میزان‌الحراره اجتماعی توسط رکن چهارم مردم‌سالاری تب جامعه را اندازه گرفته و در صورت عدول از حد مجاز زنگ خطر اجتماعی را به صدا درآورد. اینجاست که در مراحل اولیه وقوع آتش و قبل از سرایت به تمام ارکان جامعه مأموران قادر به خاموش کردن آتش اجتماعی می‌شوند.

اگر ساختار زندگی اشخاص در زمانی کمتر از یک دهه به دور از چشم بازرسان دولتی، پلیس و قاضی چنان متحول شود که برای همسایگان و دیگر اقشار جامعه محسوس باشد، مسلماً پرسش‌هایی را برمی‌انگیزد که سلامت و فساد آن را افراد مطلع تشخیص می‌دهند. تغییرات عمده را مردم مشاهده و خبرنگاران آزاد را مطلع کرده و آنها شروع به کنکاش می‌کنند. هرچه دست خبرنگار در کنکاش مسائل جامعه بازتر باشد، از تبدیل دله‌دزدی‌های احتمالی کارگزاران به برداشت حق مأموریت انجام‌نشده ۱۲/۵ میلیارد تومانی تا عدم واریز پول فروش



واشنگتن پست در تیرتی درشت به استعفای نیکسون اشاره کرده

واقعیت مجبور به استعفا از تمام مشاغل خود شد.

۵- ماجرای غیراخلاقی و دروغگویی بیل کلینتون رئیس جمهور سابق آمریکا را هم مطبوعات افشا کردند.

۶- موارد خلافکاری بسیاری از حاکمان، جاسوسی و استراق سمع گسترده تشکیلات امنیتی آمریکا توسط مطبوعات و سایت‌ها به وسیله جولیان آسانژ و ادوارد اسنودن افشا شد. مسلماً اگر این افشاگری‌ها و موارد متعدد دیگر اتفاق نمی‌افتاد دنیا بس ناامن تر از وضع موجود بود و نقش مطبوعات و خبرنگاران و خبرگزاری‌های جسور در تأمین امنیت اجتماعی غیرقابل انکار است. آنهایی که به هر بهانه‌ای، از جمله بهانه حفظ آبروی فرد مؤمن، مانع افشای تجاوزهای اثبات شده در محاکم قضایی (با تأکید بر اثبات قضایی) به حقوق مردم و بیت‌المال می‌شوند، در حقیقت مجوز تجاوز بدون پیگیری آنها را به حق الناس و بیت‌المال صادر می‌کنند.

همان‌طور که به هر طبیعی برای معالجه همه بیماری‌ها نمی‌توان اطمینان داشت، قلم هر نویسنده‌ای هم سالم نیست. مسلماً اگر پزشک جراح به جای خارج کردن غده سرطانی عضو سالمی را جدا کند، بیماری تشدید و مرض کهنه‌تر می‌شود که می‌تواند به مرگ بیمار منتهی گردد. نیش قلم مسموم یک نویسنده افراطی بی‌منطق هم می‌تواند جامعه را به سمت فساد و هلاکت سوق دهد. آنهایی که با قلم خود دم از اصلاح جامعه می‌زنند، اگر دچار «مرض خودمصلح‌بینی» شده و با انکار دیدگاه اصلاحی دیگران و یا بدتر به مبارزه حذفی با مخالفین دیدگاه خود دست بزنند، در حقیقت خود فاسد و باعث اشاعه فساد در روی زمین می‌شوند، اگرچه خود نمی‌دانند. با کلام وحی آیه‌های ۱۰ و ۱۱ در سوره بقره می‌خوانیم «اگر به آنها گفته شود که در روی زمین فساد نکنید، گویند که ما از مصلحین هستیم، که در حقیقت آنها از مفسدین اند ولیکن خود نمی‌دانند.» به امید روزی که از فساد آثاری نباشد.

پی‌نوشت

۱. یک ضرب المثل آلمانی می‌گوید «به غیر از حق مأموریت هیچ اتفاق دیگری نیفتاده است» (Ausser Speisen nichts gewesen)
2. Richard Nixon
3. Washington post
4. Water gate
5. Der Spiegel
6. Konrad Adenauer
7. Franz Josef Strauss
8. August Augstein
9. Leopard
10. Helmut Kohl ■

وزیر مقتدر انرژی اتمی دولت وقت اشتراک دستور اشغال دفاتر و مقر مجله و بازداشت ناشر اشپیگل، آگوست آگ‌اشتاین^۸ را به اتهام افشای اطلاعات محرمانه دولتی صادر کرد. زندانی کردن حدود صد روزه آگ‌اشتاین باعث اعتراض‌های مردمی، استعفای اشتراک و قول قطعی کنراد آدنائر برای کناره‌گیری زودهنگام از قدرت شد. ماجرای اشپیگل را آلمان‌ها امروزه به‌عنوان مرحله بلوغ و نهادینه شدن دموکراسی نوپای آلمان بعد از جنگ جهانی دوم می‌دانند.

۳- ماجرای تبادل رشوه در جریان فروش تانک‌های لئوپارد^۹ آلمانی به کشور عربستان سعودی در زمان هلموت کهل^{۱۰} و نگهداری پول‌های سیاه حزب حاکم دموکرات مسیحی در صندوق‌های محرمانه بانک‌های سوئیس را هم مطبوعات آلمانی فاش کردند. ۴- قائم مقام سابق صدراعظم آلمان، وزیر سابق اقتصاد و رئیس وقت حزب دموکرات آزاد به دلیل اینکه توصیه کرده بود که از شرکتی متعلق به اعضای خانواده‌اش خرید بشود و اصرار داشت که این توصیه‌نامه را ندانسته امضا کرده است با پیگیری مطبوعات به دلیل کتمان

مسئلاً اگر این افشاگری‌ها و موارد متعدد دیگر اتفاق نمی‌افتاد دنیا بس ناامن تر از وضع موجود بود و نقش مطبوعات و خبرنگاران و خبرگزاری‌های جسور در تأمین امنیت اجتماعی غیرقابل انکار است

امروزی، فضولان و نقزن‌های اجتماعی و هر نام دیگری که ما بر مطبوعات مستقل و آزاد بگذاریم، مسئولیت آنها برای جلوگیری از رشد و ایپدی و نهادینه شدن فساد اجتماعی غیر قابل انکار است. آنهایی که با نقش محوری رکن چهارم مردم‌سالاری مخالفند، در حقیقت یا به اهمیت اطلاع‌رسانی شفاف واقف نیستند و یا با تجاهل مبادرت به گل‌آلود کردن آب جهت سوءاستفاده کلان با معاملات محرمانه زیرزمینی و یا پنهان کردن فعالیت غیرقانونی سیاسی - اقتصادی خود می‌کنند.

چند نمونه از خدماتی که مطبوعات آزاد دنیا در جهت اعتلای معنویت جامعه بشری در مبارزه با فساد فراگیر دولتی در عصر حاضر داشته‌اند، می‌تواند مؤید موارد فوق باشد.

۱- افشای موارد خلافکاری‌های رئیس جمهور سابق آمریکا ریچارد نیکسون^۱ توسط خبرنگاران روزنامه واشنگتن پست^۲، که منجر به استعفای مفتضحانه نیکسون بعد از پیروزی مجدد او در انتخابات شد. همکاران رئیس جمهور نیکسون در این ماجرا با استفاده از کارمندان اطلاعاتی دولت مبادرت به دستبرد در پایگاه انتخاباتی حزب رقیب برای اطلاع از نحوه تبلیغات انتخاباتی آنها در ساختمان واترگیت^۳ کرده بودند که با اطلاع‌رسانی یک پلیس، روزنامه‌ها با پیگیری مسئولانه به تمام زوایای قضیه پی برده به طوری که کنگره مقدمات پیگرد قانونی رئیس جمهوری را شروع کرد اما نیکسون در یک معامله با کنگره استعفا کرده و مانع برکناری و پیگرد قضایی خود شد. ۲- مجله هفتگی اشپیگل^۴ در دوران جنگ سرد و ابتدای دهه ۷۰ میلادی مبادرت به انتشار اخبار محرمانه دیپوی تعدادی بمب اتمی آمریکا در خاک آلمان در زمان صدراعظمی کنراد آدنائر^۵ وزارت فرانس جوزف اشتراک^۶ کرده بود.

گزیده‌ای از خاطرات آیت‌الله بجنوردی از جرم و زندان (شهروند، ۹۲/۱۲/۱۴)

اصلاً امام حکم اعدام را برای مفسد فی الارض قبول نداشت. نظر ایشان در این باره این بود که عنوان مفسد فی الارض به خودی خود عنوان مجرمانه‌ای است که مستحق اعدام نیست. من شخصاً از ایشان برای دادگاه عالی قضات استفتا کردم که آیا قاچاقچیان مواد مخدر مستحق اعدام هستند یا خیر؟ که ایشان فرمودند: «چنانچه حمل اسلحه شرارت و فساد کنند.» یعنی ایشان نفس مفسد را به تنهایی یک جرم مستقل با مجازات اعدام قبول نداشتند.

در زمان حضور حضرت امام در نوفل‌لوشاتو من شب‌ها در پاریس می‌خوابیدم آنجا روزنامه‌های عربی با عنوان «الفسیر» به چاپ می‌رسید. یک روز دیدم مصاحبه‌ای با امام انجام داده و این پرسش را مطرح کرده بود که در صورت پیروزی، شما با شاه چه می‌کنید؟ امام در پاسخ فرموده بودند که اقل عقوبتش حبس ابد است. من همیشه صبح‌ها بعد از نماز از پاریس می‌رفتم نوفل‌لوشاتو خدمت امام. بعد از خواندن آن روزنامه همان اول صبح رفتم خدمت امام، ایشان پرسیدند خبری شده؟ من هم گفتم بله در روزنامه صبح امروز خواندم که شما اقل عقوبت شاه را حبس ابد عنوان کردید. ایشان فرمودند: «ما به چشممان ندیدیم که کسی را کشته باشد. ایشان آمر به قتل است»، خب اگر قرار است کسی مفسد باشد شاه که دیگر فرد کامل و اتم آن است. ببینید مذاق امام این بود، مبنای فقهی آن هم همان‌طور که خدمتتان عرض کردم و در «تحریرالوسیله» آمده این گونه است که فردی اسلحه بکشد در جامعه ایجاد رعب و وحشت و در زمین فساد کند.

ما به صرف حمل مواد مخدر فردی را اعدام نمی‌کردیم، کسانی اعدام می‌شدند که اسلحه داشتند و با مأموران درگیر می‌شدند. آنجا بود که جزو محاربون قرار می‌گرفتند البته حمل مواد مخدر هم جرم است و کیفر دارد اما مجازات آن اعدام نیست. ببینید اعدام در اسلام حساب دارد و این‌طور نیست که فردی را که دلمان خواست همین‌طور بگیریم و بکشیم. درواقع موارد اعدام در اسلام معین است.

به‌واقع شرایط امروز زندان‌های ما شرعی نیست. از آن‌رو که طبقه‌بندی شده نیستند به خاطر همین تمامی مجرمان از هر نوع آن هم که باشند را در یک زندان می‌بینیم. مثلاً دزد، قاچاقچی، چک برگشتی و... را در یک‌جا قرار می‌دهیم که کار درستی نیست. از آن‌رو که ممکن است یک نفر سالم به زندان برود اما مجرم برگرود. به خاطر همین تمامی زندان‌ها باید طبقه‌بندی شود تا زندانی‌های فاسد سبب فاسد شدن دیگری نشوند.

من با وجود سلول‌های انفرادی مخالفم. به قول دکتر کاتوزیان سلول انفرادی از مصادیق شکنجه است. نظام یک نظام اسلامی است. انقلاب هم برای احیای اسلام و قوانین اسلامی در این مملکت صورت گرفت. هدف ما هم چیزی جز این نیست. از این‌رو نباید فعل سابقین را مرتکب شویم. مثلاً در زمان شاه از این کارها می‌کردند و برادر خود بنده سید کاظم ۱۴ سال در زندان بود و برای من از وضع آنجا تعریف می‌کرد. ما از شاه که ادعای اسلام هم نمی‌کرد و آدم فاسدی بود توقع بیش از این نداشتیم؛ اما امروز حکومت ما یک حکومت اسلامی است و ما باید به قوانین اسلام عمل کنیم.

قوه قضاییه باید بداند که زندان برای تأدیب است از این‌رو نباید همین‌طور،

اصرار به پرکردن زندان‌ها داشته باشیم و برای هر مسئله‌ای افراد را به زندان بیندازیم. از مسلمات اسلام است که زندانی کردن شخصی به خاطر نداری و بدهی که توان پرداخت آن را ندارد حرام است و جایز نیست، همه فقها و از جمله امام در مورد این مسئله فتوا داده‌اند.

یک‌بار بی‌خبر به اوین سر زدم و چندتایی سلول انفرادی دیدم که بعد از اعتراض من سلول انفرادی را جمع کردند. بعد از آن هم موضوع را با امام در میان گذاشتم که ایشان هم فرمودند، کار خوبی کردی. توجه داشته باشید اگر نظام ما اسلامی نبود هر کاری می‌توانستیم انجام دهیم اما چون مقید به اسلام هستیم باید به مَر اسلام عمل کنیم. در اسلام از زندان برای اصلاح و تأدیب متهم و مجرم استفاده می‌شود و تحت هیچ شرایطی نباید زندان مصادق شکنجه تلقی شود، از آن‌رو که شکنجه در اسلام حرام است ما باید پابند این مهم باشیم، مردم نیز باید مقید به اسلام باشند و البته بیش از مردم نیز حاکمیت و نظام به مَر اسلام عمل کند.

من نمی‌خواهم اسم بیاورم اما بدانید که (برای اعدام‌های سال‌های نخست انقلاب اسلامی) از امام حکمی نداشتند. شورای عالی قضایی هم هنوز شکل نگرفته بود. اول هر انقلابی با هر ج‌و‌م‌ر‌ج همراه است و این طبیعی هم به نظر می‌رسد اما وقتی انقلاب نظم گرفت و شورای عالی قضات درست شد تمام دستگاه قضات بدون ابلاغ جمع شدند. از آن زمان به بعد را شما پیرسید که آیا دادگاه‌ها برخلاف اسلام عمل می‌کردند یا نه.

من یک‌روز رفتم برخی اتفاق‌ها مثل آسیب‌دیدگی دست فردی به خاطر شکنجه را دیدم و به خاطر همین، لفظاً با آقای لاجوردی برخورد کردم و آمدم شورا گفتم یا این را عزل می‌کنید یا من استعفا می‌دهم. فردی آن روز نزد امام رفتم. خدمت ایشان گفتم، آقا من یک چیزهایی دیدم که دیگر مجوز شرعی برای ماندن در این پست نمی‌بینم یا ایشان برود یا اگر ایشان می‌ماند بنده بروم. شرح ماجرا را به امام گفتم امام هم خطاب به حاج احمد آقا گفتند، احمد! اگر اینها خواستند لاجوردی را بردارند، شما هیچ‌گونه مداخله‌ای نکنید و امام فرمودند، چه افرادی بهتر از شما. من برخی از شما را بزرگ کرده‌ام. فردی آن روز هم خطاب به آقای لاجوردی گفتم بیا خودت استعفا بده، خوب نیست ما بر کنارت کنیم. ایشان هم همان موقع استعفا دادند. آقای رازینی جایگزین ایشان و دادستان انقلاب شدند.

فقط آقای مجید انصاری که نماینده ما بود گفت مسئول زندان رجایی شهر چشمان ۲۰۰ نفر را می‌بندد تا ساعت‌ها فکر بکنند. ما مسئول زندان را خواستیم و سریعاً عزلش کردیم.

من یک‌بار دیگر هم بی‌خبر رفتم و دیدم که محکومیت ۲۰۰ نفر تمام شده و اینها را نگه‌داشته‌اند. به ایشان گفتم اگر این ۲۰۰ نفر را تا فردا آزاد نکنید دستور می‌دهم تا دستگیرتان کنند. آقای موسوی اردبیلی به من گفتند این چه برخورد تندی است که با ایشان می‌کنید؟ من هم گفتم معنا ندارد افرادی که محکومیتشان به پایان رسیده را در زندان نگه‌داریم. انجام نداد؛ عزلش می‌کنیم. این شد که آنان را آزاد کردند. بعد از آن هم آقای لاجوردی ماندند تا اینکه به این نتیجه رسیدیم که ایشان باید بروند. وقتی بی‌دینی در دانشگاه مد بود دو نفر خدمت بزرگی انجام دادند و دینداری را در دانشگاه مد کردند، یکی مهندس بازرگان بود و یکی هم دکتر شریعتی. این دو، دینداری را در دانشگاه مد کردند، درحالی که پیش از آن بی‌دینی مد بود و خود این کار بزرگترین خدمت است.

بند ۳۵۰ و توصیه علی مطهری (جمهوری اسلامی، ۹۳/۱/۳۱)

در پی انتشار شایعاتی درباره درگیری در بند ۳۵۰، دکتور مطهری در پاسخ به پرسشی در این باب متنی کوتاه نوشته است. به گزارش قانون متن زیر یادداشت و توصیه‌های علی مطهری به مسئولان قضایی و اطلاعاتی کشور است: «این خبر را من هم شنیده‌ام، امیدوارم حقیقت نداشته باشد. رئیس سازمان زندان‌ها باید توضیح دهد. لاقلاً خانواده‌های این زندانیان سیاسی باید در جریان قضیه قرار بگیرند و اگر برخی از آنها به بیمارستان منتقل شده‌اند اجازه ملاقات به خانواده‌هایشان داده شود. معلوم نیست چرا شدت عمل نشان داده شده و عده‌ای مصدوم و عده‌ای به زندان انفرادی منتقل شده‌اند. شاید برخی نهادهای اطلاعاتی موازی وزارت اطلاعات برای ایجاد مشکل برای دولت جدید به این اقدام دست زده‌اند. به هر حال در اینجا قوه قضاییه، وزیر دادگستری و وزیر اطلاعات مسئولیت دارند و باید پاسخگو باشند و رئیس‌جمهور هم باید از حقوق شهروندان دفاع کند. ما این مسئله را در مجلس پیگیری و از وزیر دادگستری سؤال خواهیم کرد. کسانی که این اتفاق را تکذیب می‌کنند اجازه دهند خانواده‌های این زندانیان با آنها ملاقات کنند تا حقیقت روشن شود.»

توضیحات مرتضوی درباره فیلم جنجالی (جمهوری اسلامی، ۹۲/۱۱/۲۸)

رئیس سازمان تأمین اجتماعی اعلام کرد از سوی احمدی‌نژاد برای توطئه‌چینی علیه فاضل لاریجانی تحت فشار بوده است. به گزارش صلح‌نیوز، سعید مرتضوی به‌تازگی در جلسه‌ای با برخی از مدیران سابق تأمین اجتماعی که در دفتر وی در خیابان شهید بهشتی برگزار شده، با صراحت اعلام داشته: از روزی که فشارها برای برکناری من از رأس سازمان تأمین اجتماعی افزایش پیدا کرد، احمدی‌نژاد سناریوی فاضل لاریجانی را برای من ترسیم و طراحی کرد. مرتضوی گفت: در وهله اول با این اقدام مخالفت کردم و برای آقای احمدی‌نژاد برهان و منطق خود را بازگو کردم که این کار خلاف اخلاق اسلامی و مصلحت نظام است اما ایشان برای خود منطق خاصی داشتند. وی تأکید کرد: اصرارهای من مؤثر واقع نشد و در نهایت با فشارهای احمدی‌نژاد مجبور شدم طراحی آن موضوع را با کمک برخی از دوستان در تأمین اجتماعی دنبال کنم. مرتضوی گفت: روز استیضاح وزیر کار نیز با پخش فیلم مذکور از سوی احمدی‌نژاد در صحن علنی مجلس مخالف بودم و مخالفت خود را به آقای مشایی اعلام کرده بودم. اما احمدی‌نژاد در این مورد حرف هیچ‌کس را گوش نکرد و تنها به دنبال ضربه‌زدن به رئیس مجلس بود. براساس گزارش صلح‌نیوز، مرتضوی در پایان اظهار کرد: وارد مهلکه‌ای شده‌ام که از اول با آن مخالف بودم حالا به‌جای پاسخگویی احمدی‌نژاد من باید پاسخگو باشم. هر چند این طرح مجلس به رسوایی طراحان منجر شد، ولی نکته قابل تأمل این است که بدانیم چه به روز نظام جمهوری اسلامی آمد که قاضی و رئیس‌جمهورش توطئه‌گر از آب درمی‌آیند، البته بالنسبت بقیه قضات و رؤسای جمهور.

اعلام برائت مفتی عربستانی از گروه داعش (جمهوری اسلامی، ۹۲/۱۱/۲۸)

سیاست دولت عربستان در مورد گروه‌های تروریستی فعال در سوریه و عراق در حال تغییر است یک نمونه کاملاً روشن از این تغییرات را می‌توان در اظهارات شیخ عرعور ملاحظه کرد. شیخ عدنان العرعور از مفتیان افراطی عربستان چند روز بعد از اینکه گروه داعش را برادران خود توصیف کرد با چرخش ۱۸۰ درجه‌ای از مواضع قبلی هم‌اکنون این گروه را «جنایتکاران و جنایتکارانی در سوریه» می‌نامد. وی با اینکه در یکی از شبکه‌های تلویزیونی سعودی گفته بود: نیروهای گروه داعش برادران ما هستند و ۹۹/۹۹ درصد از آنان مؤمن و مسلمان و

راستگو و مخلص و جهادگرند و من با «ابوبکر البغدادی» بیعت می‌کنم زیرا گروه داعش نیروهای مخلص هستند که برای حمایت از مردم سوریه از نیروهای داخلی و خارجی سوریه به این کشور آمده‌اند، در برنامه دیگر تلویزیونی اعلام کرد: «گروه داعش مجرم و جنایتکار است و اکنون دیگر پرده از این گروه جنایتکار برداشته شده است زیرا خائن کسی است که جوانان را بدون آموزش به جنگ می‌فرستد و به آنها کمر بند انتحاری می‌بندد و به مناطق مختلف می‌فرستد تا آنها را از بین ببرد. ای احق‌ها بدانید اینها همه صفت خائنان است» مفتی‌های عربستان همواره در چارچوب سیاست‌های دولت این کشور اظهار نظر می‌کنند و فتوا می‌دهند.

مقابله با دولت را حرام می‌دانیم (ایران، ۹۲/۱۲/۱)

محمدمدنی حبیبی دبیر کل حزب مؤتلفه اسلامی با بیان اینکه «حزب مؤتلفه خوب لای چرخ دولت جمهوری اسلامی گذاشتن را حرام اعلام کرده است، زیرا منافع کشور، نظام و انقلاب بالاتر از منافع حزبی است...» آقای روحانی وابسته به جریان تشکیلاتی دو جناح اصولگرا یا اصلاح طلب نیست؛ او می‌خواهد خودش باشد و چندین بار نیز اعلام کرده که از نیروهای معتدل هر دو جناح استفاده می‌کند، ولی کفه ترازو به سمت اصلاح طلبان سنگین تر شده است.»

جبهه پایداری پیرو ولایت فقیه نیست (شرق، ۹۲/۱۲/۵)

محسن رفیق دوست: نه گروه احمدی‌نژاد را پیرو ولایت فقیه می‌شناسم و نه جبهه پایداری را، مگر ثابت کنند هیچ زاویه‌ای با رهبری ندارند. در هشت سال گذشته رئیس‌جمهوری در جلسه مجمع تشخیص مصلحت شرکت نمی‌کند بخشی از قوانین را اجرا نمی‌کند، این پیروی از ولایت فقیه است؟ (ایرنا)

ریشه مسائل امنیتی و فرهنگی (شهروند، ۹۲/۱۲/۱)

سردار جعفری فرمانده کل سپاه پاسداران: وقتی دشمن خارجی با مخالفان انقلاب هماهنگ می‌شود تردیدی جدی علیه مسیر الهی انقلاب به وجود می‌آید. برخی چهره خود را به مردم نشان نمی‌دهند و کار خود را می‌کنند که این، همان نفاق است و مشکل ما این است که اینها با دشمنان خارجی گره خورده‌اند. در واقع ریشه مسائل امنیتی فرهنگی و سیاسی کشور همین عامل است... انقلاب اسلامی با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده اما وضع خوبی دارد و حتی وضع انقلاب در خارج از کشور بهتر از داخل است. او در پایان با بیان اینکه «بسیجیان برای تحقق اهداف انقلاب نباید به نسل قبلی امید داشته باشند» اظهار کرد: این نسل یا مسن هستند و از انقلابی‌گری فاصله گرفته‌اند یا تربیت شده علوم غربی هستند. سردار جعفری همچنین در جمع دانش‌آموختگان دانشگاه افسری امام حسین نیز به بیان مطالبی در این زمینه پرداخته بود. فرمانده کل سپاه پاسداران در سخنان خود تهدید کرده بود در صورت حمله نظامی به تأسیسات اتمی ایران، جمهوری اسلامی پاسخ «دشمنان» خود را از درون کشور خود آنها خواهد داد.

قطب اقتصادی نیرومند و امین

گفت‌وگوی شهریار زرنشاس با اندیشکده برهان

ممکن است نتوانیم اقتصاد اسلامی را محقق کنیم اما می‌توانیم اقتصادی طراحی کنیم که چشم‌انداز آن اسلامی بوده و نگاه به مدینه‌النبی داشته باشد... در شرایط فعلی، کار ما فوق‌العاده دشوار است چون بخش عمده‌ای از قطار انقلاب در تصرف دشمن ناشناخته درآمده است. به نظر من، ما باید دو حرکت مهم زیربنایی در سیستم

فرهنگی و اقتصادی و یک حرکت مکمل در عرصه سیاسی انجام دهیم...

یک سرمایه بزرگ سکولار بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلار سرگردان وجود دارد که امنیت سیاسی ما را به راحتی تهدید می کند و اگر به بازار ارز، طلا، سکه و هر جای دیگری برود، همه معادلات را تغییر می دهد. این رقم در مقایسه با بودجه اقتصاد کشور و فروش نفت (۱۲۰ میلیارد دلار) فوق العاده کلان است. البته این پول برخلاف اسمش سرگردان نیست. بلکه بعضی از جریان ها آن را هدایت می کنند. در ضمن یک سرمایه بزرگ غیر سکولاری هم وجود دارد که متعلق به سرمایه داری سنتی ایران است. خطر این به اندازه اولی نیست ولی باید دقت کرد که اینها پیوندهای اقتصادی فراوانی با هم دارند. گام اول کنترل این پدیده خطرناک است. به نظر من باید یک قطب اقتصادی نیرومند و امین درست کنیم. من معتقدم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بهترین گزینه برای این کار است. سپاه باید نیروی فوق العاده قدرتمند و استراتژیک اقتصادی پیدا کند. وقتی احساس خطر برای انقلاب می شود، براساس اساسنامه، سپاه حتماً باید در هر زمینه ای وارد صحنه شود. سپاه باید با حضور سنگین اقتصادی خود، قدرت مانور این سرمایه سکولار را محدود کرده و حتی بخشی از آن سرمایه را در اختیار بگیرد. به عبارت دیگر گلوگاه های استراتژیک اقتصادی ما نباید با عنوان خصوصی سازی و اقتصاد آزاد در دست مجموعه ای به جز سپاه باشد. گام دوم اینکه باید دست به اصلاحات اقتصادی عدالت طلبانه بزیم حتی به صورت محدود. وقتی سرمایه بزرگ را محدود می کنیم، باید آن را به بخش دیگری بسپاریم. می توانیم این سرمایه را به طبقه فرودست جامعه دهیم و با این کار، ضریب امنیت نظام را افزایش دهیم، زیرا بخشی از لایه های جامعه که آمادگی فرهنگی دارند با نظام همراه و همدل خواهند شد.

مبارزه با فساد از ملزومات اقتصاد مقاومتی است

(آرمان، ۹۲/۱۲/۵)

حق شناس: کوچک کردن دولت، غیردولتی کردن اقتصاد، مصوب کردن قانون مقابله با رانت و انحصار، قطع کردن دست شخصیت های رانت خوار، شفاف سازی و آزادی رسانه ها را از راه های تحقق اقتصاد مقاومتی عنوان کرد.

قانون گریزی در دولت دهم فراوان بود

(آرمان، ۹۲/۱۲/۵)

حجت الاسلام منتظری رئیس دیوان عدالت اداری: رویکرد دولت جدید فعلاً قانون مداری است اما هنوز زمان ارزیابی دقیق و اینکه آیا این قانون مداری به بدنه دستگاه های اجرایی هم تسری پیدا کرده یا نه؟ فرا نرسیده است... متأسفانه ما در دولت گذشته به هر دلیلی شاهد قانون گریزی در دولت و لایه های اولیه آن بودیم.

آدم های باتقوا افراط گر نیستند

(شرق، ۹۲/۱۲/۵)

حجت الاسلام علی اکبر ناطق نوری: «الان یکی از بدبختی های کشور ما این است که گرفتار تندروها هستیم. گرفتار بی تمیزها چه چپ باشد و چه راست، تندروی و نامتعادل حرکت کردن به کشور ضربه می زند به انقلاب ضربه می زند... این تکفیری ها از کجا در آمدند؟ همین تندروها به نام اسلام فساد می کنند، جنایت می کنند، سر می برند و به زنان مردم تعدی می کنند و فکر می کنند با این کارها به بهشت می روند.» الان مردم ما یک دفعه می شنوند یا در روزنامه می خوانند سه هزار میلیارد یا رقم های آن چنانی آنجا رفت اعتقاد من این است یا نگویید یا اگر می گویند تا آخرین گام به جلو بروید تا مردم بفهمند چه شده است.

پول بدون پشتوانه نمی دهیم

(شهروند، ۹۲/۱۲/۷)

عباس آخوندی وزیر راه و شهرسازی گفت هدف دولت متوقف کردن چاپ پول بدون پشتوانه و کنترل نقدینگی است و این به معنای توقف تجهیز منابع مالی نیست. او افزود: سال آینده پول بدون پشتوانه به هیچ یک از بخش های اقتصادی کشور تعلق نخواهد گرفت اما این به معنای توقف تجهیز منابع مالی طرح مسکن مهر نیست.

منابع اساسی کشور در هشت سال گذشته از بین رفت

(شهروند، ۹۲/۱۲/۱۰)

آیت الله هاشمی رفسنجانی: ایران کلکسیون انرژی های بسیاری است. اگر ما عالمانه از این انرژی ها برداشت می کردیم در حال حاضر دارای قدرت عظیمی بودیم. زیرا جنگ با ابرقدرت ها به دلیل ذخایر انرژی است اما حقیقت این است که ما در این راستا موفق عمل نکرده ایم.

باید به مردم آگاهی داد که در هشت سال گذشته چه بر سر کشور رفت

(شهروند، ۹۲/۱۲/۱۰)

آیت الله صانعی: بنده گفتم کسی که به عنوان رئیس جمهوری سوگند خورده تا به مردم احترام بگذارد، نباید به بزرگان توهین کند، درحالی که دیدیم آقای احمدی نژاد به آیت الله هاشمی، آقای ناطق نوری و دیگر بزرگواران اهانت کرد و هیچ کسی هم نمی گفت که او خلاف قانون اساسی عمل می کند... با وجود تمام محدودیت ها و جریان رد صلاحیت آیت الله هاشمی، اینها در انتخابات ریاست جمهوری ماندند و واقعاً انتخابات اخیر ریاست جمهوری اراده الهی بود و حالا می توان گفت امید است که مردم به حقوقشان برسند.

تعقل آری

(شهروند، ۹۲/۱۲/۱۰)

آیت الله عبدالله جوادی آملی از مراجع عظام تقلید با بیان اینکه «مشکل جامعه اسلامی این است که در مباحث علمی براساس ظن عمل می کند» گفت همه مسلمان ها و متدینان باید در اندیشه عاقلانه عمل کنند و چنین تعقلی فخر مسلمانی است. (انتخاب)

از جنگ ویتنام درس گرفتیم

(شهروند، ۹۲/۱۲/۱۰)

جان کری وزیر امور خارجه امریکا: «من معتقدم ما از جنگ ویتنام درس گرفته ایم که پیش از اینکه مردم جوان کشورمان را به جنگ بفرستیم گزینه های بهتری را انتخاب کنیم.»

اجرای بدون تبعیض قانون اساسی

(شهروند، ۹۲/۱۲/۱۰)

آیت الله بیات زنجانی: انصافاً مردم درباره نظام، اگر بگویم حق ولایت دارند اغراق نیست چرا که در مواقع لازم پول دادند، خون دادند و تمام اکثریت ها و اقلیت هایشان در صحنه بودند، به طور کلی می توان گفت مردم در همه مقاطع نظام پیشرو بوده اند... امروز تمام اصول قانون اساسی قابل اجراست بنده به عنوان کسی که تجربه قانون گذاری و حضور در کارها را داشتم می گویم شرایط کشور را برای اجرای تمام اصول قانون اساسی نامساعد نمی دانم و معتقدم حقوق اقوام و اقلیت ها باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد و اگر این کار

انجام شود هیچ مشکلی هم ایجاد نخواهد شد... همان طور که در کشور ما به حقوق مسیحیان، اهل سنت و... توجه شده و هیچ مشکلی هم ایجاد نشده اگر به حقوق اقلیت های قومی نیز بیشتر توجه شود مشکلی ایجاد نخواهد شد. من تمام اصول قانون اساسی را قابل اجرا می دانم و معتقدم برای این موضوع کلی تدبیر و اعتماد به ملت رهگشا خواهد بود... نباید افرادی فکر کنند ملت ما با گفتار یک فرد آسیب می بیند، اینها که این طور فکر می کنند اسیر توهم هستند در حالی که با توهم نمی شود زندگی کرد... نظام جمهوری اسلامی ایران آن قدر محکم است که با مسائلی از جمله اعتراض های کارگری یا دیگر اعتراض های صنفی نه تنها آسیب نمی بیند بلکه قوی تر هم می شود، اصلاً اعتراض های کارگری مگر سیاسی است؟ مگر هر اعتراضی را باید سیاسی تلقی کنیم، برای نمونه دانشجو اگر غذایش بد باشد اعتراض می کند، این اعتراض که سیاسی نیست؛ اگر مثلاً من مسئول باشم و این اعتراض را سیاسی بدانم خودم ضعیف هستم، این اعتراض صنفی است و باید پرسید چه اشکالی دارد؟ این نظام محصول خودمان است و من این نوع اعتراض ها را نه تنها باعث تضعیف نظام نمی دانم، بلکه باعث تقویت می دانم... اعتقاد دارم مجموعه کسانی که ادعا دارند با نظام رابطه خوبی دارند باید از دولت حمایت کنند و الا خودشان و دولت و نظام را ضعیف کرده اند.

چهار اشتباه بزرگ سرنوشت انقلاب را عوض کرد

(شرق، ۹۲/۱۲/۱۱)

حسن غفوری فرد: اولین اشتباه، رئیس جمهور نشدن دکتر بهشتی بود. دومین هم، کنار گذاشتن آقای مهدوی کنی از نخست وزیر بود. سومین اشتباه هم حضور آقای احمدی نژاد به جای آقای هاشمی در ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ بود و چهارمین اشتباه هم رد صلاحیت آقای هاشمی در انتخابات امسال بود.

حضور مردم یک اصل اساسی بازدارندگی است

(شرق، ۹۲/۱۲/۱۱)

رئیس جمهور در جمع مدیران ارشد وزارت دفاع: «نیروهای مسلح نباید صرفاً خود را برای رفع تهدیدهای دشمن آماده کنند، بلکه آنها باید به گونه ای عمل کنند که فکر و نقشه دشمن را عوض کنند که این عمل «بازدارندگی» نام دارد... در جنگ، صدام هم در تجاوز به ایران و بعد در تجاوز به کویت و هم در تجاوز به ملت خود دچار اشتباه بدی شد و در واقع اشتباه محاسباتی بد دردی است... در امر بازدارندگی حضور، پشتیبانی و همبستگی مردم یک اصل اساسی است؛ اگر مردم از نیروهای مسلح جدا باشند آن نیرو پیروز نیست. مردم باید نیروهای مسلح را تکیه گاه خود بدانند و هر قدر نیروهای مسلح مردمی تر باشند و به نفع ملت اقدام کنند اعتماد مردم به آنها بیشتر می شود... گاهی ما به دنبال تهدید دیگران نیستیم اما به گونه ای صحبت می کنیم که دیگران از مواضع ما احساس تهدید می کنند در این بین شلیک یک گلوله می تواند همه چیز را به هم بریزد پس نوع موضع گیری ما بسیار مهم است. سیاست خارجی کشور ما بر مبنای تنش زدایی و اعتماد سازی با دنیاست. این سیاست یک تاکتیک نیست ما خواهان تنش با دیگران نیستیم بلکه به دنبال ساخت اعتماد به ویژه با همسایگان خود هستیم. البته به شرطی که دنیا بداند استقلال، عزت، منابع ملی و ارزش های ما برای ما خط قرمز است و ما بر سر آنها معامله نمی کنیم.

نگرانی ما از سیاست های فرهنگی است

(شهروند، ۹۲/۱۲/۱۳)

آیت الله مصباح یزدی: ما انتقادات مبنایی نسبت به دولت داریم که مربوط به مذاکرات هسته ای نیست. نگرانی اصلی ما از این است که سیاست های فرهنگی دولت که مانند سیاست تساهل و تسامح دولت اصلاح طلبان است

زمینه را برای فتنه ای خطرناک تر از فتنه ۸۸ فراهم می کند.

آقایان هنوز هم حاضر نیستند ایرادات دولت قبل را بگویند

(شهروند، ۹۲/۱۲/۱۳)

کرباسچی: هر چه درباره مسائل اقتصادی نیز به دولت قبل گفته می شد به جای رفع ناکارآمدی های خود می گفتند تحریم ها اجازه نمی دهد کار کنیم. در حالی که در ابتدا که می خواستند کار را آغاز کنند خود باعث شدند که این تحریم ها به وجود بیاید و آن را کاغذ پاره می دانستند.

آویختن به شعار اعتدال؟

(کیهان، ۹۲/۱۲/۱۳)

محمد ایمانی: اکنون نگرانی و تهدید مهم این است که دست اندر کاران همان فجایع بزرگ - بخوانید عوامل جنگ نیابتی دشمن - با وجود سوابق افراطی گری، ساختار شکنی و بهره مندی از حمایت های بیگانگان، به شعار اعتدال بیاویزند و از برخی حمایت های ویژه در حوزه های نظیر وزارت علوم، فرهنگ و ارشاد اسلامی و... برخوردار شوند، با این ژست منافقانه که در برابر منتقدان، حامی دولتند، همان طیفی هستند که عباس عبدی در مصاحبه ای با روز آنلاین (۱۰ تیر ۱۳۹۲) درباره آنها گفت «اصلاح طلبان با یک پیروزی مفت و مجانی می خواستند قلم نسیان بر گذشته بکشند».

احمدی نژاد گزینه ما نبود

(شهروند، ۹۲/۱۲/۱۵)

سردار رمضان شریف در نشستی با عنوان نقش رسانه و روابط عمومی در کارآمد نشان دادن نظام اسلامی و مقابله با عملیات روانی دشمن با بیان اینکه احمدی نژاد گزینه سپاه نبوده است گفت هر دولتی که کار و تلاش صادقانه انجام دهد مورد اقبال مردم خواهد بود.

پشتتازی روحانیت در سپاه

(شهروند، ۹۲/۱۲/۱۸)

حجت الاسلام علی سعیدی نماینده ولی فقیه در سپاه با بیان اینکه روحانیت در سپاه باید پشتتاز باشد، گفت: روحانیون باید مسائل را زودتر از دیگران بفهمند و در شناخت جریان های سیاسی و دشمن شناسی، بهتر از دیگران عمل کنند.

جمهوری اسلامی آری

(شهروند، ۹۲/۱۲/۲۰)

سه نفر از اعضای خبرگان رهبری آیات عظام مقتدایی، عالمی و سید محمدعلی موسوی جزایری در رد سخنان آیت الله مصباح درباره تأیید امام از حکومت اسلامی و نه جمهوری اسلامی، مطالب گزینش شده زیر را بیان داشتند: امام از ابتدا مدل جمهوریت و اسلامیت را قبول داشتند و آشکارا می گفتند جمهوری اسلامی نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم. اظهار نظرهایی که به تعریف امام خمینی می پردازد، پایگاه مردمی نظام را در ذهن جوانان تخریب می کند... اظهارات برخی از افرادی که در این زمینه سخنان امام را تحریف می کنند نمی تواند از انسان های صادقی صادر شده باشد، بلکه از روی دشمنی با امام خمینی است... «مفهوم جمهوری اسلامی به صراحت در گفته ها و رفتارهای امام وجود دارد».

احمد توکلی: ما به مرحله فساد سیستماتیک رسیده‌ایم، فساد سیستماتیک به مرحله‌ای از فساد اطلاق می‌شود که نهادهای مسئول مبارزه با فساد خودشان به درجاتی از فساد مبتلا هستند مثل قوه قضاییه، نیروی انتظامی، مجلس و بازرسی کل کشور، به عبارتی پاک پاک نیستند...

در مورد مذاکرات هسته‌ای باید بگویم تا این مرحله که پیش رفته‌ایم نه درست است که جشن بگیریم و نه درست است که بگوییم همه چیز را فروخته‌ایم. همه چیز بستگی به این دارد که کار چگونه ادامه یابد و البته در این مسیر نواقصی هم وجود داشته است... در مسائل امنیتی اگر در شرایطی قرار بگیریم که باید بین حرف‌های شرم‌ناز و ظریف یکی را انتخاب کنیم عقل و دین اقتضا می‌کند حرف ظریف را قبول کنیم حتی اگر ظریف همه چیز را نگوید.

اصول گرایان: اکثریت ضعیف یا اقلیت مؤثر

(شهروند، ۹۲/۱۲/۲۱)

احمد توکلی: اگر مردم احساس یا باور کنند که آقای روحانی خواسته کارها را درست کند و عده‌ای نگذاشتند بنابراین در اینجا اصول گرایان به اقلیت ناچیزی تبدیل می‌شوند. اگر اصول گرایان به این راهبردی که می‌گویم توجه کنند و واقعاً به خاطر خدا و برای اسلام و ایران به دولت کمک کنند و شرایط را درک کنند در آن صورت احتمال می‌دهم بتوانند در مجلس به اکثریت ضعیف یا اقلیت مؤثر تبدیل شوند.

هر نقدی تضعیف نظام نیست

(آرمان، ۹۲/۱۲/۲۵)

سیدعلی خمینی: عیب‌جویی با انتقاد فرق دارد نقد از سر دلسوزی باعث پویندگی حکومت می‌شود اما عیب‌جویی با غرض به دلسرد شدن مردم از حکومت می‌انجامد. نباید تصور کرد هر کس نقد کند هدفش تضعیف نظام است. سیدعلی خمینی تأکید کرد در جایی که فقر و تبعیض وجود دارد دفاع از آرمان معنا ندارد. وی جمهوریت انقلاب اسلامی را به معنای اهمیت دادن به مردم از منظر امام دانست و خاطر نشان کرد: امام همواره رضایتمندی مردم را محور همه کارهایشان قرار می‌دادند.

آیا NPT با MPT یکی است؟

(جمهوری اسلامی، ۹۲/۱۲/۲۵)

نماینده قاننات در مجلس در نطق میان دستور خود گفت: نباید افرادی که تفاوت NPT و MPT را نمی‌دانند سر راه دستگاه دیپلماسی سنگ‌اندازی کنند. جواد هروی افزود: برخی از این افراد که تفاوتی میان NPT و MPT نمی‌گذارند یا تعبیر کاپیتولاسیون را برای دیدارهای خانم اشرفی‌اصفهانی می‌برند چرا اصرار دارند وحدت نیروهای داخلی را بر هم بزنند. نباید ناشیانه سنگ ملامت را بر پای دلسوختگانی که به فرموده مقام معظم رهبری فرزندان نظام هستند زد. هروی افزود: بترسیم از اینکه به ناگاه در مخالفت با دستگاه دیپلماسی کشورمان همسو با دولت‌های غاصبی همچون رژیم صهیونیستی شویم.

فرصت طلایی را از دست دادیم

سعید لیلان در گفت‌وگو با سلام نو: از سال‌های پس از انقلاب تا زمان دولت اصلاحات، همواره قوه مجریه سوپسید و یارانه‌ای را به حامل‌های انرژی

مانند بنزین اختصاص می‌داد تا این کالای مهم با قیمت ارزان‌تر به دست مصرف‌کننده برسد اما هدر رفت و قاچاق سوخت که ناشی از این ارزیابی قیمت بود و فشار مالی که این یارانه‌های فسیلی روی دولت می‌آورد باعث شد تا دولت خاتمی با مشورت اقتصاددانان طرح افزایش پلکانی قیمت‌ها را ارائه دهد. اما مجلس اصول‌گرایی که روی کار آمد با در نظر گرفتن منافع جناحی این اجازه را به دولت نداد. تا اینکه خود اصول‌گرایان دولت را به دست گرفتند و با نام «طرح هدفمندی یارانه‌ها» این کار را انجام دادند وی گفت دولت روحانی به دو علت در آزادسازی حامل‌های انرژی تعلل می‌کند؛ یکی به این علت که اجرای این طرح بزرگ با توجه به نوساناتی که ایجاد می‌کند و تلاطم‌هایی که حتماً در پی خواهد داشت نیاز به یک وفاق کامل در تمام حوزه‌های سیاسی، اجرایی، امنیتی و قضایی و سیستم قانون‌گذاری کشور دارد و دوم آنکه شرایط کشور بسیار حاد است و ایران در موقعیت بسیار خاصی قرار دارد و دولت باید تمام جوانب این قضیه را به‌خوبی بسنجد. فرصت طلایی برای اجرای این طرح، در دوره آقای خاتمی و در برنامه چهارم توسعه بود که به قانون برنامه تبدیل شد و متأسفانه در پنج سال بعد از آن مجلس اصول‌گرای هفتم اجازه اجرای آن را نداد. در آن زمان حداد عادل اعلام کرد که می‌خواهد به‌عنوان هدیه به ملت ایران این طرح را لغو کند و این کار را نیز انجام داد. لیلان تأکید کرد تمام مشکلات فعلی کشور نیز به خاطر همین حرف آقای حداد عادل است. در نتیجه ما پنج سال طلایی را که در برنامه چهارم پیش‌بینی شده بود از دست دادیم و بعدها نیز به دلیل مدیریت وحشتناک آقای احمدی‌نژاد بر اقتصاد کشور و همچنین به دلیل تحریم ایران و مناقشه هسته‌ای کشور این مسئله از حالت گزینه خارج و در حالت امنیتی اجرا شد و الان آن‌قدر اوضاع از لحاظ اقتصادی و اجتماعی حاد شده که باید این کار با احتیاط و دوراندیشی و همه‌جانبه‌نگری کامل انجام بگیرد.

ابراهیم نکو نماینده رباط کریم در مجلس شورای اسلامی در گفت‌وگو با «تدبیر»

من خبر دارم متأسفانه گروه‌هایی برای آنکه جرم افراد مفسد اقتصادی را سبک نشان دهند در حال انجام رایزنی‌هایی هستند که این خود بزرگترین مانع دولت در مواجهه با فساد اقتصادی است. این گروه‌ها همان افراد بانفوذی هستند که زمینه‌ساز مفاسد اقتصادی شدند. نکو معتقد است هر دولتی به سادگی ریسک مبارزه با مفاسد اقتصادی را نمی‌پذیرد.

برخی مطبوعات خود را دژ پولادین می‌دانند!

سخنان روحانی در بیستمین جشنواره مطبوعات: ... اگر قرار بود با فشارها و شویه‌های پلیسی مسئله فرهنگی حل شود که امروز نباید بعد از گذشت این سال‌ها باز هم نگران فرهنگ جامعه‌مان باشیم. چرا برخی مطبوعات ما دارای دژ پولادین هستند. هیچ کس جرأت نمی‌کند به آنها نزدیک شود، نه قوه اجرایی و نه قوه قضایی. بالاتر از دژ پولادین، خود را قیم هم می‌پندارند. نه قیم برای دولت و نه تنها قیم برای احزاب و جناح‌ها، که حتی قیم برای مردم. ... منتقدان مخالفان این دولت آزاد هستند و آزاد خواهند بود... نام افراد مفسد و ویژه‌خوار نباید در جیب رئیس دستگاه اجرایی کشور باشد. باید نام افراد مفسد و ویژه‌خوار بر سر زبان و بیان خبرنگاران ما قرار بگیرد...

مصلحان واقعی جامعه

(ایران، ۹۳/۱/۱۶)

علی مطهری نماینده مردم تهران در مجلس معتقد است ۲۴ خرداد را می‌توان روز اصلاح مسیر انقلاب یا روز به‌بار نشستن تلاش‌های مصلحان واقعی جامعه و منتقدان دلسوز دانست.

نامه هشت وزیر به مقام رهبری (ایران، ۹۳/۱/۱۶)

عبدالرضا مصری نماینده فعلی مجلس و وزیر رفاه و تأمین اجتماعی در دولت نهم طی گفت‌وگویی با خانه ملت روایت جدیدی از اتفاقات آخرین روزهای دولت دهم را بازگو کرد. وی گفت «اتفاق از آنجا آغاز شد که نامه مکتوبی از سوی رهبر معظم انقلاب نسبت به اظهارنظری که درباره معاون اول رئیس‌جمهور شده بود، صادر شد و ظاهراً قصد اجرا و اجابت این درخواست در دولت وجود نداشت. از این رو تعدادی از وزرا طی نامه‌ای به رهبر معظم انقلاب اعلام کردند اگر فرمان ولی فقیه اجرا نشود نمی‌توانیم با این شرایط در دولت فعالیت کنیم، به دلیل اینکه مشروعیت دولت را با تنفیذ رهبر معظم انقلاب می‌دانیم. به گفته مصری این هشت وزیر که رهبری انقلاب نامه نوشتند عبارتند از خود اینجانب، محسنی اژه‌ای، غلامحسین نوذری، محمد جهرمی، محمدحسین صفارهرندی، زاهدی، کامران لنکرانی و سعیدی کیا.

عده‌ای در پی تصرف خبرگان و مجلس هستند (شرق، ۹۳/۱/۱۶)

آیت‌الله جنتی در جمع مسئولان نظارتی شورای نگهبان در مشهد گفت: امروز عده‌ای که سنگر اول را فتح کردند در پی تصرف مجلس خبرگان و شورای اسلامی هستند. او افزود: آنها مقاصد فاسد خود را از این طریق دنبال می‌کنند. جنتی در تشریح ویژگی‌های افراد ذکر شده می‌گوید: اینها پول دارند و برخی از آنان هم در مراکز قدرت هستند اما این قدرت را مردم به آنان دادند و پولشان هم مال مردم است. این افراد نقشه‌های خطرناک می‌کشند و الان می‌خواهند مجلس خبرگان رهبری را تصرف کنند.

تنهایی لابی اسرائیل (شرق، ۹۳/۱/۱۷)

بوریس روش: نشست امسال کمیته روابط عمومی آمریکا - اسرائیل «ایپک» در حالی به کار خود پایان داد که غیبت باراک اوباما و خاطره شکست تلاش‌های این لابی، در مانع تراشی سر راه مذاکرات هسته‌ای ایران و قدرت‌های جهانی به شدت سنگینی می‌کرد. با وجود حضور ۱۴ هزار نفر شرکت‌کننده حضور دوسوم سناتورهای آمریکایی و البته بنیامین نتانیاهو و جان کری و شخصیت‌های طراز اول سیاسی نتوانست جای خالی اوباما را پر کند.

از زمانی که امضای قرارداد موقت ژنو معادل نامی اسرائیل ارزیابی شد، مخالفت‌های «ایپک» جدی و جدی‌تر شد.

کسانی که می‌گویند رأی مردم تزئینی است برای بدنامی اسلام تلاش می‌کنند (شرق، ۹۳/۱/۱۷)

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی: اولاً نقد باید ناصحانه باشد و ثانیاً مصالح و منافع کشور، مردم و دین باید اصل باشد... وی گفت سخنان امام برخاسته از اسلام است و کسانی که می‌گویند رأی مردم تزئینی است برای بدنامی اسلام تلاش می‌کنند.

دستگاهی خاص به جلیلی خط غلط داد (شرق، ۹۳/۱/۱۷)

عباس سلیمی‌نمین تحلیلگر سیاسی: معتمد دستگاهی خاص به جلیلی

خط غلط داد و در واقع یک زمینه‌ای را در این مطلب ایجاد کرد و به‌طور هدفمند و سازمان‌یافته آقای جلیلی را به این جمع‌بندی رساند که رأی بسیار بالایی دارد. (مثلث آنلاین)

مجوز مذاکره با آمریکا (آرمان، ۹۳/۱/۱۷)

علی‌اکبر صالحی رئیس سازمان انرژی اتمی در سخنانی گفت: حضرت آقا در سخنانی اشاره کردند که دولتمردانی از دولت سابق و دولت فعلی نظرشان بر مذاکره با آمریکا بر سر موضوع هسته‌ای است بنده این افتخار را داشتم که خدمت آقا برسم و با ایشان صحبت کنم. نظر ایشان این است که آمریکا قابل اعتماد نیست و به موضوع افغانستان اشاره کردند که امریکایی‌ها نقض عهد کردند با این حال در نهایت اجازه مذاکره صادر شد و در عید سال ۱۳۹۲ مطرح کردند که با مذاکره با آمریکا به‌طور موضوعی درباره مسئله هسته‌ای مخالفتی ندارند و راه را هموار کردند و گفتند این مسیر را بروید تا اتمام حجتی باشد و مردم بدانند که نظام و دولتشان از هیچ روشی که مصلحت، حکمت و عزت در آن باشد فروگذار نیست تا دفع شر کند و اگر طرف مقابل تمکین نکند ما اتمام حجت کرده‌ایم.

دغدغه‌های آیت‌الله‌العظمی شبیری زنجانی (شرق، ۹۳/۱/۱۹)

آقای فاضل میبیدی در سرمقاله شرق نوشته: در چند روز گذشته آیت‌الله شبیری زنجانی از مراجع قم درباره دهه‌هایی که برای عزاداری‌ها می‌گیرند واکنش نشان داد و اظهار کرد: «همین‌طور پشت سر هم دهه درست کردن توسط جامعه قابل پذیرش نیست و به مرور زمان انکار مجموعه عزاداری‌ها به‌وجود می‌آید... امروز با افراط در عزاداری‌ها زمینه هتک حرمت را فراهم می‌کنند و این افراد در این زمینه مسئولند. امروزه برخی از منبری‌ها و مداح‌های بی‌تقوا حرف‌های بی‌سند را ترویج می‌کنند و پس از ترویج آن در جامعه، عرف هرگونه مجلس شادی را در این ایام هتک حرمت می‌نامند (برگرفته از سایت انتخاب، ۲۸ اسفند ۹۲) در این ایام در یکی از جلساتی که به‌عنوان حضرت زهرا(س) تشکیل شده بود شرکت کردم. خلاصه حرف حجت‌الاسلام سروش محلاتی استاد درس خارج حوزه به مصائب حضرت زهرا(س) - نقل به مضمون - این بود که براساس آیات قرآن در میان اولیای الهی اختلاف در روش وجود داشته است، ایشان دو مورد مثال آورد: یکی جریان حکمیت حضرت داود و سلیمان که در سوره انبیا آمده و دیگر داستان خضر و موسی که اختلاف در فهم داشتند و این اختلاف در روش میان حضرت زهرا(س) و شوهرش امام علی(ع) در برخورد با حوادث پس از مرگ رسول‌الله وجود داشت و دخت پیامبر نظر شویش را بر خویش مقدم داشت.

با وجود اختلاف با هم کار کنید (شرق، ۹۳/۱/۱۹)

غلامحسین الهام: دوستان احمدی‌نژاد باید با وجود اختلاف با هم کار کنند ما یک مشکلاتی داریم تحریکات، حساسیت‌ها، مشکلات اخلاقی، حسادت‌ها، تنگ‌نظری‌ها و... وجود دارد. ضمن اینکه ممکن است از نظر تحلیلی هم خیلی ایراد وجود داشته باشد. (روزنامه شرق، به نقل از سایت میدان ۷۲)

پیش از دولت نهم فساد در حد وزیران نداشتیم (شرق، ۹۳/۱/۲۳)

محمد خوش‌چهره نماینده سابق مجلس؛ در دولت نهم و دهم که با شعار پاکدستی سر کار آمده بود عمق و دامنه فسادهای اقتصادی‌اش از

کرد طی سه تا شش ماه کار سوریه هم تمام است. ترکیه با پناه دادن به طارق الهاشمی، معاون رئیس‌جمهور عراق، با کشور عراق نیز درگیر شد و به دلیل حمایت جانانه از اخوان المسلمین مصر، در برابر ژنرال‌های مصری موضع گرفت. بدین سان داود اوغلو که آرزو داشت به دشمنی صفر با همسایگان برسد اکنون درباره لیبی، عراق، سوریه و ایران به مشکل برخورد کرده است. در حالی که اگر از فاز نظامی وارد همکاری با ناتو نشده بود و از مدل دموکراسی ترکیه حفاظت می‌کرد، می‌توانست مدل خوبی برای منطقه باشد.

سوریه و اعتراف جیمی کارتر

جیمی کارتر رئیس‌جمهور سابق آمریکا در شامگاه هفتم فروردین ۱۳۹۳ در یکی از تلویزیون‌های آمریکا به این مضمون گفت: دو سال قبل به اتفاق اخضر ابراهیمی، با عمرو موسی دبیرکل اتحادیه عرب صحبتی داشتیم به او گفتیم این اقداماتی که در سوریه انجام می‌شود به جایی نمی‌رسد چرا که ارتش سوریه از قدرت کافی برخوردار است. مسائلی که در سوریه اتفاق می‌افتد پیش‌بینی و آینده‌نگری او را تأیید می‌کند. جان کری وزیر امور خارجه آمریکا در برابر اعتراض‌های شدید ملک عبدالله درباره سوریه گفته بود که ما از ابتدا می‌خواستیم فشار اسد را از راه تظاهرات ساقط کنیم، اما با سیل ارسال اسلحه از عربستان، قطر و چند کشور دیگر، اقدام‌های غیرانسانی به حدی شدت گرفت که ارتش سوریه مجبور شد پیوند خود را با اسد اعلام کند و بر محبوبیت اسد افزوده شد.

تقسیم‌بندی لیبیال - مکتبی

برخی محققان و صاحب‌نظران راهبردی، در تبیین انقلاب اسلامی ایران و مسائل پس از آن به تقسیم‌بندی لیبیال‌ها و مکتبی‌ها استناد می‌کنند. سردسته جناح لیبیال‌ها را مهندس بازرگان و سردسته جناح مکتبی‌ها را هم آیت‌الله بهشتی معرفی می‌کنند. این استنادها به دلیل شعار جمهوری دموکراتیک اسلامی از سوی مهندس بازرگان و شعار جمهوری اسلامی از سوی آیت‌الله بهشتی صورت می‌گیرد. این در حالی است که آیت‌الله بهشتی در دهم بهمن‌ماه ۱۳۵۷ در بین جمعیت زیادی در بهشت زهرا، شعار جمهوری دموکراتیک اسلامی را مطرح کردند. بنابراین نباید فضای اول انقلاب را با دیدگاه‌های امروزی تحلیل کنیم. بلکه به توصیه امام علی (ع) باید خود را در فضای آن دوران قرار دهیم و آن‌گاه به تبیین مسائل انقلاب پردازیم. پرسش دیگر اینکه چرا حزب جمهوری اسلامی تاکنون آن سخنرانی دکتر بهشتی را منتشر نکرده است.

گاهی باید «کظم غیظ» کرد

(شرق، ۹۳/۱/۲۶)

حجت‌الاسلام علی سعیدی نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران: «حتماً نباید همان رفتاری را که با دشمن داریم با خواص زاویه‌دار نیز داشته باشیم بلکه گاهی باید برای روز مبدا کظم غیظ کرد و دچار سطحی‌نگری نشد.» در شرایط حساس و پیچیده‌ای به‌سر می‌بریم که در این شرایط بیشترین مسئولیت متوجه سپاه و به‌ویژه بسیج است. «عده‌ای تلاش دارند فضای جامعه را دوقطبی کنند که الحمدلله همواره با درایت و روشنگری مقام معظم رهبری جامعه از چند یا دوقطبی شدن دور شده است.» ...عدم تفکیک میان تاکتیک و استراتژی گاهی اوقات مجموعه‌های اجرایی و نیروهای عمل‌کننده در خط مقدم را دچار اشتباه می‌کند؛ برای امام حسن (ع) حفظ اسلام استراتژی و تاکتیک مبارزه با معاویه بود، از آنجا که استراتژی برای امام مهم بود ایشان تاکتیک خود را تغییر دادند. در صلح حدیبیه «عده‌ای به پیامبر اکرم (ص) می‌گفتند این چه پیروزی است که زیارت کعبه را از دست دادیم اما این زیارت برای تمام تاریخ و برای امت مسلمان تضمین شد...» برای امام راحل نه جنگ با صدام استراتژی بود و نه صلح با رژیم بعثی بلکه حفظ نظام از اوجب واجبات بود که همواره مورد نظر آن امام عزیز بود.

دولت‌های پیش از آن بیشتر بود. پیش از دولت نهم و دهم فساد در حد وزیران نداشتیم. (تدبیر)

دیدار وزرا با خاتمی موجب وحدت ملی می‌شود

(شرق، ۹۳/۱/۲۰)

علی مطهری نماینده تهران: ملاقات وزیر ارشاد و دیگر وزرا با آقای خاتمی را کاری مثبت و موجب وحدت ملی می‌دانم. این نشانه خشک مغزی است که اگر با کسی اختلاف نظر داریم او را طرد کنیم. کسانی که این اعتراض‌ها را مطرح می‌کنند بیشتر از جبهه پایداری هستند و تعدادشان از ۱۵ نفر تجاوز نمی‌کند. (تدبیر)

تشبیه دولت و دولتمردان به شاه سلطان حسین

(ایران، ۹۳/۱/۲۰)

سایت خبری پیام‌نو در گزارشی نوشت: «گروه‌های تندرو و رسانه‌های افراطی آنها این روزها کار را از نقدهای تخریبی به تخریب‌های هدفمند تبدیل کرده‌اند. در جدیدترین این تحریکات یک سایت نزدیک به جبهه پایداری، رئیس‌جمهور و وزرای کابینه را با «شاه سلطان حسین» مقایسه کرده است.

اعتراف و عذرخواهی نشانه خرد است

(آرمان، ۹۳/۱/۱۹)

حجت‌الاسلام طباطبایی: درباره آقای هاشمی رفسنجانی باید بگویم اشتباه بزرگی است اگر او را فردی فداکار، دیندار، اسلام‌شناس و پاینده به انقلاب ندانیم. امام بالاتر از این حرف‌ها بودند که اشتباه کنند. ایشان برای تیر خوردن ایشان (هاشمی) گوسفند قربانی کردند. علاوه بر این حرف، خود مقام معظم رهبری در اولین انتخابات بعد از رهبری گفتند: من هیچ‌کس را مانند هاشمی نمی‌دانم. طباطبایی ضمن تجلیل از آقای مصباح گفت: به لحاظ علمیت و حوزویت، ایشان را فارغ از رفتارهای سیاسی می‌دانم چون هیچ‌گاه در سیاست و در نهضت‌ها و انقلاب حضور نداشتند و هرچاهم حضور داشتند در حاشیه بودند. ایشان را از لحاظ علمی و فلسفی قبول دارم ولی از لحاظ سیاسی نه، ایشان انسان خوبی هستند ولی آشنایی سیاسی ندارند بنابراین وقتی وارد این مسائل می‌شوند برای خود مشکلاتی ایجاد می‌کنند.

بزرگترین ضربه به استقلال طلبی در دولت قبل زده شد

(آرمان، ۹۳/۱/۲۵)

ناصر نوبری سفیر پیشین ایران در شوروی و کارشناس مسائل استراتژیک اظهار کرد: بزرگترین ضربه بر جریان استقلال‌طلبی و رشد علمی ایران توسط دولت قبل زده شد. وی گفت محور شعارهای دوران احمدی‌نژاد استقلال، خودکفایی و عدالت بود ولی روش‌هایی که در آن دولت پیگیری شد منجر به بن‌بست رسیدن این شعارها شد یعنی سخت‌افزار متناسب با نرم‌افزار وجود نداشت.

دشمنی صفر با همسایگان ترکیه

داود اوغلو وزیر امور خارجه ترکیه موضوع پایان‌نامه دکترای خود را دشمنی صفر با همسایگان (Zero Enemy With Neighbours) خود قرار داده بود. ترکیه در برابر محافظه‌کاران جدید آمریکا مقاومت کرد و اجازه نداد که آمریکا از طریق ترکیه نیروهای نظامی خود را به عراق، به منظور اشغال این کشور گسیل دارد. ولی بعدها در جریان لیبی، ترکیه همراه با ناتو در امور لیبی دخالت کرد و با این کار، مدل دموکراسی خود را لکه‌دار کرد. داود اوغلو به دنبال پیروزی سریع ناتو بر لیبی، گمان

مدیریت جهادی چفیه انداختن نیست

(شرق، ۹۳/۱/۲۶)

سردار قآآبی جانشین فرمانده سپاه قدس: مدیریت جهادی به معنای چفیه گردن انداختن و لباس خاکی بر تن کردن نیست.

توهین به نام دین گناه کبیره است

(شرق، ۹۳/۱/۲۶)

آیت الله محقق داماد: در روایات آبروی مؤمن همانند کعبه در نظر گرفته شده و توهین به کعبه کفر است. اگر افراد به مؤمنان توهین کنند و شهبه‌ای به وجود بیاورند مرتکب گناه بزرگی شده‌اند. در مورد توهین به برخی از مسئولان سابق نظام باید بگویم خدا از هر چه بگذرد از هتک حیثیت مؤمن نمی‌گذرد.

بخش‌هایی از سخنرانی احسان هوشمند در سالگرد حمله شیمیایی به حلبچه

در سال‌های میانی جنگ ایران و عراق تمرکز نیروهای ایرانی بر انجام عملیات‌های جنگی در بخش شمال غربی و غربی جبهه‌ها افزایش یافته بود. سلسله عملیات‌های محدود و کوچکی چون چندین عملیات با نام فتح یا نصر و رمضان با مشارکت نیروهای کرد عراقی از جمله تلاش‌هایی است که نیروهای ایرانی در این سال‌ها داشتند. توجه ویژه به انجام عملیات در مناطق شمالی جبهه‌ها یعنی کردستان عراق علل مختلفی داشت. از سویی تمرکز ارتش عراق و به ویژه گارد زبده ریاست جمهوری در بخش‌های جنوبی جبهه‌ها موجب شده تا استمرار عملیات جنگی ایران در این جبهه‌ها موقفیت چندانی در پی نداشته باشد. همچنین گسترش نسل کشی مردم کرد عراقی موجب شده بود تا فشار نیروهای کرد عراقی برای ضربه زدن به نیروهای ارتش عراق افزایش یافته و درخواست‌های آنان برای فعال تر شدن نیروهای ایرانی در این بخش از جبهه‌ها افزایش یابد. یعنی نیروهای کرد عراقی از ایرانی‌ها درخواست همکاری بیشتری داشتند تا از این طریق توان ارتش عراق در کردستان عراق مضمحل شود و بر مناطق تحت تسلط احزاب کرد عراقی افزوده شود. برخی تحلیلگران این دوره را مقدمه‌ای برای آزادسازی کل منطقه کردستان عراق در سال‌های بعد و تشکیل حریم کردستان عراق می‌دانند.

در مقابل وضعیت تازه توازن نیروها در بخش میانی و شمالی جبهه‌های جنگ، سیاست ارتش عراق به جای عملیات جنگی در این بخش روی آوردن به موشک باران و بمباران‌های هوایی شهرها و نیز استفاده وسیع از سلاح‌های شیمیایی شود. استفاده از بمب‌های شیمیایی علیه مردم سردشت در این دوره اگرچه با سکوت و عدم واکنش محافل جهانی روبرو شد و حتی سازمان ملل نیز واکنش در خوری نداشت اما تلفات بسیار سنگینی به غیرنظامیان ایرانی وارد کرد.

در سال‌های پایانی جنگ شدت مبارزات نیروهای کرد عراقی ابعاد تازه‌ای پیدا کرده بود چنان‌که امنیت نیروهای ارتش عراق نه تنها در خطوط مقدم جنگ بلکه در تمام منطقه کردستان عراق به خطر افتاده بود. سقوط شهر حلبچه و ورود نیروهای اتحادیه میهنی به این شهر یکی از مقاطع مهم این برهه از جنگ است. در عملیات مشترک نیروهای ایرانی با کردهای عراقی موسوم به والفجر ۱۰ شهر حلبچه از سیطره نیروهای ارتش عراق آزاد شد و بدون حضور نیروی نظامی ایرانی در داخل شهر، حلبچه به کنترل احزاب کردی و به ویژه نیروهای اتحادیه میهنی در آمد.

بمباران شیمیایی حلبچه البته روند استمرار جنگ را با مشکل مواجه ساخت. برخی کارشناسان نظامی بر آنند که در عملیات والفجر ۱۰ نقشه‌های جنگی چنان طراحی شده بود که کل مناطق کردنشین عراق از زیر سلطه ارتش عراق خارج شده و بدین ترتیب این مناطق به کنترل نیروهای کرد عراقی در آید. البته بمباران شیمیایی حلبچه نشان داد ارتش عراق با سیاست زمین

سوخته به مقابله جویی برآمده است و با هدف قراردادن نیروهای غیرنظامی آن هم با سلاح کشتار جمعی و شیمیایی در صدد مقاومت در برابر نیروهای ایرانی و کرد عراقی است. به نظر می‌رسد سیاست جدید عراق در استفاده از سلاح‌های شیمیایی به ویژه با روشن شدن ابعاد تلفات شهر مظلوم حلبچه موجب شد تا نه تنها استمرار عملیات‌های بزرگ نظامی در این مناطق مورد تجدیدنظر فرماندهان عالی‌رتبه نظامی ایران قرار گیرد. افزون بر دلایل دیگر شاید یکی از مهمترین دلایل پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و پایان جنگ را از این نقطه نظر هم بتوان ردیابی کرد. هدف صدام از بمباران شیمیایی نیروهای ایرانی، سپس شهر سردشت و سایر نقاط و در نهایت حلبچه نشان از عزم صدام برای پیشبرد سیاست زمین سوخته داشت.

بمباران شیمیایی حلبچه البته از بعد دیگری هم باید مورد ملاحظه قرار گیرد و آن یاری و امداد رسانی گسترده ایرانیان به مردم حلبچه است. تقریباً تمامی هزاران مجروح بمباران شیمیایی حلبچه توسط ایران درمان شده و همچنین این روند درمانی تا سال‌های طولانی پس از جنگ یعنی همین روزها استمرار داشته است. بخشی از شهدای مظلوم حلبچه در خاک ایران دفن شده و به صورت متناوبی پزشکان ایرانی با حضور در شهر حلبچه به نیازهای درمانی اهالی این شهر رسیدگی می‌کنند. یاری مردم و مسئولان ایرانی به مردم حلبچه در این سال‌ها چنان مستمر بوده که تقریباً تمامی مردم شهر حلبچه با حس قدرشناسی نسبت به مردم ایران ابراز علاقه و محبت عمیق دارند. این در حالی است که بسیاری از کشورهای دور و نزدیک در برابر بمباران شیمیایی حلبچه هیچ واکنشی نداشته و حتی از اعزام پزشکان یا کمک‌های انسانی برای مردم مظلوم حلبچه خودداری کردند.

به نظر می‌رسد با توجه به ظرفیت‌های موجود برای ثبت داخلی موضوع در کشور توسط نهادهای ذیربط قانونی گام‌های جدی باید برداشته شود و سپس اقدامات بعدی را سامان داد. لذا ثبت رسمی و حقوقی بمباران شیمیایی سردشت در ایران و حلبچه در کردستان عراق به عنوان نسل کشی و جنایت علیه بشریت به عنوان اولین اقدام شایسته می‌تواند زمینه‌ساز گام‌های حقوقی بعدی در عرصه بین‌المللی برای به محاکمه کشاندن شرکت‌ها، اشخاص یا دولت‌هایی باشد که تأمین و تجهیز صدام حسین به سلاح‌های شیمیایی را برعهده داشتند. روزی که مردم حلبچه بمباران شیمیایی شدند در دنیا تنها بودند و تنها ایران بود که یاری به این هم‌فرهنگان را وظیفه خود دانست برای تکمیل این یاری و امداد، ثبت و ضبط حقوقی و قانونی این کشتار جمعی می‌تواند گام تکمیلی امدادی و انسانی باشد از سوی ایرانیان برای مردم حلبچه در بیست و ششمین سالگرد بمباران شیمیایی حلبچه. ■

ادای دین به مجید شریف‌واقفی؟!!

اوایل فروردین ماه ۱۳۹۳، آقای تراب حق شناس بازمانده گروه پیکار بعد از ۴۰ سال اسنادی را از اختفای گروهی خارج و منتشر کرد که مربوط به مبارزات ملت ایران بود. شاید بتوان گفت تنها دلیلی که برای اختفای گروهی این اسناد می‌تواند باشد این است که اگر این اسناد در سال ۱۳۵۴ یا ۱۳۵۵ منتشر می‌شد هر فرد یا گروهی که کمی انصاف داشت اقدام‌های گروه پیکار، تقی شهرام و بهرام آرام را محکوم می‌کرد و حقانیتی برای آنها قائل نمی‌شد به ویژه که در اواخر سال ۱۳۵۵ مبارزات ملت ایران که به سقوط رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران انجامید آشکارا تحلیل‌های مندرج در بیانیه تغییر ایدئولوژی را غیرواقعی می‌دانست.

برای غیرخلق‌بودن این جریان همین بس که ۴۰ سال است که در اختفای اسناد مربوط به مبارزات مردم ایران، گروه‌گرایی و انحصارطلبی می‌کنند و حال هم که قرار است ادای دینی به مجید شریف‌واقفی و مرتضی صمدیه لاف بشود و به شهادت آنها اعتراف کنند نامی از محمد یقینی و شهادت مظلومانه و شیوه شهادت و محل دفن او نمی‌کنند و مسائل به نحوی توجه می‌شود که کسی به نتیجه آشکاری نرسد.

امید است آقای تراب حق شناس اولاً بقیه اسناد را منتشر کند و ثانیاً آشکارا و بدون توجیه و ردگم کنی به قتل این سه بزرگوار توسط گروه پیکار اعتراف کند.

چند اقتصاد توسعه

«آیا دولت می‌تواند از این امتحان سربلند بیرون بیاید؟» این پرسشی است که امروز در مواجهه با وضعیت اقتصادی ایران، در ذهن هر ناظر علاقه‌مند به آینده کشور رژه می‌رود. شواهدی زیادی وجود دارد که بیم و نگرانی و در عین حال امید را در پاسخ به این سؤال در ذهن برمی‌انگیزد؛ چرا که «اقتصاد ایران، سرشار از متناقض‌هاست: رشد منفی اقتصاد و رکوردزدن‌های شگفت‌آور بورس! رشد منفی سرمایه‌گذاری و تمایل برای قرض گرفتن با نرخ‌های بهره نجومی! تورم ۳۰ درصدی با بیکاری ۱۰ درصدی! و... تمام این معضلات و تناقض‌ها (که البته برای هر کدام توجیه اقتصادی وجود دارد) نشان می‌دهد یک اراده جمعی و مدیریت مناسب برای عبور از این شرایط لازم است که البته مسئولیت آن نیز در درجه اول به عهده دولت است. این دولت است که برنامه می‌نویسد، اجرا می‌کند، نظارت دارد و البته با توجه به سهم بالای آن در اقتصاد، در این عرصه فعالیت گسترده می‌کند.» مقاله «آیا این نسخه درمان می‌کند؟» با نگاهی به بودجه سال ۹۳ به مواجهه با این پرسش رفته و کوشیده پاسخی برای آن بیابد.



آیا این نسخه درمان می کند؟

نگاهی به بودجه سال ۹۳

سمانه گلاب

نهاد بستگی دارد که البته تجلی آن را می توان در لایحه بودجه سال ۹۳ مشاهده کرد. در اقتصاد، بودجه علاوه بر سند دخل و خرج دولت در یک دوره مالی، برنامه کوتاه مدت دولت نیز دانسته می شود، از این رو برای آنکه بتوانیم چشم اندازی از اقتصاد کشور در سال ۹۳ پیش رو داشته باشیم، ناگزیر از آنیم که با کندوکاوی عمیق به بررسی این سند بپردازیم. آنچه در ادامه می آید بررسی لایحه بودجه سال ۹۳، تغییرات آن در مجلس و در نهایت تبدیل آن به قانون بودجه است، با این رویکرد است که این نسخه تا چه اندازه می تواند در درمان اقتصاد کشور مؤثر واقع شود.*

چرا بودجه مهم است

بودجه سنواتی دولت ها، دو کارکرد عمده دارد: نخست اینکه بودجه مهمترین ابزار سیاست گذاری مالی دولت در اقتصاد است که به واسطه آن می تواند به عوامل اقتصادی تحریک ببخشد، تورم را از منظر هزینه کنترل کند و در

حال بیمار وخیم است. دست و پایش متورم شده اما توان حرکت ندارد. قلبش تند می زند، به نفس نفس افتاده، داروهایش گران و کمیابند. در چند سال گذشته سرعت بیماری شدیدتر شده است. امید درمان هست اما کمتر کسی حاضر می شود سرمایه های خود را خرج این مریض سخت حال کند. علمای طب کجایند؟ بعضی رفته اند، بعضی مانده اند اما بی صدا و بعضی فریادشان به هیچ کجا نرسید؛ نتیجه تمام این روندها یک چیز است: حال بیمار وخیم است. امید درمان وجود دارد؟ آری، اما زمان می خواهد و البته تدبیر با عصاره اراده، شجاعت و جسارت. اراده شجاعت و جسارت برای شناخت منشأ بیماری، تشخیص درمان و از همه مهمتر تزریق دارو که شاید بیمار را خوش نیاید اما سلامتی آینده آن را می تواند به دنبال داشته باشد.

این چند جمله شرح حال وضعیت امروز اقتصاد ایران است. اقتصادی که با درآمدهای سر به فلک کشیده نفتی هر روز تنبل تر از گذشته شده بود. اقتصادی سرشار از متناقضها: رشد منفی اقتصاد و رکوردزدن های شگفت آور بورس! رشد منفی سرمایه گذاری و تمایل برای قرض گرفتن با نرخ های بهره نجومی! تورم ۳۰ درصدی با بیکاری ۱۰ درصدی! و... تمام این معضلات و تناقض ها (که البته برای هر کدام توجیه اقتصادی وجود دارد) نشان می دهد یک اراده جمعی و مدیریت مناسب برای عبور از این شرایط لازم است که البته مسئولیت آن نیز در درجه اول به عهده دولت است. این دولت است که برنامه می نویسد، اجرا می کند، نظارت دارد و البته با توجه به سهم بالای آن در اقتصاد، در این عرصه فعالیت گسترده می کند. آیا دولت می تواند از این امتحان سربلند بیرون بیاید؟ این موضوع به برنامه های این

راستای حل مشکل بیکاری و توزیع درآمد گام بردارد. کارکرد دوم بودجه، ارائه تصویری کامل از چگونگی اداره کردن بخش عمومی است و نشان می دهد دولت در کسب درآمد و هزینه کردن آن، چه اولویت هایی را در نظر می گیرد. از این رو می توان با بررسی بودجه، جهت حرکت اقتصادی دولت را باز شناخت و بر این اساس بر آورد کرد که آیا دولت در یک مسیر صحیح اقتصادی گام برداشته است یا خیر. در این راستا در گام نخست باید بررسی کرد که آیا اصول یک بودجه نویسی صحیح در لایحه بودجه ۹۳ مورد توجه قرار گرفته است یا خیر. در بودجه نویسی چهار اصل سالانه بودن، شفافیت، جامعیت و البته تقدم درآمد بر هزینه (در مورد هزینه های جاری دولت) باید مورد توجه قرار گیرد. متأسفانه در بررسی قوانین بودجه سنواتی طی سال های گذشته درمی یابیم که همواره این چهار اصل اساسی نقض شده اند و تنها میزان این قانون گریزی طی سال ها متفاوت بوده است. در مورد اصل سالانه بودن گفته می شود که دولت ها نمی توانند احکامی را که آثار مالی آن بیش از یک دوره مالی است، به تصویب برسانند.^۱ با این وجود در سال های اخیر شاهد آن بوده ایم که حجم تعهدات دولت برای سال های آینده از طریق انتشار اوراق مشارکت و... به اندازه ای بوده که از آن با تعبیر «گروگان گیری دولت آینده» یاد شده است. در مورد سه اصل دیگر نیز براساس گزارش های مرکز پژوهش های مجلس، می توان اذعان داشت که این اصول نیز در سال های گذشته به کرات نقض شده اند. در مورد اصل تقدم درآمدها بر هزینه، اگرچه براساس اسناد بودجه، در آمد و مخارج بودجه در تعادل با یکدیگر هستند اما از آنجا که سقف مشخصی برای بر آورد درآمدهای قابل حصول دولت وجود ندارد، دولت در میزان پیش بینی درآمدهای مالیاتی و نفتی در بودجه بیش از اندازه خوش بینانه تصمیم می گیرد و در نتیجه بخشی از این درآمدها را از ابتدا می توان

از آنجا که هزینه های جاری دولت که بخش عمده آن مربوط به حقوق و دستمزد است، قابل چشم پوشی نیست، نتیجه این امر، تخصیص بخشی از منابع مربوط به بودجه تملک دارایی های سرمایه ای (مربوط به هزینه های عمرانی) به همین علت در ۱۵ سال گذشته میانگین تخصیص اعتبارات عمرانی، ۷۰ درصد بوده است



تقدیم لایحه بودجه ۹۳ به مجلس شورای اسلامی، عکس از خبرگزاری فارس

غیر قابل حصول دانست. از آنجا که هزینه‌های جاری دولت که بخش عمده آن مربوط به حقوق و دستمزد است، قابل چشم‌پوشی نیست، نتیجه این امر، تخصیص بخشی از منابع مربوط به بودجه تملک دارایی‌های سرمایه‌ای (مربوط به هزینه‌های عمرانی) به هزینه‌های دولت است. به همین علت در ۱۵ سال گذشته میانگین تخصیص اعتبارات عمرانی، ۷۰ درصد بوده است. در مورد اصل شفافیت بودجه، مشکل ساختاری که در بودجه‌نویسی وجود دارد، استانداردنبودن عناوینی است که منابع مختلف تحت آن عناوین تخصیص می‌یابند. این موضوع باعث شده پیگیری ارقام بودجه‌ای برای مطالعات دوره‌ای و معنی دار کردن سری‌های زمانی مورد استفاده، غیرممکن باشد، همچنین در بخش مهمی از موارد، عناوین مورد استفاده لزوماً بیانگر واقعیت‌های بودجه‌ای نیست.

مصادق دیگر عدم شفافیت بودجه‌ای را می‌توان در مورد بودجه شرکت‌ها پیگیری کرد که با آنکه نزدیک به ۷۵ درصد حجم بودجه را به خود اختصاص می‌دهند اما اعمال نظارت دقیق بر آنها انجام نشده و حتی به گفته نمایندگان، این بخش از بودجه اصولاً در بررسی‌های مجلس مورد مطالعه قرار نمی‌گیرد. این عدم نظارت باعث شده که در بودجه‌های سالانه شاهد اضافه و کم شدن نام شرکت‌های دولتی باشیم بدون آنکه اطلاعات لازم در مورد چرایی این موضوع توسط دولت ارائه شود. بند مربوط به اعتبار ردیف‌های متفرقه نیز مورد دیگر در بحث عدم شفافیت بودجه‌ای است. مهمترین ویژگی این ردیف‌ها این است که ضرورت و الزامی برای قید کردن برنامه مشخص و دستگاه اجرایی معین در مورد آنها وجود ندارد به همین دلیل همواره در دولت تمایل بی‌مهری به افزایش تعداد و حجم ردیف‌های متفرقه مشاهده می‌شود. در حال حاضر حجم نسبتاً بالایی از اعتبارات هزینه‌ای و تملک دارایی‌های سرمایه‌ای از راه ردیف‌های متفرقه تخصیص داده می‌شود. از سال ۸۴ تا ۹۰ به طور متوسط ۳۳ درصد از اعتبارات هزینه‌ای و ۲۵ درصد از اعتبارات سرمایه‌ای تحت عنوان این ردیف‌ها در اختیار دولت قرار گرفته است و این ارقام و ردیف‌های مربوطه هر ساله رو به افزایش است. طبق اصل جامعیت بودجه نیز بودجه باید شامل منابع و مصارف تمام اجزای دولت باشد در حالی که در تدوین بودجه شاهد نقض این اصل نیز هستیم، یکی از این موارد، سازمان‌های مناطق آزاد هستند که با هدف توسعه اقتصادی تأسیس شده‌اند. این مناطق شرایط یک شرکت یا مؤسسه دولتی را ندارند، در حالی که عمده درآمدهای آنها از جنس منابع عمومی (درآمد گمرکی) است. در صورت مشخص شدن وضعیت این مناطق در بودجه کل درآمد آنها یا حداقل مالیات و سود سهام آنها می‌تواند بر منابع عمومی اضافه شود.^۲

این موارد بخشی از اشکال‌های ساختاری در بودجه‌های سنواتی ایران است که با فهم آنها می‌توان موفقیت دولت در تدوین لایحه بودجه را با توجه به حرکت در مسیر کاهش این ایرادات ارزیابی کرد.

ارزیابی بودجه ۹۳

منابع درآمدی؛ خوشبینی‌های سیستماتیک!

همان‌طور که اشاره شد یکی از مشکلات سیستم بودجه‌ریزی کشور، بحث بیشتر بر آورد کردن درآمدها و تخصیص اعتبار با تکیه بر این درآمدهای غیر قابل تحقق است. متأسفانه این روند در لایحه بودجه سال ۹۳ نیز ادامه یافته است. بر مبنای گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، حداکثر ۸۰ درصد درآمدهای پیش‌بینی شده در لایحه بودجه می‌تواند در سال ۹۳ تحقق یابد. این در حالی است که مجلس نیز برای پوشاندن هزینه‌های اضافه شده به لایحه، در قانون بودجه ۹۳ سقف درآمدها را ۲/۶ درصد افزایش داد. اگرچه درآمدهای عمومی دولت در لایحه ۹۳ نسبت به قانون بودجه سال ۹۲ از ۷/۳ درصد کاهش برخوردار بوده است، اما ارقام لایحه بدون استثنای نسبت به پیش‌بینی عملکرد در سال ۹۲ افزایش نشان می‌دهد. ردپای این بیش‌بر آورد درآمدی را می‌توان در مورد درآمدهای عمومی دولت (۱۶ درصد) و واگذاری دارایی‌های سرمایه‌ای (۲۸ درصد) مشاهده کرد، برای نمونه دولت در بخش مالیات بر حقوق کارکنان بخش عمومی رشدی ۶۸ درصدی را پیش‌بینی کرده و این در حالی است که افزایش حقوق ۲۰ درصد بوده و البته پایه معافیت مالیاتی نیز از ۸۳۰ هزار تومان به یک میلیون تومان رسیده است. با یک حساب سرانگشتی می‌توان دریافت که این حجم از منابع درآمدی در سال ۹۳ تنها از همین یک کانال، قابل وصول خواهد بود. موضوع بیش بر آورد درآمدها را در بخش درآمدهای

حاصل از واگذاری دارایی‌های سرمایه‌ای نیز می‌توان مشاهده کرد. در لایحه بودجه سال ۹۳ قیمت هر بشکه نفت خام و میعانات گازی ۱۰۰ دلار، نرخ برابری دلار ۲۶۵۰۰ ریال، صادرات نفت خام یک میلیون بشکه، صادرات میعانات گازی ۲۹۷ هزار بشکه و فروش میعانات گازی به پتروشیمی‌ها ۱۲۰ هزار بشکه در روز فرض شده است. طبق محاسبات مرکز پژوهش‌ها منابع حاصل از فروش نفت در سال ۹۳ نسبت به پیش‌بینی عملکرد سال ۹۲، حدود ۶۰ درصد افزایش داشته است که بخشی از آن ناشی از افزایش نرخ ارز و بخشی دیگر ناشی از افزایش قیمت مفروض برای فروش هر بشکه نفت است. با احتساب این تعدیل‌ها نیز کماکان این بخش از درآمدها نسبت به پیش‌بینی سال ۹۲ معادل ۲۸ درصد بیش بر آورد دارد. با توجه به این بیش‌بر آورد کردن درآمدها در لایحه و البته تشدید آن در فرآیند تصویب در مجلس باید برای سال ۹۳ نیز انتظار کسری بودجه و اختصاص بخشی از اعتبارات عمرانی را برای جبران هزینه‌های عمومی دولت داشت. این موضوع یکی از مشکلات لایحه تقدیمی بودجه دولت به مجلس بود که به کرات توسط کارشناسان اقتصادی به نمایندگان مجلس گوشزد شد.

مصارف بودجه ۹۳

اعتبارات هزینه‌ای؛ اجبارهای غیر قابل چشم‌پوشی

مصارف بودجه عمومی دولت در لایحه سال ۹۳ نسبت به قانون سال ۹۲ حدود ۷/۳ درصد کاهش داشت و اعلام شد که بودجه سال ۹۳ انقباضی بسته شده است اما این میزان با تعدیل‌های انجام گرفته در مجلس تقریباً به میزان مصوب سال ۹۲ رسید، با این حال این رقم نسبت به عملکرد سال ۹۲ نزدیک به ۵۰ درصد افزایش نشان می‌دهد که حکایت از انبساطی بودن بودجه دارد. در

بودجه ۹۳ معادل ۷۳ درصد از مصارف عمومی دولت مربوط به اعتبارات هزینه‌ای است که این سهم برای عملکرد سال ۹۲ حدود ۸۲ درصد پیش‌بینی می‌شود. در بین اعتبارات هزینه‌ای دولت نیز بالاترین سهم مربوط به پرداخت حقوق و دستمزد افراد شاغل است. در حقیقت حدود ۸۵ درصد اعتبارات هزینه‌ای دولت صرف پرداخت حقوق و دستمزد افراد شاغل و بازنشسته و سیاست‌های حمایتی می‌شود. در نتیجه بیش از ۵۰ درصد بودجه دولت صرف این بخش از هزینه‌ها می‌شود. این موضوع نشان می‌دهد که دست دولت برای کاهش این بخش از هزینه‌ها تا حد زیادی بسته است و به همین دلیل هر زمان که کاهشی در درآمدهای قابل وصول دولت پیش می‌آید، سایر بخش‌های هزینه‌ای و البته اعتبارات مربوط به طرح‌های عمرانی، مغلوب قدرت این هزینه‌ها شده و عرصه رقابت را خالی می‌کنند. این موضوع یکی از مشکلات جدی در بودجه دولت است که عدم تصمیم‌گیری اساسی در مورد آن، ایجاد اصلاحات اساسی در ساختار هزینه‌ای دولت را با مشکل روبه‌رو می‌کند. در این زمینه، مرکز پژوهش‌های مجلس پیشنهاد مرحله‌بندی کردن اعتبارات هزینه‌ای را مطرح کرده است. بر این اساس بخشی از هزینه‌های دولت برای نمونه بخشی از افزایش حقوق و دستمزد کارکنان تنها در صورت تحقق منابع قابل پرداخت می‌شود و در صورت عدم تحقق منابع، به صورت دیون دولت تجمع می‌شود. این سیاست و سیاست‌های تکمیلی می‌تواند از انتقال اعتبارات عمرانی به بخش هزینه‌ای جلوگیری کند و به کنترل هزینه‌های غیرقابل توجهی بپردازد. اجرای نظام هماهنگ حقوق و دستمزد و جلوگیری از افزایش بدون حساب برخی حقوق‌ها - بنا به گزارش‌هایی نسبت کف و سقف حقوق دولتی یک به ۳۰ است - نیز می‌تواند در نیل به این هدف مؤثر واقع شود.

از منظر اعتبارات دستگامی، در لایحه بودجه سال ۹۳ وزارت آموزش و پرورش (۱۳ درصد)، وزارت تعاون کار و رفاه اجتماعی (۱۰ درصد) سازمان تأمین اجتماعی نیروهای مسلح (هشت درصد) و ستاد مشترک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (چهار درصد) بالاترین میزان سرجمع اعتبارات هزینه‌ای را به خود اختصاص داده‌اند. به‌طور کلی در مورد این بخش از لایحه بودجه می‌توان گفت دست دولت برای تغییرات عمده بسته است و از آنجا که این بخش از هزینه‌ها غیرقابل چشم‌پوشی هستند، حداقل کار دولت در کوتاه مدت، بر آورد دقیق درآمدهای مربوط است تا در زمان اجرای قانون بودجه، به بهانه تحقق نیافتن بخشی از پیش‌بینی‌ها، قرض‌گرفتن از بانک مرکزی و تغییر در تخصیص اعتبار، در دستور کار قرار نگیرد.

در سال‌های ۸۱ تا ۹۱ به‌طور متوسط سالانه باید ۴۸۵ طرح به اتمام می‌رسید، اما تنها ۲۶ درصد از آنها خاتمه یافته است و هزینه‌ای معادل ۶۳۳۷۰۲ میلیارد ریال مازاد بر پیش‌بینی بودجه بر اقتصاد کشور تحمیل شده است. در حقیقت بیش از ۴۰ درصد اعتبارات تخصیص یافته به طرح‌های عمرانی طی این دوره، بابت هزینه تأخیر بوده است

اعتبارات عمرانی؛ طرح‌ها به صف، از جلو نظام

برخلاف اعتبارات هزینه‌ای، دست دولت برای تخصیص اعتبارات مربوط به طرح‌های عمرانی باز است و می‌تواند با اولویت‌بندی طرح‌ها، بخشی از هزینه‌های مربوط به این بخش را کاهش دهد. در اینجا لازم است یک نکته مهم مورد توجه قرار گیرد. در زمینه اصول بودجه‌نویسی همان‌طور که اشاره شد، اصل تقدم درآمدها بر هزینه در خصوص هزینه‌های عمومی دولت مطرح می‌شود اما در مورد هزینه‌های عمرانی اصل تقدم هزینه بر درآمد مطرح است، چرا که این بخش از هزینه‌ها با امور توسعه‌ای ارتباط دارد و در صورتی که هزینه‌ای جنبه الزام داشته باشد دولت موظف به انجام آن است اما در سال‌های اخیر به دلیل رشد شدید اعتبارات هزینه‌ای و کاهش درآمدهای دولت، این اصل معکوس شده به گونه‌ای که دولت در ابتدا منابع درآمدی را به بخش هزینه‌های غیرقابل اجتناب اختصاص می‌دهد، سپس اعتبارات باقی‌مانده را به بخش طرح‌های عمرانی می‌دهد. مشکل این شیوه اختصاص درآمد، نوسان در میزان اعتبار طرح‌های عمرانی است، به گونه‌ای که هر نوع نوسان در سطح درآمدهای نفتی و عدم وصول‌های درآمدهای مالیاتی، به این بخش از اعتبارات منتقل می‌شود و تکمیل پروژه‌های عمرانی را با تأخیر مواجه می‌سازد. این موضوع شاید در لایحه بودجه آن‌چنان واضح نباشد اما در عملکرد بودجه‌ها به خوبی نمایان است، برای نمونه در سال ۹۲ نسبت عملکرد عمرانی به هزینه‌ای در پایین‌ترین سطح طی دوره ۹۲ - ۷۶ بوده است، به گونه‌ای که این نسبت در سطح ۱۱ درصد قرار گرفته است. این در حالی است که برای سال‌های قبل از آن هم در عملکرد تنها یک سوم اعتبارات بودجه به طرح‌های عمرانی اختصاص می‌یافت.

مشکل دیگر بودجه کشور که در حیطه تملک دارایی‌های سرمایه‌ای خود را نشان می‌دهد، تصویب طرح‌های عمرانی جدید بدون توجه به هزینه‌های تجمعی آن برای سال‌های آینده است. نتیجه این کار، حجم عظیمی از طرح‌های عمرانی بدون توجیه اقتصادی است که در نهایت ناتمام مانده‌اند. در همین زمینه در سال‌های ۸۱ تا ۹۱ به‌طور متوسط سالانه باید ۴۸۵ طرح به اتمام می‌رسید، اما تنها ۲۶ درصد از آنها خاتمه یافته است و هزینه‌ای معادل ۶۳۳۷۰۲ میلیارد ریال مازاد بر پیش‌بینی بودجه بر اقتصاد کشور تحمیل شده است. در حقیقت بیش از ۴۰ درصد اعتبارات تخصیص یافته به طرح‌های عمرانی طی این دوره، بابت هزینه تأخیر بوده است.

در راستای حل این مشکل (البته به صورت کوتاه‌مدت) دولت اقدام به اولویت‌بندی طرح‌های عمرانی کرده است. بر این اساس طرح‌های عمرانی به سه دسته ۱- طرح‌هایی با پیشرفت فیزیکی صفر تا ۲۰ درصد ۲- طرح‌هایی با پیشرفت فیزیکی ۲۰ تا ۸۰ درصد و ۳- طرح‌هایی با پیشرفت بالای ۸۰ درصد، تقسیم شده‌اند. در این تقسیم‌بندی، طرح‌های بدون اولویت و با پیشرفت فیزیکی زیر ۲۰ درصد تنها ۱۰ درصد اعتبار را به خود اختصاص داده‌اند و ۹۰ درصد اعتبارات به طرح‌های با اولویت بالاتر اختصاص یافته است. این اقدام دولت با توجه به کاهش بودجه تملک دارایی‌های سرمایه‌ای، اگرچه مثبت ارزیابی می‌شود اما باید توجه کرد که راه‌حل بلندمدت و البته کافی برای حل این معضل نیست. دولت باید در اقدام مکمل دیگر، شروع طرح‌های عمرانی را منوط به تحقق منابع اعتباری آن برای تکمیل طرح و در اولویت قرار گرفتن آن بر مبنای ملاحظات توسعه‌ای کند و در بلندمدت با عدم تخصیص اعتبارات عمرانی به هزینه‌های عمومی، تکمیل به موقع طرح‌ها را به‌عنوان یک هدف مهم در نظر داشته باشد. در این زمینه مجلس هم نقشی اساسی ایفا می‌کند. متأسفانه یکی از دلایل آغاز طرح‌های عمرانی بدون توجیه اقتصادی و توسعه‌ای، تلاش نمایندگان برای تصویب طرح‌های ویژه در حوزه انتخاباتی آنهاست تا از این طریق کارنامه مثبتی را برای خود رقم بزنند. آگاهی نمایندگان از تبعات این نوع رویکرد هم برای حوزه انتخابی آنها و هم در سطح ملی و هم‌راستایی آنها با منافع بلندمدت توسعه ملی می‌تواند تا حد زیادی در حل این مشکل کارساز باشد.

اعتبارات متفرقه؛ بی‌نام و نشان‌های بزرگ
همان‌طور که اشاره شد، یکی از مشکلات ساختار بودجه‌ریزی کشور، حجم بالای اعتبارات ردیف‌های متفرقه در بودجه است. در تخصیص اعتبارات ردیف‌های متفرقه، دولت

می‌داد برای اجرای این قانون لایحه جداگانه‌ای به مجلس ببرد که این اتفاق نیفتاد. حال باید دید آیا دولت تدبیر و امید این توانایی را دارد که در برابر فشارهای مختلف برای وارد کردن یک شوک دیگر بر اقتصاد مقاومت کند یا با اجرای فاز دوم این قانون خود به اتلاف منابع ملت، دامن خواهد زد.

سخن آخر: بودجه سال ۹۳ کل کشور از حیث منابع با افزایش، از ۷۸۳ هزار میلیارد تومان لایحه به ۸۰۳ هزار و ۳۴۸ میلیارد تومان رسید و نظر مثبت نمایندگان مجلس و شورای نگهبان را دریافت کرد. با این حال اما و اگرها برای کارآمدبودن این قانون برای سال جاری باقی است. مواردی از قبیل ارائه لایحه بودجه در زمان مقرر به مجلس با وجود زمان کم دولت برای این کار و افزایش شفافیت اطلاعات در مواد بودجه از مواردی است که کارشناسان را امیدوار می‌کند دولت در عمل به بودجه نیز به قوانین پایبند باشد، با این حال مواردی مانند اجرای فاز دوم یارانه‌ها و بیش‌برآورد کردن درآمدهای دولت وجود دارد که چشم‌انداز آینده اقتصادی کشور را دچار ابهام می‌کند.

می‌توان پیش‌بینی کرد نتیجه این هر دو مورد، کسری بودجه است که احتمالاً با قرض گرفتن از بانک مرکزی (تورم) یا کاهش هزینه‌های عمرانی (رکود) جبران می‌شود که در هر دو حالت به رکود تورمی دامن خواهد زد. از این رو باید از دولت خواست در ارائه لایحه بودجه ۹۴ گام‌های جدی تری در راستای کاهش این مشکلات بردارد و بدانند این بیمار بد حال زمان زیادی برای درمان ندارد. در سمت دیگر، باید توجه کرد که دولت هنوز درگیر وضعیت به‌وجود آمده در هشت سال گذشته است، از این رو باید این نهاد را یاری داد تا بتواند بار این ارث نامطلوب را با کمترین خسارت بر زمین بگذارد.

با توجه به تمامی این موارد اگر بخواهیم پاسخی به پرسش ابتدای متن بدهیم باید گفت اگرچه نمی‌توان بودجه سال ۹۳ را به عنوان یک داروی درمانی هرچند موقت برای اقتصاد ایران دانست اما در صورت اجرای متعهدانه آن می‌توان امیدوار بود که روند تشدید بیماری کند شود تا در نهایت بیمار بتواند در مسیر درمان بلندمدت قرار بگیرد.

* اعداد و ارقام مربوط به لایحه بودجه و عملکرد بودجه سال ۹۲ از گزارش‌های مرکز پژوهش‌های مجلس استخراج شده است.

منابع

۱. مرکز پژوهش‌های مجلس گزارش ۱۳۳۴۶.
۲. مرکز پژوهش‌های مجلس ۱۳۳۴۶. ■

ضد توسعه‌های بودن و اتلاف منابع در این برنامه بود که در نتیجه انتظار می‌رفت دولت در اجرای فاز بعدی بسیار بادقت عمل کند و از تغییرات دفعی قیمت‌ها و شوک درمانی اقتصادی پرهیز داشته باشد.

به گفته محمدباقر نوبخت، پرداخت یارانه نقدی با کسری روبه‌رو است و ماهانه هزار میلیارد تومان از منابع بودجه عمومی به یارانه‌ها تخصیص داده می‌شود، این در حالی است که قرار بود ۵۰ درصد منابع یارانه‌ها صرف پرداخت‌های نقدی و ۵۰ درصد دیگر در کارهای توسعه‌ای و عمران سرمایه‌گذاری شود. دولت در تبصره ۲۱ لایحه بودجه ۹۳ در خصوص «هدفمندی یارانه‌ها»، درآمد حاصل از اجرای این قانون در سال ۹۳ را ۶۳۲ هزار میلیارد ریال تعیین کرد.

براساس تبصره دولت، ۵۱۹ هزار میلیارد ریال از درآمد مذکور از محل اصلاح قیمت کالاها و خدمات، تحصیل خواهد شد و ۱۱۳ هزار میلیارد ریال مربوط به یارانه نان، برق و سایر کالاها و خدمات خواهد بود.

نزدیک به ۳۰ درصد بودجه طرح‌های عمرانی مربوط به اعتبارات متفرقه است یعنی اعتباراتی که برنامه دقیق و دستگاه اجرایی معینی ندارند. این در حالی است که قاعدتاً طرح‌های عمرانی و اعتبارات آنها باید برگرفته از اسناد بالادستی مانند برنامه‌های پنج‌ساله توسعه باشند

در نهایت و با رفع ایرادات شورای نگهبان به تبصره هدفمندی و با ورود منابع و مصارف آن در تبصره ۲۱ از ۶۳ هزار میلیارد تومان به ۵۹ هزار و ۲۰۰ میلیارد تومان کاهش یافت. با این حال نگرانی از اجرای فاز دوم این قانون کماکان ادامه دارد. در شرایطی که کشور درگیر دور باطل رکود تورمی است اجرای فاز دوم این قانون یا با افزایش قیمت حامل‌های انرژی همراه است که در این صورت باید منتظر تورم افسارگسیخته و رکود تولید در سال جدید باشیم یا دولت در پرداخت یارانه با کسری مواجه می‌شود که در نهایت اجبار به قرض گرفتن از بانک مرکزی یا تخصیص اعتبارات عمرانی به پرداخت یارانه پیش می‌آید که هر دو راه تشدیدکننده رکود تورمی است. شاید به همین دلیل است که دولت ترجیح

الزامی به قید کردن برنامه و دستگاه اجرایی مشخص ندارد که این موضوع دو مشکل بزرگ ایجاد می‌کند؛ نخست، غیرشفاف بودن بودجه و دوم، غیر برنامه‌ای بودن آن. این مشکل زمانی حادتر جلوه می‌کند که توجه داشته باشیم نزدیک ۳۰ درصد بودجه طرح‌های عمرانی مربوط به اعتبارات متفرقه است یعنی اعتباراتی که برنامه دقیق و دستگاه اجرایی معینی ندارند. این در حالی است که قاعدتاً طرح‌های عمرانی و اعتبارات آنها باید برگرفته از اسناد بالادستی مانند برنامه‌های پنج‌ساله توسعه باشند.

یکی از اقدام‌های مثبت در لایحه بودجه ۹۳، کاهش تعداد ردیف‌ها و حجم اعتبارات متفرقه است. در لایحه بودجه ۹۳ تعداد ردیف‌های متفرقه از ۲۷۰ ردیف در سال ۹۲ به ۲۱۵ ردیف در سال ۹۳ رسیده و حجم اعتبارات نیز نسبت به سال قبل ۲۲ درصد کاهش نشان می‌دهد. با این حال هنوز حدود ۲۰ درصد اعتبارات بودجه مربوط به ردیف‌های متفرقه است. باید توجه کرد در سال ۹۲ معادل ۴۵ درصد از اعتبارات ردیف‌های متفرقه مربوط به تملک دارایی‌های سرمایه‌ای بود که امسال این سهم به ۳۶ درصد کاهش یافته اما هنوز از کل اعتبارات عمرانی، ۳۷ درصد مربوط به ردیف‌های متفرقه است. این در حالی است که تنها ۱۵ درصد اعتبارات هزینه‌ای مربوط به این ردیف‌ها می‌شود. این موضوع یکی از مشکلات بودجه ۹۳ به‌شمار می‌رود. با توجه به این مهم، دولت در سال‌های آینده باید اهتمام جدی به حل این مشکل داشته باشد.

اعتبار هدفمندی یارانه‌ها؛ غول خاموش!

اعداد و ارقام پیشنهادی دولت در لایحه بودجه سال ۹۳ بدون در نظر گرفتن منابع و مصارف هدفمندسازی یارانه‌ها بود، چرا که دولت اعتقاد داشت برای پیش‌بینی دقیق و تدوین برنامه‌ای جامع برای اجرای فاز دوم هدفمندسازی یارانه‌ها در سال ۹۳ لایحه‌ای جداگانه از بودجه را به مجلس ببرد، اما با پذیرفته نشدن این موضوع از سوی نمایندگان به فاصله ۴۵ روز از ارائه لایحه بودجه، دولت تبصره‌ای شامل پیش‌بینی منابع و مصارف هدفمندی یارانه‌ها را به مجلس ارائه کرد تا بودجه که پیش از این ۲۰ تبصره‌ای بود، ۲۱ تبصره‌ای شود.

در همین زمینه سخنگوی دولت درباره برنامه دولت برای اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها، گفته بود: «با توجه به اهمیت قانون هدفمندی و اشکالات جدی که در اجرای فاز نخست آن به‌وجود آمد دیگر نمی‌خواهیم منابع کشور را تلف کنیم». به همین سبب بنا را بر این گذاشته‌ایم تا موضوع هدفمندی یارانه‌ها را در قالب لایحه‌ای جداگانه به نمایندگان مجلس شورای اسلامی تقدیم کنیم». این گفته از سوی یک مقام ارشد دولت در واقع اعتراف به

بحران‌های اقتصاد ایران و مسئولیت اصلاح‌طلبان

گزارشی از سخنرانی دکتر رنانی در بنیاد باران



دکتر محسن رنانی

چشم‌انداز ایران: دکتر محسن رنانی در نشست اسفندماه بنیاد باران به ایراد سخنرانی با موضوع «بحران‌های اقتصاد ایران و مسئولیت اصلاح‌طلبان» پرداخت. آنچه در پی می‌آید، گزارشی از این سخنرانی است. سخنرانی را در سایت بنیاد باران ملاحظه فرمایند.

دکتر رنانی در ابتدای بحث به یادآوری مباحث گذشته خود راجع به «تکینگی» پرداخت: «تکینگی ترجمه واژه Singularity است و به وضعیتی می‌گوییم که یک سیستم به وضعیتی برگشت‌ناپذیر می‌رسد یعنی وارد فرایندی می‌شود که دیگر امکان برگشت‌دادنش به وضعیت قبل نیست. نمونه مهم این تکینگی را در ستاره‌ها می‌بینیم. ستارگان بزرگی که در پایان زندگی خود فرو می‌باشند و در واقع در خودشان فرو می‌ریزند و به‌خاطر هم‌جوشی درونی خود، تبدیل به جرمی کوچک اما با فشردگی عظیم و چگالی بی‌نهایت می‌شوند، به‌گونه‌ای که یک قاشق چایخوری آن جرم ستاره‌ای، میلیاردها تن وزن دارد و این باعث می‌شود که جاذبه این ستاره تکیه‌شده و فروریخته آن قدر شدید شود که حتی نور را هم جذب کند و نور هم از حوزه خارج نشود. به همین خاطر ما به آن سیاهچاله می‌گوییم چون نور از آن بیرون نمی‌آید و چیزی را نمی‌بینیم. از آثاری که در پیرامون اینها هست درمی‌یابند که اینجا سیاهچاله است. به این وضعیت، تکینگی می‌گویند. گلوله‌ای را در نظر بگیرید که در میان پارچه‌ای که در هوا بسته‌شده انداخته‌ایم. پارچه از اطراف به سمت وسط، شیب پیدا می‌کند. هر چیزی در دامنه این پارچه قرار

است و معتقدم که نه تنها هیچ دولتی بلکه نظام هم نمی‌تواند روند کنونی تهران را متوقف کند یا حتی پایتخت را جابه‌جا کند. جابه‌جایی پایتخت، به‌لحاظ سیستمی امکان‌ناپذیر است، زیرا به مرحله تکینگی رسیده است. نمونه‌اش بیماری سرطانی است که غده در یکی از جوارحش به مرحله متاستاز برسد و سلول‌های سرطانی به صورت انبوه تکثیر شوند، در آن مرحله نه‌تنها جراحی فایده‌ای ندارد، بلکه عملاً مرگ بیمار را تسریع می‌کند. تهران باید با فرایندهای بزرگ دیگری مانند تحولات فناوری که مثلاً در ۲۰ سال آینده روی خواهند داد، از وضعیت تکینگی خارج شود. سیستمی که به سمت تکینگی حرکت می‌کند، دو ویژگی دارد، اول اینکه روز به روز پیش‌بینی‌پذیری آن کم می‌شود که به علت کم‌شدن کنترل‌پذیری و انعطاف‌پذیری آن سیستم است. اکنون تهران در مرحله پیش‌بینی‌ناپذیری است؛ بزرگ‌شدن حجم این سیستم باعث شده است که پیش‌بینی‌پذیری آن از دست برود. هیچ کس نمی‌داند که اگر

گیرد به سمت گلوله حرکت می‌کند. این دامنه فرورفته پارچه را افق رویداد می‌گویند. یعنی هر گلوله کوچکتر دیگری در این دامنه بیفتد، به سمت وسط کشیده می‌شود. یعنی مسیرش برگشت‌ناپذیر است و می‌رود تا خودش هم در این چاله وسط بیفتد. پس این فاصله‌ای که گلوله وارد مرحله‌ای می‌شود و لحظه به لحظه برگشت‌ناپذیر می‌شود را افق رویداد می‌گوییم و مرکز پارچه را سیاهچاله می‌نامیم. برای نمونه تهران، امروز به یک سیاهچاله تبدیل شده؛ یعنی به وضعیتی رسیده که در کشور همه‌چیز را به سمت خودش می‌کشد، اعم از نیروی انسانی و سرمایه و... هیچ قدرتی هم به جز عاملی بیرونی و تحولی بیرون از سیستم، توانایی بازگرداندن و توقف مسیر کنونی آن را ندارد، سیاهچاله‌ها هم همین‌طور هستند. باید ستاره عظیمی به آنها برخورد کند تا آن ستاره آزاد شود. یکی از خطاهای تاریخی جمهوری اسلامی این بود که تهران را به یک سیاهچاله تبدیل کرد. تهران امروز، مهم‌ترین تهدید جمهوری اسلامی

در تهران ۲-۳ روز آب یا برق قطع شود، چه خواهد شد، اگر زلزله شود چه خواهد شد، هیچ کس نمی داند اگر حاشیه نشین ها در تهران شورش کنند، چه خواهد شد و... بگذارید تا یک سری مثال های اقتصادی بزنیم. برای نمونه ژاپن زمانی که می خواهد صادراتش را افزایش دهد، با یک یا دو درصد کاهش پول ملی خود و افزایش نرخ ارز خارجی، صادراتش جهش می یابد پس می تواند با نرخ ارز، اقتصادش را کنترل کند؛ یا با جابه جا کردن نیم درصد نرخ بهره، سرمایه گذاری در ژاپن شدیداً تغییر می کند اما در ایران، بالا بردن یا کاهش نرخ بهره به میزان ۱۰ درصد هم سرمایه گذاری را تغییر نمی دهد، چنانچه با افزایش ۲۰۰ درصدی نرخ دلار در دو سال پیش، صادرات تغییر خاصی نکرد. یعنی کنترل اقتصاد ایران دیگر با سیاست های پولی و مالی امکان پذیر نیست و پارامترهای کنترل در اقتصاد ایران، غیرفعال شده اند یا وضعیتی که اکنون فساد نظام اداری در ایران پیدا کرده است، دیگر توسط خود نظام اداری قابل کنترل نیست. چیدمان سیستم به گونه ای است که به طور اتوماتیک فساد تولید می کند، این وضعیت نشان می دهد که به سمت وضعیت های تکنیکه شونده و غیر قابل بازگشت می رویم؛ یعنی وضعیت ناکارایی نظام اداری، در افق رویداد، به مرز بازگشت ناپذیر می رسد و انعطاف پذیری کاهش می یابد. شاخص های زیادی هشدار دهنده این است که در مرز انعطاف ناپذیری و کنترل ناپذیری و به واقع پیش بینی ناپذیری اقتصاد ایران هستیم. بنابراین اقتصاد ایران در اواخر دولت دهم نشانه های ورود به مرحله «افق رویداد» را از خود بروز داد که اگر همان روند ادامه می یافت نهایتاً به «تکنیکی» می رسید که پایانی جز فروپاشی و تورم های چهارنعل و ورشکستگی های گسترده در اقتصاد و امواج بیکاری و شورش کارگران و فرار مدیران و نظایر اینها را نداشت.» ایشان در ادامه به توضیح چگونگی توقف روند گذشته ایران پرداخت:

«اما خوشبختانه با انتخابات ریاست جمهوری یازدهم، پدیده ای به نام «رویدادگی» در ایران رخ داد. «رویدادگی» را برای واژه Catastrophe گذاشته ام. اگر بخواهیم مفهوم «رویدادگی» را روشن کنیم، می توان از تمثیل پرواز یک سنجاقک استفاده کرد که ظاهراً دارد در مسیری پرواز می کند اما در یک لحظه، یا مسیرش را به سطحی بالاتر یا پایین تر جهش می دهد یا در یک لحظه به عقب برمی گردد، مسیر پرواز سنجاقک، حالت «رویدادگی» دارد. یعنی دست کم در کوتاه مدت قابل پیش بینی نیست. در انتخابات خرداد ۹۲، رفتار «رویدادگی» در مردم ایران رخ داد و به طور کلی رفتار مردم ایران به خاطر تحولاتی که در این سال های اخیر رخ داده است و به علت بی ثباتی های بلندمدت

همراه با افزایش بی اعتمادی عمومی، وارد فاز «رویدادگی» شده است... این «رویدادگی» و تحول عظیم، حرکتی بود که فضای سیاسی و اقتصادی ایران را دگرگون کرد. پس از انتخابات، به مدت سه چهار ماه فضا تبدیل به فضای نشاط شد اما پس از آن مردم وارد فاز ارزیابی و نظاره شدند. پیش بینی این است که در یک فاصله نه چندان طولانی، از نظاره و ارزیابی خارج می شوند و وارد فاز کنش خواهند شد. اینکه کنش مردم ایران مثبت باشد یا منفی، بستگی به تحولاتی دارد که رخ خواهد داد. یعنی به رفتار خود دولت و رفتار سایر بخش های نظام با دولت بستگی دارد. اگر این رفتارها، تنش آمیز و غیرهمکارانه باشد مردم از اصلاح پذیری اوضاع و از توان دولت یازدهم برای بهبود اوضاع ناامید می شوند که در این صورت وارد مرحله «کنش منفی» خواهند شد. اگر وارد مرحله کنش منفی شوند، یعنی دیگر این صبوری و انتظار و ثبات کنونی را رها می کنند. در این صورت نقدینگی ها راه می افتند. انتظارات تورمی روشن می شود و ما وارد فاز بی ثباتی اقتصادی همراه با تورم شتابان خواهیم شد. اگر ارزیابی مردم از همکاری قوا و توانایی دولت در تسلط بر اوضاع و تغییر شرایط، مثبت باشد، پیش بینی آنها این خواهد بود که اوضاع خوب خواهد شد بنابراین وارد فاز «کنش مثبت» خواهند شد یعنی صبوری خود را ادامه می دهند و با امیدواری به سوی فعالیت های مولد می روند و همین باعث می شود اوضاع به تدریج به سمت بهبود برود. امروز، رونق و رکود در اقتصاد ایران، اقتصادی نیست. عامل رکود، سیاسی و اجتماعی است یعنی رکود با عوامل اقتصادی شروع شده است اما اکنون تداوم آن بیشتر عامل سیاسی دارد تا اقتصادی.» ایشان در ادامه به ترسیم فضای فعلی و دورنمای اقتصادی دولت آقای روحانی پرداختند:

پس از انتخابات، به مدت سه چهار ماه فضا تبدیل به فضای نشاط شد اما پس از آن مردم وارد فاز ارزیابی و نظاره شدند. پیش بینی این است که در یک فاصله نه چندان طولانی، از نظاره و ارزیابی خارج می شوند و وارد فاز کنش خواهند شد. اینکه کنش مردم ایران مثبت باشد یا منفی، بستگی به تحولاتی دارد که رخ خواهد داد

«اکنون مسئله این است که با سیاست های مرسوم اقتصادی، امکان تحرک اقتصادی ایران وجود ندارد. نمی دانم چرا همچنان، مشاوران اقتصادی دولت آقای روحانی، تلاش دارند که از طریق ابزارهای اقتصادی مرسوم وضعیت رکود کنونی را مدیریت کنند. سیاست های مرسوم اقتصادی مربوط به شرایط سیاسی و اجتماعی نرمال و طبیعی است و مربوط به شرایطی است که رفتارهای اجتماعی، عقلانی است نه احساسی و عصبی و اعتماد در جامعه در حد طبیعی وجود دارد... نمی دانم چرا هنوز گمان می کنند که با جمع کردن نقدینگی می توانند تورم را کنترل کنند. در شرایط عادی، اگر نقدینگی را جمع کنیم، می تواند تورم را کنترل کند، اکنون ما در شرایط عادی نیستیم که بخواهیم با جمع آوری نقدینگی تورم را کنترل کنیم، بنابراین نخست اینکه نقدینگی قابل جمع آوری نیست و دوم اینکه اگر نقدینگی هم جمع آوری شود، نه تنها الزاماً تورم را کنترل نمی کند بلکه قطعاً به رکود دامن می زند. زیرا در سال های اخیر، سوخت عظیمی زیر دیگ تورم قرار داده شده که به علت نرسیدن اکسیژن کافی، این سوخت هنوز شعله ور نشده است. آن سوخت هفت برابر شدن نقدینگی (از حدود ۷۰ هزار میلیارد تومان به حدود ۵۰۰ هزار میلیارد تومان) در هشت سال اخیر است که هنوز تورم و فشار تورمی آن خارج نشده است. زمانی که نقدینگی تریق می شود، اثر آن به دو روش بروز می کند؛ یا باید تولید، متناسب با نقدینگی بالا رود که در این هشت سال، تولید نه تنها هفت برابر نشده و افزایش پیدا نکرده بلکه رشدش منفی هم بوده است، یا باید تورمی به همین مقدار ایجاد شود که باز تورم هم ۷۰-۶۰ درصد ایجاد نشده است، پس انرژی آن همیشه نقدینگی که زیر دیگ اقتصاد ایران گذاشته شده، هنوز آزاد نشده است. به همین علت است که می گویم اکنون دست دولت روحانی در مدیریت اقتصادی تورم بسته است و در این وضعیت خاص تورم را باید از طریق ابزارهای دیگری مثل اعتمادبخشی و به هم نزدن ثبات موجود، کنترل کرد. در واقع کنترلی در کار نیست باید بکوشیم موتور این تورم را دوباره روشن نکنیم. مسئله دیگر تورم رکودی است. اکنون با عمیق ترین دوران تورم رکودی تاریخمان روبه رو هستیم. جز یک سال، در دولت مهندس موسوی. ۴۰ سال است که در ایران تورم دو رقمی داریم. در زمان آقای خاتمی هم یک سال حدود ۹/۵ بود که ۱۰ محسوب می شود. در کل ۴۰ سال گذشته، از سال ۵۲ تاکنون، تورم در ایران دو رقمی بوده است. ایران تنها کشور دنیا است که ۴۰ سال تورم دو رقمی داشته است. کینز می گوید اگر می خواهید ملتی را نابود کنید، بهترین و خاموش ترین و کم هزینه ترین ابزار، کاهش بلندمدت ارزش پول ملی آنهاست



عکس از ایستا

مدنی دارد. رأی‌ی که به دولت روحانی داده شد، رأی ایدئولوژیک نیست، رأی حزبی هم نیست، رأی سلبی است، دوام رأی سلبی کوتاه است. رأی‌دهندگان ایدئولوژیک و حزبی معمولاً صبورند و تلاش می‌کنند وقتی حزبشان پیروز شد ناتوانی‌ها یا شکست‌های آن را نبینند یا لاپوشانی کنند. اما رأی‌دهندگان سلبی به محض اینکه یکی دو خطا دیدند، تعلق خاطر به منتخبات را از دست می‌دهند. بنابراین دولت روحانی نباید کاری کند که این رأی‌دهندگان سلبی از او ناامید شوند. دولت هاشمی، بر بوروکراسی و تکنوکرات‌ها، دولت خاتمی بر نخبگان اجتماعی و نهادهای مدنی و دولت احمدی‌نژاد به توده‌های محروم و نظامیان متکی بود. ولی دولت روحانی هنوز هیچ موتوری برای هدایت اجتماعی ندارد. ابهام سوم، در سطح مردم است، مردم از فاز ناامیدی پیش از انتخابات به نشاط بعد از انتخابات و اکنون از نشاط به فاز نظاره و ارزیابی منتقل شده‌اند. اکنون در فاز نظاره و ارزیابی هستند، اگر این دو ابهام رفع نشود، به زودی هم در سطح حکومت و هم در سطح دولت، مردم به فاز کنش منفی می‌روند. به همین علت است که می‌گویم اقتصاد ایران، رکود کنونی‌اش رکود سیاسی است نه اقتصادی....

ظاهراً دولت آقای روحانی مصمم است که فاز دوم را اجرا کند، یعنی خطای فاحشی که در این دولت رخ داده، این است که مشاوران اقتصادی ایشان سه مسئله را آن‌قدر برجسته و همه چشم‌ها را به آنها خیره کرده‌اند که در دولت حالت فلج و انفعال ایجاد کرده است. آن سه مسئله عبارتند از کسری بودجه و کسری در یارانه‌هایی که باید داده شود، مسکن مهر و پایین بودن قیمت حامل‌های انرژی. اکنون اینها، سه مسئله اول دولت شده و به گونه‌ای برخورد می‌کنند که گویی تا اینها را حل نکنند، هیچ کار دیگری نمی‌توانند انجام دهند. به نظر من، در نگاه اقتصادی دولت آقای روحانی، وزن این سه مسئله خیلی سنگین شده و ظاهراً با همین نگاه است که جمع‌بندی مجموعه دولت این شده است که فاز دوم اجرا شود. امیدوارم که از اجرا منصرف شوند و اگر هم منصرف نمی‌شوند با یک سری ملاحظات اجرا شود. مثلاً یکی از ملاحظات این است که باید بین بنزین و گازوئیل با بقیه کالاها تفاوت قائل شد. بنزین و گازوئیل در ایران تبدیل به کالای معیار شده‌اند. بنزین در ایران مانند طلا و ارز به کالای معیار تبدیل شده است؛ یعنی در ذهن مردم جای شاخص تورم که بانک مرکزی و مرکز آمار اعلام می‌کنند، نشسته‌اند. وقتی مردم به آمارهای رسمی اعتماد نداشته باشند می‌کوشند برای خودشان شاخص‌های اقتصادی پیدا کنند. جامعه ایران اکنون تحولات قیمت طلا و ارز و بنزین را به عنوان شاخص جایگزین تورم می‌بیند. یعنی اگر قیمت بنزین ۱۰۰ درصد

یک مارپیچ تازه تورمی وارد می‌کند. دولت باید برای تأمین کسری یارانه‌ها وارد تعامل با حکومت شود. بالاخره نهادهایی که توانایی آن را دارند و رانت‌هایی برده‌اند، یارانه‌ها را یکی دو سال برعهده بگیرند تا ارزش اسمی یارانه‌ها با تورم کم شود. با تورم موجود ارزش یارانه‌ها دو سال دیگر نصف خواهد شد. دولت روحانی باید از پروژه یارانه‌ها که یک سیاست توزیعی است عبور کند. مسئله افزایش قیمت حامل‌ها، یک سیاست مستقل تخصیصی است. گره زدن یک سیاست توزیعی به یک سیاست تخصیصی که زمان‌بندی و شیوه‌های اجرایی متفاوتی لازم دارد یک خطای نابخشودنی است. مسئله این است که موفقیت فاز دوم هدفمندسازی بستگی به یک اجماع در حکومت دارد، به نظر می‌رسد که این اجماع وجود ندارد. بخش‌هایی از قوا آماده هستند تا روحانی فاز دوم را شروع کند و به محض مشخص شدن پیامدهای منفی آن، حمله‌های تخریبی خود را آغاز کنند. طلیعه‌هایش از همین بحث سبد کالا شروع شده است که نشان می‌دهد که اجماعی وجود ندارد. در حالی که در زمان آقای احمدی‌نژاد تمام قوا همت کردند تا اجرا شود و کسی مخالفت نکرد و پیامدهای منفی آن را مخفی کردند. اکنون جامعه ما با سه ابهام در سطح سیاسی و اجتماعی روبروست. تا زمانی که این سه ابهام حل نشود، ورود به فاز دوم هدفمندی یارانه‌ها، خطای استراتژیک است. ابهام اول در سطح حکومت است. حکومت هنوز نمی‌داند که دولت روحانی، فرصت است یا تهدید. برخی از اجزای حکومت با دولت روحانی، برخورد فرصتی می‌کنند و آن را فرصتی می‌انگارند اما برخی هم آن را تهدید می‌بینند... ابهام دوم، ابهام در دولت روحانی است. دولت روحانی، تکلیفش با سایر قوا و جامعه روشن نیست. خیلی در سایه حرکت می‌کند. استراتژی روشنی نه در تعامل با جامعه و نه با نهادهای

یعنی تولید مداوم تورم. همه بنیان‌های اجتماعی و اقتصادی آنها را می‌توانید از این طریق نابود کنید. دولت آقای روحانی، به نوعی در حوزه اقتصاد آچمز است. نقدینگی قابل جمع کردن نیست و اگر بشود هم، تورم را کنترل نمی‌کند. با کسری بودجه روبروست، اگر بخواهد پول قرض کند یا منتشر کند، تورم را شعله‌ور می‌کند. نظام بانکی نمی‌تواند کمکش کند یعنی موجودی ندارد که کمکش کند. خود نظام بانکی، بدهکار و ورشکسته است. وام خارجی نمی‌تواند بگیرد. سرمایه خارجی نمی‌آید. ممکن است در چند نقطه که خارج از حوزه سرزمینی است مثلاً در پارس جنوبی با گرفتن امتیازهای کلان، بعضی شرکت‌های نفتی بیایند سرمایه‌گذاری کنند، ولی در داخل سرزمین سرمایه‌گذار خارجی نمی‌آید. در عین حال، انتظارات اجتماعی بالاست. از آن طرف، اگر فاز دوم هدفمندسازی اجرا شود آن‌همه نقدینگی که زیر اقتصاد ایران است و فعلاً انرژی آن خارج نشده، موتورش روشن می‌شود.

به تازگی در یک نشست با برخی مسئولان دولتی به دوستان توصیه کردم که اصلاً سراغ اجرای فاز دوم هدفمندسازی نروند، زیرا هدفمندسازی یک پروژه حکومتی است، نه یک پروژه دولتی. برای اینکه هدفمندسازی موفق شود، حکومت باید همت کند نه دولت. اصلاً بحث پرداخت یارانه‌ها، امروز در توان دولت روحانی نیست. در مسئولیت هم قاعداً نیست. برای اینکه این سیاست در دولت دهم و با اجماع کلیه قوا شروع شده و حالا که به نقطه ناتوانی رسیده، باید کل قوا همت کنند تا یارانه‌ها پرداخت شود. اگر قرار است مردم توجیه شوند، کل قوا باید توجیه‌شان کنند. دولت روحانی برای تأمین کسری یارانه‌ها یا باید موتور تورم را دوباره روشن کند، از طریق افزایش قیمت حامل‌ها یا پول چاپ کند که باز تورم روشن می‌شود، بنابراین اقتصاد ایران را در گردابی تازه و در

«اصلاح‌طلبان نخست باید تلاش کنند و اگر ارتباطی دارند، مقامات دولت روحانی را مجاب کنند که در شرایط رکود کنونی، از اجرای فاز دوم، حداقل در مورد بنزین و گازوئیل عدول کنند. ما نمی‌گوییم انجام ندهید، می‌گوییم انجام دهید، اما حداقل صبر کنید تا هنگامی که اقتصاد ایران علائم خروج از رکود را از خود نشان دهد و نرخ رشد اقتصادی به بالای یک درصد برسد. دوم اینکه باید برای خروج از انفعال در وضعیت کنونی همت کنند. یعنی تلاش کنند برای تعامل با حکومت و کمک به مقامات کشور تا از این فروستگی بیرون آیند تا کشور هم از این فروستگی خارج شود که بدون این تحول، اقتصاد هم از عدم اطمینان خارج نخواهد شد. این مهم نیازمند تعامل جدی اصلاح‌طلبان با حکومت است و نقطه آغازین این تعامل این است که سرمایه‌های نمادین اصلاح‌طلبی از موضع انفعالی کنونی خارج شوند و از آبروی خود مایه بگذارند و حتی آبروی‌شان را خرج کنند تا کشور از شرایط کنونی خارج شود. انشاءالله.» ■

پیامدهای اجرای این سیاست می‌تواند کارآمدی دولت روحانی را از بین ببرد، به گونه‌ای که تا پایان دوره مجبور شود دست به عصا راه برود. خطر بعدی خطری است که در تئوری دارون عجم اوغلو، اقتصاددان ترکیه بیان شده است. اگر تورم بعدی در ایران رخ دهد، تخریب طبقه متوسط تشدید می‌شود. اکنون آمارها نشان می‌دهد که در سال‌های اخیر وضع فقرا بدتر نشده است اما با هدفمندی، وضعیت طبقه متوسط به سمت فقرا رفته است یعنی طبقه متوسط هم به فقرا پیوسته‌اند یعنی جامعه ما دارد به سوی یک جامعه دو قطبی فقیر و غنی می‌رود. با اجرای فاز دوم و یک موج تورمی دیگر، این طبقه دوباره تضعیف خواهد شد. بنابراین ما با یک جامعه دویپاره و با یک شکاف عظیم اجتماعی روبرو هستیم که دو نتیجه دارد: یا طبقات فرادست از ابزارهای خشونت برای حفظ منافع خود استفاده می‌کنند و جامعه را به سمت یک دیکتاتوری خشن نظامی می‌برند یا فرودستان و فقرا و حاشیه‌نشینان شورش می‌کنند و فضا را به دست می‌گیرند و درهم‌ریزی سیاسی اجتماعی آغاز می‌شود؛ که هر دو آسیب‌زاست». در ادامه ایشان مسئولیت اصلاح‌طلبان را در شرایط فعلی چنین تشریح می‌کنند:

بالا رود، برآورد مردم این است که تورم ۱۰۰ درصد خواهد بود. بنابراین اجرای فاز دوم این خطر را دارد که انتظارات تورمی مردم که حالا حالت خفته دارد، بیدار شود و بعد یکباره با یک جهش عظیم تورمی روبرو شویم. سلی که اگر بیاید این بار همه را خواهد برد. به همین خاطر است که می‌گوییم در شرایط کنونی، چنین سیاستی برای آقای روحانی یک سیاست انتحاری محسوب می‌شود. اگر آقای روحانی در اولین سیاست مهم دوران ریاست جمهوری‌شان شکست بخورند، دیگر نمی‌توانند سیاست‌های جدی دیگری را اجرا کنند. اگر در فاز دوم هدفمندی، موتور تورم روشن شود و این سیاست موفق نشود، دو حرکت رخ خواهد داد: نخست، نیروهای مخالف و معارض شروع به تخریب دولت می‌کنند؛ دوم، جامعه اعتماد خود را به توانایی روحانی از دست می‌دهد و به فاز کنش منفی می‌رود. در این صورت یک قیچی شکل می‌گیرد که مخالفان سیاسی دولت از یک‌سو و جامعه از سوی دیگر تیغه‌های این قیچی را شکل می‌دهند و دولت روحانی را به نقطه تسلیم می‌برند. نمی‌گوییم با اجرای فاز دوم هدفمندی، پایان سال ۹۳، پایان دولت روحانی است اما

کتاب بخوانید و هدیه دهید



نشر صمدیه افتخار دارد که در مدت چهارده سال چند ده کتاب سیاسی - راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار رسانده است. در همین راستا بر آن است تا برای خوانندگان نشریه سیاسی - راهبردی چشم‌انداز ایران که علاقه‌مند به تهیه این کتاب‌ها هستند، با تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های درخواستی را ارسال کند.

متقاضیان می‌توانند مبلغ محاسبه‌شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲۵، حساب پس‌انداز بانک ملت شعبه توحید، به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند. کتاب‌فروش‌های سراسر کشور نیز می‌توانند برای سفارش کتاب، با مؤسسه توزیع سراسری «کتاب‌گستر» به شماره تلفن‌های ۲-۲۲۰۲۴۱۴۱ و ۲۲۰۱۹۷۹۵ تماس بگیرند.

نشر صمدیه: ۶۶۵۹۶۸۴۹-۶۶۴۳۳۲۰۷-۶۶۹۳۶۵۷۵ شماره: ۶۶۹۳۶۵۷۵

مفهوم کم توسعه یافتگی



کاووس واضحی
پژوهشگر اقتصاد سیاسی

مفهوم تکامل اجتماعی همواره مورد توجه اندیشمندان بوده است اما مفهوم توسعه و توسعه نیافتگی، کمی بیش از نیم قرن است که وارد ادبیات اقتصادی و اجتماعی شده است. همانند بسیاری از مفاهیم علوم اجتماعی، این مفهوم نیز آبه دلیل داشتن خاستگاه بیرونی بدون ابهام و انحراف نبوده است. دیدگاه‌های مختلفی در خصوص توسعه و توسعه نیافتگی مطرح شده است که در این مقال امکان پرداختن به آنها نیست. در این مقاله، مفهوم کم توسعه یافتگی ایران آبا تأکید بر کیفیت رشد نیروهای مولد و چگونگی تحقق شیوه تولید سرمایه‌داری مورد توجه قرار می‌گیرد. بر مبنای این دیدگاه، شاخص «کم توسعه یافتگی»، رشد ناموزون و تحقق ناکامل شیوه تولید سرمایه‌داری در کل اقتصاد است.

۱- طرح مسئله

«کم توسعه یافتگی» (Underdeveloped) ایران، به معنای پایین بودن رشد اقتصادی، درآمد سرانه، بیکاری، توزیع ناعادلانه منافع اقتصادی، حقوق شهروندی و آزادی‌های مدنی و در نهایت کندی استقرار دموکراسی، ریشه در «رشد ناکافی» نیروهای مولد و در نهایت استقرار ناقص شیوه تولید سرمایه‌داری در این کشور دارد.

شیوه تولید سرمایه‌داری در برخی نقاط جهان (اروپای غربی و آمریکا) امکان رشد و تفوق بر تمامی عناصر اقتصادی جامعه (کشاورزی، صنعت و خدمات) را یافته است اما در نیمه بزرگتر جهان (آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین) همچو کودکی ناقص الخلقه پدیدار و در بخش‌های وسیعی از اقتصاد این کشورها گسترش ناکامل داشته است.^۱ این کشورها از یک سو، از توسعه ناهنجار و ناموزون سرمایه‌داری به ویژه در مناطق شهری و از سوی دیگر از «غیرکافی» بودن رشد آن در بخش کشاورزی و روستاها رنج می‌برند.

عدم شکل‌گیری و رشد ناقص سرمایه‌داری در ایران را می‌توان براساس نظریه «احمد اشرف» به لحاظ تاریخی با خصوصیات شیوه‌های تولید شهری - روستایی - ایلی و نظام سیاسی - اجتماعی حاصل از آن (به عنوان مانع داخلی) و وضعیت نیمه استعماری و تحولات سیاسی و اقتصادی جامعه ایرانی در شرایط سلطه استعماری (به عنوان مانع خارجی) مرتبط دانست.^۲ با توجه به دگرگونی‌های به وجود آمده در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی جامعه (تثبیت نسبی عشایر، فروپاشی ارباب - رعیتی و زایش شیوه تولید دهقانی) و شرایط جدید نظم جهانی اقتصاد (سرمایه‌داری جهانی به جای استعمار مستقیم)،

گذر کنند. زیرا شرایط بین‌المللی به طرز برگشت‌ناپذیری تغییر کرده و هنگامی که سرمایه‌داری غرب در اوج پویایی است، توسعه سرمایه‌داری در کشورهای کم توسعه یافته (پیرامون)، به خاطر وجود «رقابت‌های سنگین خارجی»، تحقق نمی‌یابد.

ج) اجرای سیاست‌های موسوم به «خرده کاری» توسط کشورهای کم توسعه یافته. ساختار حکومت در کشورهای کم توسعه یافته، عمدتاً غیردموکراتیک است. حکومت‌های غیردموکراتیک معمولاً با نگرش عوامگرایانه و «پوپولیستی» (Populism) به «حفظ» نظام دهقانی، صنایع دستی و کارگاه‌های کوچک گرایش دارند. در صورتی که تداوم این واحدها براساس «قواعد اقتصادی» به سر آمده و بقای آنها در گرو حمایت دولت‌ها [از کیسه دیگر اقتشار جامعه] است. این فرایند، گرچه نام حمایت از اقتشار پایین دست جامعه را بر پیشانی دارد، به دلیل دخالت در مکانیسم‌های درونی جامعه و تداخل در شکل‌گیری و گسترش عادی طبقات اجتماعی، مانعی در برابر دگرگونی‌های جامعه به شمار می‌آید.

۲- مؤلفه‌های کم توسعه یافتگی

در شرایط «ضعف» ناموزونی شیوه تولید سرمایه‌داری در کشورهای کم توسعه یافته، ساختارهای اقتصادی و اجتماعی آن کشورها به شکل‌هایی درمی‌آید که در مجموع

شیوه تولید سرمایه‌داری در کشورهای در حال توسعه با موانع دیگری روبروست. برخی از این موانع عبارتند از:

الف) «تولیددهقانی»، به دلیل بازتولید ساده، خروج مازاد و عدم امکان انباشت سرمایه از درون نظام تولیدی و مقاومت و کارشکنی در برابر شیوه تولید سرمایه‌داری؛^۳
ب) «سرمایه‌داری جهانی» (Global Capitalism)، به دلیل «انتقال بی‌وقفه مازاد اقتصادی از پیرامون به اقتصاد کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری».^۴ به زعم این پارادایم فکری، کشورهای کم توسعه یافته، قادر نخواهند بود، برای توسعه اقتصادی، از مراحل مشابه کشورهای سرمایه‌داری صنعتی

ریخت‌شناسی کم توسعه یافتگی

به یک یا چند شاخص محدود

نمی‌شود. بلکه مجموعه‌ای

از رشد ناکافی نیروهای

مولد، ضعف در بنیان‌های

تولید، خرده فرهنگ‌های

پیشا سرمایه‌داری و در نهایت،

قدرت سیاسی «غیرمتعارف

سرمایه‌داری» است



طرح از مهدی رضاییان

پل‌باران] دارای اهمیت بوده و در مجموع، محرک اقتصاد ملی قلمداد می‌شود. وجود مصادیقی از صنعت پیشرفته در این کشورها، تنها بیانگر احاطه شیوه تولید سرمایه‌داری بر بخش کوچکی از جامعه است. این کشاورزی است که جمعیت قابل توجهی را در خود جای داده است. لذا «کیفیت تولید و مناسبات اجتماعی» بین تولیدکنندگان، رابطه آنها با دیگر طبقات اجتماعی و کیفیت توزیع منافع این بخش، دارای اهمیت است.^۶

وظیفه بخش کشاورزی، علاوه بر ایجاد «مازاد تولید»، به منظور گسترش بازرگانی، توسعه صنایع تبدیلی، امنیت غذایی، کاهش وابستگی، افزایش درآمد و رفاه تولیدکنندگان، ایجاد شرایط برای «آزادی انسان‌ها از معیشت» از طریق استقرار شیوه تولید جدید نیز است. ساختارهای پیشاسرمایه‌داری به دلایلی از جمله خرده مالکی، بازتولید ساده [تولید فقط به اندازه

عرضه وسیعی از عناصر اجتماعی و فرهنگی توسعه نیافتگی را به نمایش می‌گذارد. تحت شرایط حاکمیت این ساختارها، نیروهای تولیدی جامعه، رشد ناکافی داشته و تولیدکننده‌ها به لحاظ «تنگناهای معیشت» حاصل از ساخت تولید، دارای رفتار «محافظه کارانه» بوده و در نتیجه «تحولات سیاسی و تحولات دموکراسی خواهی جامعه» به دلیل عدم حمایت و پشتیبانی ضعیف بخش وسیعی از جامعه، «به کندی» صورت می‌گیرد.

همانطور که گفته شد، وجود ساختارهای پیشاسرمایه‌داری، از شاخص‌های اصلی توسعه نیافتگی یک کشور است. مهمتر اینکه این ساختارها، نشانه عقب ماندگی یکی از مهمترین و در واقع اساسی ترین بخش اقتصادی جامعه، یعنی کشاورزی است. «بخش کشاورزی» در کشورهای در حال توسعه، به دلیل سهم بالای آن در محصول کل و مازاد تولید جامعه [تأکید از

جلوه‌های کم توسعه یافتگی را تشکیل می‌دهد. ریخت‌شناسی کم توسعه یافتگی به یک یا چند شاخص محدود نمی‌شود. بلکه مجموعه‌ای از رشد ناکافی نیروهای مولد، ضعف در بنیان‌های تولید، خرده فرهنگ‌های پیشاسرمایه‌داری و در نهایت، قدرت سیاسی «غیرمتعارف سرمایه‌داری» است اما چند مشخصه و ویژگی در کشورهای کم توسعه یافته [با تأکید بر ایران] وجود دارد که حضور آنها دال بر کم توسعه یافتگی است. این موارد عبارتند از:

۲-۱- ساختارهای پیشاسرمایه‌داری در اقتصاد

۲-۲- رشد ناموزون شیوه تولید سرمایه‌داری

۲-۱- ساختارهای پیشاسرمایه‌داری در اقتصاد

در شرایطی که حاکمیت شیوه تولید سرمایه‌داری بر کل تولید اجتماعی، «معیار و ملاک» (Standard) توسعه یافتگی تلقی می‌شود، وجود ساختارهای پیشاسرمایه‌داری، بیانگر توسعه نیافتگی یا کم توسعه یافتگی است. «صورت‌بندی‌های پیشاسرمایه‌داری» (Precapitalist Formations)، می‌تواند به شکل‌های «شیوه تولید ارباب - رعیتی» / «فئودالی» (Feudalism) و همین‌طور «شیوه تولید دهقانی» / تولید کالایی ساده» یا ترکیبی از این دو به شکل «نیمه فئودالی» (Semi-Feudalism) باشد.

در حال حاضر در کشورهای کم توسعه یافته، نظام فئودالی / ارباب - رعیتی، علی‌رغم وجود بقایای آن، به شکلی که دربرگیرنده ساختارهای مسلط اقتصادی جامعه باشد، از بین رفته است. اما شیوه‌های مستحکم و سخت‌جان‌تری، به نام شیوه تولید دهقانی، جایگزین آن شده که در ماهیت، نه تنها با تولید سرمایه‌داری متفاوت بوده، بلکه در مقام «ضدیت» با آن برآمده و در برابر آن مقاومت می‌کند.

مقاومت این شیوه تولید، در برابر تولید سرمایه‌داری، تحت حکومت‌های غیردموکراتیک، از غلظت و پیچیدگی‌های بیشتری برخوردار است. لذا برای دگرگونی از درون، به زمان طولانی‌تری نیازمند است. این مقاومت، در یک رابطه دوسویه، موجب تأخیر در استقرار شیوه تولید سرمایه‌داری و همین‌طور قدرت سیاسی دموکراتیک می‌شود.

براساس نتایج سرشماری کشاورزی ایران در ۱۳۸۲، حدود ۷۰ درصد از مجموع ۴/۳۸۰ میلیون خانوار تولیدکننده و بهره‌بردار روستایی، دارای شیوه تولید دهقانی و ۲۰ درصد نیز دارای حالت‌های تولید نیمه فئودالی (سهم‌بری، نصفه کاری و...) بوده‌اند. تعداد خانوار این دو گروه بالغ بر چهار میلیون و جمعیت آنها نیز حدود ۲۳ میلیون نفر برآورد می‌شود که حدود ۳۳ درصد کل جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد.^۵

بنابراین، گستره ساختارهای پیشاسرمایه‌داری در اقتصاد ایران، بسیار قابل توجه بوده و

سرمایه‌مندان واحد بهره‌برداری]، حبس زمین و... مدام برای شیوه تولید سرمایه‌داری مانع ایجاد می‌کند.^۷ از سوی دیگر، تحت شرایط پرشماری تولیدکنندگان دهقانی و تسلط ناکامل تولید سرمایه‌داری، پتانسیل لازم برای پیشبرد دگرگونی‌های مهم در جامعه به وجود نخواهد آمد. در این شرایط، نیروی اجتماعی جامعه برای تحقق دموکراسی ضعیف عمل می‌کند.

۲-۲- رشد ناموزون شیوه تولید سرمایه‌داری

پیش از پرداختن به کیفیت شکل‌گیری و رشد شیوه تولید سرمایه‌داری در ایران لازم است اهمیت تاریخی این شیوه تولید از جنبه نظری مورد بررسی قرار گیرد.

الف- اهمیت تاریخی شیوه تولید سرمایه‌داری

صورت‌بندی اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری، به معنای تسلط تولید سرمایه‌داری بر بخش‌های اقتصادی کشور (صنعت، کشاورزی و خدمات) و همین‌طور «حاکمیت سرمایه» بر کل «تولید اجتماعی» و «نیروی کار» جامعه یکی از مراحل و دوره‌بندی‌های مهم تاریخی (نه شکل آخر و قطعی تولید اجتماعی) است که اوج تکامل آن، مربوط به دوران «انقلاب صنعتی» (Industrial Revolution) همزمان با قرن ۱۹ در انگلستان بوده است.

پیشرفت‌های به‌دست آمده از جنبه‌های علمی، فنی، تکنولوژی، رفاه اجتماعی و سطح زندگی بشریت، مربوط به دوران شکوفایی شیوه تولید سرمایه‌داری است. این شیوه تولید به‌طور تمام و کمال در کشورهای توسعه‌نیافته، محقق نشده است. استقرار و گسترش شیوه تولید سرمایه‌داری در کشورهای توسعه‌نیافته، دست‌کم از چهار جنبه دارای اهمیت است:

۱- به دلیل «تضاد» با شیوه تولید دهقانی، موجب فروپاشی آن می‌شود. فروپاشی تولید دهقانی، گرچه موجب خانه‌خوابی، فروپاشی مادی و فرهنگی بخش وسیعی از جامعه می‌شود، اما یکی از دستاوردهای گریزناپذیر تاریخی به‌شمار می‌رود.^۸

از نظر «مارکس»، زشتی «نظام کهن» [شیوه تولید فئودالی و خرده‌کالایی ساده - تأکید از نگارنده] بدی نظام سرمایه‌داری را می‌پوشاند. پس ابتدا باید آن زشتی‌ها برطرف شود. حاکمیت دیگر نمی‌تواند استبداد پیشاسرمایه‌داری را مسئول بلاهای جدید قلمداد کند.^۹

وی ساختارهای تولید (تولید دهقانی) در کشورهای توسعه‌نیافته را موجب‌کننده گسترش سرمایه‌داری و تأخیر این شیوه تولید دانسته، تا حدی که از آن به‌عنوان «سرطان ضد سرمایه‌داری» یاد می‌کند. «مارکس» در این زمینه می‌نویسد:

«در اروپای غربی، موطن اقتصاد سیاسی،

پروسه انباشت اولیه کمابیش به فرجام رسیده است. در اینجا رژیم سرمایه‌داری یا کل تولید ملی را تحت سلطه مستقیم خود درآورده یا در جایی که مناسبات اقتصادی از رشد کمتری برخوردار بوده است، لاف‌کننده غیرمستقیمی بر آن دسته از اقشار اجتماعی دارد که با وجود تعلقشان به شیوه تولیدی عتیق کماکان در کنار آن به حیات در حال زوال خود ادامه می‌دهند. در مستعمرات (کشورهای توسعه‌نیافته - تأکید از نگارنده) وضع غیر این است. در آنجا رژیم سرمایه‌داری مدام به مانعی که تولیدکننده مستقل [تولید دهقانی - تأکید از نگارنده] بر سر راهش قرار می‌دهد برمی‌خورد. این تولیدکننده صاحب ملزومات کار خویش است و این کار را در جهت مال‌اندوزی برای خود و نه برای سرمایه‌دار، به خدمت می‌گیرد. تضاد میان این دو سیستم که درست نقطه مقابل یکدیگرند، در مبارزه‌ای که میان آنها درمی‌گیرد بروز عملی می‌یابد. در مستعمرات، جدایی کارگر از ملزومات کار و از زمین که ملزومات کار در آن ریشه دارند، هنوز وجود ندارد یا به‌طور پراکنده یا در مقیاس بسیار محدود وجود دارد. لذا جدایی کشاورزی از صنعت نیز هنوز به‌وقوع نپیوسته و هیچ‌یک از صنایع خانگی نیز از میان نرفته است. پس بازار داخلی سرمایه از کجا باید فراهم شود؟ می‌دانیم که وسایل تولید و وسایل زندگی مادام که در تملک تولیدکننده بلافضل قرار دارند سرمایه نیستند. شرط اساسی ایجاد شیوه تولید و انباشت کاپیتالیستی و لذا ایضا مالکیت خصوصی کاپیتالیستی، نابودی مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی و به‌عبارت دیگر سلب مالکیت از کارگر [مستقل] است.^{۱۰}

پیشرفت‌های به‌دست آمده از جنبه‌های علمی، فنی، تکنولوژی، رفاه اجتماعی و سطح زندگی بشریت، مربوط به دوران شکوفایی شیوه تولید سرمایه‌داری است. این شیوه تولید به‌طور تمام و کمال در کشورهای توسعه‌نیافته، محقق نشده است

علاوه بر اینکه «مارکس»، شیوه‌های تولید پیشاسرمایه‌داری را به لحاظ ماهیت آن، مانعی در برابر شیوه تولید سرمایه‌داری می‌داند، آن دو را از هم تفکیک کرده و مهمتر اینکه، شرط توسعه شیوه تولید سرمایه‌داری را فروپاشی تولید دهقانی دانسته است.

۲- شیوه تولید سرمایه‌داری، به‌دلیل خصلت و ماهیت درونی آن [آرایش به حداکثر سود] موجب به‌کارگیری سرمایه، علوم و فنون در کشاورزی شده و در نهایت موجب «بازتولید گسترده» (Extended Reproduction) و انبوه می‌شود. در واقع رشد نیروهای مولد، پیشرفت صنایع بزرگ و کشاورزی نوین و بازدهی بالای عوامل تولید، تنها با عبور از مسیر تاریخی شیوه تولید سرمایه‌داری و سختی‌های ناشی از آن برای جامعه امکان‌پذیر است.

از نظر «مارکس»، سیستم سرمایه‌داری برعکس ادوار پیشین، مبتنی بر ایجاد تحول دائمی در ابزارها و مناسبات تولید و همچنین مناسبات اجتماعی است. تا حدی که وی پیشرفت‌های بشری را تحت سیادت طبقاتی «بورژوازی» (Bourgeoisie)، در عرض مدت کمتر از صد سال که موجب پدید آمدن دگرگونی عظیم در ساختارهای تولیدی شده، از لحاظ کمیت و عظمت، بالاتر از چیزی دانسته که همه نسل‌های گذشته به‌وجود آورده‌اند.^{۱۱}

۳- تحت شرایط گسترش شیوه تولید سرمایه‌داری و احاطه آن بر کل تولید جامعه، «قدرت سیاسی» جبراً منطبق بر آن شده^{۱۲} و در نتیجه «دموکراسی» و مؤلفه‌های آن مانند آزادی‌های مدنی، حقوق شهروندی، مسئله زنان، اقوام و ملیت‌ها، حداقل از نوع بورژوازی قابل تحقق و دست‌یافتنی خواهد بود.

۴- رشد و بالندگی «طبقه کارگر» تا حد زیادی، به تکامل سرمایه‌داری وابسته است. با رشد سرمایه‌داری، طبقه کارگر رشد کرده و نیرومند می‌شود. علت ضعف طبقه کارگر در کشورهای توسعه‌نیافته این است که هنوز «مازاد نیروی کار» از بخش کشاورزی این کشورها خارج و به‌طور دائم به طبقه کارگر ملحق نشده است.

در این کشورها خروج نیروی مازاد بخش کشاورزی، عمدتاً موقت بوده و انرژی نیروی کار، بین روستا و شهر عاطل و باطل می‌شود. از سوی دیگر به‌دلیل تکامل ضعیف صنایع، امکان جذب دائمی و مطمئن نیروی مازاد کشاورزی فراهم نشده و بنابراین به‌جای استحکام بخش ترقیخواه طبقه کارگر، بخش «لمپن» (Lumpen) و بیکاره آن رشد بیشتری پیدا می‌کند.

در ارتباط با استقرار شیوه تولید سرمایه‌داری به‌عنوان یک «دوره تاریخی» در کشورهای توسعه‌نیافته، نقطه نظرات متفاوتی مطرح شده است. گروهی معتقدند که برقراری شیوه تولید سرمایه‌داری به‌عنوان یک دوره تاریخی در کشورهای توسعه‌نیافته ضروری است.^{۱۳}

در مقابل، برخی نیز معتقدند به‌دلایلی، امکان استقرار سرمایه‌داری صنعتی در کشورهای توسعه‌نیافته وجود ندارد.^{۱۴} لذا «راه رشد غیرسرمایه‌داری» (Non-Capitalist Development) [به معنای پرش از شیوه تولید سرمایه‌داری] را پیشنهاد کرده‌اند. برای نمونه

انکشافی مشابه آنچه در اروپای غربی وجود داشت پیدا کنند؟^{۱۴} در مجادله مارکس با «هرمان کریگه» (Hermann Kriege)^{۱۵} که بر سر مسئله ارضی و توسعه سرمایه‌داری در آمریکا به سال ۱۸۴۶ اتفاق افتاد، نکات درخور توجهی به دست می‌آید.

در آن هنگام جنبش اجتماعی آمریکا همانند آنچه در روسیه جاری بود، مسئله ارضی را مطرح ساخته بود. آنچه مطرح بود مسائل مربوط به یک جامعه سرمایه‌داری پیشرفته نبود، بلکه برعکس مسئله بر سر تکوین شرایط اولیه و بنیادی برای توسعه سرمایه‌داری بود. «هرمان کریگه» به منظور خارج کردن سطح وسیعی از ارضی از دور خرید و فروش، تضمین مالکیت قانونی زمین، محدود کردن میزان مالکیت یا حقوق ارضی و در یک کلام برای «گریز» از توسعه سرمایه‌داری «توزیع مجدد عمومی زمین» در آمریکا را مطرح کرده بود. مارکس در ارتباط با پیشنهاد کریگه می‌گوید:

«از او انتظار می‌رفت این را بفهمد که در ید قدرت قانونگذاران نیست تا با صدور فرمان از تکامل نظام «پاتریارکال»^{۱۶} به نظام صنعتی جلوگیری کنند یا آنکه ایالات صنعتی و تجاری ساحل شرقی را به دامان بربریت پاتریارکال بازگردانند»^{۱۷}.

مارکس، پیشنهاد اتوپیایی و پوپولیستی «کریگه» را نقد کرده و متذکر می‌شود؛ نظام پاتریارکال / اقتصاد دهقانی به‌طور اجتناب‌ناپذیر به نظام سرمایه‌داری تکامل می‌یابد. در واقع مارکس ناگزیر بودن توسعه سرمایه‌داری را خاطر نشان ساخته و تلاش‌های اتوپیایی سوسیالیست‌ها برای جلوگیری از توسعه سرمایه‌داری را مورد مذمت قرار داده است. مارکس خطاب به «کریگه» می‌افزاید:

«اما عفریت سرمایه‌داری که شما به عبث امیدوارید از آن اجتناب کنید، یک منفعت تاریخی است، چرا که رشد اجتماعی را شتابی عظیم خواهد بخشید و اشکال نوین و عالی‌تر جنبش را به مراتب پیش خواهد انداخت»^{۱۸}.

شناخت سرمایه‌داری در ایران با «جانبداری‌های سیاسی و فکری» همراه بوده لذا تصویری علمی و بی‌طرفانه از آن ارائه نشده است. نوشته‌های مربوط به «شناخت سرمایه‌داری در ایران» به مراتب کمتر از نوشته‌های انتقادی و مبارزه‌جویانه علیه این شیوه تولید بوده است. مسئله سرمایه‌داری در ایران عمدتاً در پوشش مسئله «گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم» قرار گرفته و مطالعه آن نه به منظور شناخت آن بلکه به منظور روشن‌سازی جنبه‌های «متناقض» این شیوه تولید و در گامی بالاتر حتی تحقق سوسیالیسم بوده است.

به‌عنوان یک عنصر اقتصادی مترقی در آمده و در پهنه قلمرو ملی گسترش یابد، شرط مهمی را پیش پای می‌گذارد و آن اینکه مجمعی از «دهقانان منتخب» از سوی کمون‌ها، اداره و رهبری آنها را در دست خود متمرکز سازد. این پیش شرط تا حدودی از مارکس بعید بوده که باور نماید، در قالب زراعت اشتراکی دهقانی [که خود مارکس به استبدادهای متمرکز در داخل خود آنها اشاره داشته] به چنان بلندی رسیده باشند که از طریق «منتخبان» خود و در عین حال مصون از مداخله دستگاه دولتی به بهره‌برداری اشتراکی دست یابند.



بانو «ورا زاسولچ»

مارکس، «میرها» را در آستانه خطر فروپاشی می‌داند که از سوی گسترش تولید دهقانی و با کمک عوامل دولتی تهدید می‌شده است. مهمتر اینکه مارکس در همان یادداشت‌ها به نکته مهمی اشاره می‌کند. وی می‌نویسد: گرچه مالکیت زمین اشتراکی است اما در عمل، کشت و زرع و تولید به‌وسیله «فرد دهقان» به‌طور جزء-جزء انجام می‌گیرد؛ مانند خرده‌دهقان غربی. مارکس از این مسئله به‌عنوان دوگانگی ذاتی کمون‌های اشتراکی روسیه یاد می‌کند که ممکن است در بعضی از شرایط تاریخی به نابودی آن بینجامد.

در مجموع، برداشت نگارنده از یادداشت‌های مارکس این است که وی به فروپاشی تاریخی کمون‌های روسیه، با اندکی تردید اعتقاد داشته، منتها دشواری او این بوده که چگونه طرفداران «میرها/کمون‌ها» را متقاعد کند که در عصر سرمایه‌داری، منتظر فروپاشی آن (به اندازه طول مدت فروپاشی ارضی اشتراکی غرب که مارکس بسیار طولانی عنوان می‌کند) بنشینند و خویش را وقف محاسبات کنند. محاسباتی که هدفش پیدا کردن این پاسخ است که چند قرن طول خواهد کشید تا سرمایه‌داری روسیه

در روسیه پیش از انقلاب، گروهی به نام «اقتصاددانان خلقیون»/ «نارودنیک» (Narodnik) معتقد بودند که در اراضی زراعی تحت نام «اوبچینا» (Obshchina) می‌توان زراعت سوسیالیستی / کلکتیو بدون نیاز به استقرار سرمایه‌داری راه‌اندازی کرد.^{۱۹}

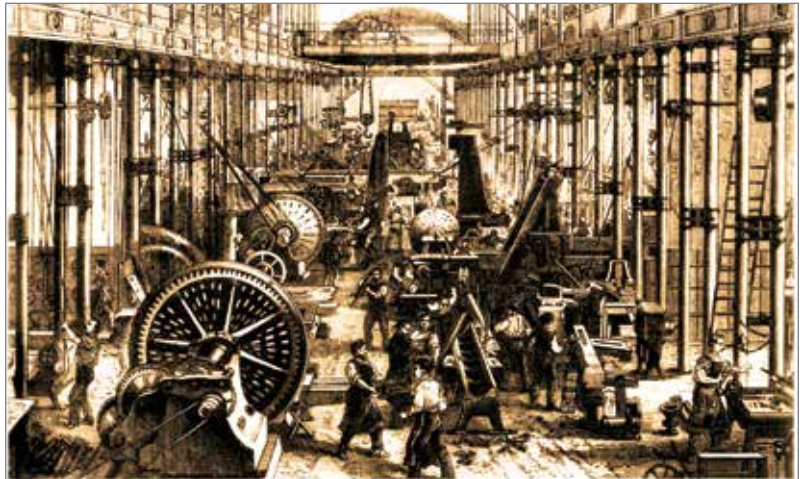
«نارودنیک‌ها» انتظار داشتند «کمون روستایی» (Village Commun) (ارضی مشاعی روسیه در طی قرن ۱۹)، پایه‌ای برای سوسیالیسم بومی ایجاد کند که عمدتاً بر کشاورزی استوار خواهد بود. با این شرایط، دهقانان برای بازسازی جامعه روسیه به‌پا خواهند خاست.^{۲۰}

بانو «ورا زاسولچ» (Vera Zasulich) در نامه‌ای که در فوریه ۱۸۸۱ [دو سال مانده به پایان عمر مارکس] از طرف خود و عده‌ای از دوستان و اعضای گروه «منشویک» از جمله «پلخانف» (Plekhanov)، «اکسلرود» (Akselrod) و... به مارکس فرستاد، از وی خواست درباره جماعات کشاورزی و مالکیت جمعی در روسیه، یعنی ارضی معروف به «میر» (Mir) نظر خویش را ارائه کرده و درباره ضرورت تاریخی عبور از شیوه تولید سرمایه‌داری در مورد جمیع ملل را برای آنها روشن کند. آیا راهی که سرمایه‌داری در اروپای غربی پیموده است، همان راهی است که جبر تاریخ برای تمام کشورهای جهان با خود به همراه خواهد داشت؟ یا آنکه تحول صنعتی و تکامل از طریق دیگر نیز ممکن است؟ به عبارت دیگر، آیا چگونگی تحولات اروپای غربی، الگویی برای تمام کشورهای جهان است، یا هر کشور طبق مقتضیات و متناسب با محیط تاریخی خود راه خاص خویش را می‌پیماید؟

پاسخ مارکس [در شرایط بیماری] به بانو «زاسولچ» که طی یادداشت‌ها و پیش‌نویس‌های تکراری بوده، دارای شفافیت‌های لازم نیست.^{۲۱} این عدم شفافیت از سوی مارکس منشأ برداشت‌های متفاوت از نوشته‌های وی شد. تا حدی که خوراک لازم برای نظریه «شیوه تولید آسیایی» (Mode de production Asiatique) را فراهم آورد.

مارکس از یک‌سو با تمایز قائل شدن بین «مالکیت زمین» در روسیه و اروپای غربی در فرایند توسعه سرمایه‌داری^{۲۲} و امکان بهره‌گیری روسیه از دستاوردهای غرب به دلیل هم‌عصر شدن «کمون‌های اشتراکی - میرهای روسیه» با شیوه تولید سرمایه‌داری غرب مبانی تئوریک لازم برای تقویت اندیشه «پرش از روی مرحله سرمایه‌داری» و استفاده از میرها/کمون‌ها، به‌عنوان مزارع سوسیالیستی و در نهایت طی طریق «متفاوت از غرب» برای توسعه و تکامل به‌دست داده است.

اما از سوی دیگر با بررسی دقیق یادداشت‌های مارکس نتایج متفاوتی به‌دست می‌آید: مارکس در همان یادداشت‌ها، اولاً برای اینکه «میرها»



ب - کیفیت رشد شیوه تولید سرمایه‌داری در ایران

همان‌طور که گفته شد شیوه تولید سرمایه‌داری در نیمه بزرگتر جهان (کشورهای آسیایی، آفریقایی و امریکای لاتین) از جمله ایران، به شکل ناقص پدیدار و در بخش‌های وسیعی از اقتصاد این کشورها گسترش نا کامل داشته است. در این کشورها، صنایع دستی و کارگاهی و تولیدکنندگان کشاورزی با ویژگی‌هایی مغایر شیوه تولید سرمایه‌داری، سهم مهمی در بین کل تولیدکنندگان دارد.

رشد ناموزون سرمایه‌داری، موجب «از شکل افتادگی و تفکیک‌ناپذیری»، «ناپایداری و کارکرد متناقض» در طبقات اجتماعی می‌شود. عمدتاً حکومت و قدرت سیاسی در چنین شرایطی به دلیل ضعف بنیان‌های سرمایه‌داری صنعتی، تجلی سرمایه‌داری مالی و تجاری، حتی صورت‌های زشت‌تر (دلالی و قاچاق کالا) آن خواهد بود.

مارکس در بخش چهارم جلد سوم کتاب «سرمایه»، دو نوع سرمایه‌داری را از هم تفکیک می‌کند: «سرمایه‌داری تجاری» (Capitalist Commercial) و «سرمایه‌داری صنعتی» (Industrial Capitalist). از نظر مارکس، سرمایه تجاری با سرمایه صنعتی متفاوت بوده و درهم آمیختن ویژگی‌های آن دو صحیح نیست.^{۲۴} مارکس، تنها سرمایه‌داری صنعتی را واجد کامل مفهوم شیوه تولید سرمایه‌داری و دولت «بورژوا-دموکراتیک» می‌داند.

«انگلس» نیز رسیدن به دموکراسی را در دو مرحله ترسیم می‌کند: اول، مرحله دموکراتیک به منظور آزادی سرمایه و دوم، مرحله سوسیالیستی به منظور آزادی انسان. در مرحله اول انقلاب، سرمایه از نظر سیاسی آزاد می‌شود و رهبری انقلاب به دست سرمایه‌داران صنعتی می‌افتد.^{۲۵}

سرمایه‌داری صنعتی که قوه محرکه انقلاب‌های بورژوا-دموکرات» در اروپا

و دیگر نقاط دنیا بود، نتوانست در ایران تا حدی گسترش یابد که تعیین‌کننده ساخت قدرت سیاسی باشد. لذا به شکل ناموزون و در عین حال وابسته به دایره دخالت «دولت» شکل گرفت. در مورد منشأ و منبع تأمین سرمایه صنعتی، عقاید متعددی مطرح شده است. مهمترین آنها نظر «مارکس»، «موریس داب» و «پل سویزی» است.

ناموزونی و ضعف سرمایه‌داری صنعتی در ایران با رشد ناکافی نیروهای مولد، به ویژه «کشاورزی» در ارتباط است. رشد نیروهای مولد در بخش کشاورزی تا آن اندازه که منشأ «انباشت اولیه» (Primitive Accumulation) سرمایه‌داری تلقی شود، با «سلب مالکیت از دهقانان» آغاز می‌شود. این فرایند در ایران به طور کامل به فرجام نرسیده است. به گمان نگارنده، ماهیت اصلاحات ارضی ایران به دلیل سلب مالکیت از «ارباب» و نه «دهقان» و تقسیم مجدد زمین، در جهت گریز از شیوه تولید سرمایه‌داری بوده است. بنابراین ابتدایی‌ترین شرط سرمایه‌داری صنعتی/کشاورزی به شیوه سرمایه‌داری، یعنی سلب مالکیت از دهقان و تمرکز زمین بین افراد خاص محقق نشده است. همان‌گونه که پیشتر هم گفته شد، بین ساختارهای اقتصادی و قدرت سیاسی رابطه وجود دارد. در کشورهایی که دارای ساختارهای پیشا سرمایه‌داری فراگیر در اقتصاد بوده، قدرت سیاسی نیز تجلی آن ساختارها خواهد بود. در این شرایط قدرت سیاسی تابع اراده «سرمایه‌داری تجاری» (Capitalist Commercial) است که به طور پنهان با طبقه «دهقان» ائتلاف دارد. برعکس در کشورهایی که دارای رشد کامل سرمایه‌داری هستند، حکومت‌ها تجلی سرمایه‌داری صنعتی هستند.^{۲۶} دولت‌هایی که دارای چنین ویژگی‌هایی هستند به آنها «دولت‌های متعارف سرمایه‌داری» گفته می‌شود. تحت چنین شرایطی، حکومت،

نماینده طبقه سرمایه‌داری صنعتی است که از لحاظ اقتصادی بر دیگر طبقات «سیادت» دارد. بنابراین دولت، یک پدیده ماورا و تنظیم‌کننده مناسبات بین طبقات اجتماعی بوده و در واقع منافع عمومی را نمایندگی می‌کند. ضامن وظیفه تنظیم مناسبات بین طبقات نیز «قانون و قانون‌مداری» است که اجرای آن از سوی مردم [طبقات اجتماعی] به دولت واگذار شده است.

«دولت متعارف سرمایه‌داری، دولتی است که در جریان کارکرد متعارف، عادی و غیربحرانی جامعه بوده و از جنبه‌های مسئله ارضی، مسئله ملی، زنان، اقوام و اقلیت‌ها و همچنین در تنظیم سیاست‌های بنیادی اقتصادی، دارای روند عادی است.»

آیا دولت در ایران یک دولت متعارف سرمایه‌داری است؟ یعنی آیا ایران دارای همان ویژگی‌های اقتصادی و اجتماعی است که برای نمونه در فرانسه، انگلیس وجود دارد؟ جایگاه سرمایه‌داری تجاری در ساختار سیاسی ایران چیست؟ و مهمتر اینکه در فقدان سیادت سیاسی سرمایه‌داری صنعتی، اشکال ائتلاف ایدئولوژیکی و سیاسی بین طبقات چگونه است؟

دولت در ایران، به دلیل اینکه وارث یک نظام سرمایه‌داری ناموزون است، دارای تضادهای درونی و بحران‌های اساسی است. تا حدی که تلاش‌های مربوط به متعارف کردن سرمایه‌داری، حتی تا مرتبه یک «نظام سرمایه‌داری مدرن» با موانع زیادی روبرو است. گرایش‌های موسوم به «اصلاحات» را می‌توان از زمره تلاش‌هایی برای ایجاد نوعی سرمایه‌داری متعارف در ایران دانست. دولت در ایران، دارای خصلت نامتعارف سرمایه‌داری است. نخست، دولت نماینده و تجلی سرمایه‌داری صنعتی نیست. دوم، دولت‌های ایران بعد از انقلاب، عمدتاً در ارتباط با حل تکالیف و وظایف

ماهیت اصلاحات ارضی ایران
به دلیل سلب مالکیت از «ارباب»
و نه «دهقان» و تقسیم مجدد
زمین، در جهت گریز از شیوه
تولید سرمایه‌داری بوده است.
بنابراین ابتدایی‌ترین شرط
سرمایه‌داری صنعتی/کشاورزی
به شیوه سرمایه‌داری، یعنی
سلب مالکیت از دهقان و تمرکز
زمین بین افراد خاص محقق
نشده است

شیوه تولید سرمایه‌داری در روسیه و علیه نفوذ حکومت مستبدانه تزار مبارزه می‌کرد. این گروه علاوه بر یک سری عملیات نظامی تحت تأثیر افکار «باکونین» (Bakunin) [انقلابی مشهور و آنارشیت اهل روس در قرن ۱۹] در زمینه تئوری نیز آثار متعددی از خود باقی گذاشتند.

۱۶. ایزاک دویچر، منشویک‌ها، ص ۲۸.
17. T.J. Byres. Modes of Production and Non-European Pre-Colonial Societies.

۱۸. مارکس مسیر تحول سرمایه‌داری در غرب را تبدیل یک طبقه «مالکیت خصوصی» به طبقه‌ای دیگر از مالکیت خصوصی دانسته، در صورتی که در مورد مسئله بهره‌برداری دهقانان از کمون‌های روسیه، معتقد بوده که این تبدیل برعکس غرب بوده است. یعنی تبدیل «مالکیت اشتراکی» زمین به مالکیت خصوصی.

۱۹. «لنین» هم تا حد کفایت به تأسی از «پلخانف» رشد سرمایه‌داری در روسیه و «اوبچینای» روسی را نفی کرد. او در این خصوص به جایی رسید که «اوبچینا» را پایه استبداد روسی و شیوه تولید آسیایی دانسته و معتقد بود با نابودی اجباری کمون‌های اشتراکی روسی قدمی به جلو گذاشته می‌شود.

۲۰. یکی از همکاران بسیار جوان «مارکس» که آن هنگام در ۱۸۴۵ به آمریکا رفته و در آنجا دست به انتشار مجله‌ای به نام «تریبون خلق» برای تبلیغ سوسیالیسم زده بود. او تبلیغ خود را به شیوه‌ای پیش می‌برد که مارکس ناگزیر شد به وی شدیداً اعتراض کند. [لنین، مارکس، درباره «توزیع مجدد عمومی زمین در آمریکا»]

۲۱. منظور «اقتصاد دهقانی» است.

۲۲. لنین، مارکس، درباره «توزیع مجدد عمومی در آمریکا».

۲۳. همان

۲۴. نگاه کنید به: مارکس، جلد چهارم سرمایه، ترجمه اسکندری، ص ۱۹۸.

۲۵. مرتضی محیط، آیا ایران سرمایه‌داری است؟
www.Gholshan.com.

۲۶. در این شرایط لزوماً دولت، «طبقه مسلط» (Dominant Class) نیست. بلکه ارگان سیاسی آن است و امور آن را سازماندهی می‌کند. مسلط به معنای تصاحب‌کننده ارزش اضافی در جامعه سرمایه‌داری. در برخی موارد طبقه مسلط می‌تواند «طبقه حاکم» (Ruling Class) نیز باشد. «نیکوس پولانزاس» معتقد است خصلت و ویژگی‌های دولت سرمایه‌داری ایجاب می‌کند در برخی موارد ترکیبی از چند طبقه یا چند جناح سیاسی بلوک قدرت را تشکیل دهند. در این گونه موارد یکی از طبقات، نقش حاکمیت یا هژمونی قدرت را در دست می‌گیرد. [درباره مفاهیم تئوریک، نیکوس پولانزاس، ترجمه سعید راهنا، انتشارات پیمان، ص ۱۵] ■

۵. تعداد کل خانوارهای روستایی ایران بر اساس آمار سرشماری کشاورزی ۱۳۸۲، حدود ۳۸۰/۴ میلیون و آمار سرشماری عمومی نفوس ۱۳۸۵، حدود ۷/۵ میلیون عنوان شده است.

۶. «صنعت» تحت شرایط زیر محرک کشاورزی و موجد کشاورزی توسعه یافته خواهد بود: ۱. قدرت سیاسی تبلور سرمایه‌داری صنعتی باشد؛ ۲. قدرت سیاسی در صدد حل «مسئله ارضی» [عبور از شیوه تولید دهقانی و گسترش شیوه تولید سرمایه‌داری در کشاورزی] باشد؛ ۳. مراد از رشد صنعت، نه افزایش تعداد صنایع خرد و کوچک، بلکه صنعت پیشرفته «بزرگ مقیاس» (Large-Scale) باشد.

۷. عکس قضیه نیز صادق است. یعنی در شرایط ناموزون بودن رشد سرمایه‌داری، بخش فربه آن، از طریق تصاحب مازاد تولید دهقانی، موجب کندی انباشت سرمایه در واحدهای دهقانی و در نهایت باعث توسعه نیافتگی آنها می‌شود.

۸. از آنجا که سرمایه‌داری به‌طور کلاسیک در انگلستان و دیگر کشورهای اروپایی به قیمت خانه‌خرابی دهقانان حاصل شد، فرض بر این است که گسترش سرمایه‌داری، موجب فروپاشی «تولید دهقانی و دهقانان» می‌شود. ماهیت رشد سرمایه‌داری، به دلیل گرایش به «تمرکز زمین» و دیگر ابزار تولید نیز در اساس «ضد دهقانی» است. سرمایه‌داری با تولید دهقانی «مانعه‌الجمع» است. این شیوه تولید در کشاورزی، تنها بر بستر فروپاشی تولید دهقانی ممکن خواهد بود.

۹. مرتضی محیط، مرحله انقلاب، ص ۳
www.Gholshan.com.

۱۰. مارکس، سرمایه، جلد اول، ترجمه مهدیان، فصل ۳۳، مبحث تئوری نوین استعمار.

۱۱. مارکس و انگلس، مانیفست حزب کمونیست، ص ۲۴.

۱۲. حکومت در واقع تجلی سرمایه‌داری صنعتی خواهد بود. سرمایه‌داری صنعتی هژمونی قدرت را در دست گرفته و دیگر طبقات اجتماعی را نمایندگی خواهد کرد.

۱۳. مانند مارکسیست‌های قانونی یا «هارمونیکرها» که به دنبال مطلق کردن رشد سرمایه‌داری به جای مبارزه علیه این شیوه تولید به طرفداری و تبلیغ آن پرداختند. نمایندگان این گروه عبارت بودند از: بلگاکف (Bulgakov) و توتان بارنوفسکی (Tugan Baranovski) [نگاه کنید به لوگزامبورگ، انباشت سرمایه‌داری] و «بلشویک‌ها» (لنین)، منشویک‌ها (پلخانف و...) و در ایران نیز دکتر «مرتضی محیط». نگاه کنید به: مقاله‌های وی با عنوان «ریشه‌ها و علل عقب‌ماندگی» در سایت www.Gholshan.com.

۱۴. اقتصاددانانی مانند «پل باران» و «آندر گوندرفرانک» نیز بر این باورند که امکان تجربه سرمایه‌داری صنعتی کشورهای توسعه یافته به دلیل تغییر شرایط و پیشسازی این کشورها برای کشورهای کم توسعه یافته وجود ندارد.

۱۵. «نیکولای فرانسویچ دانیلسون» (N. F. Danielson) و «ورنوف» (Woronow) نمایندگان برجسته نارودنیک‌ها بودند. نارودنیک‌ها اولین گروه سیاسی در روسیه بودند که پس از اجرای «فرم ارضی» ۱۸۶۱ برای جلوگیری از «نفوذ

دموکراتیک از جمله مسئله ارضی، مسئله ملی، مسئله زنان، مسئله اقوام و حتی امور کارشناسی در حوزه‌های صنعت، کشاورزی و... با بحران‌هایی روبرو بوده است.

دولت در ایران، در برابر استقرار سرمایه‌داری متعارف مقاومت می‌کند. تبدیل ایران به یک دولت متعارف سرمایه‌داری، یک فرایند پیچیده و دشوار است. مقاومت دولت «سرمایه‌داری تجاری» در برابر سرمایه‌داری صنعتی با اتحاد پنهان و غیر آشکار «ایدئولوژیک» از طریق تأیید متقابل و هم‌سویی سیاسی با «طبقه تولیدکنندگان دهقانی» و دیگر عناصر «خرده‌بورژوازی» (Petit Bourgeois) انجام می‌گیرد.

سیادت و غلبه سرمایه‌داری تجاری در ایران با غلبه شیوه تولید دهقانی در اقتصاد کشاورزی و نفوذ ایدئولوژیک آن، در شهرها (به‌عنوان خرده‌فرهنگ دهقانی) امکان پذیر است. این دو (سرمایه‌داری تجاری و شیوه تولید دهقانی) لازم و ملزوم هم هستند. با پرشمار بودن طبقه تولیدکنندگان دهقانی است که سرمایه‌داری تجاری محلی از اعراب می‌یابد.

سیادت سرمایه‌داری صنعتی در پی «اضمحلال تولید دهقانی» و گسترش تولید سرمایه‌داری در کشاورزی امکان‌پذیر است. یکی از شروط سرمایه‌داری صنعتی «تجزیه طبقاتی دهقانان» (Differentiation of the Peasantry) است و یکی از مراحل تجزیه دهقان‌ها سلب مالکیت از آنان و تمرکز زمین در دست افراد محدود یا «تشکل‌های تولیدی» (شرکت‌های تعاونی، شرکت‌های سهامی زراعی، کشت و صنعت‌ها و...) و ایجاد کشاورزی به شیوه سرمایه‌داری است.

پی‌نوشت

۱. در این کشورها، تولیدکنندگان صنایع دستی و کارگاهی با ویژگی‌های صنعت «پیشا سرمایه‌داری»، بخش بزرگ صنعت را در مقایسه با «صنعت مدرن» به خود اختصاص می‌دهند. (در دهه ۱۳۷۰، حدود سه میلیون نفر در ایران، تنها در بخش فرش دست‌باف مشغول بوده‌اند) در بخش کشاورزی نیز اکثر تولیدکنندگان، (حدود ۸۵ درصد) دارای شیوه تولید دهقانی‌اند. جمعیت دهقانی ایران براساس آمار کشاورزی ۱۳۸۲ بالغ بر ۲۳ میلیون نفر بوده است.

۲. نگاه کنید به: احمد اشرف «موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران» انتشارات زمینه، ۱۳۵۹
۳. تأکید از پل باران، نگاه کنید به: اقتصاد سیاسی رشد، مبحث ریخت‌شناسی عقب‌ماندگی.

۴. براساس نظر «پل باران» (Paul Baran)، «پل سویزی» (Pill Sweezy)، «آندره گوندرفرانک» (Andre Gunder Frank) و «سمیر امین» (Samir Amin).

شورای عالی آب کشور

در انتظار تصمیم حکیمانه برای بحران ملی آب ایران



سید محمود حسینی

چشم‌انداز ایران: مهندس محمود حسینی استاندار سابق استان‌های سیستان و بلوچستان و اصفهان در شماره ۷۸ چشم‌انداز ایران گفت‌وگویی با عنوان «آب اصفهان تشنه تدبیر» انجام دادند و مقاله پیش‌رو دومین هشدار دلسوزانه ایشان است. باشد که مسئولان مملکت با تصمیم‌سازی مناسب به پیشگیری بحران بپردازند.

بحران کمبود آب این روزها ایرانیان را نگران کرده است. این نگرانی تنها مختص مناطق نیمه‌خشک و کم‌باران کشور نیست بلکه مناطق نیمه‌شمالی و غربی را هم در بر گرفته به طوری که بقای دریاچه ارومیه در شمال غرب و آب شرب استان تهران در دامنه‌های البرز هم به مخاطره افتاده است اما اینک با خشکیدن عمده مسیر زاینده‌رود در استان اصفهان، زنگ خطر برای دشت مرکزی ایران و ساکنان آن به‌ویژه برای استان اصفهان به صدا درآمده است. دشت‌های متصل به رودخانه زاینده‌رود و تالاب گاوخونی خشکیده، بیابان‌ها گسترش یافته و کویر به سمت شهرها در حال پیشروی است. کمبود آب شرب اصفهان برای بیش از پنج میلیون جمعیتی که از این رودخانه تأمین می‌شود یک واقعیت است و در آینده نزدیک آب حیره‌بندی می‌شود. کشاورزان جلگه زاینده‌رود و حقایبه‌داران رودخانه که در کارآمدی شهره هستند، خیلی زودتر از آنچه فکر می‌کردند زندگی عزتمندانه‌شان از دست رفته و اینک سائل کمک شده‌اند. موج جدیدی از مهاجرت معکوس از استان مهاجرپذیر اصفهان به دیگر مناطق در راه است بدین ترتیب تعادل جمعیتی کشور به هم می‌خورد و تبعات غیرقابل پیش‌بینی و جبران‌ناپذیری به‌خصوص در ابعاد اجتماعی و امنیت ملی برای کشور در بر خواهد داشت.

چرا کشور به چنین نابسامانی و پریشان‌حالی در مدیریت آب دچار شده است؟ چرا تنش آبی در حوزه آبخیز زاینده‌رود چنین حاد شده است؟

کاهش نزولات جوی و خشکی یا تغییر اقلیم که توجه‌گران پاسخ می‌دهند نقش اصلی ندارد و بهانه‌ای بیش نیست آنچه این بلا را بر سر این سرزمین کم‌آب آورده بیشتر ناشی از ضعف نظام تدبیر و برنامه‌ریزی در کشور و درک غلط و ناقص از توسعه در بین سیاست‌گذاران

و برنامه‌ریزان به‌ویژه مدیران مرتبط در وزارت نیرو و دستگاه برنامه‌ریزی کشور در ادوار مختلف می‌باشد، البته بی‌رسمی‌های دوران هشت سال گذشته مزید بر علت شده و فضای مدیریت کشور از تدبیر و برنامه‌ریزی تهی و حتی نهادهای مرتبط آن مثل سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی برچیده شده است. تصمیمات آنی در سخنرانی‌های رئیس‌جمهور مبنای تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی شد، چنانچه آقای احمدی‌نژاد در آغاز دولت خود در استان چهارمحال و بختیاری اعلام کرد من مدیر آب استان شما هستم هر چه در بالادست، آب می‌خواهید بردارید آن‌گاه آب به پایین دست برود. از آن پس نظام برداشت آب از زاینده‌رود به هم خورد و برداشت‌های بی‌رویه از بالادست رودخانه زاینده‌رود سرنوشت این حوزه آبخیز را دگرگون ساخت.

اینک اما دولت دیگری با رأی مردم و موسوم به دولت تدبیر و امید بر سر کار آمده، لذا از این دولت، احیای نظام اندیشه و برنامه‌ریزی با اتکا به مبانی علمی و منطقی انتظار می‌رود. مدیریت بحران آب، از مصادیق بارز موفقیت یا عدم موفقیت این دولت در پرهیز از تصمیمات آنی و احساسی و دوری جستن از روش‌های پوپولیستی و روی آوردن به نظام تصمیم‌گیری عالمانه و مدبرانه خواهد بود. باید دید آیا دولت تدبیر و امید و نهادهای مرتبط با آن مثل وزارت نیرو و شورای عالی آب و مدیریت‌های استانی حوزه مشترک چه خواهند کرد؟ آیا به جای توجه به مصالح ملی و مبانی کارشناسی تحت‌تأثیر فشارها و جوسازی‌ها تصمیم می‌گیرند؟ مدیریت درست در این امر برای دولت آقای روحانی یک آزمون است. در این مقطع زمانی آنچه کشور در امر

مدیریت آب از آن رنج می‌برد ناهماهنگی در دستگاه‌های اجرایی و در نتیجه نرسیدن به تصمیم در مسئولان عالی‌رتبه دولت می‌باشد، کم‌اینکه در حوزه آبریز زاینده‌رود وزارت نیرو هنوز نتوانسته به دور از تعصبات و فشارها یک نظر کارشناسی قابل دفاع ارائه دهد. استانداران استان‌های مشترک در حوزه آبخیز و آبخیز زاینده‌رود و سرشاخه‌های مشترک آن و نمایندگان این استان‌ها شامل اصفهان، چهارمحال و بختیاری، خوزستان، یزد و کرمان هم دارای آرا و نظرات همگرا نیستند که این شرایط بیشتر از بی‌تصمیمی وزارت نیرو و نداشتن یک نظریه فیصله‌بخش ناشی می‌شود. در چنین فضایی شورای عالی آب که بالاترین جایگاه تصمیم‌گیری در مدیریت آب بوده و معاون اول رئیس‌جمهور در رأس آن است هم دچار بی‌تصمیمی شده و در دو جلسه اخیر نتوانسته به جمع‌بندی برسد زیرا از یک طرف دریافته نظام تصمیم‌سازی در بخش‌های زیرمجموعه شورا و در رأس آن وزارت نیرو دچار خلل می‌باشد و طرح جامعی ارائه نشده و از سوی دیگر تحریکات اجتماعی که با سوءاستفاده از یک فضای غیرشفاف و مبهم دامن زده می‌شود موجب نگرانی است. در شرایطی که بیش توجه به مصالح ملی چندان قوی نیست و اختلافات قومی و منطقه‌ای زمینه دارد این نگرانی بجاست.

در اینجا با عنایت به پیچیدگی موضوع و مخاطراتی که در پیش است چند نکته را برای تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران آب کشور یادآوری می‌گردد، باشد که رهگشا باشد.

۱. از این معنی نباید غافل شد که آب ملی است و انتقال آب بین حوزه‌های یک واقعیت می‌باشد. اگر سرشاخه‌های رودخانه زاینده‌رود



طرح انتقال آب بهشت آباد، عکس از ایسنا

کشیده‌اند که در این صورت هزینه احداث و بهره‌برداری از آن چند برابر شده و عملاً قابل اجرا نیست لذا به معنی شامل مرور زمان کردن، اجرا شدن و تعلیق و لغو محترمانه طرح مصوب بهشت آباد است. مخالفین تونل دلیل خود را خشکاندن چشمه‌های مسیر تونل عنوان کرده‌اند در حالی که دو مرحله مطالعه مشاوران داخلی و خارجی این ادعا را تأیید نمی‌کند. عمق تونل و فناوری روز دستگاه‌های حفار نیز زهکش کردن چشمه‌ها را منتفی می‌کند. اگر کارشناسان اجازه یابند در شورای عالی آب بدون ملاحظه و به‌دور از غوغا، نظرات خود را اعلام کنند، جمع‌بندی درست و کارشناسی میسر می‌شود. با همه این تفصیلات چنانچه بنا نیست طرح مصوب اجرا شود و شورای عالی آب نتواند به تصمیم برسد بهتر است اجازه دهد استان اصفهان کمبود آب خود را از منابع داخلی در غرب و جنوب استان تأمین کند.

۵. برای جلوگیری از ادامه وضعیت بحرانی موجود لازم است دولت محترم در کوتاه‌مدت تدبیر کند. برای این منظور کارشناسان دو راهکار پیشنهاد می‌کنند؛ اول اینکه اعتباری برای ساخت سد تونل سوم اختصاص یابد که اجرای آن می‌تواند در یک زمان دو تا سه ساله بالغ بر ۲۰۰ میلیون مترمکعب آب به زاینده‌رود سرازیر کند. دوم، از برداشت‌های غیرقانونی آب در بالادست حوضه در استان چهارمحال و بختیاری که اتفاقاً فاقد توجیه اقتصادی است جلوگیری کند و اعتباری که برای پرداخت خسارت به کشاورزان حقیقه‌دار و سایر ذی‌نفعان پایین‌دست در نظر گرفته صرف ساماندهی و رفع سوءاثر این برداشت‌های بالادست کند. در پایان از دولت محترم انتظار می‌رود از غوغاها و جوهای کاذب پیروی نکند و با توکل بر خداوند قادر متعال بر این آشفتنگی‌ها غلبه کند و با تصمیمی درست و همه‌جانبه اوضاع مدیریت آب در منطقه مرکزی ایران را سامان دهد. انشاءالله. ■

می‌رسد حقیقه ایران منظور شده و دولت‌ها و مجلس‌های دو کشور عهدنامه‌ای را امضا کرده‌اند که حقیقه ایران طی یک برنامه دقیق در سال‌های پراپی و کم‌آبی داده شود. وقتی بین دو کشور چنین تعهداتی برقرار است در داخل کشور به نحو اولی این حقوق باید رعایت و در غیر این صورت دادگستری و محاکم باید حقوق از دست‌رفته را پیگیری و اعاده کنند. برداشت‌های بی‌رویه در بالادست باسکوت یا با جواز وزارت نیرو با کدام منطق حقوقی و حتی کارشناسی و حتی توجیه اقتصادی صورت گرفته یا می‌گیرد؟ اگر تخصیص جدیدی برای انتقال آب به دیگر مناطق یا توسعه‌های جدید تصمیم‌گیری شده یا می‌شود نباید از آب حقیقه‌داران برداشت شود بلکه باید منابع جدید برای آن تولید کرد. مثلاً مقرر بوده انتقال آب یزد از محل تونل سوم صورت گیرد اما سال‌ها پس از این انتقال هنوز تونل سوم به بهره‌برداری نرسیده و در همه این سال‌ها حقیقه‌داران از حقوق خود محروم شده‌اند. البته این بی‌ترتیبی در بقیه برداشت‌های آب مثل صنایع بزرگ و فولاد هم مصداق داشته است.

۴. طرحی چون بهشت آباد برای جبران کمبودهای حوضه زاینده‌رود و تأمین آب شرب دشت مرکزی ایران شامل استان‌های یزد، کرمان و اصفهان در دولت آقای خاتمی تصویب و مطالعات آن تکمیل شد. در این طرح، آب به طریق ثقلی به زاینده‌رود انتقال می‌یابد. این طرح در دولت آقای احمدی‌نژاد مدت‌ها بلا تکلیف ماند و بالاخره با نصف کردن میزان تخصیص آن از یک میلیارد به ۵۵۰ میلیون مترمکعب (سهام اصفهان ۲۵۰ م.م)، با فروش اوراق مشارکت شروع گردید اما در این دوره با نادیده گرفتن سال‌ها کار مطالعاتی مشاوران معتبر داخلی و بین‌المللی و میلیاردها هزینه و سال‌ها صرف وقت و انرژی متوقف گردیده و طرحی مطالعه نشده یعنی جایگزینی لوله فولادی و پمپاژ با ارتفاع حدود ۷۰۰ متر به جای تونل و روش ثقلی را به میان

و کارون در استان چهارمحال و بختیاری واقع است بخشی از سرشاخه‌های رودخانه‌های دز و کارون نیز در استان اصفهان قرار دارد و از استان اصفهان به‌خصوص مناطق غربی و جنوبی آن حدود ۲/۵ میلیارد مترمکعب آب به استان‌های دیگر می‌رود. در مقابل حدود ۱/۴ میلیارد مترمکعب آب از سرشاخه‌های زاینده‌رود به آن می‌ریزد که بخشی در استان چهارمحال و بختیاری و بقیه به استان اصفهان سرازیر می‌شود. در اصفهان هم قسمتی از آن به یزد، کاشان و دلیجان انتقال داده می‌شود. بدین ترتیب اصفهان فقط واردکننده آب نیست بلکه بیش از میزان واردات صادر می‌کند. با این مثال معلوم می‌شود که اگر دولت بخواهد مدیریت آب را استانی انجام دهد، هرج و مرج پدید می‌آید و دیگر نمی‌توان در کشور کم‌آبی مثل ایران آب را مدیریت کرد. همان‌گونه که نفت و گاز و معادن یک امر ملی است و فقط اختصاص به مناطقی که در آن پدید آمده ندارد آب هم ملی است و نباید شکل محلی و استانی پیدا کند. تصویب ماده قانونی مشکوک تبدیل شرکت‌های آب منطقه‌ای به شرکت‌های آب استانی موسوم به قانون استقلال آب استان‌ها در مجلس هفتم و به تبع آن تصمیمات ناپخته و دستورهای ناصحیح مقامات ارشد کشوری و استانی و وزارت نیرو در گذشته آغاز به‌هم‌ریختگی نظم فی‌مابین ذی‌نفعان و نسق‌بران و حقیقه‌داران گردیده و اینک می‌رود که به اختلافات بین استانی و قومی در منطقه مرکزی کشور بدل شود. دولت محترم باید در این امر تدبیر کند و در احیای مدیریت منطقه‌ای آب بکوشد.

۲. مسئولان باید در عمل بپذیرند که استان اصفهان به‌ویژه منطقه مرکزی آن با کم‌آبی مواجه و از این رو بحرانی است. در این سال‌ها زاینده‌رود را خشکانده‌اند و آب در پشت سد زاینده‌رود به زیر تراز بحرانی رسیده، کاهش آب منجر به نابودی کمی و کیفی آبخوان‌ها و منابع آب زیرزمینی شده و خطر فاجعه‌بار نشست سراسری دشت‌ها نگران‌کننده است. دولت نمی‌تواند نسبت به بحران بی‌تفاوت باشد و تصمیماتی بگیرد که منجر به از بین رفتن تنها رودخانه دشت مرکزی ایران شود زیرا نه تنها اصفهان بلکه کل کشور دستخوش معضل و تحت تأثیر تبعات آن قرار می‌گیرد.

۳. حقوق حقیقه‌داران رودخانه زاینده‌رود که سال‌های متمادی برقرار بوده امری نیست که دیده نشود. هیچ فرد یا دولتی نمی‌تواند این حق را سلب و به دیگران از جمله بالادست یا به حوضه دیگر ولو برای صنعت یا شرب تخصیص دهد. کم‌اینکه در رودخانه‌های مرزی نیز این حقوق رعایت می‌شود. در رودخانه هیرمند که سرشاخه‌های آن کوه‌های شمال افغانستان است و در انتها به دشت سیستان

راه حل ملی بحران آب اصفهان



محمود آقایی

که در آفرینش ز یک گوهرند
دگر عضوها را نماند قرار

بنی آدم اعضای یکدیگرند
چو عضوی به درد آورد روزگار

پدیده خشکسالی در ایران مرکزی و به خصوص در حوضه زاینده رود مسئله‌ای نیست که بتوان از آن گذشت و با بزرگ کردن مسائل غیرکارشناسانه این مسئله را نادیده گرفت که باید همه ملت ایران و دلسوزان این مرزوبوم مانند جنگ هشت ساله که همه ملت ایران اعم از قوم و قبیله و منطقه در آن شرکت داشتند به آن، مسئولانه بنگرند و برای این معضل - که نه تنها حدود شش میلیون نفر مشکل آب آشامیدنی دارند، بلکه مسئله کشاورزی هم از اهمیت بالایی برخوردار است - فکر اساسی و ملی کنند و راهکارهای عملی منطبق به آیین‌نامه‌های بین‌المللی و یونسکو را ارائه دهند.

مقاله حاضر مبنی بر آمار و ارقام مستندی است که سازمان آب منطقه‌ای اصفهان تهیه کرده که براساس معیارهای سازمان یونسکو است.

با توجه به آمار مستند، سرانه حجم آب تجدیدپذیر در حوضه زاینده رود در سال‌های با بارش نرمال، ۷۵۰ مترمکعب در سال است که طبق معیارهای سازمان ملل شاخص بحران دائمی و شدید کمبود آب در حوضه زاینده رود است و این در حالی است که سرانه منابع آب قابل تأمین در سال ۱۳۱۰ که ۴۴۲۸ مترمکعب بوده که به ۷۵۰ متر مکعب در سال‌های اخیر رسیده است.

جدول شماره یک نشانگر مسائل زیر است:

- ۱- با توجه به انتقال آب به حوضه آبریز هنوز مشکل کمبود آب در حوضه آبریز زاینده رود وجود دارد.
- ۲- تا سال ۱۳۷۵ هنوز آب انتقالی از حوضه آبریز وجود نداشته است، ولی اکنون حدود ۲۲۲ میلیون مترمکعب انتقال آب از این حوضه وجود دارد.
- ۳- با توجه به ارزیابی سرانه آب با معیار سازمان ملل در حوضه زاینده رود در سال‌های اخیر با بحران شدید کمبود آب روبرو هستیم.

آثار و نشانه‌های بحران کمبود آب در حوضه زاینده رود

- ۱- نابودی کشاورزی در بخش‌های میانی و پایاب رودخانه زاینده رود
- ۲- خشک شدن باغ‌های با قدمت چندصد ساله که دارای حقایق مصرح در طومار شیخ بهایی وجود داشته است.
- ۳- با افت مداوم آب‌های زیرزمینی با نشست سراسر دشت‌ها و نابودی کمی و کیفی آبخوان‌های تالاب گاوخونی در معرض نابودی قرار دارد.
- ۴- آب شرب شش میلیون نفر جمعیت ساکن در حوضه زاینده رود، یزد، کاشان، نائین و اردستان و... که مشکلی اساسی و جدی است.
- ۵- مشکل صنعت که ۶۸ درصد تولید آهن و فولاد کشور و ۸/۵ درصد تولید برق کشور و ۲۶ درصد تولید فرآورده‌های نفتی کشور از آب زاینده رود استفاده می‌کنند، معضلی

است که به صورت تمام‌عیار در تمامی ابعاد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، زیست‌محیطی و امنیتی را موجب خواهد شد.

۶- یکی از معضلات دیگر که در هشت سال دولت سابق رخ داد مدیریت غیر متمرکز و استانی است که عامل تشدید کننده بحران کمبود آب است.

از جمعیت حوضه زاینده رود دو درصد جمعیت در استان چهارمحال و بختیاری و ۹۸ درصد در استان اصفهان ساکن هستند و از سویی هفت درصد مساحت حوضه زاینده رود در استان چهارمحال و بختیاری و ۹۳ درصد در استان اصفهان است.

با توجه به جدول شماره دو، در سال‌های اخیر با مستقل شدن مدیریت آب استان چهارمحال و بختیاری توسط دولت سابق، سرانه آب مصرفی ساکنان در استان چهارمحال و بختیاری در سال‌های نرمال هفت برابر و در سال‌های خشکسالی ۱۵ برابر سرانه آب مصرفی در استان اصفهان شده است.

مدیریت استانی و غیریکپارچه بر حوضه زاینده رود موجب شده نه تنها در استان چهارمحال و بختیاری به تکلیف قانونی مصرح در بند (ز) ماده ۲۹ قانون توزیع عادلانه آب جیره‌بندی عمل نشده بلکه روند توسعه باغ‌ها در ارتفاعات مشرف به زاینده رود نیز بی‌وقفه ادامه یافته است.

با توجه به مسائل یادآوری شده می‌توان این پدیده خشکسالی را یک مسئله بزرگ در ابعاد ملی دانست که همه دست‌اندرکاران باید به صورت جدی، کارشناسانه و متعهدانه به آن بیندیشند و راهکارهای عملی را مطابق با استانداردهای بین‌المللی ارائه دهند.

سال	۱۳۱۰	۱۳۳۵	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵	۱۳۸۵	۱۳۹۵	۱۴۱۰
جمعیت حوضه (هزار نفر)	۵۰۰	۹۲۲	۱۱۸۱	۱۶۲۰	۲۵۴۱	۳۱۰۴	۳۶۶۸	۴۴۷۱	۶۰۱۷
حجم منابع تجدیدپذیر از پارس	۲۲۱۴	۲۲۱۴	۲۲۱۴	۲۲۱۴	۲۲۱۴	۲۲۱۴	۲۲۱۴	۲۲۱۴	۲۲۱۴
حجم انتقال آب در حوضه	۰	۲۰۰	۲۰۰	۲۰۰	۵۵۰	۵۵۰	۶۶۲	۹۶۴	۱۲۴۴
حجم انتقال آب از حوضه	۰	۰	۰	۰	۰	۰	-۹۳	-۲۲۲	-۲۶۷
حجم منابع تجدیدپذیر	۲۲۱۴	۲۵۱۴	۲۵۱۴	۲۵۱۴	۲۷۶۴	۲۷۶۴	۲۷۸۳	۲۹۵۶	۳۱۹۱
ارزیابی سرانه آب با معیار سازمان ملل	۴۴۲۸	۲۷۳۷	۲۱۲۹	۱۵۴۲	۱۰۸۸	۸۹۰	۷۵۹	۶۶۱	۵۳۰
ارزیابی سرانه آب با معیار سازمان ملل	بدون کمبود	بدون کمبود	بدون کمبود	بدون کمبود	آستانه بحران	بحران			

جدول ۲- مقایسه مصرف سرانه آب ساکنان حوضه در استان چهارمحال و بختیاری با مصرف سرانه ساکنان حوضه در استان اصفهان

شرایط بدهی	حجم آب دهی رودخانه پس از کسر انتقال به خارج از حوضه	برداشت استان چهارمحال و بختیاری	درصد از کل	جمعیت استان چهارمحال و بختیاری به کل جمعیت حوضه	نسبت سرانه مصرف در استان چهارمحال و بختیاری به سرانه مصرف در استان اصفهان
سال میانگین	۱۴۰۰	۲۰۰	۱۴ درصد	۲ درصد	۷ برابر
سال خشک	۷۰۰	۲۰۰	۲۰ درصد	۲ درصد	۱۵ برابر

راهکارهای مقابله با کمبود آب در حوضه زاینده رود

۱- مدیریت مصرف و صرفه جویی در مصارف

الف - صرفه جویی از طریق بالابردن راندمان آبیاری

مطابق تحقیقات جهانی در دهه اخیر در حوضه‌های بسته (Closed Basins) به دلیل برگشت تلفات آب به منابع آب و استفاده دوباره از آن، بالابردن راندمان آبیاری، تولید آب نمی‌کند و به صرفه جویی نمی‌انجامد. طبق بررسی‌های انجام شده راندمان آبیاری در حوضه زاینده رود ۷۰ درصد به دست آمده است که نشان می‌دهد در مقیاس آب حوضه اتلافی نیست که از طریق افزایش راندمان آبیاری بتوان استحصال کرد. در دهه ۴۰ شرکت فرانسوی سوگراه، راندمان آبیاری را در حوضه زاینده رود ۸۰ درصد اعلام کرده است.

جدول ۳- اثر افزایش چرخه آب در حوضه زاینده رود (میلیون مترمکعب)

منابع آب در دست بهره برداری در حوضه	زیرزمینی	سطحی	مجموع	اثر افزایش چرخه آب
	۳۷۵۷	۱۶۲۰	۵۳۵۷	
منابع واقعی تجدیدپذیر از بارش و انتقالی تونل‌ها	۲۹۰۰		۲۹۰۰	۲۴۵۷

تفاوت حجم آب مصرف شده با حجم منابع واقعی آب حوضه ناشی از پدیده اثر افزایش چرخه آب است. این حجم آب که ناشی از برگشت آب به منابع آب در جریان چرخه تکرارپذیر «برداشت، مصرف و برگشت» می‌باشد وجود واقعی ندارد. با توجه به جدول سه، در حالی که کل منابع تجدیدپذیر آب در حوضه زاینده رود ۲۹۰۰ میلیون مترمکعب است ولی آب مصرف شده در حوضه، ۵۳۵۷ میلیون مترمکعب است.

ب - مدیریت مصرف با مکانیسم‌های قیمتی

در حوضه زاینده رود در استان چهارمحال و بختیاری با اعطای ۸۵ درصد هزینه شبکه به صورت تسهیلات بلاعوض برای احداث شبکه‌های آبیاری تحت فشار، برق با یارانه کشاورزی عملاً در بالادست حوضه، مردم به برداشت آب زاینده رود و تبدیل تپه‌ها و دامنه ارتفاعات مشابه احداث باغ‌ها تشویق می‌شوند. در تحقیقات انجام شده با حذف یارانه و تسهیلات و مبنای قرارداد قیمت تمام شده و برق مصرفی در بخش کشاورزی عملاً حذف برداشت‌های غیراقتصادی آب و متوقف شدن روند توسعه اراضی کشاورزی به ویژه در ارتفاعات بالادست خواهد شد. با این راهکار حدود ۲۰-۱۰ درصد پمپاژها با ارتفاع زیاد حذف خواهند شد.

۲- روش باروری ابرها به روش یونیزاسیون

طبق تحقیقات هواشناسی اقدام‌های انجام شده در دریاچه ارومیه برای باروری ابرها به روش یونیزاسیون و اقدام‌های ۱۵ ساله برای بارور کردن ابرها در یزد نتیجه بخش نبوده است.

۳- انتقال آب از خلیج فارس

پروژه ۱۱۰۰ کیلومتر خط انتقال آب که ۲۰۰ کیلومتر آن تونل و ۱۰ مرحله پمپاژها ارتفاع پمپاژ ۲۰۰۰ متر و هزینه اجرایی ۱۹۰ هزار میلیارد ریال غیراقتصادی و غیرعملی است که قیمت تمام شده آب انتقالی از خلیج فارس در جدول شماره چهار آمده است.

جدول ۴- قیمت تمام شده آب به ازای هر مترمکعب (ریال)

دوره ساخت (سال)	نرخ تنزیل ۲۰ درصد
۱۰	۲۵۷۰۰۰
۲۰	۸۲۵۰۰۰
۳۰	۳۳۹۰۰۰۰

با توجه به جدول ۴ چنانچه پروژه حداقل ۲۰ سال طول بکشد قیمت یک متر مکعب ۸۲۵۰۰۰ ریال و اگر ۳۰ سال طول بکشد ۳۳۹۰ هزار ریال خواهد بود. به همین دلیل تأمین آب شرب شهرهای ساحلی استان هرمزگان، بوشهر و خوزستان از طریق انتقال آب صورت می‌گیرد.

۴- انتقال آب از حوضه مجاور با رعایت معیارهای یونسکو

پنج معیار یونسکو به شرح زیر است:

- ۱- واقعی بودن کمبود آب در حوضه مقصد و عدم امکان رفع آن در حوضه.
- ۲- توسعه آینده حوضه مبدأ در اثر انتقال آب با محدودیت چشمگیر روبرو نشود.
- ۳- انتقال بین حوضه‌ای به شکل اساسی کیفیت زیست محیطی در حوضه مبدأ یا مقصد را تخریب نکند.
- ۴- انتقال بین حوضه‌های آب سبب بروز اختلال اساسی اجتماعی، فرهنگی در حوضه مبدأ یا مقصد نشود.
- ۵- منابع خالص ناشی از اجرای طرح به‌طور عادلانه میان حوضه‌های مبدأ و مقصد تقسیم شود.

بررسی و ارزیابی راهکارهای یونسکو برای انتقال آب از حوضه دز و کارون

در مورد بند یک: در بخش‌های پیش، ابعاد فاجعه‌بار بحران کمبود آب را مورد بررسی قرار دادیم که با راهکارهای پیشین می‌توان ۲۰-۱۰ درصد از آب را صرفه جویی کرد که با این راهکار نمی‌توان جلوی فاجعه را گرفت. بنابراین واقعی بودن کمبود آب به‌طور کامل احساس می‌شود. در مورد بند دو: مجموع منابع آب تجدیدپذیر حوضه دز و کارون ۲۵ میلیارد مترمکعب است. طبق جدول شماره پنج کل آب انتقالی از حوضه دز و کارون یک میلیارد و ۸۱۰ میلیون مترمکعب است که تأثیر چندانی بر حوضه مبدأ نمی‌گذارد.

جدول شماره ۵ - مشخصات طرح‌های انتقال بین حوضه‌ای از حوضه دز و کارون (میلیون مترمکعب)		
نام طرح	وضعیت	میزان آب انتقالی
دز به قمرود	اجرا	۱۸۱
چشمه لنگان	بهره‌برداری	۱۲۰
خندنگستان	اجرا	۴۴
گوکان	خارج از دستور کار	—
سد کمال صالح	اجرا	۳۵
تونل اول کوه‌رنگ	بهره‌برداری	۳۰۰
تونل دوم کوه‌رنگ	بهره‌برداری	۲۵۰
تونل سوم کوه‌رنگ	اجرا	۲۵۰
بهشت آباد	اجرا	۵۸۰
سولگان	خارج از دستور کار	—
سد شهید	مطالعه	۵۰
سد بیده	خارج از دستور کار	—
جمع		۱۸۱۰

جدول شماره شش بیانگر این است که در پنج سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۹ که همزمان با خشکسالی بوده حتی با فرض تأمین کل نیاز زیست محیطی رودخانه باز هم ۹/۱ میلیارد مترمکعب آب مازاد بر مصارف از دسترس خارج شده و به خلیج فارس می‌ریزد که حجم مازاد بر مصارف در سال‌های ۱۳۷۲ به رقم ۱۲/۴ میلیارد مترمکعب بوده است.

جدول ۶ - خلاصه آمار آب‌دهی در ایستگاه اهواز و حجم آب مازاد بر مصارف حوضه دز و کارون (میلیارد مترمکعب)

دوره آماری	حجم آب‌دهی در ایستگاه اهواز	مصارف آب در پایین دست اهواز	نیاز زیست محیطی رودخانه	حجم آب مازاد
میانگین ۱۷ ساله ۱۳۷۳-۱۳۸۹	۱۷/۱	۱/۷	۳	۱۲/۴
میانگین ۱۰ ساله اخیر ۱۳۷۹-۱۳۸۹	۱۶	۱/۷	۳	۱۱/۲
میانگین پنج ساله اخیر ۱۳۸۴-۱۳۸۹	۱۲/۸	۱/۷	۳	۱۰/۹

جدول‌های مقایسه‌ای هفت، هشت و ۹ نشان می‌دهد که انتقال آب از حوضه دز و کارون بندهای سازمان یونسکو را تأمین می‌کند.

جدول ۷ - مقایسه سرانه آب ساکنان حوضه زاینده‌رود با حوضه دز و کارون، استان اصفهان، استان خوزستان (متر مکعب در سال)						
سرانه منابع تجدیدپذیر	کشور	استان چهارمحال و بختیاری	استان خوزستان	حوضه دز و کارون	استان اصفهان	
					بدون طرح‌های انتقال آب	با طرح‌های انتقال آب
۱۶۰۰	۱۲۰۰۰	۸۰۰۰	۵۳۰۷	۹۰۰	۶۰۰	۷۵۰
ارزیابی با معیار سازمان ملل			بدون کمبود		بحران کمبود آب	

جدول ۸ - مقایسه حوضه دز - کارون با حوضه زاینده‌رود			
شرح	واحد	حوضه دز - کارون	حوضه زاینده‌رود
مساحت حوضه	کیلومتر مربع	۶۷۲۵۷	۲۶۹۱۷
بارش کل	میلیارد مترمکعب	۴۴/۷	۷/۵
بارش مؤثر	میلیارد مترمکعب	۲۵/۸	۲/۲
سرانه حجم آب تجدیدپذیر بدون طرح‌های انتقال آب	متر مکعب در سال	۵۳۰۸	۶۰۳
حجم آب تجدیدپذیر در واحد مساحت حوضه	متر مکعب در کیلومتر مربع ساخت حوضه	۳۸۳۶۰۲	۸۱۷۳۳

جدول ۹ - سرانه منابع آب تجدیدپذیر حوضه زاینده‌رود و حوضه دز - کارون در سال ۱۳۸۵ و سال افق			
نام حوضه	سرانه آب قابل تأمین (متر مکعب در سال)		
	بدون طرح‌های انتقال بین حوضه‌ای	با طرح‌های انتقال بین حوضه‌ای بهره‌برداری شده تا سال ۱۳۵۸	با طرح‌های انتقال بین حوضه‌ای بهره‌برداری شده و در دست اجرا در افق ۱۴۰۰
حوضه زاینده‌رود	۶۰۳	۷۸۵	۷۰۰
حوضه دز - کارون	۵۳۰۸	۵۱۴۳	۳۷۱۳
	بدون تنش و محدودیت	بدون تنش و محدودیت	بدون تنش و محدودیت

ج - پیشروی شوری دریا و خشک شدن نخل‌های منطقه خرمشهر و آبادان

طبق مطالعات انجام‌شده توسط اساتید دانشگاه شریف پدیده شوری در اروندرود متأثر از کاهش شدید آب رودخانه‌های دجله و فرات بر اثر سدهای احداثی کشور ترکیه بوده است که سهم چند هزار مترمکعب در ثانیه پیش از احداث سدهای ترکیه آن‌چنان بوده است که اکوسیستم اروندرود متعادل نگه‌داشته شده است و سهم ناچیز کارون تأثیری بر آن ندارد. متأسفانه اظهارنظرهای غیرکارشناسی که ناشی از تعصبات قومی، باستانی و منطقه‌ای است، بنیان و شالوده دآوری و قضاوت قرار گرفته است که نمونه بارز آن گزارش «مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی» با عنوان «درباره انتقال آب بهشت‌آباد» در مرداد ۱۳۹۱ تهیه شده است که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مترمکعب بر ثانیه
۳. میانگین ۵ ساله (۱۳۸۹-۱۳۸۴) برابر ۴۴۷/۶۹ مترمکعب بر ثانیه می‌باشد.
این آمار نشان‌دهنده آن است که آب ورودی این رودخانه چندین برابر نیاز زیست‌محیطی محاسبه‌شده با معیارهای بین‌المللی بوده است و آمار آب‌دهی رودخانه به خوبی تأمین کل نیاز زیست‌محیطی و وجود آب مازاد بر نیاز را نشان می‌دهد.

ب - مشکلات مردم خوزستان در دسترسی به آب شرب

این مشکل مردم خوزستان ناشی از کامل نشدن تصفیه و توزیع آب شرب است که هیچ ارتباطی به کمبود آب خام ندارد که خروج چند میلیارد مترمکعب آب مازاد بر مصرف، خود دلیل روشنی بر این امر است.

دلایل مخالفت مخالفین انتقال آب از حوضه دز و کارون به حوضه زاینده‌رود

الف - خشک شدن کارون

با توجه به آمار استخراج شده از ایستگاه اهواز در مورد حجم آب‌دهی رودخانه اهواز

۱. میانگین ۱۷ ساله (۱۳۸۹-۱۳۷۲) برابر ۱۷/۱۲۴ میلیون مترمکعب.
 ۲. میانگین ۱۰ ساله (۱۳۸۹-۱۳۷۹) برابر ۱۶/۰۳۷ میلیون مترمکعب
 ۳. میانگین ۵ ساله (۱۳۸۹-۱۳۸۴) برابر ۱۳/۷۶۱ میلیون مترمکعب
- و همچنین میزان آب‌دهی رودخانه کارون
۱. میانگین ۱۷ ساله (۱۳۸۹-۱۳۷۲) برابر ۵۴۳/۴۶ مترمکعب بر ثانیه
 ۲. میانگین ۱۰ ساله (۱۳۸۹-۱۳۷۹) برابر ۵۰۸/۷۳ مترمکعب بر ثانیه

فراز اول از گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس:

«برگشت زه‌آب‌های کشاورزی حدود ۲۰۰ هزار هکتار (طرح‌های کشت و صنعت شمال و جنوب اهواز، طرح شمال شرقی اهواز؛ کوثر و جفیر) که معادل ۴۵۰ میلیون مترمکعب در سال است، به کارون حذف شده است. تخلیه آن از مسیر زهکش انتقال به حوضه تبخیری مرز عراق و سپس به سوی دریا برنامه‌ریزی شده است.»

با توجه به مطالب بالا تهیه کنندگان گزارش ناچار شده‌اند ۴/۵ میلیارد مترمکعب زه‌آب برای اراضی اطراف اهواز در نظر بگیرند.

این مقدار زه‌آب که مربوط به تنها ۲۰۰ هزار هکتار اراضی است که حدود دو برابر کل منابع تجدیدپذیر حوضه زاینده‌رود در سال‌های با بارش طبیعی است.

فراز دوم: «در صورت راه‌اندازی طرح بهشت‌آباد تنها در جلگه خوزستان به‌طور متوسط بیش از دو میلیارد در سال تأثیر منفی خواهد گذاشت در صورتی که طرح بهشت‌آباد ۸۵۰ میلیون مترمکعب است.»

ادعای بیش از سه میلیارد مترمکعب تأثیر منفی در جلگه خوزستان جز خلاف‌گویی به قصد انحراف مجلس چه مفهوم دیگری دارد؟

فراز سوم:

«میزان مصرف آب کشاورزی در حوضه زاینده‌رود در وضع موجود ۴/۶ میلیارد مترمکعب در سال است. اگر راندمان آبیاری

از ۳۰ درصد وضع موجود به ۵۰ یا ۶۰ درصد افزایش یابد به معنای صرفه‌جویی به میزان یک میلیارد مترمکعب است.»

نخست، منابع تجدیدپذیر در حوضه زاینده‌رود با احتساب تونل‌های انتقال بین حوضه‌ای، ۲/۹ میلیارد مترمکعب است. ادعای مصرف ۴/۶ میلیارد مترمکعب آب تنها در بخش کشاورزی چه معنا می‌دهد؟

دوم، یک میلیارد مترمکعب آب قابل صرفه‌جویی مورد ادعا از طریق بالابردن راندمان آبیاری هم‌اکنون کجاست؟ مگر نه این است که حوضه زاینده‌رود از جمله حوضه‌های بسته است و خروجی آب ندارد، مگر نه این است که آب‌خوان‌ها با تراز منفی روبرو هستند و هیچ‌گونه منابع آب بهره‌بردار نشده‌ای وجود ندارد؟

سوم، چنین به نظر می‌رسد که مرکز پژوهش‌های مجلس، تحقیقات جهانی در دو دهه اخیر را مورد مطالعه قرار ندادند، برپایه مطالعات انجام شده با روش نوین یعنی راندمان آبیاری در حوضه‌های بسته، راندمان آبیاری در حوضه زاینده‌رود ۷۰ درصد است.

نکته بسیار مهم: یکی از مسائل مهم در حوضه دز و کارون، بنیان برنامه‌ریزی منابع آب در محوریت تولید برق است.

زمانی که تولید برق، محور مدیریت منابع آب در حوضه کارون است برای رسیدن به بالاترین راندمان تولید برق سدها باید با بالاترین تراز ذخیره آب مدیریت شوند. در این صورت سیلاب‌ها قابل ذخیره‌سازی و مهار نخواهد بود و همواره بخشی از

سیلاب‌ها از دسترس خارج می‌شوند. ازسویی، محور قراردادن تولید برق موجب می‌شود خروجی آب از توربین سدها با برنامه مصرف پایین‌دست، منطبق نباشد و بخشی از آب خروجی توربین‌های مولد برق، مازاد بر مصرف واقعی آب در پایین‌دست باشد. در حالی است که بحران کمبود آب در حوضه مجاور (زاینده‌رود) خسارات جبران‌ناپذیر و عظیمی در ابعاد ملی وارد می‌آورد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱- حوضه زاینده‌رود با بحران کمبود آب روبروست. این بحران ابعادی عظیم دارد که به منافع و اقتدار ملی آسیب می‌زند.

۲- امکان رفع کمبود آب مصرفی با صرفه‌جویی و مدیریت آب در خود حوضه وجود دارد.

۳- باروری ابرها و انتقال آب از خلیج فارس غیراقتصادی و غیرکارشناسی است.

۴- حوضه دز و کارون دارای آب مازاد بر مصارف است و انتقال بخشی از این آب با معیارهای یونسکو، آثار و پیامدهای ناگوار توسعه‌ای و زیست‌محیطی بر حوضه دز و کارون ندارد.

۵- تنها راهکار عملی برای مهار بحران کمبود آب در حوضه زاینده‌رود و جلوگیری از پیامدهای غیرقابل مهار آن که ابعادی فرامنطقه‌ای و ملی دارد، انتقال بخشی از آب مازاد بر مصرف حوضه دز و کارون با رعایت معیارهای یونسکو است. ■

فرجام پرونده چشم‌انداز ایران

روز ۱۶ آذر سال ۹۰ اطلاع یافتیم که نشریه چشم‌انداز ایران، طی حکمی غیابی در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب اسلامی به ریاست آقای قاضی صلواتی به الف: لغو امتیاز ب: یک سال زندان برای مدیر مسئول ج: ۵ سال ممنوعیت خروج از کشور با ده سال ممنوعیت از فعالیت سیاسی و شرکت در احزاب محکوم شده است. اتهام مدیر مسئول این بوده که دو سال متواری بوده و همچنین محکومیت کیفری داشته است. در پی مکاتبه با مسئولان قوه قضاییه و دیدار با آقای صلواتی و ارائه توضیحات لازم درباره متواری نبودن و عدم محکومیت کیفری، پرونده به جایگاه قانونی خود یعنی دادگاه کیفری استان ارجاع شد. چندی بعد در شعبه ۷۸، نشریه از این اتهامات تبرئه و رأی دادگاه فقط به پرداخت نیم میلیون تومان جریمه محدود شد. در اردیبهشت ماه ۹۳ دیوان عالی کشور حکم شعبه ۷۸ دادگاه کیفری استان را تأیید کرد و این پرونده مختومه اعلام شد.

از محیط زیستمان چگونه مراقبت می کنیم؟



ن. سلطانی

جنگل که رفت
هیزم شکن سرایدار شد
و بر دیوار مدرسه
با زغال نوشت
حفظ محیط زیست
حفظ زندگی ست^۱

با بازگشت دوباره خانم معصومه ابتکار در پست اجرایی محیط زیست روزنه امیدی در دل دوستداران طبیعت و سلامت محیط زیست کشور گشوده شد تا با جلوگیری از قتل عام زمین، شاهد حساسیت در معضل آلودگی هوا باشیم.^۲ کمبود فاجعه آفرین منابع آبی، نابودی تالابها و بالاخره پسماند زباله ها و پایانی بر بدل شدن پیاپی کبوتران سپید به زاغ های سیاه
سطور بعدی حاصل ترجمه مقاله ای از دوماهنامه سوئیسی Revue Suisse در باب چگونگی بازیافت زباله در این کشور و نگاه انتقادی آن به اسراف و افراط و تفریط های جامعه مصرف گرا در استفاده از فرآورده های غذایی است.
در پایان قیاسی بین مفاد مقاله بالا با محیط زندگی خودمان خواهیم داشت.

سوئیسی ها از نظر بازیافت زباله به درستی در دنیا نمونه اند. لیکن انبوه زباله ها نشان می دهد که همزمان با بالا رفتن سطح زندگی و ثروت مردم کوه های زباله هم هر چه بیشتر سر به فلک می کشند. (البته بسیاری از کشورهای دیگر که بدون بالا رفتن سطح زندگی مردم کوه زباله آنها به علت بی توجهی و عدم آموزش لازم هر روز مرتفع تر می شود) و متأسفانه مقدار قابل توجهی از مواد غذایی مصرف نشده از کیسه های زباله سر در می آورد و این زباله های لبریز از فرآورده های غذایی برای همگان یک مشکل اخلاقی و انسانی شده است، برای اطلاع یک خانواده متوسط سوئیسی شامل پدر، مادر و دو فرزند است. در این خانواده با یک نظم و دیسیپلین خاص که محصول تعلیم و تربیت از کودکی است با توجه به نوع زباله آنها را به طور مجزا به مخزن هایی که برای این کار پیش بینی شده و در خروجی هر ساختمان کنار هم چیده شده می ریزند. در واقع این یک عادت و ورزش ملی است که با دقت هر چه بیشتر انجام می شود: شیشه، کاغذ و مقوا، باتری های مصرف شده و پلاستیک هر یک مکان و محل مخصوص خود را دارد.

لباس و لوازم خانگی قابل استفاده هم یک روز معین در ماه برای هر محله در گوشه ای جمع شده و بیشتر این لوازم قابل استفاده دوباره می باشند و مردم قبل از جمع آوری توسط سازمان مربوطه در آخرین ساعات روز می توانند آنها را به خانه هایشان ببرند. (پس از جمع آوری این لوازم در محلی نگهداری می شوند و با توجه به کیفیت و قیمت مناسب آنها به سادگی به فروش می رسند و خود منبع درآمدی برای سازمان مربوطه است). بالاخره محلی هم برای پسماندهای گیاهی در نظر گرفته شده که ظرف چند ماه تبدیل به کود گیاهی می شود و در فصل تابستان بین ساکنین جهت استفاده در باغچه یا گلدان هایشان تقسیم می گردد. (کمتر خانه ای در محیط شهری است که بالکن آن با گلدان گل تزئین نشده باشد) و نهایتاً باقی مانده زباله ای که در هیچ یک از مخازن ذکر شده جایی ندارد در کیسه های مخصوص

نسبت به آن حساسیت ویژه ای دارند. کسانی که از عملکرد اجاق های زباله سوزی اطلاعی ندارند فقط دود کش هایی را که دود در هوا پراکنده می کنند می بینند و تصور می کنند که این کار باعث آلودگی هوا می شود. در حالی که در سیستم این اجاق ها فیلترهای هوشمندی به کار گرفته شده که گازهای سمی را جذب کرده و مقدار گاز کربنیک که از آن خارج می شود در مقایسه با گاز متان که نتیجه سوزاندن مواد پلاستیکی در دستگاه های معمولی می باشد بسیار کم خطر تر است. افزون بر اینکه اجاق های معمولی با بخار آبی که تولید می کنند و خاکستری که به جای می گذارند برای محیط زیست و آب های زیرزمینی بسیار خطرناک می باشد.

صرفه جویی در مصرف انرژی

سوئیسی از نظر منابع انرژی بسیار فقیر است و بهره برداری صحیح از انرژی زباله ها بیش از سه درصد نیاز انرژی سوئیسی را تأمین می کند و به همان اندازه از وابستگی کشور به انرژی وارداتی می کاهد.

«معدنچیان کوه های زباله»

در سوئیس کودکانی که در سطل زباله ها مشغول جمع آوری مواد بازیافتی باشند مشاهده نمی کنید اما هستند کسانی که هر روز به کمک تکنیک های مدرن که به آن Urban Mining

به محل مربوطه برده می شود. این یک بخش از مرحله جداسازی مواد زائد این خانواده است که توسط خود آنها انجام شده و نموداری از یک سوئیسی نمونه و عمل گراست. تعریف مشارکت و وجدان اجتماعی یک خانواده در رعایت نظافت عمومی در اینجا خاتمه پیدا نمی کند. به طور متوسط این خانواده سالیانه ۷۰۰ کیلوگرم روزنامه و مقوا برای بازیافت می آورد. کلاً ۱/۴ تن مواد مختلف به صنعت بازیافت تحویل می دهد. جالب است بدانیم که سالیانه هر سوئیسی ۳۴۷ کیلوگرم موادی که مستقیماً بازیافت می شود و ۳۴۴ کیلوگرم مواد زائد دیگر دارد و از این مجموعه ۹۷ درصد کاغذ، ۹۶ درصد شیشه و ۹۲ درصد آلومینیوم و ۸۶ درصد آهن آلات بازیافت می گردد که کاملاً قابل استفاده مجدد می باشند و بالاخره ۹۶ درصد ضایعات پلاستیکی و ۷۳ درصد باتری ها نیز دوباره به بازار مصرف برمی گردند.

زباله های سمی و خطرناک

پس از جداسازی های اولیه توسط ساکنین، نوبت به سوزاندن پسماندهای باقی مانده می رسد که در اجاق های مجهز انجام شده و استفاده از خاکستر تولیدی آن به جای انباشتن در محل های مختلف بسیار مهم است. اصولاً بازیافت زباله ای به یک چالش سیاسی تبدیل شده و قشرها و گروه ها و احزاب از جمله طرفداران محیط زیست



تفکیک زباله در سوئیس

غیر قابل بازیافت (علوفه، غلات و سویا) جهت تغذیه حیوانات مصرف می شود که در نهایت موجب نابودی مراتع، مزارع و جنگل های کشورهای صادر کننده از جمله امریکای لاتین و آسیاست. چنانچه بپذیریم که یک سوم مواد غذایی تولید شده بدون مصرف نابود می شود به سادگی متوجه می شویم که رقم بالایی از آلودگی محیط زیست نتیجه بی توجهی و اسراف در مصرف است که جلوگیری از آن کسی را دچار سوء تغذیه نمی کند و برعکس می تواند به کمک میلیون ها کودک بیاید که شب ها گرسنه سر به بالین می گذارند. این خلاصه مقاله ای است که در یک ماهنامه سوئیسی مطالعه کردم که بخش «انتقاد از خود» آن به همان اندازه مهم است که پیشرفت صنعت بازیافت زباله اما برای نتیجه گیری و در مقام مقایسه نگاهی به عملکرد کشور خودمان داشته باشیم.

سواد کوه دروازه ورودی استان مازندران از تهران، صاحب یکی از زیباترین مناظر طبیعی است که شباهت های بصری زیادی با طبیعت سوئیس دارد. شباهت هایی که برای نگارنده که سال ها در این دو کشور اقامت داشتم قابل لمس است اما دریغ و درد که در اینجا قصه محیط زیست قصه ای است پر آب چشم.

بی توجهی همشهریان در عدم تفکیک زباله ایشان آن هم در شرایطی که هیچ جایی هم برای این امر پیش بینی نشده است، واگن قطار، کوچه و بازار، پیاده روها، مسیر جاده و داخل جنگل چون باراندازی محل تجمع زباله های گوناگون شده است و شوربختانه رودخانه چشم نوازی که روزگاری نگین پرتالو این دیار بود هم میزبان بخشی از این زباله هاست و با نهایت تأسف این رودخانه با طول ۸۰ کیلومتر به طور غیر قابل تصویری با ماسه شویی های غیر استاندارد در بلندی های ورسک تا حوالی دو آب، گل آلوده شده و در ادامه با افزوده شدن فاضلاب های شهری به آن راه خود را به دریا باز می کند و حاصل این سفر پردرد و رنج؛ ماهی، برنج و سبزیجاتی است که پیر و جوان از آن تغذیه می کنند.

اگر به همه اینها مشکلات آلودگی کلاشهرها و کمبود نگران کننده منابع آبی را که خود زاینده بی توجهی مسئولان و بی اعتنائی مردم به محیط زیست است را بیفزاییم، ما آینده تاریکی را برای بهداشت و محیط زیست فرزندانمان رقم خواهیم زد میراثی به طعم جنون.

پس سبزه ها را در بایم و با درختان بنشینیم^۲ و بسا طبیعت مهربان باشیم و زمینی پاک^۴ برای آیندگان به یادگار بگذاریم.

پی نوشت

۱. کیوان رادفر.
۲. فریدون مشیری.
۳. همان.
۴. روز زمین پاک، ۲۲ آوریل هر سال. ■

می گیرد و عملاً مشکل زباله ها حل شده است. با این حال نباید به این موفقیت بسنده کرد و راه طولانی و پر پیچ و خمی در پیش داریم زیرا مشکل بزرگ یعنی رابطه درآمد و مصرف گرایی و کوه های زباله را چگونه حل کنیم؟

در واقع با همت مردم و «سعی معدنچیان شهری»، زباله های سوئیس را بازیافت و به نقدینگی تبدیل می کنیم که کل مخارج سازمان را پوشش می دهد اما کوه زباله ها در جوامع مصرفی و کشورهای در حال توسعه هر روز مرتفع تر می شود، برای نمونه از سال ۱۹۷۰ میلادی با (شش میلیون) تا به امروز با هفت میلیون جمعیت و در (مدت ۴۶ سال) حجم زباله ها در سوئیس دو برابر شده زیرا رابطه مستقیمی که بین منحنی صعودی سطح زندگی و مصرف گرایی وجود دارد موجب می شود که هر چه مردم ثروتمندتر می شوند مقدار تولید زباله ها هم به همان نسبت بالا می رود و اگر عامل رشد جمعیت در جهان را هم در نظر بگیریم متوجه چالش بزرگی می شویم که در انتظار ماست.

پژوهش های محققان سوئیسی در سال ۲۰۱۲ نشان می دهد که سالیانه دو میلیون تن مواد غذایی کاملاً سالم از نظر بهداشتی بدون استفاده سر از کیسه های زباله درمی آوردند و بالاخره یکی از دانشگاه های معتبر شهر بازل ارقام تکان دهنده ای را منتشر می کند که طبق آن هر خانواده مرفه سوئیسی سالیانه ۴۰۰ کیلوگرم مواد غذایی را بدون مصرف به کیسه های زباله می ریزد. صنعت کشاورزی و تغذیه که مسئول انتخاب میوه و سبزیجات و... می باشد با توجه به سلیقه های مصرف کنندگان آنها را فقط بر مبنای چند عامل کیفیتی وارد بازار می کند و بقیه را به دور می ریزد و با این عمل مسئول نابودی ۳۰ درصد مواد غذایی تولیدی می شود و با یک محاسبه ساده محققان به این نتیجه رسیده اند که در سوئیس محصولات کشاورزی یک مساحت ۳۵۰ کیلومتری را بدون مصرف راهی کیسه های زباله می کنند که از نظر اخلاقی و برای محیط زیست فاجعه بار است. برای هر تکه گوشت دور ریخته شده مقداری انرژی

می گویند در زباله ها به دنبال فلزات گران قیمت می روند، از جمله در محلی نزدیک به شهر صنعتی بازل (Basel) با استفاده از یک تکنیک پیچیده و هوشمند مجهز به آهنرباهای قوی ابتدا آهن و سپس فلزات دیگر (مس، آلومینیوم، روی، سرب و البته طلا) موجود در خاکسترهای اجاق را جمع آوری می کنند.

برای نمونه مقدار مس به دست آمده به اندازه تولید یک معدن مس سود آور است. با توجه به ارزش بالای فلزات در بازار جهان، Urban Mining مانند یک معدن طلا با زده می دارد. سالیانه به کمک تکنیک های مختلف بین ۱۵۰ تا ۲۵۰ کیلوگرم طلا از خاکستر اجاق ها استخراج می شود زیرا در بسیاری از لوازم الکترونیک مقداری طلا به کار رفته که تا ۱۵ درصد این فلز ارزشمند در حال حاضر قابل بازیافت است.

در سراسر سوئیس (سوئیس با مساحتی برابر مجموع گیلان و مازندران دارای هفت میلیون نفر جمعیت است) ۲۹ کارخانه مجهز به سیستم جداسازی فلزات از خاکستر اجاق های زباله سوزی مشغول کارند و طرز کار آنها به گونه ای است که طی فرایندی هوشمند سیستم همیشه به طور اتوماتیک تمیز نگهداری می شود.

به علاوه از رسوبات کانال های گاز کشی مقدار قابل ملاحظه ای (روی) بازیافت می گردد که این خود به مقداری اسید کلریدریک نیاز دارد که توسط زباله ها برای دستگاه تولید می شود.

در گذشته اسیدهای تولید شده بدون مصرف خارج می شد و برای محیط زیست مشکل آفرین بود.

با توجه به دستاوردهای «معدنچیان شهری»، سوئیسی ها برنامه های بزرگ دیگری در سر می پروارند و کوشش می کنند تا موفق شوند ۱۰۰ درصد فلزات موجود در زباله ها را استخراج کنند و از خاکسترهای باقی مانده در کارهای ساختمانی استفاده نمایند و در نتیجه زباله های خانواده نمونه ما با مشارکت فعال خودشان جمع آوری شده و در یک سیکل بسته مجدداً مورد استفاده قرار

چندجامعه

«۳۳ سال بعد از شهادت چمران، نوشتن از او کار ساده‌ای نیست. ما ملت رودربایستی داری هستیم. خاطرات مان را هرچقدر هم از آن گذشته باشد، هنگام نقل، ممیزی می‌کنیم. خاطراتی که قرار است تاریخ شود برای عبرت آیندگان. این عجیب نیست از ما که تاریخ گذشته را حسب نیاز امروزمان تغییر می‌دهیم. درجه بعضی ژنرال‌ها را می‌گیریم و روی دوش بعضی دیگر شنل می‌اندازیم». اما در شماره جاری چشم‌انداز کوشیده‌ایم در حاشیه‌ی اکران فیلم «چ»، به روایت قاب دیگری از زندگی مصطفی چمران پردازیم؛ چرا که «زندگی چمران تاریخ ماست. سرگذشت نسلی است که از دل‌بستگی‌ها گذشته و جوانی و سلامتی و جان خویش فدا کرده است. نسلی که امروز نه اینکه پیر، اما با تجربه شده است و نسبت بیشتری با گفت‌وگو دارد. جوان‌ها را توصیه به قانون‌گرایی می‌کند و از خشونت بیزار است». محمد توسلی و دو تن دیگر از همراهان چمران در سال‌های دور، در انجام این گفت‌وگوی کوتاه با ما همراه بوده‌اند.



چمران پدر



احمد هاشمی

جمال در آب دست و پا می‌زند. «پدر... پدر... کمک... کمک... کمک...». پدر تا دست دراز کرد کودکش را نجات بدهد، از خواب پرید. جمال غرق شد. خواب پدر اتفاقی بود که همان لحظه کیلومترها دورتر در جریان بود.

اتفاقات این چنینی برای آدم‌های معمولی، مولد لحظه‌های شک است. «می‌ارزید زن و چهار فرزندم را با آن عشقی که میان ما بود، رها کنم؟ آیا نباید به‌خاطر خانواده اندکی از آرمانم کوتاه بیایم؟»

مصطفی اما، آدم معمولی نیست. او قهرمان رؤیاهای آدم‌های معمولی است. چریک است، منتهای آمال رؤیاپردازان ایده‌آلیست. چریک آدم اتوکشیده اداری نیست. نمی‌شود صبح تا غروب مبارزه کرد، شب کنار خانواده بود. گاهی باید انتخاب کنی. چریک یعنی آدم تنها. ۳۳ سال بعد از شهادت چمران، نوشتن از او کار ساده‌ای نیست. ما ملت رودرباستی داری هستیم. خاطرات مان را هرچقدر هم از آن گذشته باشد، هنگام نقل، ممیزی می‌کنیم. خاطراتی که قرار است تاریخ شود برای عبرت آیندگان. این عجیب نیست از ما که تاریخ گذشته را حسب نیاز امروزمان تغییر می‌دهیم. درجه بعضی ژنرال‌ها را می‌گیریم و روی دوش بعضی دیگر شتل می‌اندازیم.

یافتن حقیقت لای ورق‌های خط‌خطی کتاب‌های تاریخ هر روز دشوارتر می‌شود. ما مردم، خاطرات مان هم پر از خط‌خوردگی است. خاطرات ما تحت‌تأثیر کلیشه‌هایی که رسانه‌ها تبلیغ می‌کنند، تغییر می‌کند. بعضی‌ها ایشان را هم به‌خاطر ترس از خط‌قرمزها فراموش می‌کنیم. اینجاست که وقتی قرار باشد

از گذشته درس بگیریم، در مانده می‌شویم؛ کدام گذشته؟

چمران یکی از شخصیت‌های سال‌های در حال فراموشی است. سال‌های آغازین دهه ۴۰، که سنگ بنای جنبش‌های مسلحانه در ایران گذاشته می‌شود. کنشگران این تغییر بعضی از میان ما رفته‌اند و عده‌ای هنوز هستند. هر کدام از این دو گروه به دو دسته مغضوبین و دوستان انقلاب تقسیم می‌شوند. غضب حاکمیت در زمان‌های مختلف شدت و ضعف دارد. از قضا بعضی از درگذشتگان در محور مواصلاتی بین مغضوبین و یاران در حرکتند. به قاعده آنها نباید از سال‌ها پیش تا کنون تغییر کرده باشند، این جابه‌جایی در نظرگاه از کجا می‌آید؟

**یافتن حقیقت لای ورق‌های
خط‌خطی کتاب‌های تاریخ
هر روز دشوارتر می‌شود. ما
مردم، خاطرات مان هم پر از
خط‌خوردگی است. خاطرات
ما تحت‌تأثیر کلیشه‌هایی که
رسانه‌ها تبلیغ می‌کنند، تغییر
می‌کند. بعضی‌ها ایشان را هم
به‌خاطر ترس از خط‌قرمزها
فراموش می‌کنیم**

تعیین تکلیف کسانی که هنوز زنده‌اند، پیچیدگی‌های بیشتری دارد. کافی است سخنی ناخوشایند بر زبان رانند یا جایی که نباید بروند. کشف می‌شود که تمام آنچه از قدیم در سیاهه خدماتشان ثبت شده، خیانت بوده در حقیقت؛ بیچاره حقیقت.

نگاه کنید که ما در همین یک‌صد سال گذشته به خاطر تکرار اشتباهات، چند بار از یک سوراخ گزیده شده‌ایم. هنوز هم راجع به بسیاری از

اتفاقات معاصر نمی‌شود فیلم ساخت. یعنی حجم نیایدی که در میان است، داستانی سر و ته بریده و در میانه الکن تحویل مان می‌دهد که نساختنش به وقار نزدیکتر است. تصور کنید قرار بود فیلمی درباره مقطع طولانی‌تری از زندگی دکتر چمران ساخته شود. آدم‌هایی که باید در قاب تصویر کارگردان می‌ایستادند، چند نفرشان سال‌های بعد، از قطار پیاده شده‌اند و همراه داشتن عکسشان جریمه دارد و نامشان را در جمع باید آهسته صدا کرد؟

سال‌های آغازین دهه ۴۰، همزمان با اوج جنبش‌های آزادیخواهی و انقلابی در دنیا، گروه‌های مبارز مسلح در داخل کشور شروع به شکل‌گیری می‌کنند. در خارج از ایران، دکتر چمران با همراهی چند تن از همفکران، سازمان مخصوص اتحاد و عمل (سماع) را تأسیس می‌کند. هدف، راه‌اندازی یک مرکز آموزش مبارزات چریکی برای نیروهای داوطلب اقدام مسلحانه در ایران است. این گروه پس از مدت کوتاهی، قبل از دست‌یافتن به اهدافی که اکنون ما می‌دانیم تا حد زیادی بلندپروازانه بوده است، شکل سازمانی خود را از دست می‌دهد، اما افراد مؤثر این حرکت، بعدها منشأ اتفاقات مهمی می‌شوند. هنوز بعد از ۵۰ سال بعضی از افراد این گروه، هویت خود را از دیگران پوشیده نگه می‌دارند.

مصطفی‌ای قصه ما، از شروع این داستان تا آخر عمر مشغول مبارزه است. آیا اگر مانده بود هنوز هم مشغول مبارزه بود؟ اگر از کلیشه‌ها بگذریم، پاسخی قطعی برای این پرسش نخواهیم یافت. آدم‌های معمولی که ایمان معمولی دارند، با آینده نزدیک معامله می‌کنند. رفتن را تصور زود رسیدن برایشان شیرین می‌کند. کمی از وقتش بگذرد، خسته می‌شوند. یک آدم معمولی به فرض اگر در لبنان یک‌سال جنگید، دو سال جنگید، ۱۰ سال جنگید، پیروز نشد، شک می‌کند. تسلیم می‌شود. صلح می‌کند. اما خدای آدمی مثل چمران بزرگتر از آن است که تنهاش بگذارد. او چیزی در قلبش دارد



موقع بزرگان و عقلا عواقب شروع درگیری‌ها را هشدار داده بودند. خیلی از خیرخواهان سران مجاهدین را نصیحت کردند که اسلحه دست گرفتن کار درستی نیست.

چمران حاتمی‌کیا حاصل تجربه‌های تاریخی ملت ایران است. مردم این سال‌های ایران آن‌قدر از جنگ بیزارند که حتی فیلم ضد جنگ هم نمی‌بینند. این را مقایسه فروش فیلم «ج» با انتظارات قبلی نشان می‌دهد - بگذریم از شبه فیلم‌هایی که برای فتح گیشه، ژانر جنگی را با قواعد فیلم‌فارس‌ی تلطیف کرده‌اند - گرچه گسست تجربی ناشی از خط قرمزهای بازخوانی تاریخ را نمی‌شود نادیده گرفت اما یک توافق نانوشته میان مردم برای پرهیز از خشونت وجود دارد. تا جایی که وقتی گروهی برای جلب همراهی افکار عمومی دست به عمل مسلحانه و گروگانگیری می‌زنند، مورد تنفر همه قرار می‌گیرد. در حالی که می‌خواهند خود را گروهی طرفدار مستضعفان معرفی کنند، به عنوان چند جوان ماجراجو شناخته می‌شوند. در چند سال اخیر به شکل حساب‌شده، راهبردی خشونت‌گریز برای پیشبرد اهدافشان برگزیده‌اند. زندگی چمران تاریخ ماست. سرگذشت نسلی است که از دل‌بستگی‌ها گذشته و جوانی و سلامتی و جان خویش را فدا کرده است. نسلی که امروزه اینک پیر، که با تجربه شده است. نسبت بیشتری با گفت‌وگو دارد. جوان‌ها را توصیه به قانون‌گرایی می‌کند و از خشونت بیزار است. «چشم در مقابل چشم، دنیا را کور می‌کند»^۲

دوست ندارد. راه‌حل فرونشاندن آشوب از همان آغاز صلح است.

درگیری‌های کردستان از روزهای اول بعد از پیروزی انقلاب آغاز شد. مرحوم فروهر در همان روزها با حضور در کردستان جمله‌ای به زبان آورد که بعدها تاریخی شد. «اسلحه برداشتن کردها به معنای وابسته‌بودن آنها به یکی از دشمنانشان است. شما کردها خیلی جنگیده‌اید و هر بار نیز شکست خورده‌اید. بیایید این بار برای اولین بار در کردستان راه سیاسی را برای حل مسئله خود انتخاب کنید»^۱ پندی که اگر شنیده می‌شد جان‌های زیادی حفظ می‌شد. اگر اسلحه به دست نمی‌گرفتند، در مرکز، عنان کار به دست تندروها نمی‌افتاد و مطالبات کردها به‌عنوان حقوق طبیعی نادیده گرفته شده، در کانون توجه قرار می‌گرفت. در همان روزها درگیری مسلحانه طرفداران مجاهدین خلق با دولت، آسیب‌های جبران‌ناپذیری به این ملت وارد آورد. همان

که نشانه‌شناسی چشم‌ظاهر را در یقین خود حل می‌کند. یقین، ایمان، آرمان به حد کمال هست. همه چیز خوب است. فقط یک پرسش باقی می‌ماند. جای شک بین این همه قطعیت کجاست؟

چمران حاتمی‌کیا تردید دارد. در رفتارش میان تصمیم تا عمل، ثانیه‌ها سرگرداند اما چمرانی که در خاطر دوستانش مانده قاطعیت دارد. به کنش‌های اطراف به سرعت پاسخ می‌دهد. فکرهايش را از پیش کرده، حالا عمل می‌کند. آیا گذشت زمان روی چمران سال ۹۲ هم تأثیر گذاشته؟

وظیفه دکتر چمران در اتفاقات کردستان، مذاکره نبوده است. حتی نقل قول‌هایی وجود دارد که ایشان از آغاز قائل به برخورد ضربتی برای جلوگیری از گسترش درگیری‌ها بوده. اصلاً به‌عنوان یک چریک شخصیت محبوبی میان کردها نبوده تا بشود از او برای گفت‌وگو استفاده کرد. حاتمی‌کیا در «ج» افزون بر اینکه به تاریخ وفادار مانده و قواعد درام را رعایت کرده، با زیرکی حرف زمانه را بر زبان شخصیت‌هایش جاری کرده است.

چمران پدر است. افزون بر دستمال سرخ‌ها و مردم عادی، کسانی را هم که اسلحه به سویش نشانه گرفته‌اند، فرزندان خود می‌داند. پدر، تمام فرزندان را با هر عقیده و مرام دوست دارد. نقش مادر برعهده هانا (مریلا زارعی) است. همسرش و برادرش دو سوی یک نبرد هستند، اما هر دو را به اندازه کودکی که در آغوش گرفته، دوست دارد. به درد زخمی‌های بیمارستان رسیدگی می‌کند و بر جنازه ناشناس غرق در خون مویه می‌کند. پدر و مادر نماد وطنی هستند که دلخون دعوای بی‌مورد است. وطنی که از هر جنگی بیزار است. حتی جنگی را که برای فرونشاندن درگیری‌ها باشد،

چمران حاتمی‌کیا تردید دارد. در رفتارش میان تصمیم تا عمل، ثانیه‌ها سرگرداند اما چمرانی که در خاطر دوستانش مانده قاطعیت دارد. به کنش‌های اطراف به سرعت پاسخ می‌دهد فکرهايش را از پیش کرده، حالا عمل می‌کند.

آیا گذشت زمان روی چمران سال ۹۲ هم تأثیر گذاشته؟

بی‌نوشت
۱. چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان «کردستان قابل کشف» (۱)، گفت‌وگو با احسان هوشمند.
۲. گاندی

تاریخ گمشده آرمان خواهی

گفت و گو با محمد توسلی

توجه به آشنایی با سران نهضت آزادی از این برنامه استقبال می کنند. وقتی اولین گروه به مصر رفتند، دکتر چمران به من توصیه کرد که ترم آخر تحصیلم را تکمیل و سپس به آنها بپیوندم. مسئولیت من در آن دوره هماهنگی ارتباط خانواده دکتر چمران و سایر افراد با مصر بود. نامه ها را از راه آلمان و سوئیس به مصر می رساندم.

باتوجه به مسئولیتی که داشتم، نامه های پروانه خانم را اجباراً باز می کردم. بعد در پاکت جدید ارسال می کردم. آن روزها از دیدن رابطه قوی این دو نفر منقلب می شدم. این نشان می داد که دکتر چمران و همسرش چه ایثاری در تحمل این دلتنگی ها داشتند.

بعد از پایان تحصیلات، بدون معطلی به آلمان رفتم. برای من و چند نفر دیگر که گروه دوم را تشکیل می دادیم، گذرنامه موقت گرفته بودند. نام مستعار من محمود عقیفی بود که دکتر چمران انتخاب کرده بود. آن موقع دکتر یزدی با خانواده در قاهره بودند. همدوره های ما آقای رضا رئیس طوسی، آقای پرویز امین، ابوالفضل بازرگان، آقای شریفی از مشهد و دو نفر دیگر دوستان از امریکا بودند. غیر از آموزش های مربوط به مواد منفجره، مربی بقیه آموزش ها خود دکتر چمران بود. در دور اول دکتر آموزش ها را از مربیان مصری گرفته بود و به ما یاد می داد. در دوره سه ماهه در شرایط سخت زندگی می کردیم. بعد از اتمام دوره، آقای رئیس طوسی به ایران آمدند و این تجربیات را به مجاهدین انتقال دادند. من به آلمان برگشتم و در آنجا اتومبیلی برای دکتر چمران تهیه کردم تا خانواده خود را با آن به قاهره ببرند که داستان خرید این اتومبیل خود قصه ای شنیدنی است. بعد به بغداد رفتم. پرویز امین در بصره مستقر شد. دکتر یزدی در بیروت و دکتر چمران هم در قاهره. قرار بر این بود که افراد از ایران به بصره و از بصره به بغداد بیایند و برایشان گذرنامه موقت بگیریم، در مصر آموزش ببینند و از همین مسیر برگردند. در شش ماهی که در عراق بودم ارتباط نزدیک با آیت الله خمینی داشتم. در همان دوره همراه با دکتر چمران و دکتر یزدی دیداری طولانی با ایشان داشتم که مشروح آن به خط دکتر چمران در خاطرات دکتر یزدی چاپ شده است.

بعد از شش ماه به این جمع بندی رسیدیم که پروژه سمع (سازمان مخصوص اتحاد و عمل) به چند دلیل باید متوقف شود. یکی اینکه مصری ها انتظاراتی از ما داشتند که ما در راستای منافع ملی ارزیابی نمی کردیم. موضوع خلیج عربی و تبلیغات در رسانه صوت العرب را مطرح کردند. دوم کمبود منابع مالی که باعث می شد به دولت مصر وابسته شویم. این برای ما قابل قبول نبود. امکان فرستادن پول از ایران هم وجود نداشت. سوم اینکه به این نتیجه رسیدیم

■ از اینکه فرصتی در اختیار نشریه چشم انداز ایران قرار دادید تا نگاهی به بخش های کمتر دیده شده تاریخ معاصر بیندازیم، سپاسگزاریم. لطفاً در آغاز مختصری از شروع فعالیت های سیاسی تان بگویید.

□ من ورودی سال ۱۳۳۵ دانشکده فنی دانشگاه تهران هستم. سال های ۳۹ و ۴۰، اوج فعالیت های دانشجویی بود که من عضو انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران بودم. سال ۴۰ که «نهضت آزادی» ایران تشکیل شد جزو اولین دانشجویانی بودم که عضویت در آن را پذیرفتم. سال ۴۱ برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفتم. ابتدا به آلمان و بعد به امریکا رفتم. در مدت یک سالی که آلمان بودم، درصدد تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در اروپا بودم. قبل از آن انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا در دست دانشجویان نزدیک به اخوان المسلمین بود. در آذرماه سال ۴۱ به عنوان نماینده دانشگاه تهران به کنگره کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در لوزان سوئیس معرفی شدم. در آن کنگره تقابلی میان تفکر دینی و مارکسیستی وجود داشت. از یک طرف دکتر شریعتی بود و در طرف دیگر پرویز نیکخواه.

بعد از ۱۵ خرداد همه گروه های اجتماعی به این نتیجه رسیدند که دیگر فعالیت مسالمت آمیز امکان پذیر نیست. به نظر من دلیل اصلی این نتیجه گیری تأثیرپذیری از گفتمان جهانی آن روز برای تحول بود. همه فکر می کردند تنها راه حل خروج از شرایط سرکوب و خفقان، مبارزه مسلحانه است. جمعی از اعضای جوان نهضت آزادی در داخل «مجاهدین خلق» را پایه گذاری کرد. جریان چپ، چریک های فدایی خلق را تأسیس کرد. در خارج از کشور هم دوستان ما مستقل از داخل به این نتیجه رسیدند که ما در خارج از کشور وظیفه داریم خود را آماده و این آموزش ها را به داخل منتقل کنیم.

بعدها متوجه شدم که ابتدا خواسته بودند که از طریق دکتر شریعتی با دوستان الجزیره ارتباط برقرار کنند و از تجربیات آنها استفاده کنند. آنها موافقت نکردند که برای آموزش پایگاهی در اختیار بگذارند. بعد از طریق سفیر مصر در سوئیس با دولت مصر تماس می گیرند. آنها با

غیر از آموزش های مربوط به مواد منفجره، مربی بقیه آموزش ها خود دکتر چمران بود. در دور اول دکتر آموزش ها را از مربیان مصری گرفته بود و به ما یاد می داد



دکتر چمران در جمع بچه های جنوب لبنان

□ نمی توانستند بیابند. امنیت نداشتند. در آن شرایط به محض ورود به ایران بازداشتشان می کردند. بلافاصله بعد از انقلاب به ایران آمدند. در ایران با هم ارتباط نزدیک کاری و دوستی داشتیم. خاطره شیرینی از دوران وزارت دفاع ایشان دارم. ما در اوایل سال ۵۸ طی مطالعاتی که در شهرداری تهران داشتیم، اجرای طرح محدوده ترافیک هسته مرکزی را در دست اقدام داشتیم. نیاز به تقویت حمل و نقل عمومی داشتیم. گزارش مطالعات را در هیئت دولت مطرح کردیم. خیلی استقبال کردند. مرحوم فروهر آن قدر شیفته این طرح شده بود که می گفت ما خودمان حتی اگر هم اتوبوس نبود، پشت کامیون می نشینیم که سوار خودرو شخصی نشویم. همه وزارتخانه ها اتوبوس هایشان را در اختیار این طرح گذاشتند. وزارت دفاع حاضر به همکاری نشد. من به دکتر چمران نامه ای نوشتم. توضیحاتی درباره طرح دارم. ایشان به تمام فرماندهان دستور دادند که همکاری کنند. نفوذ کلام ایشان به حدی بود که بی درنگ اتوبوس هایشان را در اختیار این طرح گذاشتند. بعد از شروع جنگ ما تمام امکانات شهرداری را برای کمک به پشت جبهه بسیج کردیم. خود من بعد از اتمام کارم در شهرداری در اولین فرصت به جبهه رفتم. آقای کمال خرازی همسفر من بود. دیدار من در اهواز با دکتر چمران از خاطرات فراموش نشدنی است. در ستاد جنگ های نامنظم در جلساتی با شرکت دکتر چمران، مهدی چمران و کمال خرازی شرکت داشتیم. با مسائل و مشکلاتی که در آنجا روبرو بودند آشنا شدم. من هنوز نمی توانم وارد جزئیات بشوم، بخشی که قابل گفتن است مشکلاتی بود که آقای غرضی به عنوان استاندار برایشان به وجود آورده بود. وسیله نقلیه و حتی آربی جی به آنها نمی دادند. ■

اینکه کارگردان کوشش می کند بخشی از خصوصیات دکتر چمران مانند خصایل انسانی وی مانند اهل مدارا و گفت و گو بودن او را نشان دهد، اما نگاه و رفتار او با چمران همخوانی کامل ندارد. چمران خیلی قاطع و مصمم بود. باهوش بود و واکنش هایش خیلی سریع و روشن داشت. به نظر من این فیلم صحنه های جنگی زیادی دارد. این برای بیننده آزاردهنده است. لزومی نداشت این قدر انفجار و خشونت داشته باشد. برای من تحمل یک ساعت و نیم فضای جنگی سخت بود. به نظر من به همین دلیل بیشتر سالن سینما خالی بود.

■ **خود کارگردان هم این گونه عنوان می کند که بخشی از حرف هایش را در قالب شخصیت دکتر چمران زده است. به نظر شما دکتر چمران چقدر اهل مذاکره و دنبال صلح بود؟**

□ چمران شخصیتش را از جریان نواندیشی دینی گرفته است. همان طور که خودش می گوید الگوش مهندس بازرگان بوده، با جمع دوستان نهضت همیشه محشور بوده و از اعضای شورای مرکزی نهضت بوده. البته طبیعی است که در لبنان تحت تأثیر فضای آنجا قرار بگیرد. آن هم بخشی از شخصیت چمران است. شیفته جوان های جنوب لبنان بود. تمام وجودش را صرف آنها می کرد. چمران تلاش می کرد خودش را از تمام قید و بند های دنیا و هواهای نفسانی خلاص کند. برای طی کمال خودش راه خدمت به مردم محروم لبنان را انتخاب کرده بود.

■ **پرسشی که مطرح می شود این است که این آموزش ها در مصر برای مبارزه در ایران بود. چطور تا این حد دل بستگی به لبنان زیاد می شود که در گرما گرم انقلاب به ایران نمی آیند؟**

چنین سازماندهی بایستی از داخل کشور آغاز شود. یک موضوع دیگر این بود که خسروخان قشقایی هم در جریان فعالیت ما قرار گرفته بود و همکاری هایی هم برای آموزش افراد آنها آغاز شده بود. قرآنی بود که ممکن است او با سیا در ارتباط باشد.

■ **موضوع حمایت مالی خسروخان قشقایی از این جریان حقیقت دارد؟**

□ دوستان ما این منبع را خالص نمی دیدند. البته بعد از دوره ما، بعضی از آنها آموزش دیدند. در مدت اقامت در عراق برای من و پرویز امین هم در عراق مشکلاتی ایجاد شد. من ابتدا به بیروت و سپس به آلمان رفتم. در مقطع دکترا ادامه تحصیل دادم. سال ۴۶ برای تکمیل پروژه دکترا به ایران برگشتم. در برگشت مشکلی در فرودگاه نداشتم. ولی بعد دوبار به خانه ما آمدند. در خانه ما ظاهراً دنبال اسلحه می گشتند. به نظر می آمد اخبار ناقصی دارند و دنبال مدرک هستند. من ممنوع الخروج و ممنوع الاستخدام شدم و تا سال ۵۷ ایران ماندم. در آن سال ها با دوستان اروپا و آمریکا ارتباط و همکاری لجستیکی داشتم. در سال ۵۰ در ارتباط با کمک به مجاهدین همراه با مهندس سبحانی و آقای هاشمی رفسنجانی بازداشت شدم و یکسال زندان بودم. سال ۵۷ ممنوع الخروجی من رفع شد. در مسافرتی یک ماهه به کشورهای مختلفی رفتم. در لبنان با دکتر چمران ملاقات کردم. ایشان در شرایط بغرنج جنگی در شهر صور در جنوب لبنان بود. دیدن دکتر چمران با آن حالات عرفانی برایم بسیار جذاب بود. در آن شرایط دکتر چمران مجبور به انتخاب بین خانواده خودش و جوانان لبنانی می شود. به نظر من این یک انتخاب تاریخی بود که از نظر روانشناسی قابل بررسی است.

بعد از جدایی از خانواده شبی خواب می بیند که یکی از فرزندان در حال غرق شدن در استخر است و فریاد می زند پدر... پدر... از خواب می پرد و نگران می شود. از طریقی با منزل تماس می گیرد. متوجه می شود در همان لحظات این اتفاق برای فرزندش افتاده است. خود چمران در صحبت هایی که با هم می کردیم راجع به تله پاتی بحث های مفصلی می کرد. نمونه های تاریخی این مسئله را ذکر می کرد. در عین دوری ارتباط روحی محکمی با خانواده اش داشت.

■ **سکانس تأثیر گذاری در فیلم هست که به این جدایی اشاره می کند. چمران حائمی کیا با چمرانی که شما می شناختید چه تفاوت هایی دارد؟**

□ چمران یک شخصیت ویژه ای بود. چهره چمران فیلم «چ» برای کسانی که او را از نزدیک می شناختند، غریبه است. ضمن



فرماندهان نیروی هوایی چند نفر باقی مانده‌اند، با حالتی متأثر گفت عملاً هیچ کس. چندی بعد خودشان هم شهید شدند.

در روزهای آخر حملات زیادی به دکتر چمران می‌شد. پلاکاردهایی در سر در دانشگاه تهران نصب کرده بود که «یزدی و چمران، عامل موساد و سپاه». برداشت من این است که خدا او را دوست داشت که شهید شد تا در معرض ابتلای بیشتر نباشد.

■ یک پرسش دیگر این است که ایشان به عنوان مسئول وزارت دفاع که ارتش کلاسیک تحت فرمان ایشان بودند، چرا به ستاد جنگ‌های نامنظم رفتند؟

□ دکتر چمران توانایی‌ها و ویژگی‌های خاص خود را داشت. ایشان در جنگ‌های نامنظم تخصص داشت. توجه دارید که سپاه در دولت موقت زیر نظر دکتر یزدی تشکیل شد. پیش‌نویس اولین اساسنامه سپاه را بنده تدوین کردم. نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را به جای گارد ملی طراحی کردم. هدف این بود که، در دوره انتقال، سپاه، پاسدار ارزش‌های انقلاب یعنی استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی و مطالبات تاریخی ملت ایران باشد و از تکرار کودتای ۲۸ مرداد و بازتولید استبداد جلوگیری کند. شورای انقلاب موافق نبود سپاه زیر نظر دولت موقت باشد. همان‌طوری که جهاد سازندگی را که در دولت موقت توسط آقای دکتر بنی‌اسدی سازمان یافت، از دولت موقت جدا کردند. آن روزها ایشان نماینده مجلس و عضو شورای عالی دفاع بود.

■ به نظر شما چمران بیشتر به امام خمینی نزدیک‌تر بود یا مهندس بازرگان؟

□ شخصیت ایشان خیلی تحت تأثیر مهندس بازرگان بود. او مهندس بازرگان را استاد خود می‌دانست و سوابق زندگی او این واقعیت را به وضوح نشان می‌دهد اما در مورد جنگ در دیداری که با ایشان در اهواز داشتم، جمله‌ای به من گفت که «اگر آقای خمینی نبود هیچ کس نمی‌توانست توده‌های مردم را برای این جنگ بسیج کند». این اظهار نظر کارشناسی دکتر چمران که در خصوص نقش بسیج نیروها در جنگ است، نشان می‌دهد که کارهایی را که در جبهه‌ها می‌شد، مرهون ایشان می‌دانست.

■ به عنوان آخرین پرسش، چرا با حضورتان در فرماندهی واحد مهندسی ستاد جنگ‌های نامنظم موافقت نشد؟

□ این پرسشی است که پاسخ به آن نیاز به موشکافی شرایط آن دوران دارد و بایستی به موقع به آن پرداخت. ■

خاطرات تاریخی من دیدن آقای خلخالی در فرمانداری آبادان است. تیم همراه ایشان تیم ویژه‌ای بود. وقتی من با آقای خلخالی درباره مسائل و مشکلات شهرداری و اقدامات ایشان صحبت می‌کردم، برای پاسخ به دهان یکی از همراهانش نگاه می‌کرد و از او خط می‌گرفت. به نظر می‌آید بخشی از رفتار نامتعارف آقای خلخالی مربوط به شخصیت خودشان و بخشی دیگر به همراهان ایشان ارتباط داشت. وقتی با ایشان همراه فرمانده ارتش در خط مقدم جبهه بودیم، یک خمپاره به چند متری ما اصابت کرد که نزدیک بود من و آقای خلخالی و آقای خرازی به جمع درگذشتگان بپیوندم. دکتر چمران به من پیشنهاد داد که به عنوان فرمانده واحد مهندسی ستاد جنگ‌های نامنظم با ایشان همکاری کنم. من گفتم با طیب خاطر می‌پذیرم، ولی بهتر است اول موافقت شورای عالی دفاع را بگیرید. از اتفاق همان شب اعضای شورای عالی دفاع به اهواز آمدند. همه من را می‌شناختند و با آنها کار کرده بودم. در برگشت همراه تیمسار فکوری بودم. ایشان فردی بسیار شریف و آشنا با قرآن بود. وقتی از اتفاقاتی که برای خلبانان افتاده بود و از رشادت‌های آنها تعریف می‌کرد، اشک می‌ریخت. موقع پیاده‌شدن از ایشان پرسیدم از

■ چرا؟

□ این چرا باید از نظر تاریخی بررسی شود. اینکه چرا آقای مهندس غرضی که از اعضای مجاهدین خلق اولیه بود و ما در قزل قلعه مدتی هم‌بند بودیم، به ایشان کمک نمی‌کرد. این یک پرسش تاریخی است.

■ استاندار نماینده دولت است. چرا از مرکز به ایشان دستور نمی‌دادند؟

□ این پرسش‌هایی است که آنها باید پاسخ دهند. من نمی‌خواهم وارد این موضوع شوم. آن روزها ارتش عراق تا دشت‌های نزدیک اهواز آمده بود. نزدیک بود جاده استراتژیک شمال به جنوب را بگیرند که در آن صورت کل خوزستان سقوط می‌کرد. نبوغ و تجربه مهندسی دکتر چمران باعث شد که شهر اهواز نجات یابد و سرنوشت جنگ تغییر کند. برخی پیشنهاد کرده بودند که سد دز را خراب کنند. در این صورت همه چیز ویران می‌شد. در نهایت تعداد زیادی پمپ در کارون می‌گذارند. آب را به دشت غرب جاده سرازیر می‌کنند. تانک‌های عراقی زمینگیر می‌شوند. این از خدمات تاریخی دکتر چمران است.

ما با آقای دکتر خرازی برای بازدید از جبهه جنوب به شهر آبادان رفتیم. یکی از

سال‌های ایمان و مبارزه

گفت‌وگویی زیر روایت یکی از همراهان دکتر چمران از روحيات ايشان و اتفاق‌های سال‌های دهه ۴۰ است. ايشان به دلایلی خواستند از ذکر نامشان خودداری کنیم.

■ لطفاً مختصری از شروع فعالیت‌های سیاسی خود بفرمایید.

□ من در دوران دانشجویی عضو نهضت آزادی بودم و در دانشکده عضو جبهه ملی هم بودم. رشته تحصیلی‌ام ادبیات انگلیسی بود. با دوستانی هم آشنا بودم که در انجمن اسلامی کار می‌کردند. کتاب‌هایی را به زبان فارسی که در زمینه مسائل اجتماعی بود خوانده بودم ولی اطلاعاتم نسبت به جامعه خودمان، تاریخ گذشته‌اش و اینکه چطور باید از مشکلات عبور کنیم بسیار کم بود. به یاد دارم که در برخی از کلاس‌های نهضت شرکت می‌کردم. خودم کتاب‌هایی را می‌خواندم و مسائل را مطرح می‌کردم. نقد من به نهضت این بود که چرا به ما نمی‌گویند باید چه کار کنیم؟ آن زمان این سؤال مطرح بود که نهضت آزادی، حزب است یا جبهه؟ و ما پاسخش را دریافت نکردیم. من در عین حال عضو کمیته مرکزی دانشجویی نهضت و مسئول روابط عمومی شهرستان‌ها هم بودم. به یاد دارم که تعطیلات تابستان در راه بود. چند جلسه برگزار شد که در این جلسات مرحوم طالقانی، مرحوم عطایی و یک جلسه را هم مهندس بازرگان صحبت کردند، در این باب که مسئولیت ما در طول تابستان در شهرستان‌ها چه باشد. در جلسه‌ای که مهندس بازرگان صحبت کرد، به بنده، آقای دکتر شیبانی، مرحوم حنیف‌نژاد و فکر می‌کنم آقای جعفری، عکس دکتر مصدق را به عنوان مبارزان گذشته و قدردانی از فعالیت‌هایمان به ما دادند. البته من در آن دوران ناراضی بودم چرا که نمی‌دانستم چه باید کرد و همیشه خواسته‌ام از نهضت این بود که مسائل را شفاف کند. سرانجام توسط یکی از دوستانم به حضور در کلاس‌های آموزشی دعوت شدم. از این بابت بسیار خوشحال بودم چرا که می‌رفتم تا چیزهایی یاد بگیرم.

■ می‌توانید بگویید آن دوست چه کسی بود؟

□ بله. آقای صدر حاج سید جوادی بود. قرار شد به آلمان بروم و در آنجا با اسم مستعار با شخصی تماس بگیرم. آن شخص هم دکتر یزدی بود. سپس از آلمان به مصر برویم. همان سال در مونیخ بازی‌های المپیک بود. هیچ جایی پیدا نمی‌شد. مسافرخانه‌ها و هتل‌ها جای خالی نداشتند. ۴۸ ساعت بدون اینکه بخوابم راه رفتم. بعد تماس گرفتم. بالاخره در آخرین تماسی که گرفتم، گفتند فردی که باید با او دیدار کنید آمده است. ایشان دکتر یزدی بود که من تا آن زمان ایشان را نمی‌شناختم. گفتم برای مسافرت کجا می‌رویم؟ گفتند مصر. من هم آماده شدم و از آنجا به مصر رفتم. گفتند آنجا کسی به سراغت می‌آید. وقتی به فرودگاه رسیدم دیدم فردی گندمگون، تقریباً لاغر اندام و فوق‌العاده جدی به سراغم آمده است. با چشمانی فوق‌العاده جذاب. گفت من جمال هستم و به دنبال آمده‌ام. به هتل رفتم و چند وقتی به فرودگاه رسیدم دیدم فردی گندمگون، تقریباً لاغر اندام و فوق‌العاده جدی به سراغم آمده است. با چشمانی فوق‌العاده جذاب. گفت من جمال هستم و به دنبال آمده‌ام روز در هتل بودیم. دکتر یزدی اسم مستعارش کمال بود. جمال هم دکتر چمران بود که بعدها فهمیدم.

وقتی به فرودگاه رسیدم دیدم فردی گندمگون، تقریباً لاغر اندام و فوق‌العاده جدی به سراغم آمده است. با چشمانی فوق‌العاده جذاب. گفت من جمال هستم و به دنبال آمده‌ام

من به آپارتمانی منتقل شدم که دو سه نفر از دوستان ایرانی هم برای همین موضوع آمده بودند. آپارتمانی بود که در کنارش کمال با خانواده‌اش آنجا زندگی می‌کرد. روزی کمال گفت که تو دعوت شدی تا به کمیته بیایی و به این جریان بیبندی. من بسیار تعجب کردم. پاسخ دادم که من چند روز وقت می‌خواهم. آن شب خیلی با خودم فکر کردم. گریستم و با خدا راز و نیاز کردم. با خدا می‌گفتم که من فکر می‌کردم در اینجا چیزی یاد می‌گیرم. اما چیزی نمی‌دانم و بلد نیستم. چطور عضو این کمیته باشم. راز و نیاز کردم که خدا یا چه مصلحتی است؟ باید چه کار کنم؟ تا اینکه تصمیم گرفتم استیخاره کنم. استخاره کردم و این آیه آمد که «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» احساس کردم خوب است. نتوانستم توضیحی برای خود دهم که چرا باید بپذیرم اما برداشتم این بود که این آیه در مجموع می‌گوید خوب است و بپذیر. اما به کمال گفتم که من ابتدا ناراحت بودم و جریان این است. در کمیته آقای توسلی هم بودند. با ایشان آشنایی قبلی داشتم. فردی به اسم جابر هم بود. جابر آقای قطب‌زاده بود. در آپارتمان محل سکونت‌مان، جمال اتاقی داشت که در آن را می‌بست و تا شب داخل آن بود. می‌گفتند در ارتباط با مارکسیسم کار می‌کنند. در آن زمان کم‌کم اطلاعاتی درباره زندگی ایشان فهمیدم. اینکه تحصیلاتش چه بوده، در کجا زندگی می‌کردند و از این قبیل موارد. دوره آموزشی من با کمال، جمال و مهندس توسلی آغاز شد. قبل از دوران آموزشی که سه یا چهار ماه بیکار بودم، کتاب جنگ‌های پارتیزانی فیدل کاسترو را ترجمه کردم. سپس این کتاب را به کمال دادم. او در این کتاب بیان می‌کرد که به یک روستا می‌رفتیم و متوجه می‌شدیم که دشمن، ما را تعقیب می‌کند، ممکن بود اهالی روستا ما را لو دهند و انقلاب از بین برود. در نتیجه همه آنها را کشتیم! کسانی که ما را می‌شناختند و ممکن است ما و اطلاعاتمان را لو دهند باید از سد راه برداشت. من با خودم فکر کردم که اگر ما بخواهیم چنین کاری کنیم و چنین روشی به کار بگیریم، من چگونه می‌توانم با آموزش و اعتقادات مسلمانی که دارم یک



شهید مصطفی چمران در کنار ابراهیم یزدی

مورد جمال این است که یک بار برای تیراندازی رفته بودیم. برای هر کدام از ما ۱۲ هدف گذاشته بودند تا به آنها شلیک کنیم. من در سه یا چهار دقیقه همه تیرها را شلیک کردم. نمی دانم تیرهایم به هدف برخورد کرد یا خیر اما احساس می کردم چون با سرعت شلیک کردم یعنی آماده ام. بعد نوبت جمال شد. شاید ایشان برای زدن دوازده تیر یک ساعت وقت گذاشت. من تعجب کردم که یعنی چه؟ چرا جمال این کار را می کند؟ سپس به ما اطلاع دادند که تمام ۱۲ تیر او به نقطه اصلی هدف خورده است. این برای من خیلی جالب بود و درس بزرگی بود که من نیاز دارم روی خلوص خود کار کنم و بدانم که نباید بیهوده تیر انداخت مگر اینکه به هدف بخورد. به نظر من جمال کسی بود که در تمام سطوح زندگی تیرهایی می انداخت که به هدف برخورد کند.

■ آیا دوستی تان پس از آن دورانی که با هم بودید ادامه پیدا کرد؟

□ یک کمیته سه نفره تشکیل شد که من هم عضو آن کمیته شدم. جمال و کمال و من. به چند دلیل متأسف بودم که عضو آن کمیته شدم. یکی اینکه جمال و کمال به هم نزدیک بودند. شاید چون از ایران با هم دوست شده بودند و در آمریکا با هم زندگی کرده بودند، سابقه دوستی ممتد و طولانی داشتند. نکته بعدی اینکه جمال سرشار از اطمینان بود. من در آن کمیته سه نفره خود را مناسب نمی دیدم. کمال و جمال نسبت به من تجربیات و توانایی فوق العاده ای داشتند. احساس می کردم که من ضعیف ترین عضو کمیته هستم و نمی توانم خوب باشم زیرا هم جوان و هم بی اطلاع بودم. بعدها که در مجلس اول به دیدار دوستان رفتم تا برخی از نمایندگان را ببینم و با آنها صحبت کنم، نمی دانستم که جمال هم در مجلس است. وقتی او را دیدم یکدیگر را به مدت یک ربع در آغوش گرفتیم. بعد دیگر جمال را ندیدم تا خبر شهادتش را شنیدم. هدف او از ابتدا رسیدن به خدا بود. می خواستم ماجرا این گونه تحقق پیدا نکند، دیگران او را ببینند و در تحولات مؤثر باشد. بعدها زمانی که بر حسب اتفاق با کمال صحبت می کردم، او هم اعتقاد داشت که ای کاش جمال به یکباره نمی رفت و همه با هم می رفتیم. عکس هایی که در مصر با هم داشتیم هم به دست من نرسید. به دلایل امنیتی آن عکس ها در اختیار جمال بود. وی از همسرش در آمریکا جدا شد و دیگر نمی دانم برای آن عکس ها چه اتفاقی افتاد. زمانی که برای پیگیری همین امور به مرکز جمع آوری آثارش می رفتم، احساس کردم اختلاف اخلاقی شدیدی بین او و برادرش وجود دارد، به حدی که حتی نرسیدم اموال فرهنگی شهید چمران در اختیار چه کسی است. ■

که بسیار زیبا بود. بچه ها به شوخی می گفتند که چه دختر زیبایی است. خواهش کردم تلویزیون را خاموش کنند چرا که نوبت صحبت من است و اگر بخوام با این شرایط صحبت کنم حالتی از بین می رود. آنها هم تلویزیون را خاموش کردند. هنگام صحبت دیدم که جابر اشک می ریزد. با اینکه بسیار شوخ بود و می خندید. اصلاً انتظارش را نداشتم. او شوخ ترین فرد بین ما بود. جمال هم نسبت به صحبت هایم محبت و قدردانی داشت. بعد از آن جمال به دنبال مأموریتی رفت. هر کدام از بچه ها رفتند. من هم قرار شد که به عراق بروم. دوستی داشتم که به بصره رفته بود. باید با او دیدار می کردم و از آنجا به ایران می رفتم.

هدف او از ابتدا رسیدن به خدا بود. می خواستم ماجرا این گونه تحقق پیدا نکند، دیگران او را ببینند و در تحولات مؤثر باشد. بعدها زمانی که بر حسب اتفاق با کمال صحبت می کردم، او هم اعتقاد داشت که ای کاش جمال به یکباره نمی رفت و همه با هم می رفتیم

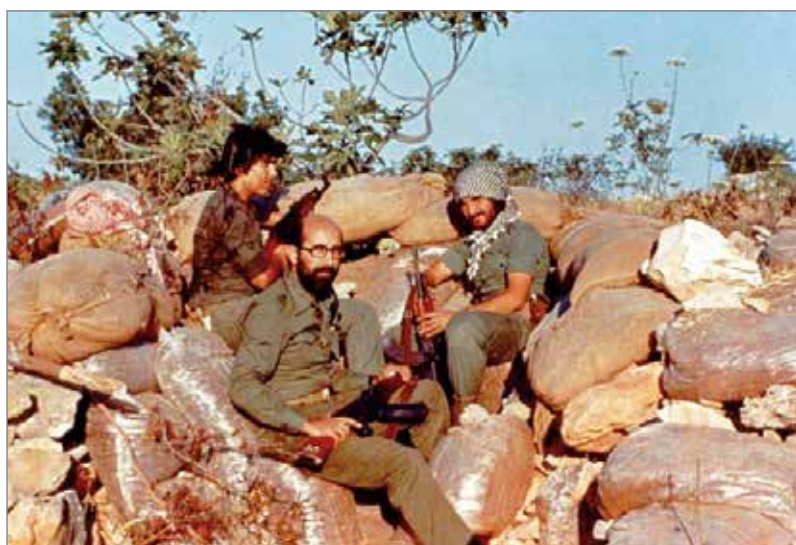
■ شما دوره آموزش را به طور کامل گذراندید؟

□ یک بخش دوره که آموزش نظامی بود را نگذراندم. که آن هم یکی، دو ماه بود زیرا نیازی نداشتم. من آموزش های نظامی برای جنگ های چریکی را در شیراز دیده بودم. خاطره دیگر در

دهقان را بکشم. همیشه نگران این موضوع بودم. دوره های آموزشی ما شروع شد. این دوره باعث شد که ما به هم نزدیک شویم. طی این آموزش ها، خودمان هم مطالعه می کردیم و هر کدام شبی حدود یک ساعت زمان داشتیم تا برای باقی دوستان صحبت کنیم. من متناسب با درک خود در آن زمان دریافتیم که سیاسی ترین فرد بین ما جابر است. صحبت هایی کرد مبنی بر اینکه کشورهای امریکایی چطور هستند. اروپا چگونه است، جهان چگونه است و... به نظرم با ارزش ترین فردی که می توانست کار سازمانی کند کمال بود و شاید خالص ترین افراد نسبت به تفکر و هماهنگی فکر و عملشان جمال بود. من در طول دوران آموزش جذب اخلاقیات جمال شدم. خلوص او بر من تأثیر گذاشت. هنگام غروب با جمال به صحرا می رفتم. خورشید صحرا در حال غروب، حالت شگفتی دارد. الان که این را می گویم خودم را آنجا کنار جمال می بینم. ایشان در مورد جهان و هستی صحبت می کرد و من گوش می دادم. من به شدت تحت تأثیر خلوص نیت او قرار گرفتم. صحبت هایش الان یاد من نیست. احساس می توانم بگویم که بیشترین تأثیر را صحبت های او بر من گذاشت. من هم با او صحبت کردم و از دو آیه قرآن استفاده کردم. یکی «تَعَالَوْا إِلَيَّ كَلِمَةً سَوَاءً لِيَنبَأَ وَبَيْنَكُمْ...» آیه دیگر که اکنون به خاطر ندارم اما مفهومش این بود که اگر با هم هماهنگی داشته باشید و رشد کنید می توانید جامعه تان را زنده کنید. تلاش می کردم وضعیت خودم را در آنجا بازگو کنم. اینکه اگر انسان در راه خدا حرکت کند، جز نزدیک شدن به او و حالت هایی که از این نزدیکی دست می دهد چیز دیگری را درک نمی کند. یک شب، پیش از آنکه من شروع به صحبت کنم تلویزیون روشن بود و دختری در حال صحبت کردن بود

نابغه چریک

گفت و گو با حسین حریری



حسین حریری از جمله کسانی بوده که در دوره آموزش‌های نظامی در مصر حضور داشته است. در هم‌صحبتی کوتاه با ایشان از دکتر چمران یادی می‌کنیم.

■ مختصری از شروع فعالیت سیاسی تان بگوید؟

□ من در سال ۱۳۳۲ در رشته مهندسی راه و ساختمان دانشکده فنی تهران شروع به تحصیل کردم. همزمانی شروع تحصیلات دانشگاهی من و روزهای بعد از ۲۸ مرداد و سرکوب آرمان‌های مردم انگیزه‌ای شد برای شروع مبارزات سیاسی. قبل از آن، در زمان کنکور مقابل دانشگاه درگیری شد. در حمله نیروهای پلیس، اصابت ضربه باتوم به چشم من باعث شد که بینایی یکی از چشم‌هایم را تا حد زیادی از دست بدهد. بعد از آن با تشکل‌های دانشجویی همکاری داشتم. بعد از پایان تحصیلات ارتباطاتی با دکتر چمران در امریکا و صادق قطب‌زاده در فرانسه داشتم. خانه مرحوم قطب‌زاده در فرانسه مرکز فراری‌های ایران بود. به شکلی که هزینه تلفن‌هایی که از منزل ایشان به تهران می‌شد رقم بسیار بالایی بود. یک بار من مبلغی پول برای کمک به این هزینه‌ها جمع‌آوری کردم و در فرانسه به ایشان تحویل دادم. در همین سفرها مطرح شد که دوستان با مرحوم ناصر صحبت کرده‌اند که بتوانند یک عده در آنجا آموزش ببینند و او پذیرفته بود. من از همان فرانسه بدون اطلاع همسرم با پاسپورت جعلی به مصر رفتم.

■ آشنایی تان با دکتر چمران از کجا بود؟

□ ما در دانشکده فنی هم‌کلاس بودیم و در انجمن اسلامی فعالیت‌هایی با هم داشتیم.

مرحوم چمران بسیار بااستعداد بود. در یکی از درس‌ها مهندس بازرگان به او نمره ۲۲ داده بود. دانشجویان می‌خندیدند که نمره ۲۲ یعنی چه؟ مهندس بازرگان پاسخ داد پروژه درسی که چمران تحویل داده حل مسائل و پاسخ‌هایش درست است. در عین حال آن قدر خوش خط و با طراحی‌های زیبا انجام شده که دو نمره هم برای شکل ظاهری‌اش در نظر گرفتیم. حتی من شنیدم در امریکا با اطلاع مدیران محل کارش از تلفن شرکت برای کارهای سیاسی استفاده می‌کرد. یعنی آن قدر نیروی کار باارزشی بود که حتی با علم به این موضوع به همکاری با چمران ادامه می‌دادند.

من نمی‌دانستم چمران هم در مصر است. در آنجا با او برخورد کردم. آنجا به ما یک ویلایی دادند که خارج از شهر بود. بعد از آن دوستانمان را یکی یکی ملاقات کردیم. ابتدا دوره مبارزات مخفی را گذراندیم. در مورد حفاظت اطلاعات و وسایل شوند یک افسر ارتش مصر در کلاس آموزش می‌داد. بعد کلاس‌های آشنایی با اسلحه بود. بعد از آن معلمین گفتند که دوره بعد دوره نهایی مبارزات است. کسانی که در

این مرحله می‌خواهند وارد شوند، باید از نظر روحی و جسمی در سلامت کامل باشند و تنها کسانی که انگیزه کامل دارند در این دوره‌ها شرکت کنند. معلم‌ها گفتند شما آزاد هستید و دیگران را برای ماندن تحت فشار قرار ندهید. مرحوم چمران ادامه داد و بعدها که من ایشان را دیدم حتی از نظر اندام تغییر کرده بودند. معلوم بود تمرینات سختی را پشت سر گذاشته‌اند.

دیدار بعدی ما در لبنان و در زمان درگیری‌های داخلی بود. من به لبنان رفتم و از طریق واسطه‌ای با ایشان قرار گذاشتم. با هم به صورت رفتیم. دو شب با هم بودیم. اولین بار من در آنجا نقاشی‌هایش را دیدم. با هم کنار دریا رفتیم. با دریا عشق‌بازی می‌کرد و غرق مناجات بود.

من بعد از انقلاب فعالیت سیاسی نداشتم. گاهی دورادور جوینای احوال دوستان می‌شدم. دکتر چمران در ایران گاهی از خودمحموری‌ها اظهار ناراحتی می‌کرد. چمران فرد عارف‌مسلمی بود که در پی اصلاح جامعه بود. ناگزیر به مبارزه روی آورده بود. ■

در فراز یا فرود یک تصویر تاریخی!

نقدی بر فیلم «چ» ساخته ابراهیم حاتمی کیا



سپیده سامی
کارشناس ارشد سینما

«چ» روایت ۴۸ ساعت از زندگی دکتر چمران در منطقه پاهو و محاصره آن توسط نیروهای ضدانقلاب است. توجه به این برهه از زندگی دکتر چمران که در کرمانشاه و منطقه پاهو اتفاق می‌افتد انتخاب هوشمندانه‌ای برای ساخت یک فیلم است زیرا زیبایی بصری‌ای که تصویربرداری از یک منطقه کردنشین به دلیل نوع پوشش، زیست و بوم منحصر به فرد آن می‌تواند در بافت و رنگ تصاویر ایجاد کند، همچنین گویش و لهجه خاص و دلنشین آنان غنای فراوانی به یک اثر سینمایی می‌بخشد که معمولاً مورد توجه فیلم‌های مستند است. در فیلم «چ» نیز از آن رو که سعی در ارائه یک روایت تاریخی شده است استفاده از این ویژگی مناسب به نظر می‌آید اما این انتخاب به میزان مناسب بودنش، بار گرانی نیز بر دوش کارگردان آن قرار می‌دهد چرا که باید بتواند از این امکان ارزشمند نهایت استفاده را ببرد. قسمت‌هایی از فیلم «چ» توانسته است از این زیبایی استفاده کند مانند تصاویری که دوربین با گشتن در کوچه پس‌کوچه‌های پاهو به مردم نزدیک شده و واکنش بهت‌آمیزشان را در حال شنیدن پیام اعلام جنگ نیروهای دشمن نشان می‌دهد یا نماهایی که هانا (مریلا زارعی) با گویش زیبای کردی با همسرش صحبت می‌کند. ولی نمی‌توان «چ» را فیلمی دانست که قابلیت‌های این امکان ارزشمند را به تمامی شناخته و از آن بهره برده باشد زیرا به نظر می‌رسد به دلیل تمرکز روی شخصیت اصلی فیلم یعنی چمران و جنگ پاهو توجه به این بخش نتوانسته است جایگاه مناسبی در فیلم بیابد. همچنین «چ» نتوانسته است حادثه تاریخی اصابت هلیکوپتر ۲۱۴ به کوه، سقوط و کشته شدن عده‌ای از مجروحین داخل آن را به شکلی واقع‌گرایانه به زیبایی خلق کند و این صحنه را برای همیشه در تاریخ سینمای ایران ماندگار سازد.

اما آنچه در فیلم «چ» غایب است و جای خالی آن به شدت احساس می‌شود نبود هیچ منش ابداعی و نقطه نظر خاص و متفاوت در مورد دکتر چمران، افکار و خط‌مشی اوست. «چ» نتوانسته

است به بحران پاهو و دو روز از زندگی شهید چمران در این منطقه استناد تاریخی کند اما چرا باید فیلمی ساخته شود که به تکرار تمامی آنچه در کتاب‌ها خوانده و در تاریخ ثبت شده است پردازد؟! بیان و تکرار تاریخ و واقعیت به همان شکلی که همگان آن را شناخته و باور دارند به درک و دریافت بیشتر آن، چه کمکی می‌کند؟ سینمایی کردن یک موضوع، زمانی معنادار خواهد شد که از استناد به واقعیت فراتر رود و از تکرار و بازنمایی آن بگریزد. «سینما قاب‌بندی است. واقعیتی در جریان. بخشی بر گزیده از واقعیت، که همه واقعیت را دربر نمی‌گیرد...» (احمدی، ۱۳۸۹: ۳۰۸). بنابراین ساخت صحنه‌هایی از جنگ پاهو، شلیک کلوله و انفجارهای متعدد، زخمی شدن اهالی پاهو، سقوط هواپیما و صحبت‌های چمران با اصغر و صالی تنها با استفاده از آشنایی زدایی و ساختار شکنی در شکل و محتوا می‌تواند به ایجاد یک کار هنری بینجامد.

تصویری که در این فیلم از چمران به مخاطب منتقل می‌شود همانا صلح‌طلبی و خشونت‌ستیزی اوست. اما همین نکته مهم و اساسی در زندگی این شهید بزرگوار از طریق اولین و راحت‌ترین راه ممکن یعنی به کارگیری دیالوگ‌های شاعرگونه با لحنی پندآموز صورت گرفته که مخاطب آن را به سرعت پس می‌زند. ابتدای فیلم و در بدو ورود چمران و همراهانش به پاهو، صحنه‌ای هست که در آن الاغی در میانه راه افتاده، زخمی شده و در حال جان‌دادن است یکی از همراهان برای خلاص کردن حیوان تفنگش را بیرون می‌آورد ولی چمران با گفتن این دیالوگ که اگر تو خلقش کردی می‌توانی جانش را هم بگیری او را از این کار منصرف می‌کند. این اولین صحنه‌ای است که برای آشنایی مخاطب با روحیه صلح‌طلب و خشونت‌ستیز چمران در فیلم قرار داده شده اما از آنجا که مخاطب با یک رسانه تصویری یعنی سینما روبرو است و این رسانه می‌تواند بسیار متفاوت‌تر از رادیو عمل کند - که البته در نمایش‌های رادیویی هم استفاده مستقیم و بیان صریح و مستقیم مفهوم و ایده، غیرهنری است - روحیه صلح‌طلب چمران نباید با گفتن نصایح و عبارت‌های پندآموز و شعارگونه بیان شود بلکه می‌تواند در عمل و به واسطه کنشی که انجام می‌دهد همراه با دیالوگ‌های غیرمستقیم‌تر به تماشاگر منتقل شود و با این ترنند ذهن و هوش

مخاطب نیز برای دریافت پیام فیلم دست کم گرفته نشده و به آن احترام گذاشته شود.

تنها قسمت فیلم که امید می‌رفت نویسنده از طریق آن وارد دنیای ذهنی چمران شده، مرز میان خیال و واقعیت را درنوردد و درک و نگاه ویژه خود را از بینش و زندگی چمران ارائه دهد، نمایی بود که مخاطب از نقطه نظر چمران و همراه با او فیلمی از همسر و فرزندان چمران تماشا می‌کند اما این نما نیز در حد یک تصویر باقی مانده و تنها احساس محبت و دلنگی چمران برای خانواده‌اش را القا می‌کند که اتفاق بدیهی‌ای به نظر می‌رسد و اگر نمایی هم به آن اختصاص نمی‌یافت دلنگی انسانی آزاده چون چمران برای خانواده‌اش البته که مشخص و مبرهن بود!

جدا از مشکل کلی فیلم که در بالا توضیح داده شد ذکر چند نکته دیگر نیز حائز اهمیت است. در شخصیت‌پردازی دکتر چمران (با بازی ابوالفضل عرب‌نیا) نبود هیچ کنش و واکنش خاص همراه با دیالوگ‌های خشک، شعاری و ادای سست و بی‌رسم آن بسیار سؤال‌برانگیز است! مگر نه اینکه این فیلم روایت زندگی دکتر مصطفی چمران است؟! همچنین دیالوگ‌های اصغر و صالی با چمران به قدرت و پختگی بیشتری نیاز دارد. در نمایی اصغر و صالی به چمران می‌گوید «دکتر من نمی‌فهممت یا آقایون لطف کردند...» این اصطلاحات تازه رواج یافته در عصر ما، در آن برهه زمانی متداول نبوده و این مسئله در فضا سازی فیلم که باید متعلق به سال ۱۳۵۸ و زبان اصغر و صالی در برابر چمران باشد خلل ایجاد کرده است. همچنین بازی خوب و قابل تقدیر مریلا زارعی در نقش «هانا» به دلیل اتصال اندک این شخصیت به داستان اصلی، کمرنگ و ناتمام باقی مانده است. هانا و شوهر کشته شده‌اش (سیروان) به عنوان نمونه‌ای از قربانیان پاهو و برای نمایش درد و رنج آنها در نظر گرفته شده‌اند اما حضور زیاد هانا در اکثر نماها این انتظار را تقویت می‌کند که او احتمالاً نقش مهمی در ادامه فیلم خواهد داشت در حالی که مخاطب به زودی متوجه حضور بی دلیل و تصنعی هانا در نماهای بسیاری می‌شود که می‌توانست به حضور شخص دیگری بینجامد یا اصلاً وجود نداشته باشد. برای مثال در نمایی که هانا تفنگ را به اصغر و صالی پس داده و با اعتراض به او می‌گوید که نمی‌تواند جان کسی را بگیرد اگرچه صحنه قابل توجه و مؤثری است اما به بدنه داستان متصل نیست و جز به فضا سازی اثر، کمک دیگری نمی‌کند. مجموعه این حوادث فرعی در حکم شاخ و برگ‌هایی برای روایت اصلی هستند که در جهت تقویت یا تضعیف آن می‌کوشند. «چ» این قابلیت را داشت تا با تقویت این حوادث فرعی و ایجاد یک منش ابداعی در کل اثر خود را به یک اثر کاملاً هنری تبدیل کند.

منبع: احمدی، بابک (۱۳۸۹). آفرینش و آزادی (جستاری هرمنوتیک و زیبایی‌شناسی). تهران: نشر مرکز. ■

آسیب‌شناسی تربیت دینی

گفت و گو با محمدعلی نجفی



در دهه ۸۰ شمسی قرار بود همایشی درباره آسیب‌شناسی تربیت دینی در آموزش و پرورش تشکیل شود. در آستانه تشکیل این همایش با عده‌ای از صاحب‌نظران این عرصه گفت‌وگوهایی ترتیب داده شد. از آنجا که مطالب این گفت‌وگوها از اهمیت زیادی برخوردار است سعی داریم گزینش یا کامل این گفت‌وگو را که در سایت شورای عالی آموزش و پرورش آمده به هموطنان و به‌ویژه خوانندگان چشم‌انداز ایران تقدیم کنیم. باشد که به سرنوشت بیش از ۱۱ میلیون دانش‌آموز بیش از این توجه شود. در این شماره گفت‌وگوی آقای دکتر علی‌محمد حاضری با دکتر محمدعلی نجفی وزیر اسبق آموزش و پرورش را می‌آوریم.

پایان کار این شورا و تصمیماتی که اتخاذ کرد نیز به‌عنوان وزیر آموزش و پرورش عملاً مجری همان سیاست‌ها و تصمیماتی شدید که از قبل به‌عنوان عضو ستاد به آنها دسترسی پیدا کرده بودید. لطفاً به‌عنوان یک صاحب‌نظر و دست‌اندرکار در حوزه تعلیم و تربیت دینی، بفرمایید تا چه اندازه فعالیت‌ها و اقدامات انجام شده را با توفیق همراه می‌دانید و اگر کاستی وجود دارد شما حجم و میزان آن را تا چه حدود می‌دانید؟

□ در اینکه توفیق زیادی نداشتیم یا احتمالاً توفیقات ما کم بوده ظاهراً اتفاق نظر وجود دارد. حتی برگزاری همایشی که شما به آن اشاره کردید خودش یک نشانه و دالی است بر اینکه به هر حال در حوزه دستیابی به اهداف با کاستی‌های جدی مواجه بوده‌ایم اما صرف اعتراف یا توجه به این عدم توفیق چیزی را روشن نمی‌کند. مسئله مهم این است که بررسی کنیم و ببینیم چرا چنین پدیده‌ای به وجود آمده است. به نظر بنده، بررسی این مسئله، مهم و کلیدی است و شما بایستی در این همایش به آن پردازید. من که در طول سال‌های نسبتاً طولانی در این ارتباط مسئولیت مستقیم یا مسئولیت‌های

جانبی داشتم، ریشه موضوع را در این می‌دانم که امور تربیتی که عملاً باید متکفل امر تربیت دینی در آموزش و پرورش باشد در آن زمان بیشتر به مسائل سیاسی - گزینشی و نه لزوماً تربیتی به معنای اعم آن می‌پرداخت. منظور این است که امور تربیتی بیشتر نقش چشم و گوش وزارت آموزش و پرورش و سایر دستگاه‌های اجرایی را به عهده گرفت تا تربیت (دینی) و اصلاح رفتار و مواضع فکری دانش‌آموزان. امور تربیتی مدارس یکی از منابع مهم گزینش وزارت فرهنگ و آموزش عالی در امر کنکور بود که به آنها مراجعه می‌شد. در حقیقت به جای اینکه امور تربیتی هم خود را معطوف تربیت دینی دانش‌آموزان بکند بیشتر نقش گزارشگر یا بایگان عملکرد دینی و تربیتی دانش‌آموزان را عهده دار بود. به هر حال این نقش با آن نقشی که در ابتدا تعریف می‌شد، یک تفاوت‌هایی داشت و طبیعی است که به نتایج و دستاوردهای مطلوب هم نرسید. البته در اینکه مجموعه کسانی که از ابتدای انقلاب در امور تربیتی جمع شدند اکثراً افرادی زبده، مستعد و علاقه‌مند به نظام و متعهد به اخلاق و فرهنگ دینی بودند هیچ تردیدی نیست. اگر ما انتقادات و اشکالاتی مطرح می‌کنیم از باب این نیست که آنان خدای ناکرده سوءنیت داشتند یا

■ مستحضر هستید که همایشی با عنوان «آسیب‌شناسی تربیت دینی در آموزش و پرورش» در حال برگزاری است و یکی از برنامه‌هایی که در آن پیش‌بینی شده این است که با کسانی که در سال‌های گذشته مسئولیت و نقشی در فعالیت‌های تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش کشور داشته‌اند، در مورد کاستی‌ها و ضعف‌های دستگاه تعلیم و تربیت در حوزه تربیت دینی مصاحبه‌هایی انجام بشود و سعی شود که تحلیل خود آنها و علت‌هایی را که برای کمبودها احتمالاً، تشخیص می‌دهند از آنها بشنویم. جناب‌عالی یکی از کسانی هستید که به خصوص در بحث‌های مربوط به تغییر نظام در دوره جناب آقای اکرمی نقش فعالی به‌عهده داشتید و از چهره‌های شاخص ستاد تغییر نظام بودید؛ بعد از

به اصطلاح آدم‌های درستی نبودند. بحث این است که این نیت و این هدف خیر توسط کسانی که با دلبستگی و علاقه‌مندی هم وارد شده بودند با چه روش‌هایی و با چه دانش و شناختی پی گرفته شده است. بنابراین اگر اشکال و ایرادی هم وجود داشته باشد به نظر من در روش و فقدان توان کارشناسی و علمی بوده است. به هر حال این دوستان درک درست و جامعی از اهداف تربیتی و شیوه‌های تربیت دینی به معنای عام آن و تربیت به معنای خاصش نداشتند و این مسئله باعث شد که یک نوع شکاف نسبتاً عجیبی در بدنه آموزش و پرورش ایجاد شود. یعنی مسئولان امور تربیتی یا کسی که به‌عنوان نماینده امور تربیتی در مدرسه بودند فاصله عظیمی با مدیر مدرسه و با بقیه معلمان مدرسه و نهایتاً دانش‌آموزان پیدا کردند. در حالی که اگر قرار بود تربیت دینی در مدرسه صورت بگیرد باید این تیم و این جمع با هم، چنین هدفی را دنبال می‌کردند؛ اما مربی تربیتی یک طرف قرار گرفت و بقیه هم یک جریان احتمالاً رقیب در مقابل او قرار گرفتند و همه مراقب هم و تا حدودی اخلال‌گر در کار یکدیگر شدند. خلاصه روشن بود که این بار با این شکاف به سر منزل نمی‌رسید و این فاصله روی سوژه تربیت، یعنی دانش‌آموز، اثر منفی خود را قطعاً می‌گذاشت. حالا این شکاف و این فاصله و این ناهماهنگی که اشاره کردم تنها در مورد فضای حاکم بر مدرسه است ولی باید این را هم اضافه بکنیم که دانش‌آموز بعضاً با شکاف بزرگی بین آنچه مدرسه می‌خواست و آنچه خانواده‌اش می‌خواست نیز مواجه بود. یعنی ممکن بود اصلاً انتظارات تربیتی که خانواده‌ها داشتند با آنچه که مدرسه می‌خواست هماهنگ نباشد و تقریباً تلاشی هم صورت نمی‌گرفت که این تیم مدرسه در تعامل با خانواده به هماهنگی و همسازي برسد. حالا نه تنها تعامل با خانواده نبود بلکه درون خود مدرسه هم، با چنین شکاف عظیمی که وجود داشت، این تعامل برقرار نبود. آن وقت در حقیقت دانش‌آموزانی که سوژه‌های تربیتی ما بودند در میان این دو شکاف عمده - شکاف بین خانواده و مدرسه و شکاف بین بخشی از مدرسه با بخشی دیگر از مدرسه - معلوم بود که سردرگم می‌ماند و احتمالاً هم تحت تأثیر آن جو غالب که در حقیقت در مقابل امور تربیتی و در تعارض با انتظارات و اهداف آن بود قرار بگیرند. این وضعی بود که عملاً کارشناسان و مسئولان امور تربیتی را به‌عنوان یک جریان منزوی شده یا یک جریان منفک و منفعل از کل پروسه تعلیم و تربیت معرفی می‌کرد.

■ سؤال دیگری مطرح است، با توجه به بروز علانمی از ضعف یا کاستی‌های کارکرد امور تربیتی که در همان سال‌های اول انقلاب به ویژه در دوره قبل از آقای دکتر اکرمی ظاهر شد، بحث تغییر نظام آموزش و پرورش و اینکه امور تربیتی به‌عنوان یک

به هر حال این دوستان درک درست و جامعی از اهداف تربیتی و شیوه‌های تربیت دینی به معنای عام آن و تربیت به معنای خاصش نداشتند و این مسئله باعث شد که یک نوع شکاف نسبتاً عجیبی در بدنه آموزش و پرورش ایجاد شود

جزء حاشیه‌ای از کل جریان آموزش و پرورش نمی‌تواند زیاد موفق باشد، مطرح شد. آقای دکتر اکرمی هم در برنامه‌ای که برای اخذ رأی اعتماد به مجلس داد این بحث را جزو اهدافش مطرح کرد. انتظار مجلس و فضای جامعه هم به گونه‌ای بود که نیازمند و مشتاق چنین امری بود و این را به‌عنوان مزیت کار آقای دکتر اکرمی ارزیابی کرد و شاید یکی از دلایل رأی نسبتاً خوبی هم که به آقای اکرمی دادند همین باشد. به هر حال بعد از اینکه آقای اکرمی وزیر شدند، حالا دقیق یادم نیست، شاید یکی دو سالی هم از کار ایشان گذشت، بالاخره بحث تغییر نظام جدی شد و یک شورایی به نام «شورای تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش» تشکیل شد. آنهایی که در جریان کار این شورا و مباحث و مذاکرات آن قرار داشتند می‌دانند که شورا در یک نگاه کلی به دو جناح یا دو ترکیب نسبتاً متفاوت تقسیم می‌شد. عده‌ای از افراد و اعضای شورا کسانی بودند که بیشتر دغدغه مباحث تربیت دینی داشتند و مأموریت تزکیه و به‌اصطلاح مزکی کردن دانش‌آموزان را به‌عنوان هدف اصلی آموزش و پرورش می‌شناختند و از تغییر نظام، بیشتر، اصلاح جهت‌گیری و عملکرد وزارت آموزش و پرورش را مورد توجه قرار می‌دادند؛ اما جریان دیگری که نوعاً از کارشناسان بدنه وزارت آموزش و پرورش و بعضاً هم از صاحب‌نظران دانشگاهی و مرتبط با امور تعلیم و تربیت بود، خیلی در این وجه توجهی نشان نمی‌دادند، بلکه بیشتر بحث‌های ساختار و تشکیلات آموزش و پرورش، موانع و مشکلات اجرایی آن، سلسله مراتب و یا مقاطع تحصیلی موجود را مورد نظر داشتند. به هر حال یک چنین فاصله‌ای در این شورا احساس می‌شد. حالا تحلیل من این است که بعد از اینکه مسئولیت وزارت به شما رسید در واقع از مجموعه مباحثی که در این شورا صورت گرفته بود و ترکیب و جناحی که در آنجا موجود بود، آن جناح کارشناسی با وزیر شدن شما پررنگ‌تر شد یا به‌اصطلاح

وزنش و نقشش چریبید و آنچه عملاً به‌عنوان تغییر نظام آموزش متوسطه دنبال شد، در حقیقت رفع کاستی‌های اجرایی و ساختاری وزارت آموزش و پرورش بود تا بحث‌های مربوط به مکانیزم تربیتی و مباحث جهت‌گیری‌های ارزشی حاکم بر وزارت آموزش و پرورش. شما به‌عنوان کسی که هم درون آن شورا بودید و هم بعداً مسئولیت وزارت را برعهده داشتید این تحلیل و این نگاه را چقدر تأیید می‌کنید یا به چه صورتی آن را توجیه می‌کنید؟

□ بله! من نه به این سختی و با این مرزبندی که شما اشاره کردید، ولی اجمالاً دو کوهانه بودن این شورا را تا حدودی تأیید می‌کنم. در مجموع چنین دوگانگی در گرایش و ترکیب را می‌شد احساس کرد. واقعیت این بود دوستانی که به‌اصطلاح و در تعبیر شما به‌عنوان دوستان ارزش‌گرا مطرح بودند، آرمان‌ها، شعارها و اهدافی داشتند که خودشان خیلی مکانیزم تحقق و اجرای آن را به نحو شفاف و روشن نمی‌دانستند یا دست‌کم جناح مقابل یا گروه مقابل چنین احساس می‌کرد که اینها یک انتظارات و ارزش‌های شعاری را مطرح می‌کنند که تحقق و پیگیری آن در اجرا و روش عملیاتی کردن آن خیلی مشخص و روشن نیست. گروه دوم هم بیشتر به واقعیت امر آموزش و پرورش و مسائل و مشکلات جاری و موجود در دستگاه تعلیم و تربیت توجه داشت که تازه در همان مورد هم آن‌قدر واقعیت‌های مربوط به کتاب و برنامه درسی و کمبود فضای آموزشی و کمبود معلم و ساعت کار و حقوق و مزایا و... غلبه داشت که خیلی به بحث‌های کیفی و جهت‌گیری‌های ارزشی توجه نمی‌شد و یا کمتر توجه می‌شد؛ حداقل این‌که در پس ذهن آنها، این مسائل از نظر اولویت، بعد از رفع این تنگناهای اجرایی قرار داشت. لذا این بود که این دو گروه تا حدود زیادی کمتر زبان همدیگر و نیاز یکدیگر را می‌فهمیدند. شاید این مثال یا تعبیر برای رساندن این وضع بد نباشد که قضیه اصلاح‌شدن وزارت آموزش و پرورش یا نهاد آموزش و پرورش و دینی‌شدن امر تعلیم و تربیت (به عبارتی تعلیم و تربیت اسلامی) قصه‌اش در کشور ما چیزی شبیه قصه اقتصاد اسلامی است. بدین معنا که آنهایی که اقتصاد می‌دانستند خیلی از چند و چون اسلامی بودنش خبر نداشتند و آنهایی که سفت و سخت دنبال اسلامی بودنش بودند، اقتصاد نمی‌دانستند، تقریباً این دوگانگی در آموزش و پرورش هم به چشم می‌خورد. اسلامی‌ها خیلی به مبانی علمی تعلیم و تربیت آگاهی و وقوف نداشتند و به‌خصوص جنبه‌های اجرایی نظرات و ایده‌آل‌ها و پیشنهادهای خود را کمتر می‌دیدند و برعکس آنهایی که این وجوه را می‌دانستند از وجوه اسلامی تعلیم و تربیت غافل بودند و توجه چندانی به آن نداشتند. ■

نگاه و نقدی گذرا به کتاب دین و زندگی سال سوم دبیرستان



عزت‌الله مهدوی

بلکه به دنبال تقویت تئوریک مبانی اعتقادی - مذهبی نیز هستند، به مراتب کار را برای متولیان امر مشکل تر کرده است. کتاب‌های تعلیمات دینی در سطوح مختلف باید شامل سه بخش عمده باشند؛ عقاید، اخلاق و احکام. بعد از انقلاب اسلامی یک وظیفه مهم دیگری نیز با شدت و فوریت به این سه بخش افزوده شد و آن دفاع از تمامیت ساختاری حکومت اسلامی است. به این ترتیب دانش آموزان در ساعات درس دینی خود به بعضی مباحث کلی سیاسی که نمود خارجی هم دارند ورود پیدا می‌کنند. اگر کتاب‌های دینی دبیرستان را در نگاه اجمالی از نظر بگذرانیم، خیلی زود متوجه می‌شویم که کتاب «دین و زندگی» سال سوم ویژگی‌های خاصی را که در بالا به آن اشاره کردیم در خود دارد. بنابراین از نظر گذراندن مطالب آن در حقیقت تراز فعالیت سسی‌واندی سال اخیر در زمینه تألیف و تدریس این نوع کتاب‌ها را به ما نشان می‌دهد.

تدریس کتاب‌های «دین و زندگی» که نه تنها به عنوان یک درس خاص در کنار سایر دروس مطرحند بلکه به دنبال تقویت تئوریک مبانی اعتقادی - مذهبی نیز هستند، به مراتب کار را برای متولیان امر مشکل تر کرده است

تلخیص این کتاب قدری دشوار است. مؤلف و «شورای برنامه‌ریزی و تألیف» آن در ۱۶ درس سعی دارند به مخاطبان خود مطالب گوناگونی

را عرضه کنند، آن هم در سه مرحله؛ مرحله اول شامل مباحثی در مورد نبوت، امامت، عصر غیبت، ولایت فقیه و حکومت اسلامی (۱۲ درس) و مرحله دوم در مورد عزت نفس و دوری از گناه (یک درس) و مرحله سوم مطالبی در مورد بنیان خانواده و نگاه دین به زن (سه درس) ارائه می‌کند، در مجموع دارای ۲۱۸ صفحه. لازم به ذکر است که بخش‌هایی نیز در کتاب به عنوان «برای مطالعه»، «پیشنهاد»، «گام» و «یادآوری» آورده شده که جنبه اختیاری دارد و تشویق و آشنایی بیشتر محصلان، منظور نظر است.

این کتاب را می‌توان از منظرهای مختلف بررسی و مورد انتقاد قرار داد: از نظر حجم و گستردگی مطالب (هفته‌ای سه ساعت و این همه تعطیلی ناخواسته)، محتوا و نوع رویکرد مؤلف در طرح مسائل، معلم و مشکلات تدریس، محصلان و نوع انتظاری که از آنها برای تغییر دیدگاه نسبت به مسائل دینی و حتی حکومتی می‌رود و پرسش‌هایی که محصلان باید در امتحانات به آنها پاسخ دهند. نگارنده به عنوان معلمی که چندین دوره این کتاب را تدریس کرده است ضمن احترام به همه دست‌اندرکاران تألیف این کتاب، بیشتر بر انتقادات و پیشنهادات متمرکز شده و پیش از همه از نقطه نظر محصلان شروع می‌کنم. بخشی از عمده‌ترین انتقادهای بچه‌ها متوجه نوع پرسش‌هایی است که در کنکور سراسری از این کتاب طرح می‌شود و همین‌جا یادآور می‌شوم که نگرانی آنها از این بابت، باعث شده که کمتر فرصتی به معلم دهند تا با ظرافت و لطافت مورد انتظار، به تبیین مطالب کتاب و حتی مسائل دینی مرتبط پردازد چرا که محصلان باید تمام مطالب کتاب را خط به خط حفظ کنند تا بتوانند به پرسش‌ها پاسخ دهند. برای آشنایی با این شرایط دغدغه‌آمیز، به این پرسش توجه کنید که در خرداد ۹۱ مطرح

اعتقاد به آرمان تربیت دینی، دستگاه تعلیم و تربیت رسمی کشور را به سمتی برده که نسبت به بعضی دروس، حساسیت بیشتری نشان می‌دهد. در سال‌های گذشته، هر مسئول عالی‌رتبه‌ای سعی کرده میزان وفاداری خود را به این آرمان، دست کم در سطح حرف و سخن هم که شده نشان بدهد و هر سال تن به تغییراتی (هرچند حساب‌نشده) در این کتاب‌ها بدهد و این اقدام را در راستای هدف مذکور توجیه و تفسیر نماید.

این مطلب مختص وارثان انقلاب اسلامی نیست، تجربه‌های مشابهی نیز در کشورهای دیگر، به‌ویژه در مواردی که بنا و ساختار تعلیم و تربیت را نوعی ایدئولوژی حمایت می‌کند وجود دارد، با این تفاوت که در جایی، محتوای این ایدئولوژی را مذهب و در جای دیگر سیاست و گاهی مذهب به شدت سیاسی شده تشکیل می‌دهد.

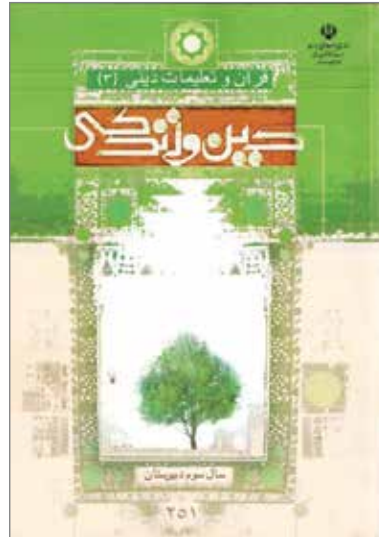
در این شرایط، حصول به یک تفسیر اجماعی از آرمان تربیت دینی و نحوه تحقق آن در فرایند دستگاه تعلیم و تربیت رسمی، چندان آسان نیست. به‌ویژه که با گذشت ایام این صعوبت بیشتر رخ نموده و ناهماهنگی و گاهی تعارض این تفسیرها با دستاوردهای علوم انسانی در جهان معاصر، آشکار شده و نظریه تأسیس و تدوین علوم انسانی - اسلامی به دنبال چنین دشواری‌هایی هواخواه یافته است. تدریس کتاب‌های «دین و زندگی» که نه تنها به عنوان یک درس خاص در کنار سایر دروس مطرحند

شده (امتحان از این کتاب به صورت نهایی و سراسری است): «اولین و معتبرترین مرجع علمی برای فهم عمیق آیات الهی... و... است.» توجه داشته باشیم که محصل باید دو کلمه جافانده را جایگزین نقطه چین‌ها کند یا در کنکور سراسری (رشته انسانی) به این پرسش توجه کنید: «با بررسی آیات و احادیث در تعیین امام، کدام مطلب نادرست است؟ الف - حضرت فاطمه (س) جزو اهل بیت است، اگر چه عهده‌دار امامت نبوده اما دارای علم و عصمت کامل است. ب - پیامبر (ص) از سوی خدا معین می‌شود و تنها کسی که می‌تواند فرد شایسته مقام امامت را برگزیند، پیامبر اسلام (ص) است. ج - لازمه مقام امامت، علم و معرفت کامل و عصمت از گناه و اشتباه است، همان‌گونه که پیامبر (ص) این ویژگی را دارا بود. د - پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع) و ۱۱ فرزند ایشان را به جانشینی خود معرفی کرده است و آنان عهده‌دار مسئولیت امامتند.» (منبع ذکر این تست کتاب دین و زندگی گاج است با بیش از ۵۰۰ صفحه در قطع A۴!)

به جهت تقرب مطلب به ذهن خوانندگان، از میان انبوه پرسش‌هایی عجیب و غریب، این دو پرسش آسان‌تر را انتخاب کردم و گزینه تست‌هایی از این کتاب طرح شده که گاهی معلمان هم به سهولت، قادر به انتخاب گزینه صحیح نیستند، آن‌قدر آیه در تست‌ها گنجانده می‌شود که مرور آنها در وقت کم پاسخگویی به هر پرسش امکان‌پذیر نیست (ولابد تکنیک‌های تست‌زنی به درد چنین شرایطی می‌خورد؟). در شرایط استرس‌زای امتحانات و کنکور در این کشور، محصلان چگونه پاسخگو هستند؟ بماند. در این شرایط، معلم و محصل با شتابی غیر قابل وصف، فقط باید نقش‌گوینده و مستمع خوب را بازی کنند.

در طول تدریس این کتاب، معلمین به‌طور ناخواسته درگیر چند مسئله پیچیده می‌شوند؛ مهم‌ترین آنها گره خوردن مطالب کتاب با مسائل سیاسی و در مواردی معضلات اقتصادی و اجتماعی روز کشور است. مطالب طوری نوشته شده‌اند که گاهی از طرف بچه‌ها موضوعات به صورت مصادیق عینی و به‌طور ناخودآگاه مطرح می‌شوند. به همین خاطر آنها عمدتاً معلمین دینی را به چشم معلمین محافظه‌کار و مدافع عملکرد دولت و حکومت می‌بینند آن‌هم در سنینی که شور و هیجان و اعتراض ویژگی آنهاست و معلم نمی‌تواند و نباید این وضعیت را نادیده بگیرد. اما این کتاب او را در بحران ارتباط مؤثر با محصلین وارد می‌کند. برای درک این موقعیت خطیر به مطلب زیر که از این کتاب انتخاب شده دقت کنید: «کسانی که به مردم فرمان می‌دهند و قانونگذاری می‌کنند، درحالی که خداوند آنها را تعیین نکرده و فرمان و قانونشان نشأت گرفته از قرآن یعنی برخاسته از

فرمان الهی نیست، طاغوت نامیده می‌شوند.» تا به این بحث می‌رسیم، صدای بچه‌ها درمی‌آید که فلان دستور و قاعده فلان سازمان جهانی چطور؟ ارتباط با چین و... چطور؟ فلان نماینده مجلس که در چارچوب منافع حزبی عمل می‌کند و فلان مدیر کل... (و محصلان حتی اسم افراد را بر زبان می‌آورند)



اما از نظر رویکرد مؤلف در طرح مطالب، باید با تأکید بگوییم، در نهایت یک رویکرد «کلامی» است. به این معنا که همه استفاده‌هایی که ایشان از روش عقلانی می‌کنند در چارچوب اثبات یک تفسیر و یک دیدگاه ایدئولوژیک خاص بوده و استدلال‌ها به همان روش متکلمین است (و نمی‌دانم چرا در «مبانی نظری تحول بنیادی» فلسفه صدارایی را به‌عنوان یک مبنا و روش برای تحلیل مسائل تربیتی و دینی مطرح کرده‌اند). به قول فارابی «غایت عملی» و «اقناع و اسکات مدعیان» به هر نحو مورد نظر کتاب مذکور است و شیوه مؤلف مرا به یاد تعریفی می‌اندازد که «ابن‌خلدون» در «مقدمه» مشهور خود به تاریخ (العِبَر) درباره علم کلام آورده: «و آن دانشی است متضمن اثبات عقاید ایمانی به‌وسیله ادله عقلی و رد بدعت‌گذارانی که از اعتقادات مذاهب سلف و اهل سنت منحرف شده‌اند.» در اینجا گویی مؤلف به‌جای سلف و اهل سنت، اعتقادات مذهب حق و درست شیعه اثنی‌عشری را می‌گذارد و کتاب تماماً در جهت اثبات این نظر حرکت می‌کند. صدایی که از این کتاب به گوش می‌رسد صدای متکلمین چند قرن قبل است. گویی اگر هم از روی دست خواجه نصیر و علامه حلی رونویسی شده دقت آنها را فاقد بوده و عالمی را به تصور می‌آورد که بیشتر به روش نحله اشعریه در کلام می‌ماند تا کلام استدلالی نامبرندگان بزرگ شیعی.

در مواردی که کتاب به استدلال رو می‌آورد، نوع استدلال‌ها قابل تأمل است. مثلاً در درس

اول برای تأیید نیازمندی انسان به هدایت الهی این چنین طرح مبحث می‌شود: «آیا نیازهای انسان منحصر در همین نیازهای طبیعی و غریزی است؟» سپس با آوردن چند آیه از قرآن (حمد: ۶-۷، طه: ۵۰، اعلیٰ: ۳-۱، نسا: ۱۶۵، زمر: ۴۱ و در نهایت اعراف: ۴۳) نتیجه می‌گیرد «اکنون که پیام آیات به‌دست آمد و روشن شد که هر انسان با فکر و اندیشه‌ای برای رسیدن به هدف زندگی خواهان و طالب راهنمایی خداوند است، جای طرح این پرسش است که چرا انسان خودش نمی‌تواند برنامه کاملی برای هدف زندگی تنظیم کند و به هدایت الهی نیازمند می‌باشد؟» استدلال مؤلف مبتنی بر تقسیم نیازها بوده و از نیازهای برتر مانند درک متعالی زندگی، درک آینده خویش و کشف راه درست زندگی نتیجه می‌گیرد که برای پاسخ به این نیازها، باید به پاسخی راهگشا نائل شویم که دو ویژگی «همه‌جانبه‌بودن» (توجه به ابعاد جسمی، غریزی، روحی و اخروی) و نیز «کاملاً درست و قابل اعتماد بودن» را داشته باشند و بلافاصله نتیجه می‌گیرد «کسی می‌تواند انسان را در جهت پاسخگویی درست به این نیازها رهنمون شود که آگاهی کاملی از خلقت انسان، هدف از خلقت، جایگاه او در نظام هستی، ابعاد دقیق و ظریف روحی و جسمی و نیز فردی و اجتماعی او و چگونگی زندگی در جهان آخرت و ارتباط آخرت با دنیا داشته باشد.» در ادامه مؤلف پیام دو آیه از سوره‌های طه: ۵۰ و اعلیٰ: ۳ را به‌صورت «با تفکر در آیات ابتدای درس، پیام‌های زیر را تکمیل کنید.» می‌نویسد: «۱- خداوند تمام مخلوقات را هدایت می‌کند که آن را... می‌گویند. ۲- خداوند هر دسته از مخلوقات را متناسب با ویژگی‌ها و خصوصیاتشان... که آن را... می‌گویند. به این ترتیب گویی صورت استدلال کامل شده و بچه‌ها با پرکردن جای خالی و نقطه‌چین‌ها به نتیجه مطلوب و مورد نظر استدلال‌کننده می‌رسند. در حقیقت استدلالی عقلی صورت پذیرفته و یا دست کم تا به اینجا فقط آیات شریفه قرآن مطرح شده و حتی تفسیری اقناعی از آنها ارائه نشده است. اما کار دیگری هم توسط مؤلف صورت گرفته یعنی با طرح این مطلب که انسان‌ها از ویژگی تفکر برخوردارند، از چراغ عقل در درون او سخنی به میان می‌آورد و البته نتیجه می‌گیرد که «انسان به کمک عقل خود متوجه می‌شود که نمی‌تواند پاسخ برخی از مسائل بنیادی را به‌طور درست و کامل بدهد و برای این‌گونه مسائل نیازمند هدایت الهی است.» در اینجا با نوعی تبیین مواجه می‌شویم که عقل در درون انسان‌ها به‌وجود آمده تا عمیقاً وظیفه درک ناتوانی او را به انجام رساند این عقل در نهایت از «راه درست زندگی» و چگونگی رسیدن به «سعادت» ناتوان است و مصادره به مطلوبی صورت می‌پذیرد که نشان می‌دهد انسان نیازمند هدایت الهی است.

حکومت اسلامی بر مبنای قوانین اسلامی تشکیل می‌شود» و «ثانیا دموکراسی رایج در جهان، هدف خود را صرفا تأمین خواسته‌های دنیوی مردم قرار داده است و نسبت به ارزش‌های الهی بی‌اعتناست.» این مطلب آن‌قدر سر بسته و گنگ مطرح شده و آن هم در یک فضای فکری نا آشنا، گویی در دنیایی نفس نمی کشیم که رسانه‌ها در هر لحظه، مطلبی در این باره مطرح می‌کنند. با سطحی برخورد کردن با این مطلب، صورت مسئله پاک نمی‌شود. خوب بود که درسی به این بحث مهم اختصاص می‌یافت و البته نه در ساختار یک بحث سلیبی، بلکه به صورت ایجابی رابطه دموکراسی و اسلام تبیین می‌شد.

کتاب دینی، در درجه اول باید پاسخگوی نیازهای متنوع محصلان باشند. دیگر به این نتیجه رسیده‌ایم که سر بسته و مبهم مسائل دینی پاسخگو نیست. در طرح مسائل دینی و وضعیت کنونی دین در جهان، واقع بین باشیم، چرا مطالب را طوری ارائه کرده‌ایم که آمادگی بچه‌ها برای مواجهه با تفسیرهای دیگر از دین، این قدر کم شده و خیلی زود در جاذبه افکار دیگر قرار می‌گیرند.

نکته درخور اهمیت دیگر این است که آموزش قرآن به عنوان یک سند قطعی و همه جانبه و فراگیر، تحت تأثیر نظرات یک سویه مؤلفان، در بیان مفاهیم و پیام آیات قرار گرفته است. نوع آرایش و طرح مطالب در کتاب‌های دینی خصوصا در دبیرستان، حضور نهج البلاغه را هم کم رنگ کرده است. بچه‌ها در لابه لای این پیام‌ها و مفاهیم، زیبایی قرآن را از یاد برده‌اند. در پایان قابل ذکر است که کلاس و درس دینی فرصتی است تا بچه‌ها ایمان را با دینداری معطوف به محبت و زیبایی، صداقت و آگاهی، تحمل و رواداری آشتی دهیم. این فرصت را از دست ندهیم.

پی نوشت

۱. ابن خلدون، (العبر)، جلد دوم، ۱۳۶۲، ترجمه گنابادی.

انعکاس این مطلب در محصلان دختر چگونه است.

در کتاب دینی سوم به تعدد ادیان نیز پرداخته و مسئله ختم نبوت و دلایل آن آورده می‌شود. گاهی بچه‌ها از ادیان منطقه آسیای دور، خصوصا ادیان رایج در هند، چین، ویتنام و کامبوج می‌پرسند و کنجکاوی می‌کنند که چرا ادیان ابراهیمی فقط در یک منطقه خاص جغرافیایی مطرح شده‌اند؟ کتاب دینی مذکور، این مسئله را اساسا مسکوت می‌گذارد. دور نرویم از دین زرتشت فقط در یک مورد نام می‌برد و آن هم در بحث منجی موعود (سوشیانت) و در بخشی که جزو مطالب اختیاری است. محصلان دوست دارند جسارت و قدرت طرح این مباحث را در کتاب احساس کنند.

از نظام اسلامی و مردم سالاری، تنها در چند سطر محدود سخن گفته می‌شود. این بحث مهم قربانی ایجاز و ضعف مطلب می‌گردد و به جای روشنگری، موجبات آشفتگی ذهنی مخاطبان را فراهم می‌نماید

در کتاب دینی سوم دبیرستان (صفحه ۱۴۹)، از نظام اسلامی و مردم سالاری، تنها در چند سطر محدود سخن گفته می‌شود. این بحث مهم قربانی ایجاز و ضعف مطلب می‌گردد و به جای روشنگری، موجبات آشفتگی ذهنی مخاطبان را فراهم می‌نماید. حتی پاسخگوی شبهات موجود در ذهن آنها هم نیست. اینکه مؤلف اساس استدلال خود را مبتنی بر یک ذهنیت و پیش فرض آغازین می‌کند، در مواقعی دست و پای معلم را در پوست گردو می‌گذارد: «تفاوت اساسی نظام‌های جمهوری دموکراتیک رایج در جهان و جمهوری اسلامی»، این است که «اولا

سعی ندارم در مدار انکار نتیجه مباحث حرکت کنم، انتقاد متوجه نوع استدلال و روش طرح مباحث کتاب دینی برای اثبات این نتیجه است. علاوه بر آن با نگاهی هر چند سطحی به کتاب «کیمیای سعادت» غزالی به شباهت‌های شگفتی در طرح این مطالب برمی‌خوریم، هر چند سبک غزالی را مستندتر می‌یابیم: «پس تو را حقیقت خود طلب باید کرد تا خود تو چه چیزی و از کجا آمدی و کجا خواهی رفت و اندر این منزلگاه به چه کار آمده‌ای و تو را از بهر چه آورده‌اند و سعادت تو چیست و در چیست» سپس غزالی به کالبد ظاهر و معنی باطن می‌پردازد و به اصل آدمی که گوهر «فریشتگان» است، اشاره می‌کند که «کشف انبیا و اولیا چون کیمیاست»، و در نهایت از غایت عجز و نقصان آدمی در این عالم سخن می‌راند. لازم به ذکر است که علامه حلی در توضیح نظر خواجه نصیر در کتاب «کشف المراد» از حُسن بعثت و معاضدت آن از عقل بشر سخن می‌گوید و ناتوانی بشر در تحصیل خوداتکا در احکام شرعی را مطرح می‌نماید، لذا هیچ‌گاه درصدد تحقیر این چنینی عقل بشری نبوده‌اند. حیفم می‌آید که به فراز دیگری از این کتاب دینی اشاره نکنم تا سطح طرح مطالب آن روشن تر شود. در صفحه ۱۸۷ بحث انتخاب همسر را پیش می‌کشد و می‌نویسد: «پیشوایان دین از ما خواسته‌اند که در مورد همسر آینده با پدر و مادر خود مشورت کنیم»، سپس به دنبال این مبحث، «ضروری بودن اجازه پدر برای دختران» مطرح می‌شود. مؤلف برای اینکه بحث خود را به صورت اقتاعی ارائه کند، ادامه می‌دهد: «لطافت‌های روحی و ظرافت‌های عاطفی دختر، آن‌گاه که در فضای محبت و علاقه جنس مخالف قرار گیرد، احتمال نادیده گرفتن برخی واقعیت‌ها و کاستی‌ها را به دنبال دارد... در چنین مواقعی، پدر که بر احساسات خود غلبه دارد و نیز دارای تجارب فراوان و شناخت کامل از جنس مرد است...!» همه می‌دانیم عیار این گونه استدلال‌ها برای جوانان چقدر است و ده‌ها ایراد و اشکال از طرف محصلان متوجه بحث می‌شود و نمی‌دانم

جناب آقای دکتر محمد ستاری فر

با کمال تأسف در گذشت مادر گرامیتان را تسلیت گفته و از خداوند سلامتی، صفای باطن، طول عمر و نیکفرجامی جنابعالی و خانواده محترم را خواهیم امیدواریم مانند گذشته در خدمت به مردم شریف ایران، آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی ایران کوشا باشید.

چشم انداز ایران

جناب آقای محمد شیخی

در گذشت مادر گرامیتان را که در دوران ستمشاهی با تحمل رنج و مرارت، از راه دور برای ملاقات شما به زندان می‌آمد و همچنین تلاش‌های زیادی در راه پرورش شما، برادران و خواهر گرامی و نوه‌هایش داشت را تسلیت می‌گوییم. از خداوند متعال بقای عمر جنابعالی و خانواده، سلامتی و نیکفرجامی شما را خواهیم.

چشم انداز ایران

نقش سازمان‌های مردم‌نهاد (سمن‌ها) در مدیریت بحران زلزله‌های ایران



محمد ایران‌منش
پژوهشگر مدیریت بحران

رهاند خرد مرد را از بلا
مبادا کسی در بلا مبتلا
(فردوسی)

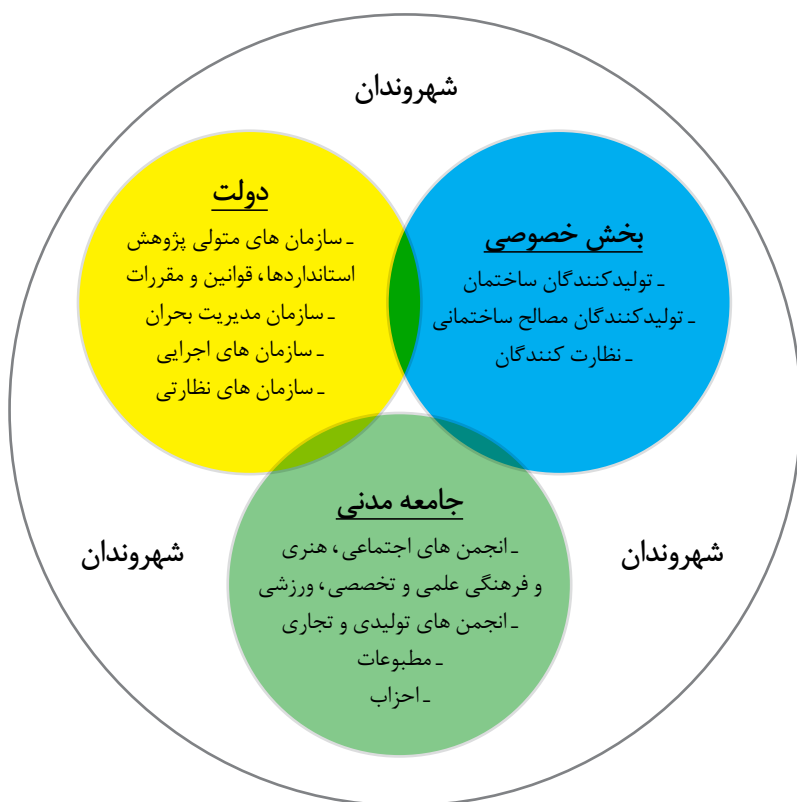
مرتبط با آن جان باخته‌اند.^۴ نگاهی به وضعیت بم پس از ۱۰ سال از فاجعه زلزله، گواه مسائل حاد افسردگی و بیکاری شدید مردم و نابسامانی در زندگی شهری است.^۵ در مدیریت بحران‌ها، سه نهاد اصلی دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی نقش بازی می‌کنند که بازیگران متعددی در آن دخیل هستند. این سه نهاد به شرح نمودار زیر، با همدیگر تعامل دارند:

است. وی گفت: در دنیا سه مرکز ثقل زلزله وجود دارد، اقیانوس اطلس، اقیانوس آرام و کوه‌های آلپ که ایران به یکی از این سه مرکز نزدیک است.^۲ با چنین موقعیتی، ایران از لحاظ حادثه‌خیزی، رتبه دهم را در جهان و رتبه پنجم را در آسیا دارد و از حدود ۴۲ حادثه طبیعی موجود، دوسوم آن در ایران رخ می‌دهد.^۳ از زلزله رودبار (۳۱ خرداد ۱۳۶۹) تاکنون، حدود ۸۰ هزار نفر در زلزله‌ها و رویدادهای

وضعیت لرزه‌خیزی ایران

در چارچوب جهانی، فلات ایران در محل تلاقی صفحه‌های عربستان (عربستان - آفریقا)، هند (هند - استرالیا) و اوراسیا (اروپا - آسیا) واقع شده است. تلاقی این صفحه‌ها باعث شده است تا پوسته فلات ایران که در کل، ضعیف‌تر از صفحه‌های یادشده است، تغییر شکل پیدا کند و توسط چین خوردگی‌ها و رشته‌کوه‌هایی چون زاگرس در غرب، البرز و کپه‌داغ در شمال و شمال شرق و کوه‌های شرق ایران و مکران به ترتیب در شرق و جنوب شرق احاطه شود. کوه‌ها و چین خوردگی‌های پوسته فلات ایران هنوز به وضعیت پایدار خود نرسیده‌اند، بنابراین با تداوم حرکت صفحه‌ها، شاهد فعالیت‌های لرزه‌ای در اغلب نقاط ایران به خصوص نواحی کوهستانی هستیم.^۱

به گزارش مشرق به نقل از مهر، رحمت‌الله شیشه‌گر قائم‌مقام وقت سازمان مدیریت بحران کشور با اشاره به وقوع ۱۶۰ زلزله مخرب قرن گفت: ۲۰ درصد این تعداد زلزله در ایران اتفاق افتاده است. شیشه‌گر افزود: ۷۸ درصد از مساحت کشور در منطقه خطر لرزه‌خیزی بالا قرار دارد و ۱۰ درصد از تلفات انسانی ناشی از بلایا، از حادثه زلزله



۱۵. گسترش آفت سوءاستفاده‌های شخصی و تجاری شدن فزاینده سمن‌داری با سرازیر شدن منابع مالی داخلی و خارجی نظارت‌گریز به سمن‌ها.
 تاکنون ارزیابی جامعی از عملکرد سمن‌ها در مدیریت بحران بم، انجام نشده است. نگارنده با تکیه بر مطالعات، مصاحبه‌ها و گفت‌وگوهای انجام داده و مشاهدات میدانی خود و با بهره‌گیری از چند مقاله تحقیقی در این زمینه از جمله سازمان‌های غیردولتی و رابطه با مردم محلی؛ مطالعه موردی فعالیت‌های امدادی و بهبود پس از زلزله بم، نوشته رؤیا اخلاص‌پور، پژوهشگر مستقل و دکتر سیامک زند رضوی، عضو هیئت علمی دانشگاه باهنر، خرداد ۱۳۸۴ و مقاله Role of Young Iranian Expatriates in Development of Iran نوشته محمدباقر نمازی و نیز ارزیابی دفتر هماهنگی امور بشردوستانه سازمان ملل متحد (اوجا OCHA-) کوشیده است از برآیند عملکرد سمن‌های فعال در بم، ارزیابی‌ای کلی به دست دهد.
 در دو جدول زیر، دستاوردها و چالش‌های کلی سمن‌های ایرانی در بم به‌طور خلاصه نشان داده شده است:

۷. اعلام فضای باز هوایی و ورود بدون ویزای سازمان‌های کمک‌رسان خارجی حتی از کشور ایالات متحده؛
 ۸. حضور بسیار گسترده کشورها و سازمان‌های بین‌المللی؛
 ۹. حضور بسیار گسترده و پررنگ سمن‌های داخلی و خارجی؛
 ۱۰. مشارکت بسیار فعال هنرمندان داخلی و نقش آفرینی ارزنده تقریباً کلیه هنرها در مدیریت بحران زلزله؛
 ۱۱. نخستین تجربه مشارکت شورایی‌ها در تاریخ مدیریت بحران ایران؛
 ۱۲. انتشار نشریه‌ای محلی که برای نخستین بار، بازتابنده اخبار، گزارش‌ها، مقالات و تحلیل‌های مرتبط با رویدادهای پس از یک حادثه طبیعی به مدت حدود شش سال بود؛
 ۱۳. چاپ و انتشار کتاب‌های متعدد در زمینه مستندنگاری و درس‌آموزی از تجارب به دست آمده؛
 ۱۴. بروز چالشی فراگیر برای اولین بار در تاریخ زلزله‌های ایران و شاید جهان و آن تصور و توهم نادرست عمومی جامعه آسیب‌دیده نسبت به علت زلزله و انتساب آن به عاملی انسانی و غیرطبیعی؛

سمن‌ها (سازمان‌های مردم‌نهاد)، بازیگران اصلی جامعه مدنی هستند که در مدیریت بحران زلزله نقش بسزایی را می‌توانند ایفا نمایند.
 اگرچه سمن‌ها و نیروهای مردمی کشورمان همواره در مدیریت بحران زلزله‌های گذشته مشارکت داشته‌اند ولی نقش آنها در مدیریت بحران زلزله بم بسیار گسترده و پررنگ‌تر شد. علت اصلی آن هم، رشد جامعه مدنی و پیدایش و امکان فعالیت سمن‌های بسیار، در دوره دولت اصلاحات آقای خاتمی بود.
 در واقع مدیریت بحران زلزله بم در زمینه‌های گوناگون از جمله موارد زیر، نقطه عطفی در تاریخ زلزله‌های ایران به‌شمار می‌آید:
 ۱. اولین زلزله شهری ایران؛
 ۲. عملکرد همزمان مؤلفه‌های افقی، عمودی و دورانی؛
 ۳. بروز پیش‌لرزه‌ها و صداهای زیرزمینی متعدد و طولانی؛
 ۴. تعداد زیاد کشته‌گان که طبق آخرین آمار رسمی ۳۱۸۳۰ نفر و بنابر شواهد عینی بیش از ۴۰ هزار نفر بود؛
 ۵. فروریختن ارگ قدیم بم که بزرگترین سازه خشتی دنیا بود و شهرت جهانی داشت؛
 ۶. جلب توجه فراوان‌تر جهانیان؛

دستاوردهای کلی سمن‌های ایرانی در بم

جلب توجه عمومی به اهمیت و نقش سمن‌ها و ایجاد تحرك در مردم برای کمک‌رسانی و مشارکت در خدمت‌رسانی به اجتماع آسیب‌دیده
کمک به عمومی کردن مسئله بم
چابکی، حضور سریع و سرعت عمل در ارائه کمک‌ها و خدمات و رفتار انسان‌دوستانه و همدلی مستقیم با آسیب‌دیدگان
تحرك بخشیدن به فعالیت‌های سازمان‌های دولتی و عمومی
ترغیب هنرمندان و گروه‌های اثرگذار به حضور در بم و مشارکت در فعالیت‌های انسان‌دوستانه
شکل‌گیری برخی تعاملات با سازمان‌های دولتی
ترغیب بخش خصوصی به حضور فعال و گسترده در عرصه فعالیت‌های انسان‌دوستانه
توانمندسازی آسیب‌دیدگان توسط برخی سمن‌ها
شکست طلسم مستندنگاری تجارب و افزودن بر دانش مدیریت بحران با انتشار برخی کتب، نشریات و مقالات توسط تعداد اندکی از سمن‌ها
کوشش در شکل‌گیری برخی همکاری‌های بین‌سازمانی از جمله تشکیل شورای هماهنگی تشکل‌های مردمی یاری به بم مرکب از حدود ۲۰ سمن در دی‌ماه ۱۳۸۲؛ تلاش چندین سمن در نشستی در تهران در اسفند ۸۲؛ تأسیس دفتر هماهنگی سازمان‌های غیردولتی حدود سه ماه پس از زلزله توسط شهرداری بم که کمی بعد منحل شد؛ تشکیل کمیته هماهنگی سازمان‌های غیردولتی زنان در ۱۳۸۳ با جذب ۴۴ عضو؛ آغاز به تشکیل شورای هماهنگی امور بحران‌ها (شهاب) با کوشش چند سمن که ادامه نیافت و برگزاری چندین نشست سمن‌ها در داخل و خارج.

دستاوردهای کلی سمن‌های ایرانی در بم

فقدان دانش کافی مدیریت بحران به‌ویژه مدیریت بحران اجتماع‌محور و نگاه غالب کمک‌دهنده - کمک‌گیرنده و عدم توجه کافی بسیاری سمن‌ها به توانمندسازی و مشارکت‌جویی آسیب‌دیدگان که موجب انفعال، سرخوردگی، افزایش توقعات و کاهش شدید عزت و اعتماد به نفس و توانایی آنان گردید.
تأکید بسیاری از سمن‌ها بر فعالیت‌هایی که بیشتر بر احساسات و فعالیت‌های فیزیکی و بدنی متکی است و کم‌توجهی به فعالیت‌های نرم‌افزاری مانند: تحقیقات، برنامه‌ریزی، مطالعات امکان‌سنجی، ارزیابی، نظارت، مستندسازی، درس‌آموزی، نیازسنجی، اولویت‌بندی، مشاوره و تبادل تجارب، توانمندسازی، بومی‌سازی برنامه‌ها و عملیات اجرایی و...
عدم هماهنگی و همکاری اکثریت قریب به اتفاق سمن‌ها با یکدیگر و تمایل به تک‌روی و در نتیجه موازی‌کاری و به‌هدررفتن نیرو و منابع مالی بسیار و بروز نابسامانی‌ها.
ضعف در نیازسنجی کالاها و خدمات و در نتیجه موازی و پراکنده‌کاری و اتلاف شدید منابع.
عدم اولویت‌بندی لازم در مراحل مختلف بحران در نوع کمک‌ها و تأکید بی‌رویه و مستمر بر توزیع کالاها و خدمات مصرفی.
تمرکز فعالیت‌های بسیاری از سمن‌ها بر ساخت‌وساز مراکز فرهنگی، بهداشتی و... که آنها را سخت درگیر امور کارفرمایی و تأمین مالی فرساینده کرد و از اهداف اصلی دورشان ساخت. افزون بر این، سمن‌ها به علت فقدان مطالعات امکان‌سنجی درست، یا در تأمین مالی پروژه‌ها و اماندند (از جمله باغ هنر و فرهنگسرای زنان) یا بناهایی ساختند (مانند مدرسه، دانشکده، خانه بهداشت و...) که در هر حال سازمان‌های ذیربط دولتی یا عمومی می‌ساخت و یا بناهایی احداث کردند که اساساً در بم نیاز نبودند (سرای سالمندان) و یا فراتر از ظرفیت‌ها و امکانات بودجه‌ای بم بودند (ورزشگاه) و یا حتی در صورت اتمام اجرای آنها و بروز احتمالی کمبود منابع مالی و انسانی لازم برای اداره امور، به تعطیلی می‌انجامیدند.
کم‌توجهی فراوان به حمایت از اشتغال‌زایی و درآمدزایی آسیب‌دیدگان.
حاکمیت روابط غیردموکراتیک بر ساختار اغلب سمن‌ها.
فقدان شفافیت مالی و نظارت‌گریزی بسیاری سمن‌ها.
احساس برتری سمن‌های شهرهای بزرگ به‌ویژه تهران نسبت به سمن‌های منطقه.
عدم مستندسازی کافی و درس‌آموزی از تجارب و ارزیابی از خود و دیگران که موجب اتلاف منابع مالی و نیروی بسیار گردید.
غلبه روحیه فراقلمنی مشکلات و مسائل به امور بیرونی مانند کمبود منابع مالی، دولت و...

تابه نقش آفرینی پردازند. بدیهی است همین رفتار پیشگیری‌گریز، نشانه آشکاری از برنامه‌گریزی و در نتیجه بی‌توجهی به مستندسازی، پژوهش و درس‌آموزی است؛ رفتاری که با وقوع بحران و پس از آن، به‌رغم ابراز احساسات پرشور مردم به سمن‌ها، خود را می‌نمایاند. در جدول زیر نیز، رفتار سمن‌ها با رفتار سدن‌ها (سازمان‌های دولت‌نهاد) در مدیریت بحران زلزله‌های بم و پس از آن، به‌طور خلاصه ارائه و مقایسه شده است.

بر اینها، در سایه غفلت شدید از درس‌آموزی سنجیده از تجارب بم، در بحران‌های بعدی به‌ویژه زلزله قره‌داغ آذربایجان شرقی (مرداد ۹۱)، کمتر فرصت بالندگی یافتند. طنز تلخ آنکه، برخلاف تصور عمومی که سمن‌ها را بسیار متفاوت از سدن‌ها (سازمان‌های دولت‌نهاد) می‌داند، در نگاهی بسیار کلی، متأسفانه سمن‌ها نیز همچون سدن‌ها، به‌شدت بلامحور و بحران‌دوست هستند و به‌جای تأکید بر اقدامات پیشگیرانه، گویی همواره در انتظار وقوع بحران‌ها می‌نشینند

باری، سمن‌های ایرانی در مجموع، به‌رغم برخوردار بودن از برخی دستاوردهای شایسته در تجربه تاریخی حضور گسترده در مدیریت بحران بم، به علت وجود چالش‌های فراوان درونی به‌ویژه کمبود شدید دانش و تجربه، فقدان همکاری و هماهنگی‌های لازم، عدم برنامه‌ریزی و نظارت‌پذیری کافی، رفتار نسبتاً آمرانه مدیریت، عدم ارزیابی واقع‌بینانه عملکردها و همچنین نبود فضای مناسب محیط بیرونی، نتوانستند از این فرصت دیرپاب به‌خوبی بهره‌گیرند. افزون

مقایسه سمن‌ها (سازمان‌های مردم‌نهاد) با رفتار سدن‌ها (سازمان‌های دولت‌نهاد) در مدیریت بحران زلزله‌های بعدی

زمان	موضوع	سدن‌ها	سمن‌ها
پس از فاجعه بم و پیش از حوادث بعدی از جمله زلزله قره‌داغ آذربایجان	مستندسازی تجارب بم	وحشتناک ناچیز	سخت ناچیز
	ارزیابی و درس‌آموزی از تجارب بم	بسیار ناچیز	بسیار اندک
	برنامه‌ریزی برای حوادث احتمالی آتی	بسیار ضعیف	بسیار ضعیف
پس از رخداد زلزله قره‌داغ آذربایجان	آمادگی اجرایی برای مدیریت بحران	بسیار ضعیف	بسیار ضعیف
	رفتار کلی در مدیریت بحران‌ها	به‌شدت آمرانه و یک‌سویه، علم‌گریز و بلامحور	تا حدی آمرانه و یک‌سویه، علم‌گریز و به‌شدت بلامحور



عکس از خبرگزاری فارس

این وعده‌ها عملی نشد و تاکنون هیچ دستورالعمل رسمی مبنی بر بخشش این وام‌ها صادر و ابلاغ نشده است. «منبع: جام جم کرمان، بم؛ ۱۰ سال پس از زلزله، ۹۲/۱۰/۵»

شهر بم تاکنون با آسیب‌های روانی، به‌ویژه اندوه فراوان مردم، که از زمان زمین لرزه همچنان باقی است، مواجه است. در زلزله ۱۳۸۲، ارگ بم فقط به عنوان محل گردشگری شهر بم ویران نشد، بلکه این ارگ نماد هویتی و تاریخی شهر بم نیز بود. مردم بم برای تأمین نیازهایشان به شهرداری و شورای شهر مراجعه می‌کنند. اکنون یکی از نیازهای اولیه آنها گردآوری نخاله‌ها از کنار خانه‌هایشان است. ... تقویت نهادهای اجتماعی لازم است. وی گفت: در بم بعضی اشتغال‌های ناپایدار بعد از زلزله ایجاد شد ولی اکنون مشکل بیکاری معضل مهمی در این شهر است که راه‌حل‌ها باید بومی سازی شده و متناسب با شرایط بم ارائه شود. بسیاری از منابع درآمد در بم فصلی است و خشکسالی و آفات از معضلات کنونی کشاورزی بم است. اقدام فوری برای تکمیل بازسازی بم لازم است. فضای فرهنگی (سینما و باغ هنر بم که استاد شجریان پیگیری می‌کردند ولی دل‌آزرده شده و پروژه را رها کردند) باید ساخته شود. در مسائل اجتماعی پژوهش‌های میدانی لازم است. امروزه مشکل مهمی به نام متخصصان بیکار در بم داریم. محصولات کشاورزی که با نماد (برند) بم شناخته می‌شوند (مانند خرما، پرتقال و...) بهتر است در نمایشگاه‌های دائمی و فصلی عرضه شوند. فضای نشاط لازم در بم ترویج شود. «اعظم جوشایی، عضو شورای شهر بم در نشست سوم از نشست های سه‌گانه یادمان دهمین سالروز زلزله ۱۳۸۲ بم در کتابخانه حسینیہ ارشاد، نقش سازمان‌های مردم‌نهاد در زلزله ۱۳۸۲ بم، www.hepl.ir

۹۲/۱۲/۳

که باید مطلوب نیست و بیمارستان امام خمینی و زایشگاه شهر بم که قرار بود در وسط این شهر ساخته شود، ساخته نشد و به جای آن فقط تخت‌های بیمارستان دولتی موجود در شهر که باید جوابگوی شهر بم و سه شهرستان همجوار آن باشد، از ۹۶ تختخواب به ۲۰۰ تختخواب افزایش یافت که با این تغییر، هم‌اکنون بسیار شلوغ شده و مشکلات بسیاری برای بیمارانی که به این بیمارستان مراجعه می‌کنند به وجود آورده است. جوشایی با اشاره به دیگر مشکلات و کمبودهای شهر در بخش تفریحی و فرهنگی همچون نبود سینما و پارک‌های مناسب برای گذران اوقات فراغت مردم و جوانان خاطر نشان می‌کند: پارک‌ها و بوستان‌های شهر همچنان ویرانه است و آوارهای خانه‌های تخریب شده بر اثر زلزله نیز پس از شروع عملیات آواربرداری و بازسازی در پشت بهشت زهرا این شهر روی هم دپو و هم‌اکنون این تپه به شکل کوهی از آوار باقی مانده است و مسئولان از جمع‌آوری آن اظهار ناتوانی می‌کنند... یکی از وعده‌هایی که مسئولان بم به مردم دادند، بخشش اصل و سود وام‌های دریافتی افرادی بود که پیش از زلزله از بانک دریافت کرده و هنگام زلزله سرمایه و زندگی خویش را از دست داده بودند و دیگر توان بازپرداخت اقساط خود را نداشتند، اما متأسفانه این وعده مسئولان نه تنها عملی نشد، بلکه اکنون پس از گذشت ۱۰ سال، بانک‌ها وثیقه‌های ضامن‌های وام‌گیرندگان را که بر اثر زلزله جان خود را از دست داده‌اند، به اجرا گذاشته و خواهان دریافت اصل وام به همراه جریمه دیرکرد آن هستند.

فرماندار شهرستان با تأیید این نکته که هیچ کدام از مردم بم پس از زلزله قادر به پرداخت بدهی خود به بانک‌ها نبودند، به همین دلیل وعده‌هایی برای بخشش این بدهی‌ها داده شد، می‌گوید: اما

از مجموعه رفتار سمن‌ها در مدیریت بحران‌های زلزله، چنین برمی‌آید که رفتار آنها، سخت‌نیزماند بازنگری است.

هر که ناموخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

(رودکی)

* مأخذ: مطالعات و مشاهدات نگارنده

پی‌نوشت

- ۱ پژوهشگاه بین‌المللی زلزله‌شناسی و مهندسی زلزله www.iiees.ac.ir
- ۲ مشرق نیوز، ۱۳۸۹/۷/۱۹.
- ۳ دکتر عباسعلی تسنیمی، رئیس پژوهشگاه بین‌المللی زلزله‌شناسی و مهندسی زلزله در همایش علمی «۱۰ سال پس از زلزله بم ۱۳۸۲؛ آموخته‌ها و گام‌های پیش رو»، ۹۲/۵/۳.
- ۴ معمولاً پس از زلزله‌های سهمگین و فاجعه‌بار، عده‌ای در پس‌لرزه‌ها جان می‌بازند، برخی خودکشی می‌کنند، تعدادی در تصادفات رانندگی ناشی از حواس پرتی، کشته می‌شوند و...
- ۵ در حالی که بازسازی شهر بم در سال‌های نخستین پس از زلزله شتاب گرفته بود، در چند سال اخیر متوقف و باعث شده شهر بم با کمبودها و مشکلات بسیاری در بخش عمران شهری مواجه باشد. اعظم جوشایی، عضو شورای شهر بم، با اشاره به اینکه مردم بم پیگیر پاک‌شدن جای پای زلزله از کوچه‌ها و معابر خود هستند، می‌افزاید: هنوز بسیاری از کوچه‌ها و معابر شهر به دلیل نبود اعتبار کافی خاکی است و آوارهای خانه‌های تخریب‌شده در این شهر به چشم می‌خورد و به همین دلیل بیماری پوستی سالک در این شهر شیوع یافته و زخم‌های سالک مردم را اذیت می‌کند... وضع بهداشت و درمان بم نیز هنوز و یک دهه پس از وقوع زلزله آن‌گونه

نقطه عطف بیداری

بخش سوم

احمد هاشمی

در دو شماره گذشته چشم انداز ایران در گفت و گو با افرادی که با بیماری اعتیاد درگیر بوده اند و با نگاهی به فراز و نشیب های زندگی آنها، سعی کردیم دریابیم آیا راهکاری وجود دارد پیش از اینکه فرد معتاد به نقطه استیصال برسد او را نجات دهیم؟ در متن زیر به علت حفظ گمنامی از اسامی مستعار استفاده شده است.

از تاریکی به نور

درد امانش را برید. انگار سوزن در استخوان هایش فرو می کردند. خواب تا آمد در قالب جسمش جا بگیرد، برق ضعیفی از مغزش گذشت. فکر کرد سیم برق به بدنش وصل است. آن شب، قرارش با فروشنده مواد دیر شده بود. پولی در بساط نبود. به اطراف نگاه کرد. در خانه چیزی نبود که بشود آن وقت شب با گرد عوض کرد. در اتاق خواب، دخترک سه ساله آرام و بی صدا پلک هایش را روی هم گذاشته بود و نور کم رنگ ماه، صورت سپیدش را نقره گون می کرد. رحیم با «سیم چین» النگوی نازک دست دخترک را برید. آن قدر عجله داشت که ندید لبه تیز ابزار به رگ دخترک گرفته. نماند تا ببیند صورت دخترک هر لحظه سپیدتر می شود. تا سر قرار برسد، خون رگ های دخترک تمام شد. رحیم دو سه روز با پول النگو سر کرد. وقتی به خانه برگشت، عکس دخترک روی پارچه سیاه به دیوار خانه چسبیده بود.

رحیم دوست نزدیک من بود. این ماجرا، همان روزهایی اتفاق افتاد که من بعد از هفت سال زندگی مشترک در آستانه جدایی از همسرم بودم. سال ۷۳ هنگام خواندن خطبه عقده همسرم با قاطعیت گفت «اگر روزی متوجه شوم اعتیاد داری، لحظه ای کنارت نخواهم ماند.» من اما، قبل از آن هفت سال مصرف مستمر داشتم.

آخرین فرزند خانواده بودم. پدرم نظامی بود. میان من و بزرگترهای خانواده، دیواری از جنس ترس فاصله انداخته بود. سایه این ترس

روی سنگ مرده شور خانه هستم. وزنم ۴۷ کیلو شده بود. تمام اطرافیانم از موضوع اعتیادم اطلاع پیدا کرده بودند. خودم زیر بار نمی رفتم.

همسرم تا سال ۸۰ تحمل کرد. دیگر طاقت نداشت. من میان هروئین و همسرم، هروئین را انتخاب کردم. همسرم، خانه ام و تمام دار و ندارم را از دست دادم. تا چشم باز کردم دیدم بی خانمان هستم. ناچار، بی هدف از کشور خارج شدم. از ترکیه شروع کردم. بسیاری از کشورهای اروپایی را قاچاقی رفتم. در آن کشورها به کار خرید و فروش مواد مخدر پرداختم. با پیش شماره کشورهای مختلف اروپایی به دوستانم زنگ می زدم. فکر می کردم حالا که کشورهای مختلف اروپایی رافته ام از نظر دوستان و خانواده آدم موفقی هستم.

سال ۸۵ خسته از دربه دری به ایران باز گشتم. پولی نداشتم. اتاقی ارزان قیمت اجاره کردم. در یک آهنگری کار می کردم. مزدی که می گرفتم، به اندازه خرج مواد بود. روزی یک بسته کلوچه دوتایی می گرفتم. یکی صبح و یکی شب می خوردم. برای خرید مواد ارزان تر دو ساعت پیاده می رفتم. آرزو می کردم بتوانم نیم ساعت دیرتر از ساعت مقرر مصرف کنم. خسته بودم. آن روزها می توانست پایان داستان پر فراز و نشیب زندگی من باشد. راهی جز درمان بیماری اعتیادم نداشتم.

مراحل سم زدایی مدتی طول کشید. کم کم متوجه شدم که من در زندگی چه چیزهایی داشته ام، اما قدرشان را ندانستم. به دنبال درمان رفتارهای بیمارگونه که عامل اعتیاد بود، رفتم. افکار منفی را از خودم دور کردم. هر چقدر زمان می گذرد، راه پیش رو باریک تر می شود. به خاطر اینکه بیماری در درون من سعی دارد روند بهبودی را مختل کند. هر چه می گذرد، بیماری من با روش های جدیدتری به مقابله می پردازد.

زندگی ام را بر سه اصل استوار کردم. ۱. صداقت: صادق بودن و پذیرفتن اعتیاد و نیاز به کمک داشتن. ۲. تمایل: تمایل به کمک خواستن از دیگران. ۳. روشن بینی: تسلیم خداوند بودن و ایمان به اینکه او کمک خواهد کرد.

بیشتر از هفت سال است که پاکم، اما هنوز اطرافیانم مرا بر اساس گذشته قضاوت می کنند. اگر روزی در تصادف با اتومبیل کشته شوم، همه فکر می کنند از کم حواسی ناشی از مصرف مواد بوده است. بعد از سال ها که با همسرم برای گرفتن حلالیت تماس گرفتم، نخواستم با من صحبت کند. گفت آن چنان در سال های زندگی با تو آزار دیدم که نمی خواهم حتی لحظه ای به یادت بیفتم. هر چه می گوید حق دارد.

این روزها بخشی از وقتم به کار و بخشی دیگر به کمک رساندن به رهجویان اختصاص دارد. گاهی به روزهایی فکر می کنم که به کام خانواده ام تلخ کردم. با توکل به خدا به روزهای آینده و بهبود اوضاع امیدوارم. ■

در تمام روزهای کودکی بالای سرم بود و مرا به پنهان کاری و می داشت. با اعضای خانواده ام رودربایستی داشتم. ارتباط من با آنها ظاهری محترمانه داشت، اما نیازهای عاطفی ام سرکوب شده بود. چند باری که پدرم مرا به خاطر کارهایم نصیحت کرد، از سر لجبازی نشنیده گرفتم. در دوران دبیرستان، دوستان نزدیک من بالای ۳۰ سال داشتند. با آنها معاشرت می کردم تا همکلاسی هایم فکر کنند بزرگ شده ام. با این حال تا دوران سربازی گرفتار مواد مخدر نشدم.

در فامیل و آشنایان ما کسی مواد مخدر و مشروبات الکلی مصرف نمی کرد. من از نزدیک شدن به مواد هراس داشتم. تا زمان رفتن به خدمت سربازی مرتب ورزش می کردم. در سال های خدمت به خاطر دوری از خانواده و استقلال نسبی مسیر زندگی ام تغییر کرد. طعم آزادی برایم تازگی داشت. دنبال تجربه های تازه تر بودم. چند نوع مواد را امتحان کردم. سرخوشی چند ساعته مرا به استفاده دوباره ترغیب کرد. بیماری اعتیاد قبل از مصرف مواد در وجود من بود. من از آن آگاهی نداشتم.

بعد از اتمام سربازی خواستم درس بخوانم، اما وسوسه استفاده از مواد مخدر در محیطی آزاد باعث شد یک مغازه تا کسی سرویس اجاره کنم. از ۶ صبح تا ۱۲ شب آنجا بودم. در آنجا از محدودیت های خانواده و نصیحت های تند و تیز خبری نبود.

تا ۲۵ سالگی به این کار ادامه دادم. آن روزها مصرف مداوم مواد مخدر وابستگی شدیدی در من ایجاد کرد. اگر هر روز مصرف نمی کردم، درد و خماری به سراغم می آمد. هنوز باور نمی کردم معتاد شده ام.

بعد از تعطیل کردن تا کسی سرویس در یک چاپخانه مشغول به کار شدم. به خاطر استعدادی که داشتم، در مدت کوتاهی مدیر فنی چاپخانه شدم. در آنجا اتاقی داشتم که روزی دو سه ساعت مواد مصرف می کردم. هنگام ازدواج در آمد خوبی داشتم. یک آپارتمان و اتومبیل هم داشتم. سال ۷۴ در دانشگاه قبول شدم. گاهی زودتر سر کلاس می رفتم و مواد مصرف می کردم.

سال ۷۷ مادرم فوت کرد. این حادثه برای من بسیار دردناک بود. تنها کسی بود که درد دل هایم را گوش می کرد. آن زمان، هشت ماه بود که پاک بودم. این بار به سمت هروئین کشیده شدم. عکس های آن روزها را که می بینم شبیه جنازه ای

زن؛ سنت و تجدد؛ نهضت و انقلاب

بخش پایانی

چشم‌انداز ایران: در شماره ۸۴ نشریه بخش اول مقاله «زن، سنت و تجدد؛ نهضت و انقلاب»، نوشته عباس نصر درج شد، در ادامه بخش پایانی این مقاله تقدیم خوانندگان می‌شود.



عباس نصر

دوران رضا شاه

تغییر نگرش و اندیشه‌ها نسبت به زنان که در انقلاب مشروطه ایجاد شد در جبهه اذهان باقی ماند و به وادی عمل درنیامد و نوعی زدگی از وضع موجود در زنان طبقات بالا ایجاد کرد تا آنکه رضاشاه بر سر کار آمد و برای پاسخگویی به این زدگی‌ها و برآوردن مطالبات طبقات بالا، دست به اقدام تند کشف حجاب زد تا بدین وسیله برابری زن و مرد را به نمایش بگذارد. اشتباه اساسی رضاشاه این بود که تسلیم درخواست عوامانه طبقات بالای جامعه شد زیرا آنها نظیر دختر ناصرالدین شاه که (گفته شد) فکر می‌کرد با کنار رفتن نقاب زنان مشکل آنها حل می‌شود این طبقه نیز فکر می‌کردند برای دستیابی زن به موقعیت‌های بالا باید حجاب را کنار بزنند. رضاشاه تسلیم این خواسته شد و همه نیروی خود را در این راه به کار گرفت اما بعد از این واقعه ملاحظه شد که با کنار زدن حجاب نظیر کنار رفتن نقاب؛ کاری ساخته نبود و مشکل را حل نکرد.

در دوران رضاشاه اقدامات زیر برای زنان صورت گرفت:

- ۱- ایجاد زمینه تحصیلات رسمی (مدرسه تا دانشگاه) برای زنان که نیاز واقعی بود.
- ۲- استخدام رسمی و راهیابی زنان به ادارات دولتی و حضور در مجامع رسمی که حداقل برای رفع تبعیض نیاز بود.
- ۳- ایجاد تشکلهای ویژه زنان.
- ۴- کشف حجاب.

با آغاز سلطنت سلسله پهلوی، در زندگی فردی و اجتماعی زنان ایران وقایع و حوادث دگرگون‌کننده، اتفاق افتاد. در عصر پهلوی، بحران حقوق زن که مکتوم و نهفته بود، در شکل‌های خشونت‌آمیز جلوه کرد. موضوع رفع حجاب زنان در ۱۳۱۴ ه.ش، بحران حقوق زن در جامعه ایران را برملا ساخت...

به این ترتیب، دو اتفاق مهم در زندگی اجتماعی زنان در عصر رضاشاه روی می‌دهد: یکی پدیده آموزش زنان است که پیامد ناخواسته آن، ایجاد ظرفیت‌های اعتراض و انتقاد در میان زنان است و دوم، تصمیم حکومت درباره نوع پوشش آنهاست که در واقع تجاوز به حریم خصوصی و عادات فرهنگی و دینی آنها تلقی می‌شود. دو فرایند همزمان... در همین دوره، قوانین انتخاباتی، زنان را مانند صغار و مجانبین در رأی‌دادن و انتخاب‌شدن منع کرده بود. (۱۲)

ناگفته نماند که دستور کشف حجاب چیزی نظیر زلزله نبود که لحظه‌ای انجام شود بلکه دستور رضاشاه از پشتوانه تاریخی و فرایند طولانی برخوردار بود تا آنکه بر زبان رضاشاه جاری و با قدرت او اجرا شد.

قاسم تبریزی اقداماتی که در راستای زمینه‌سازی برای این کار صورت گرفته را به دوران صفویه کشیده است و می‌گوید: «... از دوره صفویه وقتی غربی‌ها وارد ایران شدند زمینه‌هایی برای بی‌حجابی در قالب میسیونرهای مذهبی چه زن و چه مرد یا در قالب کوچ‌دادن ارامنه از ارمنستان به جلفای اصفهان پدید آمد. این مسائل را باید شروع ضعیف بی‌حجابی در ایران دانست که البته در متن جامعه حضور نداشت.» (۱۳)

گفتنی است که: «اگر چه ماجرای کشف حجاب دارای تاریخچه‌ای دیرین بود و این حرکت رضاخان در واقع اجرای صحنه‌ای از این نمایش طولانی بود ... برای رسمیت یافتن کشف حجاب، قانون اتحاد شکل البسه و تبدیل کلاه در چهار ماده و هشت تبصره در جلسه شش دی ۱۳۰۷ و در سومین سال پادشاهی رضاخان - دوره هفتم قانون‌گذاری مجلس شورای ملی - به تصویب رسید. گرچه بسیاری از روحانیون از جمله مراجع، ائمه جمعه، مفتی‌های اهل سنت و... از این مقررات مستثنی شدند اما اجرای این قانون با مقاومت گسترده‌ای در تهران و چند شهر دیگر روبرو شد و روحانیون نیز پیش‌تاز این مخالفت‌ها بودند...» (۱۴)

«از ماه‌ها قبل از رفع حجاب و بعد از آن، مطبوعات ایران مقالات متعددی درباره آزادی زنان می‌نوشتند و دستورالعمل‌هایی برای طرز لباس پوشیدن، مدل لباس، آرایش موی سر و امثال آن درج می‌کردند. همه‌روزه تصاویری از زنان دانشجو، هنرپیشه، ستاره‌های فیلم، زنان خلبان و ورزشکار اروپایی، در روزنامه‌های داخلی منعکس می‌شد.» (۱۵)

اگر خواسته باشیم علل کلی رویداد کشف حجاب را شمارش کنیم عبارتند از:

- ۱- تسلیم مطلق درباریان و غرب‌زدگان به تجددگرایی.
- ۲- نبود برنامه و راهکار بنیادی در دستگاه رضاشاه برای رهاسازی زنان از ستم‌های نهادینه‌شده تاریخی.
- ۳- فراگیر شدن گفتمان کشف حجاب در کشورهای دیگر حتی ترکیه و افغانستان در همسایگی ما.
- ۴- پاسخ انحرافی به مطالبات بیدار شده در انقلاب مشروطه که به سوی مشکل حجاب نشانه رفته و در ماهیت خود نوعی جانشین‌سازی و تقلیل‌گرایی برای انحراف ذهنی همگان در پاسخ به خواسته آنها ایجاد شد.
- ۵- حمایت اجانب از این حرکت.

رویارویی با مسئله حجاب

پذیرش کشف حجاب از طرف حکومت و قانونی کردن و اجرای آن نخستین پاسخ مثبت و فراگیر به یکی از قوی‌ترین مظاهر تجددگرایی غربی در ایران است که به جای یک واقعه باید آن را یک مبارزه دوجانبه بین سنت و مدرنیسم در فرایند طولانی تاریخ ایران تفسیر کرد. رویدادی که پیامدهای آن هنوز ادامه دارد و هیچ‌یک از دو طرف کنار نرفته‌اند. به گونه‌ای که نه زور رضاخان توانست بی‌حجابی را نهادینه و همگانی کند و نه فشار دوران ما توانست ریشه بدحجابی را قلع و قمع نماید. به بیان دیگر مشکل چادر و حجاب زن نزد هر دو طرف از حقوق



که هفته‌ها و شاید ماه‌ها در روستای ما از خانه حتی برای حمام رفتن بیرون نمی‌آمدند. به هر حال زنان در این دوره به یکی از دو راه فراخوانده شدند یا آنکه بیشتر به گوشه خانه‌ها و سنت‌ها پناه ببرند و یا با سیمای فرهنگی مآبی به تحصیل و رشد اجتماعی روی آورند، از این دوره بود که دوگانگی در هویت زن آغاز شد و دو قشر متفاوت ایجاد گشت.

دوران پهلوی دوم

در دوران محمدرضا شاه با یک دوره سکوت و یک دوره توفانی پیرامون موضوع زن مواجه می‌شویم. دوره اول از ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۱ با دوره سکوت درباره زنان مواجه می‌باشیم که رژیم با مشکلات سیاسی مواجه بود. با این وجود در دوران سکوت هم روند تقویت چهره غرب‌گرایی زنان از حدود طبقات بالا به طبقه متوسط گسترش یافت و نسبتاً دایره وسیع‌تری را دربر گرفت. زنانی که با پوشش و حجاب مطلوب حاکمیت به تحصیلات دانشگاهی پرداخته بودند در این دوران به میان جامعه آمده و به‌عنوان پزشک، استاد، معلم، دبیر و... الگوی زن تحصیلکرده معرفی شدند که اغلب افراد خدمت نیز بودند. کم‌کم طبقات متوسط و پایین با دیدن این افراد ناچار از پذیرش شرایط بدحجابی برای تحصیل دختران خود شدند تا آنها عقب نمانند و بتوانند در لباس پزشک و... خدمتی به جامعه کنند. در این ۲۰ ساله واکنش سیاسی مشهوری به این روند رخ نداد. در دهه ۳۰ تا ۴۰ پارادایم تبلیغاتی حاکم بر اذهان که از در و دیوار می‌بارید این بود که دین و دانش با یکدیگر سازگاری ندارند و تبلیغ می‌شد که ملاحظه کنید چگونه خانواده‌ها و زنانی که از سنت‌ها بریده‌اند رشد کرده و دارای پیشرفت در تحصیلات شده ولی خانواده‌های سنتی و متعصب در بیسوادی به‌سر می‌برند. این تفکر تنها از جانب غرب‌زدگان نبود بلکه توده‌های کمونیست‌ها نیز با لحن تندتری تبلیغ می‌کردند اما هنگامی که جرعه‌های مذهب از دل دانشگاه‌ها و کتاب‌ها و نوشته‌های نوین رویداد این نظریه را به‌سوی ابطال پیش برد، به

سیاسی زنان؛ مهمتر شده و ارزیابی زنان با این ملاک از جانب هر دو طرف سنجش می‌شود. موارد دیگری در دوران پهلوی اول رخ داد نظیر ایجاد زمینه تحصیلات رسمی (مدرسه تا دانشگاه) برای زنان و استخدام رسمی و راهیابی زنان به ادارات دولتی و حضور در مجامع رسمی و ایجاد تشکلهای ویژه زنان در طبقات بالا که اینها همگی نیاز جامعه ما بود اما ابتدا در توده‌های مردم جایگاهی نیافت بلکه در آغاز در طبقات وابسته به درباریان و وابستگان اقتصادی رژیم رضاشاه به‌سرعت رو به افزایش بود و در دو مرحله دیگر که خواهیم گفت به طبقات پایین‌تر نیز سرایت کرد.

در دوران رضاشاه روحانیت در موضع تدافعی قرار داشت و به سکوت و یا مبارزه دفاعی روزگار می‌گذراند اما آثار تجددخواهی به‌سرعت در حال ورود بودند به‌طوری که طی ۲۰ سال چهره کشور نسبت به دوره قاجار به کلی عوض شد. در این زمان افراط در تجددگرایی به قدری زیاد بود که حتی در داخل خود وزارت علوم (معارف) کراوات‌زدن را آموزش می‌دادند. (۱۶) درحالی که حاکمیت در نظریه‌پردازی و عمل خود فعال‌مآیسا بود اما ایده جدیدی از سوی مدافعان فرهنگ و شریعت؛ پیرامون ایجاد شرایط جدید برای زنان ارائه نشد و در برابر تهاجم تجددخواهی تنها و در حالت واکنشی باقی ماندند. این در حالی است که از یک‌سو طبقه‌ای تحصیلکرده از زنان غیروابسته به سنت‌ها در حال شکل‌گیری بود و از سوی دیگر خانه‌نشینی برای حفظ حجاب؛ خودش بلایی بود که در واکنش به کشف حجاب در توده‌ها ایجاد شد. این رویکرد اجباری نه تنها زنان را از نظر اجتماعی به عقب برد بلکه در طیف زنان سنت‌گرا و فرزندان آنها روح انزواطلبی ایجاد کرد. «با کشف حجاب، زنان مسلمان خود را خانه‌نشین کردند، تا نخست حجاب و ارزش‌های آن را حفظ کنند و دوم، به مبارزه با سیاست دولت رضاخانی پردازند که به ظاهر خواستار حضور سیاسی - اجتماعی زنان بود.» (۱۷) مادر این نگارنده که جوانی خود را در دوره رضاشاه گذرانده بود می‌گفت در آن دوره زنانی بودند

همین دلیل اغلب نوشته‌های این دوره (نظیر نوشته‌های بازرگان و کتاب تفسیر نوین نوشته محمدتقی شریعتی - پدر دکتر شریعتی - و نوشته‌های سحابی‌ها و...) پیرامون سازگاری دین و دانش می‌باشد و حرکتی مثبت و ایجابی در برخورد با تجددگرایی و سنگ‌سازی به نفع دین بود که روشنفکران دینی در این دوران انجام دادند و صد البته این نوع نگرش به مذهب با دیدگاه سنت‌گرایان غیرمرتبط با دانشگاه تفاوت داشت. نوع نگاه این روشنفکران به مکتب در آن زمان توسط برخی از سنت‌گراها مورد قبول نبود به این خاطر روحانیونی که از مذهب با برداشت دانشگاهیان حمایت می‌کردند بسیار اندک و به آیت‌الله طالقانی و چند نفر دیگر منتهی می‌شد زیرا تا این زمان رویکرد سنتی به موضوع زن در میان سنتی‌ها نسبت دوران مشروطه هیچ تغییری نداشت حتی وجود زنان بدون چادر در دانشگاه‌ها به مثابه بی‌دین بودن آنها قلمداد می‌شد.

نهضت ۱۵ خرداد ۴۲

رویارویی دو توفان - از آغاز دهه ۴۰ دو توفان مهیب در تقابل یکدیگر بر خاسته و طی دو دهه جدال با یکدیگر، سنتز کار آنها انقلاب ۵۷ است که از دل درگیری آنها خارج می‌گردد. یکی از این دو فرهم همه‌جانبه حکومت می‌باشد که با نام انقلاب سفید توسط حاکمیت به صحنه کشور ورود پیدا می‌کند که یکی از اصول آن به‌طور مستقیم به زنان مربوط می‌شد. توفان دیگر ناشی از خشم یک مرجع دینی و پیروان اوست که روند کشور را نپذیرفته و اعتراض او منجر به سرکوبی پیروانش در ۱۵ خرداد ۴۲ می‌شود. علت نامگذاری توفان بر این دو حرکت این است که در نتیجه برخورد این دو جریان به‌طور کلی صحنه فرهنگی ایران در اغلب زمینه‌ها تغییر کرد. انقلاب سفید خواستار روند کامل مدرنیته کردن کشور و مخالفان خواهان برگشتن به خویشن بودند. در این میان زنان به هر دو صحنه دعوت شدند. از یک‌سو محافل مذهبی زنان به‌سرعت وسعت یافت و میدان حضور را برای آنها بسیار گسترده کرد به‌طوری که در میان طیف‌های مبارز، زنان از حضور در روضه‌خوانی‌های خانگی تا حضور در گروه‌های مبارز مسلح و چریکی مشارکت یافتند. در جبهه مقابل، زنانی در صحنه سینما و تلویزیون و مجامع هنری و تبلیغاتی با پوشش‌های کاملاً غیرمتعارف حتی به رقص و آوازی می‌پرداختند. البته عده‌ای از آنها نیز به اجبار با شکل و شمایل غربی در دستگاه‌های دولتی شغال شده و خدمتگزار خوب مردم بودند. در سال‌های ۴۰ تا ۵۷ رقابت سرسختانه‌ای برای جذب زنان در هر یک از این دو عرصه به‌وجود آمد که در تاریخ ایران بی‌سابقه بود.

تولد نسل جدید زن در ایران

در کشاکش جنگ بین سنت‌گرایان سختگیر

و مدرنیست‌های اباحه‌گر قشر جدیدی از زنان پیدا شدند که راه هیچ‌یک را نرفته و راه سوم را پیدا کردند. «بین دو الگوی زن مدرن غرب‌گرا و زن سنتی با چادر یک قشر بینابینی تشکیل شد که غرب‌گرایی را نمی‌خواست ولی در عین حال، تحصیلکرده بود و اشتغال داشت... این قشر جدید احساسات ضد غربی داشت و فرایند مبارزه علیه زن غربزده را طی می‌کرد و نوگرایی به شکل زمان شاه را امپریالیستی می‌دانست و بخشی از مبارزه او بود.» (۱۸) پیدایش این طبقه به‌ویژه بعد از پیدایش حسینیه ارشاد در تهران و کانون‌های تبلیغات دینی مشابه در شهرستان‌ها به سرعت افزایش یافت به گونه‌ای که از اوایل دهه ۵۰ کم‌کم زنان دانشجویان باحجاب مانع و روسری وارد دانشگاه‌ها شدند و برخی هم به تدریج چادر مشکی را که از حسینیه ارشاد الگو گرفته بودند به مسجد دانشگاه برده و از آنجا به محیط دانشگاه کشیدند که خود پیام مبارزه با رژیم را داشت و چه‌بسا هزینه‌هایی نیز برای آنها به‌وجود می‌آورد. در این زمان تحصیل در دانشگاه‌ها از طبقات فرادستان خارج و به دایره طبقات فرودست اقتصادی نیز رسیده بود و مطیع ساختن این قشر برای پذیرش فرنگی‌مآبی توسط دولت بسیار سخت بود.

رمزگشایی از یک معما

درباره فعالیت و نقش زنان در رویداد ۴۲ گفته‌های زیادی هست که نیاز به تکرار نیست. در این گفتار به این موضوع می‌پردازیم که چرا موضوع زنان یکی از سوژه‌های اصلی اختلاف بین رژیم و روحانیت شد. در راستای بیان علت مخالفت علما با اصل مشارکت زنان در انتخابات که در اصول انقلاب سفید آمده بود چهار نوع نگاه دیده شده است:

اول - نگاه شاه و درباریان که مخالفت با این اصل از انقلاب سفید راناشی از مرجع بودن علما می‌دانستند.

دوم - کسانی که معتقدند دیدگاه امام در دو مقطع تاریخی سال ۴۲ و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به کلی تغییر کرده و برای آنها تعجب‌آور بوده است.

سوم - کسانی که می‌گویند علما و امام مخالف شرکت انتخابات زنان نبودند بلکه ترس از فساد داشتند به این خاطر با مشارکت زنان مخالفت کردند.

چهارم - گروهی هنوز اعتقادی به مشارکت زنان در انتخابات ندارند و نظر امام در بعد از پیروزی انقلاب مبنی بر وجوب شرکت زنان در انتخابات را کاری تزیینی دانسته و فکر می‌کنند برای جلوگیری از تهمت به اسلام بوده است. از دسته اول می‌گذریم اما برای نمونه گروه دوم، گفتار مهرانگیز کار را می‌آوریم.

«...شاه در جریان این فرماندوم از زنان ایرانی دعوت کرد تا پای صندوق‌های رأی بروند. بدین ترتیب پیش از اصلاح قانون انتخابات در مجلس

و پذیرش حقوق سیاسی زنان از طرق قانونی، شاه از رأس هرم قدرت سیاسی فرامینی صادر کرد که مقابله و مناقشه وسیع نیروهای مذهبی و غیرمذهبی مخالف را به شدت برانگیخت. در رأس نیروهای مذهبی مخالف شاه، آیت‌الله خمینی قرار داشت که در سخنان اعتراض‌آمیز خود موضوع تساوی حقوق زن و مرد را مطرح ساخته بود. ...نحوه برخورد رجال دینی ایران در فاصله سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۸ پیرامون حقوق سیاسی زنان و در جریان تحولات سیاسی به طور غیرمنتظره‌ای تغییر کرده است. این تغییرات بی‌تردید قابل تأمل است... مراجع دینی در مقطع حساسی از تاریخ معاصر ایران، حقوق سیاسی زنان را مخالف با اسلام اعلام کرده‌اند اما آنها در مقطع حساس دیگری از تاریخ معاصر، نه تنها حقوق سیاسی زنان را به رسمیت شناخته‌اند، بلکه به آن صورت تکلیف شرعی هم بخشیده‌اند. (۱۹) نویسنده مطلب زیر در گروه سوم قرار می‌گیرد: «مسئله انتخاب و حق رأی به زنان چندان درخور توجه نبود بلکه غرض و مقصود اصلی دستگاه دیکتاتوری اهداف شومی بود که در زیر پرچم آزادی زن دنبال می‌کرد... علما که متوجه شدند علم (نخست‌وزیر) از زن به‌عنوان ابزار برای مقاصدش بهره می‌برد ناچار به واکنش شده و بر همین بند قانون که بیشتر نمود پیدا کرده بود متمرکز شدند و حمله به دولت را از این نقطه شروع کردند.» (۲۰)

بین دو الگوی زن مدرن غرب‌گرا و زن سنتی با چادر یک قشر بینابینی تشکیل شد که غرب‌گرایی را نمی‌خواست ولی در عین حال، تحصیلکرده بود و اشتغال داشت... این قشر جدید احساسات ضد غربی داشت و فرایند مبارزه علیه زن غربزده را طی می‌کرد و نوگرایی به شکل زمان شاه را امپریالیستی می‌دانست و بخشی از مبارزه او بود

اگرچه نظر گروه سوم یعنی برخورد امام در سال ۴۲ در قالب پاسخ به یک عارضه و بیماری فرهنگی واکنش برانگیز بود - که در این باره فراوان گفته شده است - سخن قانع‌کننده‌ای است و اینکه امام اجتهاد را پایبند زمان و مکان می‌دانست می‌تواند دلیل بر تغییر نظر او در بعد از انقلاب باشد اما به نظر این نگارنده علت اصلی چیز دیگری است چرا که امام تنها مرجع زمان نبود بلکه مراجع و علمای غیرمرجع نیز در برابر این تغییر و اجتهاد جدید سکوت کردند. دیدگاه برخی از این علما در این مورد خاص

نسبت به زمان مشروطه تاکنون تغییر نکرده و براساس اصول مورد قبول خود ایستاده‌اند و در برابر موارد متعدد دیگری نیز که تغییر دیدگاه نداشته‌اند به‌طور آشکار مقابل امام نظر خویش را بیان می‌کردند. پس موضوع باید چیز دیگری باشد. پاسخ معما این است که اگر در جدال بر سر نگارش متمم قانون اساسی مشروطه دقت شود در آنجا می‌بایم که علمای منتقد مشروطه بر این باور بودند که از نظر فقهی، زن حق ولایت بر مردم را ندارد (۲۱) و چون طبق خواسته مشروطه خواهان؛ قرار شد حق انجام ولایت از شاه گرفته و به مجلس شورای ملی واگذار گردد بنابراین زنان چه در کار انتخاب کردن و یا انتخاب شدن حق دخالت در اعمال ولایت را نمی‌یافتند زیرا با انتخاب دیگران و یا رفتن خودشان در مجلس در اعمال ولایت شریک شده و این اصل فقهی خدشه‌دار می‌شد.

از آنجا که تا سال ۱۳۴۲ تغییری در قانون اساسی ایجاد نشده بود و از نظر قانون اساسی وظیفه ولایت همچنان بر دوش مجلس بود برای هیچ‌یک از علما پذیرفته نبود که با دوزدن قانون اساسی و بدون حل فقهی این مسئله که در انقلاب مشروطه غوغا آفریده، در این زمان با فرم شاه و با عنوان مشارکت در انتخابات، ناگهان زنان از طریق شرکت در انتخابات یا ورود به مجلس به عرصه اعمال ولایت راه یابند. یکی از دلایلی که در سرآغاز مبارزه در دهه ۴۰، امام خمینی به شاه سفارش می‌کرد که براساس قانون اساسی عمل کند و خودمحموری نکند همین نکته می‌توانست باشد، چون فرماندوم انقلاب سفید، قانون اساسی و شرایط انتخابات را دور می‌زد. حال اگر امام در آن مقطع موضوع ولایت زن و متمم قانون اساسی مشروطه را مطرح می‌نمود و خواستار اصلاح قانون اساسی در این باره می‌شد اختلاف شدیدی نظیر دوره مشروطه بین خود علما و رژیم و امام ایجاد می‌شد که در آن شرایط امکان جمع کردن آن اختلافات نبود اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به کلی شرایط عوض شد زیرا در این زمان که ولی فقیه زعامت را برعهده گرفت و طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی انجام وظایف ولایت برعهده یک مرد فقیه واقع شد، یعنی این اختیار از مجلس گرفته شد و به ولی فقیه واگذار شد. از این پس از نظر علمای هم‌نظر با شیخ فضل‌الله مشکلی ایجاد نمی‌شد که ترکیب نمایندگان مجلس شورا، از زن و مرد باشند و علما سکوت کردند. چون مجلس مسئول اعمال ولایت نیست بر این اساس باید گفت هر چهار گروه یادشده در بالا بدون در نظر گرفتن این نظر فقهی، قضاوت نموده‌اند.

اما این اصل به چه میزان پایدار خواهد ماند یا با اجتهادهای دیگری تغییر خواهد نمود، گفتار دیگری است که از دایره گفتار ما و قانون اساسی کنونی خارج است و حوزه‌های دینی باید به‌عنوان گفتارهای نظری به آن بپردازند و پاسخگوی مسئله باشند.

انقلاب اسلامی

یکی از انگیزه‌های مهم انقلاب اسلامی مبارزه با فرهنگ وارداتی و نجات از سرگردان شدن ارزش زن در جامعه بود. اگرچه ارزش‌های سنتی نهادینه‌شده دوران قاجاری برای زنان ما رشد و پیشرفتی ایجاد نمی‌کرد و همواره سکون را بر آنها تحمیل می‌کرد اما افتادن در ورطه فرهنگ غربی نیز با هویت جامعه ما سازگاری نداشت و مشکلات جدیدی برای زنان و خانواده‌ها آفریده بود، چنانچه هویت دوگانه‌ای در جامعه ایجاد شد که همه را درگیر می‌کرد. این نگارنده علاوه بر مشاهدات خویش برای نگارش کتابی با عنوان (تاریخ انقلاب در اصفهان) که یکی از شهرهای اثرگذار در پیروزی انقلاب بوده است از هر کس جويا شده که انگیزه ایجاد انقلاب ما چه بود؟ یکی از عوامل عمده و انگیزه‌های انقلاب را مشکلات زنان یا گسیختگی‌های جنسی آن دوران برشمرده و برخی حتی شکل‌گیری انگیزه‌های انقلاب اسلامی را از زمان کشف حجاب رضاشاه آغاز کرده‌اند. (۲۲) در هر حال رژیم شاه از طریق نرم‌افزاری با وسایل زیر اهداف پدر را پیش برد «ورود بی‌حد و حصر محصولات لوکس و مصرفی غرب به ایران برای ترغیب زن ایرانی به کشف حجاب و خودآرایی در جامعه، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و جشن‌های پی‌درپی دیگر، گسترش رادیو و تلویزیون و استفاده از زنان بی‌حجاب در آنها، انتشار نشریات مهیج و تأسیس مراکز فرهنگی از سوی بیگانگان، ورود فیلم‌های غربی مخصوصاً محصولات هالیوودی و فعالیت‌های اشرف پهلوی تحت عنوان اصلاحات فرهنگی» (۲۳)

اما این کارها در اکثریت زنان واگرایی شدیدی ایجاد کرد، جالب است که گفته شود نقش زنان در پیروزی انقلاب اگر نگوئیم بیش از مردان بوده است کمتر از آنها نبود، امام نقش آنها را بیشتر دانسته‌اند و گفته است «ما نهضت خود را مدیون زن‌های ما دانیم. مردها به تبع زن‌ها در خیابان‌ها می‌ریختند، تشویق می‌کردند زن‌ها مردان را» (۲۴)

دستاوردها و مشکلات

امکان شخصیت دوم مملکت شدن - درحالی‌که در برخی کشورهای اسلامی این کار تحقق یافته اما در ایران، موانع جدی از جانب سنت‌گرایان وجود دارد. در مورد شخصیت اول شدن نیاز به اجتهاد بسیار طولانی وجود دارد و نامعلوم است.

امکان سخنرانی در مجامع مذهبی- درحالی‌که همه بر این باورند پیام‌رسان کربلا زینب(س) است اما این تصور که زنان در روز عاشورا در میان دسته‌جات (زن و مرد) به عزاداری پردازند و نوحه بخوانند یا در مساجد و روی منابر سخنرانی کنند بسیار سخت است ولی در مدارس دخترانه و نظایر آنها امکان‌پذیر است. **داشتن شکل‌های تخصصی یا سیاسی و صنفی-** در برخی زمینه‌ها محقق شده است و

امکان توسعه در این عرصه‌ها وجود دارد. در حال حاضر عرصه، مهیای پذیرش برای زنان در شوره‌های شهر و روستا وجود دارد که باید بهره‌گیری و برای عرصه‌های بالاتر مهیا شوند. **شرایط ازدواج-** این شرایط بین سه شیوه سنتی محلی، مدرن و مذهبی در تلاطم است و نتوانسته به راهکار ثابت و فراگیر برسد، حاکمیت سه نوع ارزش در ازدواج همه‌چیز را به هم ریخته است. **میزان مشارکت خانواده با زنان و دختران-** در طیف‌های گوناگون مردم ایران میزان مشارکت یا همراهی و حاکمیت بر زنان متفاوت است و میزان یا روش متعارف و به رسمیت شناخته‌شده‌ای وجود ندارد.

تلاش‌های مورد نیاز

- ۱- اجتهادهای جدید فقهی در عرصه‌های گوناگون به ویژه مواردی که احساس تبعیض وجود دارد و یافتن راهکارهای رفع تبعیض.
- ۲- فرهنگ‌سازی برای توسعه بینش‌ها و روش‌ها به ویژه در قشر سنت‌گراها نسبت به مسئله زن و تساهل در برخورد میان حجاب و حجاب برتر برای جلوگیری از سرخوردگی جوانان.
- ۳- بازخواندن و دعوت اقتناعی و مشفقانه کسانی که از هویت خود بریده و می‌خواهند با هویت دیگران در این کنشور زیست کنند و خواستارند که تناقض هویتی خود را با کمک از خارجی‌ها حل کنند.
- ۴- بهره‌گیری از همه تجربیات علمی و اجتماعی کشورهای دیگر که برای حل مشکلات زنان به کار گرفته‌اند و نهادینه کردن معقول و آسب‌ناپذیر خانواده.
- ۵- افزایش توان علمی، تخصصی و تشکلی‌های سیاسی، صنفی و اقتصادی زنان برای تبدیل شدن به توان و قدرت اثرگذار.
- ۶- بازدارندگی و پرهیز از اندیشه‌های شوونیستی برخی فمینیست‌ها که موجب واگرایی جامعه خواهد شد.
- ۷- در صحنه بودن و تلاش مؤثر و قانونی با انجام مبارزات مدنی و مستمر برای احقاق حقوق و نارسایی‌هایی که نسبت به زنان وجود دارد.
- ۸- کمک به حل مشکلات اثرگذار متقابل مردان که به نفع زنان منجر می‌شود.
- ۹- تبدیل رویکرد نگاه مطلق‌گرایی به غرب در نگاه هر دو طیف غرب‌گرا و سنت‌گرا به نگاه نسبی و تقویت روحیه انتخابگر نیکی‌ها و رد کردن ناسازگاری‌های موجود در غرب.
- ۱۰- باید پذیرفت که دوره غرب‌زدگی عمومی تمام شده و در قشر اندکی غرب‌گرایی وجود دارد. تأثیر دعوت به بازگشت به خویشن دکتر شریعتی و شعار ما می‌توانیم امام‌خمینی(ره) به‌طور فراگیر بر همه ایرانیان اثر گذاشته است. اکنون هیچ ایرانی نیست که باور کند نژاد ایرانی پایین‌تر از خارجی‌هاست یا ما نمی‌توانیم به هر جایی که دیگران رسیده‌اند برسیم. بنابراین نسخه‌نویسان جامعه باید بلوغ ملت را بپذیرند.

۱۲- باید بپذیریم که در دنیای کنونی فقط تولید در برابر تولید پاسخگوست و بس. ما نمی‌توانیم نوآوری در فکر، اندیشه، فرهنگ و تکنولوژی و حتی مد، لباس و پوشاک برای زنان را نداشته و جامعه را در خلأ نگه‌داریم و از مکش از دنیای متنوع خارج جلوگیری کنیم. باید بدین‌مanner قانون طبیعت خلأ را نمی‌پذیرد و از هر کجا باشد خواهد بلعید. بنابراین باید اصل را بر تولید فکر و اندیشه درونی بگذاریم و از ورود اندیشه‌های خارج نیز برای بومی‌سازی و برخورد اندیشه‌ها، حرف‌ها و طرح‌ها نهراسیم چرا که برخورد اندیشه‌ها خالق‌تدبیرند.

منابع

- ۱۲- فرحناز حسام، روایتی از زنان در دوره رضاخان www.dowran.ir/show.php?id=210589521
- ۱۳- قاسم تبریزی، کشف حجاب؛ مبارزات و مقاومت‌ها www.mehrkhane.com/fa/news/2321
- ۱۴- محمدحسن سلیمانی، تأملی دوباره به پدیده حجاب‌زدایی در ایران www.khijaraji.blogfa.com/post530.aspx
- ۱۵- فرحناز حسام، روایتی از زنان در دوره رضاخان www.dowran.ir/show.php?id=210589521
- ۱۶- عباس نصر، تحلیلی بر تداخل فرهنگی معاصر ایران، ص ۲۶۴ نقل از مدافعات بازرگان.
- ۱۷- علی جان مرادی‌جسون، زنان در دوره رضاخان www.zanvaenghelab.parsiblog.ir
- ۱۸- زنان توسعه مشارکت www.17777.blogfa.com
- ۱۹- مهرانگیر کار، مشارکت سیاسی زنان، موانع و امکانات www.iiketab.com/ebook/1008/e1008.htm
- ۲۰- مریم ارشدی، زنان در قیام ۱۵ خرداد www.maryamarshadi.blogfa.com/post118.aspx
- ۲۱- برای نمونه درباره اینکه چرا زن نمی‌تواند ولی فقیه شود به پایگاه‌های اطلاع‌رسانی زیر مراجعه شود:
- www.hawzah.net/fa/question/question-view/635951
- www.forum.jonbeshnet.ir/thread5200.html
- ۲۲- عباس نصر، تاریخ انقلاب در اصفهان، در حال انتشار.
- ۲۳- به مقاله «رویکرد فقه به حضور زن در سینما چگونه است؟» در پایگاه زیر مراجعه شود: www.seraj24.ir/fa/news/details/21530
- ۲۴- نقش زنان در انقلاب اسلامی www.zanvaenghelab.parsiblog.com/Posts/10

حاشیه‌اندیش

«اختلاف بین مذاهب و مکاتب امری طبیعی است و به گفته امام صادق (ع) که «ان فی اختلاف امتی رحمه» اگر با این اختلاف درست برخورد شود می‌تواند موجب رشد و تکامل فکری و معنوی آدمیان شود. اما اگر به‌جای منش حقیقت‌جویی رویه ستیزه‌جویی را در پیش گیریم اختلاف تبدیل به آتشی می‌شود که خشک و تر را می‌سوزاند و موجب هدر رفتن نیروهای مولد (حرث و نسل) می‌گردد. مسئله تفرقه‌افکنی میان اهل سنت و تشیع که این روزها به‌عنوان یک توطئه سیاسی از سوی دشمنان، مورد توجه مسئولان امر و دلسوزان دو مذهب قرار گرفته است، موضوع مهمی است که جا دارد بیشتر به آن بپردازیم». مهدی غنی در مقاله خود با عنوان «آیا تفرقه‌افکنی و تشدید تضاد میان شیعه و سنی کار درستی است؟» گزاره‌های فوق را سرلوحه و مبدأ طرح بحث خود قرار داده و با مروری بر آموزه‌های قرآن، سیره امامان و اولیای دین و مواضع مسئولان، مراجع و علمای شیعه تلاش کرده به نقد تفرقه‌افکنان بپردازد.



آیا تفرقه افکنی و تشدید تضاد میان شیعه و سنی کار درستی است؟



سید مهدی غنی

اختلاف بین مذاهب و مکاتب امری طبیعی است و به گفته امام صادق (ع) که «ان فی اختلاف اُمّتی رحمه» اگر با این اختلاف درست برخورد شود می تواند موجب رشد و تکامل فکری و معنوی آدمیان شود. اما اگر به جای منش حقیقت جویی رویه ستیزه جویی را در پیش گیریم اختلاف تبدیل به آتشی می شود که خشک و تر را می سوزاند و موجب هدر رفتن نیروهای مولد (حرث و نسل) می گردد. مسئله تفرقه افکنی میان اهل سنت و تشیع که این روزها به عنوان یک توطئه سیاسی از سوی دشمنان، مورد توجه مسئولان امر و دلسوزان دو مذهب قرار گرفته است، موضوع مهمی است که جا دارد بیشتر به آن بپردازیم. از آنجا که برخی ممکن است ناآگاهانه و صرفاً بنا به نگرش و عقیده خود در دام چنین توطئه های بیفتند در نوشتار زیر موضوع را از جنبه موازین اسلامی بررسی می کنیم.

۱- قرآن

اولین و مهمترین سند و معیار برای مسلمانان قرآن است. بنابراین رویه قرآن در برخورد با عقاید مخالف باید راهنمای عمل مسلمانان بوده و روش های مغایر با آن را کنار بگذاریم. اما قرآن با دگراندیشان چه برخوردی دارد:

الف: تکیه بر اشتراکات

رویه قرآن نه تنها تنش آفرینی با دگراندیشان و طرد و نفی آنها نیست بلکه همواره در پی ایجاد ائتلاف و اتحاد نسبی با آنان و تکیه بر مشترکات است. به عنوان نمونه گرچه با مسیحیان، هم از نظر اعتقادی از جمله رسالت پیامبر اسلام و هم از نظر شریعت اختلاف دارد، آنها را به اتحاد حول اشتراکات فرامی خواند:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.

بگو ای اهل کتاب بیایید در جهت این امر مشترک بین ما و شما تعالی یابیم که جز خدا را نپرستیم و شرک نورزیم و بعضی از ما بعضی دیگر را ارباب نگیرند. (آل عمران: ۶۴)

وقتی پیامبر با مسیحیان و یهودیان چنین شیوه ای را در پیش می گیرد، آیا شیعیان و اهل سنت کمتر مسائل مشترک دارند؟

ب: به رسمیت شناختن

گرچه مخاطب پیامبر اسلام همه انبای بشر هستند اما همزمان برای پیروان سایر ادیان احترام قائل شده و شریعت و مناسک آنان را به رسمیت شناخته است. حتی کسانی از آنان را که به طور گزینشی می خواهند از دستورات اسلام پیروی کنند به شریعت خودشان ارجاع می دهد. «كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاتُ» (مانده: ۴۳). همچنین: «وَلْيَحْكُمْ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ» (مانده: ۴۷). در مدینه هم مسلمانان با

پیروان ادیان دیگر به طور مسالمت آمیز در کنار هم زندگی می کردند.

پ - نیکوترین روش گفت و گو

برای حل تضادهای فکری و عقیدتی به پیامبر توصیه شده است که همواره به دنبال زیباترین و نیکوترین راه باشد و به هر شیوه ای با دگراندیشان رفتار نکند. یعنی به صرف اینکه آنان مخالف مکتب و عقاید ما هستند، مجاز نیستیم هر برخورد خصمانه و غیرانسانی را با آنها روا داریم. اولاً برای حل اختلافات فکری و عقیدتی امر به مجادله و گفت و گو کرده است نه خصومت و مقاتله و مبارزه و روش مجادله را هم مشروط به این نموده که بهترین و نیکوترین روش زمانه باشد. «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (عنکبوت: ۴۶) همچنین «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل: ۵۲۱).

مسلم است مجادله آن هم با نیکوترین روش با برخورد توهین آمیز، تحقیر آمیز، ستیزه جویانه و تنش آفرین و لعن و طعن معتقدات طرف مقابل کاملاً متفاوت است.

ت - ایجاد فضای منطقی و آزاد

در زمینه برقراری فضای گفت و گو و مجادله، از دگراندیشان و حتی منکرین خداوند می خواهد که براهین و استدلال های خود را ارائه دهند. یعنی از اینکه یک طرفه و متعصبانه به قاضی برویم و بدون اینکه اجازه ابراز نظر به دیگری

بدهیم به نفی و طرد عقاید آنان بپردازیم، پرهیز کنیم. بلکه طرف مقابل را که ممکن است تعصب ورزد به دلیل آوردن و ارائه نظر دعوت کنیم. یعنی فضای آزاد و امن برای طرح نظریات آنها فراهم کنیم تا در یک گفت و گوی سالم و آزاد، حق و باطل و سره و ناسره روشن گردد.

عبارت «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» بگو دلالتان را ارائه دهید، در آیات ۱۱۱ بقره، ۲۴ انبیا و ۶۴ نمل آمده است. این دعوت به ارائه برهان و دلیل در مورد کسانی است که اساساً منکر رسالت پیامبر اسلام و یا حتی خدا بودند، تا چه رسد به کسانی که خود را مسلمان شمرده و در برخی موارد با همکیشان خود اختلاف نظر داشته باشند. بنابراین بنا به رویه قرآن در برابر فرقه های درون اسلام هیچ گونه رویه ستیزه جویانه موجه و مجاز شمرده نمی شود. بنابراین می توان گفت براساس قرآن با دگراندیشان و مخالفان فکری:

اولاً باید بر اشتراکات تکیه کرد.

ثانیاً برای اجرای مناسک و شریعت آنها احترام و قضا قائل شد.

ثالثاً برای حل اختلافات به دنبال بهترین روش و زیباترین راه بود و از روش های ستیزه جویانه پرهیز کرد.

رابعاً آنها را به ارائه نظر و طرح دلایل و مستندات خود دعوت کرد و طبعاً خود ما نیز باید به جای توهین و تحقیر، به طرح برهان و دلیل متعهد باشیم.

۲- سنت و رویه حضرت علی (ع) و سایر امامان

رویه حضرت علی (ع) نسبت به خلفای سه گانه برای شیعیان واقعی بسیار درس آموز و قابل تأمل است. حضرت علی (ع) هر چند شایستگی های بسیاری داشت که رقبایش نیز بدان معترف بودند اما همواره به انتخابی که صورت گرفته بود احترام می گذاشت و جز خیرخواهی برای آنها نخواست. این خیرخواهی و مسالمت جویی در مشاوره هایی که به آنها می داد کاملاً مشهود است. زمانی که مسلمانان شام را فتح کرده و قصد پیشروی داشتند عمر خلیفه دوم از حضرت علی (ع) مشورت خواست. حضرت در پاسخ گفت: «هرگاه خود به سوی این دشمن روی و با آنان روبرو شوی و رنجی یابی، مسلمانان تا دورترین شهرهای خود، دیگر پناهگاهی ندارند و پس از تو کسی نیست تا بدان روی آورند. مردی دلیر را به سوی آنان روانه گردان.»^۱

مشابه همین برخورد در جنگ با ایران پیش آمد. عمر خلیفه دوم از حضرت علی مشورت خواست که درباره شرکت خودش در جنگ نظر دهد. حضرت امیر (ع) همچون مشاوره دلسوز او را از این کار بازداشت و او را به محور نگهدارنده سنگ آسیاب تشبیه کرد و از او خواست که همین جایگاه را حفظ کرده و بیرون نرود.^۲

حتی حضرت از عثمان خلیفه سوم تا پایان عمرش حمایت های زیادی کردند. به ویژه در زمانی که مردم علیه او شوریده بودند و قصد کشتن وی را داشتند، حضرت از خانه عثمان حفاظت می کرد و می کوشید شورشگران را آرام کند. در خطبه ۲۴۰ نهج البلاغه حضرت علی (ع) از همراهی های خود با عثمان علی رغم تزلزل آرای وی یاد کرده و در نهایت عنوان می کنند: «والله لقد دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ أَمْثًا»، به خدا قسم آن قدر از عثمان دفاع کردم تا جایی که می ترسم گناهکار باشم.

در سایر امامان نیز رویه ای مشابه را شاهد هستیم. امام صادق (ع) هیچ گاه توهین، تحقیر و ستیزه جویی با مخالفان فکری را تأیید نکردند بلکه خود تنها از راه استدلال و مباحثه علمی با آنان روبرو می شدند. تلاش داشتند آنها را جذب و هدایت کنند. کما اینکه شمار زیادی از بزرگان اهل سنت و حتی مؤسسين مذاهب آنان در محضر درس ایشان حاضر شدند و در زمره شاگردان ایشان بوده اند، مانند نعمان بن ثابت رومی معروف به ابوحنیفه پیشوای حنفی ها، مالک بن انس مؤسس مذهب مالکی، ابوسعید یحیی بن سعید قطان بصری از محدثین بزرگ اهل سنت و بسیاری دیگر. بسیاری از ناقلین حدیث در اهل سنت از امام صادق (ع) روایت نقل کرده اند اگر بنای حضرت به خصومت و ستیز با اهل سنت بود که چنین روابطی شکل نمی گرفت.^۳

حتی وقتی مفضل شاگرد ممتاز امام صادق (ع)



ب - مواضع آیت الله خامنه ای^۱ دیدگاه امام خمینی
«بعضی ها خیال می کنند که اگر بخوانند راجع به دوره خلفا تحلیل کنند، حتما باید با طعن به آنها همراه باشد؛ نه، طعن به خلفا در رادیو جایز نیست. اگر تاکنون این نکته را در جلسات قبل نگفتم، الان عرض می کنم که طعن به خلفا در رادیو مطلقاً جایز نیست؛ الان حرام شرعی است.....»

بد نیست من خاطره ای را برای شما نقل کنم؛ هر چند که به خیلی از دوستان هم این را گفته ام. امام یک وقت در اوایل انقلاب در سخنرانی هایشان از معاویه به صورت طعن آمیزی اسم می آوردند. شما می دانید که من مدتی را در بلوچستان بودم و با خیلی از علمای آنجا دوست نزدیک هستم. مردم و علمای سنی آن منطقه، معاویه را مقدس می دانند. به امام عرض کردم که در طرف شرق کشورمان، چند صد میلیون نفر معاویه را محترم می شمارند و او را خال المؤمنین می دانند - البته بحق یا ناحق آن، مربوط به جلسه بحث است - یعنی مسلمانان هند، پاکستان، بنگلادش و افغانستان اغلب سنی حنفی اند؛ اینها معاویه را محترم می شمارند. امام گفتند عجب، من نمی دانستم! من بعد از آن در طول این ۱۰، ۱۱ سال یک جمله طعن آمیز از امام راجع به معاویه نشنیدم. من خودم در نماز جمعه راجع به جنگ صفین و سایر جنگ های امیر المؤمنین صحبت می کنم؛ اما اهانت نمی کنم. تاریخ گویی، یک حرف است؛ اهانت، حرف دیگری است. تاریخ ۲۳ ساله بعد از رحلت پیامبر تا خلافت امیر المؤمنین، یک تاریخ قابل بررسی است؛ باید بررسی شود؛ اما در آن اهانت و جسارت به خلفا به هیچ وجه نباید باشد.» (در دیدار با مسئولان رادیو معارف ۱۳/۱۲/۱۳۷۰)

حرم توهین

چندی پیش یک روحانی شیعه در کویت علیه دختر خلیفه دوم و همسر پیامبر (ص) سخنانی

در برخورد با ابن ابی العوجا که فردی غیر مذهبی و ماتریالیست بود عصبانی شده و برخورد تندی می کند، ابن ابی العوجا به او می گوید برو از استادت امام صادق (ع) یاد بگیر که هیچ گاه چنین برخوردی با من نکرده است و امام برای مفضل توحید را شرح می دهند تا به او سعه صدر بدهند.

۳- مراجع تقلید و مسئولان

الف - مواضع امام خمینی (ره)

امام خمینی (ره) بارها و به کرات در نگویش تفرقه افکنی میان شیعیان و اهل سنت سخن گفتند. گاه با عباراتی بسیار تند و هشداردهنده به کسانی که به عناوین مختلف بر اختلاف میان این دو مذهب دامن می زنند انتقاد کردند. به عنوان مثال:

«اختلافاتی که در عراق در ایران، در سایر ممالک اسلامی ایجاد می کنند، باید سران دول اسلامی توجه داشته باشند به این معنا که این اختلافات اختلافاتی است که هستی آنها را به باد می دهد. باید با عقل، با تدبیر، توجه داشته باشند به این معنا که به اسم مذهب و به اسم اسلام می خواهند اسلام را از بین ببرند. **دست های ناپاکی که بین شیعه و سنی در این ممالک اختلاف می اندازد اینها نه شیعه هستند و نه سنی هستند؛ اینها دست های ایدای استعمار هستند که می خواهند ممالک اسلامی را از دست آنها بگیرند؛** ذخایر را از دست آنها بگیرند؛ بازار سیاه درست کنند برای ممالک به اصطلاح مرتقی.»^۴

«ما با مسلمین اهل تسنن یکی هستیم؛ واحد هستیم که مسلمان و برادر هستیم. اگر کسی کلامی بگوید که باعث تفرقه بین ما مسلمانان باشد، بدانید که یا جاهل هستند یا از کسانی هستند که می خواهند بین مسلمانان اختلاف بیندازند. قضیه شیعه و سنی اصلاً در کار نیست، ما همه با هم برادریم.»^۵

توهین آمیز گفته بود که موجب برانگیختن خشم اهل سنت شد. در این رابطه آیت‌الله خامنه‌ای اظهار نظر کرده و فتوایی دال بر حرمت اهانت به نمادهای اهل سنت از جمله همسر پیامبر (ص) صادر کردند که بازتاب بسیار خوبی در میان برادران اهل سنت داشت و موجب فرونشستن خشم آنان شد. فتوا چنین است: «یحرم النبیل من رموز إخواننا السنه فضلاً عن اتهام زوجة النبي بما یخل بشرقها بل هذا الأمر ممتنع علی نساء الأئمة وخصوصاً سیدهم الرسول الأعظم». اهانت به نمادهای برادران اهل سنت از جمله اتهام زنی به همسر پیامبر (ص) اسلام حرام است. این موضوع شامل زنان همه پیامبران و به‌ویژه سیدالانبیا پیامبر اعظم (ص) می‌شود.

وظیفه علما و روشنفکران و فعالان سیاسی

«دشمن می‌خواهد با این کار، آتش نزاع‌های شیعه و سنی را تقویت کند؛ لیکن جامعه بزرگ شیعی، خانواده بزرگ پیروان اهل بیت نشان دادند که فریب این بازی را نمی‌خورند. برادران اهل سنت هم در بسیاری از نقاط این کار را محکوم کردند؛ آنها هم آگاهی و بینش خود را نشان دادند. این باید ادامه پیدا کند. این از آن قضایائی نیست که دو روز، سه روز، پنج روز، یک هفته، یک سروصدایی در دنیا درست کند، بعد رها شود. اینها اگر چنانچه به وسیله مسلمان‌ها به‌طور کامل محکوم نشوند و بزرگان علمی و بزرگان روشنفکری و بزرگان سیاسی وظیفه خودشان را در مقابل اینها انجام ندهند، این فتنه‌ها به اینجاها منحصر نمی‌ماند؛ بلایی به جان جامعه اسلامی می‌افتد و روزه‌روز این آتش توسعه پیدا می‌کند. باید جلوی این فتنه‌ها را بگیرند؛ چه از طرق سیاسی، چه از طرق فتوای دینی، چه از طرق مقاله‌های روشنگر نویسندگان و روشنفکران و نخبگان فکری و سیاسی در دنیا.» (در دیدار با برگزارکنندگان انتخابات ۹۲/۲/۱۶)

خطر بزرگ ایجاد اختلاف

«ایجاد اختلاف مذهبی بین گروه‌های مختلف مسلمان، خطر بزرگی است. اگر دشمنان بتوانند آتش اختلافات فرقه‌ای را در یک جایی برافروزند، فرونشاندن آن جزو دشوارترین کارهاست. باید جلوی این کار را گرفت؛ این هم نمی‌شود، جز با ابتکار عمل و مجاهدت و اخلاص نخبگان در هر کشوری؛ علما، دانشگاهیان، سیاستمداران، کسانی که دارای نفوذ و تأثیرند؛ برای مردم تشریح کنند نقشه دشمن را و نگاه امیدوارانه دشمن را به ایجاد اختلاف بین مردم، بین کشورهای اسلامی، بین جناح‌های اسلامی، بین سنی و شیعه، بین گرایش‌های مختلف در مذاهب مختلف اسلامی؛ مردم را آگاه کنند...»

این خطر بزرگی است که دشمنان تجربه کردند. انگلیسی‌ها در این زمینه دارای تجربه‌های طولانی‌اند. ما در تاریخ، در

یا یک گوینده نادان، غافل یا مغرضی روی منبر نسبت به مقدسات اهل سنت حرف مهممل و بدی بزند؛ این را نوار کنند، سی دی کنند، بروند اینجا آنجا پخش کنند، بگویند ببینید آقا! این شیعه است. این را به او بدبین کنند، او را به این بدبین کنند. این معنایش چیست؟

شرح حال اینها می‌خوانیم و می‌بینیم که چه کارهایی را کردند برای ایجاد اختلاف. اینها بلدند، دیگران هم از اینها یاد گرفتند. مشغول تلاش هستند برای ایجاد اختلاف؛ باید پرهیز کرد. نباید با احساسات سطحی و عامیانه، موجب برافروختن این آتش‌ها شد؛ این، سرنوشت ملت‌ها را سیاه می‌کند؛ ملت‌ها را به خاک سیاه می‌نشانند؛ دشمنان اسلام را، دشمنان مسلمین را، دشمنان استقلال را، در کارهای خودشان موفق می‌کند؛ نقشه آنها را تحقق خواهد بخشید؛ باید بیدار بود.» (در دیدار با مسئولان نظام و میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی ۹۱/۱۱/۱۰)

ویروس در حال تکثیر

«یک وقت دیدیم که ویروسی دارد تکثیر مثل می‌کند؛ دائم می‌روند پیش بعضی از بزرگان، بعضی از علما، بعضی از محترمین، که آقا! شما دارید به کی کمک می‌کنید؛ اهل غزه ناصبی‌اند! ناصبی یعنی دشمن اهل بیت. یک عده هم باور کردند! دیدیم پیغام و پسنغام که آقا، می‌گویند اینها ناصبی‌اند. گفتیم پناه بر خدا، لعنت خدا بر شیطان رجیم خبیث. در غزه مسجد الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب هست، مسجد الامام الحسین هست، چطور اینها ناصبی‌اند؟! بله، سنی‌اند؛ اما ناصبی؟! این جور حرف زدند، این جور اقدام کردند، این جور کار کردند. نقطه مقابلش هم هست: یک عده بلند شوند بروند قم، لابلای کتابهای شیعه را نگاه کنند، ببینند کجا اهانت به مقدسات اهل سنت است، از او عکس بگیرند، بیایند در محافل سنی پخش کنند، ببینید آقا! این کتاب‌های شیعه است. یا یک گوینده نادان، غافل یا مغرضی روی منبر نسبت به مقدسات اهل سنت حرف مهممل و بدی بزند این را نوار کنند، سی دی کنند، بروند اینجا آنجا پخش کنند، بگویند ببینید آقا! این شیعه است. این را به او بدبین کنند، او را به این بدبین کنند. این معنایش چیست؟» (در دیدار با طلاب تشیع و تسنن کردستان ۸۸/۲/۲۳)

پ - آیت‌الله بروجردی و شیخ محمود شلتوت

تقریب و نزدیکی شیعیان و اهل سنت از دغدغه‌های مراجع بزرگ گذشته مانند آیت‌الله محمد تقی قمی و آیت‌الله بروجردی بوده است. یکی از تلاش‌های مستمر و مورد تأکید آیت‌الله بروجردی ایجاد تقریب و تفاهم میان مذاهب اسلامی بود. دارالتقریب بین المذاهب الاسلامی زیر نظر ایشان تلاش‌های زیادی کرد، به طوری که این کوشش‌ها موجب شد مرحوم شیخ شلتوت رئیس دانشگاه الازهر مصر فتوایی تاریخی صادر کرده و مذهب شیعه را به رسمیت بشناسد. فتوای تاریخی ایشان چنین است:

«إن مذهب الجعفریه المعروف بمذهب الشیعه الإمامیه الاثنی عشریه، مذهب یجوز التبعده به شرعاً کسائر المذاهب اهل السنه، فینبغی للمسلمین أن یعرفوا ذلك و یتخلصوا من العصبیه بغیر الحق لمذاهب معینة.»

مذهب جعفری معروف به مذهب شیعه اثنی عشری، مذهبی است که شرعاً می‌توان معتبد و عامل به آن بود، مثل مذاهب اهل سنت. پس سزاوار است مسلمانان این را بشناسند و از تعصب ناحق نسبت به مذاهب معینی خود را رها سازند

ت - مراجع تقلید و حرمت جشن نهم ربیع الاول

در حالی که جریانی در کشور سالیانی است با تحریرک عوام در نقاط مختلف در روز نهم ربیع الاول مجالسی وهن آمیز برگزار می‌کند و چنین تبلیغ می‌کنند که در این روز هر گناهی مجاز است. اغلب مراجع تقلید این کار را خلاف شرع دانسته و حدیث رفع القلم را بی اعتبار اعلام کرده‌اند. آیت‌الله مکارم شیرازی، آیت‌الله بهجت، آیت‌الله موسوی اردبیلی، آیت‌الله نوری همدانی، آیت‌الله تبریزی، آیت‌الله فاضل لنکرانی، آیت‌الله سیدمحمدصادق روحانی و... همه برگزاری چنین مجالسی را نهی کرده‌اند.^۶

ث - فتوای آیت‌الله وحید خراسانی

متن استفتا: ما جمعی هستیم ساکن در محلی که اهل سنت زندگی می‌کنند و آنها ما را کافر می‌دانند و می‌گویند شیعه کافر است، در این صورت آیا ما هم می‌توانیم با آنها معامله به‌مثل کنیم و همان طوری که آنها ما را کافر می‌دانند ما هم با آنها معامله کفار کنیم. مستدعی است وظیفه شرعی ما را در مقابل این حملات بیان کنید. امنا: جمعی از مؤمنین

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحیم «هر کس شهادت به وحدانیت خداوند متعال و رسالت خاتم انبیا، صلی الله علیه وآله و سلم، بدهد مسلمان است و جان و عرض و مال او مانند جان و عرض و مال کسی که پیرو مذهب جعفری است محترم است و وظیفه شرعی شما آن است که با

عموم جامعه احساس کنند تشیع، گروهی جاهل و توهم پرست است.»^{۱۱}

ب - جریان داخلی

قابل توجه اینکه در سال ۸۶ شاهد حرکت‌های مرموزانه‌ای هستیم که آشکار و پنهان در جهت تفرقه‌افکنی سخت کوشا هستند. به نقل از کتاب نهم ربیع‌الاول «درحالی که رهبر انقلاب، با درک صحیح اوضاع داخلی و خارجی - به ویژه اهداف شوم دشمنان اسلام در ایجاد تشتت بین مسلمین جهان - سال ۱۳۸۶ را به عنوان سال «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» نامگذاری کردند، عده‌ای از افراتیون با ترفندهای گوناگون از جمله ارسال پیامک‌های تفرقه‌آمیز تلاش نامیون خود را برای ایجاد تنش بین مسلمانان ادامه می‌دهند. هنوز چند ساعتی از پیام نوروزی مقام معظم رهبری و تعیین سال ۱۳۸۶ به عنوان سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی نگذشته بود که پیام کوتاه زیر به بسیاری از موبایل‌ها مخابره شد:

خواهی که رها از غم و هر واهمه باشی / باید که تو دنباله‌رو فاطمه باشی
هر سال به یک نام و نشانی شده مشهور / امسال بود سال ابولؤلؤ کاشی»^{۱۲}

اما جای شگفتی است که با توجه به هشدارهای مقامات نظام و مراجع تقلید درباره تفرقه‌افکنی مذهبی و آشکارشدن نقش بیگانگان چرا برخوردی با این عوامل صورت نمی‌گیرد؟ بلکه برعکس فشار روی کسانی می‌آید که به افشای این برنامه‌ها همت می‌گذارند و درصدد از میان بردن فضای کینه و نفرت میان برادران مسلمان هستند؟ به عنوان نمونه نگارنده در اردیبهشت ماه سال گذشته، مقاله‌ای تحت عنوان «آتشی زیر خاکستر» در مجله چشم‌انداز ایران نگاهشتم و روند رو به گسترش و مصادیق تفرقه‌افکنی را تشریح کردم تا شاید مسئولان مربوطه دارت‌تر از اینهاست. برخی سایت‌ها و نشریات که گویا از افشاشدن توطئه تفرقه‌افکنی نگران بودند دست به حمله پیشگیرانه زدند. به درد دل یکی از دانشجویان شیعه مناطق سنی‌نشین کشور توجه کنید:

«ما در دیاری زندگی می‌کنیم که بیش از ۹۸ درصد جمعیت آن را برادران اهل سنت تشکیل می‌دهند. من بر خود می‌بالم که در این منطقه زندگی می‌کنم اما مدتی است از بعضی مناطق بوهایی به مشام می‌رسد! بوی نفاق و تفرقه که به خصوص قشر جوان را هدف قرار داده است. روزی نیست که در کلاس، نمازخانه و یا در حیاط دانشگاه با همکلاسی‌هایم بحث قرآنی نکنیم. اخیراً از موبایل و لپ‌تاپ‌هایشان فیلم‌هایی را در جمع نشان می‌دهند که فلان مداح، یا فلان آخوند فلان حرف نادرست را زده. از آنجا بحث شروع و در آخر شیعیان را کافر می‌خوانند. هر چه دوستان می‌گویند اینها ساخته و پرداخته دشمنان و منافقین

حرم عزای اهل بیت - علیهم‌السلام - خلاف شرع است، اما اینکه چه کاری هتک حرمت است را خود افراد باید تشخیص بدهند...»

امروزه برخی از منبری‌ها و بعضی از مداح‌های بی‌تقوا حرف‌های بی‌سند و مجالس بی‌سندی را ترویج می‌کنند نظر عرف، پس از ترویج آن در جامعه، ممکن است به اینکه هرگونه مجلس شادی در این ایام، هتک حرمت باشد تغییر کند البته در این صورت موضوع هتک حرمت محقق است و افراد هم شرعاً موظفند هتک حرمت نکنند ولی آیا ما باید دنبال این باشیم که آن‌قدر در اذهان مردم بعضی از مصادیق را به عنوان هتک عزاداری مطرح کنیم و آن را تبلیغ کنیم تا واقعاً عرف آن را هتک بدانند؟ آیا شرع چنین سفارشی به ما کرده است؟»^{۱۳}

اما جای شگفتی است که با توجه به هشدارهای مقامات نظام و مراجع تقلید درباره تفرقه‌افکنی مذهبی و آشکارشدن نقش بیگانگان چرا برخوردی با این عوامل صورت نمی‌گیرد؟

تفرقه‌افکنان چه کسانی هستند؟

الف - توطئه سیا

در سال ۸۶ سایت‌های خبری از انتشار کتابی با عنوان A Plan to Devide and Desolate Theology نوشته مایکل برانت از مسئولان بخش شیعه‌شناسی سازمان سیا خبر دادند. خبرگزاری فارس (۸۶/۱۰/۲۴) شرحی از محتوای این کتاب منتشر کرد. برانت که با سیا اختلافاتی پیدا کرده و اخراج شده دست به افشگری زده است. وی در این کتاب هدف اصلی را ایجاد درگیری میان شیعیان و اهل سنت دانسته و برای رسیدن به این هدف ترفندهایی را مطرح کرده است. از جمله در این گزارش از متن کتاب آمده است که: «ابتدا دنبال افرادی از شیعه که پول پرست و دارای عقاید سست و در عین حال دارای شهرت و قدرت تأثیر و نفوذ باشند، می‌رویم تا به واسطه آنها در عزاداری‌ها نفوذ پیدا کنیم... ما از این افراد اهداف زیر را پیگیری می‌کنیم. به وجود آوردن و یا سرپرستی مداحانی که معرفت عقاید شیعه را ندارند. شناسایی و کمک مالی به افرادی از شیعه که بتوانند توسط نوشتارهای خود، عقاید و مراکز علمی شیعه را هدف قرار دهند؛ بنیان‌های تشیع را منهدم کرده و آن را اختراع مراجع شیعه وانمود کنند. با اضافه و یا حذف نمودن رسوماتی در عزاداری که با عقاید شیعه منافات داشته باشد، عزاداری‌ها به گونه‌ای معرفی و مطرح شود که

گوینده شهادتین هر چند شما را کافر بدانند به حسن معاشرت رفتار کنید، و اگر آنها به ناحق با شما رفتار کردند شما از صراط مستقیم حق و عدل منحرف نشوید، اگر کسی از آنها مریض شد به عبادت او بروید و اگر از دنیا رفت به تشیع جنازه او حاضر شوید و اگر حاجتی به شما داشت حاجت او را برآورید، و به حکم خدا تسلیم باشید که فرمود: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنَ قَوْمِ عَلِيٍّ اَلَّا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا وَ هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی»: «به فرمان خداوند متعال عمل کنید که فرمود: «لَا تَقْوُلُوْا لِمَنْ اَلْقٰى اِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا وَّ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ.»^{۱۴}

ج - فتوای آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله صافی گلپایگانی و آیت‌الله سیستانی درباره اهانت به مقدسات یکتدیگر

حجت‌الاسلام سیدعلی قاضی‌عسگر نماینده ولی‌فقیه در امور حج و زیارت سال گذشته سیاست‌های نظام را برای کارگزاران حج تبیین کرد. وی در این مراسم برخی فتاوی‌های مراجع عظام در باره برادران اهل سنت را چنین نقل کرد:

«مقام معظم رهبری فرموده‌اند: اعمال جاهلانه برخی از عوام شیعه و اهل سنت در اهانت به مقدسات طرف مقابل هم خلاف قانون است و هم خلاف شرع و حرام شرعی است.

آیت‌الله مکارم شیرازی در پاسخی که داده‌اند می‌فرمایند: ما مکرر گفته‌ایم وحدت میان مسلمانان و تقریب بین مذاهب اسلامی از مهمترین امور در شرایط کنونی و در همه زمان‌هاست. اهانت کردن به مقدسات دیگران شرعاً جایز نیست.

آیت‌الله صافی گلپایگانی فرمودند: هر کس که به وحدانیت خداوند تبارک و تعالی و رسالت خاتم‌الانبیا محمد (ص) شهادت داده است مسلمان است و زندگی، مال و آبروی او مورد احترام است و روا نیست برای هیچ انسان مسلمانی که به مقدسات دینی اهانت کند.

آیت‌الله سیستانی مرقوم فرمودند: اهل سنت در نزد شیعه مسلمانند و همه احکام اسلامی بر آنها جاری می‌شود. خون، مال و آبرویشان محترم است. غیر از نواصب و خوارج»^{۱۵}

ج- هشدار آیت‌الله شبیری زنجانی

به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله شبیری زنجانی روز چهارشنبه (۹۲/۱۲/۲۱) در جمع تعدادی از روحانیون و طلبه‌های حوزه علمیه قم که در دفتر ایشان حضور داشتند، گفتند: «همین طور پشت سر هم دهه در دست کردن، توسط جامعه قابل پذیرش نیست و به مرور زمان زمینه انکار مجموعه عزاداری‌ها را به وجود می‌آورد. افراد در عزاداری‌ها به تفریط می‌انجامد... حدیث خاصی راجع به مدت زمان عزاداری‌ها وجود ندارد. از نظر شرعی هتک

است، می گویند اگر چنین است چرا برخورد نمی کنید؟^{۱۳} حجت الاسلام مهدی مسائلی نویسنده کتاب «پیشوایان شیعه، پیشگامان وحدت» جریان تفرقه افکن را چنین معرفی کرده است: چند سالی است که دست‌هایی پنهان نان و مقام‌شان منوط به این است که بین شیعه و سنی تفرقه اندازند که متأسفانه جریانی در تشیع به وجود آمده که این مسائل تفرقه‌آمیز را ترویج می‌کنند. فحش می‌دهند و توهین می‌کنند؛ توصیه‌ها و بزرگان را زیر پا گذاشته و مصالح مسلمین را نادیده می‌گیرند؛ چهره‌های زشت، وقیح، بی‌ادب و بی‌منطق از تشیع به نمایش گذاشته و سیمای استدلالی و عقلانی شیعه که علمای بزرگ برای ترسیم آن خون‌دل خوردند را مخدوش می‌کنند. به هشدارهای رهبر انقلاب وقعی نمی‌نهند و تره برای نصایح دلسوزانه مراجع خرد نمی‌کنند و همه و همه به اسم شادی دل اهل بیت!! اینها انواع و اقسام رسانه‌ها و شبکه‌های ماهواره‌ای و سایت‌های اینترنتی را در اختیار

دارند و به شدت روی تفرقه‌انداختن میان مسلمین کار می‌کنند. اگر این اعمال توسط عوام انجام می‌شد، علما می‌توانستند با اعلام برائت از آنها خطر آنان را دور کنند و وحدت اسلامی را حفظ کنند اما اکنون این مسائل توسط کسانی که لباس روحانیت را پوشیده‌اند و اسم خود را عالم شیعی گذاشته‌اند ترویج می‌شود و این موضوع برخورد با آنها را سخت‌تر می‌کند. اگر علمای ما موضع‌گیری و برخورد صریحی با این جریانات نداشته باشند، ممکن است که دشمنان این اعمال را به نام معتقدات شیعه در جهان معرفی کنند و این به حیثیت شیعه ضربه شدیدی وارد خواهد کرد؛ همچنین دشمنان با استفاده از این موضوع، جهت‌گیری امت اسلام را به سمت خصومت و تفرقه و دشمنی سوق خواهند داد. علما باید میان مردم روشنگری کنند و این نکته باید تبیین شود اعمالی که در این روز (۹ ربیع‌الاول) انجام می‌شود هیچ مبنای دینی و شرعی ندارد و در تضاد با سیره ائمه است.^{۱۴}

پی‌نوشت

۱. نهج‌البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، خطبه ۱۳۴
۲. همان، جعفر شهیدی، خطبه ۱۴۶
۳. حجت‌الاسلام سیدجواد حسینی، مجله پاسدار اسلام، آبان ۱۳۸۶، شماره ۳۱۱، مقاله بزرگان اهل سنت در جمع شاگردان امام صادق (ع).
۴. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۷۶.
۵. همان، ج ۶، ص ۱۳۳.
۶. سخنان آیت‌الله خامنه‌ای از پایگاه اطلاع‌رسانی www.khamenei.ir اخذ شده است.
۷. کتاب «نهم ربیع»، جهالت‌ها و خسارت‌ها، ص ۱۰۳ تا ۱۲۰.
۸. سایت معظم‌له: www.vahid.khorasani.ir
۹. پایگاه اطلاع‌رسانی حج: www.hajnews.ir
10. www.zanjani.ir
11. www.farsnews.com
۱۲. کتاب «نهم ربیع» جهالت‌ها و خسارت‌ها ص ۱۲۰.
۱۳. مجله الکترونیکی اخوت www.okhowah.com/?a=content.id&id=50
۱۴. خبرگزاری فارس ۹۲/۱۰/۲۳

اگر خواهان اشتراک نشریه چشم انداز ایران هستید:

لطفا برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.

حق اشتراک یک‌ساله داخل کشور: ۶۰۰,۰۰۰ ریال
خارج از کشور: اروپا ۲,۱۰۰,۰۰۰ ریال - آمریکا ۱,۶۰۰,۰۰۰ ریال

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراک را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۲۴۴۵۸۱۲۱۹ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند.

- در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرامی می‌توانند نقدها و نظرات خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۰۲۱_۶۶۹۳۶۵۷۵

فرم درخواست اشتراک

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن: کدپستی:

«قید کدپستی الزامی است»



بازخوانی زندگی و آرای امام شافعی

بخش دوم



حمید احراری
مهندس سازه و پژوهشگر قرآن

آرا و اندیشه‌های امام شافعی

امام شافعی را می‌توان نماینده جریان میانه‌روی قرن دوم و ابتدای قرن سوم هجری به‌شمار آورد که از یک سو در تضاد بین اهل حدیث و اهل رأی، راه میانه را پیمود و در تضاد بین اهل سنت و شیعی به حمایت سیاسی از زیدیان و علویان روی آورد. میانه‌روی امام شافعی موجب آن شده که آثارش از سوی گروه‌های مختلف شیعی و سنی خوانده شود و به‌ویژه آنچه به عنوان مبانی اصول فقه در کتاب «الرساله» نوشته، منبع الهام فرقه‌های مختلف باشد. از نظر سازگاری با نیازهای زمانه، ابتکارات و خلاقیت امام ابوحنیفه بیش از شافعی بود، اما از نظر انسجام بخشیدن به مبانی فقهی، امام شافعی مقامی برجسته داشت و او را می‌توان مؤسس دستگاه نظری «علم الاصول» به‌شمار آورد. گرچه او بنیان‌گذار علم الاصول و فقه بود، اما قائل به تقلید فقه و باورهای دینی نبود.

دیدگاه امام شافعی درباره تقلید

تقلید به معنای پیروی بدون دلیل و بدون نظر از کسی یا چیزی در قول و فعل است. [التعريفات ۶۴] شافعی با پیروی از نظریات فقهی و دینی بدون نظر و دلیل، مخالف بود. وی معتقد بود که غافلان و بی‌خبران به دلیل تقلید به بی‌خبری دچار شده‌اند.

[الرساله ۴۲، ش ۱۳۶ و ۱۱۰ ش ۳۲۹ نسخه بدل] او سخن گفتن و پذیرش بدون آگاهی را مذموم می‌دانست. [الرساله ۵۳، ش ۱۷۷ و بعد؛ نیز ۲۳۴، ش ۶۵۲ و ۶۵۴] دیدگاه او در ذم تقلید موجب شد که بیشتر شافعیان با تقلید مخالف باشند. البته مخالفت با تقلید در بین شیعیان و اهل حدیث نیز طرفداران زیادی داشت.

شمس‌الدین ابن قیم الجوزیه (۷۵۱ق) انواع تقلید را در کتاب اعلام الموقعین طبقه‌بندی و بررسی می‌کند و می‌نویسد: «خدا انواع سه‌گانه تقلید را نکویده است.» [اعلام الموقعین ۲، ۱۲۹] و در جایی دیگر ذکر می‌کند که «این نظر جمهور شافعیان است.» [اعلام الموقعین ۱، ۳۶] ابن قیم در اثبات نظریه‌اش به آیات متعددی از قرآن استناد کرده است. [از جمله: البقره / ۱۷۰؛ المائده / ۱۰۴؛ الزخرف / ۲۴؛ الزخرف / ۲۳؛ الاحزاب / ۶۷] و به‌ویژه بر روی آیات زیر تأکید می‌کند:

۱. «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» [الاسراء / ۶۳] «از آنچه دانش ندارید پیروی نکنید.»
۲. «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ» [الأعراف / ۳] «از آنچه از سوی پروردگارتان فرودساده شده پیروی کنید و از سرپرستان دیگر جز او پیروی نکنید.»

دیدگاه او در ذم تقلید موجب شد که بیشتر شافعیان با تقلید مخالف باشند. البته مخالفت با تقلید در بین شیعیان و اهل حدیث نیز طرفداران زیادی داشت

ابومحمد علی بن احمد بن سعید بن حزم الأندلسی القرطبی (۴۵۶ق) نیز پیشتر گفته بود: «مجتهد خطاکار نزد خدا از مقلد بی‌خطا برتر است... خدا، به‌طور کلی هر گونه تقلیدی را نکویده (ذم کرده) است. پس مقلد نسبت به خدا سرکش است و مجتهد (کوشنده در راه فهم دین) شایسته پاداش.» [المحلی بالآثار، ۱، ۸۸ و ۱۶۸ و بعد؛ نیز: الأحكام فی اصول الأحكام ۲، ۱۰؛ و نیز ۶، ۵۹ به‌بعد] و در جایی دیگر می‌نویسد: «تقلید حرام است و حلال نیست که کسی سخنی را بدون پرهان از کسی دیگر بپذیرد.» [النزه الكافیه ۷۱]

ابن عبدالبر القرطبی (۴۶۳ق) از عبد الله بن المَعْتَز نقل می‌کند که گفته است: «لَا فَرْقَ بَيْنَ بَيْتِهِ تَقَادُ وَإِنْسَانٍ يُقْلِدُ» یعنی: «فرقی میان حیوانات در قید شده و انسانی مقلد وجود ندارد» [جامع بیان العلم و فضله ۲، ۹۸۸؛ نیز مق: ۲، ۹۹۲] ابن خُوَيز منداد (۳۹۰ق) نیز، پس از تعریف تقلید، نوشته است: «این (تقلید) در شریعت ممنوع شده است» و در جایی دیگر می‌نویسد: «تقلید در دین خدا صحیح نیست... اتباع در دین باید همراه با دلیل خواستن باشد و تقلید ممنوع است.» [ابن خُويز منداد: حیاته و آراؤه الاصولیه ۳۰۹]

ابوبکر جصاص (۳۷۰ق) می‌نویسد: «اهل علم می‌گویند که نظر داشتن واجب است و احتجاج عقلانی صحیح است و این امر (در شریعت) امر اثبات‌شده‌ای است و از این طریق، مذاهب (رویه‌های دینی) صحیح از فاسد شناخته می‌شود. گروهی از جاهلان و اهل تخدیر می‌گویند که عقل قادر به تشخیص صحیح و فاسد نیست. بلکه امور درست و نادرست مذهبی از طریق خبر (حدیث) شناخته می‌شود.» [الفصول فی الاصول ۳، ۳۶۹] محمد بن

علی الشوکانی الیمنی (۱۲۵۰ق) نیز تقلید را مجاز نمی‌دانست. [نیل الأوطار ج ۱، ۱۳ و ۴، ۲۰۶]

در میان شیعیان نیز مخالفت با تقلید سابقه‌ای طولانی دارد. ابو بصیر می‌گوید از امام صادق درباره آیه «اتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ [التوبه/۳۱]» علما و راهبان خویش را پروردگار خود گرفتند نه خدا را! از امام صادق سؤال کردم. پاسخ گفت: «به خدا سوگند که علما و راهبان مردم را در عبادت خویش نخواندند و اگر هم می‌خواندند، آنها نمی‌پذیرفتند؛ ولی حرام خدا را برای آنها حلال و حلالش را برای آنها حرام کردند، بنابراین آنها ندانسته و نفهمیده، ایشان را عبادت کردند.» [اصول کافی ۱، ۵۳] نظیر این دیدگاه‌ها را ملاصدرای شیرازی در آثار خود بیان کرده است و از مقلدان به عنوان «دانشمندان پشور و فساد...» که افسار تقلید در سرافکنده یاد می‌کند. [رساله سه اصل ۴ و ۳۴] و گفته است:

هر که را تقلید دامگیر شد
بر دل او چون غل و زنجیر شد
این مشایخ که عصای ره شوند
گاه سد راه هر گمره شوند
تا تو از تقلید آبا بگذری

کافرم گر هر گز از دین برخوری [رساله سه اصل ۳۹]

این نظر ملاصدرا مخالفانی دارد. گروهی از اهل حدیث معتقد بودند که مردم باید از محدثان تقلید کنند. در تفسیر منسوب به امام عسکری که در حدود قرن ششم یا هفتم (احتمالاً در طبرستان) نوشته شده، آمده: «فَلَمَّا أَمَّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ». یعنی: «بر بی‌سوادان است که از او (ارویان حدیث) تقلید کنند.» [تفسیر امام العسکری ۲۹۹؛ وسائل الشیعه ۲۷، ۳۱؛ بحار ۲، ۸۸]

در قرن دوم تا ششم هجری هنگامی که بحث از تقلید می‌شد، منظور پیروی از صحابه و تابعین و بزرگان مذهبی در گذشته و در صورت نبودن حکم در قرآن و سنت بود، این معنا که کسی بدون نظر از یک عالم مذهبی تبعیت کند، امری متأخر است و به دوران پس از حمله مغول بازمی‌گردد اما تقلید به معنای نخست، به تدریج پس از تسلط ترکان در دربار بنی عباس رواج یافت. در ابتدا کسانی مانند ابوعلی العکبری الحنبلی (۴۲۸ق) تقلید را در امور عقیدتی نادرست و در احکام شریعت تجویز کردند. [رساله فی اصول الفقه ۱۳۰؛ مق: المعتمد فی اصول الفقه ۱، ۳۶۶]

دیدگاه‌های فقهی شافعی

شافعی در «الرساله» ادله چهارگانه حقوق و

در قرن دوم تا ششم هجری هنگامی که بحث از تقلید می‌شد، منظور پیروی از صحابه و تابعین و بزرگان مذهبی در گذشته و در صورت نبودن حکم در قرآن و سنت بود، این معنا که کسی بدون نظر از یک عالم مذهبی تبعیت کند، امری متأخر است و به دوران پس از حمله مغول بازمی‌گردد

احکام اسلام را شامل موارد زیر می‌داند:

۱. کتاب
۲. سنت
۳. اجماع
۴. قیاس

او در نظام استنباط فقهی و اجتهاد «اهل ظاهر» بود و ظواهر کتاب و سنت را معتبر می‌دانست و معتقد بود مبنا قرار دادن هر چیز، جز ظاهر کتاب و سنت، پیروی از گمان و وهم است و موجب انحراف می‌شود اما در مقام استنباط باید هر نظریه فقهی مستند و مستدل باشد. شافعی در دوره دوم حیات فکری خویش، به درخواست عبدالرحمن بن مهدی (۱۹۸ق) و علی بن المدینی (۲۳۴ق) نخستین کتاب علم‌الاصول را نوشت که به «الرساله» یا «الرساله الشافعی» شهرت یافت. [الرساله ۴] مهم‌ترین نظریات شافعی در این کتاب عبارتند از:

پذیرفتن قیاس شرعی با رویکرد نواندیشی دینی
نپذیرفتن استحسان با رویکرد محافظه‌کاری بینی
استحسان و قیاس و دیگر اصول فقه، در قرن دوم تأسیس شد. در این دوران، پدیده‌های نوظهور در سرزمین‌های تازه فتح شده، محدثان و فقیهان را با چالشی در اجتهاد و پاسخگویی به نیازهای زمان مواجه ساخت. هجوم اندیشه‌های غیردینی و دیگر ادیان که در سرزمین‌های تحت خلافت رواج داشت، موجب شد که عرف مردم مدینه و حجاز دگرگون شود. در این دوران در عراق و ایران دستگاه منطق صوری و فلسفه یونان در دسترس فقیهان قرار گرفت. همه فقیهان، حتی ظاهریان و اهل حدیث نیز به درجاتی از این اندیشه‌ها بهره گرفتند. برخی از این التقاط علوم دینی و غیردینی آگاه بودند و برخی دیگر ناآگاه. شافعی از زمره کسانی بود که در برابر توسعه نظام عرفی در حقوق و احکام دینی مقاومت می‌کرد اما قیاس شرعی را پذیرفته بود و این گامی

برای راهگشایی و نواندیشی دینی به‌شمار می‌رفت.

قیاس عبارت است از تعمیم یک حکم در موارد مشابه به لحاظ علت یا اصطلاحاً فلسفه حکم است. به بیان دیگر در برخی امور در کتاب و سنت پیامبر احکامی تعیین شده و مسائل جدیدی پدید می‌آید که در کتاب و سنت درباره آنها سکوت شده است؛ اگر علت یا به اصطلاح امروزین فلسفه احکام را بدانیم، می‌توانیم در موارد مشابه، همان احکام را تعمیم دهیم. مثلاً می‌دانیم که در قرآن شراب انگور (خمر) تحریم شده است. [المائده/۹۰] فقهای طرفدار قیاس می‌گویند که علت تحریم شراب انگور خاصیت سکرآور یا مستی آن است، پس هر آنچه سکرآور و مست‌کننده باشد، فرع یا مقیس خوانده می‌شود و همان حکم خمر درباره آن صادق است. [المستصفی ۲، ۵۴؛ الشافعی ۲۶۳] برخی نیز این پرسش را در برابر نظریه پردازان قیاس طرح کرده‌اند که اگر در اجتهاد، به علت احکام توجه کنیم، آیا اصل یک حکم شرعی نیز قابل تجدیدنظر خواهد بود یا نه؟! مثلاً اگر شراب انگور به سبب خاصیت مست‌کننده حرام باشد، آیا اگر نوعی شراب با غلظت خاصی خاصیت مست‌کنندگی نداشته باشد یا به نحوی مصرف شود که موجب مستی نشود، حرام است یا حلال؟! از نظر برخی اهل ظاهر، شراب نیبذ (شراب خرما) یا شراب دیگر میوه‌ها متفاوت و طبعاً احکام آنها نیز متفاوت است. برخی از این دیدگاه‌های متفاوت در کتب اهل سنت و شیعه انعکاس یافته است. [بنگرید به الکافی ۶، ۴۱۶ به بعد] بگذریم!

در بین شیعیان و اصحاب امامان شیعی نیز کسانی به قیاس باور داشتند، اما اغلب فقهای شیعی از کاربرد قیاس پرهیز می‌کردند، زمانی لازم بود تا برخی عالمان شیعی با تغییری جزئی در تعریف قیاس، نامش را به «تنقیه مناط» تغییر دهند و آن را به رویه‌ای برای اجتهاد بدل کنند. تنقیه مناط به عنوان یکی از شیوه‌های استنباط حکم از نظر فقهای شیعی عبارت است از «اجتهاد و نظر، با توجه به علت حکم و تعمیم آن در تمام مواردی که علت مشترکی بین آنها وجود دارد.» وحید بهبهانی معتقد بود که اگر علت حکم به صورت قطعی و یقینی استنباط شود، تنقیه مناط است و اگر ظنی و بدون نص باشد، قیاس مستنبط العله است. [الفوائد الحاتریه ۱، ۱۴۷] و بعد!

شافعی همچون فقهای اثناعشری و برخلاف ابوحنیفه، مالک بن انس و زیدیه، استحسان بدون قیاس را معتبر نمی‌شمرد و معتقد بود که هر کس از روش استحسان استفاده

تأملی درباره نظریه غیر عقلانی بودن دینداری

(نقدی بر آرای مصطفی ملکیان)



حسن محدثی گیلوانی

طرح مسئله؛ صورت‌بندی نظریه ملکیان در باب ناهمسازی دینداری و عقلانیت

برای تقریر محل نزاع نخست لازم است شرحی از اصل نظریه ایشان بدهم و آن را آن‌طور که می‌فهمم صورت‌بندی کنم؛ زیرا برخی نقدها و بحث‌ها در همین باب حاکی از این است که نظریه ایشان مستعد بدفهمی است. امیدوارم در صورت‌بندی نظریه ایشان دچار لغزش و بدفهمی نشوم.

مدعای اصلی ملکیان این است که «رکن اصلی دین‌ورزی و دیانت‌پیشگی و متدین‌بودن، تعبد است و تعبد با عقلانیت سازگار نیست». (ملکیان، ۱۳۹۲: ۵۴) «ما تا تعبد می‌ورزیم... اصلاً عقلانی نیستیم». (همان) «بنابراین آن روشنفکری دینی، پارادوکسیکال بود؛ چون می‌خواست تعبد و تعقل را جمع کند و جمع این دو، جمع دو چیز مانع‌الجمع است». (ملکیان، ۱۳۹۲، ب) اما «تعبد یعنی اینکه اگر من ادعا کردم که الف، ب است و شما از من پرسیدید چرا الف، ب است؟ می‌گویم به این دلیل که x گفته است الف، ب است». (همان) در حالی که «عقلانیت اقتضا می‌کند که اگر من ادعا می‌کنم که الف، ب است و شما از من مطالبه دلیل کردید بر الف، ب است، من مثلاً برهانی اقامه کنم به این صورت: الف، ج است و ج، ب است پس الف، ب است؛ بنابراین برای الف، ب است باید برهانی قیاسی به این صورت داشته باشم». (همان) بنابراین، «تعبد» از نظر ملکیان یعنی سخن کس یا کسانی را بدون چون چرا پذیرفتن و سخنان دیگران را برای پذیرفتن، عرضه کردن بر سخنان این کس یا کسانی، این قوام تدین است و قوام دین‌ورزی است». (ملکیان، ۱۳۹۲: ۵۴) «تعبد» یعنی «سخن کس یا کسانی را بدون دلیل قبول می‌کنیم». (همان)

از آرای ملکیان در باب تلقی «تعبد» به عنوان رکن اصلی دینداری، دو نوع شواهد قابل استخراج است: (۱) شواهد دینی که می‌گوید خود دین از ما «تعبد» را طلب می‌کند: «به هر

مصطفی ملکیان متفکر برجسته معاصر در بحث‌های تازه‌تر خویش به نحو صریحی مدرنیسم اسلامی و روشنفکری دینی را مورد نقد خویش قرار داده است. کانون نقد ملکیان دقیقاً همان چیزی است که برای مدرنیست‌های اسلامی و پیروانشان هویت‌ساز بوده است: «شکی نیست که اسلام تجددگرایانه همان چیزی است که امروزه در جهان اسلام از آن به‌عنوان روشنفکری دینی یاد می‌کنیم و مرادمان البته روشنفکری اسلامی است، نه روشنفکری هر دینی. روشنفکری اسلامی تعبیری است که به کار می‌بریم به جای اینکه بگوییم تجددگرایی اسلامی. من خودم معمولاً تعبیر تجددگرایی اسلامی را به کار می‌برم؛ اما امروزه متعارف شده به روشنفکری دینی». (ملکیان، ۱۳۹۲، ب) وقتی که بنیادهای هویتی گروهی مورد نقد قرار می‌گیرد، به‌طور طبیعی انتظار می‌رود که آنان در صدد دفاع برآیند و از هویت خویش دفاع کنند. بنابراین، نقد ملکیان برای مدرنیست‌های مسلمان و پیروانشان صرفاً موضوعی بحث‌برانگیز نیست که نفی و تأییدش فقط جنبه‌ای فکری داشته باشد. آنچه مدرنیست‌های مسلمان در دهه‌های اخیر در برابر متفکران مسلمان غیرمدرنیست بدان مفتخر بوده و بر آن تأکید کرده‌اند، فراروی از سنت و پذیرش مبانی تفکر انتقادی بوده است. حال ملکیان جمع بین دینداری و عقلانیت، و جمع بین دینداری و مدرنیته را تعارض آمیز دانسته و آن را امری ممتنع تلقی کرده است. ملکیان «تعبد» را رکن اصلی دینداری و دینداری را امری غیرعقلانی دانسته است. لذا چنین نقدی به مدرنیسم اسلامی قبل از هر چیز برای پیروان آن به‌لحاظ هویتی مسئله‌آفرین است. ملکیان بر آن است که «تجددگرایی اسلامی یعنی پروژه روشنفکری دینی هم عیب و نقص‌هایی دارد که غیرقابل دفاع است». (ملکیان، ۱۳۹۲: ۵۲) البته ریشه‌های این نقد به مدرنیسم اسلامی و روشنفکری دینی را می‌توان در آثار یک دهه پیش ملکیان جست‌وجو کرد. (ملکیان، ۱۳۸۱: ۲۶۹) این مقاله تأملی است بر موضوعات محوری نظریه مصطفی ملکیان در باب غیرعقلانی بودن دینداری. من کوشیده‌ام بر محورهای اصلی این نظریه ملکیان تمرکز و از بحث درباره نکات حاشیه‌ای‌تر نظریه ایشان صرف‌نظر کنم [۱].

میان بیش از یک میلیارد بودایی جهان که آنها هم نسبت به بودا تعبد نورزند؟ بودا اتفاقاً یگانه بنیان‌گذار ادیان و مذهب بود که می‌گفت نسبت به سخن من تعبد نورزید. سخن من را آزمون کنید اگر با آزمون درست در آمد، بپذیرید والا وا بزنید. الان در کل جهان بودایی کیست که این تلقی را داشته باشد؟ (ملکیان، ۱۳۹۲، ب) در تعریف روشنی که ملکیان از تعبد به‌دست داده است معلوم می‌شود که «تعبد» اختصاص به دینداری و دینداران ندارد. در درون هر نظام فکری و ایدئولوژیک مثل مارکسیسم، سکولاریسم، فمینیسم، سیانتیسم، فاشیسم و... نیز «تعبد» می‌تواند وجود داشته باشد. هر کجا که ما باورهایی را بدون دلیل و بر اساس اقتدار

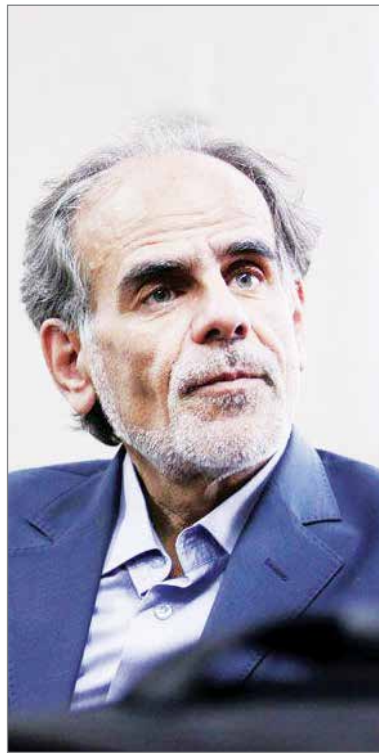
دین تاریخی و نهادینه‌ای التزام صددرصد داشتن با عقلانیت ناسازگار است؛ چون هر دین تاریخی و نهادینه‌ای از من تعبد می‌طلبد، می‌خواهد که من سخن کس یا کسانی را بپذیرم». (ملکیان، ۱۳۹۲، ب) به‌عبارت دیگر، اگر مطالبات ادیان را از پیروانشان در تاریخ بررسی کنیم، مطالبه تعبد را در آنها پیدا می‌کنیم. از نظر ملکیان این امر علاوه بر اینکه شواهد تاریخی دارد، به شواهدی در درون دین نیز قابل ارجاع است؛ (۲) شواهد غیردینی یا تاریخی که می‌گوید عملاً دینداران در تاریخ متعبد بوده‌اند: «هر متدینی نسبت به کس یا کسانی این حالت [تعبد] را به خودش می‌گیرد» (ملکیان، ۱۳۹۲: ۵۴) و عملاً دینداران اهل «تعبد»‌ند: «الآن کدام بودایی را داریم در

و حجیت منبع سخن (مکتب یا مولدان سخن) پذیریم، «تعبد» ورزیده‌ایم. به عبارت دیگر، «تعبد» در سخن ملکبان نام دیگر جزم‌اندیشی (dogmatism) است؛ دگرسالاری یا تبعیت (heteronomy) در حوزه اندیشه.

حال نکته‌ای دیگری که در فهم و صورت‌بندی نظریه ملکبان در باب تناقض دینداری و عقلانیت (یا تناقض روشنفکری دینی) محل اعتنا است، تعیین حدود «تعبد» است. به عبارت دیگر، در هر نظام فکری، پیروان و معتقدان به آن دامنه‌ای از اعتقادات حجیت‌آمیز را تعیین می‌کنند که به آنها «تعبد» بورزند یا عملاً چنان رفتار می‌کنند که معلوم می‌شود آنان به اعتقادات معینی «تعبد» می‌ورزند. مثلاً در میان مارکسیست‌ها ممکن است متعبدانی پیدا کنیم که خود را به‌نحو بی‌چون و چرا به آرای مارکس ملتزم بدانند و آنها را بدون پرسشگری بپذیرند اما در مورد آرای انگلس چنین نکنند. پس «تعبد» دامنه و حد و حدودی دارد. عملاً دیده می‌شود که معتقدان تا جایی پرسشگری و پزاندیشی را مجاز می‌دانند و از جایی به بعد کاملاً «تعبد» می‌ورزند. حال ببینیم از نظر ملکبان دامنه «تعبد» در دین اسلام چیست؟ آیا «تعبد» در اسلام حدّ اکثری است؟ حدّ اقلی است؟ یا حدّ میانه‌ای دارد؟

به نظر می‌رسد که دامنه «تعبد» در اسلام از نظر ملکبان واجد حدّ میانه‌ای است و نه حدّ اقلی است و نه حدّ اکثری. از نظر وی «تعبد» در اسلام، «تعبد» به کتاب و سنت است: «کسی که مسلمان هم باشد فقط به اسلام یک باید التزام داشته باشد نه به اسلام دو و سه. اگر کسی مسلمان است باید قرآن و احادیث نبوی را قبول داشته باشد و الا مسلمانی این نیست که من اسلام عرفای جهان اسلام، متکلمان اسلام و فیلسوفان اسلامی را هم قبول داشته باشم. (همان) وی در حقیقت افزایش دامنه «تعبد» را در بحث خود مورد نقد قرار داده است؛ چنان‌که گفته است لازم‌ه مسلمانی پذیرش «اسلام عرفای جهان اسلام، متکلمان اسلام و فیلسوفان اسلامی» نیست. (همان) بنابراین و بر همین قیاس، می‌توان دریافت که برخلاف نظر برخی عالمان دینی و روحانیان که «تعبد» را حداکثری می‌دانند. (برای نمونه‌ای از طرح تعبد حداکثری و نقد آن بنگرید به ابوزید، ۱۳۸۳: ۸۰-۸۱) از نظر وی در اسلام، «تعبد» به آنچه عالمان دین و روحانیان عرضه می‌کنند، وجود ندارد؛ زیرا آنچه آنان عرضه می‌کنند در اسلام یک نمی‌گنجد. در مقام توضیح لازم است اشاره کنم که «تعبد» حدّ اقلی اما «تعبد» به اصول اصلی دین اسلام است: توحید، نبوت، و معاد؛ یعنی پذیرش همان اموری که فرد با قبول آنها به‌نحو سنتی به جرگه مسلمانان درمی‌آید و مسلمان شناخته می‌شود.

نکته بسیار مهم دیگر که برای فهم و صورت‌بندی دقیق‌تر نظریه ملکبان دارای اهمیت است و باید بدان پرداخته شود، این است که آیا همین «تعبد» حدّ میانه‌ای که ملکبان آن را لازم



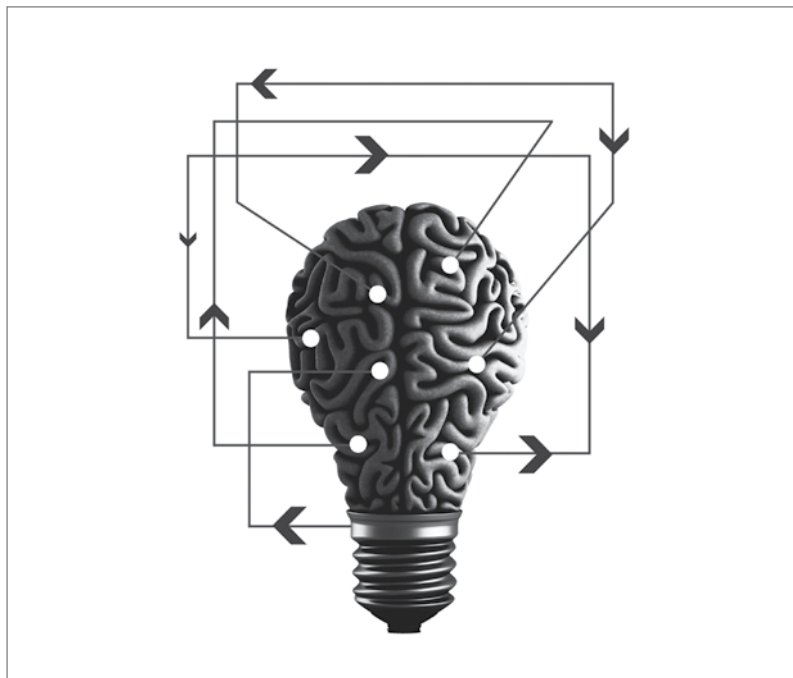
مسلمانی می‌داند، باید «تعبد»ی تام (total) و همه‌جانبه باشد یا می‌تواند «تعبد»ی بخشی و جزئی (patial) باشد؟ به عبارت دیگر، آیا مسلمان کسی است که به همه اجزای کتاب و سنت (سنت در اینجا یعنی «احادیث نبوی») «تعبد» بورزد یا نه می‌تواند کتاب و سنت را همچون نظامی واجد ارکان و اضلاع (یا اصول و فروع و یا زیرساختار و روساختار) ببیند و به ارکان یا اصول و زیرساختار متعبد باشد ولی برای خود حقّ تشکیک در اضلاع یا فروع و روساختار را هم قائل باشد؟

بررسی آرای ملکبان نشان می‌دهد که «تعبد» مدّ نظر وی «تعبد»ی تام گرایانه است؛ یعنی از نظر وی نمی‌توان به‌نحو گزینشی «تعبد» ورزید بلکه به کل کتاب و سنت می‌بایست متعبد بود. بنابراین، از نظر ملکبان مسلمانی یعنی «تعبد» تام به «قرآن و احادیث نبوی». «تعبد» تام به «قرآن و احادیث نبوی» یعنی پذیرش بی‌چون و چرای تمام آیات قرآن و احادیث نبوی (معتبر)؛ در همه ادیان این سخن صادق است در دین اسلام اگر نگوییم که نسبت به سایر ادیان این سخن بیشتر صادق است، کمتر از سایر ادیان نیست؛ مثلاً قرآن گفته است: تعداد دروازه‌بانان جهنم ۱۹ تاست، همه فلاسفه عالم جمع شوند و به من اثبات کنند که تعداد دروازه‌بانان جهنم ۱۹ تاست. (همان)

بررسی آرای وی نشان می‌دهد که ملکبان دو نوع دلیل برای تعریف مسلمانی به «تعبد» تام به «قرآن و احادیث نبوی» ذکر می‌کند: دلیل دینی و دلیل غیردینی. در ذکر دلیل دینی، ملکبان به آیه‌ای قرآنی ارجاع می‌دهد: «آخر در دینی که می‌گوید: «ثُمَّ مِنْ بَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بَعْضٌ قَبْشِرُهُ بَعْدَ بَأْلِمْ» مگر کسی می‌تواند بگوید

من متدینم ولی از فقه گذر می‌کنم، من این را نمی‌توانم بپذیرم که به بخشی از قرآن ایمان دارم و به بخشی ایمان ندارم. چگونه یک متدین می‌تواند بگوید من به این قرآن و دین ملتزم هستم ولی از فقهش صرف‌نظر کرده‌ام؟ خب تو اگر از فقه صرف‌نظر کردی یعنی از بخش‌های قرآن صرف‌نظر کردی. درست است حجم آیات فقهی به مراتب از آنچه به نظر می‌آید کمتر است، درست است که احکام فقهی در بیشترین حالت ممکن نزدیک به ۵۰۰ آیه هستند؛ ولی خب، ۵۰۰ آیه هم ۱/۱۲ قرآن است، پس چطور می‌توانیم بگوییم که از فقه بگذریم؟ علی‌الخصوص کسانی که معتقدند اسلام فقط قرآن نیست، اسلام قرآن است به اضافه روایت نبوی، آن زمان ما در روایت‌های نبوی هم فقه داریم، بعد چطور می‌شود از بخش‌های چشمگیری از دین بگذرد و بگوید من هنوز متدینم! (همان) در اینجا ملکبان برپایه سخنی از قرآن، هر نوع گزینش‌گری و اصل و فرع کردن و لایه‌بندی ترجیحی کتاب مقدس را رد می‌کند. اما دلیل برون دینی وی به نفع لزوم «تعبد» تام به کتاب و احادیث نبوی نیز این است که در غیر این صورت دین از دین بودن می‌افتد: «دینی که بعضی از آیاتش را کنار بگذاریم یک بخشی را تأویل کنیم، از ظاهرش به باطنش عدول بدسیم و بگوییم اینها بیانات حقیقی نیستند، بیانات مجازی یا استعاره‌ای یا تشبیهی یا تمثیلی یا کنایی و یا رمزی هستند، در واقع بخشی عظیم از آیات را این طوری بیان کنیم که اینها بیانات حقیقی نیستند، یکی از صناعات ادبی در آنها استفاده شده است، یک بخشی را هم که به زمان و مکان خاصی اختصاص می‌دهید و مثلاً به مکانی مثل شبه جزیره یا قرن چندم ربط می‌دهند، خب، چه چیزی از این دین باقی مانده است؟» (همان) از نظر وی روشنفکران دینی کوشیده‌اند با بهره‌گیری از برخی شیوه‌ها و فنون تأویل‌گری از «تعبد» به «قرآن و احادیث نبوی» شانه خالی کنند: «ما نمی‌توانیم هم عقلانی باشیم و هم متدین؛ اما این آقایان که هنوز اصرار دارند روشنفکر دینی هستند، این طور روشنفکر دینی ماندند که از آیات فقهی می‌گذرند، برای بسیاری از آیات قرآن هم که معنای حقیقی قائل نیستند و معنای مجازی برای آن قائلند، بسیاری از آیات قرآن را هم که می‌گویند جزو ذاتیات قرآن نیست و از عرضیات قرآن است و اختصاص دارد به زمانی دین همه زمان‌های دیگر، مکانی دین همه مکان‌های دیگر و اوضاع و احوالی غیر از دین چه چیزی باقی ماند؟ بعد به من می‌گویند تو خودت هم که این کار را می‌کنی؟ من هم می‌گویم نه، من هیچ‌وقت این کار را نمی‌کنم، من همیشه گفته‌ام باید نهایت امانت را برای پیام قرآن قائل باشیم». (همان) بدین ترتیب، ملکبان با تأویل کتاب و سنت به شیوه تأویل‌گری روشنفکران دینی مخالفت می‌کند.

مخالفت ملکبان با تأویل‌گری متون دینی،



طرح از سیمین هدایت منفرد

«وقتی افراد پرسش‌هایی درباره عقلانیت ایمان یا پرسش‌هایی درباره رابطه بین ایمان و خرد مطرح می‌کنند» در واقع، ایمان را «به‌مثابه نگرش ناظر به یک گزاره» (propositional attitude) در نظر می‌گیرند. نگرش ناظر به گزاره «یعنی موضعی شناختی نسبت به یک گزاره» (Murray ۲۰۰۸: ۹۴-۹۵) گزاره زیر را در نظر بگیرید: **ایران در جام جهانی فوتبال به دور دوم صعود خواهد کرد** (این گزاره را اخیراً یکی از کارگردانان نامی سینمای ایران در برنامه ۹۰ با قاطعیت اعلام کرده است). با شنیدن یا خواندن این گزاره، ما ممکن است در آن «شک کنیم» یا بدان «معتقد شویم» یا حریفانمان از شنیدن آن «بهراسند»، یا بدان «امید بندیم». تمام اینها (شک کردن، اعتقادداشتن، ترسیدن یا امید بستن)، معرف نگرش ناظر به گزاره‌اند. (همان) نتیجه منطقی بحث ملکبان در باب دین و دینداری، اتخاذ چنین موضعی است. حال به دو نحو می‌توان چنین رویکردی را رد کرد: (۱) اتخاذ موضع غیرشناختی به دین که دیدگاه مختار و مطلوب من است و من نقد نخست‌ام به نظریه ملکبان را از همین موضع بسط می‌دهم؛ (۲) اتخاذ موضع شناخت‌گرایانه در قبال باور دینی و نقد از همان رویکردی که ملکبان عملاً اتخاذ کرده است.

همین‌جا باید توضیح بدهم که موضع غیرشناختی در قبال دین در اینجا بدین معناست که اعتقادات دینی مهم‌ترین عنصر دینداری نیستند بلکه باورهای دینی تعبیری از تجربه‌های دینی‌اند. لذا تجربه‌های دینی در دینداری نقش محوری ایفا می‌کنند و خلل در باورهای دینی لزوماً به معنی خلل در دینداری نیست. این موضع لزوماً برابر با اتخاذ موضع غیرشناخت‌گرایانه در قبال باورهای دینی نیست. به عبارت دیگر موضع من موضعی ایمان‌گرایانه نیست. (در مورد ایمان‌گرایی و اقسام آن بنگرید به ۳۷۶: ۱۹۷۷، Penelhum-۳۸۲) به عبارت دیگر، در مقام بحث از دینداری می‌توان غیرشناخت‌گرایی را در مقام بحث از باورهای دینی به‌عنوان یکی از اجزای دینداری-می‌توان موضعی شناخت‌گرایانه اتخاذ کرد. موضع غیرشناخت‌گرایانه در باب اعتقادات دینی بر آن است که گزاره‌های دینی گزاره‌هایی در باب حقیقت نیستند بلکه «نمادهایی هستند که گرایش‌ها را منعکس می‌کنند» (Frayer, ۲۰۰۲: ۲۷) موضع من در باب باورهای دینی موضعی شناخت‌گرایانه است؛ یعنی معتقدم گزاره‌های دینی درباره حقایقی معین سخن می‌گویند و صرفاً راجع به گرایش‌ها، احساسات، احوال عاطفی و روانی و وجودی و ارتباطی نیستند. در اینجا باب نقد نخست را می‌گشایم.

۱- دین‌شناسی تقلیل‌گرایانه ملکبان

اوانس پریچارد تبیین‌های روان‌شناختی دین را به دو دسته کلان عقل‌گرایانه و عاطفه‌گرایانه تقسیم کرده است. اگر تقسیم‌بندی اوانس پریچارد

دینی با باورهای عقلانی شناخته شده در علم و فلسفه، دال بر تعبد در دینداری نیست. می‌توان در نقد نظریه ملکبان در تعریف مفاهیم مناقشه کرد. مثلاً «عقلانیت» و «تعبد» را به گونه‌ای تعریف کرد، که از ناسازگاری خارج شوند؛ چنان‌که برخی از منتقدان ایشان چنین کرده‌اند. اگر چه تعریف مفاهیم مهم است اما گمان می‌کنم در اینجا مباحثه بر سر مفاهیم مشکل را به نحو اساسی حل نمی‌کند. در چنین بحث‌هایی این نگرانی همیشه وجود دارد که مباحثه به جدلهایی لفظی و دعوا بر سر لفظ و تعاریف تنزیل یابد. هر یک از این مفاهیم را می‌توان به نحای مختلفی تعریف کرد اما ترجیح من این است که بر محورهای اصلی بحث تمرکز کنم. لذا تعاریف ملکبان را از «عقلانیت»، «تعبد»، «هدریت»، «روشنفکری» و «روشنفکری دینی» مفروض می‌گیرم و از مناقشه بر سر الفاظ و تعاریف درمی‌گذرم. آنچه در آرای ملکبان بیش از هر چیز دیگری شگفتی مرا برمی‌انگیزد، و من از آن به‌عنوان نقطه سست و بس ضعیف نظریه ایشان یاد می‌کنم، تلقی «تعبد» به‌عنوان رکن دین و دینداری است. این سخن که «قوام دین به تعبد است» و «رکن اصلی دین‌ورزی و دیانت‌پیشگی و متدین بودن، تعبد است» به معنی این است که مهم‌ترین بخش دین و دینداری از نظر ایشان، (۱) باورها (امر شناختی) و (۲) پذیرش بی‌چون‌وچرای باورها است. به عبارت دیگر، نتیجه مدعای ملکبان در تلقی «تعبد» به‌عنوان رکن اصلی دینداری این است که امر شناختی مهم‌ترین رکن دین و دینداری است. مورای و رآ به‌درستی اشاره دارند که

برخلاف استنباط برخی از منتقدان، به معنای این نیست که او رویکردی ظاهرگرایانه و قشری (literal) به متون دینی را اتخاذ کرده است. اندکی توجه روشن می‌سازد که تأکید او بر لزوم تفسیر امانت‌دارانه و غیردل‌خواهانه از متون دینی و مواجهه روش‌مند و ضابطه‌مند با آنهاست: «علم تفصیل علوم دینی و مذهبی یک علم هرج‌ومرج‌طلبانه نیست که با قواعدش بشود هر چه دلمان خواست از قرآن و روایات بیرون بکشیم. این علم ضوابط و قواعد و احکام دارد. درست هرمنوتیک‌ها گاهی با هم اختلاف نظر دارند؛ ولی در یک زمینه مشترک وسیع گاهی در حواشی با هم اختلاف پیدا می‌کنند و گرنه علم هرمنوتیک قواعد و ضوابط دارد وقتی این قواعد و ضوابط را زیر پا بگذاریم یعنی از علم هرمنوتیک عدول کردیم، این با اخلاق علمی سازگار نیست؛ چون من حق ندارم هیچ سخن و پیامی را تحریف کنم و به پیروانش برسانم.» (همان)

نقد نظریه ناهمسازی عقلانیت و دینداری ملکبان

تا اینجا کوشیدم نظریه ملکبان را در باب تناقض دینداری و عقلانیت (یا روشنفکری و دینداری) به‌نحوی وفادارانه صورت‌بندی کنم. اگر این کار را به‌نحو درستی انجام داده باشم، اکنون راهم برای نقد این نظریه هموار خواهد بود. من در چند محور اصلی نظریه ملکبان را نقد می‌کنم: (۱) «تعبد» یا جزم‌اندیشی رکن اصلی دینداری نیست؛ و ذکر شواهد دینی و تاریخی اینکه «تعبد» رکن دینداری نیست؛ (۲) تعبد حداقلی و تعبد غیرتام یا بخشی نیز نوعی دینداری است. (۳) عدم هم‌ترازی اعتقادات

را کمی توسعه ببخشیم، دین‌شناسی ملکبان را می‌توان دین‌شناسی شناختی نامید. «نظریه‌های روانشناختی عقل‌گرایانه دین را محصول گرایش بشری به جستجوی شناخت جهان و ناشی از خرد انسانی و استعداد قیاس، تعمیم و نتیجه‌گیری از مشاهده و تجربه می‌دانند... مهمترین اندیشمندان عقل‌گرا، آگوست کنت، هربرت اسپنسر، ادوارد تایلر و جیمز فریزر بودند». (همیلتون، ۱۳۸۱: ۳۷-۳۸) در مقابل، «به نظر نظریه‌پردازان عاطفه‌گرا، باورداشت‌های مذهبی محصول استدلال مبتنی بر مشاهدات وقایعی که در خواب‌ها رخ می‌دهند و یا متکی به استنباط‌هایی راجع به پیوند میان چیزها نیستند، بلکه از حالات عاطفی ذهن سرچشمه می‌گیرند». (همان، ۷۹) با الهام از این دسته‌بندی، می‌توان دین‌شناسی‌های مختلف را به دو دسته کلی دین‌شناسی شناختی و دین‌شناسی غیرشناختی تقسیم کرد. در دین‌شناسی شناختی، باورها نقش اصلی را در دین و دینداری ایفا می‌کنند و اصولاً دینداری قائم به باور است. در مقابل، در دین‌شناسی‌های غیرشناختی، عناصر دیگری نظیر اعتماد قلبی، عمل و مناسک، اخلاق و شیوه زندگی، احساس دینی و تجربه دینی اهمیت محوری پیدا می‌کنند. اگر نوع تبیین ما از دین، تبیینی شناختی باشد، پذیرش نظام اعتقادات دینی، فرد را در جرگه پیروان دینی معین قرار می‌دهد اما اگر عناصری غیر از شناخت را در دین محوری بدانیم، پذیرش یک نظام اعتقادی خاص - چه پذیرش تعبدی و چه غیر تعبدی - اهمیتی اساسی ندارد و لذا چنانچه در نظام اعتقادات دینی فرد خللی وارد شود، دینداری او زایل نخواهد شد. چنین تبیینی از دین، راه را برای بررسی انتقادی اعتقادات دینی و کناره‌نهادن باورهای دینی غیر عقلانی باز می‌کند. این دقیقاً اتفاقی است که در مراحل بالاتر رشد ایمانی رخ می‌دهد. به‌میزانی که مؤمنان به‌لحاظ ایمانی رشد می‌کنند از راست‌کیشی و جزماندیشی فاصله می‌گیرند و به وارسی و نقد اعتقادات دینی خود می‌پردازند. بر حسب دیدگاه ملکبان اما اعتقادورزی راست‌کیشانه و جزماندیشانه حد بالای ایمان دینی خواهد بود! ماده محوری دینداری نوعی درگیری است نه اعتقادورزی. اگر بخواهم از تعابیر اریک فروم استفاده کنم، از نظر ملکبان دینداری موکول به «داشتن ایمان» است: «در حالت داشتن، ایمان شامل تملک اطمینان‌بخش قواعدی است که از دیوانسالاری قدرتمند به‌عنوان مرجعی نهایی و راستین اخذ شده است. اطمینانی که مشخصه حالت داشتن است از کاربرد مستقل عقل و خرد خودمان ناشی نمی‌شود، زیرا عقل و خرد در این حال تعطیل شده است». (وولف، ۱۳۸۶: ۸۰۲) اما فروم شکل بدیلی از دینداری را معرفی می‌کند که موکول به «بودن در ایمان» است نه داشتن ایمان: «در حالت بودن، ایمان صرفاً مجموعه‌ای از عقاید نیست بلکه نوعی جهت‌گیری یا نگرشی درونی است. به جای ایمانی که داریم، ایمانی

پدید می‌آید که در آن هستیم - ایمان به خودمان و دیگران و نیز ایمان به خدا. این ایمان هم دال بر یقین است - اما اطمینانی که از تجربه ذهنی خودمان درباره منش دیگری برآمده، نه از تسلیم در برابر اقتدار تعصب‌آمیز». (همان) بگذارید فقط یک نمونه از صدها نمونه دین‌پژوهانه را ذکر کنم که اعتقادات را در دینداری عنصری فرعی تلقی می‌کنند نه اینکه آن را رکن اصلی دین و دینداری بدانند. ویلیام جیمز ترجیح می‌دهد دین را «احساسات، اعمال، و تجربه‌های انسان‌های منفرد در تنهایی‌شان» تعریف کند «چندان که آنان خود را در رابطه با هر آن چیزی که آنان ممکن است امر الهی در نظر بگیرند می‌بایند». (James، ۲۰۰۲: ۲۰۱۳-۲۰۱۴) (۳۸) او الهیات، فلسفه‌ها و سازمان‌های کلیسایی را در دین امری ثانوی می‌داند. (همان) این برداشت مرا از کتاب جیمز، وین پراودفوت نیز تأیید می‌کند: «جیمز همچون شلاپرماخر معتقد است که منشأ ژرف‌تر دین همان احساس است و عقاید فلسفی و کلامی، فرآیندهای ثانوی و فرعی می‌باشند، مثل ترجمه‌های یک متن به زبانی دیگر». (پراودفوت، ۱۳۷۷: ۲۱۶) جیمز «عقاید دینی را محصولاتی درجه دوم می‌داند که اگر وجود پیشین احساس دینی نبود، هرگز پدید نمی‌آمدند. عقاید دینی، لایه سطحی حالت ایمانی است که بهترین مشخصه آن عاطفی بودن آن است. حالت ایمانی نوعی توکل یا اعتماد است که زمینه‌اطمینان دینی را به‌وجود می‌آورد. زمانی که محتوای عقلانی خاصی با حالت ایمانی همراه می‌شود، آن حالت ایمانی به زیور اعتقاد آراسته گشته و نقش عقیده را به‌خود می‌گیرد». (همان، ۲۱۸) جیمز نیز می‌گوید: «مردم غالباً متأثر از براهین عقلی در باب دین نیستند» اما نه بدان دلیل که آنها تعبدی‌اند بلکه بدان خاطر که «عقاید و آموزه‌های دینی نشان‌دهنده خاستگاه‌های عمیق‌تری در احساس و تجربه است». (همان) از نظر ویلیام جیمز «احساسات و سلوک، ثابت‌ترین عناصر دین هستند و نتیجه می‌گیرند که آنها بنیادی‌ترین عناصرند». (همان، ۲۱۹) در باب ترجیح دین‌شناسی غیرشناختی نزد من بر دین‌شناسی شناختی به بحث مستقلی نیاز است. عجلالتا به همین نکته بسنده می‌کنم که دین‌شناسی شناختی تبیینی تقلیل‌گرایانه از دین به‌دست می‌دهد اما طرح شواهد و تحقیقات تجربی‌ای که نشان می‌دهد این نوع دین‌شناسی تقلیل‌گرایانه است، در حوصله این مقاله نمی‌گنجد [۲]. اما اگر منظور ملکبان آن باشد که حیات عمومی ادیان قائم به «تعبد» است و منظورش از این سخن که قوام دین و دینداری به «تعبد» است، تأکید بر نقش تاریخی «تعبد» در تداوم و برقراری سنت‌های دینی باشد، حق کاملاً با ایشان است. و عموم دینداران نیز دینداری‌شان «تعبدی» است. من با نظر والتر کوفمان موافقم که «همه سنت‌های دینی، برای آن که از زوال خود جلوگیری کنند، یک جریان نهفته و نیرومند اقتدارگرایانه را

پرورش داده‌اند». (وولف، ۱۳۸۶: ۸۴۱) به همین دلیل من فکر می‌کنم سخن ملکبان را می‌بایست چنین تصحیح کرد که **قوام یک سنت دینی به تعبد است**. اما پیروان دینی تماماً به خواسته‌ها و الزامات سنت دین‌شان وفادار نمی‌مانند. این منابع اقتدار در یک سنت دینی هستند که آنان را بی‌دین معرفی می‌کنند و به‌نظر می‌رسد ملکبان با موضع رسمی سنت‌های دینی هم‌آوا شده است. اما کوفمان اضافه می‌کند که «دینداری فردی بدون تمایل به اقتدارگرایی ممکن است؛ اما هیچ دینی در تاریخ از آن کاملاً برکنار نبوده است». (همان، ۸۴۱) پس اگر فاصله‌گیری انتقادی از سنت دینی در عین دینداری ممکن باشد، نمی‌توان نتیجه گرفت که دینداری و عقلانیت در تضادند و لذا روشنفکری دینی غیرممکن است. اگر تبیین ما از دین، غیرشناختی باشد - که در چنین تبیینی اعتقادات دینی نقشی فرعی دارند - دینداری در عین نقد اعتقادات دینی امری معنادار و ممکن خواهد بود و مؤمنان می‌توانند به‌نحو انتقادی با اعتقادات خود مواجه شوند و حتی آنها را کنار بگذارند و در مسیری شک‌آمیز گام بردارند، اما همچنان واجد انواعی از درگیری‌های دینی باشند. از این منظر جزماندیشی و دین‌خویی ذاتی و لازمه دینداری نیست؛ [۳] اگر چه در بسیاری موارد یکی از عوارض محتمل آن است.

۲ - ملکبان و اعتبارسنجی تقلیل‌گرایانه اعتقاد

حال فرض کنیم که اعتقاد رکن اصلی دین و اعتقادورزی رکن اساسی دینداری است. با پذیرش مفروضات دین‌شناختی ملکبان، باز هم نقدی جدی به نظریه ایشان وارد است. من در اینجا می‌گویم که کوشم به‌اجمال بدان بپردازم. ملکبان می‌گوید دینداری عقلانی نیست به این دلیل که برای یک‌یک باورهای دینی نمی‌توان برهان آورد: «چرا می‌گوییم عقلانیت نافی تعبد است و تعبد نافی عقلانیت است یعنی این دو تا با یکدیگر مانع‌الجمع هستند به دلیل اینکه عقلانیت اقتضای می‌کند که اگر من ادعا می‌کنم که الف، ب است و شما از من مطالبه دلیل کردید بر الف، ب است، من مثلاً برهانی اقامه کنم به این صورت الف، ج است و ج، ب است پس الف، ب است؛ بنابراین برای الف، ب است باید برهانی قیاسی به این صورت داشته باشم؛ اما تعبد یعنی اینکه اگر من ادعا کردم که الف، ب است و شما از من پرسیدید چرا الف، ب است؟ می‌گویم به این دلیل که x گفته است الف، ب است و بین این و برهان فاصله کهکشان است». (ملکیان، ۱۳۹۲، ب) می‌توان سخن ایشان را بدین‌نحو ترجمه کرد: تنها شناخت معتبر شناختی است که از باورهای برهان‌پذیر حاصل می‌شود و چون باورهای دینی فاقد برهان‌اند، لذا معتبر نیستند بلکه باورهایی جز می‌اند. چنین نظر گاهی به معرفت، تقلیل‌گرایانه است. چندین خطای فاحش در مدعای ملکبان وجود دارد که

من در ادامه یک‌به‌یک ذکر می‌کنم:

الف) باورهای مبتنی بر برهان تنها بخش محدودی از باورهای ما را می‌سازند. «برهان یعنی استدلالی قیاسی از اقوالی که نزد هر آدم عاقل یا متفکر صاحب صلاحیتی بدیهی تصور می‌شوند» (Murray & Rea, ۲۰۰۸: ۹۶) اما برای پذیرش بسیاری از باورها ما عملاً هیچ برهان قیاسی نداریم و لذا این فقط باورهای دینی نیستند که فاقد برهانند. به عنوان مثال، نظریه‌های علوم طبیعی مبتنی بر برهان قیاسی نیستند بلکه مبتنی بر شواهدند. هندسه واجد برهان است اما علوم طبیعی نه (همان) در علوم طبیعی در بهترین حالت فقط می‌توان به «شواهد حسی مستقیم» ناظر شد؛ شواهدی که با بهره‌گیری از حواس (دیدن، شنیدن، لمس کردن، چشیدن، و بویدن) حاصل می‌شود. (همان) مورای و رآ شواهد را به‌طور کلی به سه دسته اصلی تقسیم می‌کنند: الف) شواهد محکمه‌ای (forensic evidence) نظیر آثار فیزیکی، شهادت شاهدان و... ب) شواهد گزاره‌ای یعنی مجموعه گزاره‌هایی که از باور شما پشتیبانی می‌کنند (نظیر شواهدی که عضو هیئت منصفه علیه متهم در اختیار دارد از جمله: «آثار انگشت بر روی در و بر آلت قتاله وجود دارند»؛ ج) شواهد تجربه‌ای که مربوط به باورهای ادراکی هستند. صدق و کذب تجربه‌ها را نمی‌توان همچون صدق و کذب گزاره‌ها سنجید. اینکه «به نظر می‌رسد من یک درخت را می‌بینم مبتنی بر تجربه‌های ادراکی است... آنها هم چون زمینه‌هایی برای باور عمل می‌کنند و غیرقابل انکار به نظر می‌رسد که ما چیزهای بسیاری را بر اساس تجربه ادراکی می‌دانیم». (همان، ۹۹) اما نکته جالب‌تر اینکه چیزهای زیادی هست که ما آنها را بدون هیچ شواهدی می‌دانیم. مورای و رآ از آگزایوم‌های منطقی مثال می‌زنند. مثلاً ما «برای این ادعا که تناقض نمی‌تواند صادق باشد» هیچ شواهدی نداریم بلکه فقط باید آن را به همان گونه که هست پذیریم. (همان) پس فقط بخش ناچیزی از شناخت‌های ما مبتنی بر برهان‌اند، بخش قابل توجهی از آنها مبتنی بر شواهدند، و بخشی نیز فاقد هر گونه شواهد و برهان‌اند. اگر کسی بگوید که فقط باورهای متکی به برهان، عقلانی و معتبرند، بخش قابل توجهی از شناخت را عاری از عقلانیت و اعتبار می‌سازد. لذا چنین دیدگاهی نسبت به معرفت تقلیل‌گرایانه است و البته، معیار بسیار تنگ‌دامنه‌ای برای عقلانیت تعریف کرده است. اگر معیار عقلانیت چنان تنگ‌دامنه باشد که نظریه‌های علوم طبیعی نیز غیرعقلانی تلقی شوند، آن‌گاه استبعادی ندارد که دین و دینداری نیز غیرعقلانی باشند؟! ب) حال فرض کنیم که ملکیان مدعی خود را به نحو نادرستی صورت‌بندی کرده باشد و مرتکب اشتباهی در بیان شده باشد و ما بخواهیم آن را همدلانه بازسازی کنیم. ایشان در تعریف تعبد گفته است: «تعبد یعنی «سخن کس یا کسانی را بدون دلیل قبول می‌کنیم». (ملکیان، ۱۳۹۲:

۵۴) ما می‌توانیم معنای «دلیل» را توسعه دهیم و از مثالی که خود ایشان ذکر کرده و دلیل را به معنای «برهان» گرفته است فراتر برویم. چون غرض ما درک درست مسئله و سپس حل آن است نه ردیه‌نویسی صرف بر نظریه ملکیان، انجام این کار خالی از اشکال است؛ البته اگر راهی که تا اینجا پیموده‌ایم، درست بوده باشد. مدعی تصحیح‌شده ملکیان چنین از کار درمی‌آید: عقلانیت اقتضا می‌کند که اگر من ادعا می‌کنم که الف، ب است و شما از من مطالبه دلیل کردید بر الف، ب است، من مثلاً برهانی اقامه کنم یا شواهدی داشته باشم و یا یکی از اشکال باورهای بدیهی (خواه مربوط به آگزایوم‌ها و خواه ناشی از درون‌نگری و تأمل در نفس و خویش‌شناسی) برای من حاصل شده باشد؛ اما دینداری یعنی پذیرش اعتقاداتی که نه مبتنی بر برهانند و نه مبتنی بر شواهدند و نه از جنس آگزایوم‌های بدیهی هستند.

باورهای دینی باورهایی «تعبدی» و جزمی نیستند بلکه نوعی معیار عقلانی از آن انواع پیش‌گفته (برهان، شواهد، و باورهای خودپیدا) در مورد باورهای دینی نیز قابل حصول است

حال برای نقد مدعی تصحیح‌شده ملکیان، باید نشان دهیم که باورهای دینی باورهایی «تعبدی» و جزمی نیستند بلکه نوعی معیار عقلانی از آن انواع پیش‌گفته (برهان، شواهد، و باورهای خودپیدا) در مورد باورهای دینی نیز قابل حصول است. برای ورود به این بحث نخست می‌بایست رویکردهای مربوط به عقلانی‌بودن اعتقاد را مورد بحث قرار دهیم. در مجموع، چندین مدل در باب عقلانی (و غیرعقلانی) تلقی کردن اعتقاد وجود دارد که من آنها را **مدل‌های سنجش عقلانی بودن اعتقاد یا مدل‌های اعتبارسنجی اعتقاد** می‌نامم و در زیر به‌طور مختصر به هر یک از آنها اشاره می‌کنم. با توجه به این مدل‌های اعتبارسنجی و مباحثه و معرکه‌آرایی که میان فیلسوفان در این باره وجود دارد، به نظر می‌رسد که ملکیان بدون هر گونه توجهی به مقدمات و لوازم وارد چنین بحثی شده است و چنین ورودی، هیچ‌گونه قرابتی با نکته‌سنجی‌های مسبق به سابقه ایشان ندارد. اما قبل از اینکه به این مدل‌ها بپردازیم نخست باید به این پرسش پاسخ دهیم که آیا باور دینی همچون دیگر باورهاست و آیا اصلاً پرسش از عقلانیت بودن باورهای دینی پرسش موجهی است؟ در پاسخ به این پرسش دو موضع رقیب به وجود آمده است: قیاس‌پذیری‌گرایی و غیرقیاس‌پذیری‌گرایی: «در حوزه بحث درباره

عقل و ایمان دو موضع مخالف سیطره دارند. موضع اول مدعی قیاس‌پذیری این دو و موضع دوم منکر قیاس‌پذیری است. معتقدان به قیاس‌پذیری در میزان سازگاری میان ایمان و عقل اختلاف نظر دارند. بیشتر آنها به سازگاری عقل و ایمان در مورد مقدمات ایمانی (مانند وجود خدا و ماهیت او)، و نه در مورد فقرات ایمان (مانند تجسد و تثلیث)، قائلند و معدودی همراه با ایمان‌نائل کانت و ریچارد سونین‌برن، فیلسوف دین، به هماهنگی کامل میان عقل و ایمان معتقدند (باور دینی، تنها در قلمرو عقل). موضوع [موضوع دوم، یعنی اعتقاد به قیاس‌ناپذیری عقل و ایمان، به دو موضع فرعی تقسیم می‌شود: ۱) موضعی که مدعی مخالفت عقل و ایمان است (که شامل همقطارانی بسیار بی‌شبهت به هم، مانند کرکگور و هیوم، است) این موضع ایمان را در قلمرو امور غیرعقلانی جای می‌دهد. ۲) موضعی که ایمان را بالاتر از عقل و فوق عقلانی می‌داند. ژان کالون (۱۵۶۴-۱۵۰۹)، کارل بارت (۱۸۸۶-۱۹۶۸) نیکلاس ولترستورف و آلویس پلاتینجا بر این باورند که الهیات طبیعی (عقلانی) بیجا و بی‌مورد است؛ زیرا می‌خواهد که با بی‌ایمانی در سرزمین خودش (یعنی عقل متعارف انسانی) رودرو شود. به گفته کارل بارت، استدلال کردن درباره ایمان، اتخاذ موضع بی‌ایمانی است؛ این کار (عقل را بر مسیح حاکم و داور ساختن است). بنا به نظر این فوق عقل‌گروان، وحی و انکشاف الهی (به خود اعتباربخش) است (و دلایل همراهش است). ولترستورف در کتابش به نام عقل در حدود دین از تابع ملاک دینی قراردادن تمام غور و بررسی‌های نظری حمایت می‌کند. بنابراین دیدگاه، ایمان واقعاً در مقابل عقل نیست، بلکه فوق و در ورای دامنه راستین عقل است. کرکگور و آگزایستاسیالیست یهودی، لئو شستوف (۱۸۶۶-۱۹۳۸) نشان داده‌اند که این دو موضع فرعی (ایمان برتر از عقل است و ایمان مخالف عقل است) سازگارند. آنها به هر دو موضع معتقدند و می‌گویند که عقل به وسیله گناه ضایع و تباه گردیده است. (پویمن، ۱۳۸۸) چون قرار است که بحث ملکیان را نقد کنیم، نمی‌توانیم موضع دوم یعنی موضع انکار قیاس‌پذیری عقل و دین را اتخاذ کنیم؛ زیرا اتخاذ چنین موضعی یعنی تأیید مدعی ملکیان. لذا به‌ناچار باید از او در موضع قیاس‌پذیری بحث کنیم. در موضع قیاس‌پذیری گرایانه، می‌توانیم از چند مدل یا سنت اعتبارسنجی اعتقاد سخن بگوییم. نخستین مدل یا سنت، **شواهدگرایی** (evidentialism) است که می‌گوید برای اینکه بتوان اعتقادی را عقلانی دانست می‌بایست آن اعتقاد با توازی از شواهد مؤید و شواهد مبطل همراه باشد و در مجموع شواهد مؤید به‌نحو قابل توجهی بر شواهد مبطل یا ضدشواهد بچربد. (Murray & Rea, ۲۰۰۸: ۱۰۴) ریشه مدل شواهدگرایانه عقلانیت را معمولاً در تفکر

غالب عصر روشنگری و گهگاه در افکار دکارت جست‌وجو می‌کنند. اما مدل شواهد گرایانه مدلی غیرقابل دفاع است. آن‌قدر به این مدل نقد وارد شده است که دیگر نزد بسیاری از صاحب‌نظران فاقد اعتبار شده است. پویمن برخی از مهم‌ترین این نقدها را توضیح داده است: «گاهی ادعا می‌شود که فرآیند رسیدن به حقیقت با باور موچه، مانند فرآیند رسیدن به باورهای ریاضی و تجربی، فرآیند تصمیم‌گیری دقیق و روشنی است. هر شخصی مکلف است که دقیقاً مطابق و متناسب با شواهد موجود در دسترس، باور بورزد؛ پس هیچ عذری برای باور ورزیدن به امری بر مبنای شواهد ناکافی پذیرفته نیست. چنین است رأی دکارت و پوزیتیویست‌های منطقی (مخصوصاً ای. جی. ایر)، که در قاعده جافناده دابلیو. کی. کلیفورد بدین صورت طنین انداخته است: (همیشه و هر جا و برای همه کس خطاست که بر مبنای شواهد ناکافی به امری باور آورد.) صرف نظر از این نقد که خود گزاره کلیفورد اگر ناظر به خودش هم باشد، دستخوش تناقض است (زیرا شواهدی کافی برای باور آوردن به خودش ارائه نمی‌دهد)، مشکل این است که داده‌ها و معلومات مختلف، بسته به باورهای پیشین هر شخص، به درجات مختلفی شاهد و دلیل به حساب می‌آیند (یعنی میزان دلیل و شاهد بودن آنها برای همه اشخاص یکسان نیست). مایکل پولانی، کارل پوپر، ان. آر. هنس و لودویگ ویتگنشتاین قدرت و توان منظر‌گرایی (معرفت‌شناختی) را اثبات کرده‌اند؛ یعنی این نظریه که شیوه ارزیابی و حتی شیوه گزینش شواهد را تصویر پیشین ما از جهان تعیین می‌کند؛ که خود این تصویر محصول شبکه‌ای از گزاره‌هاست که با هم ارتباطی نه‌چندان وثیق دارند و مؤید یکدیگرند. شاهد و دلیل، وابسته و تحت‌تأثیر شخص و اوضاع و احوال موجود است. آیا کشاورزان، دلایان معاملات ملکی و نقاشان مناظر، هنگامی که به مزرعه‌ای نگاه می‌کنند چیز یکسانی می‌بینند؟» (پویمن، ۱۳۸۸) پس شواهد‌گرایی بنا به دلایل مختلف مسئله‌دار است. با اتخاذ این مدل سنجش اعتقاد، بسیاری از باورهای خود را می‌بایست کنار بگذاریم چون فقط معدودی از باورهای ما از حمایت شواهد کافی برخوردارند. آنچه از نظر مورای و رآ شواهد‌گرایی را مسئله‌دار می‌سازد این است که برای تأیید هر باور می‌بایست به باور قبلی برگردیم و شواهد آن را واریسی کنیم و این پس‌رفت را تا بی‌نهایت ادامه دهیم. دلایل این است که فکر اصلی شواهد‌گرایی مسئله‌ساز است. (Murray & Rea, 2008: 100) پیدا است که موضع قیاس‌ناپذیری گرایانه پسامدرنیست‌ها و ایمان‌گرایان واکنشی افراطی علیه شواهد‌گرایی است. (همان)

پویمن این ایراد را چنین صورت‌بندی می‌کند: «هر بحث معناداری درباره کشف ملاک‌هایی عینی برای آنچه باید دلیل و شاهد به حساب آید و میزان دلیل و شاهد بودن آن، بحثی بسیار دشوار

است. تشخیص آنچه باید برای چیز دیگر شاهد به حساب آید، تا اندازه‌ای، به کل شبکه‌ای از ملاحظات بستگی دارد و تشخیص میزان شاهد به حساب آمدن چیزی مستلزم سنجیدن روال و رویه‌هایی است که همه ذهنی و شخصی‌اند. ممکن است دو قاضی با شاهد یکسانی مواجه شوند، اما به احکام متفاوتی برسند. ممکن است دو شخص به‌طور متساوی عقل‌گرا باشند و شاهد یکسانی درباره مدعیات یک دین در اختیار داشته باشند و با وجود این، به نتایج مختلفی درباره آنها برسند. ظاهراً توصیه به تناسب بخشیدن باورها با شواهد، یا توصیه‌ای تو خالی است یا کوته‌نوشت و خلاصه امری پیچیده‌تر است؛ به نظر من، مورد اخیر درست است.» (پویمن، ۱۳۸۸) ایرادهای وارد شده بر شواهد‌گرایی بسی بیشتر از اینها است. به‌عنوان مثال، یک ایراد دیگر مربوط به باورهای مبتنی بر حافظه است. باورهای مبتنی بر حافظه باورهایی درباره گذشته هستند که بر اساس حافظه و به کمک خاطره‌های مشخصی موجه می‌شوند. اولین ال. گلدمن اما به موردی از باورهای مبتنی بر حافظه اشاره می‌کند که شواهد‌گرایی را مسئله‌دار می‌کند و آن این است که ما در گذشته به‌خاطر شواهد معتبری که در ذهن داشته‌ایم باوری را پذیرفته‌ایم. اکنون تمام آن شواهد معتبر را از یاد برده‌ایم اما بدان باور همچنان اعتقاد داریم و آن را موجه می‌دانیم. گلدمن می‌پرسد شواهد‌گرایی چگونه می‌تواند موجه بودن چنین باوری را در حالی که ما اکنون هیچ شواهدی در اختیار نداریم توضیح دهد؟ (Goldman, P. 8)

پایایی گرایان با اتکا به شواهد تجربه‌ای (تجربه دینی)، عقلانی بودن باورهای اصلی دینی - نظیر اعتقاد به خدا - را نتیجه می‌گیرند. اما نقدهایی به پایایی گرایان نیز وارد شده و برخی اشکالات بنیادی را برای آن ذکر کرده‌اند

بر مبنای چنین انتقاداتی به شواهد‌گرایی است که مدل بدیلی از اعتبارسنجی اعتقاد مطرح شده است. مسیری که پویمن دنبال می‌کند به این مدل بدیل منتهی می‌شود. او نتایج قابل توجهی از بحثش می‌گیرد و آن اینکه «عقلانیت لزوماً به معنای ناقل بودن یا واجد باورهای صحیح بودن نیست (اگرچه می‌توان گفت که عقلانیت رو به سوی حقیقت دارد)... دو ویژگی، شاخص حکم عقلانی است. یکی مربوط به قصد و نیت است و دیگری مربوط به مهارت در رفتار. اولاً، عقلانیت متضمن نیت طلب حقیقت یا توجه و حرمت والا برای حقیقت قائل شدن، است. خصوصاً هنگامی که تعارضی میان حقیقت و خواش‌های فرد در

میان باشد. این نیت حق‌طلبانه متضمن انزجار و نفرتی سالم از فریب‌خوردگی و به‌موازات و همراه با آن، آرزوی معرفت یافتن به امور مهم زندگی است... اما دومین ویژگی عقلانیت متضمن مهارت یا استعداد رفتاری بیطرفانه و منصفانه داوری کردن، بررسی عینی و فارغ از سلیقه شواهد، و معرفت به امور معتابه در جریان وصول به حکمی حساب شده، است.» (همان) ذکر برخی نقدهای مهم وارد شده بر شواهد‌گرایی و نیز بحث از عقلانی بودن به‌منزله بر خورداری افراد از صفاتی معین، راه را برای بحث از مدل بعدی سنجش اعتبار باور می‌گشاید. مدل دیگر سنجش عقلانی بودن اعتقاد، مدل **پایایی گرایان** (reliabilism) است. پایایی‌گرایی (یا به تعبیر برخی وثاقت‌گرایی) می‌گوید یک اعتقاد عقلانی است مادامی که دو شرط زیر موجود باشد: (۱) آن اعتقاد توسط استعدادهای شناختی به‌نحو مناسب عمل‌کننده‌ای پدید آید و (۲) شخص واجد اعتقاد نبیندیشد - یا دلیل قاطعی برای اندیشیدن نداشته باشد - که آن اعتقاد غیرعقلانی است. (Murray & Rea, 2008: 104) مطابق این رویکرد، «هیچ دلیل آشکاری برای اینکه فکر کنیم شکل‌گیری اعتقادات در غیاب استدلال همیشه نامعتبر یا علامتی از کژکارکردی شناختی است، وجود ندارد. بنابراین، پایایی‌گرا (برخلاف شواهد‌گرا) در موضع مقاومت در برابر این ادعا قرار دارد که اعتقادات دینی عقلانی‌اند فقط اگر آنها با استدلال‌هایی حمایت گردند.» (همان) پایایی‌گرایان با اتکا به شواهد تجربه‌ای (تجربه دینی)، عقلانیت بودن باورهای اصلی دینی - نظیر اعتقاد به خدا - را نتیجه می‌گیرند. اما نقدهایی به پایایی‌گرایی نیز وارد شده و برخی اشکالات بنیادی را برای آن ذکر کرده‌اند (Comesana, 2010: 577) که اینجا مجالس برای بحث از آنها وجود ندارد. همان‌طور که شواهد‌گرایی انواع و اقسامی دارد، پایایی‌گرایی نیز به انواعی تقسیم می‌شود. فیلسوفان دین و متألهان نیز هر یک موضع خاص خود را دارند: برخی هم‌چون توماس اکویناس، ویلیام پالی، و ریچارد سوئین‌پرن همگی به یکی از اشکال شواهد‌گرایی تعلق دارند و بر همین اساس معتقدند که اعتقادات دینی عقلانی‌اند. برخی همچون والترستوف و پلاتینجا از موضعی ضدشواهد‌گرا معتقدند که اعتقادات دینی اعتقاداتی پایه‌ای و لذا عقلانی‌اند. ویلیام آلتون نیز به‌عنوان فیلسوف دین پایایی‌گرا (و در نتیجه ضدشواهد‌گرا) اعتقادات دینی را بر اساس تجربه دینی عقلانی می‌داند. (Houshmand, 2003: 34) اما مدعای ملکیان به کدام‌یک از این مدل‌های سنجش عقلانی بودن اعتقاد تعلق دارد؟ اندکی دقت نشان می‌دهد که مدعای ملکیان (البته بهتر است بگوییم مدعای تصحیح‌شده ملکیان)، به رویکرد شواهد‌گرایی تعلق دارد که برخی از مهم‌ترین نقدهای وارد شده بر آن را ذکر کردیم. اما برخی هیچ‌یک از این دو مدل سنجش اعتبار

باورها را نمی‌پسندند و در هر یک نقاط ضعفی می‌بینند و می‌کوشند با ترکیب آنها مدل سومی را پدید آورند. (Comesana, 2010; Goldman, .) مدلی سوم پیشنهادی برخی از متفکران مدل اعتبار‌گرایی **شواهد‌گراست.** (Comesana, 2010)

اکنون پس از این بحث نسبتاً طولانی اما فشرده درباره مدل‌های سنجش اعتبار باورها، می‌توانیم به جمع‌بندی برسیم. اگر هم‌چون اریک شنایدر (Snider, 2004) در یک دسته‌بندی کلی، فیلسوفان دین را درباره مسئله عقلانی بودن اعتقاد دینی به دو دسته شواهد‌گرا و ضدشواهد‌گرا (anti-evidentialist) تقسیم کنیم، می‌توانیم نتیجه بگیریم که برخی از فیلسوفان دین برخی از مهم‌ترین اعتقادات دینی (نظیر اعتقاد به وجود خدا) را عقلانی می‌دانند و برخی از فیلسوفان دین اعتقادات دینی را غیرعقلانی تلقی می‌کنند. بنابراین در اینجا نیز معرکه‌ای از آرا وجود دارد. اندکی دقت نشان می‌دهد که آن دسته از فیلسوفان دین که به یکی از سنت‌های دینی تعلق خاطر دارند، اعتقادات اصلی دینی را عقلانی می‌دانند و آن دسته از فیلسوفان دین که نسبت به دین‌گرایی مثبتی ندارند یا گرایش منفی دارند، اعتقادات دینی را غیرعقلانی می‌دانند. حسین هوشمند در بحثی راجع به همین موضوع، نکته جالبی را از قول پل ریکور بیان می‌کند: «اگر ما بخواهیم مفاهیم دینی را فهم کنیم باید بین دو شیوه متمایز تفسیر کردن دین را انتخاب کنیم: «هرمنوتیک خاطره» یا «هرمنوتیک بدگمانی». هرمنوتیک خاطره اساساً نسبت به دین همدلانه است چون می‌پذیرد که معتقدان دینی با چیزی واقعی در تماس هستند و لذا مجاب می‌شود که وظیفه‌اش باز یافتن یا «به‌خاطر آوردن» یک پیام است. هرمنوتیک بدگمانی بر عکس، انکار می‌کند که واقعیتی الهی در دین وجود دارد. گفته می‌شود که این برداشت از آن، محصول توهم است. چون هیچ چیز واقعی برای «به‌خاطر آوردن» یا باز یافتن وجود ندارد، بنابراین هدف تفسیر «توضیح دادن» یا رازدایی کردن است. (Houshmand, 2003: 76) اکنون ما بر سر این دو راهی کدام گزینه را باید برگزینیم؟ هرمنوتیک خاطره یا هرمنوتیک بدگمانی؟

وانگهی، شناسایی فیلسوفان به کلی بی‌طرف کار چندان آسانی نیست. به نظر می‌رسد مواضع نویسندگان کتاب عقل و اعتقاد دینی (۱۳۷۹) به بی‌طرفی نزدیک است. آنان اعتقاداتی نظیر وجود خدا و حیات پس از مرگ را ضدعقلانی نمی‌دانند. به‌عنوان مثال، درباره حیات پس از مرگ (معاد) به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اعتقادات دینی می‌نویسند: «اما مستدلاً نشان دادیم که بنا به هر تصویری که از انسان داشته باشیم، حیات پس از مرگ، «ممکن» است. (پترسون و دیگران، ۱۳۷۹: ۳۵۲) باری، در میان دو طرف نام‌های بزرگی دیده می‌شود و موضوع همچنان برای بحث گشوده است. بنابراین از نظر من اگر

بخواهیم موضع بی‌طرفی را اتخاذ کنیم دلایل و شواهد و مستندات محکم و غیرقابل چون و چرایی در اختیار نداریم که بگوییم اعتقادات دینی ما (به‌معنای مد نظر فیلسوفان دین به‌عنوان مهم‌ترین متخصصان این موضوع) عقلانی است. اما یک نقطه محکمی هست که می‌توانیم بدان اتکا کنیم و از آن موضع نظریه‌ملکیان را مورد نقد قرار دهیم: **هیچ دلیل محکم و قراین استواری وجود ندارد که نشان دهد باورهای اصلی دینی، ضدعقلانی است و یا پذیرفتن آنها به معنای نفی انتقادی‌اندیشی و پذیرش جزم‌اندیشی است.** ما به تعبیر پل ریکور، می‌توانیم تا زمانی که میراث دینی مان را ضدعقلانی نیافته‌ایم، با «هرمنوتیک خاطره» به سنت دینی مان بنگریم و به سراغ آن برویم. تعلق به سنت تا زمانی که ضدعقلانی نباشد، اقدامی معقول است و از قضا عکس آن، یعنی کنار نهادن میراث سنتی به این دلیل که عقلانی بودن این میراث - آن‌هم با تعریف خاصی از عقلانیت که عقلانیت برخی فیلسوفان دین است - اقدامی مخرب و نامعقول است. انتقادی‌اندیشی فقط شامل فرآیند احراز عقلانی بودن باورهایمان نیست بلکه شامل احراز ضدعقلانی بودن باورها نیز هست. نفی و کنار نهادن باورها در انتقادی‌اندیشی تنها بعد از احراز ضدعقلانی بودن آنها می‌بایست رخ دهد؛ در غیر این صورت آدمی می‌بایست بسیاری از باورهایش را (که برای زیستش ضروری هستند) کنار بگذارد. پس ما می‌توانیم همچنان به باورهای اعتقاد داشته باشیم که همه معیارهای عقلانی بودن را واجد نیستند، ضدعقلانی هم نیستند، بلکه به نظر برخی از فیلسوفان دین حتی برخی از معیارهای عقلانی بودن را نیز واجدند.

بر حسب همه آنچه در باب مدل‌های سنجش اعتبار باورها (دینی یا غیردینی) توضیح داده‌ام، به نظر می‌رسد که موضع ملکیان استوار و قانع‌کننده نیست. اکنون نوبت آن است که به موضوع سطح تعبد (حداکثری، میانه، حداقلی) و نوع تعبد (تام یا جزئی) مورد نظر ملکیان بپردازم.

۳. نفی جزئی مدخلیت بخشی از آیات قرآن: نقی به لزوم تعبد حداکثری و تعبد تام

حال می‌خواهم به این موضوع بپردازم که چگونه در تاریخ و فرهنگ اسلامی عدم «تعبد» به قرآن و سنت - در معنای مد نظر ملکیان - در عین اعلام تعبد محقق شده است و مسلمانان در عین احترام به قرآن و سنت و باورداشتن به مفروضات اسلامی‌شان، به تفسیر عقلانی دین پرداخته‌اند و البته از دایره مسلمانان خارج نشده‌اند.

الف) مجموعه‌های اعتقادی در قرآن

بر حسب آنچه تاکنون گفته‌ام، من بر حسب تجربه‌های دینی‌ام این اعتقاد را که «خدا وجود

دارد» پذیرفته‌ام. این اعتقاد را که «محمد (ص) فرستاده خداست، بر حسب مجموعه اطلاعات تاریخی‌ام پذیرفته‌ام و هیچ دلیل استواری ندارم که نشان دهد ایشان فرستاده خدا نیست و یا نشان دهد که ایشان فرد صادقی نبوده است بلکه همه داده‌های تاریخی - به‌ویژه موفقیت تاریخی پیام و حرکت ایشان - مؤید این امر است. همچنین بر مبنای تفکر انتقادی «بنا به هر تصویری که از انسان داشته باشیم، حیات پس از مرگ، «ممکن» است.» (همان، ۳۵۲) بر مبنای همین سه اعتقاد محوری، من خود را دیندار و مسلمان (متعلق به سنت اسلامی) می‌دانم و فکر می‌کنم در این‌گونه مسلمان بودن از انتقادی‌اندیشی (critical thinking) عدول نکرده‌ام. من این باورها را پذیرفته‌ام نه فقط به‌خاطر اینکه آنها را از رهگذر سنتی که به پیامبر اسلام (بنیانگذار دین اسلام) برمی‌گردد دریافت کرده‌ام، بلکه علاوه بر آن این اعتقادات با احوال و تجربه‌های درونی‌ام همساز هستند و در معنایی زندگی‌ام مفید و مطلوب بوده‌اند و علاوه بر همه اینها با تفکر انتقادی‌ام در تضاد و تصادم نبوده‌اند. می‌دانیم که این سه باور هسته شناختی ایمان اسلامی را شکل می‌دهد است.

اما بقیه آنچه در کتاب و سنت آمده است چه وضعی پیدا خواهد کرد؟ نخست باید مجموعه‌های اعتقادی را مورد بحث قرار دهیم. مراد من از مجموعه اعتقادی مجموعه‌ای از باورهای پیرامونی حول یک یا چند باور محوری است. حول سه باور اصلی اسلامی (توحید، نبوت، و معاد) مجموعه‌ای از باورها شکل گرفته است که بخش قابل توجهی از آیات قرآن را دربرمی‌گیرند. این سخن که «تعداد دروازه‌بانان جهنم ۱۹ تااست» (ملکیان، ۱۳۹۲، ب) یکی از همین باورها است که حول باور به معاد قرآن می‌گیرد. معلوم است که به‌نحو انتقادی نمی‌توانیم هیچ دلیل و شواهد و قراینی برای این‌گونه گزاره‌ها بیابیم. لزومی هم ندارد. ما همین که به‌نحو انتقادی باور به معاد را پذیرفته‌ایم کافی است. توصیف بهشت و جهنم و جهان عقبی برای آن دسته از مؤمنانی مطرح می‌شود که اهل بررسی انتقادی نیستند بلکه به مجموعه‌ای از تمثیل‌ها و تصاویر نیاز دارند تا به معاد باور بیاورند. آنانی که به لحاظ رشد عقلانی و رشد ایمانی در مراحل بالاتر به سر می‌برند، از این تمثیل‌ها و تصاویر بی‌نیاز می‌شوند و نگاهشان از واقع‌گرایی خام گروه پیشین فراتر می‌رود و به مرحله تفکر از نوع واقع‌گرایی نمادین ناال می‌گردند. پس ما با متنی (قرآن) سرو کار داریم که می‌خواهد مخاطب عام داشته باشد. لذا به‌نحو سخن می‌گوید که هر کس به میزان رشد عقلانی و ایمانی‌اش با آن مواجه شود و میوه مطلوب خود را بچیند. خواص از باورهای پیرامونی عبور می‌کنند و درگیر باورهای محوری می‌شوند. این نکته ما را وارد بحثی متن‌شناختی می‌کند.

ب) مدخلیت‌های چندگانه آیات قرآن و مسئله

در اینجا ما در واقع به نظریه‌ای متن شناختی نیاز داریم تا تلقی فوق از متن را موجه سازد. به نظر من مطابق با ساحت‌های وجودی آدمی (مخاطبان)، (مأخوذ از دیویس، ۱۳۸۷: ۱۳۱) آیات قرآن سه نوع مدخلیت دارد: (۱) مدخلیت شناختی ناظر به توصیف و فهم جهان؛ (۲) مدخلیت هنجارین که ناظر به شیوه زندگی آدمی است و خود به دو نوع فرعی (الف) مدخلیت حقوقی (شرعی)، و (ب) مدخلیت اخلاقی تقسیم می‌شود و (۳) مدخلیت ابرازی که ناظر به جهان انفسی غیرشناختی آدمی است و به دو نوع فرعی (الف) مدخلیت وجودی ناظر به تحول وجودی و (ب) مدخلیت روانی ناظر به احوال روانی آدمی تقسیم می‌شود. بنابراین آیات قرآن ممکن است هم زمان بخشی یا همه این مدخلیت‌ها را با هم داشته باشند و وقتی مخاطب در برابر هر آیه قرار می‌گیرد، ممکن است با یکی یا چندین اثر از این آثار مواجه شود. قرآن در جاهای مختلفی به انواع مدخلیت آیات اشاره کرده است که در اینجا مجال برای پرداختن به آنها وجود ندارد.

از باب استشهاد به یک مورد اشاره می‌کنم: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُضِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشَفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» (فصلت: ۴۴). و اگر [این کتاب را] قرآنی غیرعربی گردانیده بودیم، قطعاً می‌گفتند: «چرا آیه‌های آن روشن بیان نشده؟ کتابی غیرعربی و [مخاطب آن] عرب‌زبان؟» بگو: «این [کتاب] برای کسانی که ایمان آورده‌اند رهنمود و درمانی است، و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوش‌هایشان سنگینی است و قرآن برایشان نامفهوم است، و [گویی] آنان را از جایی دور ندا می‌دهند!» (قرآن مجید، ترجمه فولادوند)

مطابق این نگاه، هر آیه ممکن است بسته به حال و احوال و آگاهی مخاطب تأثیرات مثبت یا منفی بر وی بگذارد و منجر به تمایل وی نسبت به متن یا مقاومت در برابر آن شود. بنابراین، هر آیه قرآن برای هر مخاطب ممکن، به‌طور بالقوه دو نوع استعداد، بروز می‌دهد: (۱) استعداد تحول آفرین و اثرگذاری مثبت، (۲) استعداد تنش آفرین و مقاومت برانگیز. این نکته دقیقاً در آیه فوق آشکار است. نکته مهم اما در اینجا این است که استعداد تنش آفرین آیات قرآن فقط اختصاص به غیرمؤمنان نداشته است بلکه مؤمنان نیز با محتوای برخی از آیات قرآن درگیر می‌شوند و هم استعداد تحول آفرین آیات را تجربه می‌کرده‌اند و هم استعداد تنش آفرین آنها را. استعداد تنش آفرین قرآن گاه آثار مثبت و گاه آثار منفی داشته است. مسلمانان در مواجهه با این خصلت آیات، گاه خود را تغییر می‌دهند و گاه می‌کشیده‌اند جنبه تنش آفرین آیات قرآن را رفع کنند. در مورد اخیر، مسلمانان به‌طور عام و مفسران مسلمان به‌طور خاص در تاریخ اسلام



طرح از سیمین هدایت منفرد

کوشیده‌اند این جنبه‌های مقاومت برانگیز متن را از طریق فرآیندی که من آن را رفع یا نفی جزئی مدخلیت آیات می‌نامم، منتفی سازند تا جنبه تنش آفرین اولیه متن را از بین ببرند. دو مورد مهم از این استعداد تنش آفرین و مقاومت برانگیز آیات قرآن در حوزه فقه (مدخلیت حقوقی) و در حوزه شناخت (مدخلیت شناختی) پروز می‌یافته است. در میان مسلمانان (منظور متفکران مسلمان عقلائی اندیش است نه همه مسلمانان) دو راهبرد مهم را برای رفع این دو نوع مدخلیت آیات به کار گرفته شده است که عبارت‌اند از تعمیم قاعده نسخ، و تأویل آیات (اگر چه راهبردهای نفسی یا رفع مدخلیت آیات منحصر به اینها نبوده است).

ملکیان به ما می‌گویند باید کل این متن را تعبیدی پذیرید و الا گزینشی عمل کرده‌اید و از دینداری خارج شده‌اید. هر نوع تأویلی هم مجاز نیست. در اینجا ملکیان می‌بایست تعیین موضع کنند که آیا راهبردهایی چون نسخ و تأویل و برخی راهبردهای دیگر که توسط برخی از فقها و مفسران و قرآن‌شناسان عقلائی اندیش در تاریخ اسلام به کار گرفته شده‌اند ریشه در خود کتاب و سنت دارد یا نه؟ اگر وی چنین راهبردهایی را به لحاظ اسلامی معتبر بشمارد، رویگرد و روش

روشنفکری دینی نیز بالطبع مورد تأیید خواهد بود. در غیر این صورت و با مردود شمردن اعتبار دینی این راهبردها، موضع ملکیان به ناگزیر بیشتر موضع ارتدوکی را منعکس خواهد ساخت [۴]. به عبارت دیگر، بسیاری از صاحب‌نظران مسلمان در طول تاریخ اسلامی به کارگیری این راهبردها (نظیر تعمیم قاعده نسخ و تأویل آیات) را مردود شمرده‌اند. آنها در تاریخ اسلام جبهه راست کیشی اسلامی را شکل داده‌اند. اما نه معاشناسی و روش‌های معتبر خوانش متن چنین الزامی (الزام راست کیشانه‌ای) را ایجاد می‌کند و نه خود اسلام و قرآن؛ یعنی برای تأیید مدعیان ملکیان نه دلیل و شواهد برون دینی وجود دارد و نه شواهد درون دینی خلل‌ناپذیر. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد مبانی اتخاذ دو راهبرد پیش گفته (نسخ و تأویل) در خود متن قرآن موجود است. هم راهبرد نسخ در قرآن وجود دارد و هم راهبرد تأویل و به نظر می‌رسد مسلمانان با توسل به چنین امکانی با استعداد تنش آفرین و مقاومت برانگیز آیات مواجه شده‌اند. «روشن‌ترین دلیل بر رابطه دیالکتیکی میان وحی و واقعیت، پدیده نسخ است که دانشمندان علوم قرآنی به وقوع آن در متن قرآنی معترفند. این از آن روست که نسخ به معنای ابطال و الغای حکم است، خواه

آیه‌ای نیز که بر آن حکم دلالت می‌کرده است الغا شود و رفع تلاوت نیز صورت گیرد، خواه این آیه همچنان در متن قرآن باقی بماند و بر آن حکم منسوخ دلالت کند». (ابوزید، ۱۳۸۱: ۲۰۹)

بر همین اساس، مسلمانان دریافته‌اند که «احکام شرعی خداوند، مربوط به سلوک و رفتار انسان در درون جامعه است؛ از این رو، نمی‌توان واقعیت پویا و متغیر را در دایره احکام و قوانین ثابت و بی‌تحول محدود کرد». (همان، ۲۱۵) اما راهبرد تأویل نیز مورد تأیید قرآن است. خود کتاب قرآن کل متن را یک‌دست تلقی نکرده است بلکه از محکمت و متشابهات و لزوم تأویل آن سخن گفته است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ». (آل عمران: ۷)

«اوست کسی که این کتاب [= قرآن] را بر تو فرستاد. پاره‌ای از آن، آیات محکم [= صریح و روشن] است. آنها اساس کتابند؛ و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تأویل پذیرند]. اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند، با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند. [آنان که] می‌گویند: «ما بدان ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست»، و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود». (قرآن مجید، ترجمه فولادوند)

این آیه نشان می‌دهد که مسئله متن‌شناسی از آغاز برای مسلمانان مطرح بوده است؛ اینکه چگونه باید با متن مواجه شویم و چگونه از آن پیروی کنیم؟ از این آیه ضمن اینکه استنباط می‌شود تمام کتاب را خداوند نازل کرده است، می‌توان نتیجه گرفت که قرآن بر پیروی از محکمت و تأویل متشابهات تأکید دارد. تأویل را نیز عموماً به معنای «کوشش برای رسیدن به علم و آگاهی به پدیده‌ای، از طریق حرکت نظری یا تفکر انسانی» دانسته‌اند. (همان، ۳۸۵)

حال می‌توان یک گام جلوتر رفت و پرسید که آیا قرآن خود در باب چند کارکردی بودن متن و امکان تأثیرات و برداشت‌های مختلف از آن سخن گفته است و چنین آثاری را برای خود قائل شده است؟ باز هم این امر در قرآن مورد تأیید قرار گرفته است: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكُمْ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلْ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ». (زمر: ۲۳)

«خدا زیباترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه، متضمن وعده و وعید، نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می‌هراسند، پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد، سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می‌گردد. این است هدایت خدا، هر که را بخواهد، به آن راه نماید و هر که را خدا

گمراه کند او را راهبری نیست». (قرآن مجید، ترجمه فولادوند)

بدین ترتیب، قرآن خود می‌گوید که تمام آیات، گزاره‌های ناظر به واقع نیستند بلکه شامل وعده و وعید نیز هستند. آیات مذکور (عطف توجه به بحث از موضع هنجارین) نشان می‌دهد که مواجهه با متن قرآن و نحوه پذیرش آیات آن نیازمند بهره‌گیری از روش‌هایی است و قرآن متن ساده‌ای نیست که در یک بررسی انتقادی یک‌باره بتوانیم تکلیفمان را با کل آن روشن کنیم.

احکام شرعی خداوند، مربوط به سلوک و رفتار انسان در درون جامعه است؛ از این رو، نمی‌توان واقعیت پویا و متغیر را در دایره احکام و قوانین ثابت و بی‌تحول محدود کرد

حال می‌رسیم به این پرسش مهم که تکلیف کسی که می‌خواهد انتقادی‌اندیشانه زندگی کند با استعداد تنش‌آفرین آیات قرآن چیست؟ اگر مشکل استعداد تنش‌آفرین آیات را حل کنیم مشکل استعداد تنش‌آفرین احادیث نیز به‌طریق اولی حل خواهد شد. آیا مسلمان انتقادی‌اندیش می‌تواند همه گزاره‌های قرآنی را به‌همان صورت ظاهری‌اش به‌نحو انتقادی بپذیرد؟ پاسخ روشن است. بسیاری از گزاره‌های کتاب مقدس و سنت در صورت ظاهری‌اش به‌لحاظ انتقادی غیرقابل پذیرش هستند و یک مسلمان انتقادی‌اندیش نمی‌تواند آنها را بپذیرد. به‌عبارت دیگر، این گزاره‌ها برای او تعارض شناختی ایجاد می‌کنند و ناهمساز با پاره‌های دیگر اندیشه او (که به‌نحو انتقادی گرد آمده‌اند) می‌شوند. روشن است که تجربه این تعارض شناختی امروزه برای مسلمانان بسی بیشتر تکرار می‌شود [۵]. البته، انتقادی‌اندیشی همان‌طور که ایجاب می‌کند که هیچ باوری را بدون واریسی انتقادی نپذیریم، همچنین ایجاب می‌کند که در کنار گذاشتن و طرد کردن باورها نیز فرآیندی انتقادی را طی کنیم. بنابراین، بخشی از باورهایی که با تفکر انتقادی‌مان در اینجا و اکنون تصادم دارد، در فرآیندی از واریسی انتقادی و به‌تدریج کنار می‌گذاریم. چون به این سنت تعلق داریم، در این کنار نهادن باورهای به‌لحاظ انتقادی غیرقابل قبول، با احتیاط بیشتری عمل می‌کنیم تا فرآیند واریسی انتقادی‌مان قابل اعتمادتر و پایاتر باشد. بنابراین، ما فرضیه‌هایی را در باب درستی احتمالی برخی از این باورها مطرح می‌کنیم و آنها را برای بررسی انتقادی عمومی وارد گفت‌وگوی عمومی می‌کنیم. از اینجا است که فرضیه‌هایی درباره دین و باورهای دینی در عرصه عمومی مطرح می‌شوند که هر یک به روش‌هایی متکی‌اند که در دسترس عموم قرار دارند. یکی از این

روش‌ها تأویل (هرمنوتیک) است. این فرضیه‌ها یا برای پذیرش انتقادی گزاره‌های کتاب و سنت مطرح می‌شوند یا به‌خاطر حفظ اعتبار کتاب و سنت. اگر ما به سنت دینی‌ای تعلق داشته باشیم که بخش اعظم گزاره‌های آن به‌لحاظ انتقادی غیرقابل قبول باشند، اعتبار این سنت به کلی فرو می‌ریزد. لذا فرضیه‌های ما در باب سنت دینی‌مان چنانچه کارآمد از کار درآیند و قانع‌کننده باشند، اعتبار سنت دینی‌مان را نیز حفظ می‌کنند و پیروی دینی ما را موجه می‌سازند. این تمام کوششی است که روشنفکری دینی در دوره معاصر انجام داده است. حال می‌توان مجموعه این اقدامات روشنفکری دینی را نقد کرد. خود این جریان نقد به روشنفکری دینی و پاسخ‌های به آن نیز بخشی از انتقادی‌اندیشی درباره روشنفکری دینی است.

بگذارید در اینجا فقط از دو راهبرد مذکور (قاعده نسخ و روش تأویل) سخن بگویم که مسلمانان آنها را به کار گرفته‌اند تا مدخلیت بخشی از آیات قرآن - مدخلیت حقوقی و شناختی‌اش - را منتفی سازند. نخستین راهبرد، راهبرد نسخ است. می‌دانیم که برخی از آیات قرآن برخی آیات قبلاً نازل شده را منسوخ ساخته‌اند و احکام مرتب بر آنها را بی‌اعتبار کرده‌اند. نسخ آیه‌ای توسط آیه‌ای دیگر به‌منزله نسخ توسط خود خداوند محل مناقشه نبوده است؛ هر چند که نصر حامد ابوزید به‌درستی می‌گوید که منطقی‌نسخ در قرآن لزوم توجه دائمی به واقعیت اجتماعی را در خود نهفته دارد: «از آنجا که نقطه عزیمت متن قرآنی به‌مثابه وحی الهی، چارچوب مفاهیم موجود در واقعیت خارجی است، بی‌تردید در تطورات و تغییرات بعدی نیز این واقعیت را در نظر داشته است. تغییر و تحول از ویژگی‌های ضروری واقعیت خارجی و جریان دایمی و سیال آن است. از آنجا که متن قرآنی به این واقعیت توجه دارد، باید شرایط آن را در نظر بگیرد... احکام شرعی خداوند، مربوط به سلوک و رفتار انسان در درون جامعه است؛ از این رو، نمی‌توان واقعیت پویا و متغیر را در دایره احکام و قوانین ثابت و بی‌تحول محدود کرد». (ابوزید، ۱۳۸۱: ۲۱۴-۲۱۵)

باری، پدیده نسخ در حقیقت، کنار نهادن برخی از آیات به‌واسطه آیات جدیدتر بود. اما علاوه بر این، عده‌ای از متفکران مسلمان قائل به «نسخ قرآن به سنت» بوده‌اند. بنابراین نظر، پیامبر مجاز بوده است برخی از احکام قرآنی را لغو کند و بنا به مصلحت، احکام جدیدی را جایگزین کند. بنابراین کنار نهادن بخشی از قرآن توسط پیامبر بنا به مصلحت مجاز بوده است. چنان‌که در عمل می‌بینیم، همین امر در قرون متمادی توسط فقها نیز انجام شده است و برخی از احکام قرآنی بر حسب مصالح جامعه اسلامی و بر مبنای فکر «ثابت و متغیر در دین» مورد اجرا قرار نگرفته است. بنابراین در حوزه احکام، بخشی از آیات قرآنی عملاً کنار نهاده شده‌اند: «در حوزه متون دینی - به‌طور خاص - که اختلاف تأویل به

چالش می‌انجامد و ریشه‌های چالش حقیقی در واقعیت و اجتماع پنهان می‌ماند، لازم است تأویل‌کننده خود را به تمام سلاح‌های فقهی واقعی مسلح کند. فقهاء همواره از جریان و حرکت واقعیت و تغییر آن در زمان و مکان آگاه بوده‌اند و نیک می‌دانسته‌اند که باید دلالت آیات را چنان گسترده کنند که با حرکت واقعیت سازگار افتد. ابزار ایشان در این راه «اجتهاد» و «قیاس» بوده است. هر چند فقهای پیشین اصل «رعایت مصالح امت» را نصب‌العین خود کرده‌اند، لیکن تأویل‌کننده امروزی باید این اصل را به گونه‌ای علمی فهم کند. (همان، ۳۹۸)

اما منتفی ساختن مدخلیت برخی از آیات قرآنی محدود به حوزه احکام شرعی نبوده است بلکه به حوزه‌های دیگر قرآن نیز کشیده شده است. به‌عنوان مثال، برخی از متفکران و مفسران در باب قصص قرآنی رأی به غیرتاریخی‌بودن و غیرناظر به واقع‌بودن داده‌اند و قصص قرآنی را حاوی حقایق تاریخی ندانسته‌اند بلکه برای آنها کارکرد اخلاقی و تربیتی و آموزشی قائل شده‌اند. چنین برداشت‌هایی راه را باز می‌کرده‌اند تا مدخلیت شناختی بخش قابل‌توجهی از آیات قرآن منتفی گردد. نفی مدخلیت شناختی آیات قرآن در واقع یکی از ایرادهای جدی‌ای است که ملکیان به روشنفکران دینی وارد کرده است. نظریه ملکیان می‌گوید که روشنفکران دینی با انواع اقدامات غیرموجه، اقدام به نفی مدخلیت شناختی آیات قرآن کرده‌اند تا بخشی از آیات قرآن را با تفکر مدرن هم‌ساز نمایند: «دینی که بعضی از آیاتش را کنار بگذاریم یک بخشی را تأویل کنیم، از ظاهرش به باطنش عدول بدهیم و بگوییم اینها بیانات حقیقی نیستند، بیانات مجازی یا استعاری یا تشبیهی یا تمثیلی یا کنایه‌ی و یا رمزی هستند، در واقع بخشی عظیم آیات را این‌طوری بیان کنیم که اینها بیانات حقیقی نیستند، یکی از صناعات ادبی در آنها استفاده شده است، یک بخشی را هم که به زمان و مکان خاصی اختصاص می‌دهید و مثلاً به مکانی مثل شبه‌جزیره یا قرن چندم ربط می‌دهند، خوب، چه چیزی از این دین باقی مانده است... این آقایان که هنوز اصرار دارند روشنفکر دینی هستند، این‌طور روشنفکر دینی ماندند که از آیات فقهی می‌گذرند، برای بسیاری از آیات قرآن هم که معنای حقیقی قائل نیستند و معنای مجازی برای آن قائلند، بسیاری از آیات قرآن را هم که می‌گویند جزء ذاتیات قرآن نیست و از عرضیات قرآن است و اختصاص دارد به زمانی دون همه زمان‌های دیگر، مکانی دون همه مکان‌های دیگر و اوضاع و احوالی غیر از سایر اوضاع و احوال، خوب من می‌پرسم دیگر از دین چه چیزی باقی ماند؟» (ملکیان، ۱۳۹۲، ب) حال ببینیم نفی مدخلیت

شناختی بخشی از آیات قرآن اقدامی مدرن است یا سابقه‌ای طولانی در تاریخ تفسیر قرآن دارد و آیا کسانی که چنین مواجهه‌ای با آیات قرآن انجام می‌دهند، از دایره مسلمانی خارج می‌شوند یا همچنان مسلمان شناخته می‌شوند؟

یکی از نظریه‌هایی که مدخلیت شناختی بخش وسیعی از قرآن را منتفی ساخته است، نظریه احمد خلف‌الله دانشمند مصری درباره قصص قرآن است: «آنچه در قصه‌های قرآنی از مسائل تاریخی به چشم می‌خورد، جز صورت‌های ذهنی از آنچه معاصران پیامبر از تاریخ می‌دانستند، نیست و آنچه معاصران پیامبر می‌دانستند، الزماً همان واقعیت‌ها و حقایق گذشته نیست. چنان‌که لازم نیست قرآن بر این مسائل صحه بگذارد یا آنها را به واقعیت و حقیقت برگرداند؛ زیرا قرآن، بیان معجزه‌گونی را بر پایه معتقدات عرب، محیط و مخاطبان تنظیم می‌کرد». (خلف‌الله به نقل از شرفی، ۱۳۸۳: ۸۱) برحسب این نظریه، خلف‌الله نتیجه گرفت که «روایت‌هایی که درباره قصص قرآنی وارد شده، به‌عنوان موعظه، حکمت و ضرب‌المثل است و لذا عقل بشر حق دارد آن را کنار گذارد یا از آن بی‌خبر باشد و یا آن را انکار کند». (همان) شرفی بر آن است که خلف‌الله در طرح چنین نظریه‌ای «مطلبی جدید... نیاورد... لیکن اصول و مبادی‌ای را که عبده در تفسیر آورد و رنگ تاریخی قصه‌ها را نفی کرد، تطبیق نمود و نیز بر سنجش‌های ادبی استادش امین الخولی اعتماد ورزید». (همان)

با بررسی مختصری می‌توان دریافت که تمثیلی تلقی کردن قصص قرآنی سابقه‌ای بس طولانی دارد و به قرون آغازین اسلامی برمی‌گردد

اگر همه این متفکران را با تسامح مدرن تلقی کنیم، می‌توان پرسید که آیا پیش از خلف‌الله، خولی و عبده مفسر دیگری قصص قرآنی را چنین تفسیر نکرده است؟ با بررسی مختصری می‌توان دریافت که تمثیلی تلقی کردن قصص قرآنی سابقه‌ای بس طولانی دارد و به قرون آغازین اسلامی برمی‌گردد. یکی از داستان‌های قرآنی که این‌گونه تفسیر شده است، داستان قرآنی تبدیل‌شدن برخی از یهودیان به بوزینه است و «مجاهد» (که ظاهراً نخستین کسی است که تفسیر قرآن را به‌صورت کتاب درآورد) در قرن اول هجری این داستان را به‌نحو تمثیلی تفسیر کرده است: «هر چند اکثر مفسران این مسخ را حقیقی دانسته‌اند؛ اما از همان قرون اولیه اسلامی مفسرانی نیز بوده‌اند که آن مسخ را باطنی دانسته‌اند. شیخ

طوسی مفسر بزرگ شیعی از قول «مجاهد» مفسر قرن اول هجری (متوفی ۱۰۴ هـ) آورده است که این قصه (بوزینه‌شدن عده‌ای از یهود) تمثیلی است؛ همان‌گونه که خداوند، دانشمندان بی‌عمل یهود را به درازگوشی که کتاب بر خود حمل می‌کند تشبیه فرموده است. بر اساس این تفسیر، گروهی از یهودیان که عقل خود را به کار نگرفته و حاضر نشده‌اند که با تقسوا و اطاعت از قوانین الهی از حالت توحش به کمال نائل گردند و مادی فکر کرده و دائماً در پی عیش و نوش و شهوترانی هستند و همواره به تقلید کورکورانه پرداخته و آلت دست این و آن هستند، آن‌چنان از نظر روحی و قلبی سقوط می‌کنند که همچون میمون و بوزینه در تسخیر دیگران قرار می‌گیرند. این حالت گاه چنان شدید می‌شود که در زندگی اجتماعی آنان کاملاً مشهود است». (درویشی، ۱۳۹۰، www.pajoohe.com) گویا «مجاهد» تمایل داشته است برخی از آیات قرآن را نه گزاره‌هایی ناظر به واقع بلکه به‌منزله تمثیل تلقی کند: «محمد بن جریر طبری (م: ۳۱۰) به نقل از مجاهد (م: ۱۰۰ یا ۱۰۳) نزول مائده بر حواریون را تمثیل می‌داند: «گروهی گفته‌اند: خداوند بر بنی اسرائیل مائده‌ای نازل نکرد. اینان خود به چند دسته تقسیم شده‌اند: برخی گفته‌اند: این آیه مثلی است که خداوند برای بندگانش ذکر کرده است، تا از پیامبر درخواست معجزه نکنند. مجاهد از این گروه است. او گفته است: این آیه مثل است و خداوند مائده‌ای نازل نکرده است.» این مطلب را در ذیل این آیه نقل کرده است: «اذ قال الحواریون یا عیسی بن مریم هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائده من السماء» و حواریان پرسیدند ای عیسی بن مریم! آیا پروردگار تو می‌تواند که برای ما از آسمان مائده‌ای بفرستد.»

(مهریزی، ۱۳۹۳، www.maarefuran.org) اما پس از وی نیز برخی دیگر از مفسران بخشی از آیات قرآن را نه گزاره‌هایی ناظر به واقع بلکه گزاره‌هایی تمثیلی دانسته‌اند. همه آنان در حقیقت با استفاده از این روش، مدخلیت شناختی برخی از آیات را رفع کرده‌اند و همگی نیز مسلمان بوده‌اند و مسلمان شناخته شده‌اند و البته هیچ‌یک از آنان مدرن یا متأثر از غربیان نبوده‌اند: «ابن کثیر (م: ۷۷۴ق) از عطا که از مفسران قرن دوم هجری است در ذیل آیه: «الْم تَرِ إِلَى الَّذِینَ خَرَجُوا مِن دِیَارِهِمْ وَهُمْ أَلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَکِنَ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَشْکُرُونَ». آیا آن هزاران تن را ندیده‌ای که از بیم مرگ، از خانه‌های خویش بیرون رفتند! سپس خدا به مردم نعمت می‌دهد، ولی بیشتر مردم شکر نعمت به جای نمی‌آورند. چنین نقل کرده است: «قال ابن جریح عن عطاء قال: هذا مثل یعنی آنها ضرب مٹ لاقصه وقعت.» ابن جریح از عطاء نقل کرده است: این مثل است (یعنی ضرب‌المثل است نه قصه تاریخی). در تفسیر فخر رازی (م: ۶۰۶ق) از ابو مسلم (م قرن چهارم) نقل شده که قصه کشتن پرندگان توسط

حضرت ابراهیم مثال است: «هنگامی که ابراهیم (ع) از خداوند درخواست زنده کردن مردگان را نمود، خداوند متعال مثالی به او نشان داد تا امر برایش نزدیکتر گردد.» و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن بلی ولکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعه من الطیر ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءاً ثم ادعهن یا یتینک سعیا و اعلم ان الله عزیز حکیم. ابراهیم گفت: ای پروردگار من، به من بنمائی که مردگان را چگونه زنده می سازی. گفت: آیا هنوز ایمان نیاورده ای؟ گفت: بلی، ولیکن می خواهم که دلم آرام یابد. گفت: چهار پرند برگیر و گوشت آنها را به هم بیامیز و هر جزئی از آنها را بر کوهی بنه، پس آنها را فراخوان. شتابان نزد تو می آیند و بدان که خدا پیرومند و حکیم است. همچنین وی از قفال (م: ۳۶۵) نقل می کند که آیه ۱۹۰ سوره اعراف به روش تمثیل بیان شده است و مراد از آن داستان، آدم (ع) و حوا نیست. «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمَلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهَا لِيُنزِلَ آيَاتِنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلْنَا لَهُ شُرَكَاهُ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.» اوست که همه شما را از یک تن بیافرید و از آن یک تن زرش را نیز بیافرید تا به او آرامش یابد. چون با او در آمیخت، به باری سبک بارور شد و مدتی با آن سرگرد و چون بار سنگین گردید، آن دو، پروردگار خویش را بخوانند که اگر ما را فرزندی صالح دهی از سیاستگزاران خواهیم بود. جارا لله زمخشری (م: ۵۲۸ق) در تفسیر «الکشاف» قصه مخاصمه نزد داوود را، تمثیل می داند و همچنین آیه: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ...» را از قبیل تمثیل معرفی می کند. (همان)

لذا در مجموع، کثیری از آیات قرآن توسط مفسران مسلمان به نحو تمثیلی تفسیر شده است. «بدین سان، متهم ساختن آنانی که برداشت تمثیلی دارند، به متأثر شدن از اندیشه غربیان، غیر منطقی است. نزد اهل فن روشن است که برای اتقان علمی یک رای و نظر، باید به ارزیابی روش پرداخت. اگر سبک و روش بر اساس موازین مورد قبول در آن مسئله بود، آن رای از اتقان علمی برخوردار است، گرچه نتیجه نزد ناقد صحیح نباشد. در تفسیر قرآن کریم، اگر مفسر مقدمات لازم را فراهم ساخته و دانش لازم قرآنی را کسب کرده باشد و آرا و اندیشه های برون قرآنی را بر آیات تحمیل نکند، در صراط صحیح تفسیر گام برداشته است. علامه [طباطبایی] در این رای و نظر همین شیوه را به کار گرفته است. ... از سوی دیگر، سند قطعی در دست نیست که هر آنچه در قرآن ظاهری تاریخی دارد، اخبار از واقع است که اگر با قرینه و دلیل به گونه ای دیگر معنی شود، ارزش تاریخی خبرهای قرآن زیر سؤال برود. (همان) اتفاقاً تمام کسانی که بخش هایی از قرآن را ناظر به واقع ندانسته بلکه نمادین یا تمثیلی دانسته اند، با انگیزه و مقاصد دینی چنین

کرده اند و در بسیاری موارد نیز دینداری شان مورد تأیید بوده است. به عنوان مثال، آیت الله معرفت ضمن مخالفت با نظریه احمد خلف الله، درباره وی و امثال وی چنین می گوید: «کسانی را که این نظریه را باور دارند نمی توان بی دین یا ضد قرآن دانست؛ بلکه آنان می گویند، از قرآن دفاع می کنیم و گمان می کنند این سخنان، دفاع از قرآن است، بنابراین نباید چوب و چماق به دست گرفت که تو کافر و بی دین هستی.» (معرفت، ۱۳۹۳، www.maarefqrان.org)

من فقط از مفسران، فقها، و متکلمان یادی کرده ام و از اهل فلسفه و اهل عرفان هیچ نمی گویم که چه تصرفاتی در آیات قرآن می کرده اند و چه تأویل ها و تفسیرهایی که نمی کرده اند. فقط به ذکر سخنی از عین القضات همدانی در باب قاعده نسخ بسنده می کنم که به تنهایی گویا است: «ای عزیز هر که ناسخ و منسوخ شناسد، پیری را نشاید. نشنیدی که علی بن ابوطالب یکی را دید که دعوت خلق می کرد در دین، چه گفت؟ گفت: هل عرفت الناسخ من المنسوخ؟ فقال: لا. فقال له علی: هلکت و اهلکت. آن که راه خدا نداند چه داند که علی این چرا گفت. خلق جهان از ناسخ و منسوخ نام داند، شعاع را آفتاب خوانند و روابود اما نشاید که بپندارند که عین آفتاب است. آن آیات را که جهانیان ناسخ و منسوخ خوانند، جزوی دان از کلی، اما همه آن نیست. آن یک نقطه است از آیات ناسخ و منسوخات.» (عین القضات همدانی به نقل از زارع کمپانی، ۱۳۹۱: ۳۲) حقیقت بسیار تکان دهنده در جهان اسلام در باب نوع

مواجهه با قرآن این است که نیروهای فرهنگی

لذا در مجموع، کثیری از آیات قرآن توسط مفسران مسلمان به نحو تمثیلی تفسیر شده است. «بدین سان، متهم ساختن آنانی که برداشت تمثیلی دارند، به متأثر شدن از اندیشه غربیان، غیر منطقی است

عقلانی اندیش در جهان اسلام عموماً به خاطر پیش فرض های کلامی شان (قرآن کلام خداست، پیامبر معصوم است، خطا در آیات قرآن راه ندارد، و قرآن واجد حقایق ابدی و فرازمانی است) و نیز به خاطر سلطه اجتماعی-سیاسی جهه ارتدو کسی هرگز تردیدی را در باب صدق و صحت آیات آشکار نساخته اند. اما تمامی این نیروهای فرهنگی (به ترتیب شامل محدثان، فقها، متکلمان، فیلسوفان، و عرفا) در طول قرون به روش های مختلف مشغول رفع انواع مدخلیت های آیات قرآن بوده اند. محدثان وظیفه داشته اند به رفع تعارض بین آیات و روایات از یک سو و تعارض میان روایات پیرداند.

فقها درگیر حل تعارضات «ادله استنباط» (خواه تعارض بین آیات و خواه تعارض بین روایات، و خواه تعارضات بین آیات و روایات) بوده اند و متکلمان دائماً کوشیده اند که تعارضات بین معرفت دینی و معرفت غیردینی را حل و رفع نمایند. به عنوان مثال، در عصر جدید متکلمان به نحو مکرر کوشیده اند از طریق تفسیرهای جدید از آیات قرآن، آنها را با یافته های نوین علمی سازگار سازند. (برای مثال بنگرید به رضایی اصفهانی، ۱۳۹۲، www.quran-journal.com) اگر محدثان، فقها و متکلمان عقلانی اندیش می کوشیدند به نحو قاعده مند رفع تعارض کنند، به نظر می رسد فلاسفه و عرفا در رفع تعارضات این چنینی آزادانه تر عمل می کردند. آنها چنین می کرده اند و نگران «تؤمنون بیعض الكتاب و تکفرون بیعض» (بخشی از آیه ۸۵ سوره بقره) و «تؤمنون بیعض و تکفرون بیعض» (بخشی از آیه ۱۵۰ سوره نسا) هم نبودند چون این آیات مربوط به اهل کتابی است که با کتاب مقدس شان را بر اساس منافع خود تفسیر می کردند نه بر حسب حقیقت جویی و تفکر عقلانی (مورد اول) و یا بین پیامبران فرق می نهادند (مورد دوم) [۶]. باری، وقتی اقدامات تمامی نیروهای عقلانی اندیش جهان اسلام را از این جهت بررسی می کنیم به این نتیجه تکان دهنده می رسیم که **عمل جایز است که آیات قرآن را تا ابد تفسیر و تأویل کنیم و هر بار به نحو خاصی این آیات را معنا کنیم تا با دیگر پاره های معرفتی و دیگر شرایط و مصالح زندگی ما در تعارض نباشند!** کافی است سرنوشت تفسیری برخی آیات قرآن را (محض نمونه) از قرن اول تا کنون دنبال کنیم و دریابیم که چگونه قرن به قرن تفسیرهای تازه ای از آیات ارائه شده است و همه این مفسران نیز همان پیش فرض های کلامی پیش گفته را واجد بوده اند. به عبارت دیگر، ظاهر اکثریت آنان - اگر نگوئیم همه آنان - به تعبیر ملکیان معتقد بوده اند! آری به معنایی که حکایتش گفته شد، «هر مدینه نسبت به کس یا کسانی این حالت [تعبد] را به خودش می گیرد!» (ملکیان، ۱۳۹۲: ۵۴) پس «صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی!»

حال تفاوت روشنفکران دینی با این صاحب نظران عقلانی اندیش چیست؟ به نظر می رسد عمده ترین تفاوت این است که متفکران و متخصصان مسلمان قرون ماضی، به صورت موردی از **راهبردهای عقلانی سازی** (از جمله دو راهبرد نسخ و تأویل) بهره می گرفته اند در حالی که روشنفکران دینی همین کار را بر مبنای نظریه دین شناختی خاص خود انجام می دهند. بنابراین، روشنفکران دینی این دو راهبرد مهم را (در کنار راهبردهای دیگر) در نفی جزئی مدخلیت آیات قرآن (و نه نفی تمام ابعاد مدخلیت آیات قرآن) را که در میان مسلمانان در قرون ماضی موجود بوده و به نحو غیر روش مند به کار بسته می شده است، اخذ کرده و برای ارائه تفسیر نوین از دین به کار بسته اند: (۱) راهبرد نسخ؛ (۲) راهبرد تأویل متن. آنان با زمینه مند تلقی کردن بسیاری از آیات

قرآن، راه را برای توجیه‌گری دائمی بسته‌اند و از این لحاظ در قیاس با قدم‌روشن‌تر و نظام‌مندتر با آیات قرآن مواجه شده‌اند. البته این بدان معنا نیست که بر کار آنان نقدی وارد نیست، اما چنین نقدی می‌بایست بر مبنای نظریه‌های متن‌شناختی انجام گیرد و ایرادات روش شناختی‌شان را عیان سازد و صرفاً جنبه‌های نهارین نداشته باشد. تا اینجا نتیجه گرفتیم که روش‌فکری دینی و تجدّدگرایی اسلامی از نظر انتقادی‌اندیشی برنامه‌های تناقض‌آمیز نیست و راهبردهایی که مدرنیست‌های مسلمان در تفسیر عقلانی از دین به کار گرفته‌اند هم به‌نحو هنجارین (برخورداری از تجویز قرآنی) موجه بوده است و هم به‌لحاظ تاریخی سابقه داشته است. لذا عملاً نظریه ملکیان در باب تعبّد حدّ میانه و تعبّد تام، توسط بسیاری از متخصصان مسلمان و قرآن‌شناس نفی شده است. در نتیجه، نظریه ملکیان در باب «تعبّد» را می‌توان معرّف نگرش مسلمانان راست‌کیش (ارتدوکس) - که پذیرش بی‌چون و چرای بدنه‌ای از میراث اسلامی را لازمه مسلمانی می‌داند - تلقی کرد. جبهه ارتدوکس اسلامی را نمی‌توان به کل تاریخ و فرهنگ اسلامی تسری داد. بنابراین تعبّد حدّ میانه و تاّم به‌لحاظ هنجارین و شرعی و حقوقی نه عملاً در جامعه اسلامی جاری بوده و نه در نزد صاحب‌نظران مسلمان در مقام اندیشه‌ورزی کاملاً قابل قبول بوده است. بنابراین یکی از منتقدان ملکیان به‌درستی بر این مشکل نظریه ملکیان انگشت نهاده است: «جناب ملکیان ظاهراً نه تنها ایمان به اصل توحید و نبوت را برای مسلمانی و ایمان کافی نمی‌داند بلکه باور به تمام اصول و فروع دینی و اجرای بی‌چون و چرای آنها را در هر زمان و مکان نیز از لوازم و مقومات دیانت خالصانه می‌داند و حتی بالاتر ترک تعبّد و چون و چیرا کردن و ارائه تفاسیری جز همان ترجمه تحت‌اللفظی قرآن و حدیث و تعبّد را نیز گمراهی و موجب خروج از ایمان و یا دست‌کم احلال در ایمان می‌شمارد». (یوسفی اشکوری، ۱۳۹۲)

نتیجه‌گیری: جمع دینداری و ضدعقلانی نبودن

اگر موضع کلیفوردی را به معنای عقلانی بودن اتخاذ کنیم (موضعی که می‌گوید: «همیشه و هر جا و برای همه کس خطاست که بر مبنای شواهد نا کافی به امری باور آورَد») یعنی موضعی که ملکیان اتخاذ کرده است و باز اگر از فاقد شواهد بودن خود این باور کلیفوردی هم سهل‌انگارانه اغماض کنیم، به نظر می‌رسد بسیاری از باورهای دینی و غیردینی‌مان غیرعقلانی‌اند و می‌بایست آنها را رها کنیم و با معدودی از باورهای سازگار با موضع کلیفوردی زندگی کنیم. با پذیرش چنین موضعی، نظریه ملکیان در باب تعارض عقلانیت و دینداری درست خواهد بود اما دیدیم که مشکلات این نوع شواهد‌گرایی چیست. در اینجا می‌توان یادآوری کرد که

متخصصان دینی عقلانی‌اندیش
- از قرون آغازین تاریخ اسلامی تاکنون - به‌رغم پذیرش مفروضات کلامی، از طریق به‌کارگیری راهبردها و سازوکارهایی که ریشه در کتاب و سنت داشته‌اند، به عقلانی‌سازی دین همت گمارده‌اند و به‌رغم «تعبّد» ظاهری به کتاب و سنت، نظراً و عملاً در جهت نفی مدخلیت جزئی آیات و احادیث و عقلانی‌سازی تفکر دینی کوشیده‌اند

ملکیان خود نیز باورهایی معین را بدون دلیل و شواهد کافی پذیرفته است. به نظر می‌رسد ایشان به‌عنوان یک انسان معنوی قائل به این باور است که **رازی در جهان هست که سزاوار آن است که آدمی یک عمر دل مشغولش باشد.** همچنین به نظر می‌رسد ملکیان این باور را پذیرفته است که **زندگی عقلانی بر شیوه‌های بدیل زندگی مروج است.** حال می‌توان از ملکیان پرسید که برای پذیرش این باورها آیا دلایل و شواهد کافی در اختیار دارد که بتوان آنها را بر حسب معیارهای خود ایشان باورهایی عقلانی دانست؟

همچنین دیدیم که به تعبیر ریکور - به نقل از هوشمند - متفکران دینی کوشیدند باورهای دینی را عقلانی نشان دهند. ما نقدپذیرانه تلاش‌های آنان را به حساب «هرمنوتیک خاطره» گذاشتیم. همچنین انتقادی‌اندیشانه است که بپذیریم: **باورهای دینی فاقد ویژگی‌های ادراکات حسی‌اند.** این را از لابه‌لای کوشش‌های سخت و جدی ویلیام آلستون در دفاع از عقلانی بودن اعتقادات دینی دریافتیم. (آلستون، ۸۰، ۱۳۷۹: ۸۹-۹۷) اگر عقلانی بودن را منحصر به این معنا بکنیم، باز هم نمی‌توانیم اعتقادات دینی را کاملاً عقلانی بدانیم. با این حال، به‌رغم این همدلی با نقد وارد شده، هنوز سخنان ملکیان قابل دفاع نیست. دلیلش این است که اگر احراز نکنیم فلان باور عقلانی است ولی همچنان بدان باور داشته باشیم، هنوز نمی‌توان پذیرش چنین باوری را پذیرشی تعبّدی دانست. بین عدم احراز عقلانی بودن باور از یک‌سو و پذیرش جزئی آن از سوی دیگر، فاصله‌ای چشمگیر وجود دارد. عدم احراز عقلانی بودن باور به معنای ضدعقلانی بودن آن نیست. قلمرو وسیعی بین عقلانی و ضدعقلانی وجود دارد. باورهایی هستند که شواهد کافی برای تأیید آنها در دست نداریم اما شواهد کافی برای اینکه معلوم شود آنها ضدعقلانی هستند نیز نداریم. لذا در این موارد ما ممکن است باوری

را بپذیریم به دلیل اینکه نمی‌توانیم آن را رد کنیم. این با انتقادی‌اندیشی ناسازگار نیست. پس داشتن باورهای نابرابر ایده به معیارهای باورهای عقلانی، به معنای «تعبّد» نیست. مثلاً من از زمانی که شنیدم که اگر ببخشایم خدا نیز نسبت به من بخشنده خواهد بود، بدان باور کرده‌ام. نمی‌توانم با شواهد و قرائن متقن از صحت این باورم دفاع کنم. فقط گمان می‌کنم این باور با دیگر تصورات من از خداوند هماهنگ است. اما شواهد و قرائنی علیه آن نیز ندارم. لذا تا زمانی که باوری ضد آن در اختیار ندارم باورم بدان ضدعقلانی و تعبّدی نخواهد بود. همچنین دیدیم که متخصصان دینی عقلانی‌اندیش در قرون گذشته - از قرون آغازین تاریخ اسلامی تاکنون - به‌رغم پذیرش مفروضات کلامی، از طریق به‌کارگیری راهبردها و سازوکارهایی که ریشه در کتاب و سنت داشته‌اند، به عقلانی‌سازی دین همت گمارده‌اند و به‌رغم «تعبّد» ظاهری به کتاب و سنت، نظراً و عملاً در جهت نفی مدخلیت جزئی آیات و احادیث (یعنی نفی یکی از اشکال مدخلیت آیات) و عقلانی‌سازی تفکر دینی کوشیده‌اند. به نظر می‌رسد روش‌فکران دینی نیز به تبعیت از آنها و به‌طور نسبی، روشمندتر و نظام‌مندتر از آنها در این مسیر گام برداشته‌اند. به بهانه نقد نظریه ملکیان نکات بسیاری آموخته‌ام و از این رو از ایشان سپاسگزاری می‌کنم.

* استادیار گروه جامعه‌شناسی واحد تهران مرکزی دانشگاه آزاد اسلامی

پی‌نوشت

۱. روشن است که من از موضع مدرنیسم اسلامی دفاع می‌کنم. وقتی چند سال پیش برای اولین بار آرای استاد ملکیان را درباره ناسازگاری دینداری از یک‌سو و عقلانیت و مدرنیّت از سوی دیگر خواندم، دچار مشکلی اساسی شدم. من همیشه فکر می‌کردم دینداری عقلانی است و همیشه خود را دینداری مدرن دانسته‌ام و در میان گرایش‌های دینی موجود در جهان اسلام و غیراسلام، مدرنیسم دینی را برگزیده‌ام. حالا صاحب‌نظر والامقامی که عقلانی نیست از سخنانش به‌آسانی گذر کنیم، گفته است دینداری عقلانی و نیز مدرنیسم دینی تناقض‌آمیزند. ایشان حکم منازعه‌خیزی صادر کرده است مبنی بر اینکه نمی‌توان هم عقلانی و مدرن بود و هم دیندار. احساس کردم هویت دینی‌ام مورد تردیدی جدی قرار گرفته و مخدوش اعلام شده است. بزرگان با آدمی چنین می‌کنند. آدمی را به تأمل درباره خویش فرامی‌خوانند و وامی‌دارند؛ و ملکیان با ما چنین کرده است. بزرگان ما را وامی‌دارند که به پاسخ‌های آسان‌باب و همگان‌پسند بسنده نکنیم. ما را وامی‌دارند در آنچه از پیش یافته‌ایم بار دیگر تشکیک کنیم. باری، ضمن اینکه از این نقد بر خود لرزیدم، احساس کردم می‌توانم در برابر آن از هویت دینی خویش دفاع کنم. احساس کردم می‌توانم با این نقد مقابله کنم. این کاری است که هر کسی که هویتش به چالش کشیده می‌شود، در وادی امر انجام می‌دهد. به‌نظرم می‌آمد سستی‌هایی در نظریه ایشان

وجود دارد و من می‌توانم این سستی‌ها را نشان دهم؛ چنان‌که همین احساس را در باب برخی دیگر از نظریه‌های ایشان نظیر «نظریه عقلانیت و معنویت» و نظریه «تغییر فرهنگی» (این عنوانی است که من بدان می‌دهم) دارم. اما از آنجا که ما به اصحاب فضل و دانش حُسن ظن داریم و این حُسن ظن، محصول شایستگی‌ها و صلاحیت‌هایی است که در طی زمان از آنان بروز یافته است، من نیز احتمال دادم که شاید آنچه در آرای ایشان در نظرم سست می‌آید، ناشی از تشریح ناکافی بحث توسط ایشان و یا ناشی از درک و دریافت نادرست من از مجمل آرای ایشان باشد. لذا درنگ کردم و به تدریج آرای ایشان را در این باب گرد آوردم. چندی پیش از انتشار مصاحبه اخیر ایشان بود که در جلسه رونمایی کتاب حج: از مناسک نوزایی تا فرآیند فریاد آقای علی طهماسبی در نشر یادآوران (سه‌شنبه ۱۷ دی‌ماه ۱۳۹۲) توفیق دیدارشان را یافته و گفتم که من درگیر مسئله‌ای با این نظریه شما هستم و منتظر مجالی برای طرح آن هستم. اکنون پس از گفت‌وگوی اخیر منتشر شده از وی (در پایگاه اینترنتی فرهنگ امروز)، گمان می‌کنم ایشان نظرات خود را به‌نحو نسبتاً مبسوطی، همراه با مثال‌های متعدد، عرضه کرده‌اند و وقت آن است که نقد خود را درباره این نظریه ایشان بنگارم بلکه در گفت‌وگوی انتقادی با ایشان - که در مواجهه رویاروی بر من آشکار گشته است که در برابر شاگردانشان بسیار فروتن هستند و همچون برخی از روشنفکران ایرانی، گفت‌وگو با آنان را دون شأن خود نمی‌دانند - کامیاب گردم و هویت دینی متزلزل‌م را از تزلزلی که بدان دچار گشته است نجات دهم. پس بخت خود را می‌آزمایم. تا خدا چه نصیب کند!

۲. توجه به این نکته را مدیون تذکر دوست محقق تازه یافته‌ام آقای اسماعیل زارعی هستم. ایشان این مقاله را خواند و نکات مهمی را متذکر شد. از وی بسیار سپاسگزارم.

۳. به نظر می‌رسد در افکار و بیان ملکیان «تعبد» همان جزم‌اندیشی نیست. ظاهر! جزم‌اندیشی نزد ایشان یعنی اینکه الف، ب است و نمی‌تواند جز این باشد. من از تعبد جزم‌اندیشی را نیز استنباط می‌کنم و درباره جزم‌اندیشی در جای دیگری سخن گفته‌ام (محدثی، ۱۳۹۱: ۴۸-۵۱). توجه به این نکته را نیز مدیون دانسته‌های دوست عزیزم آقای علی زمانیان هستم. آقای زمانیان این مقاله را مطالعه کرده و نکات متعددی را متذکر شده است. من در موارد متعددی از لطف ایشان برخوردار شده‌ام و در اینجا از ایشان قدردانی می‌کنم.

۴. تدقیق این نکته را نیز مدیون آقای زمانیان هستم.

۵. یک نمونه جالب آن در «پایگاه پرس‌مان قرآن» آمده است. یک قاری قرآن از این پایگاه اینترنتی خواسته است که به او در رفع این تعارض شناختی کمک کند:

«تناقض‌های علمی قرآن!!

با سلام

بنده از قاریان قرآن و خانواده‌ای قرآنی هستم اما چند وقتی است که شبانه‌جی جدی درباره برخی آیات قرآن برای من بوجود آمده که برخی از آنها عبارتند از:

۱) نظام حقوقی زن در قرآن برای زمان ما قابل استفاده نیست (زدن زن - ارث) - به غنیمت گرفتن زن شوهردار غیرمسلمان در جنگ! و امکان ازدواج با او! - ازدواج مرد با چند زن که برعکس امکان‌پذیر نیست (امروزه با ژن‌تیک والدین بچه حرامزاده نیز قابل شناسایی هستند و از نظر حقوقی مشکلی ایجاد نمی‌کند از نظر خانواده نیز میزان طلاق در اثر عدم ارضای زن در ایران زیاد است!) استننا کردن زن گرفتن پیغمبر الگو از پیروان کامل‌ترین دین! - بی‌اطلاعی پیغمبری که به معراج رفت و از غیوب خبر داشت از گم‌شدن عایشه و ازدواج با وی در سن شش یا ۹ سالگی ...

۲) تصویر قرآن از آسمان (مثل سقف) و زمین (یک شیء مسطح!) مغایر با تصاویر هابل و علوم فضایی است. (خداوند آسمان را بدون ستون برافراشت - با شهاب از ورود جنیان به زمین و آسیب‌رساندن به انسان جلوگیری می‌کند - اگر خطا کنید تکه‌ای از آسمان بر سر ایشان خواهد افتاد - ان‌الله یمسک السموات ان تزولا (چون ستون ندارد کنترل آن با خداست!) ناهمخوانی هفت آسمان با آخرین مدلی که فیزیکدانان و کیهان‌شناسان با کامپیوتر شبیه‌سازی کردند (شکل کائنات شبیه قطره و در حال انبساط) - ارضین یا چند زمینی با توجه به عدم وجود آثار حیات تا چندین میلیارد سال نوری از زمین و شرایط بد فضا برای حیات (... و یا ذوالقرنین به سرزمینی رسید که خورشید در آب سیاهی غروب می‌کرد! و یا چند مغرب و مشرق با توجه به اندیشه‌های غلط یونانی آن زمان! که در قرآن نیز تکرار شده!

۳) مغایرت احکام نجاست و طهارت با علوم پزشکی. نوعی شراب در فرانسه برای درمان سرطان - نوعی گوشت گوساله در ژاپن (کیلویی یک میلیون تومان) که از تولد فقط با شراب و گندم تغذیه می‌شود که روی اینترنت تصاویر و منابع وجود دارد. تیمم و احتمال انتقال بیماری‌های عفونی - سل - از خاک به انسان. عدم رابطه طهارت (با کلوخ و سنگ) و یا آب کر (سه وجب .. مگر به لیتر نمی‌شود بگویید؟) ...

۴) نحوه جمع‌آوری قرآن ۱۵ سال پس از پیغمبر توسط عثمان! و جنگ‌هایی که بین مسلمین درباره نحوه قرائت در گرفت و تبدیل از خط کوفی بدون نقطه به خط فعلی که برخی آیات را می‌توان چند مدل نوشت با معانی مختلف.

به هر حال اگر به دادم نرسید لب پرتگاهم و با این سایت‌هایی که در اینترنت علیه قرآن کار می‌کنند شما هیچ کاری نمی‌کنید! (پایگاه پرس‌مان قرآن، مرکز پاسخگویی به سؤالات دینی، روز مشاهده: فروردین ۱۳۹۳، www.porsemanequran.com/node/22315).

۶. توجه به شأن نزول این آیات را مدیون یادآوری دوست عزیزم جناب آقای علی زمانیان هستم.

۷. توجه به این، باورهای ملکیان را نیز مدیون دانسته‌های آقای زمانیان هستم.

منابع و مآخذ

• آلستون، ویلیام پی. (۱۳۷۹-۸۰) «آیا اعتقاد دینی معقول است؟» ترجمه نرجس جواندل. مجله نقد و نظر، شماره‌های ۲۵-۲۶، زمستان ۱۳۷۹ و بهار

۱۳۸۰. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۸۲-۱۰۰.

• ابوزید، نصر حامد (۱۳۸۱) معنای متن: پژوهشی در علوم قرآن. ترجمه مرتضی کریمی‌نیا. تهران: انتشارات طرح نو، چاپ دوم.

• ابوزید، نصر حامد (۱۳۸۳) نقد گفتمان دینی. ترجمه حسن یوسفی اشکوری و محمد جواهر کلام. تهران: نشر یادآوران، چاپ دوم.

• پرودوفوت، وین (۱۳۷۷) تجربه دینی. ترجمه عباس یزدانی. قم: مؤسسه فرهنگی طه، چاپ اول.

• پویمن، لوئیس پی. (۱۳۸۸) «معرفت‌شناسی و باور دینی». فصل‌نامه نقد و نظر، شماره ۲۷-۲۸، پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح، ۲ دی ۱۳۸۸، به نقل از شبکه اینترنتی آفتاب، ۲۹ اسفند ۱۳۹۲، www.aftabir.com/articles/view/religion/philosophy

• درویشی، محمدریغ (۱۳۹۰) «نقدی بر مقاله «داستان‌های باورنکردنی قرآن»، پایگاه اینترنتی پژوهشکده باقرالعلوم، روز مشاهده: ۸ فروردین ۱۳۹۳، www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=42034

• دیویس، چارلز (۱۳۸۷) دین و ساختن جامعه: جستاری در الهیات اجتماعی. ترجمه حسن محدثی و حسین باب‌الحوائجی. تهران: نشر یادآوران، چاپ اول.

• رضایی اصفهانی (۱۳۹۲) «رابطه قرآن و علم و راهکار حل تعارض‌های ظاهری آنها». مجله تخصصی قرآن و علم، شماره دو

• www.quran-journal.com/science/index.php?option=com_content&view=article&id=63&catid=41&lang=fa.

• زارع کمپانی، (۱۳۹۱) «گر حجاب از جان‌ها برخاستی... (سیری در فهم قرآن کریم از منظر عین‌القبضات همدانی)». مجله کتاب ماه دین، مرداد ۱۳۹۱، شماره ۱۷۸، ص ۳۱-۳۶.

• شرفی، عبدالمجید (۱۳۸۳) اسلام و مدرنیته. ترجمه مهدی مهریزی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.

• محدثی، حسن (۱۳۹۱) جامعه‌شناسی دین: روایتی ایرانی. تهران: نشر یادآوران، چاپ اول.

• معرفت، محمدهادی (۱۳۹۳) «زبان تاریخی قرآن؛ نمادین یا واقع‌نمون». فصلنامه پژوهش‌های قرآنی. پایگاه اینترنتی مرکز فرهنگ و معارف اسلامی، زمان مشاهده: فروردین ۱۳۹۳،

• www.maarefquran.org/index.php/page.view_Article/LinkID,114

• ملکیان، مصطفی (۱۳۸۱) «معنویت: گوهر ادیان (۱) و (۲)». در: سروش، عبدالکریم و دیگران (۱۳۸۱) سنت و سکولاریسم. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ اول.

• ملکیان، مصطفی (۱۳۹۲) «ملکیان پنجم». مصاحبه زهرا سلیمانی با مصطفی ملکیان. مهرنامه، شماره ۱۳۹۲، ص ۵۱-۵۴.

• ملکیان، مصطفی (۱۳۹۲) «با پارادوکس خود چه می‌کنید؟ «روشنفکری دینی» در گفت‌وگوی مشروح فرهنگ امروز با مصطفی ملکیان، پایگاه اینترنتی فرهنگ امروز، روز مشاهده: ۳۰ / ۱۱ / ۱۳۹۲،

اقبال و شناخت

بخش اول

جمشید دیوانی

مسئله شناخت یکی از دو بال اصلی فلسفه «هستی‌شناسی (Ontology) و معرفت‌شناسی (Epistemology)» و موضوعی بسیار قدیمی است اما در دنیای جدید اهمیت فزون تری یافته و بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. در دهه‌های اخیر و به خصوص با اوج‌گیری مبارزات مردم کشورمان در راه رشد و توسعه و آزادی و عدالت بیشتر و با شدت گرفتن نیازهای فکری و ایدئولوژیک ناشی از آن، مسئله شناخت نیز در سطح گسترده‌تری از مردم و فراتر از فلاسفه و دانشمندان مطرح شد.^۱ از تعریف ساده «انعکاس عین در ذهن» تا تعریف کامل‌تر و نزدیک‌تر به صواب و سایر مطالب مربوط به موضوع طی این سال‌ها و در دوران پس از پیروزی انقلاب مورد بحث و نظر قرار گرفت. علامه اقبال لاهوری طلب شناخت را از ویژگی‌های فطری بشر دانسته و باعث رشد و تعالی عامل شناسا و موضوع شناسایی هر دو می‌داند وی که ماهیت نهایی واقعیت را روحانی می‌داند و نامتناهی را حاضر و ناظر در فردیت متناهی می‌داند با رد هرگونه تعارض بین مادی و معنوی و یا عقل و اشراق و یا ذهنی و واقعی و... هرگونه جست‌وجوی معرفتی یا معرفت‌طلبی را نوعی از نیایش می‌داند و... نظرات اقبال در خصوص موضوع شناخت بسیار بدیع و قابل تعمق است.

بحث معرفت شکل داده است، ولی از آنجا که بحث‌های مربوط به شناخت (معرفت) از مباحث مربوط به هستی‌شناسی (Ontology) جدایی‌ناپذیر هستند همواره در طی کتاب مباحث مربوط به دو بحث را در کنار هم مشاهده می‌کنیم. در این نوشته سعی شده است با توجه به عمده‌ترین فصل‌بندی‌ها و طبقه‌بندی‌های مربوط به موضوع شناخت که در کتاب‌های معرفت‌شناسی وجود دارد به تنظیم و ارائه انسجامی از این موضوع از لایه‌لای مطالب کتاب موجز احیا، اقدامی مقدماتی به عمل آید. بدیهی است این اقدام براساس برداشت‌های نگارنده این سطور انجام شده و به همین دلیل ارجاعات به صورت کامل از منبع اصلی آورده شده است تا خواننده محترم با سهولت بیشتری به تحلیل و نقد مطلب پردازد.

اهمیت شناخت از نظر اقبال

اقبال طلب شناخت را از ویژگی‌های فطری و ذاتی و درونی انسان دانسته و آن را که از برخورد فعال وی با طبیعت و محیط حاصل

اقبال لاهوری فیلسوف و شاعر بزرگ مسلمان چند دهه پیش از طرح مبحث شناخت به صورت نوین و گسترده‌اش در ایران، این مباحث را به خصوص در قالب ایده «احیای فکر دینی در اسلام» مطرح ساخت. وی در سلسله سخنرانی‌هایی که برای نخستین بار در سال ۱۹۳۰ به صورت کتابی منتشر گردید به قول خودش تلاش کرده است «در این سخنرانی‌ها که بنا بر درخواست انجمن اسلامی مدرس تهیه و در شهرهای مدرس و حیدرآباد و علیگره القا شده، کوشش من آن بوده است که، گرچه به صورت جزئی هم باشد... با توجه به سنت فلسفی اسلام و در نظر گرفتن ترقیات اخیر رشته‌های جدید علم و معرفت، فلسفه دینی اسلامی را احیا و نوسازی کنم.»^۲

این کتاب با نام اصلی «The Reconstruction of Religious Thought in Islam» منتشر شده است و در ایران برای نخستین بار با عنوان «احیای فکر دینی در اسلام» در سال ۱۳۳۸ انتشار یافت. اقبال همان‌گونه که اشاره شد در این کتاب به دنبال ارائه شکل علمی معرفت دینی است و بر این اساس محور و جوهر کتاب را

www.farhangemrooz.com/news/12421

• و اینک در سایت فرهنگی نیلوفر،
• www.neelooofar.org/mostafamalekian/dialogue/667.nazarate.malekian.darbare-roshanfekri.html

• مهریزی، مهدی (۱۳۹۳) «آفرینش انسان در تفسیر المیزان». مجله بینات، سال اول، شماره دو، پایگاه اینترنتی مرکز فرهنگ و معارف اسلامی، روز مشاهده: ۸ فروردین ۱۳۸۳،

• www.maarefquran.org/index.php/page.view_Article/LinkID,5461

• وولف، دیوید ام. (۱۳۸۶) روانشناسی دین. ترجمه محمد دهقانی. تهران: انتشارات رشد، چاپ اول.

• همیلتون، ملکلم (۱۳۸۱) جامعه‌شناسی دین. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر تبیان، چاپ دوم.
• یوسفی اشکوری، حسن (۱۳۹۲) «شما با این پارادوکس چه می‌کنید؟!». پایگاه اینترنتی جرس، روز مشاهده: ۱۰ فروردین ۱۳۹۳
[/www.rahesabz.net/story/81241](http://www.rahesabz.net/story/81241)

• Comesana, Juan (2010) "Evidential Reliabilism". *Nous* 44:4 (2010) 571-600. 2010 Wiley Periodicals, Inc.

• Frayer, Matthew (2002) "The Rationality of Religious Belief". *Macalester Journal of Philosophy*. Volume 11. Issue 1 Spring 2002. Pp. 26-33. www.digitalcommons.macalester.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1124&context=philosophy

• Goldman, Alvin I. "Toward a Synthesis of Reliabilism and Evidentialism? Or: Evidentialism's Troubles, Reliabilism's Rescue Package". www.fas.philosophy.rutgers.edu/goldman/Toward%20a%20Synthesis%20of%20Reliabilism%20and%20Evidentialism.pdf

• Houshmand, Hossein (2003) A Reading in Religious Epistemology. A Thesis in The Departement of Religion. Presented in Partial Fulfillment of the Requirements For The Degree of Master of Arts at Concordia University. Motreal, quebec, Canada, August 2003.

• James, William (2002-2013) "The Variety of Religious Experience. A Studt in Human Nature". An Electronic Classics Series Publication. www2.hn.psu.edu

• Murray, Michael J. & Rea, Michael (2008) An Introduction to the Philosophy of Religion. Cambridge University Press.

• Penelhum, Terence (1977) "Fideism". In Quinn, Philip I. & Taliaferro, Charles (eds.) (1977) A Companion to Philosophy of Religion. Blackwell Publisher.

• Snider, Eric (2004) "Evidentialism and Anti-Evidentialism: Must One Be Right?" ■

می شود عامل رشد و تعالی هر دو (انسان و طبیعت) می داند. بدون این ارتباط و بدون معرفت، درون او سخت و بی جان شده و آدمی از رشد و تعالی بازمی ماند.

«معرفت طلبی» جوهر و طبیعت آدمی

وضعیت آدمی در طبیعت چگونه است؟ مواجهه آدمی با نیروهایی که از هر طرف وی را احاطه کرده اند به چه شکلی انجام می شود؟ وی را در شرایطی که از هر طرف قوای مخالف و مانع وی را احاطه کرده اند چگونه می یابیم؟ اقبال معتقد است «آدمی در صمیم وجود خویش، فعالیت خلاق و روحی تصاعد طلب است که در سیر به طرف بالا از یک حالت وجود تعالی پیدا می کند و به حالتی دیگر می رسد.» (ص ۱۶) «آدمی» با همه نقص ها و ضعف هایش بر طبیعت برتری دارد، چه در درون خود حامل امانت بزرگی است که به گفته قرآن، آسمان ها و زمین و کوه ها از کشیدن آن سر باز زده بودند.» (ص ۱۵)

وی معتقد است آدمی که با نیرو و استعداد سازگار کردن قوای مختلف مجهز است، قدرت آن را دارد که به نیروهایی که وی را احاطه کرده اند شکل دهد و آنها را رهبری کند.

قسمت آدمی این است که در ژرف ترین بلند پروازی های جهان اطراف خویش شرکت جوید و به سرنوشت خویش و نیز به سرنوشت طبیعت شکل دهد.» (ص ۱۶)

بنابراین تلاش آدمی برای همساز کردن خود با نیروهای طبیعت و یا به قالب ریختن طبیعت بنا بر هدف و غرضی که خود دارد، نه یک انتخاب ساده بلکه رسالت و وظیفه ای است بزرگ که برعهده وی گذاشته شده است.

فرایند تدریجی شکل دادن و رهبری کردن نیروهایی که آدمی را احاطه کرده اند، باعث می شود تا جوهره و ثروت درونی آدمی نیز آشکار شود که در صورت اجتناب از آن «روحی که در درون اوست چون سنگ سخت می شود و خود به صورت ماده بی جانی درمی آید.» (ص ۱۷)

زندگی و رشد و تکامل آدمی بسته به این است که با واقعیتی که مقابل اوست ارتباط برقرار کند و در این ارتباط است که سرنوشت طبیعت و نیز خود انسان شکل می گیرد ولی آنچه این ارتباط را برقرار می کند معرفت است. **معرفت طلبی جوهره و فطرت انسان** است و آدمی به دنبال گشوده خود با کنار زدن تدریجی پرده ها و حجاب ها از روی طبیعت به شناخت بالاتری از هستی دست یافته و روح و نفس خود را نیز تعالی می بخشد.

ارکان شناخت

تأثیر متقابل هستی شناسی و معرفت شناسی شهید مطهری در بحث شناخت خود معتقد

است^۳ ایدئولوژی ها ناشی از جهان بینی و جهان بینی نیز متأثر از شناخت است. به عبارت دیگر می توان گفت اندیشه های هستی شناسانه و معرفت شناسانه در هر فردی ارتباط تنگاتنگ با هم داشته و هریک بر دیگری تأثیر گذار است. واقعی بودن، تکاملی بودن و هدف داری جهان از مهمترین ویژگی های جهان مخلوق خداست. جایی که ما در آن زندگی می کنیم و جزئی مهم از آن هستیم.



ارکان هستی شناسانه شناخت^۴

[خصوصیت جهانی که در آن زندگی می کنیم چگونه است؟

۱- نخست اینکه جهان به بازی و بیهوده آفریده نشده است:

«آسمان و زمین و آنچه را در میان آنهاست به بازی نیافریدیم. آنها را جز به حق و راستی نیافریدیم. ولی بیشتر اینان نمی دانند.» (زخرف: ۳۸ و ۳۹)

۲- جهان حقیقت و واقعیتی است که باید آن را به حساب بیاوریم:

«در آفرینش آسمان ها و زمین، و دور توالی شب و روز، برای خردمندان نشانه هایی است. آنان که ایستاده اند یا نشسته یا بر پهلو دراز کشیده از خدا یاد می کنند و در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند. [و می گویند] پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده ای...» (آل عمران: ۱۹۰ و ۱۹۱)

۳- این جهان چنان آفریده شده که قابل گسترش است:

«... می افزاید [خدا] در آفرینش هر چه بخواهد...» (فاطر: ۲۵)

۴- جهان بسته و محصولی تمام شده و غیر متحرک و غیر قابل تغییر نیست. شاید در عمق وجود آن رؤیای ولادت

جدیدی نهفته است:

«بگو در زمین گردش کنید و ببینید که خدا چگونه آفرینش را آغاز کرده است، و خدا می آفریند آفرینش دیگری...» (عنکبوت: ۳۰) (ص ۱۴)

ماهیت نهایی واقعیت روحانی است

اما اگر جهان، حقیقت و واقعیتی است که باید آن را به حساب بیاوریم، پرسش مهم و اساسی این است که صفت و ماهیت نهایی این واقعیت کدام است؟

برای رسیدن به پاسخ پرسش بالا سه سطح ماده، حیات و ذهنی (خودآگاهانه) مورد بررسی قرار می گیرد.

مقصود از ماده چیست؟ براساس نظریه سنتی و کهن چیزهایی که در جهان مادی ادراک می شود همچون زمین، آسمان، صندلی، میز و مانند آن به واسطه صفاتشان مانند رنگ، صوت و... شناخته می شوند. اما می دانیم که آنچه وارد چشم یا گوش می شود، رنگ یا صوت نیست، بلکه امواج نامرئی و ناشنیدنی هواست. در حقیقت طبیعت آن چیز نیست که آن را چنین می شناسیم. دریافت های حسی ما وهم هایی است و نمی تواند افشاکننده ماهیت طبیعت و ماده باشند. علم فیزیک که با واقعیت های تجربی و حسی سروکار دارد و کار خود را با نمودهای محسوس آغاز می کند و به پایان می رساند در مقابل تردیدهای جدی که امثال اسقف بر کلی بر نظریه کهن ارتباط ذهن با دریافت های حسی مادی وارد کردند دچار تزلزل شد و پس از ضربات اساسی که یافته های مدرن فیزیک همچون نظریه نسبیت بر آن وارد کردند سرانجام به این نتیجه رسید که باید بت خود را بشکند و روش تجربی که مادیگری علمی را ضروری می دانست به طغیان بر ضد ماده انجامید. «دیگر اشیاء، **حالات های شخصی و ذهنی که چیزی غیر قابل ادراک به نام ماده سبب پیدایش آنها شده باشد، نیستند** بلکه نمودهای اصلی هستند که جوهر طبیعت را می سازند و آنها را به همان صورت که در طبیعت هستند می شناسیم.» (ص ۴۲)

ماده که تصور می شد در زمان، پایدار است و در مکان (فضا)، حرکت می کند با نظریه نسبیت و با مفهوم جایگاه (Space-Time) که در واقع آوردن زمان به داخل فضاست، دیگر قابل دفاع نیست. «صلا بت قدیم از میان رفته، و با آن خصوصیات نیز از میان رفته است که با توجه به آنها، در نظر فرد معتقد به مادیگری، ماده واقعی تر از اندیشه های گریزان جلوه گر می شود.» (ص ۴۲)

«طرز نگرش علمی به طبیعت مبتنی بر ماده محض دانستن آن، وابسته به نظر نیوتنی درباره مکان یا فضاست که آن را خلأ مطلق می داند که اشیا در آن قرار گرفته اند. شک نیست که

این طرز نگرش سبب پیشرفت سریع علم بوده است ولی دوشاخه شدن یک تجربه کلی به دو ناحیه مختلف ذهن و ماده امروز علم را ناچار ساخته است که برای رفع دشواری‌های خود، مسائلی را مورد ملاحظه قرار دهد که در آغاز پیشرفت خود کاملاً نسبت به آنها جاهل بوده است. نقادی شالوده‌های علوم ریاضی سخت آشکار ساخته است که از فرض یک مادیت محض و یک ماده پایدار که در فضایی مطلق قرار گرفته باشد دیگر کاری ساخته نیست» (ص ۴۳)

«به عقیده اینشتین فضا واقعی است، ولی به شخص ناظر بستگی و نسبت دارد. وی مفهوم نیوتنی فضای مطلق را رد می‌کند. شیء مشاهده شده متغیر است، با شخص ناظر نسبت دارد، جرم و شکل و اندازه آن با وضع و سرعت شخص ناظر تغییر می‌کند. حرکت و سکون نیز نسبی و وابسته به ناظر است. بنابراین چیزی به نام مادیت به خود پایدار فیزیکی قدیمی وجود ندارد.» (ص ۴۶)

در اینجا اقبال پاسخ پرسش ابتدای این بحث را (صفت و ماهیت نهایی واقعیت کدام است؟) این گونه می‌دهد: «من شخصاً معتقدم که صفت نهایی واقعیت، نفسانی و روحانی است.» (ص ۴۶)

باید توجه داشت که این نظریه به هیچ وجه به معنای ایده آلیسم و ذهنی‌گرایی نبوده و فقط نفی چیزی به نام مادیت به خود پایدار فیزیکی قدیمی است همان گونه که در بیان ارزش فلسفی نظریه اینشتین بیان کرده است: «ارزش فلسفی این نظریه (نظریه اینشتین) از دو لحاظ است؛ نخست اینکه، عینیت طبیعت را از میان نمی‌برد، بلکه این نظر را که جوهر تنها استقرار در مکان است برمی‌اندازد و این همان نظر است که به مادگیری کهن می‌انجامد. «جوهر» (Substance) در نظر عالم فیزیکی نسبیتی جدید، چیزی پایدار نیست که حالات متغیر داشته باشد بلکه منظومه‌ای از حوادث به یکدیگر وابسته است. در معرفی «واپتهد» از این نظریه، جای مفهوم «ماده» را مفهوم «سازواره» (Organism) گرفته است. دوم آنکه این نظریه فضا را تابع و وابسته ماده می‌داند. جهان بنا بر تصور اینشتین، همچون جزیره‌ای نیست که در فضایی نامحدود قرار گرفته باشد، محدود ولی ناپسته (Finite but Boundless) است. در ماورای آن فضای خالی وجود ندارد. اگر ماده نباشد، جهان منقبض می‌شود و به صورت یک نقطه درمی‌آید.» (ص ۴۷)

پس از بیان نظرات در خصوص ماده، اقبال به سراغ سطوح دیگر تجربه یعنی حیات و خودآگاهی می‌رود. ماشینگری (Mechanism) حاکم بر اندیشه‌ها پس از اکتشاف نیوتن در محدوده ماده و اکتشاف داروین در محدوده تاریخ طبیعی این تصور را به وجود آورده بود که همه مسائل واقعا مادی و فیزیکی است. ...

و انرژی و اتم‌ها، با خواصی که خود به خود در آنها موجود است همه چیز را بیان و توضیح می‌دهد که از آن جمله است زندگی و اندیشه و اراده و احساس است. مفهوم ماشینگری - که مفهومی فیزیکی محض است - مدعی آن بود که توضیح جامع و شامل همه چیز است که در طبیعت مشاهده می‌شود.» (ص ۵۰)

اما «در این شک نیست که نظریه‌های علمی، معرفت قابل اعتمادی برای ما فراهم می‌آورند، چه قابل اثباتند و از طریق آنها می‌توانیم حوادث طبیعی را پیش‌بینی کنیم و آنها را تحت نظم درآوریم. ولی نباید فراموش کنیم که آنچه علم نامیده می‌شود تنها نظر ساده منظمی درباره واقعیت داشتن نیست. مجموعه‌ای از نظریه‌های مجزا درباره واقعیت و پاره‌هایی از یک تجربه کلی است که ظاهراً با یکدیگر مناسب و جور در نمی‌آیند. ... علم طبیعی طبعاً انشعابی است، و اگر نسبت به طبیعت و وظیفه خود وفادار باشد، نمی‌تواند نظریه خود را به عنوان نظری کامل عرضه کند. بنابراین مفاهیمی که (از نظریه‌های علمی) در سازمان دادن به معرفت به کار می‌بریم جنبه فرعی و انشعابی دارند، و مورد استعمال آنها محدود به سطحی از تجربه است که در آن به کار رفته‌اند. مثلاً مفهوم «علت» که روح و عصاره آن تقدم بر «معلول» است به موضوع بحث علوم فیزیکی بستگی دارد که تنها نوع خاصی از فعالیت را شامل می‌شود... چون به سطح حیات و ذهن بالا رویم، مفهوم علت درد ما را دوا نمی‌کند و به مفاهیمی فکری از نوع دیگر نیاز پیدا می‌کنیم. **عمل سازواره‌های زنده، که برای رسیدن به هدفی طرح‌ریزی و آغاز شده‌اند کاملاً با عمل علیتی تفاوت دارد.** در اینجا موضوع بحث و پژوهش ما به مفاهیم «هدف» و «غرض»

زندگی مسیر و جریانی دارد که چنان مسیر و جریان برای یک ماشین قابل تصور نیست و داشتن مسیر و جریان به این معنی است که سرچشمه‌های فعالیت آن را جز از طریق استناد به یک گذشته دور نمی‌توان توجیه کرد و بنابراین باید منشأ آن را در یک واقعیت روحانی جست‌وجو کرد که در تحلیلی از تجربه فضایی و مادی قابل تجلی است، ولی به وسیله این تجربه نمی‌توان آن را کشف کرد

نیازمند است که از درون عمل می‌کنند، برخلاف مفهوم علت که نسبت به معلول، خارجی است و از بیرون عمل می‌کند.» (ص ۵۲)

البته رفتار سازواره در بعضی از سیماهای فعالیت خود با چیزهای دیگر طبیعی سهمیم است ولی اصطلاحات فیزیکی نمی‌تواند آن را به طور کامل و شایسته توضیح دهد.

«پس زندگی (حیات) نمود منحصر به فردی است، و مفهوم ماشینگری برای تجزیه و تحلیل آن نارساست.» (ص ۵۳)

«... زندگی مسیر و جریانی دارد که چنان مسیر و جریان برای یک ماشین قابل تصور نیست و داشتن مسیر و جریان به این معنی است که سرچشمه‌های فعالیت آن را جز از طریق استناد به یک گذشته دور نمی‌توان توجیه کرد و بنابراین باید منشأ آن را در یک واقعیت روحانی جست‌وجو کرد که در تحلیلی از تجربه فضایی و مادی قابل تجلی است، ولی به وسیله این تجربه نمی‌توان آن را کشف کرد.» (ص ۵۴)

«بنابراین باید گفت که حیات امری بنیانی و اساسی و مقدم بر فرایندهای جاری و پیش پا افتاده فیزیکی و شیمیایی است.» (ص ۵۴)

وی در نهایت نظر خود را تکرار می‌کند: «به این ترتیب، **واقعیت‌های تجربه مؤید این امر است که ماهیت نهایی واقعیت، روحانی است.**» (ص ۵۳)

تکامل و هدف‌داری

اقبال در بیان برخی ویژگی‌های فرهنگ و تمدن اسلامی به شرح خدمات این تمدن به تمدن بشری در ریاضیات و نجوم و پزشکی می‌پردازد. یکی از این ویژگی‌ها تأکید قرآن بر هدف‌داری و تکاملی بودن جهان است. «مطابق گفته قرآن چنان که پیش از این هم اشاره کردیم، جهان هدف و غایتی جدی در دنبال دارد.» (ص ۱۹)

«همراه با پیشرفت فکر ریاضی در اسلام، اندیشه تکامل به تدریج شکل می‌پذیرد. جاحظ نخستین بار به این مطلب اشاره کرد که در زندگی مرغان، در نتیجه مهاجرت، تغییراتی پیدا می‌شود. پس از آن ابن مسکویه که از معاصران بیرونی بود به آن شکل یک نظریه قطعی تر داده و آن را در تألیف کلان خویش، «الفوزالاصغر» آورده است. من در اینجا روح نظریه تکاملی او را بیان می‌کنم، و این از آن جهت نیست که به ارزش علمی آن توجه دارم، بلکه از آن جهت است که امتداد و سیر فکری مسلمانان را در روشنی قرار می‌دهد.

به گفته ابن مسکویه، حیات نباتی در پایین‌ترین مرحله تکامل خود، نیازمند به هیچ دانه و تخمه‌ای برای ولادت و نمو نیست. و نیز انواع آن به وسیله دانه تولید مثل پیدا نمی‌کند. تفاوت این شکل حیات نباتی با جمادات، تنها قدرت مختصر بر حرکت است که در اشکال برتر مشاهده

می‌شود، و چون ترقی کند به آنجا می‌رسد که گیاه شاخه‌های خود را می‌گسترده و انواع خود را با تخم و دانه جاودانی می‌سازد. این قدرت بر حرکت رفته‌رفته رشد می‌کند تا به درختانی برسیم که تنه و برگ و میوه دارند. در مرحله بالاتری از تکامل، صورت‌هایی از حیات نباتی وجود دارد که برای نمو خود به خاک بهتر و آب‌وهوای خاص نیازمندند. آخرین مرحله تکامل نباتی درخت مو و درخت خرماست که در واقع در آستانه حیات حیوانی قرار گرفته‌اند. در درخت خرما تمایز جنسی آشکاری ظاهر می‌شود. علاوه بر ریشه و ایاف، چیزی پیدا می‌شود که مانند مغز حیوان عمل می‌کند و کمال زندگی درخت خرما وابسته به آن است. این برترین مرحله تکامل حیات نباتی و دیباچه حیات حیوانی است. نخستین گام به طرف حیات حیوانی رهاشدن از پای‌بندی به زمین و ریشه‌داشتن در آن است که خود این رهایی هسته حرکت خود آگاهانه را تشکیل می‌دهد. این نخستین مرحله حیوانیت است که در آن حس لامسه قبل از همه و حس باصره در آخرین درجه کمال آشکار می‌شود. با پیداشدن حواس، جانور آزادی حرکت پیدا می‌کند، چنان‌که در کرم‌ها و خزنده‌ها و مورچه‌ها و زنبورها چنین است. حیوانیت در چارپایان با اسب، و در مرغان با شاهین به حد کمال می‌رسد و در میمون به آستانه انسانیت نزدیک می‌شود، و این میمون در سلسله مراتب تکامل یک درجه پایین‌تر از انسان است. با تکامل بیشتر، تغییرات فیزیولوژیایی و ازدیاد نیروی تمیز و روحانیت فراهم می‌شود تا آنجا که آدمی از مرزهای توحش می‌گذرد و به جهان تمدن گام می‌نهد.» (ص ۱۵۴)

«به این ترتیب همه رشته‌های اندیشه اسلامی به تصور جهانی بالان (Dynamic) می‌انجامد. این نظر با نظریه ابن مسکویه که زندگی را حرکتی تکاملی می‌داند و با نظری که ابن خلدون درباره تاریخ داشته است تقویت می‌شود.» (ص ۱۵۹)

پی‌نوشت

۱. خلاصه‌ای در این خصوص در مقدمه این مقاله در سایت چشم‌انداز ایران meisami.net آمده است.
۲. احیای فکر دینی در اسلام، نوشته اقبال لاهوری، ترجمه احمد آرام، ناشر: رسالت قلم، کتاب پایا.
۳. کتاب «مسئله شناخت» استاد مطهری، سخنرانی‌های استاد شهید در سال ۱۳۵۶ در کانون توحید.
۴. اصطلاح «ارکان هستی‌شناسانه شناخت» بیانگر همان موضوع ارتباط و تأثیر متقابل بحث‌های هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی است. ■

آیا بیلان دین منفی است؟!

برخی بر این باورند که بیلان دین در طول تاریخ، منفی بوده است. اینها به عملکرد خشونت‌بار دینداران در اطراف و اکناف عالم اشاره می‌کنند و چنین نتیجه‌ای را می‌گیرند. اگر از منظر دیگر به جریان دین در طول تاریخ بنگریم، شاید به نتیجه دیگری برسیم.

از عرفان تا عرف

حضرت شعیب با کم‌فروشی مبارزه‌ای مستدل کرد و نشان داد که کم‌فروشی یعنی استثمار انسان از انسان. برای نمونه اگر قیمت واقعی فروشی را کمتر از آنچه که هست ارزیابی کنیم، در واقع این استثمار و سرکوب دخترانی است که این فرش را بافته‌اند. مرحوم طالقانی در پرتوی از قرآن در تفسیر سوره مطففین به نیکی استدلال انبیا را توضیح داده است. حال ملاحظه می‌کنیم که این استدلال در مبارزه با کم‌فروشی، سیری را در تاریخ طی کرد و حالا به عرفی تبدیل شده که در تمام بنادر، فرودگاه‌ها و مؤسسات گمرکی، دستگاه‌های دقیق اندازه‌گیری وجود دارد که کم و زیاد نمی‌شود. در واقع این مقوله عرفی که همه بشریت آن را به‌عنوان یک ارزش پذیرفته است، ناشی از عرفان و استدلالی است که انبیا مطرح کرده و پای آن رنج‌ها و مرارت‌ها کشیده‌اند تا امروز این نعمت اندازه‌گیری به عرف جاری و حتی قانون تبدیل شود. نمونه دوم اینکه حضرت لوط مبارزه مستدلی را با عرف بدی آغاز کرد و برای آنها استدلال نمود که استمرار در چنین عملی، باعث حذف بخشی از بشریت یعنی زنان از جامعه می‌گردد و جریان تکامل به بن‌بست رسیده و نیروهای مولده که در رأس آن انسان است، کم‌رنگ و بی‌رنگ و در نهایت منتهی می‌گردد. این فداکاری حضرت لوط تا آنجا بود که حتی برای مقابله با این سنت میرا و زوال‌یابنده، به آنها می‌گفت بیایید با دختران من ازدواج کنید، اما آنها بر نمی‌تافتند. گفت و گوی حضرت لوط با آنها، یک گفت‌وگوی مسالمت‌آمیز بود، ولی بر سر آن مردم در تاریخ آن آمد که همه می‌دانیم. این عرفان و استدلال حضرت لوط، در بستر تاریخ و در تداوم آن، به سنت زشت و نادرستی تبدیل شد که امروزه جهانیان از آن بیزارند؛ هر چند گرایشاتی در بعضی کشورها دیده می‌شود که بحث مستقلی را می‌طلبد اما روان‌شناسان معتقدند که این گرایش به تدریج، از بین خواهد رفت.

اگر از این منظر به دین در طول تاریخ بنگریم، آیا دین در حال زوال است یا رونق؟ امروزه به

لحاظ علمی یا به لحاظ‌های دیگر، کسی یاری استدلال برای بدبودن این عمل نادرست را ندارد ولی انبیا توانستند به مقابله با آن برخیزند و بدی‌ها و عوارض منفی آن را به مردم نشان دهند. آری، این عرفان بود که در بستر تاریخ به عرف جاری تبدیل شد و سزاوار است که زحمات پیامبران را ارج نهیم.

نمونه سوم اینکه پیامبران در طول تاریخ با دروغ‌گویی مبارزه کرده و استدلال کرده‌اند که دروغ‌گویی، تحریف واقعیت و تاریخ است و در هر تحریفی، دو طبقه شکل می‌گیرد که طبقه‌ای استثمار می‌شود و طبقه‌ای استثمار می‌کند. از آنجا که انبیا اساس دین را واقع‌گرایی اعلام کردند، در این راستا بود که دروغ یا تحریف تاریخ سنت بدی تلقی شد. اگر به سیر دروغ و دروغ‌گویی در تاریخ بنگریم، امروز در کشوری مثل امریکا با ۳۰۰ میلیون نفر جمعیت، قانون اساسی خود را به نحوی نوشته‌اند که اگر رئیس‌جمهور امریکا دروغی بگوید، از ریاست‌جمهوری عزل می‌شود. بدین سان می‌بینیم که دروغ، به صورت یک عرف بد، جریان پیدا کرده و این یکی از دستاوردهای انبیا و دینداران در طول تاریخ بوده که به صورت یک ارزش بدیهی درآمده است. فردوسی علیه‌الرحمه می‌گوید: به جز راستی کس نجوید ز دین.

متأسفانه دستاورد رنسانس در غرب را نتیجه تفکر غرب می‌دانند. در حالی که اساس دین، واقع‌گرایی و تجربه‌گرایی است که در صدر اسلام موجب آن توسعه بزرگ شد. اساس رنسانس هم همین واقع‌گرایی و تجربه‌گرایی بود. به جای اینکه در اتاق در بسته بنشینیم و ببینیم فیل چند دندان دارد، باید واقع‌گرا باشیم، تجربه کنیم و دندان‌های فیل را بشماریم، یا عمق رودخانه را اندازه بگیریم. نیکسون - رئیس‌جمهور سابق امریکا - در کتاب خود با عنوان «لحظه را دریاب» می‌نویسد باید پذیریم که رنسانس در غرب، محصول سرازیر شدن علوم و فنون دنیای اسلام به غرب بود. باشد که این یادداشت مختصر سرآغاز گفتگمانی شود و از خوانندگان محترم استدعا داریم با آن برخورد فعال کنند. ■

پرونده مارکسیسم در ایران

«اختلاف دیدگاه مارکسیست‌ها و ملی-مذهبی‌ها امری طبیعی است که لزوماً نباید به درگیری و برخورد غیرمسالمت‌آمیز بینجامد، به‌ویژه در دورانی که چه پیش از انقلاب و چه پس از آن اهداف مشترک بزرگی پیش روی همه نیروهای بالا قرار داشت که باید با همکاری یکدیگر محقق می‌شد، کمالینکه در زندان دوران ستمشاهی میان همه این نیروها احترام متقابل برقرار بود حتی هنگامی که ساواک و برخی عناصر متعصب می‌خواستند از حرکت سکتاریستی و انحرافی دارودسته تقی شهرام که واقعا فاجعه‌آمیز هم بود سوءاستفاده کنند با دخالت آیات عظام منتظری، طالقانی و دیگران خنثی شد و آن فضای احترام‌آمیز حفظ شد». بند فوق بخشی از یادداشت پرویز بابایی با عنوان «گسترش مارکسیسم در پیگیری عدالت اجتماعی» است که در ادامه مباحث «ارزیابی واقع‌بینانه مارکسیسم و مارکسیست‌ها در ایران» طرح شده است. طرح این مباحث از شماره ۸۰ چشم‌انداز ایران با مقاله لطف‌الله میثمی آغاز شد و پس از آن نیز صاحب‌نظرانی نظیر خسرو پارسا، عباس نصر، مرتضی محیط، سیامک لطف‌اللهی و امیر طیرانی به بیان دیدگاه خود پرداخته‌اند. در شماره جاری نیز علاوه بر پرویز بابایی، کمال اطهاری و هرمز ممیزی به طرح دیدگاه خود در این زمینه پرداخته‌اند.



گسترش مارکسیسم در پیگیری عدالت اجتماعی

پرویز بابایی

پرویز بابایی در سال ۱۳۱۱ در محله گلوبندک تهران متولد شد. از همان کودکی از سرپرستی پدر محروم شد، از این رو هنوز دوره ابتدایی تحصیل را تمام نکرده بود که در سال ۱۳۲۳ در چاپخانه‌ای که متعلق به اقوام مادرش بود آغاز به کار کرد. کار در چاپخانه وی را به مطالعه مطبوعات و کتاب علاقه‌مند کرد. سال‌ها پس از سقوط دیکتاتوری رضاشاه کشور شاهد پیدایش مطبوعات نسبتاً آزاد و مستقل، تشکیل اتحادیه‌های کارگری و احزاب مترقی و رشد آگاهی مردم بود، حتی اقشار زحمتکش نیز به گفتمان‌ها و مبارزات سیاسی کشیده شدند. بدیهی است بابایی نیز از فعالیت‌های سندیکایی و سیاسی برکنار نماند و در جریان این فعالیت‌ها دو بار پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سه بار پس از آن بازداشت شد که آخرین بار آن از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۲ بود. در جریان آن سال‌ها افزون بر خودآموزی مداوم، نزد اساتید مختلف اصول مقدماتی اقتصاد، سیاست، تاریخ و فلسفه را آموخت و زبان انگلیسی را نیز طی آن سال‌ها و سپس با سه سال تحصیل در کلاس‌های زبان شورای فرهنگی بریتانیا فراگرفت.

پرویز بابایی حدود ۲۰ جلد کتاب ترجمه و تألیف کرده که می‌توان از تاریخ عرب در قرون جدید، زمینه تکامل اجتماعی لودویگ فوئرباخ و ایدئولوژی آلمانی، کانت و فلسفه معاصر، فلسفه تجربه‌گرا، از سقراط تا سارتر، فرهنگ اصطلاحات فلسفه، فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی، مکتب‌های فلسفی از دوران باستان تا امروز را نام برد. وی در زمینه تاریخ معاصر نیز مقاله‌ها و نقدهایی در مطبوعات و زین کشور نوشته است.

دوست گرانمایه جناب مهندس میثمی که خود از مبارزان برجسته و مورد احترام نیم قرن اخیر به‌شمار می‌رود طی مقاله‌ای در شماره ۸۰ نشریه وزین چشم‌انداز ایران برای روشن شدن علل درگیری نیروهای مارکسیست با نیروهای ملی از یک‌سو و نیروهای مذهبی از سوی دیگر با اذعان به اینکه هر سه نیرو با رژیم ستمشاهی، بی‌عدالتی و استعمار مبارزه می‌کردند و جریان‌هایی از آنها در زندان، مقاومت‌های جانانه از خود نشان دادند، باب تازه‌ای را در بحث مسائل تاریخ معاصر ایران گشوده است و از خوانندگان و از جمله اینجانب خواستند در این زمینه برخورد فعال کنند تا هزینه چالش‌ها برای نسل حاضر و آینده کاهش یافته و حتی به صفر برسد. من با مطالعه مقاله‌های آقایان خسرو پارسا و مرتضی محیط در شماره‌های ۸۲ و ۸۳، پاسخ‌های ایشان را به قدر کفایت مستدل و روشن‌کننده یافتم. با این همه در اجابت درخواست آقای میثمی نکاتی هم به نظر من رسید که در زیر می‌آید:

۱- اختلاف دیدگاه مارکسیست‌ها و ملی-مذهبی‌ها امری طبیعی است که لزوماً نباید به درگیری و برخورد غیرمسالمت‌آمیز بینجامد، به‌ویژه در دورانی که چه پیش از انقلاب و چه پس از آن اهداف مشترک بزرگی پیش روی همه نیروهای بالا قرار داشت که باید با همکاری یکدیگر محقق می‌شد، کمالینکه در زندان دوران ستمشاهی میان همه این نیروها احترام متقابل برقرار بود حتی هنگامی که ساواک و برخی عناصر متعصب می‌خواستند از حرکت سکتاریستی و انحرافی دارودسته تقی شهرام

قابل توجه است اما قانع‌کننده نیست. به نظر نویسنده این سطور، نظر استاد مطهری دارای حقیقت انکارناپذیری است که باید مورد توجه قرار گیرد. اگر منظور آقای مطهری فعالیت مارکسیست‌ها و به جنبش در آوردن توده‌های مردم است واقعیت این است که پس از سقوط رضاشاه مردم به‌ویژه زحمتکشان و اقشار محروم خواهان دموکراسی و عدالت اجتماعی بودند و به بحث درباره اثبات یا رد خدا علاقه‌ای نداشتند. ضمن آنکه خود مارکس هم بیشتر دغدغه تبیین و تفسیر زندگی اجتماعی را داشت و در اصل هدف او اثبات یا رد خدا و دین نبوده است. به همین دلیل حزب توده پس از شهریور ۱۳۲۰ آموزش‌های تقی ارانی و

که واقعاً فاجعه‌آمیز هم بود سوءاستفاده کنند با دخالت آیات عظام منتظری، طالقانی و دیگران ختنی شد و آن فضای احترام‌آمیز حفظ شد. به یاد می‌آورم شبی که دوستان مذهبی در قزل‌قلعه مجلس یادبود شهادت رهبران مجاهدین و فداییان را تشکیل داده بودند آقای رفسنجانی در سخنان خود اظهار داشتند همه کسانی که با رژیم ستمشاهی مبارزه می‌کنند چه بخوانند و چه نخوانند مجاهد فی سبیل‌الله به‌شمار می‌آیند. ۲- پرسش محوری ایشان این است که چرا در ایران مذهبی، مارکسیسم تا این حد رشد و گسترش داشته است؟ ایشان می‌گویند به نظر آقای مطهری علل گرایش به مادگرایی در ایران عصیانگری آنهاست و خود می‌افزایند گرچه



یارانش را دنبال نکرد و «از راه ارزش اضافی و دیدگاه‌های اقتصادی و با فرهنگ کار وارد شد» و برنامه خود را بک رشته اصلاحات اجتماعی، جلوگیری از بازگشت دیکتاتوری و به گفته رهبران آن تکمیل آرمان‌های مشروطه، تشکیل سندیکاها، کارگری و طرح لزوم ایجاد قانون کار و نیز اصلاحات ارضی به نفع دهقان‌ها قرار داد. هیچ‌یک از احزاب دیگر، ملی‌ها و مذهبی‌ها به این مسائل توجه نداشتند. لزوم توجه به مسائل حقوق زنان و حضور آنان در فعالیت‌های اجتماعی نیز برای نخستین بار توسط حزب توده ایران و دیگر نیروهای چپ به میان آمد. احترام به حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی و حتی حق شرکت آنان به عضویت در احزاب موضوع دیگری بود. بسیاری از ارمنی‌ها و دیگران به عضویت حزب درآمدند. تعدادی از ارمنی‌ها عضو حزب مانند گالوست زاخاریان، جهانگیر باغدانیان، آرسن آوانسیان و معروف‌ترین آنها وارطان سالاخانیان و دیگران جان خود را بر سر آرمان اجتماعی خود نهادند. این حزب توده بود و نه جریان‌های دیگر که از اعتصاب بزرگ کارگران نفت خوزستان و کارگران کوره‌پزخانه‌ها حمایت کرد. حزب توده با وجود اشتباهات خود در ارزیابی نادرست از مصدق و جنبش ملی‌شدن نفت، در قیام سی‌ام تیر به دفاع از حکومت ملی مصدق برخاست تا آنجا که در یادبود قیام سی‌ام تیر ۱۳۳۲ چنان گسترش یافت و چنان جمعیتی را به دور خود گرد آورد که به گفته دکتر صدیقی امریکا با مشاهده این جمعیت تصمیم به کودتا گرفت (!) حضور ۶۰۰ نفر از افسران پاکدامن ارتش در شبکه نظامی آن که به شهادت ۳۰ نفر از آنان انجامید به درستی حیرت‌آور است. همین دلایلی که گفته شد شامل جوانان از جان‌گدشته‌ای نیز که جان‌های شیفته خود را چه در زندان‌ها زیر شکنجه‌های واقعا طاقت‌فرسای رژیم شاه و چه در مبارزه مسلحانه با رژیم صرف‌نظر از درستی یا نادرستی خط‌مشی آنان فدای خلق کردند صدق می‌کند. آیا این حقایقی که گفته شد علت رشد و گسترش نیروهای مارکسیستی نیست؟ آیا این جوانان و این شهدا برای اثبات الحاد و علیه دین و مذهب به مبارزه برخاستند؟ تا آنجا که من خود شاهد بودم و خوانده‌ام در هیچ‌یک از این جنبش‌ها

«مارکس مانند قرآن برای تاریخ هدف و جهتی قائل بود ولی برخلاف قرآن هدف و جهت را تکامل ابزار تولید می‌دانست در حالی که از نظر قرآن اولویت با تکامل انسان است.»

فعالان به گفته شاه مارکسیست‌ها به شعائر و مقدسات دینی مردم کاری نداشتند و مبارزان مذهبی و ملی را هم پیوسته در مبارزه همراهی می‌کردند.

۳- آقای میثمی از قول سعید محسن نوشته‌اند «مارکس مانند قرآن برای تاریخ هدف و جهتی قائل بود ولی برخلاف قرآن هدف و جهت را تکامل ابزار تولید می‌دانست در حالی که از نظر قرآن اولویت با تکامل انسان است». باید یادآوری کنم استنباط وی از دیدگاه مارکس کاملاً نادرست است. اتفاقاً مارکس می‌گوید: «انسان خود پایه تولید مادی خویش است چنان‌که تمامی تولید را او انجام می‌دهد. از جمله کار کردها و فعالیت او به منزله آفریننده کالاهاست، به این معنا می‌توان به‌راستی اظهار کرد که تمامی روابط و کارکردهای انسانی بر تولید مادی اثر می‌گذارد و تأثیر کم و بیش تعیین‌کننده‌ای بر آنها دارد.»^۱

۴- باز از قول سعید محسن نقل کرده‌اند که «مارکس هم مانند قرآن خطابش به توده‌هاست نه قدرتمندان و ثروتمندان. با این تفاوت که مارکسیست‌ها همه بشریت را جزو توده‌های مردم حساب نمی‌کردند و فقط بخشی از انسان‌ها را که پرولتاریا نامیده می‌شدند در این دسته قرار می‌دادند، مستقل از طبقه‌ای که انسان‌ها در آن بودند را قبول نداشتند.» این هم متأسفانه تحریفی از دیدگاه مارکس است. مارکس می‌گوید: «کمونیسم بازگشت خود انسان به‌مثابه موجودی اجتماعی واقعا انسانی است، بازگشتی کامل و آگاهانه که تمامی ثروت تکامل پیشین را به خود جذب می‌کند.»^۲ مارکس در جای دیگر می‌گوید رهایی پرولتاریا، رهایی کل بشریت است. پرولتاریا طبقه‌ای است که انحلال‌گر تمامی طبقات است، حوزه‌ای از جامعه که سرشت جهانشمول دارد زیرا رنج‌های او نیز جهانشمول است. حوزه‌ای است که در نهایت نمی‌تواند بدون آزاد کردن دیگر حوزه‌ها خود را آزاد کند که خلاصه خسران و زیان کل بشر است که می‌تواند خود را

با نجات کل بشریت نجات دهد. این انحلال‌گر جامعه، به‌مثابه طبقه‌ای خاص، پرولتاریاست و در مورد آلمان می‌گوید: «زمانی که روشنیایی تفکر در این خاک بکر مردم عمیقاً رخنه کند آلمانی‌ها خود را آزاد خواهند کرد و به صورت انسان‌ها در خواهند آمد. آزادی آلمان فقط در عمل امکان دارد به شرط آنکه آدمیان دیدگاه آن نظریه را اتخاذ کنند که انسان را (نه وسیله) بلکه والاترین وجود برای انسان می‌داند و سپس می‌افزاید «هیچ نوعی از بردگی نمی‌تواند ملغی شود مگر آنکه کل بردگی نابود گردد. آزادی پرولتاریای آلمان آزادی کل انسان‌ها خواهد بود.»^۳

در پایان باید تأکید کنم اینجانب خود پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۳۶ که حزب توده از ضربه‌های سنگین و سرکوبی کودتای ۲۸ مرداد در داخل کشور دیگر کمر راست نکرد و من که اشتباهات آن را در وقایع آذربایجان و مصدق و روش منفعلانه‌اش در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و دنباله‌روی از شوروی می‌دانستم از آن روی بر تافته و فقط به فعالیت‌های سندیکایی و مطالعاتی تمرکز کردم که بار دیگر به این «جرم» در سال ۱۳۴۰ بازداشت شدم. اتهام من در سال ۱۳۵۰ که بار دیگر دستگیر شدم و افتخار آشنایی با مهندس میثمی را یافتم، چاپ و پخش اعلامیه‌های ضد رژیم از جمله اعلامیه‌های آیت‌الله خمینی (ره) و همکاری مطالعاتی با محفل‌هایی بود که بعدها به سازمان چریک‌های فدایی موسوم شدند و این فعالیت‌ها تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ادامه داشت. من از سال ۱۳۵۰ به بعد مهندس میثمی را ندیدم و ملاقات بعدی با ایشان در راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷ صورت گرفت.

پی‌نوشت

۱. گزیده نوشته‌های مارکس در جامعه‌شناسی و فلسفه اجتماعی، ترجمه پرویز بابایی قلم، ص ۱۳۲.
۲. همان، ص ۳۰۲.
۳. همان، ص ۲۲۹-۲۲۸.

ضرورت تحلیل تاریخی مارکسیسم و مارکسیست‌ها در ایرانی



کمال اطهاری

کاین عقل جزوی می‌شود در چشم عشقت آبله
(مولوی)

دوست و پیشکسوت سیاسی گرامی ام‌لطف‌الله میثمی با گشودن پرونده «ارزیابی واقع‌بینانه مارکسیسم و مارکسیست‌ها در ایران» (در شماره ۸۰ نشریه چشم‌انداز ایران)، به پیروی از اخلاق سیاسی بزرگانی چون زنده‌یادان دکتر مصدق و عزت‌الله سحابی، باب گفتمانی ضروری در این باره را باز کرد. گفتمانی که می‌خواهد به تقابل‌های گذشته عقل جزوی جریان‌های مذهبی و دگراندیش برای توسعه و تکامل جامعه ایران پایان بخشد و آنها را در این راه همراستا سازد. البته این کوشش و صفحات یک نشریه برای این ارزیابی کفایت نمی‌کند و برای آن وجود احزاب و انجمن‌های آزاد و دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌هایی مستقل ضرورت دارد. اما اگر با آغاز این گفتمان، توافق برای برنامه پژوهشی شایسته‌ای برای این ارزیابی به‌دست آید، مقصود حاصل شده است.

ابتدا به خواست مهندس میثمی، کمی از خود بگویم: من در سال ۱۳۳۰ در یک محله قدیمی تهران که نامش در تاریخ بیهقی هم آمده (دروازه دولاب) در یک خانواده ملی-مذهبی به دنیا آمده‌ام. در نوجوانی پای صحبت زنده‌یادان طالقانی، بازرگان، مطهری و شریعتی نشسته‌ام. در همین سن با ولعی که به خواندن و دانستن داشتم، به فلسفه علاقه‌مند گشتم. این علاقه مرا از جریان‌های مذهبی دور (اما نه متنافر) کرد، چون هیچ‌کس به خود فلسفه علاقه‌ای نشان نمی‌داد و حتی کسانی چون بازرگان در علم و فلسفه در پی اثبات وجود خدا بودند (مقوله‌ای که نوع دیگر آن اثبات عدم وجودش است). به‌طور مسلم، قشری‌گری دلیل اصلی دوری‌جستن از فلسفه و به قول معروف با انبر برداشتن آن و حتی عرفان بود (به‌طور نمونه رجوع کنید به برخورد به زنده‌یاد علامه طباطبایی همچون یک دگراندیش در قم به دلیل تدریس فلسفه در دهه ۱۳۴۰، و به اظهار نظر منفی آیت‌الله سیستانی درباره تدریس فلسفه ملاصدرا و عرفان ابن عربی در ایران در حال حاضر!). این دلیل هم ممکن است که در ایران (خلاف غرب) همیشه فلسفه آموزهای غیرقابل تفکیک از الهیات بوده است. در سال ۱۳۴۸ وارد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران شدم. توجه من به مارکسیسم با این عبارت فلسفی از انگلس جلب شد: درک ضرورت مایه آزادی است. در واقع این عبارت (که در اصل از هگل است) برای من پلی بود بین علم با فلسفه، و بین فلسفه (آرمان) با عمل برای دستیابی به آزادی (رهای، تعالی) انسان در جامعه. با مطالعه بیشتر دریافتم که اگر هگل کوشید عقل را در تاریخ وارد کند، مارکس کوشیده این عقل را از طریق علم به عمل، در فرآیندی که پراکسیس می‌نامد، پیوند زند. این مقبولیت فلسفی (منطقی) روش‌شناسی مارکس، برای من مقدم بر حضور انتخابی‌ام در عرصه سیاست رخ داد. اثر این تقدم

در من، روحیه نقاد و کوشش برای دوری‌جستن از سیاست‌زدگی و تعصب فرقه‌ای و امربری سیاسی بود که در دوره دانشجویی نیز به برخورد عملی من با چنین جریاناتی (به‌طور مثال با مرزبندی نادرست جریان چپ با مذهبی در فعالیت‌های دانشجویی) انجامید. البته ادعا نمی‌کنم همیشه در این کوشش موفق بوده‌ام. این را هم بگویم که در همان دوره فلسفه اسلامی را هم با پیگیری بررسی می‌کردم. به‌طور مثال سه جلد «اصول فلسفه و روش رئالیسم» را (نوشته علامه طباطبایی با تحشیه مطهری) پیش از انقلاب مطالعه کردم و پس از انقلاب نیز ابتدا جلد پنجم و بعد چهارم آن را و البته هیچ‌گاه دلیلی قانع‌کننده‌ای برای تأخیر طولانی در انتشار جلد پنجم تا پس از انقلاب و انتشار جلد چهارم را پس از آن نیافتم. پیش از انقلاب، پس از گرایش اولیه به فداییان خلق، جریان (طیف) سیاسی انتخابی من «خط سه» (نام دیگر مائوئیسم در ایران) بود که اگر فضای نیمه‌باز سیاسی کنونی ادامه یابد، درباره فرآیند آن جداگانه سخن خواهیم گفت. از لحاظ روش‌شناسی هم بهتر به نظر می‌رسد که ابتدا برای انکشاف آن به تحلیل و نقد نظری، اجتماعی و تاریخی مارکسیسم و نه مارکسیست‌ها بپردازیم. البته پیش از این در سلسله مقالاتی، که اولین آنها «امپریالیسم و ایران» (نشریه رونق ۱۳۶۸)، «سوسیالیسم واقعا موجود، نظامی بر سر ایستاده» (اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۱۳۷۱، شماره ۵۷ و ۵۸)، و ترجمه مقاله «اندیشه‌های نو در سوسیالیسم» (اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۱۳۷۱، شماره ۶۳ و ۶۴) بودند و بعد در روزنامه، نشریه، کتاب و سایت‌های مختلف، در این راه کوشیده‌ام. در این نوشته کوتاه تنها ارائه برنامه‌ای پژوهشی برای آغاز گفتمان میسر و واجب است. حتی روایت مستند تاریخی از یک جریان سیاسی مارکسیستی، با وجود لزومش برای تحلیل تاریخی، جای آن را نمی‌گیرد، چه رسد به انگ‌نامه‌هایی مبتدل که این یا آن جریان ایدئولوژیک (حکومتی و غیرحکومتی) به اسم تحلیل تئوریک منتشر می‌کنند. سیاه‌مشق‌هایی توبه‌گرایانه به اسم نقد تاریخی و یا در شکل اثر ادبی نیز منتشر می‌شوند که جز ذکر تقویم وقایع، هیچ نشانی از تاریخ (تحلیل تاریخی و رمان تاریخی) ندارند. در واقع بازتاب امیال سرکوب‌شده در گذشته، برای نام‌آوردن به‌عنوان یک فعال سیاسی‌اند، تا عقل و احساس استعلا یافته و پرورده شده انسانی جهان‌دیده که می‌خواهد تجربه گذشته را به شعور تبدیل کند. در این آثار به خود و دیگران چنان برخورد می‌شود که تنها باید به‌مثابه دانایان کل و قدیسان به مبارزه سیاسی وارد می‌شده‌اند. شاید چنین برخوردی ناشی از آن باشد که در جوانی می‌اندیشیده‌اند جریانی که عضو آنند (و در نتیجه خودشان) از همه برترند و بقیه دچار خطای مطلق‌اند و اینک که خطاهایش را می‌بینند، خود را فریب‌خورده دیده و با نفرتی کور می‌خواهند درباره گذشته

افشاگری کنند و شاید هم انتقام این یا آن برخورد نادرست گذشته را بگیرند. عده‌ای هم در این میانه زیر لوی نقد گذشته، دوباره مقام دانای کل را به نام خود سکه می‌زنند. یعنی نقد گذشته را نه به عنوان آغاز گفت‌وگو تاریخی، بلکه صدور حکم تاریخی و جمع کردن حواری و خرقه‌بخشی انجام می‌دهند. البته در همه جریان‌های چپ و راست عده‌ای هستند که می‌پندارند بر دامان کبریایی‌شان هیچ گردی ننشسته و همواره دانای کل بوده و هستند، تنها آنها حق انتقاد و تغییر مواضع را آن هم در خفا دارند و هرگونه انتقادی اگر به آذن آنها نباشد خیانت است. مانند حکومت‌های تمامیت‌خواه نیز محتاج وجود دشمن و خطر خارجی (رقبا) برای حفظ اعضا، طرفداران یا حواریون خود هستند. با جریان‌های دیگر هیچ‌گونه گفت‌وگویی برای توافق (از وحدت گرفته تا جبهه) برقرار نمی‌کنند. تنها توافقی را می‌پذیرند که در آن تسلیم بلاشروط طرف دیگر و قبول حاکمیت مطلق آنها آمده باشد. شگفت این‌که به‌طور معمول کمر به نابودی نزدیکترین کسانشان می‌بندند، به این دلیل که دستشان به دورترها نمی‌رسد! شاید هم به همین دلیل است که می‌گویند انقلاب فرزندان خود را می‌خورد!

هرچند نباید این معیار را کنار گذاشت که یک فعال سیاسی باید دانش کافی برای وارد شدن به مبارزه سیاسی را داشته باشد، یعنی باید روح یا ضرورت تاریخی را برای جهت‌گیری صحیح و انکشاف بخشنده به جامعه درک کند. اما باید در نظر داشت در جامعه‌ای طبقاتی، مبارزه سیاسی در اثر قهر سیاسی طبقات حاکم، خواه ناخواه رخ می‌دهد و به قول «پولانی» یک جامعه فعال، بهتر از یک جامعه منفعل است. در واقع برای تحلیل و درک ضرورت تاریخی، به عنوان پیش‌شرط ساختن تاریخ و ارزیابی عمل اجتماعی خود و دیگران با سنجش آن، باید میزان جبر و اختیار خود و دیگران را در درون این روند دید و سنجید. تاریخ ثابت کرده است (مانند فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی) که مقام دانای کل را هیچ جریانی نداشته و ندارد و هیچ جریانی بدون خطا نبوده و نخواهد بود. به قول لنین، از تئوری خاکستری در برابر درخت سبز و پویای زندگی واقعی کاری بر نمی‌آید. این تئوری است که باید در عمل اجتماعی (پراکسیس) خود را انکشاف بخشد، نه آنکه به نام رستگاری تاریخی یا ابسیدی، زندگی واقعی پویایی‌اش را در قالب تنگ و خاکستری ایدئولوژی از دست بدهد. آن‌گاه انسان‌ها به جای پیمودن راه رهایی و تعالی، اسیر و تخته‌بند برداشت ناقص انسان‌هایی معذوم از فطرت یا سرنوشت بشر خواهند شد. البته تاریخ ثابت کرده این تحمیل ناپایدار است و فقط راه رهایی بشر را پردرد و رنج‌تر می‌کند. عمل اجتماعی فرایاز نیز در جامعه‌ای فعال و باگفت‌وگویی دربرگیرنده اکثریت جامعه ممکن می‌شود، نه در محافل گروهی خاکسترنشین چه در داخل و چه خارج یک حاکمیت.

تحلیل تاریخی مارکسیسم در ایران جدا از تحلیل جهانی آن نیست و هیچ تحلیلی از تاریخ بدون

استفاده از نظریه تاریخی مارکس (مارکسیسم) ممکن نیست. این ناسازواره (پارادوکس)، بنا به نظر خود مارکس، تا محو دولت و طبقات و در نتیجه ایدئولوژی و بدین معنا رهایی بشر از بند کور قوانین طبیعی و اجتماعی و خودبیگانگی ادامه خواهد داشت. یعنی برای تفسیر، نقد و تصحیح تاریخی ایدئولوژی مارکسیستی، باید به اجبار از روش‌شناسی مارکس بهره گرفت. به قول آنتونی گیدنز (در تأیید مارکس) تا طبقات وجود دارند، مبارزه طبقاتی و در نتیجه ایدئولوژی وجود خواهد داشت. موضوع مهم این است که در سطح جامعه تنها با روش‌شناسی مارکس می‌توان درجه به درجه بر آزادی بشر افزود و از بند ایدئولوژی نیز رهید. وقتی مارکس از مارکسیست نبودن خود سخن می‌گوید به لزوم استفاده از روش‌شناسی‌اش، به جای ایدئولوژی (عقل‌جُزوی) یا «ایسم‌شدنش»، تذکار می‌دهد تا راه رهایی بشر از چشم‌آبله‌گون شده توسط ایدئولوژی پنهان نماند. پس موضوع مهمتر شناختن روش‌شناسی مارکس است و برای آن ابتدا باید هدف وی را بشناسیم. همه می‌دانند که عظیم‌ترین و تأثیرگذارترین کتاب مارکس، سرمایه است. وی وقتی جلد اول سرمایه را به چاپ سپرد، در دیباچه‌اش هدف خود را از نوشتن کتاب چنین شرح داد: «هنگامی که جامعه‌ای در مسیر قانون طبیعی تکامل خویش افتاده است - هدف غایی ما در این اثر همین است که قانون اقتصادی تکامل اجتماع نوین را کشف کنیم - نمی‌تواند از مراحل تکامل خود بجهد و نه اینکه ممکن است به‌وسیله فرمان این مراحل را زایل سازد. آنچه می‌تواند این است که درد زایمان را کوتاه‌تر و ملایم‌تر کند.» (مارکس کارل، دیباچه چاپ اول سرمایه، در: سرمایه (جلد اول) ترجمه الف. الف ایرج اسکندری، بی‌نا، ۱۳۵۳، ص. ۵۲)

این تئوری است که باید در عمل اجتماعی (پراکسیس) خود را انکشاف بخشد، نه آنکه به نام رستگاری تاریخی یا ابسیدی، زندگی واقعی پویایی‌اش را در قالب تنگ و خاکستری ایدئولوژی از دست بدهد

می‌بینیم که هدف مارکس اثبات وجود یا عدم وجود خدا نبود، وی می‌خواست ضرورت حاکم بر تکامل جامعه بشری را نشان دهد؛ نه برای تسلیم به آن، نه برای جهیدن از آن، برای کم‌دردتر و کوتاه‌تر کردن راه آزادی بشر با تاریخ‌سازی آگاهانه. این نکته هم قابل ذکر است که به‌طور معمول جریان مذهبی (مانند خود جریان چپ به‌خصوص در گذشته) رجوع به مارکس را (حتی در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم) از ناحیه نوشته‌های ایدئولوژیک رسمی

(مانند ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی از استالین) و منابع دست‌چندم انجام داده است، در نتیجه خود مارکس به‌طور معمول مغفول مانده است. به عبارت دیگر هرچند به‌طور مسلم مارکس ماتریالیست بوده است، اما میزبه مارکس به هیچ وجه ماتریالیسم نیست، که پیش و بعد از وی متفکران ماتریالیست بسیاری با مشرب‌های گوناگون و متضاد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی وجود داشته‌اند. کسانی که آثار مارکس را به‌طور مستقیم مطالعه کرده‌اند، دریافته‌اند که نقطه آغاز و انجام فلسفه‌اش آزادی بشر و کوشش بی‌همتای او برای شناخت و نشان‌دادن ضرورت‌ها یا قوانین حاکم بر تحول و تکامل طبیعت، انسان و جامعه برای رهایی بشر از بیگانگی با خویش، از طریق عمل اجتماعی بوده است.

برای درک صحیح از روش‌شناسی مارکس از دو بخش از نامه معروف انگلس به ژورف بلوک (در کتاب «درباره تکامل مادی تاریخ»، ترجمه خسرو پارسا، نشر دیگر، ۱۳۸۴) نقل قول‌هایی مفصل می‌آورم تا دیگر نیازی به شرح بیشتر نباشد: «بر اساس درک مادی از تاریخ، عامل تعیین‌کننده نهایی در تاریخ عبارت است از تولید و تجدید تولید زندگی واقعی. نه مارکس و نه من هیچ‌گاه چیزی بیش از این را ادعا نکرده‌ایم. لذا اگر کسی این مطلب را تغییر داده و بگوید که عامل اقتصادی تنها عامل است، موضوع را به یک عبارت بی‌معنی و مجرد و مسخره تبدیل کرده است. وضع اقتصادی، زیربنا را تشکیل می‌دهد، اما عناصر گوناگونی از روینا - یعنی اشکال سیاسی مبارزه طبقاتی و نتایج آنها از قبیل تشکیلاتی که به دست طبقه فاتح بعد از یک نبرد پیروزمندانه تأسیس می‌گردند و... همچنین اشکال حقوقی و به‌خصوص بازتاب تمام این مبارزات واقعی در مغزهای شرکت‌کنندگان، از نظر تئوری‌های سیاسی، حقوقی و فلسفی و عقاید مذهبی و تحول بعدی آنها به نظام‌های خشک و جزمی - همچنین تأثیرشان را بر مسیر مبارزات تاریخی اعمال می‌نمایند و در بسیاری موارد به‌طور اخص شکل آنها را تعیین می‌کنند. در میان تمام این عناصر تأثیرات متقابل وجود دارد که در آن، از میان مجموعه حوادث بی‌شمار... حرکت اقتصادی بالاخره ناگزیر به تأکید خود است. در غیر این صورت به کاربرد تئوری در مورد هر دوره تاریخی، ساده‌تر از حل معادله یک مجهولی خواهد بود.»

«مارکس و من به خاطر این که افراد جوان گاهی تأکید بیشتری از آنچه لازم است روی جنبه اقتصادی می‌گذارند تا اندازه‌ای مقصریم؛ ما مجبور بودیم در مقابل مخالفین مان روی اصل عمده که از طرف آنها نفی می‌شد تأکید نماییم، به همین جهت، وقت و جا و موقعیت چندانی به‌دست نمی‌آوردیم که تأکید لازم را روی عوامل مهم دیگر بگذاریم. ولی زمانی که موقعیت نشان‌دادن بخشی از تاریخ می‌رسد، یعنی به کاربرد تئوری در عمل، وضعیت فرق می‌کرد و دیگر هیچ‌گونه اشتباهی مجاز نبود. هرچند که



فردریش انگلس

متأسفانه بسیار اتفاق می افتد که به مجرد جذب اصول مهم یک تئوری جدید، حتی بعضی اوقات به طور نادرست، بعضی ها فکر کنند که کاملاً آن را درک کرده و بدون هیچ دردسری می توانند آن را به کار گیرند. من نمی توانم بسیاری از مارکسیست های اخیر را از این عیب معاف کنم. از این نوشته گویا درباره روش شناسی مارکس و انگلس، دو نتیجه اساسی قابل حصول است: نخست، خطاهای مارکسیست های ایرانی مختص آنها نبوده و از همان ابتدای طرح تئوری مارکس رخ داده است. هر جا و در هر نظام فکری که کژفهمی و ساده انگاری و تعصب جای علم و عقل را بگیرد، چنین خطاهای تأسف باری رخ می دهد. همان طور که مارکسیست نبودن، هیچ کس را از خطاهای بسیار سهمگین تر باز نداشته است. کافی است به اندیشه و کردار امپریالیست ها، فاشیست ها و... و اخیراً سلفی ها بنگرید. دوم اینکه برای تحلیل تاریخی مارکسیسم در ایران، به گونه ای که راهگشای توسعه ایران گردد، باید پرند خرد را بالای تاریخ به پرواز درآورد و در میان انبوه وقایع و اعمال فردی گم نشد. واقعیت این است که از ابتدای شکل گیری ذهنی و عینی طبقات نوین در ایران از دوران مشروطه، یعنی بورژوازی و طبقه کارگر و افسار بینایی، مبارزه طبقاتی نوینی در ایران بین همه طبقات و افسار جدید و قدیم شکل گرفته که بنا به نوع انعکاس نظریه های قدیم و جدید و میزان جزمیت آنها در اذهان شرکت کنندگان در این مبارزه، اشکال روبنایی متفاوت و برآیندهای مثبت و منفی بسیاری بروز کرده است، که بسیاری از آنها خواسته شرکت کنندگان نبوده است. به خصوص که نیروهای بیرونی (امریکا، انگلیس، شوروی و...) نیز با قدرت در صحنه جامعه ایران حضور داشتند. به عبارت دیگر همه آنچه به مارکسیست های ایران نسبت داده می شود، یا به طور معکوس از طرف آنها به دیگران، در واقع برآیند ترکیب پیچیده ای از جبر تحول تاریخی با نهادها و اعتقادات و جزمیات گذشته و دانش جدید، در اذهان نیروهای درگیر

بوده است نه الزاماً خواست آنها. اگر بخشی از آنچه رخ داده خطا بوده است، به خصوص فعالان و روشنفکران سیاسی باید بکوشند با پژوهش و شناخت ضرورت بسیار پیچیده تاریخی و یاری یکدیگر برای این شناخت، راه توسعه جامعه را کم درد و رنج تر کنند.

آن گونه که آنتونیو گرامشی می گوید، یکی از ساده سازی ها و اشتباهات بزرگ مارکسیست ها (احزاب کمونیست) اروپایی، کم بهادادن به جامعه مدنی و تقلیل فعالیت سیاسی و اجتماعی به جنبش طبقه کارگر بوده که منجر به قدرت گیری فاشیسم گشت. این خطا در کشورهای اینک موسوم به جهان سوم، به گونه ای دیگر تکرار شد و آن کنار گذاشتن و نفی حضور بورژوازی ملی در انقلاب های دموکراتیک و رهایی بخش به انحاء مختلف توسط برخی احزاب کمونیست و مارکسیست ها به عنوان نمایندگان طبقه کارگر بود، که هنوز هم به بهانه هایی به نظر جدید (اما از لحاظ محتوا کهنه) حداقل در ایران ادامه دارد. این در حالی است که ائتلاف طبقه کارگر با بورژوازی ملی و دهقانان در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در چارچوب انقلاب دموکراتیک، تحت نفوذ لنین توسط کمینترن مطرح شد و با نظریه پردازی مانو (در مقابل استالین) در چین عملی گشت. یک شیوه رد ائتلاف را در گذشته تروتسکیست های چون «رُی» (Roy) داشتند که اصولاً معتقد به انقلاب دموکراتیک نبودند. وی به عنوان رهبر حزب کمونیست هند در دوران استقلال آن، مرحله انقلاب در هند آن زمان را (به دلیل اقدامات استعماری انگلیس چون کشیدن راه آهن) سوسیالیستی عنوان نمود و حاضر به ائتلاف با گاندی و حزب کنگره هند (نماینده بورژوازی ملی هند به رهبری نهری) نشد و در نهایت هم به نوعی لیبرالیسم عرفانی گروید. آموزه این رویکرد با نظریه روزا لوکزامبورگ هنوز هم ادامه دارد. هر چند برخی از احزاب کمونیست طرفدار شوروی (مانند حزب توده) گاه موضع گیری های سیاسی خطا درباره بورژوازی ملی داشتند، حزب کمونیست شوروی ابتدا امکان ائتلاف نمایندگان طبقه کارگر را با بورژوازی ملی نفی نمی کرد. تا آنکه از دهه ۱۹۷۰ تفوق جهانی اردوگاه کار بر سرمایه، و پیرو آن امکان پیمودن راه غیرسرمایه داری آن هم توسط خرده بورژوازی اعلام گشت. از آن زمان بورژوازی ملی رسماً از چشم حزب کمونیست شوروی هم افتاد. شگفت اینکه اکنون هر چند نه تنها تفوق اردوگاه کار بلکه خود آن هم فروپاشیده، هنوز برخی بر آن موضع نادرست پای می فشارند. کافی است از یک سو به گسیختگی توسعه، جنگ داخلی و نبود مردم سالاری در کشورهایی چون عراق، لیبی، افغانستان، مصر و سوریه و همچنین کره شمالی را که بورژوازی ملی در آنها توسط خرده بورژوازی دارای گرایش سوسیالیستی کنار گذاشته شدند؛ و از سوی دیگر به ثبات و

توسعه پیوسته دموکراتیک کشورهای چون هند و برزیل (پس از به قدرت رسیدن حزب سوسیال دموکرات و بعد کارگران برزیل) بنگریم تا اهمیت وجود و ائتلاف با بورژوازی ملی را برای برقراری فرآیند توسعه پایدار در یک کشور دریابیم. همان طور که نباید سرنوشت اسفبار کشورهای چون پاکستان، بنگلادش، تایلند، آرژانتین و اکثر کشورهای آفریقایی و حتی یونان را از یاد ببریم که در آنها حکومت های دست نشانده سرمایه داری جهانی و بورژوازی وابسته (کمپرادور) حاکم بوده و هست.

برای اینکه گفتن بین جریان ها معطوف به گذشته نباشد، چرا که نقد گذشته برای دستیابی به آینده و در پرتو آن ممکن و مفید است، در آخرین بخش نوشته ام چند پرسش اساسی را مطرح می کنم که اکنون پیش روی همه است تا بتوانیم گزینه های غیرسرمایه دارانه یا نوین را برای نظام سرمایه داری جهانی موجود ارائه نماییم. کوشش مشترک برای دادن پاسخ به این پرسش ها می تواند منبای گفتن تاریخ ساز بین جریان های مختلف فکری و سیاسی (حتی مخالف)، برای دستیابی به توافق های مشخص اقتصادی، اجتماعی و سیاسی برای مراحل مختلف توسعه جامعه ما گردد.

• چشم انداز نهایی برای نهاد بازار چیست؟ نابودی؟ یا دگرشدگی و تحول آن به گونه ها و آمیزه های نوین اقتصاد و بازار اجتماعی شده؟

• چشم انداز نهایی برای نهاد دموکراسی پارلمانی و جامعه مدنی چیست؟ نابودی؟ یا دگرشدگی و تحول آن به گونه ها و آمیزه های نوین پارلمانی و دموکراسی مشارکتی؟

• چشم انداز نهایی برای تحقق عدالت اجتماعی چیست؟ از هر کس به اندازه توان، به هر کس به اندازه تلاش؛ یا از هر کس به اندازه توان، به هر کس به اندازه نیاز؟

• چشم انداز نهایی برای رهایی از خودبیگانگی چیست؟ نابودی تقسیم کار، یا انعطاف در نوع و میزان کار؟

• مراحل و اولویت بندی دستیابی به این چشم اندازها (برنامه های حداقلی و حداکثری) در گونه بندی اصلی جوامع (مانند مرکزی، پیرامونی و شبه پیرامونی) چیست؟ در جامعه ما چگونه است؟

• در این مراحل تاریخی و گونه های تاریخی - جغرافیایی جوامع، چه طبقات و افسار و گروه های اجتماعی بالنده اند؟ نحوه، قاعده و برنامه اتحاد و ائتلاف آنها و اولویت بندی مقولاتی چون آزادی و عدالت، یا موضوعاتی چون عدالت طبقاتی و جغرافیایی و قومی، برابری زن و مرد و... چیست؟ در جامعه ما چگونه است؟ ■

مارکسیسم در ایران



طرح از حسین واحد

می‌کند چه تولیداتی در جامعه امکان‌پذیر است ب- نیروهای تولید شامل ابزار و نیروهای انسانی ج- روابط تولید یعنی چه کسی ابزارهای تولید را در اختیار خود دارد. او به تأثیر متقابل انسان بر طبیعت و طبیعت بر انسان نیز واقف بود و می‌گفت در نظام سرمایه‌داری کارگر برای شخص دیگری کار می‌کند بنابراین این نتیجه کارش به خودش بازمی‌گردد. او شیوه تولید سرمایه‌داری را جمع‌آضداد می‌دانست و معتقد بود که نظام سرمایه‌داری از درون فرومی‌پاشد، پرولتاریا قیام خواهد کرد و پس از طی دیکتاتوری پرولتاریا قدرت تولید را به‌دست خواهد گرفت و به جامعه بی‌طبقه منتهی خواهد شد که همان کمونیسم است. در چنین جامعه‌ای ابزار تولید به همه تعلق خواهد داشت و هر کس بنا بر استعداد خود کار خواهد کرد و بنابراین نیازش حقوق خواهد گرفت. دستاوردها: چه چیزهایی تغییر کرد؟

او در سیاست عملی تأثیرگذار نبوده است. مارکس این نظر هگل را که گفته بود «تحول تاریخی از طریق رویارویی دو عامل متضاد صورت می‌گیرد» پذیرفت ولی در ضمن افزود: «هگل عزیز همه چیز را وارونه دیده است» چرا که هگل نیروی محرک تاریخ را در روح و عقل جهانی منعکس یافت ولی مارکس می‌گفت: «شرایط ذهنی یک جامعه به تغییرات مادی نمی‌انجامد بلکه برعکس، این روابط مادی هستند که در نهایت روابط ذهنی را تعیین می‌کنند.» به اعتقاد مارکس توان اقتصادی هر جامعه بیش از هر عامل دیگری سبب تغییر تمامی زمینه‌های مختلف می‌شود و تاریخ را به جلو می‌راند». او می‌گفت: عمارت زمانی می‌تواند پابرجا بماند که پایه‌های محکم داشته باشد تا کل عمارت را سرپا نگهدارد و برای زیربنای جامعه سه سطح مختلف در نظر گرفت: الف- شرایط تولید که مشخص



هرمز ممیزی

از مذهب زنده‌دلان خواب پریشانی نیست از همین خاک جهان دگری ساختن است (اقبال لاهوری)

نظام‌های بزرگ فلسفی با مرگ هگل به پایان رسید و دانش فلسفه آگزیستانس (فلسفه عملی) جانشین فلسفه نظری شد و در این کار مهم کارل مارکس نقشی اساسی برعهده داشت. به گفته او «فلاسفه تا آن زمان به جای تغییر جهان تنها به تفسیر آن پرداخته بودند.» باید پذیرفت که مارکس فقط یک فیلسوف نبود، او جامعه‌شناس، مورخ و اقتصاددان نیز به شمار می‌رفت و هیچ فیلسوفی به اندازه

من از بینوایی نیم روی زرد غم بینوایان رخم زرد کرد

(سعدی)

در دوران حکومت مرحوم جمال عبدالناصر که سوسیالیسم مصری پرآوازه بود نگارنده با نیت تحقیق، سفری به کشور مصر داشتم و در ملاقات با آقای حسنین هیگل سردبیر وقت روزنامه الاهرام تغییرات و تحولات اقتصادی مصر را جویا شدم؟ او گفت: البته حقوق سردبیر روزنامه الاهرام با حقوق آسانسورچی ساختمان فرق می کند ولی هر سال سود خالص روزنامه به طور مساوی بین همه کارکنان الاهرام تقسیم می شود. این همان شیوه‌ای است که مارکس در کتاب کاپیتال (سرمایه) خود در بحث اینترپرایزها به آن توجه کرده است. باید پذیرفت که باوجود فروپاشی کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی و برخی اشتباهات نظیر کم اعتنایی به اصل رقابت، مارکسیسم در جهان باعث تغییرات عظیمی شد و اگر ما امروز در جهانی زندگی می کنیم که نسبت به روزگار مارکس از عدالت اقتصادی بیشتری برخوردار است و به ویژه در کشورهای صنعتی، علاوه بر تعیین ساعت کار، برای بیکاران حقوق ایام بیکاری و برای فعالان، علاوه بر بیمه‌های گوناگون، یارانه متناسب با افزایش قیمت مواد اولیه تعلق می گیرد، بیش از هر عامل دیگری، موهون اندیشه و مبارزات کارل مارکس است.

کمونیسم خیالی

مارکس در کتاب «سرمایه» ویژگی‌های کمونیسم را به شرح زیر ترسیم نموده است: تاریخ از هنگام طبقاتی شدن جامعه آغاز و در جامعه بی طبقه مختوم می گردد، پیش از پیدایش کمونیسم، کاپیتالیسم در رشد تکاملی خود به مرحله امپریالیسم وارد می شود و انقلاب با پیشتازی پرولتاریا انجام می گیرد، با گذشت زمان دنیا قطبی می شود و کمونیسم

از پیروزی اردوی استشارشوندگان در مصاف نهایی با اردوی استشارکنندگان حاصل می گردد. او می افزاید: در مبارزه برای رسیدن به کمونیسم، هدف وسیله را توجیه می کند و نخستین انقلاب سوسیالیستی در پیشرفته ترین کشورهای صنعتی روی می دهد و در نتیجه استثمار فرد از فرد غیرممکن می شود و طبقات اجتماعی از بین می رود. پس از استقرار کمونیسم دولت (حکومت) رو به نابودی تدریجی می گذارد، رقابت آزاد به مفهوم اقتصادی آن مصداق خود را از دست می دهد و دموکراسی اقتصادی جانشین امپریالیسم می گردد. آزادی سیاسی به مفهوم غیرطبقاتی آن به وجود می آید. اداره کارخانه‌ها به کارگران سپرده می شود، پول، بانک و بهره از بین می رود و انسان از بردگی ماشین رها می شود و در نتیجه ارزش‌های انسانی ارتقا می یابد، ملیت به مفهوم اصالت ناسیونالیسم زایل می گردد و همه ملیت‌ها تحت تأثیر یک انترناسیونالیسم (بین الملل) قرار می گیرد. آزادی هنری مانند آزادی‌های دیگر شکوفا می شود. با مذهب مبارزه می شود و رسوب افکار مذهبی در اذهان از بین می رود. تضادها، رقابت‌ها، خصومت‌ها و برخوردهای سیاسی در قلمرو فردی و اجتماعی علت وجودی خود را از دست می دهد.

اما در سال ۱۸۹۹، ۱۶ سال بعد از درگذشت مارکس، انترناسیونال دوم در پاریس برگزار شد و در آن بحث و جدل بر سر تفسیر عقاید مارکس در گرفت. اساس اختلاف بر سر این موضوع بود که آیا مارکس به استقرار عدالت اجتماعی با توسل به شیوه‌های دموکراتیک عقیده داشت یا آنکه برای رسیدن به این هدف استفاده از خشونت و استقرار دیکتاتوری را توصیه می کرد؟ بحثی که هرگز به پایان نرسید و بی نتیجه ماند.

تقدم اقتصاد بر سیاست نه تنها برخلاف تصور عده‌ای از بدیهیات نیست بلکه به لحاظ نظری،

علمی و تاریخی همواره محل تردیدهای جدی بوده است. پوپر در تحقیقی شگفت‌انگیز به این نتیجه رسید که هرگز نباید اجازه داد قدرت اقتصادی بر قدرت سیاسی چیره شود و در صورت لزوم حتی باید با آن جنگید و با قدرت سیاسی آن را مهار کرد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز در بند ۱۷-۱ می گوید «هر شخص منفرداً یا به صورت اجتماع حق مالکیت دارد» ولی حزب توده به اتکای تئوری مارکس به شدت با مالکیت وسایل تولید عناد می ورزید.

اوج فعالیت سیاسی دکتر محمد مصدق در مجلس ۱۴ نیز رد درخواست دولت شوروی برای اعطای امتیاز نفت شمال و طرح سیاست موازنه منفی بود که حزب توده به شدت از پیشنهاد کافتارادزه نماینده دولت شوروی حمایت می کرد و کمتر گروهی جرأت مخالفت علنی با این پیشنهاد را داشت ولی دکتر مصدق چون با استقبال نمایندگان مجلس روبرو شد به قرارداد ۱۹۳۳ نفت جنوب نیز حمله کرد و به این ترتیب سنگ بنای ملی شدن صنعت نفت کشور شکل گرفت.

دکتر مصدق به موازات ملی کردن صنایع نفت کشور امتیاز شیلات شمال کشور را نیز که مهلت آن به پایان رسیده بود تمدید نکرد. این امتیاز در زمان قاجار به یکی از اتباع روسیه تزاری بنام لیانازوف واگذار شده بود و در سال ۱۳۰۶ توسط رضاشاه برای ۲۵ سال دیگر تمدید شده بود و در پایان ژانویه ۱۹۳۵ به پایان می رسید. حزب توده باز هم این تصمیم دولت را مورد انتقاد شدید قرار داد و نوشت: دفاع از شوروی، دفاع از صلح و آزادی و استقلال ملی است.^۱

پی نوشت

۱. به سوی آینده، ۱۳ بهمن.

جناب آقای مهندس محمد دهنوی

ملت ما به ویژه مردم سنقر پدری باصفا و تا لحظه آخر عمر، مولد را از دست داد. او الگوی تلاش بود و از هیچ کار مولدی ابا نداشت. در حضور او که می نشستیم صفای باطن او به ما منتقل می شد و انرژی می داد. ما با تأسف عمیق در گذشت پدر گرامیتان را به شما، برادران عزیز و خواهر گرامیتان تسلیت می گویم و امیدواریم پدری که بازنشستگی نمی شناخت و تا جانی در توان داشت از تولید نعمات بازمی ماند، الگوی کار و تلاش ملت ما شود. بقای عمر و عاقبت به خیری را برای جنابعالی و بازماندگان خواهانیم.

چشم انداز ایران

حشدت تاریخ

در ادامه بررسی‌های تاریخ معاصر ایران، امیر طیرانی پرونده‌ای برای بازخوانی «تغییر ایدئولوژی در سازمان مجاهدین و تأسیس سازمان بیکار» گشوده و در نخستین بخش این پرونده که عنوان «واژگونی در کج و پیچ جاده لغزنده» را بر خود دارد به تغییرات کادر مرکزی سازمان تاروی کار آمدن عاملان کودتا و تغییر ایدئولوژی سازمان پرداخته است. این بخش حول سه محور، «تغییر ایدئولوژی»، «مارکسیست‌سازی اعضا و سازمان» و سرانجام «تصفیه مخالفان روند وقوع کودتا توسط گروه شهرام - آرام و غصب سازمان»، سامان یافته است.



واژگونی در کج و پیچ جاده لغزنده

بازخوانی تغییر ایدئولوژی در سازمان مجاهدین و تأسیس سازمان پیکار

بخش اول

امیر طیرانی

مقدمه

اواخر مرداد ۱۳۵۰ ساواک که از شش ماه قبل از وجود گروهی مبارز آگاه بود پس از تصمیم گروه برای مسلح شدن و با توجه به نزدیک بودن زمان برگزاری جشن های دو هزار و پانصدمین سال تأسیس شاهنشاهی بر آن شد تا با دستگیری اعضای گروه، امنیت هر چه بیشتر را در زمان برگزاری جشن ها برقرار کند. لذا در شب اول شهریور با هجومی گسترده به چندین خانه امن در تهران و شهرستان ها، ۴۴ نفر از اعضای این گروه را دستگیر کرد. در گزارش ساواک نام این گروه «سازمان آزادیبخش ایران» وابسته به جمعیت نهضت آزادی ایران عنوان شده بود. این عملیات طی هشت مرحله دیگر تا ۲۷ آبان ماه همان سال ادامه یافت و در نتیجه ساواک موفق شد جمعاً ۱۴۳ نفر از اعضای سازمان را دستگیر کند. در میان بازداشت شدگان نام ۱۱ نفر از اعضای کادر مرکزی سازمان وجود داشت. با بازداشت این عده، مرکزیت سازمان که تا این زمان هنوز هیچ نام مشخصی نداشت برعهده احمد رضایی تنها عضو نزدیک به کادر مرکزی که بازداشت نشده بود قرار گرفت. با توجه به وضعیت بحرانی سازمان با تصمیم احمد رضایی، بهرام آرام که از اعضای رده بالای سازمان بود و دستگیر نشده بود برای بازسازی سازمان در کنار وی در مرکزیت سازمان قرار گرفت. جمع دو نفره رضایی و آرام بلافاصله تلاش خود را برای احیای سازمان آغاز کردند. در دی ماه این سال با فرار رضا رضایی برادر احمد از زندان او نیز به جمع دو نفره مرکزیت راه یافت، ولی این ترکیب سه نفره مرکزیت بیش از یک ماه دوام نیاورد و با شهادت احمد رضایی در اواسط بهمن ماه بار دیگر جمع مرکزیت محدود به دو نفر شد. رضا رضایی و بهرام آرام تا اواسط تابستان ۵۱ که محمود شامخی از خارج به ایران آمد و در کنار آنها قرار گرفت هدایت اعضای سازمان را که اینک دیگر «سازمان مجاهدین خلق» نامیده می شد برعهده داشتند. شامخی پس از ورود به ایران با توجه به جمع بندی هایی که

در مهرماه ۱۳۵۴ بیانیه ای با عنوان «بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران» که مارکسیست شدن سازمان را اعلام می داشت منتشر شد. بر مبنای این اعلامیه سازمان مجاهدین خلق که تا آن زمان سازمانی با ایدئولوژی اسلامی به شمار می رفت در مبنای اعتقادی خود تجدیدنظر کرده و با کنار گذاشتن مذهب، از این پس با ایدئولوژی مارکسیستی به فعالیت های خود ادامه می دهد. این اقدام در میان بهت و نابوری نیروهای مبارز ایران اعم از مذهبی، ملی و مارکسیست با واکنش های زیادی روبرو شد و تقریباً همه نیروها آن اقدام را که به مثابه غصب یک سازمان محسوب می شد و شیوه های به کار گرفته شده را رد کردند. شاید بتوان گفت که تنها رژیم شاه و نیروهای امنیتی از آن استقبال کردند. اعلام مارکسیست شدن سازمان مجاهدین خلق، عملاً به معنای تأیید تبلیغات ساواک و رژیم شاه در مورد واژه مارکسیست اسلامی بود که نزدیک به چهار سال درباره آن غوغا به پا کرده بودند. رژیم شاه با مارکسیست اسلامی خطاب کردن مخالفان خود تلاش می کرد تا جعلی بودن هویت مبارزان و حقانیت رژیم سرکوبگر و ضدبشری خود را نتیجه بگیرد. عاملان این حرکت پس از انتشار بیانیه به مدت سه سال با عنوان پیشین یعنی: «سازمان مجاهدین خلق ایران» به فعالیت خود ادامه دادند. در مهر سال ۵۷ با عنوان: «بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق.م.ل»، یا بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ادامه فعالیت دادند و از بعد از پیروزی انقلاب، نام خود را به «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» تغییر دادند.

در این نوشتار که در چند بخش ارائه خواهد شد، نگاهی اجمالی به سیر و روند این حرکت از ابتدا تا پایان حیات سازمان پیکار خواهیم داشت. ابتدا و برای ورود به بحث اشاره ای فهرست وار به تغییرات کادر مرکزی سازمان تا روی کار آمدن عاملان کودتا و تغییر ایدئولوژی سازمان می شود. در بخش اول با عنوان کودتا و غصب، حول سه محور، تغییر ایدئولوژی، مارکسیست سازی اعضای سازمان و سرانجام تصفیه مخالفان، روند وقوع کودتا توسط گروه شهرام - آرام و غصب سازمان بررسی شده است. در بخش دوم تحولات سازمان مارکسیست شده مجاهدین خلق تا وقوع انقلاب مورد اشاره قرار گرفته است و در بخش سوم سازمان پیکار را بررسی کرده ایم.

سازمان از آن وضعیت اقدامی انجام دهد. اواخر تابستان ۵۱، او نیز توسط ساواک شناسایی شد ولی حین دستگیری با استفاده از قرص سیانور به زندگی خود خاتمه داد. با شهادت محمود شامخی، کاظم ذوالانوار جایگزین وی در کادر مرکزی شد ولی در پاییز همان سال ذوالانوار نیز در یک درگیری زخمی و بازداشت شد و بار دیگر تعداد اعضای کادر مرکزی سازمان به دو نفر تقلیل یافت. در این حال یعنی در زمستان

از پیش داشت و با مشاهده وضعیت سازمان، در مقاله ای با عنوان «بحران سازمان» وضعیت سازمان را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. از نظر شامخی مشکل اصلی سازمان در آن مقطع کمبود کادرهای همه جانبه و ورزیده به منظور قبول مسئولیت در آن شرایط بود. راه برون رفت از این وضعیت نیز از دید وی تأکید روی تربیت نیروهایی از این دست بود اما شامخی چندان مهلت نیافت تا شخصاً در خصوص خروج



احمد رضایی

کرد. به نوشته میثمی: «رفته رفته فهمیدیم که بعضی از بچه‌ها در نماز خواندن سستی می‌کنند و می‌گویند چرا نماز بخوانیم؟ (میثمی، همان، ص ۱۹۸) مهندس میثمی در همین زمینه در جلد سوم خاطرات خود می‌نویسد: «پس از شهادت بنیانگذاران، کمرنگ‌شدن شعائر وجود داشت تا جایی که با اعتراض خود ما روبرو شد. مثلاً در زندان قصر در سال ۱۳۵۱، ما ۷۰ نفر بودیم و وقتی می‌خواستیم نماز جماعت بخوانیم باید به همه تذکر می‌دادیم که دیر نشود، وضو بگیرد و با تذکر مستمر همه را سر نماز جمع می‌کردیم. رکعت سوم یا چهارم بود که تازه طرف اقتدا می‌کرد. این مشکلات را من با مسعود و محمد حیاتی و بهمن بازرگانی مطرح کردم و جزوه‌ای به نام جزوه شعائر منتشر شد (میثمی، جلد سوم خاطرات (مجازی)، ص ۱۷) اما جزوه «شعائر مذهبی» نیز تأثیر چندانی روی روحیه بچه‌ها نداشت. در این میان بهمن بازرگانی که از جمله اعضای کادر مرکزی سازمان به‌شمار می‌رفت پیش و پیش از دیگران به موضوع تغییر ایدئولوژی رسیده و موضع خود را نیز با مسعود رجوی، موسی خیابانی و چند تن دیگر در میان گذاشته بود ولی به توصیه آنها از اعلام آن خودداری کرده و حتی به‌عنوان پیشنهاد در داخل بند انتخاب شده بود. با این همه جریان مارکسیست‌شدن بهمن به تدریج به آگاهی دیگران هم رسید و به نوشته میثمی: «به‌طور کلی یک جریان چپ در سازمان به‌وجود آمده و بهمن بازرگانی را پشتوانه خود قرار داده بود. این جناح رشد می‌کرد و بسیاری از بچه‌ها هم از این مسئله خبر نداشتند.» (همان، ۱۹۸)

البته مسئله گرایش اعضا به مارکسیسم موضوع چندان جدیدی نبود. خطر گرایش به چپ حتی از سوی خود محمد حنیف‌نژاد هم پیش از دستگیری احساس شده بود. به نوشته مهندس سحابی: «در همان دوران که مجرای کناره‌گیری عبدی [عبدالرضا نیک‌بین

تاریخی با کمک این سه نفر تکمیل کرد.» (سازمان مجاهدین، ص ۵۵۲) شهرام چندی بعد به دلیل سازمان‌دادن اعتصاب در داخل زندان قصر به همراه حسین عزتی به زندان ساری تبعید شد. در زندان ساری هم‌نشینی با عزتی موجب رشد اطلاعات و آموزه‌های مارکسیستی شهرام را فراهم آورد. ۱۵ اردیبهشت ۵۲ شهرام و عزتی با همراه ساختن یکی از افسران زندان با مقادیری سلاح و مهمات موفق به فرار شد و بار دیگر به سازمان پیوست. بنا به گفته کسانی که از نزدیک با شهرام آشنا بودند وی از ابتدا فردی پرمطالعه بود. (میثمی، ص ۲۷۵) علاوه بر آن دارای خصوصیات خاصی از جمله رهبری طلبی (میثمی، همان و نیز بازجویی‌های عبدالله زرین کشف به نقل از سازمان مجاهدین خلق، «از پیدایی تا فرجام»، جلد اول، ص ۵۵۵) بود. در زندان معروف به «تقی قمبز» بود که کنایه از روحیه و حس برتری طلبی، لفاظی و توضیحات آسمان - ریسمانی در مقابل اعمال چپ‌روانه‌اش بود. (سازمان مجاهدین خلق، ص ۵۵۳)

کودتا و غضب

الف - تغییر ایدئولوژی

پس از شهادت رضا رضایی، مرکزیت جدید سازمان، بحث‌های جمع‌های ۱۶ نفره را دنبال و به نتیجه رساندند. در شهریور ۵۲، نشستی با حضور اعضا و کادرهای سازمان در کرج تشکیل شد و به جمع‌بندی نظرات پرداخت. حاصل جمع بحث‌های مذکور که بعدها به صورت جزوه‌ای چاپ و منتشر شد ضرورت جایگزینی دید استراتژیک به‌جای برخوردهای شتاب‌زده و روزمره همچون اقدام برای ربودن شهرام پهلوی و...، پرداختن به مسائل تشکیلاتی، حفظ نیرو و اعضای سازمان در مقابل هجوم پلیس و نیز آموزش سیاسی - ایدئولوژیک آنها بود. در این مرحله انتقادات در سطح مباحث استراتژیک و تشکیلاتی بود و درباره ایدئولوژی سازمان حرفی به میان نیامده بود. بعد از آن و در مرحله دوم دامنه بحث‌ها به مباحث ایدئولوژیک کشانده شد.

روند تغییر ایدئولوژی در درون سازمان، بدون ارتباط با جریان تقی شهرام از سال ۱۳۵۱ و از درون زندان شروع شد. بعد از ضربه شهریور ۵۰، تعداد زیادی از رهبران و اعضای درجه اول سازمان در سال ۵۱ اعدام و تعدادی نیز در بیرون از زندان در درگیری با نیروهای ساواک به شهادت رسیدند. اثرات این ضربات از یک سو و از میان رفتن افرادی همچون محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، اصغر بدیع‌زادگان، احمد رضایی و... که به لحاظ ایدئولوژیک و اعتقادی از جمله استوانه‌های سازمان به‌شمار می‌رفتند موجب بروز یأس و نومیدی در میان اعضای بازمانده به‌ویژه در درون زندان را فراهم

سال ۵۱ رضا رضایی و بهرام آرام مجبور بودند ضمن پرکردن جای خالی اعضای کادر مرکزی و مقابله با هجوم‌های ساواک، کاستی‌هایی که شامخی در آن مقاله به‌درستی مطرح کرده بود را نیز به نحوی از انحا از میان بردارند. برای مقابله با این وضعیت مرکزیت دو نفره رضایی - بهرام، جمع‌های ۱۶ نفره‌ای از کادرهای سازمان موسوم به «جمع‌های بررسی و تصمیم» را به‌وجود آوردند. وظیفه این جمع‌ها، تحلیل و بررسی پیرامون ضعف‌ها و نیازهای سازمان در آن مقطع بود. از سوی دیگر در اواسط اردیبهشت ۵۲، تقی شهرام که از کادرهای با تجربه سازمان به‌شمار می‌رفت از زندان ساری گریخت و بار دیگر به سازمان پیوست. از آنجا که در آن مقطع سازمان با کمبود شدید نیروهای باتجربه و تئوریک روبرو بود و شهرام نیز فردی تئوریک به‌شمار می‌رفت، وی پس از چندی به عضویت کادر مرکزی درآمد. درباره زمان عضویت وی در مرکزیت سازمان اختلاف وجود دارد. حسین روحانی از همفکران سابق وی در سازمان پیکار عضویت وی را در زمان حیات رضا رضایی می‌داند. (روحانی، ص ۹۲) در حالی که بنا به گفته سازمان مجاهدین (تحلیل آموزشی بیانیه، ص ۴۰) و نیز سعید شاهسوندی عضویت وی بعد از شهادت رضا صورت گرفته است. این موضوع درباره پیوستن مجید شریف‌واقفی به‌طور عکس آن صادق است. به نوشته شاهسوندی: «پس از دستگیری کاظم ذوالانوار (مهر ۵۱) تا مدتی مرکزیت سازمان از رضا رضایی و بهرام آرام تشکیل می‌شد و کمی بعد مجید شریف‌واقفی (به‌عنوان جانشین ذوالانوار) به مرکزیت پیوست. هنگام طرح جمع‌های بررسی و تصمیم محمد تقی شهرام با وجود عمل متهورانه فرار از زندان... هم به‌دلیل تردید رضا رضایی نسبت به صلاحیت وی و هم به‌دلیل جانشینان کامل در روابط هنوز وارد مرکزیت نشده بود... شهرام بعد از شهادت رضا وارد مرکزیت شد. (نشریه چشم‌انداز ایران، شماره ۵۵)

تقی شهرام: پیش از ادامه بحث ضروری است تا درباره سردمدار جریان مورد بحث این نوشتار یعنی تقی شهرام به اختصار اشاره‌ای شود. تقی شهرام (۱۳۲۶-۱۳۵۹) در سال ۱۳۴۷ در رشته ریاضی دانشگاه تهران آغاز به تحصیل کرد. وی در سال بعد توسط دو نفر از اعضای سازمان یعنی ناصر جوهری و محمد حیاتی عضوگیری شد و در جریان ضربه شهریور ۵۰ به سازمان، از جمله افراد بازداشت شده بود. شهرام در بهمن سال ۵۰ به همراه ۱۰ نفر دیگر از اعضای سازمان محاکمه و به ۱۰ سال زندان محکوم شد. وی در زندان قصر با سه زندانی چپ به نام‌های افشانی، از اعضای چریک‌های فدایی، علی‌رضا شکوهی رهبر گروه ستاره سرخ و حسین عزتی وابسته به گروه توفان آشنا و «آموزش‌های خود را در زمینه‌های مارکسیستی و به‌ویژه ماتریالیسم

از اعضای اولیه سازمان که قبل از سال ۵۰ از سازمان کناره‌گیری کرد[از سازمان هم مطرح شد، بار دیگر مرحوم محمد در تحلیل عمل او، کناره‌گیری وی را ناشی از ضعف ایمان می‌دانست و بر کار و فعالیت جهت افزایش ایمان مذهبی بچه‌ها تأکید می‌کرد. (خاطرات سحابی، ج اول، ص ۳۱۰) مهندس سحابی در همین رابطه به نگرانی‌های حنیف‌نژاد اشاره کرده و می‌نویسد: «با طرح این موضوعات... من به یاد سال‌های پیش از دستگیری و ناراحتی و نگرانی‌های محمد آقا افتادم. محمد آقا در آن زمان متوجه شده بود که ماشینی را ساخته و به راه انداخته است که به‌طور مرتب هم کار می‌کند ولی به سمت چپ منحرف می‌شود و به همین دلیل مرتب به من می‌گفت که ما اکنون باید وارد فاز عمل شویم و نمی‌رسیم برای امور ایدئولوژیک (عقاید و ایمان دینی) وقت بگذاریم. لذا تو به ما کمک کن و لزوم کار تئوریک را گوشزد می‌کرد. هدف محمد آقا این بود که بنیان‌های مذهبی سازمان را تقویت کند. این احساس خطر محمد آقا را من در آن زمان درست درک نمی‌کردم ولی بعد از اینکه اعضای اصلی سازمان توسط ساواک از بین رفتند به تدریج این خطر بیشتر شد. بچه‌هایی که باقی مانده بودند با فدایی‌ها و مارکسیست‌ها خیلی قاطی شده بودند و با توجه به جو جهانی گرایش آنها به مارکسیسم بیشتر شد. در مراحل بعدی هم ساواک خیلی ماهرانه افراد کیفی را چه در درون مذهبی‌ها و چه در درون مارکسیست‌ها حذف می‌کرد که از جمله می‌توان به شهادت کاظم ذوالانوار اشاره کرد.» (همان، ۲۲۳)

پس از شهادت رضا رضایی، ساخت تشکیلاتی سازمان به منظور جلوگیری از ادامه ضربات ساواک و به حداقل رساندن تلفات، تغییر کرد. در این زمان سازمان به سه شاخه سیاسی، نظامی و کارگری - امنیتی که در رأس هر یک از آنها یکی از اعضای مرکزیت قرار داشت تقسیم شد. تقی شهرام به‌عنوان مسئول شاخه سیاسی، بهرام آرام مسئول شاخه نظامی و مجید شریف‌واقفی مسئول شاخه کارگری - امنیتی شدند. این جداسازی گرچه در کاهش ضربات مؤثر بود ولی موجب دوری سرشاخه‌ها از اقدامات یکدیگر می‌شد.

از سوی دیگر با توجه به جمع‌بندی‌هایی که انجام شده بود تصمیم گرفته شد که از نیمه دوم سال ۵۲ تا نیمه دوم سال ۵۳ عملیات مسلحانه تعطیل شود. این اقدام از یک‌سو به منظور تعیین تکلیف استراتژی سازمان و نیز به منظور بالابردن ضربات امنیتی و بازسازی سازمان اتخاذ شد. همچنین با تصمیم مرکزیت قرار بر آن شد تا موضوعات جدید تا قبل از طرح در جمع سه نفره و تصمیم‌گیری درباره آنها به اعضای شاخه‌ها منتقل نشود.

به دنبال این تقسیم‌بندی جدید، شهرام کار

خود را بدون توجه به اینکه اصل و اساس جمع‌بندی‌ها بر بن‌بست استراتژیک استوار بود و لذا باید تلاش‌ها در این زمینه انجام می‌گرفت، آغاز کرد و سمت بحث‌ها را به سوی بحث‌های فلسفی سوق داد. وی در کنار تلاش برای همراه‌ساختن اعضای شاخه خود و سایر شاخه‌ها با دیدگاه‌های جدید، به تدوین دیدگاه‌های جدید خود پرداخت و چنان‌که خواهیم دید در ارائه دیدگاه‌های جدید خود جایگزینی نظرات مارکسیستی و رد و ابطال دیدگاه‌های مذهبی با پیچیدگی تمام روش مرحله‌ای را به اجرا درآورد. نخستین مجموعه جدیدی که توسط شهرام تدوین و برای مطالعه سرشاخه‌ها ارائه شد جزوه‌ای بود که به دلیل رنگ کاغذ آن به جزوه سبز معروف شد.

جزوه سبز

در عید ۵۳، حاصل جمع بحث‌های بعد از نشست کرج و نیز سایر مباحث مطرح‌شده در داخل کادر مرکزی توسط تقی شهرام جمع‌بندی و در جزوه‌ای که به جزوه سبز معروف شد در سه یا چهار نسخه برای مطالعه و اظهار نظر سرشاخه‌های سازمان منتشر شد. (میثمی، جلد ۲، ص ۴۰۱) جزوه سبز به‌طور مستقیم اسلام و ایدئولوژی سازمان را نفی نمی‌کرد ولی به نوشته حسین روحانی: «برای هر خواننده نسبتاً آگاهی، پس از مطالعه این جزوه روشن می‌شود که طی آن به شکل ظریف و نسبتاً پیچیده‌ای کلیه مقدمات لازم برای نفی ایدئولوژی گذشته سازمان و پذیرش مارکسیسم فراهم آمده است.» (روحانی، ص ۹۴)

در نقد آرای بازرگان می‌نویسد:
«شیوه اصلاحی بازرگان که بر استنباط محدود طبقاتی از اسلام متکی است، گره مشکلات اساسی مردم را باز نمی‌کند بلکه مردم را در کوره‌راه‌های انحرافی و اصلاح و تربیت فردی می‌کشانند.»

ابتدای این جزوه حاصل کار جمع‌های مزبور را رسیدن به ضرورت کار و آموزش درون تشکیلاتی اعلام کرده بود و در ادامه در این باره به لزوم بررسی محتوای آموزش در گذشته پرداخته بود. در همین رابطه از صفحه ۱۹ آرای مهندس بازرگان به عنوان کسی که بیشترین تأثیرات را بر ایدئولوژی سازمان گذاشته بود آغاز و بیش از ۲۰ صفحه از مطالب جزوه به آن اختصاص یافته بود. در نقد آرای بازرگان با آنکه ابتدا به نقش ارزنده و پیش‌تاز در ارائه و تدوین مبارزات ایدئولوژیک اشاره می‌کند ولی در ادامه آرای وی را متأثر از فرهنگ بورژوازی

غرب، رونیایی، ایده‌آلیستی، واردساختن ناشیانه پراگماتیسم امریکایی در اسلام معرفی کرده و در انتها هم می‌نویسد: «شیوه اصلاحی بازرگان که بر استنباط محدود طبقاتی از اسلام متکی است، گره مشکلات اساسی مردم را باز نمی‌کند بلکه مردم را در کوره‌راه‌های انحرافی و اصلاح و تربیت فردی می‌کشانند. این روش مهندس به نفی انقلاب می‌انجامد.» (جزوه سبز، ص ۳۱) نویسنده جزوه همچنین سیر رادیکال‌شدن مهندس بازرگان که او را از نگارش کتاب «مطهرات در اسلام» به نگارش کتاب‌هایی همچون «بعثت و ایدئولوژی» و «اسلام مکتب مبارز و مولد» رسانده است، معلول تحولات سیاسی - طبقاتی و تحولات بورژوازی کمپرادور در ایران معرفی می‌کند. بعد هم ضمن نقد همه جریان‌های سیاسی اعم از جبهه‌ملی، نهضت آزادی، بازرگان و سایرین، دلیل عقب‌ماندگی و جاماندگی آنها را عدم شناخت و درک آنها از روند گذار ایران از شرایط نیمه‌فئودالی به شرایط سرمایه‌داری معرفی می‌کند.

در ادامه بحث، موضوع شرایط جدید جامعه ایران در دهه ۴۰ را مطرح و نتیجه می‌گیرد که با حاکمیت بورژوازی وابسته، تنها سازمان‌هایی قادر به ادامه مبارزه هستند که: ابا درک مفهوم اصلی و علمی و طبقاتی استثمار عناصر اصلی ایدئولوژی پرولتاریا را به‌مثابه آنتی‌تزیسیستم استثماری حاکم در متن ایدئولوژی خود پذیرفته باشند.» (همان، ص ۴۰)

عدم وجود تضاد میان پذیرش خدا یعنی غایت لایتناهی سیر تکاملی جهان و پذیرش مفهوم استثمار به نوشته نویسنده جزوه، دستاورد سازمان مجاهدین خلق بود که مبتنی بر دو اصل پذیرش اصل تکامل عمومی جهان و درک علمی بودن مبارزه بود و از این‌رو سازمان را به ضرورت حل مسئله تشکیلات براساس تجربیات سایر سازمان‌های انقلابی، لزوم مطالعات مارکسیستی، درک لزوم تحلیل دیالکتیکی جامعه و تاریخ، درک مسئله استثمار و سرانجام درک لزوم تئوری انقلابی و ضرورت طرح استراتژی و تاکتیک مبارزه رساند. (همان، ص ۴۴)

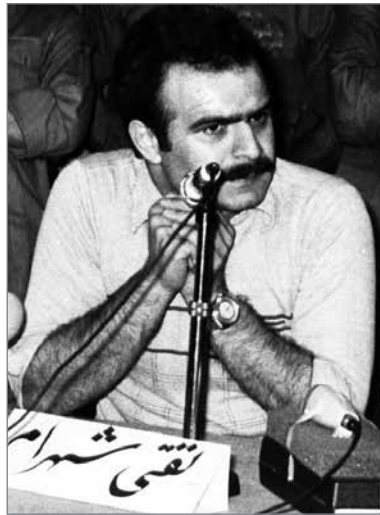
بخش دوم جزوه سبز به بررسی محتوای فعلی در داخل سازمان پرداخته بود و بدون برخورد مستقیم با مذهب، نگرش ایده‌آلیستی در اندیشه و ایدئولوژی سازمان را هدف حمله قرار داده بود. ابتدا به تضاد تحلیل جامعه ایران بر مبنای اسلام با تحلیل طبقاتی و نتیجه‌گیری عدم امکان مبارزه مسلحانه با تکیه و اعتقاد به ایدئولوژی اسلامی اشاره کرده (همان، ص ۶۰ - ۵۰) و در صفحات بعد بدون اشاره به مذهب می‌نویسد: «تئوری که از شرایط تنها به یک برآورد سطحی و رونیایی و به‌خصوص عاطفی و ایده‌آلی اکتفا می‌کند مسلماً وقتی در جریان عمل با نتایج غیرمنتظره‌ای روبرو می‌شود که

به هیچ وجه بر ذهنیات و ایده آل‌های او منطبق نیستند ناامید می‌شود و موضع انفعال اتخاذ می‌کند. به توجیه کاری می‌افتد و فرصت‌طلبی در راست‌ترین شکلش را به نمایش می‌گذارد.» (همان، ص ۷۴-۷۳)

در صفحات پایانی به تدریج البته باز هم به صورت مبهم، پیچیده و غیرمستقیم نشانه‌هایی از نیات واقعی تدوین‌کننده جزوه آشکار می‌شود، آنجا که می‌نویسد: «چه دلیلی دارد ما مسبقات ذهنی خود را با هر عنوان ممکن هر چند هم مقدس باشنند شرط درستی و صحت محتوای این عناوین دانسته و بعدا درصدد توجیه یا تدوین آنها به هر نحو ممکن برآیم.» (همان، ضمیمه ص ۸۰)

در پایان جزوه تعدادی سؤال برای نظرخواهی اعضای سازمان آمده بود و از آنها خواسته شده بود که به سؤالات مزبور پاسخ دهند. اصل و اساس این سؤالات که در واقع بیشتر پاسخ به سؤالات بود تا طرح سؤال، اثبات برتری ماتریالیسم تاریخی، ماتریالیسم دیالکتیک، مساوی‌بودن اسلام و تفکر مذهبی با ایده آل‌یسم... را با خود به همراه داشت. در بند ماقبل آخر جزوه آمده بود: «چه روابطی بین ایده آل‌یسم موجود در بطن تفکر مذهبی ما که طبیعتاً نمی‌تواند از ایده آل‌یسم موجود در بطن تفکر اسلامی جدا باشد با ایده آل‌یسم سیاسی - تشکیلاتی سال‌های پیش از این می‌بینید. آیا اشکالات و ضعف‌های موجود در خط‌مشی سیاسی و شیوه‌های کار درون تشکیلاتی سازمان هیچ‌گونه مبانی اعتقادی و فلسفی ندارد.» (همان، ص ۱۶)

به نوشته حسین روحانی هیچ مخالفت جدی با مطالب جزوه سبز در درون مرکزیت سازمان به عمل نیامد. روحانی می‌نویسد که مجید شریف‌واقفی هم به مطالب جزوه سبز ایراد اساسی و جدی وارد نکرد. وی دلیل این برخورد مجید را فقدان پشتوانه تئوریک او می‌داند. (روحانی، همان، ص ۹۴) این در حالی است که مخالفت شریف‌واقفی از همان ابتدای آغاز تحرکات تقی شهرام که توانسته بهرام آرام عضو دیگر مرکزیت را نیز با خود همراه سازد آغاز شده بود. به گفته مرتضی صمدیه‌لباف، شریف‌واقفی از اواخر تابستان ۵۳ درباره روند مارکسیست‌سازی سازمان توسط شهرام با او گفت‌وگو کرده بود. (بازجویی‌های صمدیه به نقل از: سازمان مجاهدین، جلد دوم، ص ۱۳) در فاصله بهار تا آذر سال ۵۳، با وقوع دو اتفاق روند حرکت شهرام در تغییر ایدئولوژی شدت یافت. نخستین اقدام از سر راه برداشتن مخالفت‌های علی‌رضا سیاسی آشتیانی و مقهور کردن وی توسط شهرام بود. سیاسی آشتیانی از جمله اعضای حزب ملل اسلامی و گروه حزب‌الله بود که به همراه محمد مفیدی به سازمان پیوسته و از سابقه فعالیت زیادی برخوردار بود. وی که از جمله اعضای شاخه شهرام به‌شمار می‌رفت به مقابله با آرای شهرام



تقی شهرام

برخاست ولی به گفته شاهسوندی: «ایستادگی سیاسی در مقابل نظرات شهرام باعث شد تا شهرام، وی را با اهرم تشکیلاتی و القایی چون آوانتوریست، اپورتونیست چپ‌نمای سلطه‌طلب و... مورد حمله قرار دهد. سرانجام این درگیری به تسلیم سیاسی انجامید.» (چشم‌انداز ایران، شماره ۵۱) اتفاق دیگر، انفجار در خانه تیمی شیخ‌هادی در ۲۷ مرداد ۵۳ بود. بعد از این واقعه، بهرام آرام که این اتفاق در شاخه وی رخ داده بود، انتقاد از خودی را نوشت که با مقدمه شهرام در میان اعضا توزیع شد. به نوشته شاهسوندی: «بهرام اشتباهات مفرط و آشکار عملی و تاکتیکی خود و گروهش را به مبانی ایدئولوژیکی ربط می‌داد حال آنکه او در آن دوره مارکسیست بود... شهرام نیز در مقدمه انتقاد از خود آرام، از موشکافی و دقت او تقدیر کرده و از همه می‌خواهد که مانند فرد مرکزیت (بهرام آرام) ریشه‌های فلسفی و ایدئولوژیک انتقادات خود را بیابند... بهرام که پیش از این هم در مسائل نظری خود کم‌بین بود در اثر ضربه، بسیار پریشان و منفعل شد. از این زمان است که می‌توان گفت بهرام عامل گوش به فرمان شهرام شد.» (همان) علاوه بر این با انفجار خانه شیخ‌هادی، یک‌سری جابه‌جایی نیز در شاخه به منظور ترمیم شاخه نظامی صورت گرفت و از جمله وحید افراخته که تا آن زمان در شاخه مجید فعالیت داشت و مسلمان بود به شاخه نظامی تحت نظر بهرام آرام انتقال یافت. این تحولات، شهرام را در پیاده کردن نیات خود مصمم‌تر کرد و در آذر ۵۳، دومین مقاله تدوین‌شده توسط شهرام در نشریه داخلی سازمان منتشر و میان اعضای سازمان توزیع شد. عنوان این مقاله «پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته‌تر سازیم» بود.

ابتدای این مقاله نویسنده به ضرورت پاکسازی ایدئولوژی و نظرات گذشته سازمان اشاره کرده و با نفی گذشته سازمان در سال‌های ۵۰ تا ۵۲ یعنی زمان حضور رضا رضایی در مرکزیت سازمان

می‌نویسد: «لاپروبی جویبار فکر و عمل سازمان از گنبد نظرات پوسیده، از خصائل و روحیات ضدانقلابی و شیوه‌های عمل و تفکر ارتجاعی، فضای سازمان را از بخارات مسموم و فاسدی پر می‌کرد که مستقیماً از تغییر این پوسیدگی‌ها طی یک مرحله (از شهادت احمد تا شهادت رضا) از ضعف و پوسیدگی رهبری و حاکمیت بدترین نوع ضعف‌های ایدئولوژیک در برخی از افراد آن و همچنین بعضی مسئولان دیگر مایه می‌گرفت.» (مقاله پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته‌تر سازیم، ص ۲) نویسنده مقاله پس از یک‌سری مقدمه‌چینی از نوعی که به آن در بالا اشاره شد، سه گرایش انحرافی در درون سازمان را برشمرده و ضرورت برخورد با این سه گرایش را یادآور می‌شود. این سه گرایش عبارت بودند از دگماتیسم مذهبی، نیهیلیسم و اپورتونیسم چپ‌نما. بیش از دوسوم مطالب این مقاله به رد نظرات گرایش سوم اختصاص یافته است. علی‌رضا سیاسی آشتیانی که در پیش به وی اشاره شد، طی مقاله‌ای یک سلسله انتقادات را به دیدگاه‌ها و عملکرد تقی شهرام ابراز داشته بود. شهرام علی‌رغم آنکه هنگام نگارش مقاله پرچم، چنان‌که در صفحه ۸۶-۸۷ به دست شستن سیاسی و تسلیم وی در مقابل نظرات خود اشاره دارد با این وجود به تفصیل به نحوه رویارویی نظری خود با دیدگاه‌های وی - البته بدون ذکر نام - پرداخته است و پس از پایان توضیحات خود بر چگونگی غلبه بر نظرات گرایش سوم با بیان اینکه گرایش دوم نیز به خودی خود مانعی به‌شمار نمی‌رود به سراغ تضاد اصلی خود که به بیان وی دگماتیسم مذهبی است رفته و می‌نویسد: «از این جهت آنچه در مقابل ما قرار می‌گیرد گرایش انحرافی است که آن را با خصوصیت دگماتیسم مذهبی مشخص کردیم.» (همان، ص ۸۸) نویسنده در ادامه با اشاره به موفقیت‌های خود در مقابله با دیدگاه‌های دیگر و به عبارت صحیح‌تر از سر راه برداشتن گرایش‌های فرعی، ورود به مرحله جدید مبارزه ایدئولوژیک را چنین اعلام می‌دارد: «ورود در یک دوره تحول کیفی جدید در مبارزه ایدئولوژیک را که خصوصیت متمیز آن مبارزه اصولی با روبناها و افکار ارتجاعی، مبارزه با اصول و مبانی ایدئولوژی‌های غیرپرولتاری متعلق به طبقات رو به انحطاط جامعه است اعلام داریم... امروز در چنین پایگاهی... لحظه‌ای در ادامه راه، در ادامه مبارزه ایدئولوژیک در همه ابعاد سیاسی - تشکیلاتی و اکنون فلسفی آن تردید نخواهیم کرد.» (همان، ص ۹۱-۹۰) در پایان مقاله هم نویسنده که در پیش از آن وعده آغاز مبارزه صادقانه را داده بود (همان، ص ۸۹) به پیروان خود مبارزه تمام‌عیار با معتقدان به مذهب را تأکید کرده و با توجه به مقاومت آنها در قبال حرکت کودتای ایدئولوژیک می‌نویسد: «رفقا، مبارزه با دگماتیسم امروز در صدر مبارزه ایدئولوژیک ما قرار دارد... دگماتیسم، امروز به بزرگترین مانع تکامل سازمان... و بزرگترین

پایگاه ارتجاع و فساد در داخل سازمان تبدیل شده است... چنین گرایشی را بی‌محابا مورد حمله قرار دهید. پناهگاه‌های پوسیده و نمناک آنان را در گوشه و کنار سازمان، در زوایای تاریک بحث‌ها و نظرات... کشف کنید آنان را از پناهگاه‌هایشان بیرون بکشید. افشایشان سازید و با قاطعیت تمام گلوله‌های آتشین ایدئولوژیک خود را بر آنها فرو بارید.» (همان، ص ۹۶-۹۵)

با انتشار مقاله پرچم، تمام شک و تردیدها درباره اهداف شهرام که در این مقطع عده‌ای از کادرها و اعضا را نیز با خود همراه ساخته بود و در جدال کلامی و قلمی با مخالفان کودتا و در رأس آنها مجید شریف واقفی بود از میان رفت. بنابراین مجید نیز که در این مقطع یکی از سه عضو مرکزیت بود و این تحولات بدون همراهی وی نباید به بدنه سازمان منتقل می‌شد دانست که شهرام و پیروان او تصمیم به بازگشت ندارند. او که تا این زمان تلاش‌های خود را در خنثی‌سازی اقدامات شهرام در حیطه و چارچوب گفت‌وگوهای انتقادی درون تشکیلات دنبال می‌کرد، با آنکه بیشتر مطالب جزوه در رد و نفی جریان و گرایش سوم بود، پاسخ حملات نویسنده جزوه را که از آن پس آن را «پرچمدار» می‌خواند آغاز کرد. مجید پس از همفکری با دو همراه خود؛ مرتضی صمدیه‌لباف و سعید شاهشوندی تصمیم به پاسخگویی به مطالب مطرح شده توسط شهرام گرفت و به نکاتی که پرچمدار در جزوه سب و نیز مقاله پرچم مبارزه نوشته شده بود پاسخ داد. در بخشی از جوابیه مجید به مقاله پرچم مبارزه آمده است: «چرا پرچمدار به جای کوبیدن صریح و آشکار مذهب، دگماتیسم مذهبی را مطرح کرده و شدیداً مورد حمله قرار می‌دهد؟ اولاً به خاطر اینکه هنوز در سازمان بسیاری از نیروها مذهبی هستند و اعلام مبارزه با مذهب آن هم به صورت علنی مطمئناً آنها را به موضع‌گیری جدی خواهد انداخت. ثانیاً مطرح می‌شود مگر سازمان، مذهبی نبوده است؟ و آن وقت پرچمدار چه کاره است و چه سهم و حقی از یک سازمان مذهبی دارد. ثالثاً آنجا که از ویژگی‌های سازمان یکی هم مبارزه شدید علیه دگماتیسم مذهبی بوده است... بنابراین زمینه ذهنی کاملاً مساعدی علیه دگماتیسم مذهبی وجود دارد... اما اگر به خود مذهب حمله می‌شد آن وقت مقایسه مکتب با مکتب بود و طبیعی بود که بسیاری از نیروها از اطراف و اکناف توپراکنده می‌شدند. (به نقل از تحلیل آموزشی بیانیه، ص ۹۴-۹۳) متأسفانه متن کامل جوابیه مجید شریف واقفی در دسترس نبود و امکان بررسی کامل جوابیه مجید وجود ندارد.

روند مارکسیست‌سازی

به‌رغم حملات غیرمستقیم گروه شهرام به ایدئولوژی سازمان و به مبانی مذهبی با این حال تا پایان سال ۵۳ رعایت ظواهر از سوی آنها صورت می‌گرفت و تغییر ایدئولوژی نمود بیرونی نداشت.

در بخشی از جوابیه مجید به مقاله پرچم مبارزه آمده است: «چرا پرچمدار به جای کوبیدن صریح و آشکار مذهب، دگماتیسم مذهبی را مطرح کرده و شدیداً مورد حمله قرار می‌دهد؟

نخستین نمود عدول از اسلام و گرایش به مارکسیسم در جریان انتشار اعلامیه سازمان که درباره ترور سر تپ زندی پور رئیس کمیته مشترک ضدخرابکاری توزیع شد، بروز یافت. برای نخستین بار آیه صدر آرم سازمان مجاهدین حذف شد. این عمل سازمان و انکش‌هایی را در میان اعضا به وجود آورد. حسین روحانی که در آن هنگام از جمله رهبران جریان خارج از کشور سازمان بود در این باره می‌نویسد: «این کار... حرکتی آگاهانه و حساب‌شده بود و به نحوی می‌توان گفت این کار یک اقدام آزمایشی جهت حرکات و اقدامات بعدی بود لیکن برای ارگان خارج از کشور و بیش از آن هواداران سازمان در خارج... یک حرکت کاملاً غیرمنتظره و عجیب تلقی گردید. سیر تلفن‌ها و نامه‌ها از سوی هواداران شروع شد که جریان را از مسئولان خارج از کشور جویا می‌شدند. جالب این است که این مسئولان نیز هیچ پاسخ روشنی برای آنها نداشتند.» (روحانی، ص ۱۰۰)

به‌رغم قول و قرارهای تشکیلاتی از همان بعد از نشست کرج و ایجاد سه شاخه، همزمان با کار تئوریک کارخانه مارکسیست‌سازی اعضای سازمان نیز از سوی شهرام آغاز به کار کرد. یکی از اولین محصولات این تلاش جدید ناصر جوهری بود که در شاخه نظامی عضو بود. میوه بعدی این تلاش‌ها خود سرشاخه نظامی یعنی بهرام آرام بود. به این شکل در پایان سال ۵۲ و پیش از انتشار جزوه سبب تعدادی از اعضای شاخه‌ها به مارکسیسم گرایش یافتند. گروه شهرام - بهرام بعد از انتشار جزوه سبب، به تدریج روند عمومی مارکسیست‌سازی اعضای سازمان را آغاز کردند. از اواخر سال ۵۳ آموزش‌های ایدئولوژیک سازمان کاملاً رنگ و بوی مارکسیستی پیدا کرد و به تدریج از سطح کادرها به سطح اعضا گسترش یافت اما پیش از آموزش رسمی مارکسیسم، رهبری کودتا شیوه‌های دیگری را نیز به‌طور همزمان برای اجرای برنامه خود و جداساختن نیروهای سازمان از مبانی اعتقادی و کشاندن آنها به سوی خود به اجرا درآوردند. این شیوه‌ها عبارت بود از: ۱- قطع آموزش‌های مذهبی ۲- جایگزین‌ساختن مطالعات مارکسیستی ۳- برخورد با شعائر مذهبی و کاهش حساسیت افراد درباره مسائل مذهبی

۴- شبهه افکنی درباره اعتقادات.

در دورانی که کودتاچیان سرگرم تدوین نظرات خود و نیز توجیه دیدگاه‌های خود در زمینه ضرورت تغییر ایدئولوژی برای کادرهای بالای سازمان بودند در همان حال با اجرای برنامه‌های چهارگانه فوق تلاش داشتند که اعضا را نیز به فراخور سطح هر یک، با بی‌انگیزه کردن در مقابل ایمان و اعتقادات مذهبی، با مسئله‌دار کردن آنها از طریق شبهه‌افکنی، با خود همراه سازند اما درباره افسردگی که به‌هیچ‌وجه حاضر به پذیرش ایدئولوژی جدید نبودند راهکارهای دیگری در پیش گرفته می‌شد. فردی که به هیچ قیمت حاضر به همراهی نمی‌شد در صورت لزوم با تصفیه فیزیکی و ترور و در صورت عدم ضرورت به تصفیه فیزیکی، ارتباطات وی قطع و امکانات سازمانی از وی گرفته می‌شد و فرد بدون هیچ امکانی به حال خود رها می‌شد. در این شرایط فرد در مدت کوتاهی به چنگ نیروهای ساواک می‌افتاد.

برای بی‌انگیزه کردن افراد مذهبی نخستین اقدام، مسئله‌دار و بی‌انگیزه کردن آنها نسبت به اعمال مذهبی بود. به عنوان مثال برنامه‌های مختلف طوری زمانبندی می‌شد که فرد از انجام فریضه نماز باز بماند سپس در مقابل یادآوری عضو مزبور، مسئول وی مسئله را چنین توجیه می‌کرد که چون ما به کارهای مهمتری مشغول بودیم نماز نخواندن ما ایراد و گناهی ندارد. در این باره خلیل فقیه دزفولی می‌گوید: «در این مرحله مسئول با ظرافت و به تدریج حساسیت‌های مذهبی... اعضا را ابتدا کم می‌کرد و بعد از بین می‌برد. برای مثال پس از یک نشست ناگهان اظهار می‌کرد که نمازش قضا و پس از چند بار تکرار، کاری می‌کرد که اعضا از او توضیح بخواهند و او در جواب می‌گفت که به جای آن (ادبی به موقع نماز) کارهای مثبت انجام دادیم - مثلاً کار تئوریک مفید کردیم - و ضمناً قضای نماز را هم می‌خوانم. بعداً اعضا را به نوبت در منگنه زمانی خاصی قرار می‌داد، به حدی که نتوانند مثلاً نماز ظهر و عصر را بخوانند آن‌گاه در برابر احساس شرمندگی و گناه اعضا به آنها توضیح می‌داد که هر کاری به حفظ سازمان بینجامد مثل نماز است... در همین راستا در طول ماه رمضان سال‌های ۵۲ و ۵۳ اکثر افراد رده دوم سازمان به دستور مسئول خود روزه نگرفتند... در آخر این مرحله که همراه با آن مراحل دیگری نیز اجرا می‌شد عضو مذهبی - عملاً و روحاً - نسبت به انجام اعمال عبادی بی‌تفاوت می‌شد.» (به نقل از سازمان مجاهدین خلق، ص ۵۹۳) البته لازم به توضیح است که در بحث روزه ماه رمضان سال ۵۲ احتمالاً فقیه دزفولی دچار اشتباه شده است. رمضان سال ۵۲ شمسی در اوایل مهرماه بود و در آن زمان هنوز روند مارکسیست‌سازی اعضای درجه دوم در درون سازمان آغاز نشده و کلید نخورده بود.

بدین ترتیب با مسئله‌دار کردن اعضا نسبت به بنیان‌های عملی و اعتقادی به تدریج زمینه تغییر ایدئولوژی آنها را فراهم می‌کردند. از سوی دیگر تلاش می‌شد تا با جایگزین کردن خلق و منافع خلق به جای ایمان مذهبی و اعتقاد به خدا خلأ ناشی از این مسئله را نیز برای اعضا حل کنند.

علاوه بر این طرفداران شهرام با اتکا به مطالب جزوه سبز و مقاله پرچم تلاش می‌کردند تا برای اعضا چنین جا بیندازند که علت اصلی ضربات وارده بر سازمان از سوی ساواک ریشه در ایده‌آلیسم و تفکر مذهبی سازمان دارد. در این باره سعید شاهشوندی می‌نویسد: «یک‌بار [وحید افراخته] گفت ضربه‌هایی که خورده‌ایم ناشی از ایده‌آلیسم نهفته در ایدئولوژی ما بوده است. او ضربه خانه شیخ‌هادی و نیز ضربه پس از عملیات سرتیب طاهری که به دستگیری محمد مفیدی، محمدباقر عباسی و سرانجام محمود شامخی انجامید را به عنوان نمونه ذکر کرد.» (چشم‌انداز ایران، شماره ۶۱)

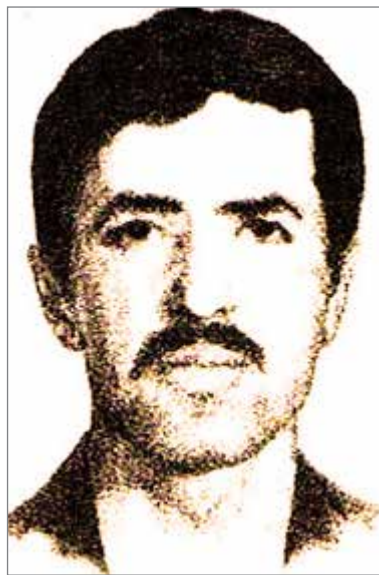
این در حالی بود که همچنان که شاهشوندی می‌گوید به هنگام وقوع انفجار در خانه شیخ‌هادی بهرام آرام مسئول شاخه و خانه مزبور مارکسیست شده بود. جدا از این مسئله اگر ضربات وارده به سازمان مجاهدین متأثر از ایده‌آلیسم نهفته در ایدئولوژی آنها داشت، بنابراین باید پذیریم که ایدئولوژی سازمان چریک‌های فدایی یا سایر سازمان‌های مارکسیست نیز، مذهبی و آمیخته با ایده‌آلیسم بوده است و تنها ایدئولوژی ساواک و رژیم شاه که نیروهای مبارز را مورد هجوم قرار می‌داد غیرایده‌آلیستی بوده است.

تصفیه

سومین گام کودتاگران برای سلطه همه‌جانبه و غصب سازمان، از میان برداشتن مخالفان بود که در رأس آنها مجید شریف‌واقفی بود. تصفیه فیزیکی مخالفان پیش از این نیز سابقه داشت. حداقل سه مورد از کسانی که به هر دلیل مورد سوءظن و شک سازمان قرار گرفته بودند توسط سازمان تصفیه شده بودند. دو مورد از این سه مورد یعنی جواد سعیدی و علی میرزا جعفر علاف از سوی سازمان متهم شده بودند که بریده و قصد کناره‌گیری از سازمان را دارند و احتمال آنکه اطلاعات آنها مورد استفاده ساواک قرار بگیرد وجود دارد و لذا امنیت و موجودیت سازمان را به خطر خواهند انداخت و بنابراین باید از میان برداشته شوند. مورد سوم هم با شک و گمان به اینکه نفوذی ساواک است بر اثر شکنجه جان سپرد. ترور جواد سعیدی در اواسط سال ۵۲، میرزا جعفر علاف در اواخر سال ۵۳ و قتل هودشتیان در پاییز سال ۵۳ صورت گرفت: «لازم به تذکر است که دو تن دیگر به نام‌های علی میرزا جعفر علاف و جواد سعیدی در سازمان اعدام شده‌اند. اعدام

آنها در این رابطه بوده است که آنها درصدد این بوده‌اند که خود را به رژیم معرفی نموده و نتیجتاً اطلاعات خویش را در اختیار او قرار دهند. (اطلاعیه بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران، مهرماه ۱۳۵۷) البته در ادامه این اطلاعیه، ضمن پذیرش انتقاد درباره اشتباه در اعدام این دو نفر، گناه آن را به گردن مشی چریکی انداخته‌اند.

اما درباره مجید شریف‌واقفی و همفکرانش، بحث وادادگی و از این دست اتهامات معنی نداشت. پرچمدار، توصیه‌ای که در پایان مقاله «پرچم مبارزه را برافراشته‌تر سازیم» آمده بود را از ایده‌آلیسم و ذهنی‌گرایی به عینیت درآورد. اگر در آنجا به اعضا پیشنهاد کرده بود که دکماتیست‌های مذهبی را از پناهگاه‌های ایدئولوژیکشان بیرون آورید، در اینجا مجید و مرتضی را به داخل خیابان کشانید و با گلوله‌های خلقی، عناصر دگم، خرده‌بورژوا و ایده‌آلیست مذهبی را هدف قرار داد و تنها سعید توانست از توطئه ترور خود بگریزد. یک سال بعد از آن هم محمد یقینی در خانه‌ای با گلوله حسین سیاه کلاه به شهادت رسید.



مجید شریف‌واقفی

درباره موضوع تصفیه مجید شریف‌واقفی که به شهادت او منتهی شد و ترور مرتضی صمدیه‌لباف که به زخمی شدن و دستگیری وی انجامید بسیار گفته و شنیده‌ایم. (در نشریه چشم‌انداز ایران شماره‌های متعدد درباره مجید شریف‌واقفی و مرتضی صمدیه‌لباف و نیز مصاحبه با سعید شاهشوندی ماجرای مقاومت مجید و نحوه ترور آنها به تفصیل آمده است. بنابراین در اینجا از پرداختن مجدد به آن خودداری می‌کنیم). همچنین علاقه‌مندان را به اطلاعیه مهر ۱۳۵۷، بخش مارکسیست - لنینیست سازمان که در آن ضمن محکوم کردن غصب سازمان و نیز نفی اتهاماتی که به مجید، مرتضی و محمد یقینی وارد ساخته بودند ارجاع

می‌دهیم و توضیح مختصری نیز درباره ماجرای ترور محمد یقینی که کمتر به آن اشاره شده است، خواهیم داد. در آن اطلاعیه درباره اعدام مجید و یقینی و اقدام به ترور مرتضی آمده است: «اعدام‌ها: در ارتباط با نگرش غیرطبقه‌ای و غیرمارکسیستی ما به نیروهای مذهبی و همچنین گرایشات سلطه‌طلبانه و چپ‌روانه سازمان، عده‌ای از رفقای سازمان که در جریان تحول ایدئولوژیک حاضر به پذیرش مارکسیسم نشده و درصدد تشکل گروهی خویش بودند از سوی رهبری به عنوان خائن و توطئه‌گر اعدام شدند. ما ضمن اینکه اعدام را به عنوان یک سیاست و شیوه عمومی در برخورد با تضادهای درون‌سازمانی و اختلافات ایدئولوژیک محکوم می‌کنیم، اعدام این رفقا را اقدامی ضدانقلابی ارزیابی کرده و آن را توطئه‌گرانه و تروریستی می‌دانیم. به این ترتیب اطلاق خائن، توطئه‌گر و اپورتونیست را به رفقای شهید مجید شریف‌واقفی، مرتضی صمدیه‌لباف و محمد یقینی نادرست دانسته و آنها را جزو شهدای انقلابی محسوب می‌کنیم.» در اواخر پاییز ۵۴، حسین روحانی و محمد یقینی دو تن از کادرهای سازمان در خارج از کشور به داخل احضار شدند. هدف از فراخواندن آنها به داخل کشور نامشخص بودن مواضع آنان در ارتباط با جریان کودتا بود. حسین روحانی به گفته خود هنگامی که به داخل کشور می‌آید، مارکسیسم را پذیرفته و از این جهت مشکلی برای رهبران کودتا ایجاد نمی‌کند ولی یقینی که در خارج از کشور از بحث با موافقان کودتا به نتیجه نرسیده بود، در داخل هم به مخالفت‌های خود ادامه می‌دهد. او در خارج از کشور به عنوان رابط بخش خاورمیانه‌ای و دانشجویان سمپات سازمان فعالیت داشت. پس از بازگشت به ایران پیوسته با هم‌تیمی‌ها و نیز مسئولان خود درباره موضوع تغییر ایدئولوژی و ترور مجید و مرتضی به بحث و گفت‌وگو می‌پرداخت. اطلاعیه‌ای که پس از بازگشت یکی از سمپات‌های سازمان بعد از خروجش از کشور در مخالفت با کودتا منتشر شد، ارتباط او با محمد یقینی و اصرار یقینی به خروج از کشور، رهبری سازمان بعد از ترور مجید یعنی شهرام، آرام و سیاه کلاه را به این نتیجه می‌رساند که یقینی نیز باید از سر راه برداشته شود. اتهامات وارده بر یقینی عبارت بود از: «انفعال در مبارزه، کوشش برای تجزیه سازمان و به راه انداختن یک جریان در مقابل سازمان در خارج از کشور، کمک وی به خروج مصباح از کشور به‌رغم اطلاع وی از مخالفت سازمان با این امر و...» (پرونده احمدعلی روحانی به نقل از سازمان مجاهدین از...، جلد دوم، ص ۱۶۳) در نتیجه این تصمیم محمد یقینی به خانه‌ای واقع در خارج از محدوده خاوران که به خانه تکنیکی معروف بود برده و در آنجا حسین سیاه کلاه با شلیک

گلوله به زندگیش خاتمه می‌دهد. جسد یقینی نیز با مواد آتش‌زا به آتش کشیده شد.

دو سال بعد از شهادت محمد یقینی، سرانجام انتقادات اعضای مارکسیست شده سازمان به شیوه‌های نادرست رهبران کودتا در برخورد با سازمان و مخالفان تغییر ایدئولوژی منجر به نفی آن اقدامات شد و این در حالی بود که طلایه‌های حرکت مردم به‌سوی یک انقلاب در جامعه مشهود شده بود. نقد شیوه‌های مذموم و ضدبشری - ضدانقلابی گروه شهرام از آن پس و حتی تا به امروز ادامه دارد ولی متأسفانه هنوز هم شاهد آن هستیم که این انتقادات به شیوه‌های گذشته با انواع بی‌صدافتی، کتمان حقیقت و... همراه است. آخرین نمونه از این دست نوشته تراب حق شناس از نیروهای قدیمی سازمان و از مؤیدان آرای تقی شهرام است که در اول فروردین ۹۳ منتشر شده است.

ظاهرابی صدافتی، دروغ و قلب و اقیقت، ذاتی کودتاگران بود چرا که بقایای آنها هنوز هم بعد از گذشت ۴۰ سال به هنگامی که با ایثار و از خودگذشتگی فراوان گذشته خود را نقد می‌کنند نمی‌توانند با صداقت و راستی با واقعیت‌ها برخورد کنند. حق شناس که به دلیل همراهی کامل با کودتاگران و حضور در رأس سازمان چه قبل و چه بعد از پیکار، از واقعیت‌ها اطلاع کافی دارد باز هم در بیان حقایق به عمد به تحریف آنها پرداخته و می‌نویسد: «شاید بتوانم برداشت کنونی خود را به اختصار به نحو زیر بیان کنم. رفیق شهرام با توجه به روند آموزش و تحولات سازمان از ابتدا تا سال ۵۴ به این نتیجه می‌رسید که سازمان مثل یک شخصیت حقیقی با توجه به تحولات تاریخی و اجتماعی ایران به یک سازمان مارکسیستی تحول یافته است و مارکسیسم توانسته حقایق خود را برای رهبری مبارزه امروز جامعه به اثبات رساند، از این رو دیگر ایدئولوژی پیشین سازمان نمی‌تواند توجیه‌کننده مبارزه خرده‌بورژوازی و اقلتار متوسط جامعه که به‌ویژه ایدئولوژی مذهبی دارند باشد. عناصری از سازمان چه به دلیل مخالفت تشکیلاتی با اعلام مواضع و چه به دلیل عدم قبول مارکسیسم و حفظ ایدئولوژی پیشین از سازمان کنار گذاشته شدند و نام سازمان همان که بود باقی ماند. برای رسیدن به این هدف شرایط تاریخی، مشی چریکی مسلحانه و روحیه و برداشت رفقای مرکزیت تأثیر قطعی داشته است. شریف‌واقفی در ابتدای امر در یک چارچوب تشکیلاتی و از این لحاظ که امکانات سازمان از دست می‌رود با اعلام تغییر مواضع سازمان مخالف بوده، ولی سپس با کشمکش که با مرکزیت سازمان پیدا می‌کند به اعتقادات مذهبی پیشین هم روی می‌آورد. مرکزیت حفظ ایدئولوژی پیشین را در درون سازمان امری ارتجاعی ارزیابی می‌کرد بی‌آنکه آن را در سطح جامعه به‌عنوان توجیه‌کننده مبارزه اقلتار غیرپرولتری نادرست بدانند. به همین دلیل بود که پس از اعلام تغییر ایدئولوژی، سازمان

با گروه‌های مذهبی ارتباط داشت که برخی از آنها رفقای سابق خود ما بودند. (تراب حق شناس، ادای دین به مجاهد شهید مجید شریف‌واقفی، اول فروردین ۱۳۹۳)

مارکسیسم آوردن مجید شریف‌واقفی و مخالفت وی با تغییر ایدئولوژی فقط به دلیل از دست رفتن امکانات بیشتر به افسانه می‌ماند تا واقعیت.

شریف‌واقفی در ابتدای امر در یک چارچوب تشکیلاتی و از این لحاظ که امکانات سازمان از دست می‌رود با اعلام تغییر مواضع سازمان مخالف بوده، ولی سپس با کشمکش که با مرکزیت سازمان پیدا می‌کند به اعتقادات مذهبی پیشین هم روی می‌آورد

در پاییز سال ۵۴ شهرام و همراهانش بعد از آنکه بزرگترین مانع خود یعنی مجید و مرتضی را از میان برداشته و شاهسوندی نیز توسط ساواک دستگیر شده بود با انتشار «بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق» رسماً مارکسیست شدن سازمان را اعلام کردند. از این تاریخ دوره جدیدی در حیات و فعالیت‌های سازمان آغاز شد که تا مهر سال ۵۷ ادامه یافت. پیش از به پایان بردن این بخش، گوشه‌ای از نامه لیلیا زمردیان همسر مجید که به ظاهر به جریان شهرام پیوسته بود و اطلاعات او ظاهراً در برخورد کودتاجیان با مجید تأثیر زیادی داشت را به منظور آگاهی از سطح واقعی همراهان شهرام و پذیرندگان مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی جدید سازمان در اینجا می‌آوریم. زمردیان پیش از ترور مجید طی نامه مفصلی به گروه شهرام - بهرام ضمن نقل مسائل فی‌مابین خود و مجید به وضعیت روحی - روانی خود درباره تحولات درونی سازمان نیز اشاره کرده است. در نامه زمردیان که عنوان «به داستان زندگی من گوش کنید» ابتدای آن آمده است، «قبول کرده بودم که اسلامی که من قبلاً داشتم یک اسلام خرده‌بورژوازی بود ولی در اینکه اصلاً اسلام ربنای طبقه متوسط و خرده‌بورژوازی است یا اینکه اسلام می‌تواند ایدئولوژی طبقه کارگر باشد یا نه و آیا ایدئولوژی طبقه کارگر فقط مارکسیسم است و ایدئولوژی مارکسیسم از زیربنای طبقه پرولتاریا زاده شده و... هنوز مفهوم درستی نداشتم و حتی حالا هم ندارم و از نوشته‌هایم می‌توانید بفهمید. با مطالعه فقط کتاب سیر تحولات و فلسفه مارکسیسم تقریباً قبول کرده بودم که ماده بر فکر تقدم داشته ولی مسئله تکامل و جهت‌داربودن

آن و مسئله وحی و قیامت یا اینکه ماده چطور نیرویی است... شک داشتم و اینها مسائلی بود که برایم سؤال بود و حل نشده بود هنوز مسئله قیامت و خدا در اعماق ذهنم بود و لازم است بگویم که مسئول من در جواب به این سؤالات، سیر تحولات و سؤالات مطروحه من و حل آنها قادر نبود. (ح) زیرا برای خودش هم این مسائل وجود داشت» زمردیان در سطور پایانی نامه خود که برای نخستین بار بعد از گذشت قریب به ۴۰ سال در اختیار عموم قرار گرفته است می‌نویسد: «من می‌دانم که جای من جز زیر خاک نیست. حاضریم آنها که مرا می‌شناسند دعوت کنید و به‌دست همه شما اعدام شوم. همان طور که A گفته و خودم به خوبی می‌دانم من دیگر جایی در هیچ کجا ندارم. آن وقت که صرفاً مسائل فردی و ضعف فردی داشتم بار زیادی سازمان بدم و حالا که علاوه بر آن یک‌سری بدبینی و اسمش را بگذارید شناخت و یک‌سری زدالت هستم در این مرحله و مراحل بعد صرف سازمان نیست که مسائل مرا وقت بگذارد که حل کند. باید که مرا به قتل برسانند. این حق من است و این خواست خلق است. من از اینکه هرگز نتوانستم خدمتی به خلق بکنم متأسفم.» (لیلا زمردیان، «به داستان زندگی من گوش کنید»، به نقل از سایت اندیشه و پیکار)

منابع

- ۱- احمدی روحانی، حسین، سازمان مجاهدین خلق، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۴.
- ۲- جمعی از پژوهشگران، سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام، جلد اول، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، ۱۳۸۴.
- ۳- همان، جلد دوم.
- ۴- سازمان مجاهدین خلق، بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران، به نقل از سایت اندیشه و پیکار.
- ۵- همان، «پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته‌تر سازیم»، ۱۳۸۳، به نقل از سایت اندیشه و پیکار.
- ۶- سازمان مجاهدین، جزوه سبز، ۱۳۵۳، به نقل از سایت اندیشه و پیکار.
- ۷- سازمان مجاهدین خلق ایران، تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست‌های چپ‌نما، انتشارات سازمان مجاهدین خلق، تهران، ۱۳۵۸.
- ۸- سایت اندیشه و پیکار، اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های سازمان مجاهدین خلق، بخش مارکسیست - لنینیست.
- ۹- سحابی، عزت‌الله، «نیم‌قرن خاطره و تجربه»، خاطرات جلد اول، نشر فرهنگ صبا، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۹.
- ۱۰- شاهسوندی، سعید، نشریه چشم‌انداز ایران، شماره‌های ۳۶ تا ۶۸. ■

سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

بخش دوم



سیامک لطف‌اللهی

او گوشت‌های زیادی از زخم شلاق مانده بود. بیژن عضو هیئت‌اجرائیه سازمان انقلابی بود.

سال ۱۳۴۸ علاوه بر موسی رادمنش، ایرج سمیعی هم دستگیر شد. موسی دستگیری خود را طبق توصیه ساواک (پرویز ثابتی) مخفی نگه داشت، در نتیجه هیچ‌کدام از ما از دستگیری و اطلاعات داده‌شده احتمالی او به ساواک

باخبر نبودیم - ایرج سمیعی در فرار غلامحسین فروتن و عباس سغایی از آلمان شرقی شرکت داشت و همراه با اسماعیل رهنما مدت ۱۱ ماه در آلمان شرقی بازداشت بود - او به مدت سه سال محکوم شد و از طریق او اطلاعات اضافه‌ای به ساواک داده نشد. انسان بسیار شریفی بود و چندی پیش در اثر بیماری در آلمان درگذشت، پس از این دو نفر من هم دستگیر شدم.

لازم به توضیح است که تغییری از سال ۱۳۴۶ در سازمان به وجود آمد که علت آن یکی برخورد و مخالفت کادرهای با حرکت چریکی مدل کوبا و دوم تأثیر انقلاب فرهنگی چین بود که از طریق گروهی که همزمان با مسافرت ما به کوبا، به چین سفر کرده بود «اندیشه مانو تسه‌دون» را با خود به سازمان منتقل کرد.

افراد برجسته این گروه عبارت بودند از محمود عبادیان که در گذشته از او به عنوان (م-ع) اسم مستعار دری نام برده‌ام. او از کارگران مبارز صنعت نفت آبادان بود که در سال ۱۳۲۵ در تظاهرات عظیم کارگران آبادان با اصابت ترکش نارنجک از یک چشم نابینا شد - حزب توده ترتیب فرار او از ایران را داد و در پراگ (چکسلواکی) ساکن شد - او موفق به اخذ درجه دکتری ادبیات از دانشگاه پراگ شد و در سال ۱۳۶۵ به سازمان انقلابی پیوست - صرف‌نظر از اختلاف‌نظرهای فکری و ایدئولوژیک او ۶۰ سال از عمر خود را صرف مبارزه کرد - نفر دیگر شخصی به نام مستعار زارع که بعدها شنیدیم نام اصلی او علی شمس است. معصومه طوافچیان نیز (شکوه) جزو همین گروه بود.

سال ۱۳۴۳ پس از گذشت سه سال از تأسیس سازمان با معرفی و وساطت ویدا حاجبی، گروهی برای مطالعه و آموزش مبارزات نظامی و تاریخچه انقلاب کوبا به آن جزیره فرستاده شدند - تجربه و جزئیات این سفر و گروه را به‌طور جداگانه در شماره‌های بعدی حضورتان تقدیم می‌کنم - من یکی از افراد این گروه بودم.

پس از بازگشت گروه از کوبا و همزمان گروه مشابهی از چین، افرادی شروع به مسافرت به ایران را نمودند. از گروه کوبا گودرز و گرسوز برومند، من، محمود جلایر و احتمالاً علی چهارمحالی به ایران بازگشتیم. اوضاع اجتماعی ایران به وضوح نشان می‌داد که افکار و خط‌مشی سیاسی سازمان انقلابی در ایران غیرقابل اجراست و خط‌مشی «محاصره شهرها از طریق روستا» - تز چینی‌ها - مربوط به عصر حاکمیت فنودالیسم در چین بوده و از طرف دیگر حرکت‌های چریک شهری هم ناممکن به نظر می‌رسید و هم از توان ما خارج بود.

سال ۱۳۴۵ یکی از اعضای سازمان به نام نوذر هاشمی در شیراز دستگیر شده بود و دوران سه سال محکومیتش را می‌گذراند. بیژن چهارازی به‌طور علنی در ایران زندگی می‌کرد و علاوه بر تهران در قصر شیرین هم اقدام به ایجاد یک مغازه عکاسی کرده بود تا در کنار مرز ایران و عراق امکانی جهت تردهای احتمالی مرکزی داشته باشد. او با گروه‌های مختلف هم تماس برقرار کرده بود و در سال ۱۳۴۹ با گروه «ستاره سرخ» دستگیر شد و اطلاعات خود را از سازمان انقلابی پنهان نگه داشت. روی پای



همزمان با انتقال تفکرات به صحنه آمده در چین «اندیشه مانو» به سازمان، حرکتی را که کادرهای سازمان به‌خصوص مهدی خانباها تهرانی، مجید زربخش و کادرهای درگیر علیه محسن رضوانی و کورش لاشائی و گروه کوبا به راه می‌اندازند، تشدید میکنند و مانع هر نوع اقدامی از طرف گروه می‌شود.

این برخورد در سال ۱۳۴۶ باعث توقف سازمان می‌شود و حاصل آن مشخص شدن این امر بود که در سازمان وحدت نظر و توافق ایدئولوژی وجود ندارد در حقیقت سه جریان تفکر روسی (بلشویکی و لنینی - استالینی) در کنار تفکر چه‌گوارایی - کاستروئیستی و موج جدید مائوئیستی که به آن «اندیشه مانو» می‌گفتند



طرح از مهدی رضاییان

از او پرسیدم - گفت «ولش کن او که آرتیست است» و آخرین بار که با مهدی خانباها تهرانی برای حرکت به ایران در سال ۱۳۴۸ خداحافظی کردم - به او گفتم که من نگران این هستم که لاشائی و رضوانی مرا به اسم اصلی می شناسند، گفت «مطمئن باش اینها پلیس می شوند» این حرف او را به حساب اختلاف آنها گذاشتم - ولی راست گفته بود - به جز بیژن چهرازی و پارسا نژاد همه رؤسا با ساواک همکاری کردند. جمع بندی که در مورد گذشته خودم و سازمان دارم در این نوشته نمی گنجد در نوشته جداگانه ای در شماره های آینده آن را ارائه خواهم داد.

قبل از جلسه کادرها مخالفت های مهدی خانباها تهرانی با رضوانی و لاشائی شدت یافته بود. مهدی پس از چهار سال از چین بازگشته بود و از حرکت گروهی از اعضای سازمان جهت ایجاد کانون شورشی مطلع و به مقابله با آن برخاسته بود.

مهدی را نمی شناختم ولی در چین از پیچ های رضوانی - سیاوش پارسا نژاد و ایرج کشکولی متوجه شدم که از او حساب می برند. از ایرج کشکولی پرسیدم «چرا این آدم را کنار نمی گذارند؟» گفت «او رفیق توانایی است و از بنیانگذاران سازمان است و کنار گذاشتن او با توجه به نفوذ و اعتباری که بین کادرهای سازمان دارد ممکن نیست».

در مقابل رضوانی به افراد گروه کوبا می گوید «حالا که ما می خواهیم انقلاب کنیم رامین (مهدی خانباها تهرانی) مانع ما شده» علی چهارمعالی داوطلب می شود که او را با چاقو بکشد - عملی که به عنوان حذف فیزیکی بین چریک های فدایی و مجاهدین بعدها به وفور دیده شد البته این قضیه انجام نشد و علی در جلسه کادرها با عذرخواهی از این فکر به شدت از خود انتقاد کرد، در هر صورت حرکت و تفکر کانون شورشی روستایی از سال ۱۳۴۶ در جلسه کادرها کنار گذاشته شد و جای آن را «اندیشه مائو» و کتاب سرخ گرفت.

در جلسه کادرها پرویز واعظزاده، عطا کشکولی، محمود عبادیان و علی شمس (زارع) به هیئت اجراییه باقی مانده رضوانی، لاشائی و حکمت اضافه می شوند که این سه نفر در اقلیت قرار بگیرند و مقرر می شود که مصوبات و رئوس بحث ها و نتایج جلسه کادرها از طریق چهار نفر جدید به بدنه سازمان منتقل شود - و قرار شد رضوانی و پارسا نژاد همراه با گروهی که اکثریت آن از افراد گروه کوبا بودند جهت مطالعه و بازآموزی به چین سفر کنند و لاشائی و حکمت در این مدت مسئولیتی نداشتند - این تاریخ همزمان با ایجاد کانون شورشی مسلحانه در کردستان به رهبری معینی، شریف زاده و ملا آواره بود که از روشنفکران کرد بودند، لاشائی به گروه جلال طالبانی که در قسمت های

دوست ما قضیه غیرقانونی بودن خودشان را از نظر سیاسی برای خلبان توضیح داده و حاضر به پیاده شدن از هواپیما نمی شوند و خلبان به مأموران ایران اجازه بازداشت آنها را در هواپیما نمی دهد. این موردی بود که به عنوان مثال ساواک از تردهای غیرقانونی اطلاع داشت و طبعاً گم شدن شش ماهه من چنین موردی را برای ساواک تداعی می کرد. سال ۴۶ چند بار مرا در خانه های امن بازجویی کردند و مشخص بود که به من شک دارند ولی اقدام به دستگیری نکرده و سال ۱۳۴۸ که بار دوم به ایران آمدم دستگیر شدم، به این مورد اشاره کردند.

تابستان ۱۳۴۶ موفق به اخذ مجدد گذرنامه شده و به اروپا بازگشتم که همزمان با جلسه کادرها شد. من در جلسه شرکت نداشتم و اواخر آن بود که به اروپا رسیدم - و از چند و چون آن توسط سیاوش پارسا نژاد مطلع شدم - چکیده جلسه کادرها این بود که رهبری، مجری مصوبات کنفرانسی و تصمیم های جمعی است نه اینکه خود رأسا برای سازمان و اعضا جهت و تکلیف تعیین کند - در بیان سیاسی وقتی رهبری یک جریان یا سازمان سیاسی به عنوان مغز متفکر عمل کند و با عنوان «مخفی کاری» یا هر دلیل غیرموجه دیگری سازمان را رأسا هدایت کند، این دیکتاتوری و در حقیقت استالینیسم است که زمان آن گذشته بود. ولی مهمتر از همه ترکیب طبقاتی عناصر تشکیل دهنده سازمان انقلابی بود که جلسه کادرها و شاید توان مجموعه تشکیل دهنده کادرها قادر به تحلیل آن حداقل در آن روزها نبود - آخرین بار که عطا کشکولی را دیدم در مورد رضوانی

در سازمان وجود داشت. به علاوه عده زیادی که تحت تأثیر گسترش تبلیغات سازمان به آن پیوسته ولی هیچ گونه انگیزه ای برای ادامه فعالیت در آن را نداشتند و از این فرصت که آغاز تلاش سازمان بود استفاده کرده بودند، دنبال زندگی غیرسیاسی خود رفتند. نظر من این است که موسی رادمنش از این دسته اخیر بود ولی زودتر از (خارج شدن از سازمان) در دام افتاد.

من پس از سفر به کوبا، سال ۱۳۴۶ به طور علنی وارد ایران شدم و در مرز ترکیه - ایران به شدت تا تهران تحت تعقیب بودم. محمود جلایر همراه من بود. علت تعقیب من این بود که کورش لاشائی نامه هایی که در ابتدای سفر به کوبا برای ارسال برای خانواده ام به او داده بودم نفرستاده بود و خانواده برای پیدا کردن من به سازمان های دولتی مثل شهربانی و اداره سرپرستی دانشجویان (ساواک) رجوع کرده بودند و از آن اطلاع داشتند لذا سهل انگاری بچه گانه ای کردیم و پیش بینی این حادثه را نکردیم. به خصوص اینکه محمود پول کافی برای ادامه سفر نداشت و با سختی به مشهد رسید ولی این سختی باعث شد که چهار سال بعد همراه با گروه «رهایی بخش خلق های ایران» دستگیر شود. ساواک از تردد برخی از ایرانیان مقیم اروپا به کشور چین و سایر کشورهای کمونیستی اطلاع داشت ولی جزئیات آن را نمی دانست.

در یکی از پروازهای هواپیمایی آل ایتالیا از رم تا پکن، هواپیما به علت نامساعد بودن هوا به جای کویت در مهرآباد توقف می کند. دو

جنوبی تر کردستان عراق مستقر بودند و با دولت ایران در نزاع و مقابله بودند، رجوع می کند و از طریق جلال طالبانی ترتیب استقرار عده‌ای از افراد سازمان را در کردستان می دهد که هسته اصلی این گروه افراد گروه کوبا بودند - عطا کشکولی، پرویز واعظزاده، ایرج کشکولی و محسن رضوانی هم پس از بازگشت از چین در گروه قرار گرفتند - البته پارسا نژاد و علی صادقی هم جزو این گروه بودند - هنگام بازگشت از چین واعظزاده به پیشواز من آمد و نظر مرا در مورد رضوانی خواست که من نظر منفی دادم و او را فاقد صلاحیت رهبری و حتی تا حدی عضویت در سازمان دانستم. من تصور بسیار رمانتیک و صادقانه و انسانی از یک انقلابی که می تواند عضو سازمان سیاسی باشد داشتم و در چند سالی که با سازمان انقلابی کار کردم متوجه شدم که اغلب کادرها و اعضا فاقد این خصوصیات هستند و تجربیات بعدی، این امر را ثابت کرد. در نوشته های آینده مطالب مرتبط با آن را بیشتر توضیح خواهم داد.

در اواخر سال ۱۳۴۶ (ژانویه) همراه با موسی رادمنش و احمد (اسم مستعار) به چین سفر کردیم - در آنجا با رضوانی، پارسا نژاد، ایرج کشکولی و علی چهارمحالی به اضافه محمود عبادیان و خسرو صفایی روبرو شدم. محمود و خسرو را نمی شناختم و چهار نفر اول که اسم بردم از گروه کوبا بودند - محمود و خسرو به اضافه رضوانی، پارسا نژاد و کشکولی هیتی بودند که از طرف سازمان برای گزارش جلسه کادرها و تبادل نظر با آنها به چین اعزام شده بودند. آن روزها به مدت یک هفته علی به ما سه نفر سروردهای چینی یاد می داد که همراه با مردم چینی بخوانیم. اوایل برای من خنده آور بود ولی بهتر بود همرنگ جماعت شویم.

دو هفته کافی بود تا از آنچه در چین می گذشت دلزده شوم. چین در سال های انقلاب فرهنگی کشوری ایدئولوژی زده بود و سعی می کرد شرایط انقلابی را زنده کند و تکرار بدبختی های مردم به دست فئودال ها، فروش دختران به دست والدین به علت فقر و مسائل دیگری که در این تاریخچه نمی گنجد، نیاز به بحثی جداگانه دارد. همان طور که اشاره کردم در بازگشت از چین تصمیم قطعی به ترک سازمان را داشتم ولی با همه اینها مدت چند هفته ای با واعظزاده سرو کله زدم - چون پس از بازگشت به اروپا ماشینی خریدم و قبل از خرید ماشین تمام وسایل زندگی در یک کوله پشتی بود، روزی واعظزاده کوله پشتی مرا خواست و گفت مطمئن باش در خدمت انقلاب خواهد بود. چند روز بعد از آن مهدی تهرانی را دیدم گفت «این فلان فلان شده با به کوه زند» اصلاً به فکرم نرسیده بود که منظور واعظزاده از در خدمت گرفتن کوله پشتی یعنی چه؟» گروه کوبا همراه با لاشائی و تعدادی دیگر

به قصد پیوستن به جریان برخورد مسلحانه کردستان ایران به عراق سفر کرده و در اردوی جلال طالبانی بودند - در سال ۱۳۴۷ جنبش مسلحانه کردستان با شکست روبرو شد و رهبران آن کشته شدند و دوستان ما هم در کردستان عراق متوقف شدند.

سال ۱۳۴۸ من در حالی که ارتباط سازمانی با سازمان های سیاسی نداشتم و تنها در کنفدراسیون و حرکت های علنی دانشجویان ایرانی شرکت داشتم به ایران سفر کردم و در مرز بازرگان (ترکیه - ایران) بازداشت شدم. چون اطلاعاتم از افراد با اسم مستعار آنها بود نگران طعمه شدن برای لورفتن دیگران نبودم و یکی دو موردی هم که می شناختم مثل علی چهارمحالی یا عطا می توانستم آنها را دور بزنم ولی تعجبم از این بود که چرا در مرز مرا دستگیر کردند. من داشتم به تهران می آمدم و قصد فعالیت سیاسی هم نداشتم، حدس زدم ساواک از شرکت دوستان قدیم ما در جنبش مسلحانه کردستان اطلاع پیدا کرده و احتمال می داده که من با آن گروه باشم و به جای تهران در بین راه به کردستان بروم و فکرهای زیاد دیگری که مدت دو هفته در زندان های ماکو و ارومیه حلاجی کردم تا به قزل قلعه تهران منتقل شدم و از چند و چون اوضاع مطلع شدم.

برخلاف شایعات خارج که متداول بود، من مورد شکنجه جسمی قرار نگرفتم - شرایط نسبتاً سختی به مدت سه روز در سلول قزل قلعه داشتم ولی بازجوها مسافرت های مرا به چین و کوبا می دانستند و آنها را در اختیار من گذاشتند و چاره ای جز قبول داشتم.

چون این بحث در مورد تاریخچه سازمان انقلابی است فقط اشاره کوتاهی به مسیر بازجویی می کنم که بیشتر در رابطه با سازمان بود.

قبل از آن اشاره کنم که سازمان در سال ۱۳۴۷ کاملاً متلاشی شد - تعدادی از رهبران و کادری های قدیم به کردستان رفتند - سایر کادرها دور هم جمع شدند و به عنوان کادری های سازمان انقلابی اعلام موجودیت کردند و گروه های محفلی کوچکی هم تشکیل شد.

دو جریان مهم قبل از انقلاب از درون سازمان بیرون آمد یکی «سازمان رهایی بخش خلق های ایران» که سال ۱۳۴۸ به عنوان «سازمان آزادی بخش خلق های ایران» تغییر نام داد و در ایران فعالیت می کرد و جداگانه شرح فعالیت آن می آید و دیگری «اتحادیه کمونیست ها» شاخه امریکایی سازمان انقلابی بود و پس از انقلاب قدری وسیع شده و در جریان درگیری مسلحانه آمل در سال ۱۳۶۰ نقش اصلی را داشت، هر چند افراد و گروه هایی از مجاهدین، چریک های اقلیت، پیکار و... با آنها همکاری کردند - رهبری قدیم سازمان هم پس از

انقلاب به نام «رنجبران» تشکیل گروه داد و قلع و قمع شد ولی قبل از آن در عملیات مسلحانه علیه مخالفین جمهوری اسلامی به خصوص در کردستان با کمیته های انقلاب اسلامی همکاری کرد و در اعتقاد مشترک با حزب توده که از حکومت ایران حمایت می کرد و «فدائیان اکثریت» که جهت شناسایی و لودادن مخالفین با کمیته ها همکاری داشتند قرار گرفت.

بازجویی من از ساعت حدود پنج بعد از ظهر شروع شد و تا دو بعد از نیمه شب ادامه داشت که احمدی «اسم مستعار» سرباز جو تمام ورق های نوشته شده را پاره کرد و گفت «علی آقا (اسم مستعار من)، جریان سفر تو همراه با ارسام (اسم مستعار موسی رادمنش) و احمد در تاریخ فلان از فرودگاه پاریس به پکن و سایر نشانی ها حتی شامی که شب کریسمس همراه با بیژن حکمت، موسی رادمنش و احمد خورده بودیم و من استیک سفارش داده بودم را دقیقاً گفتند. مشخص بود که اطلاعات آنها دقیق بود. البته اینکه نمی دانستند من دو سال است که از سازمان انقلابی جدا شده ام و اطلاعات سفر کافی بود که من به سه نفر دیگر شک کنم - البته اگر قدری تیزهوش بودم می توانستم به موسی رادمنش شک کنم ولی اصلاً اطلاع نداشتم که او با کدام یک از گروه های محصول تلاشی سازمانی است. بعدها فهمیدم که او از طرف سازمان (رهبری قدیم که بخشی از آن در کردستان بود) به ایران آمده و باعث لورفتن پارسا نژاد و چهار نفر دیگر شد. چهار نفر عبارت بودند از بیژن قدیمی، اردشیر فرید مجتهدی، عباس اردیبهشت و محمود صادقی که خود موسی هم در پرونده آنها قرار گرفت و این جمع اطلاعات و ارتباطات بیشتری نداشتند که لو برود ولی پارسا نژاد داشت و توانست همه اطلاعات را نگه دارد و حتی اکبر ایزدپناه از رهبران سازمان رهایی بخش را که با او دستگیر کرده بودند از زیر تیغ ساواک نجات دهد و ساواکی ها را قانع کرده بود که او اصلاً اهل خوشگذرانی و عیاشی است. پس از حدود ۱۰ روز که اکبر آزاد شد سازمان رهایی بخش او را مخفی کرد و این سرخ ساواک از افراد فعال سازمان انقلابی به انتها رسید. نوشته های

موسی رادمنش در جلد ۱۲ «اسناد به روایت ساواک» منتشر شده است. در این جلد نامه ای هم از مهدی تهرانی چاپ شده که اسم من «سیا» در آن است و ساواک دنبال «سیا» می گشت. این مورد را پارسا نژاد که نامش سیاوش بود به گردن گرفت و مرا رها کرد. پارسا نژاد با مصاحبه تلویزیونی نوعی «خودکشی سیاسی» کرد ولی تمام ارتباطات باقی مانده خود را حفظ کرد که در سال ۱۳۵۲ توسط سیروس نهبوندی در اختیار ساواک قرار گرفت. ■

ادامه دارد...

برخی خطاهای دو کتاب نهضت روحانیون ایران و نهضت امام خمینی

رحیم روحبخش الله‌آباد

مقدمه

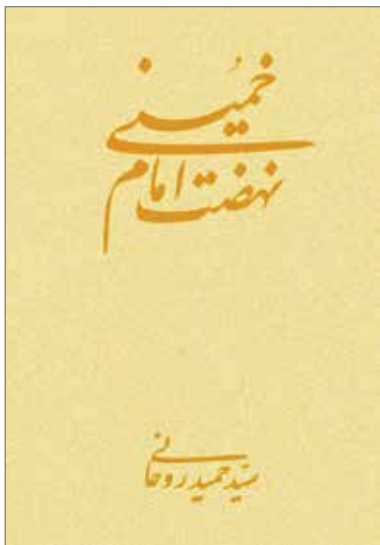
دو کتاب؛ «نهضت امام خمینی» و «نهضت روحانیون ایران» از منابع دوران نهضت محسوب می‌شوند. ارزش عمده این دو کتاب به درج اعلامیه‌ها، بیانه‌ها، گزارشات و اسناد ساواک و... می‌باشد اما برخی از بخش‌هایی که مؤلفان آنها به نگارش درآورده‌اند، اغلب جنبه حماسی و ارزشی دارد و نمی‌تواند چندان مورد استناد قرار گیرد. یکی از وقایعی که در این دو کتاب به گونه‌ای وارونه نشان داده شده است، ماجرای برگزاری اولین سالگرد قیام ۱۵ خرداد در سال ۱۳۴۳ می‌باشد. با عنایت به حضور امام در ایران در خلال نخستین سالگرد این قیام، انتظار می‌رفت که این مراسم، به گونه‌ای باشکوه و گسترده برگزار شده و امام و طرفداران نهضت نیز از آن بهره‌برداری سیاسی می‌کردند. کما اینکه امام در زمان نه‌چندان زیادی یعنی در اواسط فروردین ۴۳ از حصر آزاد و در این فاصله دو ماهه تا سالگرد قیام نیز بارها از عمق کشتار و فجاج مأموران در جریان سرکوب قیام مطلع شده و حتی طی چند بار دیدار خانواده‌های بازماندگان شهدا و مجروحین قیام به آنها دل‌داری داده و کمک‌هایی نمود. از این‌رو انتظار می‌رفت که ایشان از این فرصت مناسبی سود جست و هیئت حاکمه را به چالش بکشند اما برخلاف ادعاهای برخی منابع مربوط به نهضت روحانیت، امام به جز صدور یک اعلامیه که فقط با همراهی - امضای - سه تن از مراجع (آیات عظام مرعشی نجفی، میلانی و قمی) انجام گرفت، اقدام درخور توجهی در این خصوص به عمل نیاورد. لذا در این مجال، پرسش بنیادین این است که چرا امام و طرفداران نهضت به‌خصوص وعاظ، در محرم آن سال از منابر و مجالس سوگواری برای تبلیغ آموزه‌های نهضت و مقابله با نظام حاکم بهره‌برداری نکردند و علاوه بر آن، تلاشی نیز برای برگزاری سالگرد قیام ۱۵ خرداد به عمل

جزئیات برخی وقایع دوران انقلاب اسلامی، با وجود چاپ و نشر اسناد و خاطرات یکی دو دهه آستانه انقلاب همچنان مغفول مانده است. از جمله، علت عدم برگزاری اولین سالگرد قیام ۱۵ خرداد در سال ۱۳۴۳ است. مهمترین از آن خطای دو منبع اصلی نهضت یعنی دو کتاب؛ «نهضت امام خمینی» و «نهضت روحانیون ایران» در ادعا و اصرار بر برگزاری چنین مراسمی می‌باشد. در این نوشتار ضمن اشاره‌ای مختصر به برخی خطاهای دو کتاب مذکور، تعدد نویسندگان آن دو در این خصوص مورد بررسی قرار می‌گیرد. هدف این مقاله، موشکافی در ماهیت برخی مواضع امام خمینی به عنوان رهبری نهضت با عنایت به اوضاع منطقه‌ای کشور بوده، همچنین حذفیات ماهرانه برخی نکات اعلامیه‌های مراجع به‌خصوص درباره مخالفت با شرکت زنان در انتخابات از سوی حجت‌الاسلام دوانی مورد بازکاوی قرار می‌گیرد.

نیاوردند؟ برای این منظور ابتدا خطای دو منبع اصلی نهضت در این خصوص مورد بررسی قرار گرفته و سپس پاسخ پرسش داده خواهد شد.

نگاهی به برخی خطاهای موردی دو کتاب اصلی نهضت

حجج‌الاسلام علی دوانی و سیدحمید روحانی نویسندگان کتاب‌های: نهضت روحانیون ایران و نهضت امام خمینی در چندین جلد و بیش از ده‌ها بار چاپ با ویرایش‌های مجدد، سهم به‌سزایی در تولید منبع برای پژوهشگران عرصه انقلاب اسلامی ایفا کرده‌اند. تعلق خاطر هر دو به امام و انقلاب، بعضاً آنها را به قضاوت‌های نابه‌جا سوق داده است. به تعبیر دیگر در بسیاری از موارد که متن نوشتاری خودشان است - مطالب خارج از اعلامیه و اسناد و... - دچار احساسات ارزشی شده و به حماسه‌سرایی پرداخته یا بعضاً برخی موارد را نادیده گرفته‌اند. برای نمونه قلم دوانی در خصوص نخست‌وزیری حسنعلی منصور بیشتر به لفاظی‌های عامیانه شبیه است: «دولت منصور نیز به همان راهی رفت که علم می‌رفت. همان دلک‌بازی و اطاعت کورکورانه از دستورهای شاه... شاه نیز شخصاً در فرصت‌های مناسب از هر گونه کله‌شقی و پراکندن سخنان لاطائل... خودداری نمی‌کند.»^۱



مواوردی از این قبیل در این کتاب به وفور یافت می‌شود اما یک عیب عمده این کتاب، درج ناقص اعلامیه‌های مراجع است. نگارنده در خلال یک پژوهش مربوط به اعلامیه‌های صادره در خصوص سال‌های نخست نهضت درصدد بررسی و مقایسه اعلامیه‌های مراجع برآمد در این مقایسه متن برخی از اعلامیه‌ها در کتاب دوانی ناقص به نظر رسید که با بررسی

سایر منابع از جمله صحیفه امام و متن اعلامیه‌ها در آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، این تصور به یقین تبدیل شد. ایشان در مقدمه کتاب اشاره‌ای به این نکته کرده است که: «سعی ما در تدوین مطالب کتاب و نوشتن تاریخ نهضت‌های اسلامی علمای شیعه و ایرانی، حفظ حریم روحانیت و بزرگداشت آنها بوده است. به همین جهت تلگراف یکی از مراجع قم که از علم - رئیس دولت وقت - در پس گرفتن لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی تشکر کرده بود و با اعتراض امام خمینی آنها را جمع کردند و تلگرافی دیگر نموده و همچنین اعلامیه ۹ امضایی مراجع و فقهای قم که امام خمینی نظر به مصالحی در آخر امضا کرده بودند و به خاطر محتوای آن درج نکردیم»^۲ گفتنی است که موضوع اصلی اعلامیه ۹ امضایی یادشده اعلام مخالفت با شرکت زنان در انتخابات بود که در پی تلاش هیئت حاکمه برای قانونی جلوه دادن شرکت زنان در انتخابات با استناد به اصل پنجم اصول ششگانه انقلاب سفید صورت گرفت. البته سید حمید روحانی معتقد است که امام آن اعلامیه را شخصاً «نوشت... و از آنان [مراجع و علما] امضا گرفت»^۳.

نکته تأسّف آور اینکه دوانی همین رویکرد را در تمام اعلامیه‌های که مراجع در خصوص مخالفت با شرکت زنان در انتخابات صادر کرده‌اند، نیز اتخاذ کرده است. ایشان با مهارت و بدون گذاشتن نقطه‌چین آن قسمت از اعلامیه را حذف کرده است. از جمله در اعلامیه امام [دولت علم]... و به زنان حق رأی داده است... را حذف کرده.^۴ همچنین هشت سطر از متن تلگراف امام به علم که با جمله: «...ورود زنان به مجلسین...» شروع و با «...چنین حقی به آنان دادن تخلف از قانون است» پایان می‌یابد^۵ نیز حذف شده است. بالاخره جمله تأکیدآمیز دیگر امام در تلگراف مجدد ایشان به علم، «... علمای اعلام تذکر دادند که ورود زن‌ها در انتخابات و الغای قید اسلام از منتخب و منتخب برخلاف قانون است...»^۶ در متن اعلامیه امام مندرج در کتاب دوانی نیامده است.

نامبرده همین رویکرد را در خصوص اعلامیه‌های برخی دیگر از مراجع از جمله آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خویی نیز اتخاذ کرده است. از اعلامیه حکیم جمله: «...تصویب لایحه انتخابات نسون مخالف اصول متبوعه و موجب تفرق ملت مسلمان ایران است...»^۷ را حذف و از اعلامیه آیت‌الله خویی جمله: «...تصویب‌نامه اخیر دولت راجع به تساوی زن و مرد و کافر و مسلمان در انتخابات انجمن‌ها مخالف شرع انور و قانون اساسی است...» به «...تصویب‌نامه اخیر دولت مخالف شرع انور و قانون اساسی است...»^۸ تبدیل کرده است.

بخش دیگر از حذفیات ایشان به القاب شاه در اعلامیه‌های مراجع مربوط می‌شود. زمانی



قیام پانزده خرداد، برگرفته از کتاب «گذری بر طهران؛ عکس‌های یک قرن تهران»

است. عملی که حمید روحانی نسبت به آن با نگاه و نگارشی وارونه برخورد کرده است. کما اینکه روحانی نیز در برخی موارد با نوشتن عناوین و تیرهای کلی و بعضاً جهت‌دار برای اعلامیه‌های مراجع از طرح موضوع اصلی طفره رفته است.^{۱۴}

یک خطای مهم دیگر

چنان که گذشت، اولین سالگرد قیام ۱۵ خرداد در سال ۴۳ برگزار نشد. نگارنده در خلال نگارش کتابی در خصوص مبارزات و اسناد آیت‌الله‌العظمی سید محمدهادی میلانی، از مراجع دهه‌های ۴۰ و ۵۰، مشاهده کردم که با امام نیز در عرصه مبارزه فعال بود، به نامه‌های مبادله‌شده چندی بین آن دو برخورد کرد که در یکی از این نامه‌ها به این موضوع اشاره شده بود. امام در این نامه که در مورخه ۲۵ اردیبهشت (برابر با سوم محرم ۱۳۸۳ ق) به آیت‌الله میلانی نوشته، ضمن تبیین اختلافات مرزی ایران با عراق، خوف و هراس خود را از دست‌های خبیث ناپاکی که بخوانند به تمامیت ارضی مملکت... لطمه‌ای وارد کنند بیان کرده و در ادامه از لزوم حفظ آرامش در کشور سخن گفته است: «دولت باید آرامش داخلی را به هر نحو است، حفظ کند» سپس در همین راستا تصریح نموده: «دست‌زدن به کارهای تحریک‌آمیز در این موقعیت و موقع خطرناک است... باید کمال احتیاط و حزم [رعایت] شود که خدای نخواستہ مسلمان یا روحانیان آلت دست مقاصد سوء نشوند.» در پایان بار دیگر هشدار داده

سیدحمید روحانی به دلیل چنین عملی مورد مؤاخذه امام قرار گرفته بود. روحانی با حذف فرازی از پاسخ امام به نخستین تلگراف شاه «... فرموده اعلیحضرت موافق است با آنچه از پیغمبر اسلام به ما رسیده است: اذا اظهرت...» مورد اعتراض امام قرار گرفت: «چرا این جمله را حذف کردید؟ اگر به نظر شما نادرست بود، می‌آوردید و آن را مورد انتقاد قرار می‌دادید. شما خود را وادار کنید و عادت دهید که در نوشتن تاریخ، حب و بغض را کنار بگذارید و واقعیت‌ها را بنویسید. هر چند به ضرر خودتان یا به ضرر کسانی باشد که به آنان علاقه‌مندید... این کار خلاف وظیفه‌ای است که برعهده گرفته‌اید...»^۹ اما حذفیات دوانی در این خصوص نیز متعدد و متنوع است. برای نمونه جملات: «...بر خاطر همایونی مکشوف است...» و «حضور مبارک اعلیحضرت همایونی، پس از اهدای تحیت و دعا...» از تلگراف امام به شاه.^{۱۰} جمله «... از ادعیه خالصانه‌ای که اظهار داشته‌اید خوشوقتی و امتنان داریم...» از پاسخ شاه به مراجع.^{۱۱} جمله «...در تعقیب تلگراف به پیشگاه معظم له شاهنشاه و ارجاع به دولت...» از تلگراف چهار امضایی آیات: حائری، آملی، زنجانی و داماد به علم^{۱۲} و بالاخره کلمه «همایون» از جمله «مراتب را به پیشگاه اعلیحضرت همایون ابلاغ...» از تلگراف آیت‌الله خویی.^{۱۳} در همین جا این نکته ناگفته نماند که دوانی در قضاوت خود و همچنین به کاربردن القاب کامل آیت‌الله شریعتمداری به‌عنوان یکی از مراجع وقت و مبارز منصفانه عمل کرده



است: «این مملکت را که مورد علاقه همه روحانیان است و استقلال و تمامیت ارضی آن مورد علاقه آنهاست، دست‌های مرموزی دارد به پرنگاه می‌کشاند.»^{۱۵}

نکته دارای اهمیت در ارتباط با این نامه آن است که امام و سایر پیشگامان نهضت در محرم آن سال به این نتیجه رسیدند که به منظور جلوگیری از بهره‌برداری و سوءاستفاده هیئت حاکمه از برنامه اعتراض‌آمیز طرفداران نهضت، دستور منع تظاهرات سیاسی را صادر کنند، زیرا در این صورت کارگزاران نظام، مرجعیت و طرفداران نهضت را همسو و حامی کشورهای عراق و مصر - که ادعاهای ارضی داشتند و حتی خواهان تغییر نام «خلیج فارس» به خلیج عربی بودند - قلمداد می‌کردند. به تعبیر دیگر، دستگاه تبلیغاتی نظام هرگونه اعتراضات داخلی را به تحرکات خارجی مصر و عراق نسبت داده و چه بسا این تبلیغات می‌توانست بر اذهان و افکار برخی از افراد ناآگاه تأثیر بگذارد و دستاوردهای نهضت را نیز تا آن زمان بر باد فنا دهد. این فراست و تدبیر را می‌توان با عنوان موقعیت و زمان‌شناسی رهبری نهضت تلقی کرد. در یک مبارزه فراگیر چه بسا یک خطای کوچک از سوی رهبران، ماهیت و اهداف مبارزه را خدشه‌دار سازد. شاید تجربیات تاریخی جنبش‌های معاصر ایران، مانند انقلاب مشروطه و نهضت ملی‌شدن صنعت نفت در اتخاذ این تدابیر از سوی امام بی‌تأثیر نبوده است.

نکته قابل تأمل در این خصوص، دعای برخی منابع مربوط به نهضت امام خمینی است. برخی از این منابع با استنادهای بی‌جا به برخی اسناد تلاش کرده‌اند که و انمود کنند محرم آن سال نیز مانند سال‌های گذشته، سراسر تظاهرات سیاسی بود. از جمله دو کتاب اصلی نهضت و البته برخی کتب دیگر به تاسی از آنان، این رویکرد را اتخاذ کرده‌اند:

روحانی در کتاب خود «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی» فقط ۱۵ سطر مطلب درباره این بحث آورده است که مباحث آن شامل تدابیر امنیتی هیئت حاکمه در محرم، منع و ارباب و عواظ و سران هیئت‌ها برای عدم بهره‌برداری سیاسی از مجالس سوگواری و دستگیری برخی از عواظ است که همه آنها جزو یادمانده‌های نویسنده بوده و اسنادی در این خصوص ارائه نشده است،^{۱۶} کما اینکه دوانی نیز در کتاب «نهضت روحانیون ایران» همین ادعا را مطرح کرده است. چنان‌که گذشت اصولاً ارزش این کتاب به خاطر دارابودن حجم عظیمی از اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها، تلگراف‌ها و... مراجع، علما، روحانیان طلاب و بعضاً برخی احزاب و اقشار دیگر جامعه در طول نهضت روحانیت است، از این رو چون در محرم آن سال اعلامیه‌ای در خصوص چگونگی برگزاری مراسم سوگواری از سوی مراجع و علما و یا هیئت‌ها صادر نشده بود لذا دوانی نیز هیچ اشاره‌ای به این دوره در سیر تاریخی نهضت نکرده، فقط با اشاره‌ای به نخست‌وزیری منصور از اسفند ۱۳۴۲، وی را ادامه‌دهنده راه علم خوانده است.^{۱۷}

در اینجا بی‌مناسبت نخواهد بود که رویکرد برخی دیگر از منابع نیز در این خصوص مورد بررسی قرار گیرد. مؤلف کتاب «تاریخ قیام ۱۵ خرداد» به روایت اسناد^{۱۸} با استناد به اسنادی سعی کرده است که عدم برگزاری تظاهرات سیاسی آن ماه را به خاطر شدت عمل نیروهای امنیتی و خفقان موجود ارزیابی کند. تلقی نامبرده بیشتر معلول بهره‌برداری غلط از اسناد است. مجموع اسناد ارائه‌شده در این کتاب درباره محرم آن سال را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: نخست اسنادی که مربوط به برنامه‌ریزی و دستورالعمل‌های ساواک برای مقابله احتمالی با برنامه‌های و عواظ اتخاذ شده که زمان صدور این دستورالعمل‌ها قبل از ماه محرم است و هیچ‌کدام از این اسناد نمی‌تواند دال بر تحرکات سیاسی در محرم باشد، اسناد دسته دوم نیز حاکی از عدم شرکت و عواظ در مجلس روضه‌خوانی دربار، نفوذ روحانیت در میان توده‌ها، عظمت و شکوه مجالس عزاداری و تحت فشار قراردادن دسته‌جات عزاداری برای راه‌اندازی دسته‌ها توسط مأموران، علی‌رغم نظر مراجع قم است که از میان این اسناد حتی سند اخیر برخلاف نظر مؤلف مذکور نشان می‌دهد که مراجع در یک اقدام هماهنگ دستور منع تظاهرات سیاسی را در پوشش حرکت دسته‌ها داده‌اند؛ به گونه‌ای که کارگزاران امنیتی از این عمل تلقی مبارزه منفی نموده، درصدد تشویق سران هیئت‌ها برای حرکت دسته‌ها برآمده‌اند اما اسناد دسته سوم مربوط به روزهای تاسوعا و عاشورا بوده و حاکی از آن است که سه هزار نفر از مأموران امنیتی از تهران به قم اعزام شدند

تا در مراسم اعتراض‌آمیز احتمالی روزهای مذکور اخلاص ایجاد کنند. در همین راستا، سندی حکایت از آن دارد که پنج هزار نفر از کارکنان و کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی برای برگزاری مراسم عزاداری با اتوبوس‌های آن شرکت به قم عزیمت کرده‌اند تا «عناصر مخالف متوجه شوند که دستگاه تنها نیست و مردم با مقام سلطنت هماهنگی دارند.»^{۱۸}

همان‌طور که از مجموعه این اسناد ملاحظه می‌شود، هیچ‌یک از آنها نمی‌تواند دال بر تظاهرات سیاسی در پوشش مراسم سوگواری محرم تلقی شود. از اینجاست که بایسته است محقق در استفاده از اسناد نه تنها جانب احتیاط و حزم را نگاه دارد، بلکه در کنار آن و در تأیید محتوای سند مورد نظر، سایر منابع و از جمله خاطرات را نیز مورد توجه قرار دهد. چنان‌که از اسناد مذکور برمی‌آید تمام تدابیر اتخاذ شده جنبه پیشگیری داشت که قاعدتاً از هر سازمان امنیتی انتظار آن می‌رفت.

اما اصل ماجرا چه بود؟ به نظر می‌رسد که امام تا مدتی بعد از قیام ۱۵ خرداد، یعنی در دوران حصر و به‌خصوص حبس، از آن واقعه اطلاعات کاملی نداشت. تا اینکه بعد از آزادی و در جریان دیدار خانواده‌های شهدای قیام و اطلاع از عمق ماجرا، یکی از تندترین سخنرانی‌های خود را علیه نظام حاکم ایراد کرده و در بخشی از بیانات خود، ۱۵ خرداد را ننگی برای هیئت حاکمه خواند.^{۱۹} از این رو انتظار می‌رفت که ایشان در سالگرد آن واقعه، اقدامات درخور توجهی به عمل آورد. براساس خاطرات مهدی عراقی، یکی از بازاربان رابط امام با بازار تهران، ایشان دو اعلامیه با مضامین تند و معتدل علیه نظام نگاشته و برای امضا نزد سایر مراجع قم فرستاده بود که هیچ‌یک از آنان حاضر به امضا نشدند، لذا امام، عراقی را احضار و برای اخذ امضای مراجع مشهد او را مأمور بردن اعلامیه کرد. عراقی در خاطراتش نقل می‌کند که امام به وی توصیه کرد: «اگر آقای میلانی اعلامیه را امضا کرد، آن را بپذیرد پیش آقای قمی و

مؤلف کتاب «تاریخ قیام ۱۵ خرداد» به روایت اسناد» با استناد به اسنادی سعی کرده است که عدم برگزاری تظاهرات سیاسی آن ماه را به خاطر شدت عمل نیروهای امنیتی و خفقان موجود ارزیابی کند. تلقی نامبرده بیشتر معلول بهره‌برداری غلط از اسناد است

مبهم و آینده فوق‌العاده تاریک [است]، گویا دشمنان اسلام اتفاق بر محو اسلام و تغییر احکام قرآن در بلاد اسلامی نموده‌اند»^{۲۶}. از بررسی سیر مواضع آیت‌الله حکیم چنین برمی‌آید که ایشان بعد از قیام ۱۵ خرداد و در قبال نهضت روحانی در ایران سکوت پیشه کردند. امام در یکی از سخنرانی‌های خود در همین سال اشاره کوتاهی به این موضع ایشان کردند و گفتند: «امروز روزی نیست که در

ایران ننگ نیست که دولت اسرائیل بگوید ما حمایت از ایران می‌کنیم... برنامه ما برنامه اسلام است... اتحاد ممالک اسلامی است در سراسر جهان، مقابل صهیونیست». بالاخره امام در پایان روز ۱۵ خرداد را عزای ملی اعلام کرده است.^{۲۳} ساواک ضمن اعلام تکثیر و توزیع این اعلامیه به شعبات استان‌های آن سازمان دستور داده است که عاملین توزیع آن را دستگیر کنند.^{۲۴}



قیام پانزده خرداد، برگرفته از کتاب «گذری بر طهران؛ عکس‌های یک قرن تهران»

اگر میلانی امضا نکرد، اعلامیه را برگردانید تا خودم به تنهایی صادر کنم». نامبرده به‌طور تفصیلی ماجرای عزیمت دو تن از بازاریان به مشهد و اخذ امضا از آیات میلانی و قمی را شرح داد. وی سپس اضافه می‌کند که در قم آیت‌الله مرعشی نجفی نیز آن را امضا کرد، ولی آیت‌الله شریعتمداری با اعلام اینکه: «خبرهای موحشی رسیده که من صلاح نمی‌دانم که خود حاج آقا هم این اعلامیه را بدهد» از امضای آن خودداری کرد. نامبرده در پایان متذکر می‌شود که بلافاصله اعلامیه را با امضای چهار نفر مذکور در چاپخانه حاج آقا حسین مصدقی چاپ و منتشر کردند و در سطح تهران و شهرستان‌ها توزیع نمودند.^{۲۰} ساواک خراسان نیز طی گزارشی امضاها را آیات میلانی و قمی را مورد تأیید قرار داده است.^{۲۱}

صدور و توزیع این اعلامیه بدون امضای آیات شریعتمداری و گلپایگانی حاکی از تفاوت نگاه در بین مراجع در این مرحله از نهضت بود. در نامه‌ای از امام به آیت‌الله میلانی آمده است که آیت‌الله شریعتمداری نه تنها از امضای اعلامیه مشترک خودداری کرده بلکه از صدور اعلامیه انفرادی نیز خودداری کرده است. سپس در ادامه ضمن تکذیب گزارش‌های رسیده به آیت‌الله میلانی مبنی بر اینکه «ایشان [آیت‌الله شریعتمداری] سه مرتبه وقت خواستند و بنده وقت ندادم و خودشان تشریف آورده‌اند و نپذیرفتم و از اندرون بیرون نیامدم»، اضافه می‌کند: «خیلی جای تعجب است که اصحاب یا دوستان ایشان این نحو شایعات گذرا [رواج] می‌دهند... مردم شاهد رفتار بنده با ایشان و سایر آقایان هستند.» در پایان از آیت‌الله میلانی می‌خواهد: «اگر صلاح می‌دانید، شما - بدون این که اشاره باشد به اینکه بنده عرض کردم - آقایان را نصیحت فرمایید که تجدیدنظر در اقدامات خودشان بفرمایند».^{۲۲}

اما متن اعلامیه چه بود؟! در آغاز آن آمده است: «انا لله و انا الیه راجعون. یک سال از فاجعه خونین ۱۲ محرم ۱۳۸۳ (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) گذشت. یک سال از مرگ فجیع عزیزان ملت سپری شد. یک سال از بی‌خانمان شدن و بی‌سرپرست شدن یتیمان بی‌پدر و زن‌های بی‌شوهر و مادران داغ‌دیده گذشت. واقعه ۱۵ خرداد ننگ بزرگی برای هیئت حاکمه به‌بار آورد.» و سپس در ادامه با اشاره به رسالت علمای می‌افزاید: «علمای اسلام وظیفه دارند از احکام مسلمة اسلام دفاع کنند، از استقلال ممالک اسلامی پشتیبانی نمایند، از ستمکاری‌ها و ظلم‌ها [ابراز] تفرق کنند... از اسرائیل و عمال اسرائیل برائت جویند، از اعدام‌های بی‌جهت و تبعیدهای دسته‌جمعی و محاکمات غیرقانونی و محکومیت‌های بدون مجوز بیزاری جویند... ما نمی‌دانیم اینها چه بستگی به اسرائیل و عمال اسرائیل دارند. آیا برای مملکت کهنسالی مثل

خانه نشست و دعا خواند، روز مبارزه است. روزی است که دشمن به دین حمله می‌کند و ما باید در مقابل آن بایستیم.» سپس در ادامه تصریح می‌کند: «خطر به قدری زیاد است که هر کس در رک کند، نمی‌تواند راحت بنشیند، و علت اینکه اگر بعضی ساکت بوده‌اند، مطلب را نفهمیدند، چنان‌که آقای حکیم را نگذاشتند مطلب را درک کند و ساکت بود.» اما در بخش دیگری از این سخنرانی به اهداف شاه از انتقال مرجعیت از ایران به عراق بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی و مخابره تلگراف تسلیت به آیت‌الله حکیم اشاره کرده و می‌افزاید، هدف آنان این بود که: «مرجع تقلید در نجف باشد. تا مزاحم کارشان نباشد که در این نقشه ناکام ماندند».^{۲۳} از مراجع دیگر نجف، آیت‌الله العظمی سیدعبدالله شیرازی نیز به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد اعلامیه‌ای صادر کرد و آن روز را «بدترین ننگ تاریخ ایران، نموداری و حشیانه از استبداد سیاه سلطنت قرون وسطایی و قتل عام مخالفین استبداد» نامید و در ادامه با اعلام اینکه: «یک سال از فاجعه جانگداز کشتار دسته‌جمعی پانزدهم خرداد می‌گذرد که توسط قوای استبداد سیاه جهمی، آدمکشی‌های قرون وسطایی با چهره و حشیانه‌تری تجدید شد.»

مراجع نجف و سالگرد قیام ۱۵ خرداد

اغلب مراجع و علمای عراق از آغاز نهضت روحانیت با صدور اعلامیه و مخابره تلگرافاتی با نهضت همراهی کردند. آیت‌الله العظمی محسن حکیم در نجف اقامت داشت و از جایگاه و نفوذ ویژه‌ای در جهان تشیع و در بین حکام برخوردار بود. ایشان نیز از طریق وکلای خویش و بعضاً مخابره تلگراف با مراجع و علمای ایران از مواقع نهضت اطلاع می‌یافت اما در این دوره عکس‌العمل چندانی از سوی نامبرده صورت نگرفت.

در اسناد موجود دو نامه از آیت‌الله حکیم مربوط به این دوره وجود دارد که ایشان در هر دو آنها از ضبط تلگرافات زیادی از ایران و سایر ممالک اسلامی در «تلگرافخانه مرکزی» خبر می‌دهد و اضافه می‌کند: «در موقف خود متحیر و شدیداً متأثر و متألم می‌باشم.» در ادامه همین نامه یادآور شده است که به نماینده و داماد خود، حجت‌الاسلام والمسلمین طباطبایی توصیه کرده است که از جانب او برای استخلاص زندانیان سیاسی روحانی اقدام کند.^{۲۵} در نامه دوم نیز بار دیگر با اشاره به ضبط تلگراف‌های مخابره شده به ایشان، درباره اوضاع سیاسی یادآوری می‌کند: «وضع بسیار



حاج مهدی عراقی و امام خمینی

به بازتاب وقایع نهضت روحانیت در عراق اشاره کرده، می‌افزاید: «انقلاب سفید شاه اهل دین و دنیا را علیه وی شوراند تا به جایی که در قلب اروپا با فریاد شاه از شهر (فلورانس) بیرون شود، مواجه شد.» سپس در ادامه اضافه می‌کند: «صحن حضرت سیدالشهدا(ع) در روز ۱۲ محرم امسال شاهد منظره هیجان‌انگیزی بود که انبوه جمعیت ایرانی و غیرایرانی با تذکراتی چند از حادثه ۱۵ خرداد سال گذشته سیل اشک بر مقتولان خود جاری ساختند و بر ارواح جهنمی مؤسسان این فاجعه هزاران لعن و نفرین کردند.» نامبرده در پایان اعلامیه خود به مردم ایران توصیه می‌کند: «لازم است تا سرحد امکان از مراجع مجاهد تقلید تبعیت و از احکام حکومت لامذهبی وقت سرپیچی کنید.»^{۲۸} از طرف سایر مراجع مقیم نجف همچون آیات ابوالقاسم خویی و محمد شاهرودی و... در این مقطع اعلامیه‌ای صادر نشد.

نتیجه‌گیری

امروزه با حجم عظیم چاپ و نشر منابع اعم از اسناد و خاطرات مربوط به انقلاب اسلامی، زمینه لازم برای بازخوانی مجدد وقایع و رویدادهای نهضت فراهم شده است. در این راستا بایسته است که برخی متون اصلی انقلاب مورد بازنگری قرار گرفته و احیاناً برخی خطاهای سهوی و یا عمدی آنها مورد نقد قرار گیرد. در این میان ضمن اعتراف به اینکه دو کتاب «نهضت امام خمینی» و «نهضت روحانیون ایران» از منظر اسنادی و درج اعلامیه‌ها و تلگرافات و... ارج و اهمیت به سزایی دارند، خاطر نشان باید کرد که برخی خطاهای فاحش آنها نباید مورد غفلت قرار گیرد. پرواضح است که نقد منصفانه این منابع می‌تواند رهگشای ابراز نظرات و بعضاً رهیافت‌های جدید از وقایع و رویدادهای انقلاب گردد. بررسی نکاتی چون حذف موضوع زنان از متن تلگرافات و اعلامیه‌ها و تأکید بر برگزاری اولین سالگرد

مربوط به مخالفت با شرکت زنان در انتخابات به کار برده است. ر.ک. به: اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱ و ۲. از جمله در ج ۱، ص ۷۱.

۱۵- نامه امام به آیت‌الله سیدهادی میلانی در خصوص اقدامات تحریک آمیز رژیم در دستگیری روحانیان پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، ر.ک: صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۲۶-۳۲۷.

۱۶- روحانی، همان، ص ۵۵۱

۱۷- دوانی، همان، ص ۵۵۱

۱۸- جواد منصوری، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۲، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۸ ش، ص ۳۹۲ و ۳۹۴ و ۳۹۶، اسناد شماره ۱۹۸/۵-۲۱۳/۵.

۱۹- سخنرانی امام پس از آزادی در جمع دانشجویان دانشگاه تهران، علما و اهالی قم، صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۷۲-۲۶۷.

۲۰- ناگفته‌ها: خاطرات شهید حاج مهدی عراقی، تهران، رسا، ۱۳۷۱، ص ۲۰۴-۲۰۱.

۲۱- آیت‌الله العظمی سیدمحمدهادی میلانی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران ۱۳۸۰ ش، ص ۲۷.

۲۲- نامه امام خمینی به آیت‌الله سیدمحمدهادی میلانی در ابراز تأسف از شایعات کذب ر.ک: همان، ص ۳۳۴-۳۳۳.

۲۳- اعلامیه مشترک آیات خمینی و نجفی، میلانی و قمی به مناسبت سالگرد قیام ۱۵ خرداد، صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۳۸-۳۳۵.

۲۴- آیت‌الله العظمی سیدمحمدهادی میلانی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران ۱۳۸۰ ش، ص ۲۱ و ۲۳

۲۵- متن نامه آیت‌الله العظمی حکیم به آقای حاج شیخ حسن سیدتهرانی درباره علمای زندانی و اجرای قوانین ضداسلامی و اوضاع مبهم و نگران‌کننده ایران و عراق. ر.ک: اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۲۵۴-۲۵۳.

۲۶- متن دومین نامه آیت‌الله العظمی حکیم به آقای حاج شیخ حسن سعیدتهرانی درباره اوضاع مبهم و نگران‌کننده ایران ر.ک: اسناد انقلاب اسلامی، ص ۲۵۵؛ همچنین: نهضت روحانیون ایران، ج ۴ و ۳، ص ۵۶۵-۵۶۴.

۲۷- سخنرانی امام خمینی در دیدار روحانیون و طلاب تهران در مورد افشای سیاست دین‌زدایی رژیم شاه. ر.ک. به: صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۴۷-۳۴۶.

۲۸- متن اعلامیه آیت‌الله العظمی شیرازی به مناسبت نخستین سالگرد قیام ۱۵ خرداد ر.ک: اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۲۴۷-۲۴۵. ■

قیام ۱۵ خرداد در دو کتاب مذکور، مصادیقی از این نوع خطاها هستند که می‌تواند به عنوان مشتبی نمونه خروار تلقی گردد.

پی‌نوشت

۱- علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ج ۳-۴ در یک مجلد، ص ۵۵۱.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۳-۲۴.

۳- سیدحمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، تهران، راه امام، چاپ ۱۱، ۱۳۶۰، صص ۲۹۳-۲۹۵.

۴- دوانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۳. مقایسه شود با صحیفه امام، ج ۱، ص ۷۸.

۵- همان، ص ۴۸-۴۹، مقایسه شود با: صحیفه امام، ج ۱، ص ۸۰-۸۱.

۶- همان، ص ۹۴-۹۵، مقایسه شود با: صحیفه امام، ج ۱، ص ۹۰.

۷- دوانی، پیشین، ص ۵۲. مقایسه شود با: اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، به کوشش حمید روحانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۲۷.

۸- همان، ص ۵۱. مقایسه شود با: اسناد انقلاب اسلامی، ج ۳، ص ۳۳.

۹- سیدحمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ویرایش دوم، تهران، عروج، چاپ ۱۵، بهار ۱۳۸۱، ص ۱۳-۱۱. گفتنی است که پاسخ امام به روحانی قریب سه صفحه است که فقط بخش کوتاهی از آن نقل گردید. برای متن کامل آن ر.ک. به مقدمه کتاب.

۱۰- دوانی، همان، ص ۴۵. مقایسه شود با صحیفه امام، ج ۱، ص ۷۸.

۱۱- همان، ص ۴۷. مقایسه شود با: علیرضا زهیری، عصر پهلوی به روایت اسناد، قم، معارف، ۱۳۷۸، ص ۲۱۰.

۱۲- همان، ص ۵۰. مقایسه شود با اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲، ص ۱۸.

۱۳- همان، ص ۵۲. مقایسه شود با اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۲۷.

۱۴- روحانی این موارد را غالباً در اعلامیه‌های

چند سیاست خارجی

«با توجه به لیست «داده - ستانده»، آنچه ایران گرفته به مراتب بیشتر از چیزی است که داده است. اگر به اهداف جنگ طلبان غرب توجه کنیم که قصد «تخریب خلاق» ایران و نابودی زیرساخت‌های نظامی - اقتصادی - سیاسی - خدماتی جامعه را داشتند و هنوز هم دارند و اگر قبول کنیم که برق هسته‌ای در بهترین حالت و با توجه به منابع عظیم هیدروکربونی ضروری نیست و در بدترین حالت؛ اقتصادی - زیست‌محیطی، نیست و اگر مسامحه از آنچه در ۳۰ سال گذشته و به هر دلیل در زمینه هسته‌ای اتفاق افتاده بگذریم، دستاورد ایران در این بده - بستان، عظیم بوده و در راستای منافع، مصالح و امنیت ملی است. کاخ سفید بارها اعلام کرده است که نمایندگان مخالف توافق ژنو در کنگره امریکا صریحاً بگویند که با «ایران جنگ کنیم» و اهداف خود را پنهان نکنند». محمدحسین رفیعی در مقاله «توافق ژنو؛ مصالح، منافع و امنیت ملی: وعده‌های انتخاباتی آقای روحانی» با بیان ارزیابی فوق، کوشیده شواهدی را که مؤید هم‌راستایی توافق ژنو با منافع ملی است گرد هم آورد. ایشان در تحلیل خود سه سناریوی احتمالی از دلیل ورود غرب به مذاکرات هسته‌ای ژنو را طرح کرده و در نهایت سناریوی چهارمی را به عنوان «بديل سناریوهای سه‌گانه» و با خصلت «ملی - قانون اساسی» به عنوان وضعیتی که منافع ملی ایران را حفظ خواهد کرد، توصیف نموده‌اند.



توافق ژنو؛ مصالح، منافع و امنیت ملی

وعده‌های انتخاباتی آقای روحانی



حسین رفیعی

فرآیند مذاکرات تا بده و بستان قرارداد ژنو

قرارداد ژنو که متعاقب توافق بر سر سوریه انجام شد، آنچه به دست آمد، علاوه بر لغو بعضی از تحریم‌ها و مهمتر از آن، دور کردن شبیح شوم جنگ از منطقه بود.

این شبیح می‌توانست سوریه را نابودتر از آنچه هست کند و یا به قول کیسینجر تجزیه کند و بعداً به ایران هم سرایت نماید.

آنچه در این توافقنامه به صراحت آمده است عبارتند از:

- حذف اورانیوم ۲۰ درصد از طریق تبدیل آن به میله‌های سوخت و یا رقیق کردن آن تا حد پنج درصد.

- توقف کمیت و کیفیت سانتریفیوژهای فعال ایران در شرایط فعلی.

- تشدید بازرسی‌ها و کنترل تحولات هسته‌ای ایران برای جلوگیری از هر انحرافی.

- برنامه غنی‌سازی آینده با توافق دو طرف و منطبق بر نیازمندی‌های عملی ایران خواهد بود.

ظرفیت غنی‌سازی، محل و ذخایر آن (سطح و گستره) را نیازمندی‌های عملی ایران تعیین خواهد کرد.

- پرداختن به قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل با هدف قانع‌شدن نهایی دبیرکل سازمان ملل متحد (یعنی پذیرفتن قانونی بودن قطعنامه‌های شورای امنیت).

- اثبات اینکه برنامه هسته‌ای ایران صلح‌آمیز است.

- توقف عملیات رآکتور آب سنگین اراک.

با توجه به لیست «داده - ستانده»، آنچه ایران گرفته به مراتب بیشتر از آن چیزی است که داده است. اگر به اهداف جنگ‌طلبان غرب توجه کنیم که قصد «تخریب خلاق» ایران و نابودی زیرساخت‌های نظامی - اقتصادی - سیاسی - خدماتی جامعه را داشتند و هنوز هم دارند

و اگر قبول کنیم که برق هسته‌ای در بهترین حالت و با توجه به منابع عظیم هیدروکربوری ضروری نیست و در بدترین حالت؛ اقتصادی - زیست‌محیطی، نیست و اگر مسامحه از آنچه در ۳۰ سال گذشته و به هر دلیل در زمینه هسته‌ای اتفاق افتاده بگذریم، دستاورد ایران در این بده

- بستان، عظیم بوده و در راستای منافع، مصالح و امنیت ملی است. کاخ سفید بارها اعلام کرده است که نمایندگان مخالف توافق ژنو در کنگره امریکا صریحاً بگویند که با «ایران جنگ کنیم» و اهداف خود را پنهان نکنند.

دستاوردهای این توافق عبارتند از:

۱- جلوگیری از تخریب زیرساخت‌های نظامی، اقتصادی، سیاسی، خدماتی و... ایران و زیان ده‌ها هزار میلیارد دلار.

۲- جلوگیری از کشتار صدها هزار و شاید میلیون‌ها نفر از مردم این مملکت.

۳- جلوگیری از تخریب و نابودی منابع و مخازن فرهنگی و تمدن باستانی ایران.

۴- جلوگیری از مهاجرت میلیون‌ها نفر در داخل و به خارج از کشور.

۵- جلوگیری از به تأخیر انداختن توسعه مملکت برای ده‌ها سال.

۶- جلوگیری از وابسته کردن کلیه شئون مملکتی (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و...) به غرب و عمدتاً امریکا.

۷- جلوگیری از تخریب و نابودی همین اخلاق و بنیادهای مذهبی جامعه.

۸- جلوگیری از نابودی امنیت کنونی جامعه

۹- جلوگیری از جنگ داخلی و حتی تجزیه ایران (مانند عراق، سوریه، لیبی، افغانستان و...)

ممكن است کسانی در ایران از درگیری نظامی با امریکا یا با کل غرب یا با امریکا - اسرائیل استقبال و فکر کنند که از آن منتفع خواهند شد

ولی چشم‌انداز چنین درگیری نظامی‌ای آن قدر وحشتناک و غیرقابل تحمل برای مردم خواهد بود که باید خود را در آیینهای ببینند که در آن

مردم عراق، سوریه و لیبی و افغانستان می‌بینند. (کتاب، زمستانی سیاه از بهار بغداد، نوشته نویسنده و یکی از همکاران به تفصیل پیامدهای

حمله به عراق را بیان می‌کند) حال این پرسش مطرح می‌شود که امریکا با چه تحلیلی و پس از اینکه ۱۰ سال پیش دست رد بر سینه ایران گذاشت، آماده انجام این توافق شده است؟ برای پاسخ به این پرسش، فرض سه سناریو مطرح می‌شود. این سناریوها عبارتند از:

سناریوی اول: انتخاب ایران به عنوان متحد استراتژیک امریکا در منطقه

این سناریو بر مفروضات زیر استوار است:

۱- امریکا فعلاً خطر اصلی در جهان اسلام را القاعده، تکفیری‌ها و پیروان متنوع بن‌لادن می‌داند و نه اسلام شیعی جمهوری اسلامی.

۲- طرح ژاندارمی ترکیه از طرف ناتو، تاکنون موفق نبوده است.

۳- هیچ کشوری در منطقه پتانسیل ایران را ندارد. ایران بالذات یک ابرقدرت منطقه‌ای است. این پتانسیل عبارت است از:

- جمعیت و نیروی انسانی متخصص و طبقه متوسط فعال،

- منابع خدادادی عظیم هیدروکربوری و غیر آن،

- شرایط نیمه‌دموکراتیک و تجربه یک‌صدساله پارلمان و قانون‌اساسی،

- ضعف القاعده‌گی و بنیادگرایی در ایران،

- موقعیت ژئواستراتژیک ویژه،

- تمدن کهن و فرهنگ غنی،

- زیرساخت‌های صنعتی نسبتاً قابل قبول،

۴- عربستان علی‌رغم اینکه متحد استراتژیک امریکاست یکی از منابع صدور نیروهای القاعده می‌باشد. تفکر وهابی‌گری منشأ این نیروهاست و امریکا، حداقل، به اهداف عربستان مشکوک است.

۵- یک تعادل طرفدار غرب را می‌توان در بین پنج کشور؛ ترکیه، ایران، عربستان، مصر و اسرائیل، ایجاد کرد تا هر کشور به درجاتی متحد امریکا و غرب باشد. چیزی شبیه زمان شاه.

۶- اسرائیل را باید وادار کرد تا طرح دو دولت را عملیاتی کند و از تنش در منطقه بکاهد. فشار اوپاما و کری روی اسرائیل به این منظور است.

اخیراً، کری در کنفرانس امنیت بین‌المللی در مونیخ هشدار داد که؛ «روز به روز کمپین‌های بیشتری برای عدم مشروعیت اسرائیل به راه می‌افتد. مردم به این موضوع بسیار حساس شده‌اند. حرف‌هایی از تحریم اسرائیل در میان است. آیا اینها وضعیت را برای ما بهتر می‌کند؟» (VOA، ۹۲/۱۱/۱۴). این اظهارنظر خشم مسئولان اسرائیل را به همراه داشت.

۷- آمریکا توجه خود را پیش از پیش به سمت اقیانوس آرام - عمدتاً چین - متمرکز کند و باید از تنش در خاورمیانه و نیروهایش بکاهد.

۸- ماشین نظامی آمریکا در این مقطع، توان گشودن جبهه جدیدی در منطقه را ندارد.

در این سناریو ایران با جذب سرمایه و تکنولوژی غرب خواهد توانست توسعه اقتصادی خود را در چارچوب الگوی جهانی سازی نئولیبرالیسم امریکایی انجام دهد.

طرفداران این سناریو در غرب معتقدند که، بلندپروازی‌های ایران در ایجاد یک هلال شیعی و متحدانش در لبنان، سوریه، فلسطین، بحرین و... قابل کنترل خواهد بود و نتایج تحریم‌ها تا هم‌اکنون، رهبری جمهوری اسلامی را برای حمایت از این سناریو قانع کرده است.

کشورهای عربی خلیج فارس، اردن، پاکستان، افغانستان و عراق نیز قابل ادغام در این سناریو خواهند بود.

رونق اقتصادی و رشدی که با همکاری غرب و طبقه متوسط ایران تحقق خواهد یافت شعارها و آرمان‌های انقلابی را در خود خواهد بلعید. بورژوازی صنعتی، تجاری و مالی خواهد توانست بورژوازی فعلی نظامی - مافیایی - دلالی - قاچاق‌گری را خنثی و در خود مستحیل کند. در یک نظر سنجی که در ۶۴ کشور و از ۱۶۲ هزار و ۹۹۴ نفر پرسش شونده انجام شده است و روزنامه وال استریت ژورنال آمریکا به آن اشاره کرده نفوذ ارزش‌های دموکراسی در جامعه ایران در مقایسه با کشورهای عربی (اردن، مصر و مراکش) و آسیایی (کره جنوبی، تایلند، مالزی و هند) و اروپای شرقی (نظیر رومانی، اسلواکی، روسیه و اوکراین) بیشتر و بهتر است.

سلاح هسته‌ای؟ خطری متوجه منافع آمریکا و غرب و اسرائیل نمی‌کند.

کشورهای غربی - حتی چین و روسیه - می‌توانند یک رقابت بسیار پرسود را برای ایجاد نیروگاه‌های هسته‌ای، تکنولوژی‌های هسته‌ای و حتی به‌طور غیررسمی برای سلاح هسته‌ای در درازمدت - بین کشورهای ثروتمند منطقه، به وجود آورند. این رقابت از عمان تا مصر و ترکیه را دربر خواهد گرفت. در این سناریو آمریکا به ایران خیلی نزدیک نخواهد شد و تخاصم هم نخواهد داشت. برای متحدان کنونی خود عربستان، اسرائیل، ترکیه و امارات ... یک چتر حفاظتی سلاح هسته‌ای ایجاد خواهد کرد و رقابت بین این کشورها تشدید خواهد شد. فروش سلاح پیشرفته کلاسیک و غیرهسته‌ای هم بازاری بهتر از هم‌اکنون پیدا خواهد کرد. اسرائیل همچنان هژمونی سلاح هسته‌ای را خواهد داشت.

سناریوی دوم؛ ایجاد یک رقابت هسته‌ای در منطقه و یک بازار مناسب برای غرب

در این سناریو، فعالیت‌های هسته‌ای ایران شفاف شده و حتی توانایی‌های بالقوه ایران - مانند حدود ۴۰ کشور دیگر در جهان - برای ساخت

مرکز تحقیقات World Nuclear Association در نوامبر ۲۰۱۳، وضعیت کشورهایی که در خاورمیانه و شمال آفریقا درصد هسته‌ای شدن هستند را اعلام کرد. در جدول زیر اطلاعات مربوط به این کشورها آمده است.

لیست نیروگاه‌های هسته‌ای فعال، در حال ساخت و طراحی شدن در خاورمیانه و شمال آفریقا

واحدوزن: تن واحد نیرو: مگاوات واحد پول: میلیارد دلار

کشور	نیروگاه فعال	در حال ساخت	مبلغ قرارداد	پیمانکار	راه‌اندازی سال	طراحی شده	مبلغ پیش‌بینی	سال راه‌اندازی	پیمانکار	ذخیره اورانیوم
ترکیه	-	۴ واحد ۴۸۰۰	۲۰	روسیه	۲۰۲۱-۲۰۱۸	۴ واحد ۴۶۰۰	۲۲	۲۰۲۳	ژاپن	۷۴۰۰
ایران	۵ و ۹۱۵	۴+	-	-	-	۲۰۰۰۰	-	-	-	-
امارات متحده عربی	-	۴ واحد ۵۶۰۰	۲۰	کره جنوبی	۲۰۲۰ تا ۲۰۱۷	۱۴/۰۰۰	-	-	-	-
عربستان سعودی	-	-	-	-	-	۱۶ واحد ۱۸۰۰۰	۸۰	۲۰۳۲	-	-
قطر	-	-	-	-	-	۷۹۰۰	-	-	-	-
کویت	-	-	-	-	-	۴ واحد ۴۰۰۰	-	۲۰۲۲	-	-
اردن	-	-	-	-	-	۷۵۰ و ۱۲۰۰	۹/۸	۲۰۲۰ تا ۲۰۲۵	روسیه	۵۹/۰۰۰ و ۱۴۰/۰۰۰
مصر	-	-	-	-	-	۵ واحد ۶۰۰۰	۲۰	-	روسیه	-
اسرائیل	۷۰ و ۵	-	-	-	-	-	-	-	-	-
تونس	-	-	-	-	-	۶۰۰-۱۰۰۰	۱/۱۴	-	-	۵۰/۰۰۰
الجزایر	۱ و ۱۵	-	-	-	-	-	-	-	-	۲۶/۰۰۰
مراکش	-	-	-	-	-	۲ واحد ۲۰۰۰	-	۲۰۲۰	-	۹۶۰
سودان	-	-	-	-	-	-	-	۲۰۳۰	-	-

جمع ۸۴۴۵۰ مگاوات



طرح از الشرق الاوسط

این کشور، خسارت وارد کردند و قذافی را هم به شکل مشمئزکننده و وحشیانه‌ای در جلوی دوربین‌ها کشتند تا او نتواند در دادگاه؛ ساخت و پاخت خود با آمریکا را علنی کند. امروز لیبی به کشوری بدون حکومت مرکزی تبدیل شده و بخشی از آن کشور طرفدار استقلال است و طرفداران القاعده و بنیادگرایان بسیار فعال هستند و عملاً به دو کشور ناپدیدار تبدیل شده است (Independent 3 September, 2013). می‌بینید که چگونه یک کشور ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی و حتی با خدمات خوب اجتماعی و اقتصادی به مردم (Powered By Expert Column.com) ولی دیکتاتور و ضددمکراتیک، این چنین ویران شد و این بهترین هدیه به اسرائیل بود، چیزی که قبلاً در عراق انجام شده بود و الان در سوریه در حال انجام است. در این سناریو، پس از کشاندن کشورها به میز مذاکره مرتباً درخواست‌ها و پرونده‌های کهنه را با استفاده از ضعف این حکومت‌ها در رفتار با مردم خود، گسترش می‌دهند و باز می‌کنند. زمانی که این رهبران، درگیر «میز مذاکره» شدند، مرتباً ادعای جدید مطرح می‌شود و مذاکره‌کننده جهان سومی که ضعف او برای غربی‌ها شناخته شده، مجبور است گام به گام عقب‌نشینی کند تا جایی که شأن و منزلت ملی او خدشه‌دار شود و از طریق این مذاکره، در داخل کشور خود، ضعیف شود و از چشم مردم خود بیفتد. جمهوری اسلامی هم با غرب مسائل زیادی دارد، در ۳۵ سال گذشته به دلیل تخاصم و دشمنی این دو، صدها پرونده ساخته شده است که باید در یک روند مسالمت‌آمیز حل شوند. ایران قبل از

سال بعد از به قدرت رسیدن، علی‌رغم وعده‌های خود در کتاب سبزه، شیوه دیکتاتوری را پیشه خود ساخت. شکنجه، کشتار، حبس و ترور ناراضیان و معارضان او را به یک رهبر منفور در بخش متوسط جامعه لیبی، در آورده بود. او حتی از سوسیالیسم خودساخته خویش هم که معتقد بود ریشه در اسلام دارد، صرف نظر کرد و اقتصاد نتولیرالیسم امریکایی را پذیرفت. مرزهای لیبی برای ورود سرمایه‌گذاران و تاجران غربی باز شد. او فکر می‌کرد که از طرف آمریکا «بخشیده» خواهد شد. در حالی که رهبران کشورهای غربی، قصد انتقام‌گیری از مواضع گذشته او را داشتند و لیبی جزو هفت کشوری بود که پس از ۲۰۰۱ در آمریکا سرنگونی حاکمان آنها تصویب شده بود (عراق، سوریه، لبنان، لیبی، سومالی، سودان و ایران - Wesley Clark, 5 March 2007, CNN و کیسینجر در Global Research). قذافی راه مقابله با این توطئه بر علیه کشورش را ندانست و نفهمید. نخواست و نتوانست وحدت ملت - دولت را تحقق بخشد. وقتی اعتراضات محدودی در شهرها شروع شد و دستگاه‌های جاسوسی غربی هم به این اعتراضات دامن زدند و دخالت کردند، غرب با فریب روسیه و چین در شورای امنیت، قطعنامه‌ای قابل تفسیر، تصویب کرد و بعد حمله هوایی توسط ناتو شروع شد. بعد هم، کسانی مانند چاوز رئیس‌جمهور ونزوئلا که خواستند بین اپوزیسیون و قذافی تفاهم ایجاد کنند غربی‌ها نگاه‌داشتند و مانع شدند و تصمیم خود را به‌طور جدی برای سرنگونی او عملیاتی کردند. بمباران هوایی لیبی حدود هشتصد میلیارد دلار به زیرساخت‌های نظامی، صنعتی و خدماتی

نویسنده در ادامه دلایل و شواهد زیادی آورده که در این رقابت هسته‌ای منطقه‌ای، برق هسته‌ای اقتصادی نیست و مقاله مستقل را می‌طلبد.

سناریوی سوم؛ لیبی‌نیزه کردن ایران

در این سناریو، بازسازی و تکرار رفتار غرب با لیبی مورد نظر است. قذافی در سال ۲۰۰۳ و پس از حمله آمریکا به عراق، خطر حمله به لیبی را جدی دید و درصدد مصالحه با آمریکا و غرب برآمد. در مذاکراتی که انجام داد، خسارت هنگفت قربانیان انفجار هواپیمای Pan Am در لاکربی اسکاتلند و انفجار دیسکوتِه در آلمان که باعث کشته‌شدن چند صد نفر شد را پرداخت، سپس کلیه مدارک مربوط به سلاح کشتار جمعی و از جمله اطلاعات مربوط به سلاح هسته‌ای و ارتباط عبدالقادر خان پاکستانی با لیبی، ایران و کره شمالی را به آمریکا، تحویل داد. علاوه بر این عقب‌نشینی‌ها، ۶۰۰ هزار سند اطلاعاتی مبادله شده بین سرویس امنیتی - اطلاعاتی لیبی و سرویس‌های اطلاعاتی سایر کشورها را هم به آمریکا تحویل داد و عملاً به اعتماد سایر کشورها، بدون اطلاع آنها، خیانت کرد (culturallogic.blogspot.com).

قذافی که حدود ۴۰ سال شعار انقلابی و ژست‌های جدی ضدامپریالیستی داده و گرفته بود و از خیلی از سازمان‌های چریکی و انقلابی در کشورهای مختلف - از جمله در کشورهای اروپایی - حمایت کرده بود؛ با این عقب‌نشینی، شأن و منزلت خود را در داخل کشور از دست داد و تمام اهداف خود را وانهاد. قذافی، چند

گشودن این پرونده‌ها، باید جبهه خود را تقویت کند. البته ایران هم دست خالی نیست و در اصل از امریکایی‌ها و غرب طلبکار است.

ارزیابی سه سناریوی غرب برای ایران

گفتیم که در چرخش غرب به سرکردگی امریکا، سه سناریو قابل تشخیص است. برای هر کدام از این سناریوها؛ شواهد و مستندات وجود دارد و در ادبیات کارشناسان و سیاستمداران غربی دیده می‌شود. به این پرسش باید پاسخ داد که هر کدام از این سناریوها در رابطه با منافع، مصالح و امنیت ملی، چگونه باید دیده شوند؟ پرسش دوم این است که آیا ایران سناریوی دیگری مستقل از غرب، نمی‌تواند طراحی کند؟ ما به پرسش اول در اینجا خواهیم پرداخت و به پرسش دوم در پایان، سخن خواهیم گفت.

سناریوی اول، انتخاب ایران به‌عنوان متحد استراتژیک امریکا یا «برادر بزرگتر» در خانواده متحدان منطقه‌ای امریکا؛ هدف امریکا مستحیل کردن کامل ایران در نظم جهان سرمایه‌داری و یا «جهانی‌سازی» امریکایی است. چیزی شبیه زمان شاه. در این سناریو، سرمایه و تکنولوژی خارجی - با توجه به نیاز و استقبال موجود ایران - به داخل سرازیر خواهد شد، جمهوری اسلامی، اقتصاد نولیبرالیسم غرب را خواهد پذیرفت و در بهترین حالت چیزی شبیه ترکیه و در بدترین حالت شبیه مصر حسنی مبارک خواهد شد، البته با تمام تفاوت‌هایی که وجود دارد و خواهد داشت.

امریکا، کمتر و اروپا بیشتر روی حقوق بشر و دموکراسی حساسیت جدی خواهند داشت و به توسعه انسانی و عدالت اجتماعی هم توجه نخواهند کرد. در این طرح، انقلاب، قانون اساسی و آرمان‌های آنها، آرام آرام کمرنگ و بی‌رنگ و آزادی‌های اجتماعی بیشتر خواهند شد. استقلال ملی، وحدت ملت - دولت، توسعه درون‌زای بومی به حاشیه رانده و طبقه جدیدی که طرفدار غرب باشد، شکل جدی خواهد گرفت. در این سناریو؛ امنیت منطقه به ترکیبی از ایران - ترکیه، ایران - عربستان - ترکیه، ایران - مصر - ترکیه، ایران - عراق - ترکیه یا ترکیب دیگری و یا حتی منحصرأ به ایران واگذار خواهد شد و امریکا، آن‌چنان که بعضی از کارشناسان می‌گویند؛ متوجه اقیانوس آرام و کنترل چین، هند و روسیه خواهد شد. فشار بر اسرائیل برای اجرایی کردن دو دولت در سرزمین فلسطین تشدید شده تا منطقه «آرامش نسبی» پیدا کند.

در این سناریو موارد زیر، حداقل در ایران چالش جدی خواهد داشت:

اول - نه مصر مبارک و نه ترکیه اردوغان، ایده آل انقلاب ایران نبوده و هنوز هم نیستند. پتانسیل ذاتی ایران و مردمش، بیشتر از این می‌طلبند.

دوم - چرخش امریکا به اقیانوس آرام یا به

تصریح دستگاه اوپاما «موازنه» به سمت آسیا، تغییری در استراتژی امریکاست که متضمن یک استراتژی جدید نظامی - حتی تجویز سلاح هسته‌ای برای ایران متحد غرب، همچون اسرائیل و عربستان - خواهد بود. پیامد آن بسیار گسترده و عمیق پیش‌بینی می‌شود. در این سناریو؛ تضاد ملت‌های منطقه با دولت‌هایشان و با امریکا حل نخواهد شد و با توجه به موج قدرتمند سلفی‌گری و القاعده‌گری که برخاسته، این تضادها تشدید شده تا شورش و انقلاب‌های دیگری، تحقق یابد یا به کشورهای وابسته و مفلوکی چون پاکستان تبدیل شوند.

سناریوی دوم، ایجاد یک رقابت تسلیحاتی - هسته‌ای در منطقه؛ در این سناریو امریکا درصدد یک اتحاد استراتژیک با ایران نیست. درصدد تشدید تخاصم هم با ایران نخواهد بود. با ایران کجدار و مریز رفتار خواهد کرد. برای متحدان جدی خود؛ اسرائیل، عربستان، امارات، بحرین و... یک چتر سلاح هسته‌ای ایجاد خواهد کرد تا امنیت کامل آنها را در مقابل ایران تضمین کند. تکنولوژی هسته‌ای را به‌طور گسترده و با توجه به توان مالی کشورهای منطقه خواهند فروخت. تولید برق هسته‌ای و حتی تولید سلاح هسته‌ای - محدود و کنترل شده مانند پاکستان و اسرائیل - می‌تواند در دستور کار قرار گیرد.

تاکنون قراردادهایی بین کشورهای غربی و ترکیه، عربستان، امارات، اردن و... امضا شده‌اند که در این مرحله، تولید برق هسته‌ای موردنظر است. هژمونی سلاح هسته‌ای در منطقه، همچنان در دست اسرائیل خواهد بود. یک تعادل هراسناک و یک جنگ سرد پرهزینه و هولناک، بین کشورهای منطقه ایجاد خواهد شد. عمده پول نفت را صرف توسعه سلاح‌های متعارف پیشرفته و تکنولوژی هسته‌ای خواهند کرد و قهراً از توسعه اقتصادی - اجتماعی - سیاسی، باز خواهند ماند. امریکا همچون یک امپراتور با همه کشورهای رابطه خواهد داشت.

عمق، گستردگی و صمیمیت این رابطه، با متحدان کنونی آن، بیش از ایران خواهد بود. در این سناریو تضاد ملت - دولت کشورهای منطقه، همچنان زنده و فعال خواهد ماند و این کشورها از توسعه و آرامش پایدار، برخوردار نخواهند شد. جوهر اهداف امریکا، در منطقه، ایجاد دموکراسی نیست. شعار ظاهری از نیت باطنی متفاوت است. عراق، افغانستان و لیبی؛ به ظاهر دارای نهادهای دموکراتیک شده‌اند - قانون اساسی، انتخابات، آزادی احزاب، آزادی رسانه‌ها و... - روی کاغذ به وجود آمده‌اند. ولی در عمل؛ قبیله‌گرایی و رقابت خشن و کشت و کشتار در این کشورها جاری و ساری است و از بعد رفاه اجتماعی، زیرساخت‌های اقتصادی، نظامی و اجتماعی، نابود شده‌اند.

سناریوی سوم، لیبرالیته کردن ایران؛ مذاکراتی طولانی ادامه پیدا خواهد کرد و مرتباً و تدریجاً؛ پرونده‌های ۳۵ ساله گذشته، روی میز قرار

خواهند گرفت. اهرم تهدید و حمله نظامی «روی میز» باقی خواهد ماند. ایران با شرایط داخلی خود مجبور خواهد شد به قراردادهای دیگری تن دهد و مرتباً، عقب‌نشینی کند. امریکا و غرب، از اسلحه دموکراسی و حقوق بشر و آن هم تحت فشار نهادهای مستقل غرب و ایرانیان مستقل خارج از کشور، در مذاکرات به خوبی بهره‌برداری خواهد کرد و ایران هم به ناچار تا حدی به آن تن خواهد داد. ولی تضاد عمیق طبقه متوسط ایران با حکومت زنده مانده و حل نخواهد شد. عمق فاجعه آنجاست که مردم همین عقب‌نشینی محدود و میلیتری حاکمیت را هم ابتکار غرب به حساب خواهند آورد! نه اجرای قانون اساسی. این «تعامل» با غرب، ناراضی مردم و تضعیف شأن و منزلت حاکمیت را در بین مردم، به دنبال خواهد داشت. در این سناریو، در یک «مرحله مناسب» که ناراضی - حتی صنفی و معیشتی - در داخل بروز کند، دخالت فیزیکی غرب شروع خواهد شد.

اپوزیسیون برانداز جمهوری اسلامی وارد عمل خواهد شد تا به کمک غرب به اصطلاح حکومتی دموکراتیک، تشکیل دهند. در این سناریو، چه پیش خواهد آمد، فقط خدا از عمق و گستردگی آن با توجه به شرایط ایران مطلع است. ما فقط با عراق، افغانستان، لیبی، سوریه و مصر می‌توانیم قیاس کنیم!! چگونه می‌توان از عملیاتی شدن سه سناریوی فوق‌الذکر جلوگیری کرد و ایران و مردم این سرزمین را از این پیچ خطرناک تاریخی عبور داد؟ تصمیمی مستقل از خارج و سازگار با قانون اساسی.

امریکا و غرب، از اسلحه دموکراسی و حقوق بشر و آن هم تحت فشار نهادهای مستقل غرب و ایرانیان مستقل خارج از کشور، در مذاکرات به خوبی بهره‌برداری خواهد کرد و ایران هم به ناچار تا حدی به آن تن خواهد داد. ولی تضاد عمیق طبقه متوسط ایران با حکومت زنده مانده و حل نخواهد شد

سناریوی چهارم؛ بدیل سناریوهای سه‌گانه؛ ملی - قانون اساسی

هر سه سناریو، به نفع ملک و ملت و حاکمیت نیستند و در عین حال با قانون اساسی و حقوق مردم مغایرت دارند. ممکن است مذاکره کنندگان در این شرایط در برخورد غرب، نوعی جذابیت و حسن‌نیت، مشاهده کنند ولی در پس این چهره خندان و جذاب یکی از سه سناریوی فوق‌الذکر، نهفته است که

پس از گذشت زمان ظاهر خواهد شد.

اگر حاکمیت ایران، از هم‌اکنون فکری اساسی نکند و راه تحقق سناریوهای پیش‌ساخته غرب را سد نکند، روزی دچار آنها خواهد شد که دیر شده است. چون در روند مذاکرات، مجبور به قبول یکی از آنها یا ترکیبی از آنها خواهد شد. چگونه می‌توان، سناریوی دیگری طراحی و عملیاتی کرد که در عین حال منافع، مصالح و امنیت ملی را تأمین کند، با حقوق مردم در قانون اساسی و وحدت ملت - دولت، مراقت داشته باشد و به لحاظ حقوق بین‌المللی و عرف سیاست جهانی انجام‌پذیر و با شعارهای حقوق بشری و دموکراسی‌خواهی غرب هم مشابهت داشته باشد؟ استقلال همه‌جانبه، توسعه درون‌زای بومی، دموکراسی و رعایت حقوق بشر، عدالت اقتصادی - اجتماعی، تأمین آموزش، بهداشت، درمان و مسکن، مواردی هستند که در قانون اساسی صراحت غیرقابل تفسیر دارند که عملاً در ۳۵ سال گذشته تحقق نیافته‌اند و از همه مهم‌تر مشکلات عدیده هشت سال گذشته مزید بر علت شده‌اند؛ شرایط را برای حاکمیت شکننده ساخته که سناریوهای طراحی شده فوق‌الذکر غرب، می‌تواند عملیاتی شوند.

اگر نظامیان در عرصه عمومی سعی کنند که تیم مذاکره‌کننده را تقویت کنند، امری مطلوب است ولی مثل بعضی‌ها از آرزوی امام برای یک جنگ رودررو با امریکا سخن گفتن خطرناک خواهد بود. تحلیل مشخص در شرایط مشخص ضروری است

نتیجه‌گیری

۱- پس از ۳۵ سال تخاصم و جنگ لفظی و عملی بین ایران و امریکا - و گاهی غرب - و پس از تمرکز ۱۰ سال تبلیغات غرب بر علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران، که پس از انتخابات آقای احمدی‌نژاد و عملکرد وی، امریکا موفق شد اجماعی جهانی در شورای امنیت و اروپا بر علیه ایران به وجود آورد و با تحریم‌های بسیار فلج‌کننده ایران را در حصر اقتصادی و تهدید جدی قرار دهد. با توجه به مجموعه شرایط کشور، تداوم خط‌مشی گذشته غیرممکن شده بود و مصالحه با غرب همچون قطعه‌نامه ۵۹۸ در راستای منافع ملی، مصالح ملی و امنیت ملی ارزیابی می‌شود. هم‌اکنون توافق ژنو، امضا شده است. این توافق شبح جنگ را از ایران دور کرده ولی می‌تواند در دو مسیر حرکت کند. یک مسیر آن با طراحی جناح‌های مختلف

جنگ‌طلب امریکا و غرب خواهد بود که سه سناریو برای آن محتمل‌اند که هیچ‌کدام در راستای منافع، مصالح و امنیت ملی ایران نیستند و سناریوی چهارم می‌تواند به ابتکار ایران باشد که ملی و در راستای قانون اساسی است.

۲- در داخل، جامعه انباشته از خشونت، تقابل، تضاد، درگیری و تجاوز است. از تولیدکننده شیشه و فروشنده مواد مخدر و از فروش اعضای بدن برای برآوردن نیاز مادی، از تن‌فروشی زنان (نوع قانونی و غیرقانونی آن)، از مرگ زودرس مردم به علت آلودگی هوای شهرهای بزرگ و استفاده از بن‌زین‌های بیماری‌زای، از گسترش ایدز و زگیل‌های تناسلی، از ساخت‌وسازهای بی‌ضابطه روی گسل‌های زلزله، از فرار مغزها، از فرار سرمایه‌ها، از معوقه‌های بانکی و تصاحب مال مردم توسط رانت‌خواران حکومتی، از زیرمیزی گرفتن پزشکان، از دروغ‌گفتن بالاترین مقامات مملکتی، از جمعیت فراوان دختران مجرد و زنان بیوه و مطلقه، از سقط‌جنین‌ها، از شنود تلفن‌های شهروندان و نمایندگان، از ضربه‌زدن اطلاعات احمدی‌نژاد به ۶۰۰ خبرنگار.

۳- در یک سمینار ملی، موضوع ضرورت و منافع و مضرات برق هسته‌ای کالبدشکافی شود و سپس برای آن تصمیم‌گیری شود و فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای شفاف و ابهام‌زدایی گردند و در این زمینه مسئولان هسته‌ای مفصل‌تر با مردم سخن بگویند (کاری که آقای دکتر صالحی شروع کرده‌اند).

۴- رعایت حقوق بشر، مستقل از مذهب و دین، جنسیت، قومیت، اعتقاد و... تأیید و اجرایی گردد و حقوق شهروندی رعایت شود. اسلام در چهارده قرن پیش، پرچم دفاع از حقوق بشر را بلند کرده است و قانون اساسی در فصل سوم خود موارد جامعی از حقوق بشر را احصا کرده که متأسفانه در سال‌های گذشته با اجرا نشده‌اند و یا بسیار کم‌رنگ و نصفه و نیمه به آن پرداخته شده است. اجرای یک قانون اساسی مترقی، در هر کشوری، می‌تواند علاوه بر مردم خود آن کشور، افکار عمومی جهان را طرفدار و حامی خود سازد.

حمله نظامی به چنین کشوری غیرممکن خواهد بود و تمامی جنگ‌طلبان مجبورند پایداری و توسعه این کشور را به رسمیت بشناسند. یکی از پیش‌زمینه‌های حمله به هر کشوری، عدم رعایت حقوق بشر است (مانند حمله به افغانستان، عراق، لیبی و...).

ایران با رعایت اصول مصرح در فصل سوم قانونی اساسی می‌تواند؛ نخست - وحدت ملی و وحدت دولت - ملت را تحقق بخشد و دوم - افکار عمومی مردم جهان را طرفدار خود سازد.

۵- در این شرایط مذاکرات ایران با غرب که بسیار طولانی هم خواهد بود به نفع مصالح، منافع و امنیت ملی، انجام می‌شود و می‌تواند به حل کلیه مسائل بین ایران و غرب و مطالبات دو طرف از هم بینجامد و ایران به دستاوردهای

مهمی برسد. در آن صورت ایران خواهد توانست پس از ۳۵ سال در راستای توسعه پایدار همه‌جانبه قرار گیرد و اگر ده‌ها سال زیاد کار کنیم و کم مصرف نماییم به کشوری توسعه‌یافته تبدیل خواهیم شد.

۶- ایران در ۳۵ سال گذشته و پس از انقلاب مسالمت‌آمیز، خشونت‌پرهیز، عمیق، مردمی و دینی خود؛ فرصت‌های زیادی را برای توسعه، پیشرفت و آرامش جامعه از دست داده و دیگر فرصت به پایان رسیده است. اگر در این مقطع و با این فرصت استثنایی در داخل و خارج، نتواند تهدیدها را دفع و توسعه پایدار را به اجرا درآورد و همچنان در دور «سعی و خطا» گام گذارد؛ ممکن است برای ده‌ها سال این فرصت از دست برود. جامعه ایران دیگر توان یک «شوک» تخریب‌کننده و نامشخص را ندارد.

۷- اصول‌گرایان به‌ویژه تحلیلگران آنها، نباید اشتباه رئیس‌جمهور قبلی را تکرار کنند که غرب و امریکا در حال اضمحلال و افول است. امریکا با شب‌نرمی در حال افول است ولی به راحتی و با قدرت زیاد می‌تواند به کشورهایی مانند ایران حمله و آنها را تخریب کند. تحلیلگران استراتژیک واقع‌گرا، پیش‌بینی می‌کنند که امریکا در ۲۰۵۰ از امپراتوری خواهد افتاد و به مرزهای ملی خود عقب‌نشینی خواهد کرد. تا ۲۰۵۰ فاصله زیادی است و اصول‌گرایان نباید دچار توهم و تحلیل‌های ایده‌آلیستی و تبلیغات مذهبی افراطی شوند و ایران را به نابودی بکشند. شاید یکی از اهداف جنگ‌طلبان امریکا به کشورهای اسلامی، طولانی‌تر کردن فرآیند افول امریکا و عقب‌نشینی به مرزهای ملی آن است. ما، کشورهای اسلامی در حال توسعه، نباید به این فرآیند کمک کنیم. اگر نظامیان در عرصه عمومی سعی کنند که تیم مذاکره‌کننده را تقویت کنند، امری مطلوب است ولی مثل بعضی‌ها از آرزوی امام برای یک جنگ رودررو با امریکا سخن گفتن خطرناک خواهد بود. تحلیل مشخص در شرایط مشخص ضروری است.

۸- ما باید امنیت ملی خود را تقویت کنیم و این فقط از مسیر توسعه سیاسی همه‌جانبه، توسعه اقتصادی، فنی، تکنولوژیک، توسعه ارتباط با مردم جهان (جلب افکار عمومی جهان) و در نهایت توسعه علوم و فنون نظامی امکان‌پذیر است. هیچ کشوری توانسته با توسعه محض علوم و فنون نظامی - حتی شوروی سابق - امنیت ملی خود را تقویت کند.

پی‌نوشت

۱. امریکا پس از جهانگشایی، امانوئل تد، ترجمه عظیمی بلوریان، انتشارات رسا. ■

چرا شاهزاده بندر بن سلطان بر کنار شد؟



برگردان: بهداد صادقی

شاهزاده بندر بن سلطان از برکناری خود متعجب نشد، منابع عربستان سعودی گفته‌اند ملک عبدالله، پادشاه عربستان از شاهزاده بندر عصبانی است چرا که وی در یک سال اخیر، در چندین موقعیت مناقشه‌برانگیز، نقش پادشاهی عربستان را داشت که موجب خشمگین شدن ایالات متحده و شرمندگی عربستان در برابر کاخ سفید بود.

سایت خبری اسرارالعربیه گزارش کرده است که منابع خبری می‌گویند شاهزاده بندر در چندین مسئله منطقه‌ای شکست خورده است، به ویژه در حمایت مالی و نظامی‌ای که او برای نیروهای مسلح در سوریه که به القاعده وابسته هستند فراهم کرده بود.

منابع خبری اعلام کردند که بندر، سخاوتمندانه منابع مالی ایالت اسلامی عراق و همچنین گروه‌های داعش و جبهه‌النصره که مناطق زیادی از سوریه را تصرف کردند، تأمین کرده است اما در سرنگونی دولت بشار اسد شکست خورد. شکست

کامل شاهزاده بندر در سوریه، این بود که با تقویت القاعده، دولت بشار اسد سرنگون نشد.

شاهزاده بندر همچنین در متقاعد کردن امریکا برای شروع حمله نظامی علیه دولت سوریه در سال گذشته شکست خورد. زمانی که وی پادشاه عربستان را متقاعد کرد که می‌تواند بر واشنگتن تأثیر بگذارد و به کاخ سفید و کنگره فشار بیاورد و آنها را برای حمله به دولت اسد متقاعد کند در آخرین لحظه، ایالات متحده، حمله برنامه‌ریزی‌شده را تحت توافقنامه‌ای با روسیه، متحد اصلی دولت سوریه لغو کرد و به مخالفت و اعتراض شاهزاده بندر پی‌توجهی کرد.

فهرست شکست‌های شاهزاده بندر در سایر مسائل منطقه‌ای هم گسترش یافته است. بندر نه تنها در برابر سوریه شکست خورد، بلکه در ممانعت از نفوذ منطقه‌ای ایران و ایجاد تنش بین مسلمانان شیعه و سنی هم ناموفق بود.

مهم‌تر از آن، شاهزاده بندر از کودتای نظامی در مصر حمایت کرد، حرکتی که آن‌قدر مخالفت‌ها را در پادشاهی عربستان سعودی برانگیخت که دست کم دو تن از

شاهزادگان مخالفت خود با این حرکت را آشکارا اعلام کردند. ملک عبدالله از هزینه‌های مالی که پادشاهی عربستان برای حمایت از کودتای نظامی در مصر متحمل شد خشمگین است و گفته شد که این مقدار بیش از مبلغی بود که در بزرگ‌ترین شهرهای عربستان هزینه می‌شود.

شاهزاده بندر به علت هزینه‌های مالی کودتای مصر، به شدت در عربستان سعودی مورد انتقاد قرار گرفته است. در حالی که هزاران تن از سعودی‌ها از فقر رنج می‌برند.

بر اساس منابع سعودی، پس از آنکه نیروهای عربستانی در ممانعت از حمله هوئی‌ها در جنوب شکست خوردند، شاهزاده بندر توافقات سری مصالحه با هوئی‌ها منعقد کرد تا با دادن کمک‌های مالی سخاوتمندانه از سوی عربستان، آنها نیز به پادشاهی عربستان حمله نکنند.

شاهزاده بندر همچنین در جایگزینی مجدد رئیس‌جمهور یمن علی عبدالله صالح، متحد اصلی عربستان سعودی به قدرت نیز شکست خورده است. ■

منبع: The Middle East Monitor

انتخابات شهرداری های ترکیه

زور آزمایی احزاب سراسری و محلی



احسان هوشمند

ترکیه بارها با کودتای نظامیان روبرو بود، با به قدرت رسیدن آک پارتی و به تدریج، موقعیت ژنرال‌های ارتش تضعیف و دامنه دخالت نظامیان در مسائل داخلی به حداقل رسید. پرونده مشهور «ارگنه کن» آخرین برگ پرونده طولانی دخالت نظامیان در طراحی کودتا و اعمال فشار بر دولت‌های مختلف ترکیه را وارد فاز تازه‌ای کرد. بسیاری از بلندپایگان نظامی درگیر این پرونده بازداشت شدند. همچنین انضباط حزبی، علی‌رغم گسترش فعالیت‌های آک پارتی در تمام ترکیه نیز موجب شد این حزب کمتر در معرض انشعاب قرار گیرد. در سال‌های حاکمیت حزب عدالت و توسعه روند رشد و توسعه ترکیه روند چشمگیری بوده و افزون بر کنترل تورم چند رقیمی در این دوره و تثبیت موقعیت اقتصادی ترکیه، روند سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی در این کشور هم رو به رشد بوده و از این نظر ضمن کاهش بیکاری و افزایش رونق اقتصادی، رضایت نسبی مردم و به‌ویژه اقشار ضعیف‌تر و طبقه متوسط ترکیه فراهم شد. رشد اقتصادی بالای ترکیه نتیجه این سیاست‌هاست.

همچنین تلاش‌های دولت به رهبری رجب طیب اردوغان برای کاهش محدودیت‌های مذهبی مردم به‌خصوص در زمینه حجاب بانوان هم در تقویت موقعیت وی و حزب بسیار مؤثر بود. هر چند در این خصوص موانع قانونی زیادی بر سر راه دولت وجود داشت. در این راه آک پارتی میانه‌روی را برگزید و مثلاً درباره قانون لزوم کشف حجاب در دانشگاه حتی برای دختران نخست‌وزیر هم به روش تقابلی روی نیاورد و با سیاست صبر و قانون‌گرایی در پایان به

شکلی قانونی برای ورود دختران محجبه به دانشگاه‌ها راهی گشود. تغییر سیاست‌های غیرقابل انعطاف دولت‌های پیشین ترکیه در خصوص مردم‌گرد ترکیه هم اثر مثبتی در حوزه داخلی بر جای گذاشت. در ترکیه معاصر، کردها از نظر فرهنگی و اجتماعی فشارهای زیادی را تحمل کرده و حتی سخن گفتن به زبان کردی در منزل و در حوزه خصوصی هم تحت‌تأثیر این فشارها رو به فراموشی می‌رفت. در نتیجه این سیاست‌ها بسیاری از مردم کرد ترکیه امروزه ناتوان از سخن گفتن به زبان کردی هستند. نام کردستان ممنوع و به‌جای آن از لفظ شهروندان جنوب‌شرقی استفاده می‌شد و نیز در دوره چند دهه ساله گذشته بر اثر جنگ میان نیروهای نظامی و انتظامی ترکیه با حزب کارگران ترکیه (پ‌ک‌ک)

تغییر سیاست‌های غیرقابل انعطاف دولت‌های پیشین ترکیه در خصوص مردم کرد ترکیه هم اثر مثبتی در حوزه داخلی بر جای گذاشت. در ترکیه معاصر، کردها از نظر فرهنگی و اجتماعی فشارهای زیادی را تحمل کرده و حتی سخن گفتن به زبان کردی در منزل و در حوزه خصوصی هم تحت‌تأثیر این فشارها رو به فراموشی می‌رفت

انتخابات شهرداری‌ها و شوراهای ترکیه در روز پایانی ماه مارس (دهم فروردین) با پیروزی حزب عدالت و توسعه به رهبری رجب طیب اردوغان به اتمام رسید. برخی ناظران و تحلیلگران پیش‌بینی کرده بودند که رویدادهای دو سال گذشته به‌ویژه پس از راهپیمایی‌های اعتراضی درباره سرنوشت پارک گزی در نزدیکی میدان تقسیم استانبول و گسترش دامنه اعتراض‌ها و کشته‌شدن چند تن در جریان این راهپیمایی‌ها زمینه تضعیف جدی موقعیت آک پارتی در افکار عمومی ترکیه فراهم شده است.

آک پارتی (Adalet ve Kalkınma Partisi) یا حزب عدالت و توسعه پیش از ۱۰ سال است که حزب حاکم ترکیه است. این حزب در سال ۲۰۰۱ از حزب فضیلت منشعب شده و راهی متفاوت از رهبر پیشین خود یعنی نجم‌الدین اربکان در پیش گرفت. آک پارتی از نظر سیاسی حزبی محافظه‌کار و تا حدودی لیبرال و در همان حال اسلامی و از نظر اقتصادی طرفدار اقتصاد بازار آزاد است. در دوره حاکمیت آک پارتی، ترکیه از چند جهت وضعیت تازه‌ای را تجربه کرد.

اگر در دوره‌ای چند دهه ساله نظامیان و ژنرال‌های ارتش سهم انکارناپذیری در موازنه قدرت در ترکیه ایفا می‌کردند و



پکک با تشکیل سه کانون کردی، دومین اقلیم کردی را این بار در سوریه تشکیل داده و عملاً ترکیه در موقعیت دشواری قرار گرفت. این سیاست به‌ویژه موضع‌گیری درباره کودتای مصر موجب شد تا به تدریج دولت جدید مصر و سپس برخی دولت‌های منطقه همچون عربستان به مقابله با سیاست‌های دولت ترکیه بپردازند. در این وضعیت همچنین سلسله اعتراض‌های جوانان در اعتراض به تخریب بخش‌هایی از پارک گزی و تبدیل آن به مرکزی تجاری در مرکز استانبول به خشونت کشیده شد و به تدریج اعتراض ساده به تخریب یک پارک به موجی از اعتراض‌های سیاسی در چندین شهر ترکیه ختم شد. بروز اختلافات با همراهان پیشین یعنی جماعت گولن هم مزید بر مشکلات شد. افشاگری‌های جماعت (اصطلاحی که برای پیروان فتح‌الله گولن به کار برده می‌شود) در خصوص فساد برخی از نزدیکان شخص نخست‌وزیر و حتی افشای مکالمات شخصی نخست‌وزیر با پسرش و در نتیجه بحران بازداشت ۵۳ تن از نزدیکان دولت به اتهام فساد و برکناری چند وزیر و مقام عالی‌رتبه بر اثر این افشاگری‌ها و نیز افشای گفت‌وگوهای جلسه وزیر خارجه با رئیس سازمان جاسوسی ترکیه و رویدادهای از این دست عملاً آک پارتی و به‌ویژه شخص رجب طیب اردوغان را در موقعیت دشواری قرار داده بود و در چنین موقعیتی انتخابات

بازگشت آرامش به جامعه ترکیه و ثبات اقتصادی کشور و تقویت موقعیت منطقه‌ای ترکیه شده بود. در چند سال گذشته و به‌ویژه از سال ۲۰۱۰ موضوع دیگری در سیاست خارجی ترکیه اهمیت قابل توجهی یافت. خاورمیانه دستخوش سلسله رویدادهایی شد که به بهار عربی شهرت یافت. نظام سیاسی در تونس، مصر، لیبی، اردن و سپس سوریه و بحرین با اعتراض‌های گسترده مردمی روبرو شده و با کمی تأخیر و در تقابل با نظریه تنش صفر وزیر خارجه، یعنی داود اوغلو، دولت ترکیه به صورت تمام‌عیار تلاش کرد تا از اوضاع پیش آمده به نفع خود استفاده کند. گام آغازین ماجرا و این سیاست در نیمه راه اعتراض‌های لیبیایی‌ها به قذافی با کمک به مخالفین لیبی آغاز شد و سپس با حمایت از اخوان المسلمین مصر و در مرحله بعدی حمایت همه‌جانبه از معارضان سوری تا چند قدمی رویارویی نظامی با دولت سوریه هم پیش رفت. البته وضعیت مصر و نیز توازن نیروها در سوریه طبق پیش‌بینی‌های آنکارا پیش نرفت و در انتها مرسى یعنی نماد اخوان المسلمین مصر و رئیس‌جمهور برگزیده مصر توسط نظامیان رهسپار زندان شد و در سوریه هم از سویی با حضور گروه‌های تکفیری، خطر بنیادگرایی تا مرزهای ترکیه پا پیش کشید، هزاران آواره سوری راهی ترکیه شدند و در حوزه کردنشین سوریه نیز شاخه سوری

به رهبری عبدالله اوجالان تلفات سنگینی بر مردم ترکیه وارد شده و هزاران تن قربانی این منازعه شده بودند. دولت ترکیه در دو سال گذشته تلاش کرد تا در زندان امرالی با مذاکره رئیس سازمان امنیت ترکیه هاکان فیدان و عبدالله اوجالان زمینه کاهش تنش‌های نظامی را در جنوب و جنوب‌شرقی ترکیه یعنی مناطق کردنشین این کشور مهیا سازد. تلاش‌هایی که گذشته از اعلام آتش‌بس میان دولت ترکیه و چریک‌های پکک، موجب شد تا بر نفوذ آک پارتی هم در حوزه‌های کردنشین ترکیه افزوده شود. همچنین در سال‌های گذشته دولت اردوغان سعی کرده تا برای مسائل اقلیت پرشمار علوی ترکیه که با جمعیتی حدود ۱۵ میلیون نفری از وضعیت موجود ناراضی هستند، راه‌هایی بیابد. در این خصوص هر چند تاکنون دستاورد محسوسی، گذشته از برخی اقدامات محدود رخ نداده اما تلاش‌هایی در این خصوص همچنان ادامه داشته است. در سیاست خارجی، دولت آک پارتی بر آن بود تا با الگوگیری از نظریه داود اوغلو یعنی تنش صفر با همسایگان حل و فصل مسائل منطقه‌ای را در اولویت قرار دهد و در این مسیر به تجدیدنظر روابط خود با کشورهای همسایه از جمله ایران و سوریه پرداخت و در مقابل آن موضعی انتقادی در برابر سیاست‌های اسرائیل در پیش گرفت. مجموع این تلاش‌ها و سیاست‌ها موجب

شهرداری، محکمی دشوار برای آزمایش میزان نفوذ آک پارتی در افکار عمومی بود. در این شرایط تازه رقبا سیاسی همچون حزب چپ گرای جمهوری خلق به رهبری کمال کلچدار اوغلو، حزب راست افراطی حرکت ملی به رهبری دولت باغچلی و حتی صلاح‌الدین دیمرتاش رهبر حزب صلح و دموکراسی و نیز رهبران پ‌ک‌ک که در کوهستان قنبدیل مستقرند بر فشار خود علیه آک پارتی افزودند.

گذشته از اهمیت ملی این انتخابات در ترکیه و به‌ویژه و آن‌طوری که در محافل خبری درباره اهمیت این انتخابات در سرنوشت احتمال نامزدی رجب طیب اردوغان برای ریاست‌جمهوری گفته می‌شود، انتخابات ۳۰ مارس ۲۰۱۴ از نظر میزان اقبال افکار عمومی از روند اصلاحات در حوزه‌های کردنشین ترکیه و حتی گفت‌وگوهای جاری با عبدالله اوچالان هم دارای اهمیت بود.

گردهای ترکیه در این انتخابات چه گفتند؟

انتخابات شهرداری ۲۰۱۴ ترکیه در فضای ملتهب سیاسی برگزار شد و برخلاف برخی پیش‌بینی‌ها نه‌تنها آک پارتی برنده این مسابقه فسگیر بود بلکه نسبت به انتخابات شهرداری‌های سال ۲۰۰۹ بر آرای آن هم افزوده شد. آک پارتی در این دور از انتخابات توانست از میان ۲۹۵۶ شهرداری ترکیه، شهرداری حدود ۱۶۰۰ شهر را به‌دست گیرد و آرای خود را از حدود ۳۹ درصد در سال ۲۰۰۹ به بیش از ۴۵ درصد برساند. بیش از ۸۰ درصد واجدین رأی در این انتخابات مشارکت داشتند و نزدیکترین رقیب آک پارتی یعنی جمهوری خلق (CHP) نتوانست حتی ۳۰ درصد آرای مردم را به خود جذب نماید.

در انتخابات شهرداری‌ها، ۸۹/۲۶ درصد و به عبارتی دیگر ۴۰ میلیون و ۸۰ هزار نفر از مردم پای صندوق‌های رأی رفتند و درصد آرای چهار حزب مهم از این قرار است:

رجب طیب اردوغان و یارانش در پی فتح شهرداری دیاربرکر یا قلعه تسخیرناپذیر پ‌ک‌ک بودند. نتیجه انتخابات شهرداری‌های اخیر نشان می‌دهد هر دو حزب عدالت و توسعه و نیز صلح و دموکراسی پیروزی‌های قابل توجهی در حوزه کردی کسب کرده‌اند. حوزه کردی ترکیه شامل حدود ۲۵ استان ترکیه می‌شود که همگی این استان‌ها در شرق و جنوب‌شرقی ترکیه قرار گرفته‌اند

میان آک پارتی و حزب صلح و دموکراسی به رهبری صلاح‌الدین دیمرتاش وجود داشت. رهبران جریان‌های کردی نزدیک به پ‌ک‌ک همچون صلح و دموکراسی در تبلیغات انتخاباتی ادعای کسب پیروزی‌های بزرگ و در اختیار گرفتن ۱۵۰ شهرداری را طرح کردند تا جایی که تأکید می‌شد اگر نتوانند ۱۵۰ شهرداری را از آن خود کنند شکست بزرگی متحمل شده‌اند. از دیگر سو رجب طیب اردوغان و یارانش در پی فتح شهرداری دیاربرکر یا قلعه تسخیرناپذیر پ‌ک‌ک بودند. نتیجه انتخابات شهرداری‌های اخیر نشان می‌دهد هر دو حزب عدالت و توسعه و نیز صلح و دموکراسی پیروزی‌های قابل توجهی در حوزه کردی کسب کرده‌اند. حوزه کردی ترکیه شامل حدود ۲۵ استان ترکیه می‌شود که همگی این استان‌ها در شرق و جنوب‌شرقی ترکیه قرار گرفته‌اند. بخش قابل توجهی از کردهای ترکیه به زبان کردی کرمانجی و گروه کمتری به کردی زازا سخن می‌گویند. اکثر کردهای ترکیه سنی‌مذهب و پیرو فقه امام شافعی هستند هر چند بخش دیگری از کردها علوی‌مذهبند و

اکثریت ترک‌های ترکیه سنی‌مذهب و پیرو امام حنفی هستند. البته علوی‌مذهبان ترکیه به جز کردها، پیروان قابل توجهی از میان ترک‌ها و عرب‌ها نیز دارند. احزاب ملی‌گرای ترکیه‌ای در حوزه‌های داخلی‌تر کردنشین به‌صورت سنتی دارای پایگاه قابل توجهی بوده و در مقابل استان‌های شرقی‌تر سمت و سوی قومی‌تری یافته‌اند.

از سال ۱۹۹۹ احزاب کردی نزدیک به پ‌ک‌ک توانسته‌اند به‌تدریج بر تعدادی از شهرداری‌های حوزه کردی مسلط شوند. در سال ۱۹۹۹ میلادی، ۲۷ شهرداری، در سال ۲۰۰۴ این تعداد به ۶۹ شهرداری و در انتخابات سال ۲۰۰۹ تعداد شهرداری‌های این جریان به ۹۸ شهرداری رسید. در انتخابات اخیر شهرداری‌ها این رشد و روند صعودی تسلط بر شهرداری‌ها توسط حزب صلح و دموکراسی دچار وقفه شده و در انتخابات ۳۰ مارس تنها پنج شهرداری به تعداد شهرداری‌های تحت سلطه این حزب افزوده شد. البته در انتخابات اخیر ضمن آنکه تسلط حزب صلح و دموکراسی بر شهرداری‌های دیاربرکر و وان تثبیت شد. هر چند در دیاربرکر، آرای حزب صلح و دموکراسی با افت روبرو شده بود.

از دیگر سوی حزب عدالت و توسعه در بسیاری از شهرداری‌های حوزه کردنشین به پیروزی رسید. پیروزی قاطع در شانلی‌اورفا یعنی استان محل تولد عبدالله اوچالان و استان‌های کردنشین دیگری همچون بینگول، موش، ارزروم، اردهان، ملاطیه، ارزنجان و سیواش نشان داد که روز به روز بر نفوذ آک پارتی در شرق و جنوب‌شرقی ترکیه افزوده می‌شود. در برخی از شهرداری‌های مناطق کردنشین ترکیه موفقیت آک پارتی بسیار قاطع و شکست حزب صلح و دموکراسی سنگین بود. آرای حزب صلح و دموکراسی در آدیمان کمتر از پنج درصد، در الازیغ سه درصد، بینگول ۲۶ درصد، ارزروم شش درصد، ملاطیه زیر یک درصد، اردهان ۱۱ درصد و سیواش زیر دو درصد بود. این داده‌ها نشان می‌دهد اقتدار آک پارتی در بخش‌هایی از حوزه کردنشین قابل توجه و در برابر آن نفوذ اطرافیان دیمرتاش بسیار کم است. جدول، نتایج انتخابات در استان‌های کردنشین شرق و جنوب‌شرق ترکیه را نشان می‌دهد. حزب حرکت ملی نیز در چند استان کردنشین پیروز و در چند استان هم آرای قابل توجهی به‌دست آورد. پراکندگی آرای مردم کرد در ترکیه می‌تواند از منظر تکثر فرهنگی کردهای این کشور هم تحلیل شود.

ردیف	حزب	درصد آرا
۱	عدالت و توسعه (AKP)	۴۶
۲	جمهوری خلق (CHP)	۳۰
۳	حرکت ملی (MHP)	۱۵
۴	صلح و دموکراسی (BDP)	۶

نتایج انتخابات شهرداری های ترکیه در ۳۰ مارس ۲۰۱۴ به تفکیک آرای احزاب اصلی

نام استان	کل آرای مأخوذه	AK P عدالت و توسعه	BDP صلح و دموکراسی	MHP حرکت ملی	CHP جمهوری خلق
وان	۴۳۹۱۵۴	(۴۱٪) ۱۷۹۳۳۲	(۵۴٪) ۲۳۷۷۶۷		
شانلی اورفا	۸۰۲۰۵۹	(۶۱٪) ۴۸۷۳۳۰	(۳۱٪) ۲۴۶۲۱۶		
حکاری	۲۶۷۲۷	(۲۶٪) ۶۷۶۷	(۶۷٪) ۱۷۸۶۱		
شرناق	۲۷۱۱۶	(۲۶٪) ۶۹۶۷	(۶۱٪) ۱۶۵۱۶		
دیاریکر	۷۲۳۰۷۲	(۳۴٪) ۲۴۹۲۶۸	(۵۵٪) ۴۰۰۰۰۹		
ماردین	۳۲۱۶۰۱	(۳۸٪) ۱۲۰۷۵۵	(۵۲٪) ۱۶۷۴۸۳		
آدیامان	۱۱۶۵۰۴	(۵۶٪) ۶۵۷۷۷	(۵٪) ۶۲۴۷		
الازیغ	۱۸۸۸۷۸	(۵۶٪) ۱۰۵۳۸۷	(۳٪) ۵۰۳۱		
سیرت (سعد)	۶۲۶۳۱	(۴۲٪) ۲۶۲۸۶	(۵۰٪) ۳۱۰۹۱۹		
آغری (آگری)	۴۴۷۵۴	(۴۶٪) ۲۰۵۵۱	(۴۵٪) ۲۰۳۵۰		
تونجلی	۱۷۰۷۴	(۹٪) ۱۵۹۲	(۴۲٪) ۷۲۵۰		
بینگول	۴۹۲۳۳	(۵۸٪) ۲۸۷۱۱	(۲۶٪) ۱۲۷۶۲		
موش	۳۷۷۰۵	(۴۸٪) ۱۸۱۹۳	(۴۲٪) ۱۵۶۶۴		
بدلیس	۲۳۱۸۰		(۴۴٪) ۱۰۲۱۱	(۳۹٪) ۹۱۴۲	
ارزروم	۳۹۵۹۳۵	(۵۹٪) ۲۳۳۰۴۰	(۶٪) ۲۴۷۳۹	(۲۹٪) ۱۱۴۵۱۳	
قارص	۳۹۳۰۳	(۲۵٪) ۹۸۲۲	(۱۹٪) ۷۶۳۱	(۲۸٪) ۱۱۱۲۷	(۲۵٪) ۹۸۶۴
ملاطیه	۴۸۳۱۶۶	(۶۳٪) ۳۰۳۸۳۸	زیر یک درصد		
ایگدیر	۴۱۵۰۲	(۱۱٪) ۴۵۱۶	(۴۴٪) ۱۸۲۱۷	(۴۳٪) ۱۷۶۷۰	
اردهان	۹۸۵۷	(۳۴٪) ۳۳۷۵	(۱۱٪) ۱۰۶۰		
بتمان	۱۶۳۲۰۹	(۳۱٪) ۵۰۲۴۳	(۵۶٪) ۹۱۹۶۲		
ارزنجان	۵۲۸۸۸	(۵۴٪) ۲۸۶۷۷	زیر یک درصد		
سیواس	۱۸۳۷۱۲	(۵۸٪) ۱۰۶۵۶۰	زیر دو درصد		
غازی عنتپ	۸۱۴۸۲۴	(۵۴٪) ۴۷۸۴۱۶	(۶٪) ۵۳۷۱۹		

دفاع کرد و در نهایت این آک پارتی بود که توانست با آرای دوباره اکثریت شهروندان ترکیه‌ای پیروز میدان باشد. در حوزه کردنشین ترکیه گفت و گوهای مقامات امنیتی با رهبر زندانی پ ک ک اگر چه هنوز به مذاکره‌ای تمام عیار ختم نشده است اما توانسته تا بعد از سال‌ها جنگ و خونریزی، آتش‌بسی شکننده را به مناطق شرقی و جنوب شرقی به ویژه مناطق مرزی بازگرداند. این وضعیت البته از نظر اقتصادی هم موجب شده تا

سوریه و حتی بحران حضور آوارگان سوری در ترکیه، اعتراضات خیابانی، تبلیغات منفی احزاب رقیب و سایر مشکلات پیش روی حزب عدالت و توسعه نتوانست تا هواداران سنتی و محافظه کار را از دادن رأی به حزبشان منصرف کند. البته تلاش‌های شخصیت قدرتمند، کاریزماتیک و تا حدودی اقتدارگرای حزب یعنی رجب طیب اردوغان در کسب این پیروزی بسیار اثرگذار بود. وی با سفرهای متعدد و خستگی ناپذیر به تمامی مناطق ترکیه از حزب و نامزدهای حزب

پایان انتخابات شهرداری‌های ترکیه و آغاز ماراتنی دیگر

نتیجه آرای کسب شده احزاب مختلف نشان می‌دهد پیروز انتخابات شهرداری‌های سیم مارس ۲۰۱۴ ترکیه آک پارتی است. پیروزی این حزب از ابعاد مختلفی دارای اهمیت است. بی‌اثر کردن فضا سازی‌های رسانه‌ای و حتی قضایی در پی اتهام فساد به اصلی ترین چهره‌های این حزب یعنی نخست وزیر اردوغان، مشکلات ناشی از درگیری تمام عیار ترکیه در بحران

بودجه‌های کمتری صرف امنیت این مناطق شود. گسترش فعالیت‌های عمرانی، زیربنایی و توسعه‌ای در استان‌های کردنشین هم از منظر دیگر بر رونق این استان‌ها افزوده است. نزدیک شدن دولت ترکیه به دولت اقلیم کردستان عراق و به‌ویژه به حزب دموکرات کردستان عراق هم از دیگر سیاست‌های دولت آک پارتی در سالیان گذشته بوده است. این مسئله البته در بعد داخلی هم اثراتی برجای گذارده است. هر چند در همان حال گسترش روزافزون اقتدار پ‌ک‌ک در میان کردهای سوریه هم چالش‌های تازه‌ای برای دولت اردوغان ایجاد کرده است.

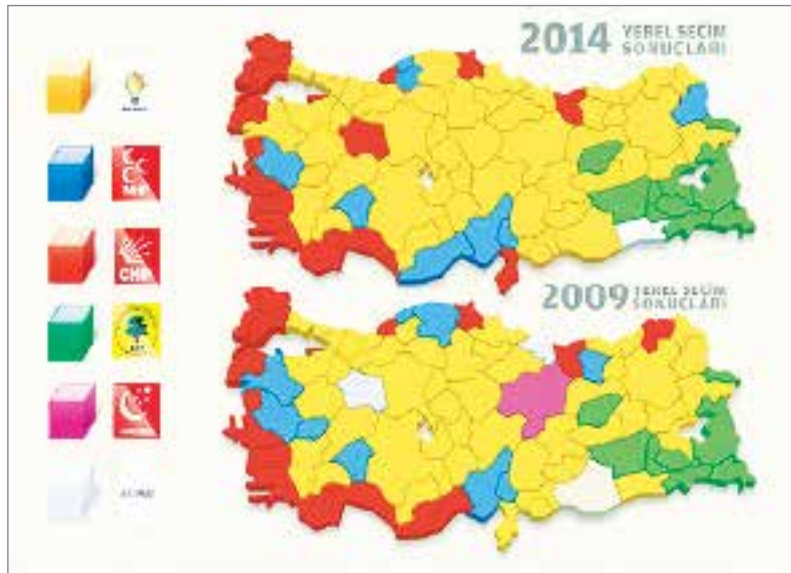
گذشته از انتخابات ریاست جمهوری در تابستان آینده، انتخابات مجلس ترکیه در سال آینده هم در راه است. ماراتنی برای تثبیت موفقیت‌های آک پارتی از طریق دستیابی اردوغان به صندلی ریاست جمهوری ترکیه و سپس تسلط بر اکثریت کرسی‌های پارلمان آغاز شده است. رقبا هم با ارزیابی وضع موجود در پی یافتن راه‌هایی برای به شکست کشاندن یا عقب‌راندن حزب عدالت و توسعه در دو انتخابات مهم و سرنوشت‌ساز پیش روی هستند. در این میان هنوز هواداران پ‌ک‌ک نتوانسته‌اند متناسب با جمعیت کردهای ترکیه آرای انتخاباتی کسب کنند. استمرار این وضعیت می‌تواند برای آینده این احزاب و جریان‌های هوادار هشداردهنده باشد. گفتنمان اقتدارگرا، رهبر محور، بی‌ارتباط

با شاخص‌های زندگی روزمره مردم و باورهای مذهبی آنان و... مواردی از این دست می‌تواند در آینده این جریان‌ها را با مسائل عمیق‌تری همچون ظهور و اقتدار احزاب رقیب ملی و محلی، بروز اختلاف میان رهبری پ‌ک‌ک با رهبران قنديل و یا شکل‌گیری انشعاب در ساختار پ‌ک‌ک و... روبرو کند.

منابع:

برای تهیه این گزارش و آمارهای مورد استفاده ضمن مراجعه به برخی سایت‌های خبری و خبرگزاری‌های ترکیه، سایت فرات (پ‌ک‌ک) و از داده‌های خبرگزاری کردپرس هم استفاده شد. آقای محمدعلی دستمالی هم در این زمینه مطلب تحلیلی و مستندی را منتشر کرده است. ■

مقایسه نتایج انتخابات شهرداری‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۴ ترکیه از نظر تسلط احزاب رقیب بر شهرداری‌ها



حزب	استان	حزب	استان	حزب	استان	حزب	استان	حزب	استان
AKP	Bayburt	AKP	Ordu	CHP	İzmir	MHP	Adana	MHP	Çankırı
AKP	Karaman	AKP	Rize	MHP	Kars	AKP	Adıyaman	AKP	Çorum
AKP	Kırıkkale	AKP	Sakarya	AKP	Kastamonu	AKP	Afyonkarahisar	AKP	Denizli
BDP	Batman	AKP	Samsun	AKP	Kayseri	BDP	Ağrı	BDP	Diyarbakır
BDP	Şırnak	BDP	Siirt	CHP	Kırklareli	CHP	Amasya	CHP	Edirne
MHP	Bartın	CHP	Sinop	AKP	Kırşehir	AKP	Ankara	AKP	Elazığ
AKP	Ardahan	AKP	Sivas	AKP	Kocaeli	AKP	Antalya	AKP	Erzincan
BDP	Iğdır	CHP	Tekirdağ	AKP	Konya	AKP	Artvin	AKP	Erzurum
CHP	Yalova	AKP	Tokat	AKP	Kütahya	CHP	Aydın	CHP	Eskişehir
MHP	Karabük	AKP	Trabzon	AKP	Malatya	AKP	Balıkesir	AKP	Gaziantep
AKP	Kilis	BDP	Tunceli	MHP	Manisa	CHP	Bilecik	AKP	Giresun
MHP	Osmaniye	AKP	Şanlıurfa	AKP	Kahramanmaraş	AKP	Bingöl	AKP	Gümüşhane
AKP	Düzce	AKP	Uşak	BDP	Mardin	BDP	Bitlis	BDP	Hakkâri
		BDP	Van	CHP	Muğla	CHP	Bolu	AKP	Hatay
		AKP	Yozgat	AKP	Muş	MHP	Burdur	CHP	Isparta
		CHP	Zonguldak	AKP	Nevşehir	MHP	Bursa	AKP	Mersin
		AKP	Aksaray	AKP	Niğde	AKP	Çanakkale	CHP	İstanbul

بار دیگر رسانه‌های بزرگ بر طبل جنگ در خاورمیانه می‌کوبند



نویسنده: رابرت پری
برگردان: حلیه صبورنژاد

اعلام کرد: بشار اسد باید برود. او با ما تأکید کرده است که هدف هر مذاکره صلحی باید خلع دولت اسد و جایگزینی آن با دولتی باشد که توسط مخالفان اسد سازماندهی شود، به عبارت دیگر، تسلیم اسد در مذاکره.

این پندار، واقع‌بینانه نبود، گرچه ممکن است اسد و حکومتش مشروع نباشند. او هنوز بخش عمده‌ای جامعه سوری شامل گروه‌های علوی (یکی از شاخه‌های تشیع) و مسیحیان را نمایندگی می‌کند. به علاوه یکی از قوی‌ترین جنبش‌های شورشی که به دنبال سقوط اسد است، جهادگران رادیکالی هستند که نماینده گروه‌های سنی افراطی مانند وابستگان به القاعده و حتی افراطی‌تر از آن کسانی که برای نابودی کامل علویان و دیگر «مرتدان» پیمان بسته‌اند هستند.

طعمه کردن او با ما

در میان این آشوب خطرناک و پیچیده، سردبیران محافظه‌کاران جدید واشنگتن پست او با ما را طعمه کرده‌اند تا آنچه «هیت» ضعیف و در نتیجه بی‌اثر ماندن می‌خواند متوقف شود. سردبیران خواستار آن شدند که او با ما یک اولتیماتوم نظامی جدید را علیه سوریه تصویب کند چرا که اسد در تحویل سلاح‌های شیمیایی به سازمان ملل برای نابودی آنها تأخیر کرده است. بحث بر سر این بود که او با ما باید مداخله نظامی کند تا سوریه دیگر پایگاهی برای نظامیان القاعده نباشد تا آنها نتوانند نقشه حملات تروریستی علیه وطن (امریکا) را طرح‌ریزی کنند.

سردبیر واشنگتن پست می‌گوید: «این امکان وجود دارد که بار دیگر، در همین زمانی که جان کری به دنبال دیپلماسی طولانی مدت است یا او با ما در پی بهانه‌ای برای انفعال، تروریست‌های وابسته به القاعده، از قلمروشان برای حمله علیه امریکا استفاده کنند.» همراه یا بدون عمل سازمان ملل، زمان آن

هستند و در رسانه‌های خبری جریان اصلی ایالات متحده چاپ می‌شوند امری شایع است. اما اینکه به یک مقام اسرائیلی اجازه داده شود ایران را برای در سر داشتن چیزی که قبلاً اسرائیل انجام داده است، محکوم کند (بدون اینکه حتی به ریاکاری اسرائیل اشاره شود)، نقض آشکار معیارهای روزنامه‌نگاری است. در واقع این سندی بر جانبداری است.

در همین حال، سردبیران محافظه‌کار جدید واشنگتن پست همچنان مبارزات جدید خود را برای اعمال فشار بر رئیس‌جمهور باراک او با ما - برای صدور اولتیماتوم‌های نظامی بیشتر به سوریه، به عنوان یکی دیگر از دشمنان اسرائیل ادامه می‌دهند. منطقی است اگر او با ما به صدور اولتیماتوم ادامه دهد، سوریه پیروی نخواهد کرد یا نمی‌تواند پیروی کند، بنابراین عمل خصمانه جنگ به وجود می‌آید، همان‌طور که رئیس‌جمهور جورج بوش از عراق خواست سلاح‌های کشتار جمعی‌ای را که نداشت تسلیم کند.

در جریان انفجار دو بشکه در سوریه، واشنگتن پست در سرمقاله و مقاله جداگانه‌ای توسط یکی از سردبیران، به نام فرد هیت (Fred Hiatt) بحث مشابهی را طرح کرده است - اینکه دیپلماسی او با ما در قبال سوریه شکست خورده و حالا زمان آن رسیده که تهدیدهای نظامی بیشتر شود یا حتی در جنگ داخلی سوریه مداخله نظامی صورت گیرد. این «تم» به سرعت توسط سایر رسانه‌های خبری ایالات متحده از جمله Liberal MSNBC دنبال شد.

با این حال مشکل اصلی با استراتژی او با ما در خصوص سوریه این است که هنوز بر پایه اظهارنظرهای پرسروصدایی است که در طول کمپین ۲۰۱۲ و وقتی که او با ما سعی می‌کرد در مقابل شعارهای جنگ‌طلبانه‌تر و محافظه‌کاران جدید رقیب جمهوریخواهش قوی‌تر به نظر برسد، مطرح شده‌اند.

در این دوره، او با ما خط قرمز سوریه را این گونه

با وجود فاجعه جنگ عراق، هنوز هم محافظه‌کاران جدید واشنگتن، سیاست خارجی ایالات متحده را تحت نفوذ خود دارند. محافظه‌کاران جدید، برای تأمین آنچه نیازهای استراتژیک اسرائیل تلقی می‌کنند، با دامن زدن به مجادلات جدید و قدیمی، در پی تحریک ایران و سوریه و ایجاد جنگ هستند.

این متن از نیویورک تایمز، به لحاظ روزنامه‌نگاری مشکل دارد: «وزیر دفاع اسرائیل، موشه یالون به شدت از ایران به خاطر ساخت سلاح هسته‌ای و فریبکاری انتقاد کرد و هشدار اسرائیل را، مبنی بر این که ایران اجازه نخواهد یافت به سلاح هسته‌ای دست یابد تکرار کرد.» خطای این متن در چیست؟

اگر نیویورک تایمز حرفه‌ای و غیرجانبدارانه برخورد می‌کرد باید در سطور بعدی جملاتی این چنینی می‌خواندیم: «البته خود اسرائیل ساخت بمب هسته‌ای را از دهه‌های گذشته به‌طور مخفیانه آغاز کرده است و احتمالاً تاکنون بدون اعلام کردن، پیشرفته‌ترین و غیرشفاف‌ترین زرادخانه هسته‌ای زمین را داراست.» اما نیویورک تایمز نمی‌خواهد به خوانندگان خود ریاکاری خیره‌کننده اسرائیل را، به‌عنوان یک کشور سرکش مسلح به سلاح هسته‌ای که ایران را به خاطر در سر پروراندن آرزوی اتمی محکوم می‌کند یادآوری کند. در حالی که ایران سلاحی ندارد و می‌گوید که در پی سلاح هم نیست.

این شکل از یک با م و دو هوا در گزارش‌هایی که مربوط به اسرائیل و دشمنان مسلمانش



طرح از الشرق الاوسط

همان‌طور که هیت اشاره می‌کند: «اوباما تردید دارد که ایالات متحده بتواند در این جنگ کثیف بدون بدتر کردن اوضاع دخالت کند. بنا به گزارش‌ها او نگران است که حتی یک دخالت محدود به‌طور اجتناب‌ناپذیری ملت را با مشکلات بیشتری مواجه می‌کند. قطعاً هیچ تقاضای عمومی‌ای برای مداخله وجود ندارد.» اما فقدان حمایت عمومی از جنگ دیگری در خاورمیانه هیچ نگرانی برای هیت و دیگر سردبیران واشنگتن پست به‌دنبال ندارد. آنها هرگز برای کمک به گمراه کردن آمریکایی‌ها در توجیه حمله به عراق که منجر به کشته‌شدن نزدیک به ۴۵۰۰۰ سرباز آمریکا و صدها هزار نفر از مردم عراق شد عذرخواهی نکرده‌اند. در واقع، قتل عام مردم مظلوم عراق - که توسط پرزیدنت بوش و با حمایت محافظه‌کاران جدید- انجام شد در حال حاضر به دست فراموشی سپرده شده است. به عنوان مثال واشنگتن پست از جنگ داخلی سوریه به عنوان بدترین فاجعه انسانی بعد از نسل‌کشی رواندا در دهه ۱۹۹۰ نام می‌برد اما نامی از قتل عام در عراق در دهه گذشته برده نمی‌شود. حالا هیت و دیگر محافظه‌کاران جدید در پی طراحی تمی هستند که اوباما را به یک کشمکش دیگر در خاورمیانه سوق دهد و بر اسد به خاطر القاعده فشار آورند، طوری که گویی اسد به افراطی‌های القاعده پناه داده است. با این حال، اگر نگرانی آمریکا این است که القاعده یک پناهگاه امن در سوریه ایجاد کند- چنانچه این آخرین بهانه برای یک حمله دیگر از سوی آمریکا به یک کشور مسلمان نیست - رویکرد منطقی‌تر می‌تواند این باشد که به دنبال تقسیم آرایش قدرت میان دولت اسد و مخالفان معتدل‌تر و ایجاد یک جبهه متحد علیه جهادگران باشد.

چنین معاهده‌ای می‌تواند توسط یک استراتژی هماهنگ برای خلاص‌شدن از شر افراطی‌ها عمل کند. اوباما نیز می‌تواند بر سعودی و دیگر شیوخ مناطق نفت‌خیز فشار بیاورد تا کمک‌های مالی به جهادگران اهل سنت داخل سوریه را متوقف کند.

اما اصرار ایالات متحده بر تسلیم‌شدن اسد در مذاکره - به‌ویژه هنگامی که نیروهای خود را از نظر نظامی تحت کنترل دارد - به سادگی منجر به جنگ و کشتار بیشتر خواهد شد، با این وجود محافظه‌کاران جدید، در حال فشار آوردن به اوباما برای «یک تغییر رژیم دیگر» هستند. ■

دیگر کشورهای حاشیه خلیج فارس تأسیس و تجهیز شده‌اند، ارتش شورش‌ی را می‌سازند. به عبارت دیگر، ترفند معناشناختی واشنگتن پست در یکی کردن وجود نیروهای وابسته به القاعده در سوریه با دولت سوریه است در حالی که در واقع این دو، در دو سوی جنگ به سختی در حال مبارزه با یکدیگرند. استدلال واشنگتن پست در اینجا کمی شبیه سرزنش فیدل کاسترو برای پناه‌دادن به القاعده در کوبا است بدون اینکه ذکر شود که آنها در پایگاه نظامی ایالات متحده در گوانتانامو و خارج از کنترل کاسترو هستند.

در حال حاضر، دولت سوریه در یک عملیات خشن درگیر ریشه‌کن کردن وجود این «تروریست‌ها» - و سایر شورشیان مسلح - و دادن تعداد زیادی کشته از میان غیرنظامیان است. در حالی که ممکن است هیچ راه حل آسانی برای این فاجعه وجود نداشته باشد، ایده یک مداخله نظامی دیگر توسط آمریکا به راحتی می‌تواند منجر به مرگ و تخریب بیشتر شود.

اگر نگرانی آمریکا این است که القاعده یک پناهگاه امن در سوریه ایجاد کند- چنانچه این آخرین بهانه برای یک حمله دیگر از سوی آمریکا به یک کشور مسلمان نیست - رویکرد منطقی‌تر می‌تواند این باشد که به دنبال تقسیم آرایش قدرت میان دولت اسد و مخالفان معتدل‌تر و ایجاد یک جبهه متحد علیه جهادگران باشد.

رسیده است که دولت اوباما در خصوص بررسی جنایات رژیم و تهدید رو به رشد القاعده تجدیدنظر کند. بنابر گزارش‌ها آقای کری در حال حاضر هیچ پاسخی ندارد.

هیت نیز در سرمقاله خود به نکات مشابهی اشاره می‌کند: «پوشیده نیست که سیاست دولت اوباما در قبال سوریه، در حال شکست است. در حال حاضر، فرد ناموفق در اجرای این سیاست، وزیر امور خارجه جان کری است. دو سناتور ایالات متحده، یعنی مک کین و لیندسی که با او گفت‌وگو کردند نیز گواهی بر این است.»

هیت، ادامه داد: «به عبارت دیگر، پناهگاه در سوریه، می‌تواند نقش افغان‌های مهاجر القاعده قبل از ۱۱ سپتامبر را بازی کند. کلپر (James Clapper) گفت: در حالی که نیروهای معتدل و سکولار غربی بی‌توجه بودند، افراطی‌ها در سوریه به ۲۶۰۰۰ نفر، از جمله ۷۰۰۰ خارجی افزایش یافت.»

با توجه به دیدگاه‌های همیشه جنگ‌طلبانه محافظه‌کاران جدیدی چون مک کین و گراهام، جای تعجب نیست که «رویکرد جدید» مدنظر آنها نسبت به این تهدید جدید شامل مداخله نظامی در سوریه باشد. گراهام می‌خواهد هواپیماهای بدون سرنشینی در سراسر کشورها کند، در حالی که هیت می‌نویسد: «مک کین برای ایجاد منطقه‌ای به نام منطقه امن که در آن آموزش ارتش آزاد سوریه و مراقبت از پناهندگان صورت گیرد و توسط موشک‌های پاتریوت مستقر در ترکیه حفاظت شود تلاش می‌کند.»

کدام سو؟

البته، یکی از مشکلات مهم سوریه این است که افراطی‌های وابسته به القاعده به عنوان بخشی از ائتلاف شورش‌ی با ارتش اسد می‌جنگند. در واقع جهادگران تاکنون مهم‌ترین بخش نیروهای شورش‌ی قلمداد شده‌اند. تا حد مشخصی هم جهادگران سنی - که توسط عربستان سعودی و

چند کتاب

100 WAYS AMERICA IS SCREWING UP THE WORLD



JOHN TIRMAN

WITH A FOREWORD BY
HOWARD ZINN



در نقد لیبرال دموکراسی

نگاهی به کتاب «۱۰۰ راه برای گندزدن به دنیا»

محمد رضا احمدی

سیزدهم فروردین ۱۳۹۳ برای سربازان پایگاه نظامی فورت هود، روزی شوم بود. ایوان لویز، سربازی که در جنگ عراق شرکت داشت، دست به ۲۰ دقیقه آتش‌بازی زد. آتشی که جان چهار نفر از جمله ایوان را گرفت و ۱۶ نفر دیگر را مجروح کرد.

این خبر نشان از پدیده‌ای دارد که دامنگیر بسیاری از خانواده‌های سربازان جنگ‌های آمریکا در اقصی نقاط جهان است. لویز جوان، مانند بسیاری از همقطارانش در جنگ عراق شرکت جسته بود و پس از آن دچار افسردگی شده بود. پایگاه فورت هود، در سال ۲۰۰۹ شاهد حادثه‌ای مشابه با ۱۳ کشته بود. اینها بخش کوچکی از هزینه‌هایی است که امپراتوری آمریکا برای هژمونی داده است.

جامعه و به‌خصوص دولت‌ها و سرمایه‌داران آمریکا با وجود مصائبی که برای دنیا دارند، هیچ نگرانی از نقدهای فراوانی که در خود آمریکا علیه سیاست‌های دولت و فرهنگ اجتماعی وجود دارند، ندارند. دستگاه بزرگ تبلیغاتی آمریکا بسیار قدرتمند است. به قول تیرمن این کشور پیش‌تاز روابط عمومی و رسانه است اما به هر حال پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و زمینگیر شدن آمریکا در عراق، حجم نقدها به مواجهه آمریکایی با جهان افزایش چشمگیری داشت. این نقدها از جوانب مختلفی بیان می‌شد. از لیبرال‌های کهنه کار گرفته تا اندیشمندان و پژوهشگران، به صف منتقدان سیاست‌های ایالات متحده پیوستند و کتاب‌هایی منتشر شد که بسیاری از آنها در سال‌های اخیر در ایران نیز منتشر شده است. یکی از این آثار، کتاب «۱۰۰ راه برای گندزدن به دنیا» اثر جان تیرمن، پژوهشگر برجسته آمریکایی و از مدیران ارشد مؤسسه مطالعات بین‌الملل دانشگاه MIT است.

تیرمن علاقه خاصی به مسائل ایران نیز دارد و آخرین اثر این نویسنده به نام «سوء تفاهم ایران و آمریکا»، در همکاری با پژوهشگر ارزشمند ایرانی، عباس ملکی - مشاور رهبری، استاد دانشگاه‌های ایران و آمریکا و معاون وزارت امور خارجه در دهه اول و دوم انقلاب - به نگارش درآمده است. در کتاب «۱۰۰ راه برای گندزدن به دنیا»، نویسنده در موارد بسیار به مسائل ایران می‌پردازد.

۱۰۰ مورد از نابه‌نجاری‌های سیاست‌های آمریکا در این کتاب پرشمرده شده است و البته نگاه تیرمن انتقادی و خیرخواهانه است.

هوارد زین، فیلسوف و دانشمند چپ‌گرا معتقد است کتاب تیرمن «گرامیداشت دموکراسی» است. نامی که ناشر ایرانی بر تارک کتاب نیز جایش داده است اما به نظر من این کتاب بیشتر نقد لیبرال دموکراسی است.

شاید درباره هر یک از این ۱۰۰ مورد کتاب‌های بسیاری نوشته شده باشد و متخصصان حوزه‌های مختلف به نقد وجوه مختلف سیاست‌های آمریکا پرداخته‌اند اما ویژگی کتاب تیرمن، بررسی ژورنالیستی و اجمالی تمامی این موارد است.

فرید زکریا در کتاب «آینده آزادی» معتقد است تنها راه نجات جهان، لیبرالیسم ناب آمریکایی است. حتی دموکراسی راه چاره دنیا نیست و دموکراسی به‌جز «لیبرال دموکراسی» مفهومی ندارد. شاید با فروپاشی شوروی چنین توهمی در جهان اپیدمیک شد اما این اپیدمی به مرور در بوته آزمون آمد و کاستی‌های بیشتری از آن نمودار شد

لیبرال‌های خودشیفته

فرید زکریا در کتاب «آینده آزادی» معتقد است تنها راه نجات جهان، لیبرالیسم ناب آمریکایی است. حتی دموکراسی راه چاره دنیا نیست و دموکراسی به‌جز «لیبرال دموکراسی» مفهومی ندارد. شاید با فروپاشی شوروی چنین توهمی در جهان اپیدمیک شد اما این اپیدمی به مرور در بوته آزمون آمد و کاستی‌های بیشتری از آن نمودار شد. بخش عظیمی از انتقادات تیرمن در این کتاب به دموکراسی لیبرال برمی‌گردد. در دموکراسی لیبرال همان‌گونه که فرید زکریا هم معتقد است، ابتدا باید نهاد لیبرالیسم در بستر جامعه کاشته شود و سرمایه‌داری جان بگیرد، آن‌گاه مردم در یک فرایند دموکراتیک، در انتخابات حاضر شوند و کسانی را که به واسطه ساختارهای سرمایه‌داری قدرت گرفته‌اند، تأیید کنند و به آنها رأی دهند. از دید فرید زکریا هر دموکراسی‌ای بدون لیبرالیسم نهادینه شده، خطرناک است. به نظر می‌رسد این ادعای زکریا خطرناک‌ترین پدیده برای جهان است. با این ایده سال‌هاست که آمریکا در نقش فرشته نجات کشورهای دیگر وارد می‌شود و جهنم به پای می‌کند اما فرشته نجات قدرتمند جهان، با الگوی سرمایه‌داران سرمایه‌گذاری می‌کند. او جایی وارد عمل می‌شود که حتما سود بیشتری عاید او شود. در مورد دروغ‌های بوش برای حمله به عراق و تبعات آن حمله و سودهای کلان شرکت‌های بزرگ و ورشکسته آمریکایی از جیب مردم عراق و مالیات‌دهندگان آمریکایی بسیار گفته شده است و تیرمن نیز به این موضوع در چند جای مختلف کتاب می‌پردازد. هوارد زین در مقدمه‌ای که بر کتاب نوشته است، جمله‌ای از بوش نقل می‌کند که عصاره دیدگاه‌های فرید زکریا در کتاب آینده آزادی است. «تأمین آزادی در جهان اکنون ضرورت دوران ماست!» صابون این آزادی‌خواهی حداقل یک بار به تن کشور ما در سال ۱۳۳۲ خورده است و هنوز از تبعات آن منتعم هستیم. به قول هوارد زین، آمریکا مدت‌هاست دچار



آن به آثار زیانبار آن محکوم شده‌اند. جالب است که سیاستمداران امریکا به شدت از این محصولات دفاع می‌کنند. محصولات دستکاری شده غول‌های کشاورزی حتماً روزی سرنوشت سموم شیمیایی را خواهند داشت. این سموم هم روزگاری معجزه کشاورزی نامیده شد و امروزه فاجعه قلمداد می‌شود. تنها مزیت این محصولات، تولید انبوه آن است. تولید انبوه برای ورشکسته شدن کشاورزان کشورهای درحال توسعه و توسعه نیافته و وابستگی هرچه بیشتر آنها به سوسیدهای امریکایی.

هم پیمانان امپراتور

درباره هم پیمانان امریکا بسیار گفته و نوشته شده است و آنچه به قلم تیرمن آمده قطره‌ای از دریاست. دولت اسرائیل، رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی، کنترلهای کودتاچی و قاچاقچی در نیکاراگوئه، حکومت فعلی عربستان، رژیم فاسد مبارک، رژیم فاسد بن علی و هزاران هزار دیکتاتور دیگر در دنیا هم پیمانان ایالات متحده بوده‌اند. سرگذشتی که امریکا با حمایت خود از دیکتاتورها برای جهان سوم رقم زده است، بسیار تراژیک است. در سال

و به دور از مناسبات بازار می‌خواهد، اما خود سوسیدهای کلانی به بخش کشاورزی می‌دهد. «بخش اعظم این پول روانه جیب چهار شرکت بزرگ محصولات زراعی می‌شود... با وجود تلاش‌های صورت گرفته برای کاهش اثرات زیانبار سوسیدهای کشاورزی، تنها جزئیات و ظواهر عوض می‌شوند.»^۳

اما نقد تیرمن به سوسیدها محدود نمی‌شود، بلکه فلسفه اساتید لیبرال دموکرات را در مورد انسان در ادامه نقد آقای تیرمن شاهد هستیم؛ فروکنوز موجود در ذرت، در امریکا بسیار ارزان به دست می‌آید و «این ماده مسئول چاقی بیش از اندازه و اثرات تخریبی بر بدن کودکان شناخته شده است.» متخصصان امریکایی آن را یکی از دلایل دیابت در جامعه امریکا می‌شناسند. گویی سرنوشت دلارهایی که دولت امریکا به عنوان سوسید به کشاورزان می‌دهد، به قبرستان ختم می‌شود.

بذرهای اصلاح نژادی شده، معضل دیگر کشاورزی امریکا و البته کشورهای توسعه یافته است. محصولاتی که هنوز آثار و تبعات آن به درستی مشخص نشده است. آسیب‌های بسیار آن در آزمایشگاه‌ها مکتوم مانده و مصرف کنندگان

خودشیفتگی است. «درست هنگامی که ارتش ایالات متحده در فیلیپین سرگرم کشتار بود، وزیر جنگ، الیهو روت اظهار می‌داشت: سرباز امریکایی از زمین تا آسمان با سربازان دیگر کشورهای دنیا متفاوت است. او پاسدار آزادی و عدالت، نظم و قانون و صلح و خوشبختی است.»^۱

اما آسیب‌های روانی این همه جنگ‌افروزی و کشت و کشتار در جهان، برای حفظ ابرقدرت بودن و برای هژمونی، امروز از «پاسداران آزادی و عدالت» بیماران روانی ساخته است. حتماً ایوان لویز مطمئن بوده است که برای آزادی و عدالت ننگیده! این خودشیفتگی امپراتور است که هنوز توهم دارد برای ارزش‌ها جنگیده است.

اما کتاب محدود به رویکرد سیاسی امریکا نیست و عملکرد نادرست امریکا نیز محدود به این حوزه نیست. امپراتور هیچ حوزه‌ای را بی نصیب نگذاشته است.

لیبرالیزه کردن محیط زیست

پس از روند روبه رشد صنعتی شدن جهان، انسان متوجه آثار زیانبار رشد صنعتی بر محیط زیست شد. گازهای گلخانه‌ای منجر به گرم شدن زمین و رقیق شدن لایه اوزن و آب شدن یخ‌های قطب می‌شود که تبعات بسیار خطرناکی در بر دارد و می‌تواند حیات را روی کره خاکی به چالش بکشاند.

در سال ۱۹۹۷ بحث‌هایی در مورد گازهای گلخانه‌ای انجام شد و منجر به پیمانی میان کشورهای صنعتی در شهر کیوتو ژاپن شد. در سال ۱۹۹۹ این پیمان نامه آماده اجرا شد و پنج سال بعد روسیه آن را تصویب و اجرای آن را اجباری اعلام کرد. دو سال قبل از روسیه اتحادیه اروپا در حالی این پیمان نامه را به اجرا درآورد که بسیار کمتر از ایالات متحده گازهای گلخانه‌ای تولید می‌کرد. «معاهده مذکور در سال ۱۹۹۷ تکمیل و با پایان سال ۲۰۰۵ به امضای ۱۵۷ کشور از جمله اتحادیه اروپا، روسیه، کانادا و ژاپن رسید. این یعنی همه کشورهای عضو گروه موسوم به هشت (G-8) از قدرت‌های صنعتی جهان تشکیل شده، به جز یکی: ایالات متحده امریکا!»^۲

غول صنعتی جهان، می‌خواهد برای نسل‌های دیگر هم چیزهایی داشته باشد. آسیب‌رسانی به محیط زیست، محدود به این نمی‌شود. خودروهایی پر مصرف امریکایی و مردم مصرف‌گرای امریکا معضلات بسیاری جدی برای محیط زیست ایجاد می‌کنند.

کشاورزی به سبک یانکی‌ها

امریکا یکی از بزرگترین تولیدکنندگان محصولات کشاورزی است و ذرت، یکی از محصولات اصلی سرزمین یانکی‌هاست. امریکا با وجود اینکه در تمام دنیا دولت‌ها را ضعیف

۱۹۷۴، آنگولای سرشار از ذخایر نفت به همت جنبش آزادیبخش مردمی آنگولا (MPLA) و با حمایت کوبا از شر پرتهالی‌ها رها شد. ساویمبی، سال‌ها پیش آموزش‌های لازم برای مبارزه را دیده بود و با حمایت‌های مصر در زمان ناصر، وارد مبارزه با پرتهالی‌ها شده بود اما پس از پیروزی، او وارد مبارزه با دولت تازه استقلال‌یافته آنگولا شد. حالا حامیان او عوض شده بودند. عربستان سعودی، آلمان غربی، ایالات متحده و در رأس همه آفریقای جنوبی که مقر اصلی نیروهای یوناس ساویمبی بود. «ریگان با بی‌شرمی تمام او را به کاخ سفید دعوت کرده و «بهترین دوست آمریکا در آفریقا» خوانده بود. او در حمایت از این جنگجوی شرور سالی ۳۰ میلیون دلار اسلحه و تجهیزات مورد نیاز برای ادامه مبارزه مسلحانه در اختیار این گروه قرار داد... طبق برآوردها یک میلیون کشته که بیشترشان را غیرنظامی‌های بی‌گناه از جمله ۳۰۰ هزار کودک تشکیل می‌دادند به‌جای مانده بود.»^۴ دوست آقای امپراتور، به قول تیرمن در اثر این جنگ‌ها ویرانه‌ای در آنگولا به‌جا نهاد که حتی کشورهای اطرافش از مصیبت‌های آن دور نماندند. تیرمن به نقل از یک نشریه استرالیایی چنین می‌نویسد: «این جنگ داخلی باعث شد آنگولا در سال ۱۹۹۰ در صدر کشورهای دارای بالاترین نرخ مرگ و میر کودکان از هر ۱۰۰۰ کودک متولد شده، ۳۵۰ نفرشان تا پیش از رسیدن به پنج سالگی جان می‌سپردند- جای گیرد. تازه آنانی هم که زنده می‌مانند باید با پیامدهای به‌جای‌مانده از جنگ یعنی فقر، سوء تغذیه، بی‌سرپرستی، خشونت فزاینده، افسردگی ناشی از مشاهده مرگ و جنایت، معلولیت دائم، ابتلای والدین به انواع بیماری‌های روحی و جسمی ناشی از جنگ و نبود زیرساخت‌های اجتماعی مورد نیاز برای گذران زندگی، دست و پنجه نرم می‌کردند.»^۵

تیرمن سرنوشت یکی دیگر از دوستان آفریقای امپراتور را هم بررسی می‌کند. موبوتو سه‌سه‌سکو، دیکتاتور آدمکش و فاسد که از ۱۹۶۵ به مدت ۳۰ سال بر کنگو حکم راند، دوست آمریکا شد. قاتل پاتریس لومومبا، با حمایت مستقیم آمریکا دست به کشتار زد و نتیجه سرکوب‌های او سه میلیون کشته و البته پنج میلیارد دلار پول در حساب‌های بانکی او در سوئیس بود. سه‌سه‌سکو یک عنوان سومی هم در کارنامه خود دارد. او سومین رهبر فاسد آفریقایی در دو دهه اخیر است. با این تفصیل، سخترانی ریگان در کنار موبوتو را تیرمن این‌گونه نقل می‌کند: «رئیس‌جمهور موبوتو و من این فرصت را یافتیم تا به تجدید و بررسی این قدیمی‌ترین و محکم‌ترین رابطه دوستی خود در تاریخ آفریقا، یعنی رابطه تنگاتنگ میان ایالات متحده و جمهوری زئیر

پردازیم. همکاری میان ایالات متحده و زئیر تحت حکومت موبوتو به ۲۵ سال می‌رسد. طی این مدت رهبران آمریکا ارزش دوستی و مشاوره دوستی خوب چون موبوتو را به خوبی دریافته‌اند.»^۶

دخالت‌های آمریکا در کشورهای دیگر حد و مرز ندارد و حتی اروپا از این دخالت‌ها در امان نیست. زمانی که شورشیان اوکراین، خیابان را عرصه جنگ عمومی کرده بودند، آمریکا از آنان حمایت می‌کرد و پس از سقوط دولت هنگامی که مردم کریمه انقلاب ساختگی اروپا و آمریکا را نپذیرفتند، امپراتور تمام قد در برابر آنان ایستاد.

دخالت‌های آمریکا در کشورهای دیگر حد و مرز ندارد و حتی اروپا از این دخالت‌ها در امان نیست. زمانی که شورشیان اوکراین، خیابان را عرصه جنگ عمومی کرده بودند، آمریکا از آنان حمایت می‌کرد و پس از سقوط دولت هنگامی که مردم کریمه انقلاب ساختگی اروپا و آمریکا را نپذیرفتند، امپراتور تمام قد در برابر آنان ایستاد

شاید بتوان گفت خاورمیانه بهره بیشتری از این سیاست‌ها برده است و تیرمن هم این اعتقاد را دارد. «در سال ۲۰۰۴ پیش از ۲۰ میلیارد دلار سلاح به جهان سوم فروخته شده است. از هر چهار دلار سلاح فروخته‌شده توسط ایالات متحده بین سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۴، سه دلار آن به کشورهای جهان سوم فروخته شده است (تازه اینها ارقامی است که خود دولت آمریکا اعلام کرده). مقصد اصلی صادرات سلاح ایالات متحده جایی نیست به‌جز خاورمیانه.»^۷ جالب‌تر آنکه در قتل عام توتسی‌ها در رواندا کلبنتون تصمیم گرفت در امور داخلی آنها دخالت نکند. شاید هم دلیلش فقر بیش از حد این کشور بود. جنگ بوسنی هم سرنوشتی مشابه پیدا کرد و امپراتور نخواست در بزرگترین نسل‌کشی اروپا بعد از جنگ دوم جهانی، دخالتی کند اما سرنوشت کویت برای ایالات متحده مهم بود و صدام باید تنبیه می‌شد. آن هم با جنگی دامنه‌دار و طولانی که هنوز شعله‌های آن برجاست.

قشربگری

تیرمن به‌جز دولت آمریکا، نقدهای اساسی نیز به فرهنگ و مذهب آمریکایی دارد. پروتستان‌های

افراطی آمریکا، حتی آدم‌کشی‌هایشان را با آموزه‌های مذهبی توجیه می‌کنند. دولت بوش مجتمعی از این افراطیون بود.

به اعتقاد تیرمن، خشکه مقدسی و ممنوعیت هرگونه خوشی و آسایش، اختراعی تماماً آمریکایی است که در حال گسترش به دنیا نیز هست. شاید این ادعای تیرمن قدری اغراق‌آمیز باشد، اما می‌توان گفت بسیاری از دکترین‌های سیاسی و نظامی آمریکا ریشه در این قشری‌گری دارد. مذهبیین آمریکا به تأویل تیرمن، خشونت را تقدیس و روابط جنسی را تبیح می‌کنند. «آن‌قدر که از نمایش اندام جنسی برهنه در تلویزیون داد و فغان به‌پا می‌شود، صحنه‌های فجیع قتل و کشتار مردم کشورهای مسلمان توسط ارتش آمریکا که هر روز در تلویزیون می‌بینیم، واکنشی در میان این جماعت بر نمی‌انگیزد.»^۸

مذهبیین افراطی آمریکا، با کشتن زنان و کودکان در فلوچه مخالفتی ندارند اما تحقیقات درباره سلول‌های بنیادین، آنها را آزار می‌دهد. راهکار آمریکا برای مواجهه با بیماری‌های ایدز در آفریقا، خویششنداری و ممانعت از رابطه جنسی است. این توصیه‌های اخلاقی در حالی صورت می‌گیرد که آمریکا بزرگترین کشور در صنعت پورنوگرافی است. گویی در برابر امواج ویرانگر تبلیغات پورنوی آمریکا، هم باید چراغ حجم بالای گردش مالی این صنعت را روشن نگه داشت و هم خویششنداری از خود نشان داد. این پارادوکس و دروغ‌رفتاری در سیاست‌های دیگر امپراتور هم مشاهده می‌شود. بوش با شعار «محور شرارت» و برای جایگزین کردن خیر به‌جای شر، خاورمیانه را به آتش کشید. تنها خیر این عملیات، نجات شرکت‌های بزرگ آمریکایی بود که پروژه‌های ساخت و ساز عراق تخریب‌شده را برعهده گرفتند. البته پروژه‌سازان تنها کسانی نبودند که با ارتش آمریکا به عراق آمدند. تیرمن به نقل از پدر امانوئل دلی، رئیس کلیسای کاتولیک کلدانی می‌نویسد: «پس از سرنگونی صدام در سال ۲۰۰۳ شمار بسیاری از پروتستان‌ها به عراق آمده و برای تشویق مردم به گرویدن به مسیحیت بساط پهن کرده‌اند.»^۹

پیمانکاران جنگ

قسمت مبسوٹی از نقدهای تیرمن به مجتمع‌های صنعتی و نظامی آمریکا برمی‌گردد. حرارت تنور جنگ برای همه سوزاننده و تلخ است به‌جز برای صنایع نظامی که نان خوبی برای آنها خواهد پخت. در کنار صنایع نظامی، شرکت‌های پیمانکار جنگ در آمریکا هستند که آنها نیز نان خود را در جنگ می‌جویند. دود ۱۱ سپتامبر به چشم شهروندان آمریکا، عراق و افغانستان رفت و دلار آن در حساب صنایع نظامی آمریکا. «کل این داستان جنگ با تروریسم، بهانه‌ای است برای صنایع نظامی برای

تراژدی مصرف

سرکیسه کردن هر چه بیشتر خزانه‌داری ایالات متحده. همین که هیچ بحث و گفت‌وگویی در مورد بودجه نظامی سنگین‌تر از اوج سال‌های جنگ سرد صورت نمی‌گیرد، خود نشانه‌ای است از این که چقدر این کمپانی‌ها میخ‌شان را محکم کوبیده‌اند، طوری که دیگر می‌شود گفت آنها خود دولت‌اند؛ این از همه وحشتناک‌تر است.»^۱

بی‌تردید امریکایی‌ها مصرف‌گراترین موجودات روی زمین‌اند. مصرف‌کننده امریکایی، معمولاً خیلی به محیط‌زیست و بحث‌هایی مانند آن توجه ندارد. در کل زندگی به سبک امریکایی گران‌قیمت و برای دیگران مضر است. تیرمن به خودروهای پرمصرف امریکایی، فست‌فودهای زینبار امریکایی، فروشگاه‌های زنجیره‌ای بزرگ امریکایی و حتی قهوه‌خوردن به سبک امریکایی‌ها و ده‌ها نکته از این دست اشاره می‌کند و مصرف امریکایی را عریان‌تر از آنچه بود می‌نماید. «تفریح ما شده ول‌گشتن توی بازار و مغازه و هدر دادن پول... اغلب گفته می‌شود مراکز خرید قلب شهر محسوب می‌شوند، اما یک شهر درست و حسابی جاهای دیگری نیز دارد. مثل محله‌های مسکونی، مدارس، دانشگاه‌ها، مراکز ارتباطی، کتابخانه‌ها و...» از دید تیرمن شهرهای بزرگ ایالات متحده، هیچ جذابیتی به‌جز مصرف ندارند. او واشنگتن را مثال می‌زند و با شهرهای بزرگ دیگر جهان مقایسه می‌کند.

مک‌دونالد امریکا محبوب بسیاری از مردم جهان است. «شاید هیچ چیزی همانند مک‌دونالد، اینقدر فرهنگ مصرفی امریکا را چنین سریع و فراگیر به خورد جهانیان نداده باشد»^{۱۱} به‌جز مک‌دونالد، محصولات غذایی بسیاری از امریکا به سوی جهان سوم سرازیر است. همبرگرهای شرکت مک‌دونالد بیشتر دلارهای خود را از جیب کشورهای غیر از امریکا بیرون می‌آورند.

تراژدی مصرف‌گرایی منحصر به محصولات غذایی امریکا نیست. فرهنگ امریکایی، حتی موسیقی‌های اعتراضی را مصرف‌زده می‌کند. تیرمن یک بخش از کتاب خود را به موسیقی رپ و هیپ‌هاپ اختصاص داده است. «رپ‌های اولیه اکثراً بازگوکننده مسائل اجتماعی و به‌خصوص زندگی در شرایط دشوار بودند... اما طولی نکشید که مدل دیگری از رپ، یعنی رپ خلاص‌کار، یواش‌یواش جا باز کرد. در مورد آن کلی مطلب در محکومیت یا دفاع از آن گفته و نوشته شده، اما کل قضیه که اتفاقاً پرسود و نان و آبدار هم هست برمی‌گردد به تحقیر و توهین خشونت‌آمیز نسبت به زنان، به‌ویژه فاسد و بی‌ارزش دانستن آنان، نگاه ابرازی و به‌مانند فواحش به آنان و به‌کاربردن

انواع اصطلاحات رکیک و زننده در مورد ایشان و بعد هم تقدیس انواع خشونت، به‌ویژه نوع جنسی و سلاح و کوکائین و هر کثافت دیگری که فکرش را بکنید.»^{۱۲}

موسیقی رپ از محله‌های سیاه‌نشین امریکا و با الگوبرداری از سنت‌ها و رقص‌های خیابانی سیاهان به‌وجود آمد. هرچند هنوز می‌توان رپ‌های اجتماعی و منتقد را یافت اما تیرمن گردش مالی موسیقی رپ را چهار میلیارد دلار می‌داند. شاید اگر می‌توانستیم زمانی را که مردم برای دانلود رایگان این موسیقی صرف می‌کنند محاسبه کنیم، عددی به مراتب بزرگ‌تر از این عدد می‌شد.

کمپانی والت دیزنی را هم باید به لیست سیاه تیرمن افزود. کمپانی‌ای که برای همه کودکان جهان علاقه‌تراشی می‌کند و سپس علاقه‌های آنها را تبدیل به دلار می‌کند. ایالات متحده با کمپانی دیزنی حتی در قلب کودکان دشمنانش هم می‌تواند نفوذ کند.

دیگر ارکان هالیوود نیز در کنار هم بیشتر یک کارکرد اساسی دارند، حتی گاهی باید ورزشکاران بزرگ، هنرپیشه‌ها و گاهی شخصیت‌های سیاسی را به این لیست افزود. آنها مسئول آب‌کردن کالاهای بنجل مصرفی امریکا به جهانند. برای این کار هم از هر ابزاری استفاده می‌کنند. تیزترین ابزار برای جذب کردن مردم، سکس و خشونت است. ابزاری که کمپانی‌های فیلم و کارتون امریکایی محدودیتی در خود برای استفاده از آنها نمی‌بینند. جهان از منظر هالیوود، سرشار از عوامل جنسی و خشونت‌زاست. این عوامل باید مخاطب را پای تلوزیون یا پرده سینما میخکوب کند و آرام آرام آدیداس، ریوک، کوکاکولا یا... وارد صحنه شود.

کمپانی والت دیزنی را هم باید به لیست سیاه تیرمن افزود. کمپانی‌ای که برای همه کودکان جهان علاقه‌تراشی می‌کند و سپس علاقه‌های آنها را تبدیل به دلار می‌کند. ایالات متحده با کمپانی دیزنی حتی در قلب کودکان دشمنانش هم می‌تواند نفوذ کند

آن‌روی سکه

تیرمن از زوایای مختلف نقدهای وارده بر امپراتور را گرد آورده است. شاید بتوان گروه‌های زیر را به نوعی مرجع این نقدها دانست؛

۱. سیاست خارجی امریکا

۲. محافظه‌کاران جدید
۳. افراطیون مذهبی
۴. بنگاه‌های اقتصادی
۵. رسانه‌ها
۶. لیبرالیسم
۷. زندگی مدرن (مانند نقدی که تیرمن به تلویزیون دارد)

اما سکه نقد تیرمن، روی دیگری هم دارد. تیرمن در چند صفحه آخر کتاب خود سعی می‌کند برخی از محاسن امپراتور را برشمرد. نظم، حقوق بشر برای مردم امریکا، شهروندی و حتی میهمان‌دوستی.

البته میهمان‌دوستی امریکایی‌ها بیشتر محدود به نخبگان دیگر کشورهاست. به‌ر حال این کشور نیمی از ثروتمندان جهان را با دارایی بیش از هشت میلیارد دلار در خود جای داده است. همه این ثروتمندان امریکایی نیستند. اگر بخواهیم وضعیت میزبان و میهمان را در مورد امریکا به کار ببریم، باید بگویم میهمانانی که میزبان را کشتند و حالا خود در خانه مرحوم میزبان سرخپوست، میهمانی برگزار کرده‌اند. در واقع میهمانان سود بیشتری از میزبانان فقیر برای صاحبخانه فعلی دارد.

انتشارات صمدیه، سابقه خوبی در انتشار کتاب‌هایی از این دست دارد. انتخاب‌های این نشر در حوزه مسائل بین‌الملل بسیار دقیق است. البته باید گفت ترجمه کتاب، برخی ایرادات قابل چشم‌پوشی نیز دارد. به عنوان نمونه گاهی نام مؤسسه یا فردی، در حالی که در زبان فارسی معادل دارد و به کار برده می‌شود، به همان زبان انگلیسی آمده است. به‌ر حال این ایرادات کوچک چیزی از ارجمندی نشر صمدیه در این حوزه نخواهد کاست.

* نگاهی به کتاب «۱۰۰ راه برای گندزدن به دنیا»، نویسنده: جان تیرمن با مقدمه هوارد زین، مترجم: لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه.

پی‌نوشت

۱. متن کتاب، ص ۱۲.
۲. همان، ص ۲۸.
۳. همان، ص ۵۴.
۴. همان، ص ۵۹.
۵. همان، ص ۶۰.
۶. همان ص ۱۱۵.
۷. همان، ص ۱۳۶.
۸. همان، ص ۱۷۵.
۹. همان، ص ۸۴.
۱۰. همان، ص ۱۵۳.
۱۱. همان، ص ۲۱۵.
۱۲. همان، ص ۱۹۹. ■

از افسانه تا واقعیت

روایت دکتر میلانی از مسائل امنیتی زمان شاه

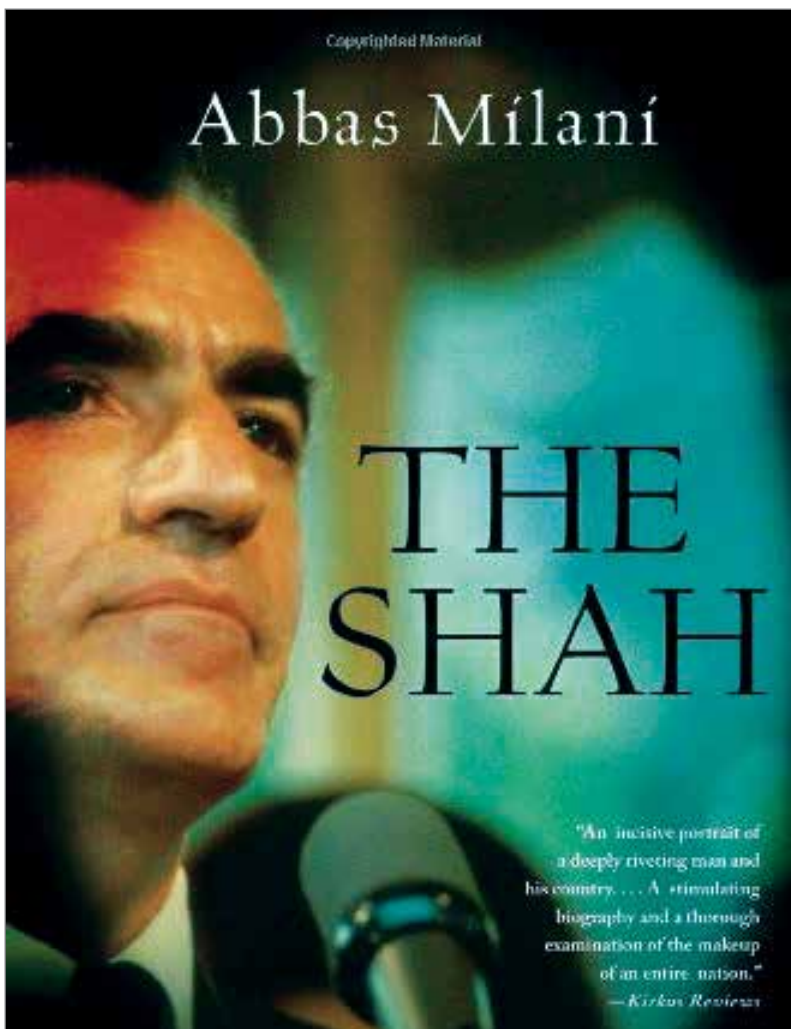
معرفی کتاب «نگاهی به شاه»

بخش پایانی

چشم‌انداز ایران: در شماره ۸۴ نشریه، بخش اول معرفی و نقد کتاب «نگاهی به شاه» نوشته عباس میلانی درج شد، در ادامه بخش پایانی این نقد و بررسی تقدیم خوانندگان می‌شود.



حسین آبادیان
دکترای تاریخ
از دانشگاه شهید بهشتی



شاید یکی از مهمترین بخش‌های کتاب میلانی جاهایی باشد که به مباحث جاسوسی و ضدجاسوسی می‌پردازد، در این زمینه البته او هم با پرویز ثابتی چهره مخوف ساواک و مدیرکل اداره سوم این تشکیلات در دهه ۵۰ مصاحبه کرده و هم با تیمسار علوی کیا که معاونت ساواک و ریاست رکن دوم ارتش را عهده‌دار بوده، برخی جاها هم او تلاش کرده به داستان خود از زندگی شاه در ارتباط با مسائل جاسوسی، شکلی پلیسی بدهد و مثلاً از ذکر نام برخی افراد خودداری نماید، غافل از اینکه این اشخاص برای کسانی که کمترین اطلاعی از تاریخ معاصر کشور داشته باشند، شناخته‌شده هستند. مثلاً در صفحه ۱۴۱ به عاملی اشاره می‌کند که نقش «جاسوس دوطرفه» را بازی می‌کند، این شخص در حزب توده نفوذ کرده و با اینکه در رهبری آن قرار نداشته اما به دلیل شغل اطلاعاتی خود می‌توانسته خبرهای درجه اولی در اختیار رکن دو ارتش قرار دهد. این شخص را مظفر بقایی به شاه معرفی کرد، شخص مورد نظر میلانی که با علوی کیا هم مرتبط بوده و با او تبادل اطلاعات می‌کرده با سرلشکر حسن پاکروان هم دوست بوده است، این فرد کسی نیست جز حسین خطیبی. در مورد سیمای این شخص که بعدها در پرونده قتل افشارطوس متهم ردیف اصلی بود، در زندگینامه سیاسی مظفر بقایی مفصل توضیح داده شده است. خطیبی مأمور اداره ضدجاسوسی ارتش یعنی رکن دو بود، او از درون حزب توده اطلاعاتی درخور توجه برای بقایی می‌آورد، این فرد بعدها به دربار وصل شد

و سیستم اطلاعات دربار را سامان داد که زیر نظر شخص شاه کار می‌کرد؛ پس او چهره‌ای گمنام نیست که با ایما و اشاره بتوان دربار‌اش صحبت کرد، اما در همین صفحه میلانی باز هم اشتباهی بزرگ کرده و اینکه بقایای را از رهبران نیروی سوم دانسته است، حال آنکه بقایای رهبر حزب زحمتکشان ملت ایران بود و فعالیت‌های نفوذی خطیبی هم مربوط به زمان جنگ دوم جهانی است. با این وصف این قضاوت میلانی صحیح است که براساس گفته‌های تیمسار حسن علوی کیا، «حتی در دوران وحدتش با مصدق هم بقایای از ایجاد روابط پنهانی با دربار و حتی معرفی یک «جاسوس دوطرفه» به شاه ابایی نداشت. البته همین نکته نشان می‌دهد که بقایای هیچ‌گاه قلباً و از نظر سیاسی با مصدق همسو نبود و به دنبال اهدافی دیگر بود که جای بحث آن در اینجا نیست.

روایت‌های میلانی از دسیسه‌ها علیه حکومت ملی دکتر مصدق هم به شدت تکراری و ملال‌آور است. نظر به اینکه ایشان از تحلیل مناسبات پیچیده اطلاعاتی این زمان ناتوان است، میس لمبتون را کسی می‌داند که «کاردار فرهنگی» سفارت انگلیس بود و در آن زمان رابین زینر «زیر دستش» کار می‌کرد؛ لمبتون وابسته فرهنگی سفارت بریتانیا بود و چیزی به نام کاردار فرهنگی در عرف دیپلماتیک هیچ کشوری وجود ندارد. در این مطلب که در صفحه ۱۸۳ کتاب آمده لمبتون فردی شناخته‌شده که تخصصش تبلیغات ضد کمونیستی بود. در فصل دهم که نویسنده به بحث کودتای ۲۸ مرداد اشاره کرده، عنوان فصل را «تیپای آژاکس» گذاشته، به عبارتی اندکی قریحه ادبی به کار رفته تا TPAJAX بشود تیپای آژاکس! به رغم «۵۰ هزار» سندی که در اختیار میلانی بوده و با وصف اینکه برخی بازیگران ۲۸ مرداد هنوز در آمریکا و اروپا در قید حیاتند و به رغم آزادشدن حجم زیادی از اسناد آمریکا و انگلیس که می‌تواند پرتوی بر ماجرا بیفکند، کتاب میلانی بر اطلاعات ما درباره کودتا چیزی نمی‌افزاید. در صفحه ۲۱۲ به شاپور ریپورتر اشاره‌ای می‌کند و می‌گذرد. در صفحه بعد داوری اردشیر زاهدی را مطرح می‌کند که اقدامات پدرش در براندازی مصدق «در ترازوی!» با طرح‌های آمریکا و انگلیس پیش می‌رفت. در روایت زاهدی این دو جریان با هم «تقاطی و همسویی!» پیدا می‌کردند، «اما در یک کلام، انگیزه پدرش نه اجرای طرح غربی‌ها که حفظ وطن از خطر سوءمدیریت مصدق و برآمدن توده‌ای‌ها بود. می‌گوید بدون همراهی و همدلی میهن‌پرستانی چون آیت‌الله کاشانی و مظفر بقایای، مصدق هرگز سرنگون نمی‌شد و این وحدت عمل و نظر بود که کار مصدق را یکسره کرد...» از معدود سخنان درست میلانی همین جمله است، اما بین طرح‌های آمریکا و

روایت‌های میلانی از دسیسه‌ها علیه حکومت ملی دکتر مصدق هم به شدت تکراری و ملال‌آور است. نظر به اینکه ایشان از تحلیل مناسبات پیچیده اطلاعاتی این زمان ناتوان است، میس لمبتون را کسی می‌داند که «کاردار فرهنگی» سفارت انگلیس بود و در آن زمان رابین زینر «زیر دستش» کار می‌کرد؛ لمبتون وابسته فرهنگی سفارت بریتانیا بود و چیزی به نام کاردار فرهنگی در عرف دیپلماتیک هیچ کشوری وجود ندارد

انگلیس با طرح بقایای تقاطی! وجود نداشت، طرح یکی بود که به دست اینها انجام شد. با وصف این همه اسناد درباره کودتا و با وجود اعترافات مکرر مقامات امریکایی و انگلیسی، میلانی هنوز تلاش دارد حوادث بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد را بافته‌های «روزنامه‌نگاری امریکایی» بداند که «آشنایی چندانی با تاریخ ایران نداشت و فارسی هم نمی‌دانست...» (ص ۲۱۴) البته مراد ایشان کتاب استفان کینزر است که با عنوان «همه مردان شاه» چند ترجمه از آن در دسترس است که «اساساً روایت خودستایانه سیا از رخدادهای روزهای حساس به زبانی شیواتر و بافتی قصه‌وارتر» نوشته شده است. جالب اینکه میلانی در کتاب خود که چیزی نیست جز داستان‌پردازی آن هم گاهی از خصوصی‌ترین مناسبات خاندان دربار، اشاره می‌کند «عواطف گاه برخاسته از تجربیات شخصی را و اباید گذاشت و به چیزی جز داده‌ها عنایت نکرد.» [۱] یعنی باید واگذاشت! نتیجه اینکه اعترافات مقامات امریکایی و انگلیسی و گزارش‌های فراوان در این زمینه به زمین گذاشته شده و نقد اردشیر زاهدی بر گزارش سیا که با «صرف مبلغی به نسبت هنگفت» در یکی از روزنامه‌های آمریکا چاپ شده معیار و ملاک قرار گرفته است و نتیجه اینکه «شاید بتوان جوهر نقد او را در این عبارت خلاصه کرد که چگونه کیم روزولت که فارسی بلد نبود و گویا دائم‌الخمر هم بود یک تنه و با کمک مشت‌اشرا و الوات توانست حکومتی محبوب را سرنگون کند.» (ص ۲۱۷) کسی نیست پرسد اگر روزولت فارسی بلد نبود، کارکنان او که فارسی بلد بودند! بالاتر اینکه مگر روزولت خود با «اشار و الوات» در ارتباط بود و آنها را رهبری می‌کرد که نیاز باشد فارسی بداند تا بتواند مثل زاهدی

شعار داده و روز را شب جلوه بدهد؟

در صفحه ۲۱۸ میلانی تلاش می‌کند بهانه‌ای عامه‌پسند برای توجیه قتل افشارطوس بیابد، به روایت او مصدق به افشارطوس دستور داده بود کمیسیونی تشکیل دهد و ارتش را «از عناصر بالقوه مخالف» تصفیه نماید، در باره این ادعا به مطلبی از کنت‌لا و ارجاع داده شده که لابد فارسی را خیلی خوب می‌دانسته است! معلوم نیست با وصف در قید حیات بودن این همه افسران عالی‌رتبه ارتش که کودتای ۲۸ مرداد را هم دیده بودند، چرا میلانی به کنت‌لا و ارجاع می‌دهد؟ اگر امریکایی‌ها مطلبی در مورد دخالت خود در کودتا بگویند شایعه و افسانه و امثالهم است، اما اگر کسی بگوید افشارطوس مسئول تصفیه ارتش بود، ایرادی ندارد چون بهانه‌ای برای به قتل رسانیدن او در دست خواهد بود. اصلاً برای میلانی مهم نیست که افشارطوس فرمانده شهربانی بود و در ارتش مسئولیتی نداشت که بتواند کسی را تصفیه بکند یا نکند.

در صفحه ۲۲۰ به وابسته سیاسی سفارت آمریکا که به اروپا فراخوانده شد تا در باره طرح براندازی مصدق مورد مشورت قرار گیرد اشاره‌ای شده اما میلانی حتی نام او را ذکر نکرده است، این شخص روی ملبورن نام داشت که با برخی اعضای حزب زحمتکشان بقایای و افسران ارتش و گروه‌های او باش جنوب شهر ارتباط داشت و از طریق ریپورتر با روزنامه‌نگاران و سیاستمداران و مخالفین مصدق هم مرتبط بود؛ اسناد این داستان در همان فصل نخست دو دهه واپسین حکومت پهلوی ارائه شده‌اند، اما ظاهراً میلانی که «۵۰ هزار سند» از آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان، چین! و لابد روسیه در اختیار دارد، حتی نگاهی هم به منابع منتشر شده نکرده است. در همین صفحه ۲۲۰ به آشکارترین وجهی نقش آمریکا و انگلیس و سرویس‌های اطلاعاتی آنها را در عملیات براندازی مصدق تشریح کرده و حتی از قول آلن دالس نوشته، شاه جوانکی است که نمی‌توان روی آن حساب کرد و شاید در آخرین دقیقه عقب بکشد. در همین جا براساس ترجمه‌ای غلط از نامه‌ای به قلم شاپور ریپورتر خطاب به کندی، نوشته شده او خود را «نماینده رسمی و شخصی سرویس اطلاعاتی انگلیس نزد شاه معرفی کرد و مدعی شد که رهبر واقعی عملیات آژاکس - چکمه یا تپیا او بود و لاغیر.» شاپور ریپورتر به هیچ وجه چنین چیزی نوشته، او فقط نوشته مسئولیت عملیات در صحه Field Operation با او بوده است، این هم البته رازی سر به مهر نیست که سند آن غیرقابل انتشار باشد، اینکه کسی عملیات در صحه را هدایت کند، موضوعی است و اینکه خود را رهبر واقعی عملیات بداند چیزی دیگر، این تلقی دوم برداشت میلانی است و واقعیت

ندارد و شاپور ریپورتر هرگز چنین ادعایی نکرده است. حتی پیتر رایت در کتاب شناسایی و شکار جاسوس به نقش ریپورتر اشاره کرده و نوشته است او با تیمی در MI6 که زیر نظر لرد ویکتور روچیلد فعالیت می کردند مرتبط بود و بنابراین نقش او در کودتا امری شگفت‌انگیز نیست، شگفت‌انگیز این است که این قضاوت با مطالب خود میلانی در صفحات قبل تناقض دارد، آن‌گاه که به نقل از زاهدی تلاش می کند کودتا را حرکتی خودجوش و مردمی برای براندازی مصدق ارزیابی نماید.

در صفحه ۲۶۰ به غلط نوشته شده «شاپور ریپورتر، رئیس سازمان اطلاعات انگلیس در ایران» بوده است، در صفحه ۳۰۰ آمده است که «شاپور ریپورتر مسئول انتلیجنس سرویس انگلیس در تهران» بود، گویی کشوری دیگر غیر از انگلیس سازمانی به نام به قول ایشان «انتلیجنس سرویس» دارد؛ این خبر البته درست نیست. همین مطلب در صفحه ۴۶۱ باز هم

آن پناه گرفته بودند و مصدق می خواست با انحلال مجلس راه قانونی برخورد با این افراد را بگشاید. در صفحه ۲۲۷ ادعا شده دکتر سیدحسین فاطمی به عنوان وزیر امور خارجه و «حتی سخنگوی رسمی دولت مصدق» مقالاتی در «باختر امروز» می نوشت و در فاصله ۲۶ تا ۲۸ مرداد از براندازی سلطنت بحث می کرد. این مطلب آن قدر به غلط گفته شده که دیگر کسی حتی میلانی زحمت ورق زدن باختر امروز را هم به خود نمی دهد، به واقع فاطمی هرگز از براندازی سلطنت سخن نگفته، او از براندازی شاه صحبت کرده که با اقدامات خود، مشروعیت خویش را برای ادامه سلطنت از دست داده است.

در صفحات ۲۸۴ و ۲۸۵ میلانی داستانی مهیج نقل می کند: در اواخر دهه ۳۰ شمسی، علوی کیا مأموریت پیدا می کند با معاون دستگاه اطلاعاتی آلمان غربی مذاکره کند و یک متخصص تبلیغات ضد کمونیستی استخدام نماید. فردی



پادشاهی که رعیتش را نمی شناخت

را به او معرفی می کنند که نام مستعارش دکتر ضد بوده است؛ «چون ضدیتش با کمونیسم حدی نمی شناسد و در آلمان به عنوان یکی از برجسته ترین نظریه پردازان کارزار تبلیغاتی علیه کمونیسم شهرت پیدا کرده است...».

بعدها کاشف به عمل می آید که این دکتر ضد یکی از افسران نازی بوده است که نام واقعی اش دکتر ابرهارد توبرت بوده، او در دوران هیتلر «یکی از برجسته ترین تبلیغات چی های حزب نازی بود»، این توبرت از تبلیغات در مورد سابقه اش گریزان بود، تنها در مهرماه ۱۳۲۹ بود که اجازه داد از او عکسی بگیرند، یعنی زمانی که هنوز نازی ها به شدت تحت پیگرد و محاکمه بودند! «این سناریونیس محبوب گوبلز» در عین حال «سامی ستیزی بود آتشه بود»؛ به علاوه «گفته

تکرار شده و از «شاپور ریپورتر، رئیس جنجالی انتلیجنس سرویس در تهران» یاد شده است. در صفحه ۲۶۰ به غلط لورفتن طرح کودتای قرنی را به خصومت شخصی ریپورتر تنزل داده است اما ماجرا پیچیده تر از این سخنان است، مارک گازیوروسکی براساس منابع امریکا گزارشی در این باره نوشته و در کتاب زندگینامه سیاسی مظفر بقایی هم، براساس اسناد داخلی، درباره ماهیت طرح کودتا مباحثی مطرح شده است. در صفحه ۲۲۲ گویی رازی مگو فاش شده، ادعا گردیده که یکی از علل انحلال مجلس هفدهم، انتخاب یکی از مخالفان مصدق به ریاست هیئت نظارت اندوخته اسکناس بوده است. دیگر کمتر کسی است که این را نداند که مجلس هفدهم هر روز بحرانی تولید می کرد و از این بالاتر متهمان به قتل افشارطوس در

می شد در تهیه یکی از زشت ترین فیلم های ضدیهود دوران هیتلر نقشی اساسی داشت، همان فیلمی که بیان بی پرده توجیه نازی ها برای هولو کاست بود. «مردی که روس ها یک میلیون دلار برای یافتن جایزه تعیین کرده بودند»، راست راست در تهران راه می رفت و به افسران اطلاعاتی جنگ ضد کمونیستی یاد می داد، کسی که از بدو روی کار آمدن هیتلر یکی از وفادارترین شخصیت ها به او بود، اکنون در استخدام حزب دموکرات مسیحی آلمان بود و ماهی سه هزار دلار حقوق دریافت می کرد؛ حالا اینکه چرا به جای مارک آلمان دلار امریکا دریافت می کرد، لابد راز و رمزی دارد! مردی که گوبلز او را «افراطی دوست داشتی» می خواند، مسئول قتل «۲۰۰ هزار یهودی» بود؛ توانسته بود «از سابقه شوم خود در دوران نازی ها فاصله بگیرد و بدون آنکه دستش رو شده باشد، با محافل دست راستی قدرتمند دولت آلمان غربی بیعت کرده بود.» توبرت فقط فعالیت های اطلاعاتی نمی کرد، بلکه گاهی «بر سیبل طرح و توصیه اقداماتی دیگر هم انجام می داد، یکی از اینها طرح سپاه دانش بود!! این مرد بسیار مشهور و خطرناک پنج سال «بی سر و صدا» در ایران کار کرد، این زمان مقارن با سال ۱۳۴۲ بود و روابط ایران و شوروی رو به بهبود بود؛ پس دیگر نیازی به «خدمات توبرت» نبود!

جالب اینکه مردی را که شوروی ها برای یافتن یک میلیون دلار جایزه تعیین کرده بودند، برایشان شناخته شده بود و می دانستند در خدمت سرویس اطلاعاتی ایران است؛ به همین سادگی از کشور خارج شد. علی القاعده اسرائیل هم که روابط حسنه ای با شاه داشت، از ماهیت مردی که ۲۰۰ هزار یهودی را کشته بود و خود در زمره گردانندگان هولو کاست بود، آگاهی داشت، اما اسرائیلی ها فقط «خواستار اخراجش بودند.»!!! القاصه توبرت ایران را ترک کرد و مدتی در مصر و بعد لبنان «خدمت کرد» و «آن گاه به آفریقای جنوبی پناه جست.»!! تازه اینها همه در حالی است که شاه داشت از کارت شوروی علیه غرب استفاده می کرد! (ص ۲۸۶) از این به بعد شاه مبدل به «مستبد لیبرال» می شد، مستبندی که تکیه گاهش «عمدتا بورژوازی» بود، و «درست مثل لویی فیلیپ دزدگی اش از اشرافیت زمیندار هر روز آشکارتر» می شد. بخش عمده این اطلاعات به روایت میلانی برگرفته از گفت و گوهای او با علوی کیا افسر اطلاعاتی رکن دو ارتش و معاون وقت ساواک بوده است؛ به واقع همان طور که در دو دهه واپسین حکومت پهلوی نوشته شده، وقتی مقامات اطلاعاتی و امنیتی شاه این دسته افراد با تحلیل هایی سخیف بودند، نباید جز سقوط این حکومت را انتظار داشت!

میلانی که این همه در مورد توبرت و افسانه‌های حول و حوش او سخن می‌گوید، کلمه‌ای در مورد طرح‌های کندی و مشاورانش مانند والت ویتمن روستو و چستر باولز ارائه نمی‌دهد، نازی‌های سابق گردانندگان طرح‌های مبارزه با کمونیسم و اصلاحات شاه می‌شوند و کاخ سفید و کارکنانش همه از یاد می‌روند؛ اما همه می‌دانند طرح‌های اصلاحات شاه برنامه‌ریزی امریکا برای مقابله با نفوذ کمونیسم بود و گر نه افسانه‌سرایی‌ها در مورد توبرت و نازی‌ها، همه نقش بر آب است.

میلانی مثل بسیاری از دیگر نویسندگان، تصور می‌کند بریتانیا و امریکا هیچ منبعی برای کسب اطلاعات از درون ایران جز از طریق ساواک نداشتند. اکنون که اسناد ساواک جسته، گریخته در اختیار همگان قرار می‌گیرد، معلوم می‌شود این تشکیلات اطلاعاتی برخلاف تصویری که پیش از انقلاب درباره آن وجود داشت، بر مسائل کشور اشرف اطلاعاتی نداشته است و جز داغ و درفش راهی برای مقابله با بحران‌ها نمی‌توانسته ارائه دهد. این موضوعی نبوده که بریتانیا و امریکا از آن بی‌اطلاع باشند، همه می‌دانند حتی اسرائیل در ایران شبکه اطلاعاتی بسیار مرتب و منظمی داشته که به شبکه زیتون مشهور بود. به نظر می‌رسد دستگاه‌های اطلاعاتی این کشورها می‌خواهند آگاهی خود از مسائل درونی ایران را به‌ویژه در دهه ۵۰ بی‌ارزش جلوه دهند و این گونه وانمود کنند که در ایران هیچ شبکه‌ای نداشته‌اند و اطلاعات آنها همه از طریق ساواک به دست می‌آمده است تا ناچار نباشند توضیح دهند با وقوع انقلاب چه اتفاقاتی برای این شبکه‌ها افتاد و اعضای آن هر کدام چه سرنوشتی پیدا کردند.

بدون تردید میلانی در نگارش تاریخ اطلاعاتی کشور - با توجه به مطالب کتابش - از همه بی‌صلاحیت‌تر است. نگارش تاریخ اطلاعاتی، الزاماتی می‌طلبد که طبق شواهدی که خود او در کتابش ارائه کرده، در توان او نیست. از جمله اینکه نوشته است جنگ سرد در ایران

میلانی تمام حوادث انقلاب را به نقش روحانیون فرو می‌کاهد، از بلوف‌زدن‌های علم در مورد مهار روحانیان بحث می‌کند، اما قادر نیست موازنه نیروهای موجود بین روحانیان را تبیین نماید و نشان دهد کدامین روحانیان بودند که به صفوف انقلاب پیوستند



محمد رضا شاه در کنار جان اف. کندی رئیس جمهور وقت امریکا

ساواک» بیان کرده است؛ کتابی که نشان می‌دهد با این وضعیت اطلاعاتی؛ شاه سرنوشتی جز سقوط نداشت. در عین حال قدرت ساواک را به حدی بسط می‌دهد که مدعی است در سفارت شوروی فردی به نام علی اف جاسوس ساواک بوده است، فردی که به عنوان وابسته فرهنگی فعالیت می‌کرد. (ص ۴۵۰) همین مرد خبر می‌دهد که افسران کاگ ب در خیابان نفت با یک افسر برجسته ارتش ملاقات می‌کنند؛ این فرد کسی نیست جز سرلشکر احمد مقربی که از زمان جنگ دوم جهانی بدون اطلاع رهبران حزب توده، برای کاگ ب جاسوسی می‌کرد. اطلاعات میلانی در مورد مقربی در همان حدی است که سرتیپ هاشمی رئیس اداره هشتم ساواک در کتاب داوری درباره کارنامه ساواک و ولادیمیر کوزیچکین در کتاب کاگ ب در ایران نوشته است، طبق این اطلاعات در اردیبهشت سال ۱۳۵۶ مقربی «به قصد استراحت، راهی امریکا شد، این مأمور ارشد کاگ ب در ایران به سادگی دستگاه جاسوسی خود را در خانه جا گذاشت و به آریزونا رفت تا فرزندانش را ملاقات کند که در آنجا به «مدرسه» می‌رفتند؛ مأموران ساواک وارد منزل او در خیابان نفت شدند و «به دستگاهی که از شکل و شمایلش برمی‌آمد که ابزار جاسوسی است، ولی هیچ کس در ساواک هرگز چنین ماشینی ندیده بود»، برخوردند و «از آنچه دیدند حیرت کردند.» (ص ۴۵۳) شاه به دنبال این بود که مقربی را حین مأموریت بازداشت کنند، او هم در حالی که «۵۰۰ روبل، آن هم از نوع روبل‌های قابل تبدیل به ارزهای دیگر» [!] از مأموران کاگ ب دریافت می‌کرد، دستگیر شد! مقربی در شب دستگیری ۳۰ هزار تومان دریافت کرد، یعنی حقوق چند ماه او را در یک پاکت توسط مأموران کاگ ب به در منزلش بردند و تحویل دادند و به این شکل مقربی دستگیر شد! به این شکل شوروی

آغاز شد - که سخنی درست است - و با سقوط شاه پایان یافت (ص ۴۲۳) که سخنی است بسیار نسنجیده، زیرا خاتمه جنگ سرد با فروپاشی دیوار برلین شکل گرفت. میلانی قادر نیست از موازنه نیروهای سیاسی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ تحلیلی مشخص ارائه کند، او نوشته است پیامدهای حمایت شاه از گروه‌های سنت گرای مسلمان در برابر کمونیسم، به سقوط و انجامید. (همان) او به شکلی ناشیانه این موضوع را به ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حوادث افغانستان در دوره طالبان ربط می‌دهد، همین نشان می‌دهد او نمی‌تواند حوادث منجر به انقلاب ایران را تبیین نماید. در بخش هجدهم کتاب که «کهنه جاسوس» نام دارد، او می‌خواهد حوادث پرماجرایی دنیای جاسوسی و ضدجاسوسی را شرح دهد، اما بدیهی است در این کار ناتوان است. میلانی تمام حوادث انقلاب را به نقش روحانیون فرو می‌کاهد، از بلوف‌زدن‌های علم در مورد مهار روحانیان بحث می‌کند، (ص ۴۴۴) اما قادر نیست موازنه نیروهای موجود بین روحانیان را تبیین نماید و نشان دهد کدامین روحانیان بودند که به صفوف انقلاب پیوستند.

از این بالاتر به نفوذ کاگ ب در درون کاخ سلطنتی اشاره می‌کند، اما این عامل را که باید فردی بسیار مهم باشد؛ معرفی نمی‌نماید. (ص ۴۴۵) از گزارش اردشیر زاهدی در مورد فعالیت جاسوسی فردوست برای شوروی صحبت می‌کند، (ص ۴۴۷) اما نمی‌تواند این ادعا را ثابت کند اما از عاملی به نام عباس صابری سخن به میان می‌آورد، صابری جاسوس شوروی که به قول میلانی یک «بسیجی ایدئولوژیک» بود، بعد از کودتا در پاریس اقامت کرد، تاجر فرش بود و به پایگاه انقلاب سوسیالیستی یعنی شوروی تعلق خاطر داشت. (ص ۴۴۶) همه اینها را هم به نقل از سرتیپ هاشمی رئیس اداره هشتم یا ضدجاسوسی ساواک در کتاب «داوری درباره کارنامه

جاسوس دارنده مدال «پرچم سرخ» و «مهمترین و مؤثرترین» (ص ۴۵۴) جاسوس خود را در ایران به این سهولت سوزاند!

جالب‌تر اینکه مقربی «هر وقت گزارشی داشت به رابطن خود در سفارت زنگ می‌زد و تقاضای دیدار می‌کرد.» (ص ۴۵۵) یعنی این عامل مهم کاگ ب، آن قدر احمق بود که نمی‌دانست تلفن‌های سفارت شوروی کنترل می‌شوند. وقتی مقربی اطلاع می‌داد خبر یا گزارشی برای ارائه داده، مأموران کاگ ب به سادگی وارد خیابان نفت می‌شدند، اندکی مقابل منزل او توقف می‌کردند، دستگاه‌های دو طرف روشن می‌شد و بدون اینکه ملاقاتی روی دهد اطلاعات به دستگاه جاسوسی ماشین منتقل می‌گردید و همه چیز به خیر و خوشی تمام می‌شد! ادامه داستان جالب‌تر است، همه می‌دانند سیا تقاضا کرد مقربی را بازجویی کند اما شاه دستور داد او را اعدام کنند، خبر این اعدام هم در روزنامه‌های سال ۱۳۵۶ منتشر شد با این عنوان: «احمد مقربی اعدام شد» اما میلانی کشف جدیدی کرده است، دستگاه جاسوسی مقربی بسیار پیچیده بود: «روس‌ها این دستگاه را شبکه بسته اطلاعاتی نام گذاشته بودند. در واقع این دستگاه، آن قدر پیچیده و بدیع بود که هیچ کس در دایره فنی اطلاعات ایران از چند و چون کار آن اطلاعی نداشت. بالاخره تنها با کمک سیا و اینتلجنس سرویس، رمز این دستگاه شکسته و نحوه کارش کشف شد.» (ص ۴۵۵) این هم البته داستان سرتیپ هاشمی است از این ماجرا با تفسیر میلانی، زیرا سرتیپ هاشمی فقط مدعی است دستگاه مزبور به پایگاه اصلی سیا در آمریکا منتقل شد و او از سرنوشت آن اطلاعی ندارد؛ اما میلانی می‌گوید سیا و MI6 رمز این دستگاه را پیدا کردند.

این هم خود حکایتی است که وقتی مقربی را دستگیر کردند، چرا از خودش نخواستند رمز دستگاه را لو دهد و سریعاً او را تیرباران کردند؟ اگر سیا و اینتلجنس سرویس توانستند فعالیت‌های او را رمزگشایی کنند، پس پرونده او در رکن دوم ارتش ایران چه بود که همه و همه به دنبال آن بودند تا دریابند این سرتیپ مقربی کیست و تاکنون چه کار کرده است؟ چرا همه سرویس‌های اطلاعاتی قدرت‌های بزرگ آن روزگار به دنبال دست یافتن به این پرونده بودند؟ معلوم است پاسخ دادن به این پرسش‌ها در توان کتاب «نگاهی به شاه» نیست، زیرا تنها معلومات؛ بلکه اصول تحلیل معلومات را می‌طلبد.

بدیهی است وقتی رئیس اداره ضدجاسوسی ساواک این قدر ساده لوح بوده باشد یا خود را به ساده‌لوحی بزند، معلوم است سایر رجال پهلوی چه حدی داشته‌اند. جالب‌تر اینکه مقربی درست در سال ۱۳۵۶ یعنی بحبوحه گسترش ناراضی‌های، زمانی که می‌دانست مأموران

شوروی بیش از همه مورد تعقیب و مراقبت قرار می‌گیرند، دست کم ۲۵ بار با مأموران کاگ ب تماس برقرار کرده بود. (همان) اگر سفر او را به آمریکا نادیده بگیریم، این ملاقات‌ها حداکثر در پنج ماه صورت گرفته است، یعنی ماهی پنج ملاقات! این نشان می‌دهد کاگ ب چقدر احمق بوده و مهم‌ترین و مؤثرترین مأمور آن در بااهمیت‌ترین تشکیلات نظامی کشور تا چه اندازه ابله بوده است! جالب‌تر اینکه یکی از مأموران کاگ ب در ایران یکی از بستگان هویدا بود که اطلاعات غلط به شاه می‌داد، یکی از این اطلاعات این بود که سیا قصد دارد علیه شاه تظاهرات راه اندازد، شاه هم که فریفته «نظریه‌های توطئه» بود، به سادگی فریب این ترفند را خورد! (ص ۴۵۶) این همه در حالی است که تشکیلات کاگ ب در ایران، «سخت ناتوان و بی‌کفایت بود.» (همان) اما میلانی شواهدی ارائه می‌کند که نشان می‌دهد شوروی در ایران چندان هم بی‌عرضگی نکرده است، از جمله اینکه معاون سردبیر کیهان فردی بود به نام رحمان هاتفی که در این روزنامه گرایش‌های طرفدار شوروی را پوشش می‌داد و «گرایش ضدامریکایی و دفاع از شوروی» را سازماندهی می‌کرد، هاتفی عضو شبکه زیرزمینی حزب توده به نام نوید بود؛ جالب‌تر از همه اینکه شاه همه داستان را متوجه شده بود، اما «به عمد به وجود این گرایش در کیهان اجازه حضور می‌داد تا غرب را بیشتر از خطر کمونیسم بترساند.» (ص ۴۵۶) میلانی ابایی ندارد از اینکه برخی ادعاها را به‌عنوان منبع کتاب خود ذکر کند، از جمله اینکه عده‌ای از فرماندهان نیروی هوایی به شاه توصیه کردند «با استفاده از جنگنده‌های نیروی هوایی ایران دکلهای مخابراتی BBC در منطقه را ویران کنند.» (ص ۴۸۹) این نقل قول از تیمسار آذربرزین است که هم‌اکنون در آمریکا به سر می‌برد و هنوز هم با لباس نظامی در شوهای تلویزیونی ظاهر می‌شود و ادای ناپلئون بناپارت را در می‌آورد.

تعاریف و مفاهیم همه من در آوردی هستند و هیچ‌گونه مابه‌ازایی در عالم اندیشه سیاسی ندارند. از جمله اینکه: «عصر تجدد، دست کم در شکل مطلوبش عصر شفافیت در عرصه سیاست است. عصری است که در آن نفس سیاست به عرصه عمومی تعلق می‌گیرد.» معلوم نیست مراد نویسنده از بخش دوم این جمله چیست؟

در صفحه ۲۵۸، میلانی نکته‌ای جالب را مطرح می‌کند: در دوره شاه هفت فرمانده مهم امنیتی وجود داشت که به ترتیب عبارتند از تیمور بختیار، سرلشکر حسن پاکروان، ارتشبد نعمت‌الله نصیری و سپهبد ناصر مقدم که هر کدام برای مدتی رئیس ساواک بودند، ارتشبد حسین فردوست و سرلشکر حسن علوی کیا هم معاونت ساواک را مدتی عهده‌دار بودند. به اینها باید سرتیپ ولی‌الله قرنی را افزود که که مدتی رئیس رکن دو ارتش بود. بختیار، فردوست، علوی کیا، مقدم و قرنی هر کدام به نحوی علیه شاه موضع‌گیری کردند، پاکروان، مقدم و نصیری بعد از انقلاب تیرباران شدند، بختیار به‌دست مأموران ساواک در عراق به قتل رسید، قرنی بعد از انقلاب ترور شد و فردوست هم در بازداشت درگذشت.

بررسی محتوای نظری کتاب

ایرادات نظری کتاب هم کم نیستند، تعاریف و مفاهیم همه من در آوردی هستند و هیچ‌گونه مابه‌ازایی در عالم اندیشه سیاسی ندارند. از جمله اینکه: «عصر تجدد، دست کم در شکل مطلوبش عصر شفافیت در عرصه سیاست است. عصری است که در آن نفس سیاست به عرصه عمومی تعلق می‌گیرد.» (ص ۲۴) معلوم نیست مراد نویسنده از بخش دوم این جمله چیست؟ اما اگر ما کیاولی را بنیانگذار اندیشه سیاسی جدید بدانیم، به نظر او در عصر تجدد عرصه سیاست به‌هیچ‌وجه شفاف نیست؛ سیاست که سهل است در دوره تجدد هیچ چیز شفاف نیست و همه چیز مستلزم تأمل و تدقیق و روشن‌سازی است، بدیهی است روشن‌سازی ربطی به شفافیت به مفهوم مصطلح کلمه ندارد.

تمام تلاش نویسنده بر این است تا نشان دهد محمدرضا شاه برخلاف پدرش باورهای عمیق مذهبی داشته و به همین دلیل راه برای نفوذ و گسترش شبکه روحانیون مهیا شده است. مثلاً در صفحه ۹۷ نوشته است رضاشاه روز تاجگذاری خود اشاره به مذهب شیعه اثنی‌عشری نکرده حال آنکه محمدرضا شاه درست از همان لحظه به‌دست گرفتن پادشاهی بسط و گسترش شیعه اثنی‌عشری را از وظایف خود دانست. واقعیت این است که رضاشاه هم به نوعی به این موضوع اشاره نمود، به واقع رضاشاه در مراسم تاجگذاری خود در روز یکشنبه چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ اولین وظیفه خود را توجه مخصوص به «حفظ اصول دیانت و تشدید مبانی آن» دانسته بود، «زیرا یکی از وسایل مؤثره وحدت ملی و تقویت روح جامعه ایرانی را تقویت کامل از اساس دیانت» می‌داند. او حتی اقدامات عملی خود را «با خواست خداوند متعال و توجهات ائمه اطهار» دانست. به‌علاوه درست است که رضاشاه در نیمه دوم سلطنت خود با برخی از مناسک مذهبی مخالفت کرد،



آذین بندی خیابان های تهران را با تصویر آقامحمدخان قاجار به مناسبت جشن های دو هزار و پانصد ساله

وقتی جسد رضاشاه را از مصر به ایران آوردند، شاه اعلام کرد می خواهد پدرش را در گوشه ای از فضای سبز کاخ سعدآباد که مورد علاقه رضاشاه بود؛ دفن نماید اما به نوشته میلانی برخی از علمای شیعه با این امر مخالفت کردند زیرا اگر «جسد مسلمانی شیعه مسلک مدتی در سرزمینی دفن شده باشد که ساکنان آن سرزمین شیعه مذهب نیستند، آن گاه دفن مجدد آن در سرزمینی شیعه مذهب تنها در صورتی مجاز است که جسد در نزدیکی مدفن یکی از امامان تشیع به خاک سپرده شود.» منبع میلانی هم یکی از برگه های اداره اسناد عمومی بریتانیاست! گمان نمی رود در امریکا مسلمان آن هم مسلمان متشرع کم باشد، کافی بود میلانی از یکی از این مسلمانان صحت و سقم موضوع را جویا می شد تا ناچار نباشد موضوع دفن جنازه رضاشاه را با آب و تاب توضیح دهد. اکنون پرسش این است به واقع جنازه رضاشاه در کنار بارگاه کدام یک از ائمه شیعه یا به قول ایشان «امامان تشیع» دفن شد؟ معلوم است ایشان فرضیه ای غلط در مورد ریشه های رفتار مذهبی شاه ایجاد کرده اند و اکنون به هر نحو

حال آنکه رضاشاه هم چنین بود. شگفت انگیز تر اینکه در همین صفحه ادعا شده «...تنها در پرتو سیاست شاه و ساواک بود که این اراده مردم برای تأسیس مساجد و تکایا امکان تحقق پیدا کرد.»!! حقیقتاً این هم از آن نکات عجیب و غریبی است که توسط میلانی ارائه شده است، اگر این استدلال را بپذیریم پس بقای مساجد و اماکن مقدس مذهبی سایر ادیان در شوروی سابق و بلوک شرق و حتی آلمان شرقی، ابتکار احزاب کمونیست و سرویس های اطلاعاتی آن سامان بوده است؛ همان طور که رشد و گسترش باورهای مذهبی در کشورهای بلوک غرب و خود امریکا، کار سیا و سازمان های جاسوسی کشورهای غربی و یا مثلاً ژاپن بوده است! در صفحه ۱۱۵ ادعا شده فدائیان اسلام به دنبال آن بودند تا شاه را ترور نمایند، اما باز هم گفته نشده کی و چه زمانی و براساس کدام مستندات فدائیان اسلام به دنبال این طرح بودند؟ فدائیان اسلام هیچ گاه به دنبال ترور شاه نبودند. در صفحه ۱۲۴ و ۱۲۵ در ارتباط با دفن رضاشاه ادعایی دیگر مطرح شده است، طبق این ادعا

لیکن در همین دوره حتی تدوین قانون مدنی برگرفته از احکام شرع و براساس کتاب های لمعه دمشقیه و کتاب شرایع بود. در نیمه اول سلطنت و البته پیش از این در دوره وزارت جنگ و ریاست وزرایی حتی در مراسم عاشورا شرکت می کرد و گاه به سر می ریخت. در همان صفحه آورده شده که رضاشاه «طرح تحدید اسلام» را سرلوحه برنامه های خود قرار داده بود که به هیچ وجه درست نیست. این سخن اصلاً منطقی نیست، رضاشاه چه کسی بود که بتواند «تحدید اسلام» را در پیش بگیرد؟ اساساً مگر به اراده رضاشاه اسلام «تحدید» می شد؟ میلانی درصدد آن است تا ریشه جبن و بزدلی شاه را در اعتقادات مذهبی او و باورهای قضا و قدری اش خلاصه نماید، اما واقعیت امر این است که این دو موضوع ربطی منطقی به هم ندارند. در صفحه ۱۱۲ میلانی نوشته است: «رضاشاه به تأسی و توازی آتاتورک، مذهب را مانع رشد تجدد می دانست.» این سخن هم واقعیت ندارد و همه برگرفته از مشهورات است، این موضوع هم به اندازه های شایع شده است که کسی در صحت آن تردیدی به خود راه نمی دهد. بله درست است که رضاشاه با بخشی از روحانیان مخالفت می کرد، اما هرگز با هیچ کدام از مراجع وارد ستیز نشد؛ حتی برخی جریان های تجددگرای مذهبی را هم مورد حمایت قرار می داد، از جمله شریعت سنگلجی که روایتی کاملاً نوین از شیعه و نمادهای آن ارائه می کرد. آتاتورک چه زمانی کشف حجاب اجباری کرد تا رضاشاه به «تأسی و توازی» او به این اقدام دست زند؟ اینها همه شایعات است و آن قدر تکرار شده اند که تصور می رود واقعا اتفاق افتاده اند، شاید میلانی نگارش زندگینامه شاه براساس شایعات و حد اکثر مشهورات را بر همین اساس انجام داده باشد، زیرا بعید نیست مطالب او بعدها مبنای نگارش تاریخ واقع شوند. در همین صفحه میلانی نوشته است: «رضاشاه حتی برخی از مساجد را به مدرسه و در یکی از موارد به سینما و حتی اپرا بدل کرد و این قول قدیم را که بنای مسجد را حتی اگر متروک باشد قدسی باید دانست یکسره نادیده گرفت.» ایشان هیچ سندی برای این اظهار نظر مهم خود ارائه نکرده اند، در مورد دست اندازی رضاشاه به موقوفات هم ایشان مدعی شده تا قبل از او «هیچ سلطان و پادشاه ایرانی در کار اوقاف چنین دخالت مستقیمی نکرده بود...»، حال آنکه برخلاف نظر ایشان، در دوره های گذشته نادرشاه افشار شاید نخستین کسی بود که موقوفات را مصادره کرد، روحانیون را محدود نمود و بسیاری از مناصب مذهبی را از سلسله مراتب دیوانی کشور حذف نمود. میلانی تصور کرده این محمدرضا شاه بود که «بدنه اصلی روحانیت را متحد بی بدیل خود در برابر خطر کمونیسم»، می دانست. (ص ۱۱۳)

ممکن می‌خواهند همین فرضیه را اثبات نمایند و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکرده‌اند. البته با تمام این مطالب بی‌بنیاد، میلانی تلاش دارد با ارجاع دادن به میلان کوندرا به کار خود صبغه‌ای اندیشمندانه هم بدهد، امری که البته در آن موفق نبوده، همان‌طور که با وصف مباحث کشف دربار و سنت و تجدید؛ کتاب ایشان از تاریخ‌نگاری سنتی هم گام‌ها عقب است.

در صفحه ۱۹۵ آمده که آیت‌الله بروجردی «مخالف شرکت مستقیم روحانیت در سیاست بود»، سپس بلافاصله اضافه می‌کند که «در واقع پیرو مشی آیت‌الله نائینی بود که از همان زمان انقلاب مشروطه، در تقابل با مشروطه‌طلبی شیخ فضل‌الله، گفته بود، در زمان غیبت و پیش از ظهور امام زمان حکومت دموکراسی و مشروطه مناسب‌ترین شکل حکومتی برای شیعیان است و در این عصر غیبت «ولایت» علما و آیت‌الله‌ها به مسائل اخلاقی و معنوی محدود است. وظیفه آنها برحذر کردن حکام از اقدامات خلاف شرع است نه اعمال ولایت، آن‌چنان که بعدها آیت‌الله خمینی ادعا کرد.» [!]. به واقع مهم‌تر از این جملات در هیچ کتاب تاریخی نمی‌توان یافت. اولاً منبع خبر دکتر میلانی رئیس بخش مطالعات ایرانی دانشگاه مهم استنفورد کجاست؟ ثانیاً شیخ فضل‌الله نوری چه زمانی از مشروطه حمایت کرد؟ ثالثاً اگر تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله رساله نائینی باشد که هست؛ پس بنیاد تمام سخنان میلانی در مورد اندیشه‌های او نقش بر آب است، زیرا نظرات نائینی درست عکس مطالبی است که میلانی از ایشان نقل کرده است. این نکات نشان می‌دهند میلانی حتی از بدیهیات اختلافات نظری روحانیون درباره مشروطه آگاهی ندارند.

در صفحه ۲۰۸ آورده «آیت‌الله خمینی اقرار کرد که از همان اول مصدق را کافری می‌دانست که مستحق حمایت روحانیت و ملت ایران نیست.» [!]. معلوم هم نیست آیت‌الله خمینی در چه زمانی و کجا چنین سخنی گفته است. در صفحه ۲۹۰ بی‌اطلاعی میلانی از مسائل مذهبی به اوج خود می‌رسد، این زمانی است که او در مورد موضوع شهادت فلسفه‌بافی می‌کند و ادامه می‌دهد: «همزاد این نظریه شهادت چه در تشیع، چه در روایات عرفی‌اش - این اصل شناخت‌شناسی است که حق همواره با اقلیت راستین انقلابی است. از نلین و چه گوارا گرفته تا نواب صفوی و فدائیان اسلام، همه طرفداران این نظریه بودند هر که بر موضع راستین انقلابی و ایمانی‌اش پافشاری کند، لاجرم به اقلیت راستین می‌پیوندد. اگر نظریه دموکراتیک از جمله بر این اصل استوار است که در درازمدت باورها و عقاید اکثریت بر حق‌اند، نظریه اقلیت انقلابی - چه در لوای مذهب، چه به شکل مارکسیسم - برعکس

میلانی اظهار می‌دارد در دوره کندی ایران در وضعیت انقلابی بود و «نگرانی کندی از وضع ایران در حدی بود که فکر برانداختن شاه را به جد ارزیابی کردند». این سخن بعدها هم تکرار می‌شود اما به شکلی بسیار شگفت‌انگیزتر. دیگر همه می‌دانند رابطه شاه با ریچارد نیکسون تا چه حد دوستانه بود و از حد متعارف فراتر می‌رفت

بر این گمان استوار است که مشی درست و راستین، مستحق امتیازات ویژه‌ای در جامعه، از جمله امتیاز حکومت انحصاری‌اند. در یک کلام، این نظریه دور باطلی را تکرار می‌کند که اقلیت را نه تنها در اقلیت ماندن ترغیب و تشجیع می‌کند، بلکه اقلیت بودن را با امتیازاتی ویژه - چه در این جهان و چه در آن سوی هستی - همراه می‌سازد. [!]. این سخنان بی‌پایه و مایه که معلوم نیست از کجا آمده‌اند، همه سوءفهمی هستند از نظریه پیشاهنگ و توده در نزد گروه‌های انقلابی چپ‌گرا و فلسفه شهادت در نزد گروه‌های مسلمان؛ این مطالب نیز مقدمه‌ای هستند بر حملات علیه مبارزانی که در دهه ۵۰ سرنگونی رژیم شاه را از طریق مسلحانه طلب می‌کردند. در این بین میلانی صریحاً از حمید اشرف نام می‌برد. همچنین یکی از اهداف ایشان حمله به گروه‌های مسلمان و انقلابی است نظیر جمعیت خدایران سوسیالیست که به نظر ایشان در «مشهد»، «رخ نمودند و سودای ترکیب مارکس و محمد را در سر داشتند.» (ص ۳۳۷-۳۳۶) از سوی دیگر اساساً حملات به مصدق و جبهه ملی برای این است تا این نتیجه‌گیری غلط به دست آید که «از بطن جبهه ملی و دیگر نیروهای مخالف [شاه] سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق پا گرفت که اساس را بر مبارزه مسلحانه قرار داده بودند.» (ص ۳۷۲) خوشبختانه در این زمینه آن‌قدر کتاب و مقاله منتشر شده است، که معلوم شود سخنان میلانی تا چه میزان صحت دارند و میزان آگاهی‌های تاریخی ایشان چقدر است.

کتاب میلانی سرشار از تناقض است، به نظر می‌رسد ایشان حتی کتاب خود را یک‌بار هم نخوانده تا حداقل تناقضات درونی آن را برطرف نماید. مثلاً از سویی اشاره می‌کند که حتی زمان تأسیس بنیاد پهلوی، شاه مصارف پنج‌گانه آن را صرفاً برای امور خیریه در نظر

گرفت، اموری که تعلیمات و شعائر اسلامی را سرلوحه قرار می‌داد، حتی به شاه ایراد گرفته که چرا اعلام تأسیس بنیاد پهلوی را با بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم شروع کرده است، (ص ۲۹۷-۲۹۶) اما از سوی دیگر می‌نویسد: «دوران رضاشاه و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله تلاشی برای تکیه بیشتر بر جنبه‌های تاریخ پیش از اسلام ایران بود و تلاش‌های رژیم اسلامی برای حذف نوروز و بازنویسی تاریخ دقیقاً برای معارضه با ایران قبل از اسلام و تأکید بر هویت صرفاً اسلامی ایران است.» (ص ۴۰۶) اگرچه این سخنان هم به میزان فراوانی نادرستند، لیکن باید خاطر نشان کرد خود میلانی در انتقاد از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله حتی به شایعات و سخنان کوچک بازاری هم متوسل شده است. میلانی از سویی تلاش دارد شاه را فردی تلقی کند که به گسترش اعتقادات مذهبی کمک می‌کرد، خودش به شدت فنتازیک بود، همیشه از اعتلای مبانی اسلام سخن می‌گفت؛ اما در مقابل کاتولیک شدن خواهرش شمس پهلوی سکوت می‌کرد با اینکه می‌دانست «این تغییر مذهب از لحاظ سیاسی برای شاه بالقوه زیان‌بار بود.» (ص ۴۲۲) او با اینکه مردی معرفی شده که به روحانیت احترام می‌گذاشت و فردی به شدت مذهبی بود اما در زندگی شخصی بسیار بی‌بندوبار بود، با اینکه «اشرف به مردبارگی شهرت داشت.»؛ (همان) کاری برای جلوگیری از او نمی‌کرد.

مهم‌لای از این دست کار را به جایی می‌رساند که میلانی اظهار می‌دارد در دوره کندی ایران در وضعیت انقلابی بود و «نگرانی کندی از وضع ایران در حدی بود که فکر برانداختن شاه را به جد ارزیابی کردند.» (ص ۲۹۲) این سخن بعدها هم تکرار می‌شود اما به شکلی بسیار شگفت‌انگیزتر. دیگر همه می‌دانند رابطه شاه با ریچارد نیکسون تا چه حد دوستانه بود و از حد متعارف فراتر می‌رفت، همین دوستی بود که باعث شد نیکسون در کنار سادات تنها فرد سرشناس در مراسم تشییع جنازه شاه در قاهره باشد، اما روایتی که میلانی ارائه می‌کند کاملاً با واقعیات تاریخی متفاوت است. او ادعا می‌کند وقتی نیکسون متوجه شد شاه به قرارداد با کسرسیوم انتقاد دارد، جلساتی متعدد تشکیل داد تا راه‌حلی پیدا کند: «در برخی از این جلسات، فکر تلاش برای برانداختن شاه مورد بحث قرار گرفت اما بالاخره کیسینجر و نیکسون منتقدان آمریکایی شاه را متقاعد کردند که چه‌بسا بعد از شاه رژیمی در ایران بر سر کار بیاید که حتی بیش از شاه برای آمریکا دردسر ایجاد کند.» (ص ۴۱۲) اما میلانی توضیح نمی‌دهد شاه برای آمریکا چه دردسری تولید کرده بود؟ اگر این مطلب دکتر میلانی صحت داشته باشد، پس او بر

چه اساسی با نظریه توطئه مخالف است؟ وقتی امریکا به سادگی تصمیم می‌گیرد رژیم کشوری را فقط به دلیل مخالفت رهبر آن با یک قرارداد واژگون کند و اگر رئیس‌جمهور نیکسون بقیه را متقاعد نمی‌کرد این حادثه اتفاق می‌افتاد؛ پس چرا ایشان با این نظریه مخالفت می‌کنند؟ آخر الامر هم معلوم نشد اگر انگلیس و امریکا و شوروی و چین و همه و همه به دنبال سرنگونی شاه بودند، پس این همه دعوا در زمان جنگ سرد بر سر چه بود؟ در صفحه بعد میلانی افسانه‌ای دیگر هم مطرح کرده است: سیا «حدود!!» شش نفر جاسوس در تشکیلات حزب توده و شماری اندک کمتر!! در جبهه ملی داشت، اما شاه از آن خبردار نبود! گویا شاه باید از اسرار سیا مطلع می‌شد. به روایت میلانی برخی از این نفوذی‌ها «جزو شخصیت‌های سرشناس هر دو سازمان بودند»؛ اما باز هم مطابق معمول معلوم نمی‌شود این افراد چه کسانی هستند؟ وقتی تشکیلات علنی و مشهوری مثل حزب توده و جبهه ملی سازمان می‌شوند، معلوم می‌شود سطح اطلاعات میلانی از مسائل پشت پرده به چه میزان می‌تواند باشد!

داستان به همین جا خاتمه نمی‌یابد، شاه فریدون هویدا را از سازمان ملل با نامه‌ای «یکسره سری» فرامی‌خواند و از او می‌خواهد

شاه و تشکیلات امنیتی او نمی‌دانستند که نمی‌توان با استعدادترین جوانان را با کمک دلارهای نفتی به بهترین دانشگاه‌های ایران و جهان فرستاد ولی ایشان را از مشارکت در امور سیاسی و مدنی محروم کرد و سرنوشت آنها را به دست ثابتی، رسولی و نصیری سپرد و از حداقل اظهار نظر محرومشان ساخت و آن‌گاه انتظار داشت آنها از نظم موجود پاسداری نمایند

به فرانسه برود و از طریق «دوستان چپی‌اش» با نمایندگان ویتنام جنوبی صحبت کند و بگوید که لیندون جانسون رئیس‌جمهور وقت امریکا بعد از قتل‌کنندگی؛ از جنگ به ستوه آمده و شاه را واسطه کرده تا بین امریکا و ویتنام آشتی برقرار نماید، هویدا هم به فرانسه رفت و چهار روز بعد دست خالی برگشت زیرا دولت ویتنام جنوبی حاضر نبود وساطت شاه را بپذیرد! (ص ۴۱۳) اما میلانی این معما

را حل نمی‌کند اگر شاه تا این درجه قدرت داشت، چرا امریکا با فروش موشک‌های فونیکس به او مخالفت می‌کرد تا مبادا روزی به دست کمونیست‌ها بیفتد؟ (ص ۴۱۶) اگر انگلیس به دنبال این بود تا شاه را با اتکا به درآمدهای نفتی‌اش، ترغیب نماید تا برای گسترش دموکراسی در آفریقا! تلاش کند، (همان) چرا از او نمی‌خواست همین کار را در ایران انجام دهد؟ چرا با تأسیسات برنامه اتمی ایران مخالفت می‌شد و با وجود کمک‌های سخاوتمندانه شاه به امریکا و انگلیس و فرانسه، اجازه نمی‌دادند این طرح عملی شود؟ (همان) اگر حکومت شاه آن قدر ثبات داشت که می‌توانست حتی بحران ویتنام را حل و فصل کند و اگر او سپر دفاعی مهمی در مقابل کمونیسم تلقی می‌شد، چرا با برنامه بمب اتم او که قاعدتا نیروی بازدارنده‌ای در برابر شوروی بود؛ مخالفت می‌کردند؟ (ص ۴۱۹) در صفحه ۴۶۹ بار دیگر از شبکه عظیم مساجد نام برده شده و نیز نشریاتی که به ترویج احکام اسلام می‌پرداختند و البته به هیئت‌های مذهبی اشاره شده که گویا «در بسیاری از موارد نظرات رادیکال آیت‌الله خمینی» را پوشش می‌دادند. (همان) میلانی توجه ندارد این به قول او شبکه عظیم مساجد همیشه در ایران وجود داشته و به خودی خود تهدیدی علیه رژیم شاه به‌شمار نمی‌رفته، زیرا برخلاف نظرات ایشان این شبکه لزوماً مروج دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی نبودند، هر چند ناگفته پیداست بسیاری از نیروهای طیف مذهبی مخالفین شاه ریشه در آموزه‌های حسینی ارشاد و برخی دیگر از گروه‌ها و محافل مذهبی مثل نهضت آزادی داشتند. میلانی قادر نیست این حقیقت را دریابد که علل و عوامل انقلاب ریشه در شرایط عینی و ذهنی مشخصی داشت:

۱- با اصلاحات ارضی بافت جامعه شهری دگرگون شد، هجوم روستائیان به شهرها شکل گرفت و اغلب این مهاجرین در کپر‌ها، گودها و آلونک‌ها زندگی می‌کردند؛ این اقشار حاشیه‌ای اجتماع که هم دچار بحران هنجار Anomy شده بودند و هم در اثر برخورد با جامعه شهری از نوعی بحران هویت رنج می‌بردند، چیزی برای از دست دادن نداشتند و به همین دلیل از به هم خوردن نظم اجتماعی نه تنها ابراز رضایت می‌کردند، بلکه خود بانی و باعث این وضعیت هم به‌شمار می‌آمدند. شاه و تشکیلات امنیتی‌اش که تمام توجه خود را متوجه نخبگان و تعقیب و گریز آنها کرده بود هرگز نتوانست وزن و اهمیت اجتماعی این اقشار حاشیه‌ای را دریابد و قادر نبود درک کند که مدرن‌سازی ظاهری جامعه می‌تواند به سادگی با محاصره فرهنگ شهری توسط روستا نابود شود.

۲- با گسترش دانشگاه‌ها و رفت‌وآمد جوانان به خارج از کشور افق‌های نوینی در برابر دیدگان آنها ظاهر شد، این افراد که در زمره طبقه متوسط اجتماعی بودند، نمی‌توانستند در هرم قدرت آن زمان جایی داشته باشند، افزایش درآمد باعث تحرک طبقاتی از سویی و شکل‌گیری نوعی طبقه متوسط جدید بود که مطالبات اجتماعی و سیاسی خاص خود را داشت. این طبقه متوسط نمی‌توانست در سلسله مراتب قدرت برای خود جایی بیابد، پس نابودی نظم اجتماعی را مغایر با اهداف بلندمدت خود نمی‌دانست. شاه و تشکیلات امنیتی او نمی‌دانستند که نمی‌توان با استعدادترین جوانان را با کمک دلارهای نفتی به بهترین دانشگاه‌های ایران و جهان فرستاد ولی ایشان را از مشارکت در امور سیاسی و مدنی محروم کرد و سرنوشت آنها را به دست ثابتی، رسولی و نصیری سپرد و از حداقل اظهار نظر محرومشان ساخت و آن‌گاه انتظار داشت آنها از نظم موجود پاسداری نمایند.

۳- در دهه ۵۰ همراه با افزایش درآمدهای نفتی و گسترش سطح آموزش و پرورش، تحرک طبقاتی افزایش یافت، میزان انتظارات ارتقا پیدا کرد، مردم دیگر حاضر نبودند مثل گذشته زندگی کنند، هر چند افق آینده هم برایشان چندان روشن نبود اما شاه همه سوپاپ‌های اطمینان را مسدود کرد، عزت نفس مردم را سرکوب نمود، به جای گوش سپردن به نارضایتی‌ها و تلاش برای رفع آنها ساده‌ترین راه حل را که سرکوب بود برگزید؛ به جای اتکا به توده‌های مردم و جلب رضایت ایشان، سعی او معطوف به جلب رضایت محافل و مطبوعات غرب بود و تصور می‌کرد با حمایت این رسانه‌ها و سرکوب دهشتناک مردم و تحقیر روشنفکران می‌توان ادامه سلطنت را تضمین کرد؛ اما تحولات گوناگون نشان داد این تصورات تا چه اندازه بی‌پایه‌اند. انقلاب زمینه‌های عینی و ذهنی فراوانی داشت و چندان ربطی به گروهی خاص نداشت، ایران آبستن انقلاب بود و هیچ کس نمی‌توانست مانع این فرایند شود؛ زیرا برخلاف تصور میلانی، انقلاب‌ها به میل و اراده این و آن شکل نمی‌گیرند. ■

از بروکسل تا پاریس

بررسی کتاب «امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای»

بخش چهارم



یوسی اف اصفهان

گروه نفت: در شماره‌های ۷۸، ۷۹ و ۸۱ نشریه چشم‌انداز ایران بخش‌های اول، دوم و سوم بررسی و معرفی کتاب «امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای» نوشته حسن روحانی با عناوین از تعامل تا تقابل، سایه روشن مذاکرات تهران، از بیابانه سعدآباد تا توافق بروکسل از نظر خوانندگان گذشت. در این شماره بخش چهارم بررسی فوق با عنوان «از بروکسل تا پاریس» تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود. باشد که با برخورد فعال، این بررسی و ارزیابی‌ها بارور شود.

توافق بروکسل یکی از نگرانی‌های احتمالی شکاف داخلی بود. بروز این شکاف به صورت آتش زیر خاکستر احساس می‌شد ولی با آنکه علائم آن پدیدار شده بود قابل کنترل می‌نمود. (ص ۲۷۰) ایشان در نامه خود به سه وزیر اروپایی می‌نویسد: «شما اطلاع دارید که این اقدام - توسعه دامنه تعلیق داوطلبانه - ... علی‌رغم قانع نبودن برخی از مقام‌های کشور و افکار عمومی اجرا شد.» (ص ۲۶۳)

قطعنامه خرداد شورای حکام

البرادعی گزارش خود را در تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۸۳ منتشر می‌کند. از آنجا که قطعنامه‌های شورای حکام همواره هماهنگ با گزارش مدیرکل تنظیم می‌شود به نظر روحانی با انتشار این گزارش معلوم بود که دیگر نمی‌توان کاری

آن بوش به بلر می‌گوید: «ایرانی‌ها همکاران شما را کاملاً فریب داده‌اند، این بزرگترین فضاختی است که اروپا به بار آورده است.» (ص ۲۴۲) از سوی دیگر راه‌اندازی UCF اصفهان توسط سازمان انرژی اتمی (با مجوز سران) و تبلیغات وسیع پیرامون آن بهانه‌ای به دست اروپایی‌ها داد تا بگویند «علت اینکه نتوانستیم توافق بروکسل را اجرا کنیم راه‌اندازی و به‌ویژه تبلیغات گسترده نسبت به UCF اصفهان بود، اگر این افتتاح انجام نمی‌شد به ما فشار نمی‌آمد و ما می‌توانستیم پرونده را ببندیم عجله شما این گونه تفسیر می‌شود که هدف دیگری را دنبال می‌کنید.» (ص ۲۵۵)

در داخل کشور هم به ظاهر نظر متحد و یکپارچه‌ای نسبت به توافق بروکسل وجود نداشته است، به گفته دکتر روحانی: «پس از

در شماره ۸۱ نشریه چشم‌انداز ایران توافق بروکسل به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت. یادآوری می‌شود در پی کشف سانتریفیوژهای نسل جدید P2 و عدم اعلام آنها در اظهاریه ایران به آژانس انرژی اتمی و همچنین تسلیم دولت لیبی و تحویل تمامی تجهیزات، اسناد و مدارک فعالیت‌های اتمی خود به آمریکا، توازن بیابانه تهران به زیان ما تغییر کرد. به منظور کنترل بحران، ایران ناگزیر پیشنهاد خود مبنی بر گسترش دامنه تعلیق ساخت قطعات و مونتاژ سانتریفیوژها را به‌ازای خروج پرونده از دستور کار اضطراری نشست شورای حکام مطرح کرد. البرادعی به شرط اینکه سه کشور اروپایی مذاکره‌کننده با ایران از این طرح حمایت کنند آن را قابل اجرا دانست. پیامد این طرح به توافق بروکسل منتهی شد اما چنان‌که گفته شد آمریکا از ابتدا با این توافق مخالف بود و پس از امضای

استراتژی یک مانور تاکتیکی فرار به جلو و به عقب‌راندن و گرفتن پرچم از دست افراطیون تندرود بوده است.

پس از مصوبه شورای حکام در ۲۹ خرداد و لغو توافق بروکسل، نظام تصمیم می‌گیرد استراتژی همکاری بیشتر با آژانس را مدنظر قرار دهد. این امر به منظور جلوگیری از بروز مشکلات بیشتر در نشست آینده شورای حکام در شهریورماه بوده و در این راستا بازدید بازرسان آژانس از نطنز، اصفهان، تهران و بازدید از سایت شیان و کرج در برنامه قرار می‌گیرد. به گفته روحانی این استراتژی هم پاسخگو نبود و شرایط مناسبی را برای اجلاس شهریورماه شورای حکام آماده نکرد. (ص ۲۷۲) قطعنامه شهریور (سیتامبر) شورای حکام که چارچوب آن در گروه هشت (G8) تنظیم و تأیید شده بود (ص ۲۷۳) ضرب‌الاجل ۲۵ نوامبر (آذر) را برای پاسخ به پرسش‌های آژانس، تصویب پروتکل الحاقی، تعلیق غنی‌سازی بدون ذکر داوطلبانه و تجدیدنظر در ساخت رآکتور آب سنگین اراک را برای ایران تعیین کرده بود. (ص ۲۷۵) نکته دیگر اینکه از مدیرکل می‌خواسته گزارش جامع سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴ را برای تصمیم‌گیری در مورد کفایت یا نیاز به هرگونه اقدام بعدی آژانس را ارائه کند. (ص ۲۷۵) این بند عمدتاً نظر امریکا بوده تا با ذکر مجدد تمامی قصورهای سال‌های یادشده فضا را برای بستن پرونده ایران سخت‌تر کند. (ص ۲۷۶) به گفته روحانی تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای در گزارش‌های خود قطعنامه سپتامبر را حاصل و پیامد مستقیم لغو تعلیق قطعه‌سازی و مونتاژ و اعلام فعالیت UCF برشمرده و رسماً اعلام کرده که پرونده ایران در آستانه ارجاع به شورای امنیت است. (ص ۲۷۵)

احتمالاً در داخل کشور پس از لغو توافق بروکسل موضوع آغاز غنی‌سازی نیز مطرح شده است (درواقع لغو بیابانه تهران) گرچه جزئیات آن در این مرحله در کتاب توضیح داده نشده است اما با استناد به جلسات چهار و پنجم مهر ۱۳۸۳ سران نظام، که اگر غنی‌سازی تا آذر (نوامبر) آغاز نشود (ص ۲۷۶) می‌توان فهمید که نظرات بخشی از مسئولان معطوف به لغو تعلیق گازدهی بوده است و چنانچه دکتر روحانی می‌نویسد: «از مجموعه مباحث آن جلسه - چهار و پنجم مهر ۱۳۸۳ - سران نظام چنین استنباط شد که تحمل کشور برای حل و فصل مسائل زیاد نیست... شرایط به گونه‌ای بود که پس از نوامبر باید غنی‌سازی آغاز می‌شد و ادامه تعلیق مورد پذیرش نظام نبود.» (ص ۲۷۷ و ۲۷۸)

نکته اساسی جوی است که بر فضای مذاکرات حاکم بوده و در سراسر دوران پرفرازونشیب آن، چه در بیابانه تهران و سپس توافق بروکسل

پس از قطعنامه خرداد (ژوئن) شورای حکام، زمزمه خروج از NPT به شدت بالا گرفت و برخی نمایندگان مجلس هفتم هم با این سیاست همراه شدند و جو متلاطم مجلس نیز به مطبوعات کشیده شد

شود و در نهایت در شرایط جدید دوباره با اروپا مذاکره را آغاز کنیم. اگر توانستیم به یک توافق می‌رسیم اگر هم نتوانستیم آنها قاعدتاً پرونده را به شورای امنیت می‌برند و در آن شرایط مجدداً مذاکرات دیگری را باید ساماندهی کنیم.» (ص ۲۵۱)

در ارتباط با این تغییر موضع عجیب باید گفت اولاً ایشان از توان فنی کشور در آن مقطع به خوبی آگاه بوده‌اند و در گزارش‌های خود نیز به‌طور دقیق به آن پرداخته‌اند. از جمله اشاره به نامه گروه نظارتی در تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۸۳ که در آن آمده «پیش‌بینی می‌شود در صورت ادامه روند کنونی حداکثر سه ماه دیگر سایت F2 آماده شود.» (ص ۳۴۲) یعنی تقریباً تا پایان سال ۱۳۸۳ طول می‌کشید تا تمامی بخش‌های اصفهان تکمیل شود یا اینکه هیچ قطعه سانتریفیوژی ۷۰ روز پس از شکست تعلیق ساخت قطعه (۹ تیر) به دلیل اختلاف در کیفیت قطعات و مسائل مالی تولید نشده (ص ۲۷۹)، مونتاژ سانتریفیوژها بسیار محدود و همراه با مشکل بوده است... همچنین هیچ‌گونه جهش تکنولوژیک صورت نگرفته بود تا به اعتبار نسبی آن بتوان مسیر مذاکره را برهم زده و امیدوار بود که در کوتاه‌مدت بتوان غنی‌سازی را به سرانجام رسانید، چنانچه ایشان می‌گوید «در اوایل سال ۱۳۸۳ روشن بود که سازمان برای انجام تعهداتش به زمان یکی دو ساله نیاز دارد.» (ص ۲۷۰)

در ثانی ایشان به خوبی می‌دانستند که از تبعات این تغییر استراتژی رفتن قطعی پرونده به شورای امنیت بوده است و به نظر نمی‌آید در مقطع یادشده کشور آمادگی لازم برای ورود به این عرصه را دارا بوده و مطابق متن کتاب جلسات اقتصادی در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی در نیمه دوم سال ۱۳۸۳ و به‌طور منظم تشکیل می‌شده است (ص ۲۷۵) از همه مهمتر اینکه در سراسر کتاب شاهدیم ایشان خط تعامل و مذاکره را دنبال می‌کرده و اینجا روشن نیست که چه منطقی و الزاماتی تغییر استراتژی را ضروری می‌ساخته؟ شاید بتوان گفت با توجه به فشار روزافزون جریان‌های افراطی برای خروج از NPT هدف طرح تغییر

کرد. ایشان می‌گویند گزارش مدیرکل آژانس، سیاست ما را در برابر سه کشور اروپایی (EU3) با مشکل روبرو کرد و حتی مذاکره با آنها در جو داخل کشور زیر سؤال رفت. فشار مجلس هفتم هم که ترکیب آن تغییر کرده بود در این تردید بی‌تأثیر نبود. (ص ۲۴۹) قطعنامه مصوب شورای حکام (۲۹ خرداد ۱۳۸۳) که در آن مطابق توافق بروکسل، به‌ظاهر باید پرونده ایران از حالت اضطراری خارج شود به‌طور مشخص موارد زیر را مورد تأکید قرار می‌دهد:

ادامه تولید UCF مغایر با روند تعلیق است. بند (e)، فعالیت ۱۰ سانتریفیوژ مونتاژشده برای مقاصد تحقیقاتی مغایر توافق بروکسل است. بند (e)، اطلاعات مربوط به برنامه سانتریفیوژ P2 را در برخی موارد ناقص و فاقد شفافیت لازم دانسته است. بند (g)، غنی‌سازی لیزری ۱۵ درصد را مورد نظر قرار داده است. بند (i)... و در آخر تصمیم می‌گیرد کماکان به موضوع بپردازد. [یعنی پرونده در حالت اضطرار باقی می‌ماند] بند ۱۲. (ص ۸۰۸)

واکنش‌های داخلی به قطعنامه

این قطعنامه در داخل کشور به ناتوانی اروپا در عادی‌سازی پرونده ایران تعبیر شد و روز بعد از صدور (۳۰ خرداد ۱۳۸۳) دکتر روحانی طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی لغو تعهد ایران در توافق بروکسل را اعلام می‌دارد. (ص ۲۶۱)

ایران اعلام می‌کند از تاریخ ۹ تیر زیر نظر آژانس فعالیت‌های قطعه‌سازی خود را شروع می‌کند. به این ترتیب عمر توافق بروکسل در حدود دو ماه و اندی بیشتر به درازا نمی‌کشد. پس از قطعنامه خرداد (ژوئن) شورای حکام، زمزمه خروج از NPT به شدت بالا گرفت (ص ۲۴۹) و برخی نمایندگان مجلس هفتم هم با این سیاست همراه شدند (ص ۲۵۰) و جو متلاطم مجلس نیز به مطبوعات کشیده شد. مطلبی که در کتاب دکتر روحانی از منطق و توضیح روشنی برخوردار نیست تغییر موضع ایشان در تیر ۱۳۸۳ در جلسه کمیته عالی هسته‌ای است. ایشان در جلسه پیشنهاد می‌کند که «کل تعلیق را بشکنیم و گازدهی نطنز را آغاز کنیم... در تیرماه، پایان‌دادن کامل تعلیق را به مسئولان پیشنهاد کردم. البته اکثریت اعضای جلسه (کمیته عالی هسته‌ای) با این نظر موافقت نکردند.» (ص ۲۵۰) «در آن زمان نظرم این بود که تعلیق را بشکنیم و تمامی فعالیت‌ها را مجدداً آغاز کنیم. اصفهان که مشغول کار بود بنابراین غنی‌سازی را شروع کنیم تا به نتیجه برسایم و به‌عرب نشان دهیم که در غنی‌سازی توانمندیم و با احرار این توانمندی مجدداً وارد مذاکره شویم... نظر من این بود که باید استراتژی را تغییر دهیم و فعالیت غنی‌سازی را به صورت کامل انجام دهیم تا شرایط جدیدی ایجاد



حسن روحانی در مذاکره با وزرای خارجه سه کشور اروپایی

داشت که اجلاس شورای حکام در سپتامبر (۲۶ شهریور) تشکیل می‌شده است. همان‌طور که دکتر روحانی می‌گوید «در واقع یکی از اهداف این بود که طرحی ارائه دهیم تا مانع صدور قطعنامه تندی علیه ایران در سپتامبر شود.» (ص ۲۸۰) اینکه ظرف کمتر از یک‌ماه و نیم (۴/۹ تا ۵/۲۰) از شکستن تعلیق (لغو توافق پروکسل) مجدداً پیشنهاد تعویق تمامی فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی مطرح می‌شود نشانگر چیست؟

روحانی می‌گوید «تقریباً پس از مذاکرات تهران هر گاه به توافقی می‌رسیدیم در زمانی کوتاه و تنها ظرف چند ماه بدون مذاکره و بحث و کاربرد دیپلماسی توافق منتفی می‌شد و به هم می‌خورد. شاید بتوان گفت دلیل اصلی این بود که همواره این گونه توافقات با مخالفت‌ها و موافقت‌های جدی همراه بود. به‌هنگام حصول توافق منطبق مخالفان این بود که توافق از ابتدا نادرست بوده و آنها با کوچکترین بهانه‌ای فشار را تشدید می‌کردند. روشن است که هیچ توافق خارجی بدون حمایت‌های لازم داخلی ادامه نمی‌یابد.» (ص ۲۵۹)

اروپایی‌ها این طرح را هم نمی‌پذیرند و چنان‌که ذکر شد قطعنامه سپتامبر (۲۷ شهریور) مورد نظر و مطلوب ایران نبوده و از سوی مدیرکل آژانس به‌عنوان ضرب‌الاجل شناخته شده، (ص ۲۷۵) تیم مذاکره‌کننده هم رسماً اعلام کرده بود که پرونده ایران در آستانه ارجاع به شورای امنیت است، از این رو روابط ایران با اروپا رو به قهر و سردی می‌گذارد. (ص ۲۸۰) در این فاصله تا ارائه طرح طرف اروپایی در ۳۰ مهر (۱۳۸۳)، ایران به دنبال توافقی با آفریقای جنوبی و تشکیل گروه همسو می‌رود تا چنانچه روابط با اروپا به هم خورد بتواند اقدام‌های خود را با هماهنگی کشورهای همسو به سرانجام رساند.

سه کشور اروپایی نخستین طرح مکتوب خود را پس از بیانیه تهران که در گروه هشت بر سر آن به تفاهم رسیده بودند با عنوان «راه پیش رو» با هدف دستیابی به یک توافق بلندمدت استراتژیک بین ایران و غرب پیشنهاد کردند (۳۰ مهر ۱۳۸۳) این طرح یک رویکرد دومرحله‌ای را پیش‌بینی کرده بود. در مرحله نخست انجام تعهدات مربوط به تعلیق پیش از نشست نوامبر شورای حکام (هشتم آذر)، شامل تعلیق بی‌درنگ تمامی فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی و بازفرآوری تا زمان حصول به توافق مورد قبول، در نظر گرفته شده بود که در مقابل آن نیز پرونده ایران در آژانس به حالت عادی درمی‌آمد... پس از این مرحله دستیابی به توافق درازمدت را پیش‌بینی کرده بود. (ص ۲۸۵)

این طرح مورد پذیرش ایران قرار نمی‌گیرد و متقابلاً در ششم آبان پیشنهاد ایران با عنوان «طرح روز» در وین ارائه می‌شود. اروپایی‌ها مجدداً در ۱۳ آبان طرح خود را با عنوان «پیش‌نویس

سه کشور اروپایی اطمینان می‌دهد توانایی هسته‌ای‌اش را در جهت اهداف نظامی به کار نبرده و صرفاً به برنامه‌های صلح‌آمیز می‌پردازد و در این چارچوب، اورانیوم تا بیش از ۲۰ درصد غنی‌سازی نخواهد کرد. (ص ۲۸۱) در بخش انرژی هم اشاره می‌کند سه کشور نسبت به برنامه تأمین ۷۰۰۰ مگاوات انرژی از طریق نیروگاه‌های هسته‌ای توجه دارند و اینکه هدف برنامه غنی‌سازی ایران تأمین سوخت لازم برای نیروگاه‌های هسته‌ای است. (ص ۲۸۲) در بخش‌های امنیت و فناوری پیشرفته هم مطالبی درباره همکاری متقابل و منافع آن برای طرفین آمده است. این طرح مورد قبول اروپایی‌ها قرار نمی‌گیرد. مجدداً در ۲۰ مرداد طرح پنج مرحله‌ای ایران (ص ۲۸۶) ارائه می‌شود.

در این طرح به وجهی کاملاً متمایز از طرح پیشین (هشتم مرداد) در مرحله اول تعویق تمامی فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی و مرحله دوم خاتمه برنامه راکتور آب سنگین و بررسی ضرورت و دامنه غنی‌سازی پیش‌بینی شده است. دلیل این چرخش فوق‌العاده ظرف کمتر از دو هفته مشخص نیست اما باید توجه

و پس از آن توافق پاریس مشاهده می‌شود از یک‌سو نگرانی دائمی ایران از اینکه مبادا در توافقات با اروپا هر گونه تأخیر در توسعه و تکمیل غنی‌سازی در نهایت به محروم شدن کشور از این توانایی بینجامد و در مقابل اروپایی‌ها ایران را متهم به داشتن عجله در تکمیل فعالیت‌های خود می‌کردند و هر نحو رفتار ایران، حتی خارج از توافق را با سوء تعبیر می‌نگریستند.

جوانه‌های امید - بینگ پنگ طرح‌ها

در نامه‌ای که دبیر شورای عالی امنیت ملی پس از صدور قطعنامه ژوئن (تیر ماه) به سه وزیر اروپایی می‌نویسد ضمن اعلام بازگشت ایران از اقدام‌های داوطلبانه در توافق پروکسل اشاره می‌کند که «همکاران شما پیشنهاد کرده‌اند که مذاکرات برای سازوکارهای درازمدت را از ماه ژوئیه آغاز کنیم. ما آمادگی داریم در این مذاکرات... وارد شویم.» (ص ۲۶۴) این اظهار موافقت، مبنای ردوبدل شدن طرح‌های متعددی است که طی دو ماه و ۲۰ روز سکوت خبری جریان می‌یابد و دکتر روحانی از آن به‌عنوان «۸۰ روز بی‌خبری سرنوشت‌ساز» (ص ۲۸۰) یاد می‌کند.

پس از اعلان لغو توافق پروکسل (۳۰ خرداد) و آغاز ساخت قطعه و مونتاژ (۹ تیر)، ایران برای جلوگیری از صدور قطعنامه نامناسب در اجلاس شهریور ماه شورای حکام علاوه بر افزایش همکاری خود با آژانس برای بازدید کارشناسان از تأسیسات هسته‌ای، در هشتم مرداد ماه اولین طرح خود را با عنوان «چارچوبی برای تضمین‌های متقابل» به طرف اروپایی ارائه می‌کند. در این طرح هیچ صحبتی از پذیرش تعلیق و تصویب پروتکل الحاقی و... در میان نیست. (ص ۲۸۰ و ۲۸۱) در سرفصل تضمین‌های متقابل آمده است که ایران به

در سرفصل تضمین‌های متقابل آمده است که ایران به سه کشور اروپایی اطمینان می‌دهد توانایی هسته‌ای‌اش را در جهت اهداف نظامی به کار نبرده و صرفاً به برنامه‌های صلح‌آمیز می‌پردازد و در این چارچوب، اورانیوم تا بیش از ۲۰ درصد غنی‌سازی نخواهد کرد

توافق» ارائه می‌دهند و روز بعد ایران با رد طرح یادشده پیشنهاد متقابل خود را مطرح می‌کند. (۱۴ آبان) از جمع این دو پیشنهاد متن سومی متولد می‌شود که مبنای توافق پاریس قرار می‌گیرد. این همان پینگ پنگ طرح‌هاست که از آن به ۸۰ روز بی‌خبری سرنوشته‌ساز تعبیر می‌شود.

هفت شرط برای یک توافق

پیش از شروع نشست‌های مذاکراتی ۱۵ و ۱۶ آبان در پاریس، جلسات متعددی برای بررسی توافق پاریس در سطوح مختلف تشکیل می‌شود. مهمترین آنها جلسه ۱۱ آبان سران نظام بوده است که پس از بحث و بررسی، هفت شرط را برای پذیرش توافق پاریس به تصویب می‌رساند. (ص ۳۰۶)

تصریح به حقوق هسته‌های ایران، دوره تعلیق محدود به دوره مذاکره باشد، دوره مذاکره به شش تا هفت ماه محدود شود، پرونده ایران در اجلاس نوامبر (آذر) از دستور کار اضطراری شورای حکام آژانس خارج شود، تعلیق طوری باشد که سازمان انرژی اتمی بتواند امور ضروری خود را ادامه دهد، قطعنامه نوامبر قطعنامه مناسبی باشد و عضویت ایران در کمیته رویکردهای چندجانبه هسته‌ای (MNA) تضمین شود. (موردی که به گفته روحانی انجام آن از اهمیت زیادی برخوردار بوده لکن به هیچ وجه در رسانه ملی داخلی مورد بررسی و تحلیل قرار نگرفت). (ص ۳۷۷)

موارد فوق در پیشنهاد مورخ ۱۴ آبان که به سفرای سه کشور اروپایی در تهران تحویل داده شد گنجانده شده بود و مقارن آن هیئت مذاکره‌کننده به پاریس اعزام می‌شود. پس از مذاکرات نفسگیر ۲۳ ساعته، متن پیش‌نویس توافق آماده می‌شود. به دلیل اهمیت موضوع به دستور روحانی تیم مذاکره‌کننده پیش‌نویس نهایی را برای تصمیم‌گیری به تهران می‌آورد. اهم نکات مورد توافق به شرح زیر است:

- ۱- تأکید بر بیانیه تهران (توافق سعدآباد) و اینکه طرفین تصمیم گرفته‌اند پیشرفت‌های آینده را بر مبنای آن پایه‌ریزی کنند.
 - ۲- اذعان سه کشور اروپایی و اتحادیه اروپا (به نمایندگی سولانا) بر حقوق ایران براساس NPT و اعمال بدون تبعیض آن.
 - ۳- ایران تأکید می‌کند به دنبال سلاح هسته‌ای نیست و نخواهد بود و خود را به همکاری کامل و شفاف با آژانس متعهد می‌داند و اجرای پروتکل الحاقی را تا تصویب ادامه می‌دهد.
 - ۴- برای اعتمادسازی بیشتر ایران داوطلبانه تصمیم گرفته برنامه تعلیق خود را ادامه و توسعه دهد.
- متن توافق به‌ویژه از نظر انطباق با هفت شرط مورد نظر مصوبه جلسه سران (۱۱ آبان) در

جلسات کارشناسی و کمیته عالی هسته‌های مورد بررسی قرار می‌گیرد و در جلسه سران درنهایت با تعیین مدت زمان شش یا هفت ماهه برای تعلیق و دوره مذاکرات، پیش‌نویس مورد تصویب قرار می‌گیرد. (۳۰۷) همچنین در جلسه مورخ ۲۰ آبان کمیته عالی هسته‌های تصویب می‌شود که دکتر روحانی نامه‌ای به وزرای سه کشور اروپایی بنویسد و در آن درک و انتظار ایران را از توافق پاریس اعلام کند، این کار مورد تأیید بزرگان نظام نیز قرار می‌گیرد.

ایشان در نامه خود به سه وزیر اروپایی (۲۱ آبان) درک و انتظارات ایران را از پیش‌نویس توافق پاریس به‌طور حداکثری تفسیر می‌کند. متعاقباً وزرا چنین پاسخ می‌دهند: «برداشت‌ها و انتظارات ایران را به دقت مطالعه کردیم. در مذاکرات پاریس به تمامی نکات پرداخته شده، از این‌رو دیدگاه ما این است که متن توافق

آبان جلسه کمیته عالی هسته‌های تشکیل می‌شود. مباحث مهمی در آن جلسه مطرح می‌شوند که به اختصار به آن اشاره می‌شود.

راه‌های پیش رو

ابتدا دکتر روحانی سه راه ممکن را توضیح می‌دهد، اینکه پیش‌نویس توافق پاریس را بپذیریم و در چارچوب آن کار دنبال شود. راه دوم اینکه توافق پاریس را کلارد کنیم و یک‌جانبه تعلیق را بپذیریم و راه سوم تعلیق و توافق پاریس را بپذیریم. ایشان به‌طور مشروح در کتاب، نظرات افراد حاضر در جلسه را در مورد سه راه ممکن بیان می‌دارد. (ص ۳۲۲) خلاصه نظرات این گونه بوده است:

۱- تمامی اعضای جلسه روی اصل تعلیق اجماع نظر داشتند. (ص ۳۲۱) برداشت کلی حاکی از این بوده که در صورت عدم پذیرش تعلیق



جک استراو و دو ویلیبیلن در سعدآباد

براساس نظر کارشناسان احتمال ارجاع پرونده به شورای امنیت بسیار زیاد است.

۲- اکثریت اعضا راه‌حل اول یعنی پذیرش توافق پاریس و اقدام در آن چارچوب را پذیرفته‌اند. البته دل‌نگرانی‌هایی در این طیف مطرح بوده که مثلاً با پذیرش توافق پاریس در افکار عمومی ممکن است چنین برداشت شود که ما عقب‌نشینی کرده‌ایم (ص ۳۲۳) و یا چون در آستانه انتخابات ریاست‌جمهوری هستیم نباید (با رد توافق پاریس) کشور را مشتنج و دو دستگی ایجاد کرد (۳۲۵) و یا با توجه به اینکه نظر رئیس‌جمهور (خاتمی) و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام (هاشمی) پذیرش راه اول است و اگر راه اول را بپذیریم در کشور دوگانگی به‌وجود می‌آید و از سویی تفاوت راه‌حل اول و دوم در حدی نیست که بخواهیم

پاریس بدون تفسیر یا شرایطی دیگر تنها مرجع برای طرف‌های توافق است.» (ص ۳۲۱) به گفته روحانی اروپایی‌ها در پاسخ خود مؤدبانه از پذیرش تفسیر ما امتناع کرده و دست‌کم خود را به آن متعهد نکرده بودند. ردوبدل شدن این نامه‌ها حکایت از آن دارد که از نظر ایران بخشی از شروط هفتگانه مصوب جلسه سران به صورت صریح در متن پیش‌نویس توافق پاریس نیامده است. مشخصاً اینکه زمان مذاکره و تعلیق چقدر باشد و یا در مورد تداوم فعالیت‌های جانبی سازمان انرژی اتمی در اصفهان و نظیر شرایط ایران لحاظ نشده است. از این جهت در تفسیر حداکثری سعی شده این موارد گنجانده و تصریح شوند، که مورد پذیرش طرف مقابل قرار نمی‌گیرد. به این منظور برای تعیین تکلیف نهایی پذیرش یا رد توافق پاریس در تاریخ ۲۳

در کشور اختلاف ایجاد کنیم (ص ۳۲۳) اما در مجموع مصلحت نظام را در پذیرش راه حل اول می دانستند. به ویژه اینکه تقاضای مشترک غیر متعهدا و روسیه و چین از ایران توافق با اروپا بوده است. (ص ۳۲۴)

۳- نظر عده ای هم پذیرش راه حل دوم یعنی اعلان تعلیق بدون پذیرش توافق پاریس بوده است. آنها استدلال می کردند که در توافق پاریس راه خروجی در نظر گرفته نشده پس اگر تعلیق را بر آن مبنا بپذیریم هر زمان بخواهیم آن را بشکنیم معلوم نیست به چه جمله ای باید استناد کنیم. ضمن اینکه شکستن تعلیق در چارچوب توافق پاریس هزینه سنگینی خواهد داشت، حال آنکه با پذیرش تعلیق یک جانبه اختیار امتیازگیری در دست خودمان باقی می ماند و هر زمان که بخواهیم می توانیم فعالیت مجدد غنی سازی را آغاز کنیم، در ضمن به مردم خواهیم گفت ما به خواست اروپا پاسخ منفی دادیم و ارجاع پرونده به شورای امنیت هم در کار نخواهد بود.

مقام معظم رهبری فرمودند یک اشکال هم من دارم و آن اینکه در ادامه مذاکرات اگر احساس کردیم مذاکرات به نتیجه مطلوب نمی رسد چطور می توانیم این توافق را کنار بگذاریم. چون در توافق، زمان شش ماه قید نشده است بنابراین اگر ظرف شش یا هفت ماه به نتیجه نرسیدیم چگونه ما می توانیم از این توافق خارج شویم

در رد این نظریه گفته شد که اولاً اگر تعلیق را بدون توافق با اروپا بپذیریم یعنی آن را بر مبنای قطعنامه پذیرفته ایم، این کار ممکن است سبب شود تعلیق شکل دائمی و الزامی پیدا کند زیرا تاکنون چه در توافق تهران و چه بروکسل، ایران تعلیق را در چارچوب مذاکرات سیاسی به عنوان امری داوطلبانه و اعتمادساز پذیرفته و نه بر مبنای قطعنامه های آژانس. در ثانی نظر وزیر خارجه (خرارزی) این بوده که هدف از مذاکرات رسیدن به مکانیسمی است که هم چرخه سوخت را داشته باشیم و هم اعتماد بین المللی را و ایشان معتقد بوده بدون مذاکرات رفتن پرونده به شورای امنیت قطعی خواهد بود، حالا اگر در نوامبر نرویم پس از آن پرونده به شورای امنیت خواهد رفت. یعنی برای وزیر خارجه مسلم بوده که اگر ایران بخواهد چرخه سوخت

را بدون ایجاد اعتماد بین المللی که آن هم از راه مذاکره تأمین می شود محقق سازد قطعاً پرونده به شورای امنیت خواهد رفت لذا می گفته باید در چارچوب توافق پاریس عمل کنیم که هم امتیاز بگیریم و هم طرفی داشته باشیم که به ما در مورد عادی سازی پرونده و قطعنامه و دیگر موارد متعهد شود. (ص ۳۲۳)

دکتر روحانی در جمع بندی نهایی می نویسد «با توجه به اینکه در توافق پاریس برخی از شروط نظام تأمین شده و برخی دیگر هم به صورت اجمال مورد پذیرش قرار گرفته بود جلسه سران معتقد بود اولاً به مصلحت است که توافق را بپذیریم، ثانیاً در نامه به البرادعی مشخص کنیم که در اصفهان تنها تست و تولید و عملیات تبدیل را به تعلیق درمی آوریم... ثالثاً پس از اعلام موافقت تهران باید رایزنی های دیپلماتیک به قصد مثبت شدن قطعنامه و روند عادی سازی پرونده برای اجلاس ماه نوامبر بی درنگ آغاز شود». (ص ۳۲۹)

یک نامه و یک سؤال

پس از ارسال جمع بندی جلسه به مقام رهبری ایشان ذیل گزارش می نویسند «اگر سه کشور نامه ما را نپذیرفته اند شما هم توافق را قبول نکنید.» (ص ۳۲۹)

روحانی هنگامی که نظر مقام رهبری را به اطلاع رئیس جمهور (خاتمی) می رساند متوجه می شود که ایشان از نظر مقام رهبری مطلع بوده زیرا رونوشت نامه برای آقای خاتمی نیز ارسال شده بود. خاتمی می گوید تصمیم جلسه سران که این نبود، شما دست نگه دارید. به گفته روحانی یکی دو ساعت بعد، از دفتر مقام رهبری تماس می گیرند و ملاقات تنظیم شده پس از افطار را به ایشان اطلاع می دهند. (۲۳ آبان) جلسه با حضور رئیس جمهور، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، آقایان روحانی و حجازی در حضور رهبری تشکیل می شود. روحانی می نویسد: «در آن جلسه مقام معظم رهبری فرمودند علت پیام من برای اعلام عدم پذیرش توافق پاریس دو مسئله است: یکی نامه ای که رئیس سازمان انرژی اتمی به من نوشته و یکی هم مسئله ای که در ذهن خودم است. رئیس سازمان نوشته که اگر این توافق امضا شود:

- ۱- کلیه فعالیت هایی که در زیرزمین نظنز وجود دارد، باید تعطیل شود.
- ۲- چند تن کیک زرد که داخل دستگاه های UCF اصفهان است از بین می رود.
- ۳- سازمان تعدادی سانتریفیوژ می خواهد که با آن تست انجام دهد تا اشکال آنمان رفع شود، (چون رئیس سازمان ۲۰ دستگاه سانتریفیوژ را کنار گذاشته و اجازه نداده بود مأموران آژانس آنها را پلمپ کنند و آژانس گفته بود طبق توافق پاریس این ۲۰ دستگاه سانتریفیوژ هم باید پلمپ شوند).

در ادامه مقام معظم رهبری فرمودند یک اشکال هم من دارم و آن اینکه در ادامه مذاکرات اگر احساس کردیم مذاکرات به نتیجه مطلوب نمی رسد چطور می توانیم این توافق را کنار بگذاریم. چون در توافق، زمان شش ماه قید نشده است بنابراین اگر ظرف شش یا هفت ماه به نتیجه نرسیدیم چگونه ما می توانیم از این توافق خارج شویم.» (ص ۳۳۰)

در پاسخ گفتم «من به رئیس سازمان گفته ام و اینجا قول می دهم که اگر توافق امضا شد تکمیل زیرزمین نظنز بدون هیچ وقفه ای ادامه پیدا کند و حتی برای یک دقیقه هم تعلیق نشود. در مورد اصفهان هم من نامه به آژانس را طوری می نویسم که فعالیت UCF ادامه یابد تا تمام کیک زردی که داخل دستگاه ها هست به UF4 تبدیل شود. در مورد ۲۰ سانتریفیوژ هم با سه کشور مذاکره می کنیم اما در مورد نکته جناب عالی، ما در متن توافق تأکید و تصریح کرده ایم در صورتی که مذاکرات پیش برود کار ادامه خواهد یافت. بنابراین اگر پس از سه ماه یا شش ماه پیشرفت نداشتیم اعلام می کنیم که چون پیشرفتی نبوده پس دیگر تعهدی هم نداریم. این را هم قول می دهم که اگر پس از شش ماه اروپا به تعهدات خود عمل نکرد و خواستیم مذاکرات را به هم بزنیم بتوانیم آن را به هم بزنیم.» ایشان گفتند: اگر این طور است من قبول می کنم پس شما سفرای سه کشور را بخواهید و برای آنها این موارد را توضیح دهید. (ص ۳۳۱)

مصوبات این جلسه در ۲۴ آبان به صورت ابلاغیه صادر می شود. مقایسه این ابلاغیه با مصوبات جلسه سران (۱۱ آبان) که شامل شروط هفتگانه پذیرش توافق پاریس بوده است تفاوت چندانی را نشان نمی دهد الا اینکه در بخش تعلیق تأکید مشخصی بر عدم خلل در فعالیت های جانبی سازمان انرژی اتمی دیده می شود که قاعدتاً حاوی نامه رئیس سازمان انرژی اتمی به مقام رهبری است. اگر چه دکتر روحانی متن کامل ابلاغیه را ذکر نکرده اند اما در نامه به آژانس موضوع UCF اصفهان را مورد تأکید قرار داده و به تیم هسته ای متذکر می شود که ادامه فعالیت اصفهان برای تکمیل بخش UF6 و همچنین تکمیل زیرزمین نظنز خط قرمز است و به هیچ عنوان جای بحث ندارد هر چند که تیم مذاکره کننده معتقد بوده تداوم فعالیت در نظنز با توافق پاریس سازگار نیست. (ص ۳۳۳)

در مورد فعالیت ۲۰ دستگاه سانتریفیوژ نیز روند آتی نشان می دهد که این موضوع جزو ابلاغیه (۲۴ آبان) بوده، لذا ایشان با توجه به مخالفت اروپایی ها با آن مجبور می شود برای توضیح در جلسه سران شرکت کرده و آقای خاتمی نیز در نامه ای به رهبری تصریح می کنند که اینجانب و آقایان هاشمی و روحانی و حداد عادل موافقم

که موضوع ۲۰ سانتیفریوژ به آینده موکول شود و تنها آقای شاهرودی می‌گوید نظری ندارم (ص ۳۵۴) و در نهایت پس از تصویب این نظرات در جلسه کمیته عالی هسته‌ای و ارسال مصوبه آن برای سران نظام قرار می‌شود موضوع ۲۰ سانتیفریوژ در کارگروه هسته‌ای با سه کشور اروپایی مورد بحث قرار گیرد. بنابراین ابلاغیه (۲۴ آبان) به ظاهر سه مورد خاص در فعالیت‌های جانبی سازمان انرژی اتمی را مدنظر داشته است؛ یکی تکمیل UCF و Clean Up دوم، تداوم فعالیت‌های نظنز و آماده‌سازی آن و سوم فعالیت ۲۰ سانتیفریوژ.

پذیرش توافق پاریس

ایران در تاریخ (۲۴ آبان) پذیرش توافق پاریس را رسماً به اطلاع طرف اروپایی می‌رساند. همان روز نیز نامه‌ای برای آژانس ارسال می‌شود که در آن به دو جنبه از فعالیت‌های ایران که علی‌رغم پذیرش توافق پاریس همچنان ادامه خواهد داشت اشاره می‌شود: اول اینکه در سایت اصفهان (UCF) تنها فعالیت تبدیل تعلیق می‌شود نه همه فعالیت‌ها و دوم فعالیت دستگاه‌ها ادامه خواهد یافت تا همه مواد داخل آن به UF4 تبدیل شوند (پروسه clean up) به عبارت دیگر یعنی عملاً تعلیق در اصفهان سه ماه پس از توافق پاریس اجرا خواهد شد. به گفته روحانی کارشناسان با گنجاندن این دو بند در نامه به آژانس مخالف بودند و نظرشان این بوده که سه کشور اروپایی توافق پاریس را امضا نخواهند کرد. ایشان می‌گویند حتی به قیمت برهم خوردن توافق پاریس نامه ارسالی به آژانس پس گرفته نخواهد شد. (ص ۳۳۲) روحانی این اقدام را ابتکاری از سوی خود می‌داند که یک گام فراتر از قولی بوده که در جلسه سران داده و می‌نویسد «نظر جلسه سران تا این حد نبود». (ص ۳۳۳) در بیان دلیل پافشاری بر این موضع توضیح می‌دهد که «در آن مقطع (آبان ۸۳) مشکل اصلی ما مقدار بسیار محدود UF6 بود. مهمتر آنکه تولید UF6 به صورت صنعتی و سیستماتیک عملی نبود در نتیجه می‌خواستیم در این مدت [تعلیق فعالیت‌ها]

یک روز پس از ارسال نامه به آژانس صبح روز ۲۵ آبان مسئولان وزارت خارجه تماس می‌گیرند و می‌گویند اگر در نامه به آژانس تغییراتی داده نشود توافق پاریس به هم می‌خورد. روحانی می‌گوید اشکال ندارد ما نامه را تغییر نخواهیم داد



روحانی و وزیر خارجه فرانسه دومینیک دو ویلیین

مقابل درک درست داشته و اولویت‌ها را خوب تشخیص می‌داده است. ایشان می‌نویسد «تعلیق، دیپلماسی دامن‌نوازه اعتمادسازی و تکمیل تکنولوژی فعالیت‌های هسته‌ای بود» (ص ۳۴۲) و در تحلیل وضعیت پرونده هسته‌ای در آبان ۸۳ می‌گوید «سه کشور اروپایی و روسیه به این نتیجه رسیده‌اند که ایران تنها بخش‌هایی از فعالیت‌های هسته‌ای را تعلیق کرده که از نظر فنی و تجهیزاتی، فناوری آن را تکمیل کرده، آنان این نکته را به صراحت در مباحث خصوصی مطرح کرده‌اند.» (ص ۲۹۷) یعنی غربی‌ها هم متوجه سیاست ما در تعلیق بوده‌اند و موافقتشان در مورد ادامه فعالیت اصفهان و مخالفتشان با فعالیت ۲۰ سانتیفریوژ بنا به مصلحتشان انجام گرفته است نه تحت اجبار.

توافق پاریس در یک نگاه

موارد زیر اهم مفاد توافق پاریس هستند که به اختصار ذکر می‌شوند:

۱- ایران به منظور اعتمادسازی بیشتر به طور داوطلبانه تمامی فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی و بازفرآوری را تعلیق می‌کند (ص ۳۰۹). این تعلیق تا زمانی که مذاکرات برای توافقی مورد قبول دو طرف در مورد ترتیبات درازمدت پیش می‌رود ادامه خواهد یافت. در بند (۷)، توافقنامه این تعلیق را برای استمرار فرایند کلی اساسی می‌داند.

گفتنی است گستره تعلیق افزون بر آنچه در بیانیه تهران (توقف گازدهی به سانتریفریوژها) و سپس پروکسل (ممنوعیت واردات، ساخت قطعه و مونتاژ سانتریفریوژ) آمده است شامل تأسیسات اراک (راکتور آب سنگین) و اصفهان (UCF) نیز شده است.

۲- برای آغاز مذاکرات یک کمیته راهبری تشکیل می‌شود که بر فعالیت سه گروه (سیاسی - امنیتی)، (تکنولوژی و همکاری) و (هسته‌ای) نظارت کند. کمیته راهبری ظرف سه ماه پس از شروع کار مجدداً تشکیل جلسه

مشکلات UF6 را حل کنیم یعنی دستگاه‌ها تعمیر و آماده تست شوند و بخش F2 هم تکمیل شود تا UF6 تکمیل و آماده باشد... برای روزی که توافق شکسته می‌شود از لحاظ فنی آمادگی لازم را داشته باشیم. (ص ۳۳۲) [بتوانیم بی‌درنگ غنی‌سازی را آغاز کنیم]

یک روز پس از ارسال نامه به آژانس صبح روز ۲۵ آبان مسئولان وزارت خارجه تماس می‌گیرند و می‌گویند اگر در نامه به آژانس تغییراتی داده نشود توافق پاریس به هم می‌خورد. روحانی می‌گوید اشکال ندارد ما نامه را تغییر نخواهیم داد. (ص ۳۳۸) دوباره پیغام داده می‌شود که فرانسوی‌ها زیر بار نمی‌روند و به ظاهر، توافق به هم خورده است. در این موقع جک استراو تلفنی تماس گرفته و ضمن بیان متعهدماندن سه کشور به توافق پاریس درباره مصاحبه بوش، با روحانی صحبت می‌کند. «به هر حال پس از اولتیماتوم فرانسه و رد آن توسط ایران در ساعت ۲:۳۰ بعدازظهر ۲۵ آبان سه کشور مجبور به پذیرش شدند و سفرای آنها برای امضای توافق پاریس به وزارت امورخارجه رفتند.» (ص ۳۳۸) اینکه سه کشور مجبور به پذیرش شدند بیانی اغراق‌آمیز است زیرا اساساً آنها اجباری نداشتند کم‌اینکه در موضوع ۲۰ سانتیفریوژ به هیچ‌وجه کوتاه نیامدند. صحبت‌های جک استراو نیز نشان می‌دهد که احتمالاً یک اختلاف نظر داخلی بین سه کشور بوده که در نهایت به توافق می‌رسند.

لکن قدرت مانور دکتر روحانی و تشخیص درست حساسیت‌های طرف مقابل قابل ستایش است زیرا علی‌رغم موضع سخت ایشان در نامه به آژانس، در مورد فعالیت ۲۰ سانتیفریوژ می‌گوید: «از ابتدا هم روشن بود که آن ۲۰ سانتیفریوژ به جایی نمی‌رسد و چندان هم مهم نبود.» (ص ۳۵۱) در عمل هم اروپایی‌ها راه‌اندازی ۲۰ سانتیفریوژ را نمی‌پذیرند. این نشان می‌دهد مسئول پرونده در ارزیابی حساسیت‌های طرف

می‌دهد تا از کارگروه‌های سه‌گانه گزارش پیشرفت را دریافت کند. گرچه در توافق پاریس طرف اروپایی زمان شش ماهه برای مذاکرات و در نتیجه تعیین مدت برای تعلیق را نمی‌پذیرد ولی از نظر دکتر روحانی نتیجه بند (۱) و (۲) چنان است که اگر پس از سه ماه پیشرفتی حاصل نشد امکان قطع مذاکره و بازگشت به نقطه قبل از تعلیق وجود دارد. ۳- در قبال تعلیق فعالیت‌ها، طرف اروپایی تلاش می‌کند تا در نشست نوامبر شورای حکام (آذر) پرونده ایران از حالت اضطراری خارج شود. متن حقوقی مربوط به این بند چنین است: «در قالب توافق حاضر... سه کشور اتحادیه اروپا از هم‌اکنون مدیرکل آژانس را حمایت می‌کنند تا در چارچوب اجرای موافقتنامه‌های پادمان و پروتکل الحاقی چنانچه ضروری باشد به شورای حکام گزارش کند.» (ص ۳۱۱)

۴- مهمترین بخش موافقتنامه پاریس، آغاز مذاکرات درازمدت است که اصلی‌ترین عنصر آن ارائه «ضمانت‌های عینی» از سوی ایران - برای اینکه تضمین کند برنامه هسته‌ای تنها در جهت اهداف صلح‌آمیز است - و به صورت مساوی «تضمین‌های محکم» - در همکاری هسته‌ای و تکنولوژیکی و اقتصادی - و «تعهدات محکم» - در موضوعات امنیتی - از سوی اروپاست.

روحانی می‌نویسد «عبارت تضمینات عینی از بحث‌های فراوان دو طرف در شهریور ۸۳ - دوران ۸۰ روز بی‌خبری سرنوشت‌ساز - در پاریس متولد شد.» (ص ۳۶۱) اصلی‌ترین چالش میان ایران و اروپا این بوده که اروپا بهترین تضمین را توقف و یا تعلیق بلندمدت غنی‌سازی می‌دانسته و طرف ایرانی نیز مواردی از قبیل فتوای مقام رهبری مبنی بر حرام بودن تولید و نگهداری تسلیحات کشتار جمعی (ص ۳۳۶) و پذیرش و تصویب پروتکل الحاقی توسط مجلس (ص ۳۳۵) و یا گسترش و تعمیق همه‌جانبه روابط ایران - اروپا به طوری که برای ایران از جنبه هزینه - فایده صرف نکند که مسیر غیرصلح‌آمیز را انتخاب کند (ص ۳۷۳) را به عنوان ملاک ضمانت عدم انحراف مطرح می‌کرده است. از میان بحث‌های فراوان در سراسر کتاب دیپلماسی هسته‌ای، به وضوح آشکار می‌شود که حساسیت اصلی غربی‌ها روی غنی‌سازی در ایران بوده است. فرانسوی‌ها می‌گفتند «خاورمیانه هسته جهان است و ایران هسته خاورمیانه و موضوع هسته‌ای، هسته مسائل ایران است.» (ص ۳۴۶) به نظر ما باید گفت که غنی‌سازی نیز مغز این هسته است.

«در بحث «تضمینات عینی» نگرانی اصلی غرب قابلیت تولید سلاح هسته‌ای و زمان لازم برای ایجاد قابلیت بالفعل است. مشکل آنها این است که اگر ایران چرخه سوخت را در حد صنعتی کامل کند هر زمان اراده

نماید با یک اعلام سه ماهه می‌تواند از معاهده NPT خارج شود و در شرایطی به تولید سلاح بپردازد.» (ص ۳۶۲)

در بحث «تضمینات عینی» نگرانی اصلی غرب قابلیت تولید سلاح هسته‌ای و زمان لازم برای ایجاد قابلیت بالفعل است. مشکل آنها این است که اگر ایران چرخه سوخت را در حد صنعتی کامل کند هر زمان اراده نماید با یک اعلام سه ماهه می‌تواند از معاهده NPT خارج شود و در شرایطی به تولید سلاح بپردازد

آنچه در توافق پاریس نقطه عطف به‌شمار می‌آید این است که اروپایی‌ها می‌پذیرند به جای بحث توقف یا تعلیق بلندمدت غنی‌سازی به عنوان تضمین عدم انحراف، از عبارت «تضمینات عینی» بدون هیچ‌گونه اشاره‌ای به بحث توقف یا تعلیق بلندمدت استفاده شود، (ص ۳۶۲) البته شاید منظور نهایی آنها از تضمینات عینی همین مطلب بوده باشد. چنانچه فیشر (وزیر خارجه آلمان) در ملاقات هفتم اسفند ۱۳۸۳ می‌گوید «برای ما در مرحله اول «تضمین عینی» به معنای عدم شروع غنی‌سازی است.» (ص ۴۱۱) یا به گفته روحانی «در بحث‌های تکنیکی هسته‌ای هر موردی را که کارشناسان ما مطرح می‌کردند، آنها [اروپایی‌ها] می‌گفتند اینها تضمین عینی نیست و می‌افزودند تضمین عینی یا توقف است یا تعلیق بلندمدت. روس‌ها هم تقریباً با آنها هم‌نظر بودند.» (ص ۳۴۸) اما درج عبارت «تضمینات عینی» فضایی را باز می‌کند تا ایران با مذاکره با آژانس و استفاده از قابلیت‌های فنی این سازمان اطمینان نسبی حاصل کند که می‌تواند ضمن حفظ غنی‌سازی، فرمول یک نهاد بین‌المللی را به عنوان تضمین مطرح کند. «البرادعی گفته بود اگر سه کشور از من بخواهند من آمادگی دارم بسته‌ای را به عنوان تضمین عینی ارائه دهم. اینکه بسته البرادعی دقیقاً مورد نظر ما بود یا نه، چندان مهم نبود زیرا آژانس اصل غنی‌سازی را پذیرفته بود و تنها می‌خواست فرمولی را برای نظارت تعیین و ارائه کند.» (ص ۳۹۷)

به گفته روحانی نظر آژانس در تضمین عینی «نظارتی کمی بیشتر از پروتکل الحاقی» بوده است. (ص ۳۱۶) نکته‌ای که در اینجا باید یادآوری کرد رفتار البرادعی در تفسیر مفهوم تعلیق در بیانیه تهران است. ایشان

توقف گازدهی به سانتریفیوژها را همان تعلیق مورد نظر اعلام می‌کند اما در جریان تدارک و تدوین بیانیه تهران برای امضاء آژانس تفسیر موسعی را برای تعلیق بیان می‌کند که موضوع چالش و اختلاف نظر ایران - اروپا می‌شود. در اینجا هم اگر خوشبینانه بپذیریم آژانس همان «نظارت کمی بیشتر» را مبنای تضمین عینی می‌دانسته ابهامی که وجود دارد این است که واقعاً در مرحله اجرا جو داخل کشور پذیرای آن بوده است یا نه؟ زیرا پذیرش پروتکل الحاقی خود موضوع بحث‌انگیز داخلی بوده است، (ص ۳۴۰) حالا نظارت بیشتر از پروتکل حتماً واکنش‌های جدی مخالفان داخلی را در برمی‌داشته. بدون پیش‌داوری بیشتر به توضیح روند جریان‌ها می‌پردازیم.

در کارگروه هسته‌ای واژه «تضمین عینی» و مصداق‌بایی آن موضوع اصلی و چالشی مهم بوده است. به نظر دکتر روحانی تعریف آژانس راهگشا بوده است. ایشان در ملاقات مهم خود با شیراک (۶ اسفند ۱۳۸۳) ضمن ارائه پیشنهادات چندگانه برای تعیین تکلیف تضمین عینی می‌گوید «از آژانس بخواهیم از لحاظ فنی به ما کمک کند که ضمن تولید سوخت در ایران، عدم انحراف نسبت به مقاصد نظامی تضمین شود.» (ص ۴۰۱) شیراک پاسخ می‌دهد «آنها [آژانس] ایده‌های فنی خوبی دارند و می‌توانند پیشنهاد دهند... اگر آژانس چارچوب فنی ارائه دهد مشکلی نخواهد بود.» (ص ۴۰۳) به گفته روحانی «توافق با شیراک نخستین دریچه به سوی توافق ایران و اروپا و حل سریع مسئله هسته‌ای ایران بود و مسئولان عالی نظام هم از این توافق بسیار راضی بودند.» (ص ۴۰۴) توافق با شیراک نظر عده‌ای که می‌گفتند اروپا به هیچ قیمتی زیر بار غنی‌سازی نمی‌رود را به شدت تضعیف کرده بود. (ص ۴۳۸) ولی در نهایت به دلیل مخالفت بوش این توافق عملی نشد (ص ۴۳۹) وزیر امور خارجه آلمان بعدها (۱۳۸۵) به روحانی می‌گوید «ما به توافق رسیده بودیم ولی امریکایی‌ها نمی‌گذاشتند.» (ص ۴۳۸) باید توجه داشت که اروپایی‌ها به خوبی می‌دانستند چنانچه بدون هماهنگی با امریکا بر سر تضمین عینی با ایران توافق کنند، امریکا زیر بار نخواهد رفت (ص ۳۷۲). اساساً از ابتدای مذاکرات پاریس چه از طرف ایران «می‌گفتم باید نماینده امریکا در مقطعی به جمع سه کشور بیبوند» (ص ۴۳۹) و چه از جانب البرادعی و انگلیسی‌ها این نظر مطرح بوده است که «مسئله هسته‌ای بدون ورود امریکا به حل و فصل نهایی نمی‌رسد.» (ص ۳۴۹)



در آینه رسانه‌ها ایران

اشتباهات اردوغان

سیطره اردوغان بر قدرت در طول پیش از یک‌دهه بر اثر اعتراضات ضد دولتی، اتهامات فساد و رویارویی نگران‌کننده با فتح‌الله گولن، رهبر مورد تحسین حزب مسلمان، تضعیف شده است. اردوغان در تلاشی جداگانه برای جلوگیری از هرگونه تضعیف تدریجی قدرتش، سیاست خارجی بلندپروازانه‌ای را کنار گذاشته است که عامل اقتدار منطقه‌ای ترکیه در سال‌های اخیر بوده و به حمله به دشمنانش متوسل شده است. اکنون نخست‌وزیر آن‌چنان برای بقای سیاسی خود به تکاپو افتاده است که به تازگی تلاش کرده است سایت توئیتر را در سراسر کشور ببندد که البته تلاش بیفرونده‌ای است.

در سال ۲۰۰۹، اردوغان، پیشبرد سیاست خارجی «مشکلات صفر» با همسایگان را آغاز کرد. ابتکار احمد داود اوغلو، وزیر خارجه، یعنی همان سیاستی که مبتنی بر این اصل بود که ترکیه فقط همچون «پل» یا «گذرگاهی» میان شرق و غرب نیست، بلکه بازیگری اصلی در دیپلماسی، امنیت و تجارت بین‌المللی است. ترکیه تلاش کرد روابط نزدیکتری با کشورهای همسایه در شبه‌جزیره بالکان، روسیه و به‌ویژه خاورمیانه برقرار کند. سیاست «مشکلات صفر» اردوغان را به سمت گسترش روابط با همسایگان جنوبی و شرقی ترکیه، از جمله ایران و سوریه، هدایت کرد. هر دو کشور به شرکای تجاری عمده‌ای تبدیل شدند و ایران به منبع حیاتی تأمین انرژی ترکیه تبدیل شد.

بعضی‌ها این تحول را «نوعثمانیسم یا احیای امپراتوری عثمانی» نامیده‌اند، یعنی تلاش برای حفظ امپراتوری عثمانی پیشین و آوازه منطقه‌ای آن، که هم‌اکنون از میان رفته است. هر اسمی که روی این تحول گذاشته شود مهم نیست، از نظر امریکا و رهبران اروپایی، ترکیه توانسته است به بازیگر مهمی در سیاست خارجی تبدیل شود.

در سال ۲۰۰۹، اواما - رئیس‌جمهور امریکا - به ترکیه سفر کرد و درباره اهمیت راهبردی ترکیه و افزایش نقش جهانی آن صحبت کرد. در خلال جریان بهار عربی، رهبران غربی ترکیه را الگوی مترقی دموکراتیک و موفق برای کشورهای دارای اکثریت مسلمان معرفی و از آن حمایت کردند. اردوغان بیش از هر رهبر پیش از خود، ترکیه را به سمت پیوستن به اتحادیه اروپا پیش برد.

اکنون، این الگو نقش بر آب شده و این برنامه سیاست خارجی متهورانه که ترکیه را شانزدهمین اقتصاد بزرگ جهان ساخته بود، از میان رفته است. اقتصادی که زمانی پویا بود هم‌اکنون ضعیف شده است، اعتماد مصرف‌کننده متزلزل شده و از ماه مه ۲۰۱۳، ارزش لیر ترکیه تقریباً ۲۰ درصد کاهش یافته است.

شاید اردوغان اعتقاد دارد که شگردهایش کارساز بوده است اما درازمدت، او مجبور خواهد شد بپذیرد که ستیزه‌جویی‌های

او کشورش را منزوی کرده است. اکنون، وقتی مسائل منطقه‌ای همچون مصر، ایران و عراق مطرح می‌شود، امریکا عمدتاً ترکیه را در حاشیه قرار می‌دهد.

زمانی‌نه‌چندان دور، سؤال متداول در پایتخت‌های غربی این بود که «کدام‌یک ترکیه را از دست دادند؟» بسیاری از انگشت‌ها بروکسل و واشنگتن را نشان می‌دادند اما امروز وقتی نخست‌وزیر ترکیه مسیر خود را از موفقیت و روابط بین‌الملل به سمت تعارض و سرکوب تغییر می‌دهد، به نظر می‌رسد پاسخ این پرسش خود آقای اردوغان باشد.

منبع: نیویورک تایمز، ۳۱ مارس ۲۰۱۴ (۱۱ فروردین ۱۳۹۳)
نویسنده: المیرا باراس لیمرآچ

آینده روسیه

همانند زمان اوج جنگ سرد، «کرملین‌شناسی»، بار دیگر اهمیت فراوانی یافته است. دیمیتری ترنین، یکی از شناخته‌شده‌ترین «کرملین‌شناسان» - یا به عبارت دیگر «پوتین‌شناسان» - که اخیراً در وین و خاتم مناقشه شرق و غرب را بررسی کرده با ارزیابی دیدگاه دانشگاهیان مسکو نتیجه گرفت که آنها وضعیت کنونی را با جنگ سرد مقایسه می‌کنند.

اما مدیر بنیاد کارنگی مسکو نظر دیگری دارد: «این آن جنگ سردی نیست که ما تجربه کردیم». این افسر سابق ارتش سرخ در وین، به درخواست آکادمی ملی دفاع و انجمن کرایسکی، تفاوت‌ها را این‌گونه برشمرد: «وضعیت فعلی» از شدت کمتری برخوردار بوده و بیشتر ماهیت محلی دارد و تمرکز اصلی بر اروپا بوده و ایدئولوژی هیچ نقشی در این مناقشه ایفا نمی‌کند. این درگیری در جامعه جهانی‌ای شکل گرفته که در آن قدرت اقتصادی تصمیم‌گیرنده اصلی است و نه قدرت نظامی. «وضعیت روشن است: روسیه حتی بیش از اتحادیه اروپا با خطر روبروست، چه رسد به امریکا». همچنین روسیه از اتحاد جماهیر شوروی نیز ضعیف‌تر است. ترنین بر این باور است که در دوران آرامش پس از جنگ سرد، تلاش‌های روسیه برای برقراری دموکراسی، بازار اقتصادی و ایجاد جامعه مدنی شکست خورد. «سیاست خارجی روسیه ۲۰ سال غیرفعال بود.»

ترین پیش‌بینی می‌کند مسکو در سیاست‌های خارجی و اقتصادی خود به چین، ایران، هند، پاکستان و احتمالاً برزیل و ترکیه نزدیک‌تر خواهد شد. در ماه مه، پوتین در پکن یک توافقنامه در زمینه صدور گاز با چین با قیمت بسیار پایینی، امضا خواهد کرد. «چین در نهایت از جدال شرق و غرب بهره‌مند خواهد شد و اهمیت خود را به عنوان یک بازیگر جهانی افزایش خواهد داد.»

منبع: دی پرسه، ۳۰ مارس ۲۰۱۴ (۱۰ فروردین ۱۳۹۳)
نویسنده: توماس فیرگه



تیرگی روابط آمریکا و ترکیه

داده‌ها و اطلاعات درز کرده و آنچه در رسانه‌ها می‌آید نشان می‌دهد دو عامل اساسی در نگرش منفی آمریکا در قبال شخص اردوغان مؤثر است. نخست اینکه سیاست خارجی اردوغان در خاورمیانه با شکست‌های سنگینی مواجه شد و این امر ترکیه را در بیشتر کشورهای منطقه به انزوا کشاند. این مسئله باعث می‌شود این کشور نتواند نقشی را ایفا کند که در خدمت سیاست‌های آمریکا در منطقه باشد. در نتیجه ترکیه نیاز به تغییر در قدرت سیاسی حاکم دارد، به گونه‌ای که منجر به بازسازی نقش ترکیه در منطقه شود. اما عامل دوم اختلاف نظر در چگونگی برخورد با بحران سوریه به ویژه درباره ضرورت توقف حمایت ترکیه از گروه القاعده است. به اعتقاد ریکاردونه، سفیر آمریکا در آنکارا؛ ترکیه و آمریکا در هدف‌های راهبردی در سوریه توافق دارند، اما درباره روش‌های برخورد با مسئله سوریه با یکدیگر به شدت اختلاف دارند. ریکاردونه با هرگونه ماجراجویی نظامی ارتش ترکیه در سوریه مخالفت کرد. واشنگتن امیدوار بود نتیجه انتخابات شهرداری‌ها به کاهش قدرت اردوغان منجر شود.

اما تأیید محبوبیت داخلی او در انتخابات شهرداری‌ها به تغییر موضع حکومت آمریکا نسبت به اردوغان منجر نشد، بلکه به نظر می‌رسد این کشور برای تضعیف اردوغان و اطلاع او به اینکه دیگر آمریکا خواستار او نیست وارد مرحله جدید پیشرفته‌تر و چالش‌برانگیزتری شده است. بزرگترین و آشکارترین شاهد بر این ادعا؛ گفته‌های سیمور هرش است که چند روز پیش از منابع اطلاعاتی آمریکا و انگلیس نقل کرد مخالفان سوری با طرح و تحریک مستقیم نخست‌وزیر رجب طیب اردوغان به قتل عام شیمیایی در ۲۱ ماه اوت سال گذشته دست زدند. این مسئله علت اصلی لغو حمله نظامی آمریکا به سوریه در آن زمان بود و با روسیه توافق شد تا سلاح‌های شیمیایی از این کشور خارج شود تا افشای مسئولیت اردوغان در گزارش‌ها، فاجعه‌ای در صفوف جبهه غربی مخالف نظام ایجاد نکند.

هرش برای تأیید درستی این اطلاعات، جزئیات دقیق اتفاقات دیدار اردوغان و اوباما را که در پشت درهای بسته برگزار شد نقل کرد. این دیدار ماه مه در واشنگتن اتفاق افتاد. به این معنی است که منع هرش؛ مستقیماً کاخ سفید است.

زمان انتشار مقاله هرش حاوی پیام دیگری از سوی آمریکا است اما این پیام تا به امروز مهمترین پیام است مبنی بر اینکه تا وقتی رجب طیب اردوغان در قدرت باقی است در روابط ترکیه و آمریکا شاهد تنش‌های بیشتری خواهیم بود.

منبع: الشرق، ۱۲ آوریل ۲۰۱۴ (۲۳ فروردین ۱۳۹۳)

نویسنده: دکتر محمد نورالدین

تمهیدات مسکو در برابر تحریم‌های احتمالی

در مسکو در خصوص تنظیم تجارت، واردات و صادرات براساس روبل و نه دیگر دلار برنامه‌ریزی می‌شود. در حقیقت، صحبت از یک پروژه قدیمی مربوط به ایجاد یک نظام مبتنی بر روبل است که قابل تغییر بوده و به ذخایر طلای آن وابسته است. در این رابطه، این موضوع حائز اهمیت است که مدتی در نمای سردر بانک روسیه در مسکو یک روبل بزرگ طلایی رنگ دیده می‌شود که نماد ثبات آن به واسطه ذخایر طلای کشور است.

سرگئی گلایزف، دستیار و مشاور اقتصادی پوتین گفت که چنانچه تحریم‌ها اعمال شوند روسیه می‌بایست الزام سیستم پرداخت بین‌المللی دیگری را با سایر ارزها ایجاد کند. وی سپس روابط عمده اقتصادی و تجاری با شرکای جنوب و شرق جهان را یادآور شد و به ویژه به گروه کشورهای Brics [شامل برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی] که مدتهاست آنها نیز بر اثر سیاست‌های پولی «انبساطی» فدرال رزرو آمریکا خود را بی‌ثبات احساس می‌کنند، اشاره کرد.

ما معتقدیم که در بستر کنونی باید رواج واحد پول چین در معاملات بین‌المللی نیز به دقت مورد بررسی قرار گیرد. در سال ۲۰۱۳ حدود ۱۷ درصد کل تجارت چین به یوان پرداخت گردید. در سال ۲۰۰۹ میلادی این رقم تنها یک درصد بود.

خاطرنشان می‌گردد که در سرتاسر جهان حرکت شتابنده‌ای برای تبدیل شدن به شریک ممتاز چین در عملیات ارزی‌اش صورت می‌گیرد. بوندس بانک آلمان این کار را کرد. این بانک توافق ویژه‌ای را با بانک چین تهیه نمود تا پرداخت‌ها را به صورت یوان انجام دهد. خود بانک انگلیس نیز به نظر می‌رسد بخواهد لندن را به مرکز عملیاتی تبدیل سازد که با واحد پول چین صورت می‌گیرند. ۶۲ درصد پرداخت‌هایی که خارج از چین با یوان انجام می‌شود در لندن صورت می‌گیرند. در ضمن، از همان اواخر سال ۲۰۱۳ میلادی در تجارت‌های پولی جهان یوان گوی سبقت را از یورو به‌عنوان واحد پول دوم بعد از دلار، ربود. اینکه آمریکا از دور صدایش را بلند کند یک چیز است، اما اینکه اتحادیه اروپا نشانه‌هایی از قطع روابط همکاری و تجاری‌اش را با فدراسیون روسیه ارائه دهد، قابل درک نیست. در هر صورت، به جای صحبت از تحریم‌ها کار کردن در مراکز ذی‌صلاح بین‌المللی به منظور اتخاذ یک سیستم واحد جهانی که نه تنها پول و سرمایه بلکه تجارت و اقتصاد را نیز تنظیم کند، مفید خواهد بود. متأسفانه تحریم‌ها و سردرگمی آشکار اتحادیه اروپا به نظر می‌رسد در این جهت حرکت نمی‌کنند.

منبع: اروپا، ۲۰ آوریل ۲۰۱۴ (۲۰ فروردین ۱۳۹۳)

نویسنده: ماریو تبه ری، پاولو رایموندی

قدرت‌های غربی باید از تهدید به اعمال فشار بر جنبش‌های غیروابسته و صلح‌طلب پرهیزند. مصر و عربستان سعودی «اخوان» را غیرقانونی اعلام کرده‌اند. اگر غرب دنباله‌رو این اقدام شود، به تقویت این استدلال جهادی‌ها کمک می‌کند که دولت اسلامی را تنها از طریق گلوله می‌توان ایجاد کرد، نه صندوق رأی. به‌ویژه انگلیس باید از وارد آوردن این فشار که به نوعی همراهی با سعودی‌ها به دلایل تجاری تلقی می‌شود، پرهیز کند. در سال ۲۰۰۶ میلادی، دولت تونی بلر با به تعویق انداختن تحقیق و تفحص «اداره مبارزه با جرایم بزرگ» درباره این اتهام که شرکت BAE، بزرگترین شرکت صنایع دفاعی انگلیس که برای بردن قراردادهای سودآور به شاهزاده‌های سعودی رشوه داده بود، بحث‌هایی را به‌وجود آورد. چنین حرکت‌هایی از نظر دیپلماتیک شرم‌آورند.

منبع: فاینشال تایمز، ۳ آوریل ۲۰۱۴ (۱۴ فروردین ۱۳۹۳)

موضع‌گیری چین در قبال الحاق کریمه به روسیه

خارج از جلسات پشت درهای بسته، در آمریکا و ایران فراخوان‌هایی برای اتخاذ خط‌مشی تندتر وجود داشته است. برخی رهبران ایران گفته‌اند هرگز رآکتور آب سنگین اراک و توانمندی غنی‌سازی هسته‌ای - دو مسیر به سوی مواد لازم برای ساخت سلاح هسته‌ای - را رها نخواهند کرد. شمار زیادی از نمایندگان کنگره آمریکا، به همراه اسرائیل، گفته‌اند هیچ‌یک از این دو مورد، حتی تحت شدیدترین تدابیر تضمینی، نمی‌تواند بخشی از یک توافق نهایی باشد، زیرا نمی‌توان به ایران اعتماد کرد. این مقام ارشد که به شرط گمنام‌ماندن، دیدگاه دولت آمریکا را برای خبرنگاران تشریح می‌کرد گفت، نگرانی‌های عنوان‌شده را بی‌مورد می‌داند. او گفت: «ما کاملاً با یکدیگر صریح و صادق هستیم، بنابراین فکر نمی‌کنم هیچ‌گونه مسئله پنهانی درباره مواضع وجود داشته باشد و توجه خود را روی مسائلی که در اتاق‌های محل مذاکره عنوان می‌شوند، متمرکز می‌کنیم، نه آن چیزی که افراد در خارج از اتاق‌ها می‌گویند.» این مقام گفت: «ما می‌دانیم که در کجا می‌توان نکات توافق را دید. من می‌دانم که اختلاف‌نظرها کدامند و نیاز به برطرف شدن دارند. من همچنین بر این باورم که این یک مکعب روبیک (Rubik's cube) است، وقتی در یک سوی مکعب موفقیتی به دست می‌آید، مشخص است که در دیگر سوی آن نیز پیشرفتی صورت گرفته است. وقتی انسان به پیشرفتی در مورد یک عنصر دست می‌یابد، ممکن است به مفهوم آن باشد که فضای مبادله بیشتری در مورد عنصر دیگری وجود داشته باشد.»

این مقام از ارائه جزئیات مربوط به مذاکرات خودداری کرد، اما گفت «تا زمانی که درباره همه مسائل توافق نشود در واقع، نمی‌توان از توافق سخن به میان آورد و من اضافه می‌کنم که تا زمانی که همه بر روی چیزی توافق نکنند، در هیچ چیز توافق نشده است.»

منبع: واشنگتن پست، ۴ آوریل ۲۰۱۴ (۱۵ فروردین ۱۳۹۳)

نویسنده: کارن دو پاتنگ

رهبران چین نیز همانند ولادیمیر پوتین از هرج و مرجی که تظاهرکنندگان در اوکراین به وجود آوردند و با مقاومت زیاد توانستند دولت را سرنگون کنند، متفردند. مقامات چین در این گونه نگرانی‌ها با رهبر کرملین هم‌عقیده‌اند.

آنها همچون وی از سرانجام اتحاد جماهیر شوروی ابراز تأسف می‌کنند، نه برای اینکه همواره روابط خوبی با همسایه خود به عنوان قدرت بزرگ کمونیست داشتند، بلکه برعکس آنها معتقدند که اصلاحات سیاسی میخائیل گورباچف در اواسط سال‌های ۱۹۸۰ میلادی منجر به فروپاشی نظام شوروی شد. پروستریکا در مکتب کمونیست چین به عنوان یک موضوع مطروود ثبت شده است.

در زمان بحران اوکراین، شی جین پینگ و معاونانش در دفتر سیاسی حزب کمونیست چین نقض حاکمیت و تمامیت ارضی یک کشور را با نگرانی می‌نگریستند. چین به ثبت و نیز به تایوان می‌اندیشد.

امروزه، چین حدود یک‌چهارم صادرات نظامی روسیه را جذب می‌کند و مشتری خوب صنعت تسلیحات اوکراین است که نخستین ناو هواپیمابر خود را از آن خریداری کرده است.

با این حال، محدودیت‌هایی برای همگرایی منافع وجود دارد. در درجه اول، بی‌اعتمادی تاریخی بین چین و روسیه که از سال ۱۹۶۰ میلادی پس از آشتی کوتاه پس از انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ میلادی به رقابت تبدیل شد. این رقابت از بین نرفته است.

سپس چین در زیر سؤال بردن نظام اقتصادی جهانی، بسیار محتاط عمل می‌کند. در گفتار بیشتر از عمل منتقد است. در زمان بحران مالی -۲۰۰۸- ۲۰۰۷ تبلیغات رسمی بر کمبودهای سرمایه‌داری تأکید می‌کردند، در حالی که مقامات رسمی پکن، سیاست ضد بحران را در پیش گرفته‌اند که به تضمین مبادلات بین‌المللی که پیشرفت خود را مدیون آن می‌دانند، کمک می‌کند.

سرانجام پکن نمی‌خواهد مسئولیت‌های مهم بین‌المللی را به‌عهده بگیرد، دست‌کم تا زمانی که رهبران این کشور احساس کنند به اندازه کافی قدرت دارند تا بر درگیری‌های خارجی پیروز شوند. در کوتاه‌مدت آنها توجه خود را بر منطقه اقیانوس آرام متمرکز کرده‌اند که در آن مطالباتشان مغایر با مطالبات متحدان آمریکا یا خود امریکایی‌هاست.

منبع: اسلیت، ۵ آوریل ۲۰۱۴ (۱۶ فروردین ۱۳۹۳)

نویسنده: دانیل ورنه

اشتباه اسرائیل

۴۷ سال اشغال کرانه غربی به دست اسرائیل باعث شده است که این کشور مناطق مسکونی بیشتری در آنجا ایجاد کند و امروز، با این کار به منزله فعال‌ترین قدرت استعماری در سیاره زمین به نظر می‌رسد. اسکان ۳۵۰ هزار نفر در کرانه غربی مؤید دیدگاه آنهاست که مدعی هستند حضور آنها در کرانه غربی ربطی به امنیت ندارد، بلکه ناشی از مشیت الهی برای اتحاد مجدد ملت یهود با موطنی است که در تورات آمده است.

نتیجه آنکه، در اثر این اشغال، حرکت فزاینده‌ای در محیط‌های دانشگاهی و سازمان‌های بین‌المللی برای منزوی کردن و به رسمیت نشناختن این کشور یهودی ایجاد شده است. این جنبش بی‌دی اس - بایکوت، لغو همکاری‌های مالی و تحریم - نه تنها از میان غیریهودیان دانشگاهی، بلکه حتی در میان برخی از سازمان‌ها و مراکز دانشگاهی یهودی، طرفدارانی را جذب کرده است.

ایران خوشحال می‌شود زیرا هرچه اسرائیل بیشتر در کرانه غربی غرق شود، مشروعیتش کمتر و منزوی‌تر می‌شود و دنیا به جای آنکه روی مسئله غنی‌سازی هسته‌ای ایران تأکید کند، روی قضیه استعمارگری اسرائیل متمرکز می‌شود، شمار بیشتری از مردم خواستار تشکیل کشور واحد مستقل در سرزمین تاریخی فلسطین خواهند شد.

منبع: نیویورک تایمز، ۶ آوریل ۲۰۱۴ (۱۷ فروردین ۱۳۹۳)

نویسنده: توماس فریدمن



روابط ایران و عربستان

تهران برای گفت‌وگو با ریاض عجله دارد و بر دستیابی به راه‌حل سیاسی در سوریه قبل از فرارسیدن تابستان اصرار می‌ورزد از بیم آنکه حادثه‌ای غیرمنتظره روی دهد و اوضاع کنونی را که ایران گمان می‌کند به نفع این کشور و متحدانش است تغییر دهد. ایران تلاش می‌کند بر هر گونه احتمالی که اوضاع را تغییر دهد پیشدستی کند و به این منظور از خودداری امریکا از کمک به مخالفان رژیم سوریه بهره می‌برد. تهران امیدوار بود لغو تحریم‌ها موجب برداشته شدن موانع در مسیر رشد اقتصادش شود و کشورهای غربی امیدوار بودند لغو بخشی از تحریم‌های اقتصادی ایران، راه را برای دستیابی به توافق هسته‌ای مرحله‌ای در ابتدای امسال هموار کند و موافقی که ایران در برابر توافق بر سر اوضاع منطقه‌ای قرار داده است از میان برداشته شود اما روندی که بحران سوریه طی کرد این موانع را افزایش داد و این سؤال را ایجاد کرد که آیا توافق نهایی بر سر پرونده هسته‌ای ایران شامل لغو کامل تحریم‌ها خواهد شد.

زمانی که بشار اسد، رئیس‌جمهور سوریه می‌گوید درگیری‌های نظامی تا پایان امسال ادامه خواهد یافت و سپس تمرکز بر مبارزه با تروریسم آغاز خواهد شد، منطق حکم می‌کند که تهران نگران ادامه یافتن فرسایش خودش و حزب‌الله در سرزمین شام باشد، در حالی که کشورهای عربی خلیج فارس نیز نگران سیاست بی‌ثبات امریکا در قبال بحران سوریه و اوضاع منطقه‌ای هستند.

آیا تهران با تبلیغات درباره بهبود روابطش با عربستان به دنبال آن است که بر خواسته‌های امریکا از ایران در منطقه پس از دستیابی به توافق هسته‌ای پیشدستی کند؟ آیا ایران می‌خواهد لبنان عرصه این بهبود روابط باشد و به همین علت، به مهار کردن کشمکش در این کشور کوچک روی آورده است که به الگویی برای روند «مهار کشمکش» تبدیل شده است یا اینکه مسئله صرفاً یک مانور است؟

منبع: **الحيات**، ۱۱ آوریل ۲۰۱۴ (۲۲ فوروردین ۱۳۹۳)

نویسنده: **ولید شقیر**

مخالفت کارتر با منع ورود ابوطالبی به امریکا

آقای ابوطالبی می‌پذیرد که نقش کوتاهی را در ماجرای گروگانگیری ایفا کرده است. هنگامی که تصرف مجتمع سفارت‌خانه ۲۷ جریبی روی داد، او در آن واقعه شرکت نداشت و حتی در شهر نیز نبود. ولی گروگانگیران فاقد مهارت سخن گفتن به زبان‌های خارجی بودند و او در اوایل این بحران، موافقت کرد

تا مترجم آنها در تعداد کمی از مواقع باشد. او در آن هنگام ۲۲ سال داشت.

آقای ابوطالبی طی مصاحبه‌ای در ایران در اواسط ماه مارس اظهار داشت که هنگام دیدار نماینده ویژه واتیکان از سفارتخانه، مترجم او بوده است. او افزود که «در یک یا دو نوبت دیگر» نیز ترجمه‌هایی را به زبان‌های فرانسه یا انگلیسی انجام داد- از جمله ترجمه در یک کنفرانس خبری دو هفته پس از بحران گروگانگیری که اشغالگران تصمیم گرفتند ۱۳ نفر از گروگان‌ها را آزاد کنند. ابوطالبی در مورد دخالت خود گفت: «این کار فقط بر اساس انگیزه‌های بشردوستانه انجام می‌شد.»

هیچ مدرکی دال بر فعالیت آقای ابوطالبی به عنوان مترجم همیشگی و یا مشارکت او در بازجویی از گروگان‌ها وجود ندارد. رئیس‌جمهور کارتر در جریان این بحران، گروگان‌ها را «قربانیان تروریسم و هرج و مرج» می‌نامید.

بنابراین، امروز می‌توان آقای کارتر را به خاطر انتقامجویی علیه ایران بخشید، ولی او در عوض، از ایالات متحده خواسته است تا اغماض کند. کارتر به تازگی در یک برنامه رادیویی گفت: «آنها در آن زمان همکاران دانشجو بودند و فکر می‌کنم که اکنون به بلوغ رسیده‌اند.» او افزود: «برای ایالات متحده زینده نیست که سعی در منع ورود کسی کند که ایران انتخاب کرده است.»

این یک مسئله کم‌نظیر برای واشنگتن به شمار می‌رود که گزینه یک کشور برای تصدی مقام سفارت در سازمان ملل را وتو کند- مگر آنکه این نامزد یک تهدید امنیت ملی، یک تروریست و یا هر دو به‌شمار رود. به عنوان مثال، ایالات متحده در سال ۱۹۸۴ میلادی نامزدی «نورا آستورگا» به عنوان سفیر نیکاراگوئه در واشنگتن را به دلیل نقش این خانم در قتل یک ژنرال ارشد در دولت جناح راستی ساموزا در سال ۱۹۷۸ میلادی که با سیا همکاری می‌کرد، نپذیرفت.

آستورگا توانست با اغوا کردن «ژنرال رینالدو پرز و گاه» او را به درون اتاق خواب خود بکشاند که در آنجا چریک‌های ساندرنیست گلوی پرز و گاه را بریدند.

سازمان ملل موضوع متفاوتی تلقی می‌شد. هنگامی که دولت جناح چپی ساندرنیست‌ها خانم آستورگا را در سال ۱۹۸۶ میلادی، به سفارت در این سازمان منصوب کرد، ایالات متحده هیچ مخالفتی از خود نشان نداد.

منبع: **نیویورک تایمز**، ۱۳ آوریل ۲۰۱۴ (۲۴ فوروردین ۱۳۹۳)

نویسنده: **الین شولینو**

برآورد صندوق بین‌المللی پول از تأثیر تحریم‌ها

براساس نخستین ارزیابی صندوق بین‌المللی پول در خصوص وضعیت اقتصادی ایران، در دو سال اخیر، تحریم‌های اقتصادی به بهای بیش از نیمی از درآمدهای نفتی این کشور تمام شده است. در پی اعمال تحریم‌های نفتی در اواخر سال ۲۰۱۱ میلادی، طی یک سال، حجم درآمد ناخالص ملی این کشور تا شش درصد کاهش یافت و در سال گذشته نیز ۲/۵ درصد دیگر به این رقم افزوده شد. درآمدهای ناشی از صادرات منابع انرژی‌زای کشور از ۱۱۸/۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱ میلادی تا ۶۲/۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۲ میلادی کاهش یافت. در نتیجه، در دو سال اخیر، کشور با کسری بودجه مواجه شده و درآمدهای نفتی‌اش از ۱۵ درصد تا پنج درصد درآمد ناخالص ملی رسید.

در صندوق بین‌المللی پول پیش‌بینی می‌کنند که با وجود کاهش تحریم‌ها، کاهش درآمدهای ناشی از صادرات نفتی ایران ادامه خواهد داشت و تا سال ۲۰۱۵ میلادی، میزان آن در حدود ۴۶/۵ میلیارد دلار خواهد رسید (منهای ۲۰ درصد از سطح جاری). کارشناسان صندوق خاطرنشان می‌کنند: «رشد بخش غیرنفتی اقتصاد نسبت به قوه کشور بسیار پایین است». آنها به دولت این کشور توصیه می‌کنند که دست به اصلاحات ساختاری بزند، میزان یارانه‌ها و ظرفیت مصرف انرژی صنایع را کاهش دهند و مالیات، در وهله نخست، مالیات بر ارزش افزوده را افزایش دهند که نرخ آن (پنج درصد)، در میان صادرکنندگان بزرگ مواد انرژی‌زا بسیار پایین است. دولت ایران از نیت خود برای افزایش میزان درآمدهای ناشی از وصول مالیات‌ها، از شش درصد تا ۱۰ درصد سخن گفته است.

منبع: کامرسانت، ۷ آوریل ۲۰۱۴ (۱۸ فروردین ۱۳۹۳)

نویسنده: تاتیانا پدووینا

نظر یک تحلیلگر تندرو در امریکا

تازه‌ترین دور مذاکرات هسته‌ای با ایران، یعنی گفت‌وگوهای هشت تا ۹ آوریل که در وین برگزار شد، نقطه میانی توافق موقت ۲۰ ژانویه تا ۲۰ ژوئیه است که برای امضای توافقنامه‌ای دائم تعیین شده است. بنابراین، رفتار ایران در این نقطه میانی چگونه بوده است؟ بگذارید این گونه تصور کنیم: اگر آقای حسن روحانی، رئیس‌جمهور ایران، دانشجوی من در «میشیگان» یا «جرج تاون» بود و قرار بود من برای عمل کردن به تعهدات توافقنامه موقت به وی نمره می‌دادم، نمره میان دوره او، به علت مردود شدن در این آزمون، «F» بود. اما اگر قرار بود در زمینه فریب‌دادن استاد باراک اوباما از «دانشگاه شیکاگو» به آقای روحانی نمره بدهم، نمره او «A» می‌شد.

تهران با چانه‌زدن، مذاکرات را پیش می‌برد و سرگرم دوزدن تعهدات خود در «برنامه اقدام مشترک» ۲۰ ژانویه است. «اتحاد برضد ایران هسته‌ای» می‌گوید: «صادرات نفت ایران از ماه اکتبر به این طرف ۱۱۷ درصد افزایش یافته است. اکنون تحقق تضمین دولت [اوباما]، از نظر آماری ناممکن است، مگر اینکه فروش نفت واقعاً به صفر برسد.»

گزارش‌هایی وجود دارد که صادرات نفت ایران برای پنجمین ماه، بیشتر از سطح مجاز در تحریم‌هاست. میانگین صادرات تهران برای شش ماه تا ۲۰ ژوئیه باید یک میلیون بشکه در روز باشد اما انتقال نفت با کشتی به آسیا از ماه نوامبر از این حد گذشته است. تیم اوباما برای دلخوش کردن منتقدان، وانمود می‌کند که صادرات در سه ماه آینده کاهش می‌یابد و در نتیجه به میانگین یک میلیون بشکه در روزی که در توافقنامه موقت ذکر شده است، می‌رسد؛ اما با رشد اقتصادها، تقاضا برای نفت افزایش خواهد یافت.

منبع: فارین پالیسی مگزین، ۱۱ آوریل ۲۰۱۴ (۲۲ فروردین ۱۳۹۳)

نویسنده: ریچارد تاتر

مذاکرات ایران و امریکا

دولتی که با دولت دیگر مذاکره می‌کند به گونه‌ای انکارناپذیر ناگزیر است که در داخل کشور نیز با کسانی که منافعشان تحت تأثیر نتیجه مذاکرات قرار خواهد گرفت، گفت‌وگو کند. نمونه کلاسیک چنین وضعیتی، مذاکره کنندگان است که بر سر یک میز با دشمنان و مخالفان خارجی خود مذاکره می‌کنند و بر سر میز دیگر با مخالفان داخلی خود به گفت‌وگو می‌نشینند.

در مذاکرات کنونی با ایران درباره آینده برنامه هسته‌ای این کشور، دولت امریکا حتی با وضعیت دشوارتری روبروست و دست کم همزمان سرگرم چهار مذاکره جداگانه است:

(۱) گفت‌وگوهای مستقیم با ایران
(۲) مشورت با شرکای خود در گروه ۵+۱ که می‌باید به موضع مشترکی دست یابند.

(۳) کنگره امریکا

(۴) متحدانی همچون اسرائیل و عربستان که منافعشان تحت تأثیر نتیجه مذاکرات مربوط به برنامه هسته‌ای ایران قرار خواهد گرفت.

موفقیت در یکی از این مذاکرات ضرورتاً به موفقیت در دیگر مذاکرات نخواهد انجامید، در حالی که موفقیت نهایی باید به گونه‌ای باشد که در هر چهار مذاکره جداگانه، دست کم در جه‌ای از موفقیت را به ارمغان آورد. نکته شگفت‌آور اینکه دستیابی به توافق با ایران ممکن است آسانترین بخش این بازی دیپلماتیک باشد. دشوارترین چالش نیز ممکن است در صحنه سیاسی داخلی، به ویژه در خود امریکا باشد. تندروها در ایران نیز بر آنند تا با هر گونه امتیازدهی احتمالی از سوی ایران، مخالفت کنند.

منبع: آسیا تایمز، ۵ مه ۲۰۱۴ (۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۳)

نویسنده: گری سیک

فشار تندروها به اوباما

براساس گزارش جدید صندوق بین‌المللی پول، به برکت کاهش تحریم‌ها، ایران نیز بهبود اقتصادی مختصر، هر چند شکننده‌ای را که دولت اوباما از اعتراف به آن اکراه دارد تجربه می‌کند. آسودگی موقت تهران از بحران اقتصادی ناشی از تحریم‌ها، که می‌توانست جدی‌تر از این باشد، (به برکت کاهش فشار تحریم‌ها از نیمه اول سال ۲۰۱۳)، به رژیم ایران مهلت نفس کشیدن داده است.

با وجود ادعای آقای اوباما که می‌تواند فشار تحریم‌ها را همچون پیچ تنظیم رادیو کم و زیاد کند، حتی کاهش مختصر می‌تواند از اهرم فشار امریکا در مذاکرات بکاهد. مادامی که شرکت‌های بین‌المللی محدوده کاهش تحریم‌های غرب را محک می‌زنند، قدرت این اهرم فشار روز به روز کمتر می‌شود.

نظر به هشدار یوان زارات، مقام رسمی پیشین در وزارت خزانه‌داری، وسواس قاطعانه درباره دستیابی به توافق به هر بهایی می‌تواند به سرعت از کارایی اهرم مهم مالی بکاهد بدون درک این موضوع که وقتی فشار تحریم‌ها کم شود، دیگر نمی‌توان شرایط را به حالت نخست بازگرداند. تهران به قضیه اشتیاق برای دستیابی به توافق به هر بهایی در واشنگتن واقف است و هر زمان که بخواهد، از طریق مذاکرات برای حفظ دستاوردهای هسته‌ای خود برای تولید جنگ‌افزار هسته‌ای فشار می‌آورد. اگر اوباما معتقد است که یک توافق بد، بهتر از توافق نداشتن است و در این مورد به جهان اطمینان داده است، بنابراین لازم است که به دیپلماسی به دیده حربه نظامی نگاه کند.

منبع: دپلی تلگراف، ۱۳ آوریل ۲۰۱۴ (۲۴ فروردین ۱۳۹۳)

نویسنده: مارک دوبوتز

اتهامات بی پایه آمریکا به ایران

وقتی کارمن اورتیز، دادستان امریکایی ایالت ماساچوست، بر ضد شهروندی چینی در انگلیس، به اتهام ناپدید شدن تحریم اقتصادی بر ضد ایران، کیفرخواست صادر کرد، کاری را انجام داد که ظاهراً اتهام تازه امریکا درباره برنامه جنگ افزارهای هسته‌ای ایران است.

در انتشار رسانه‌ای این کیفرخواست اعلام شد که سی‌های چنگ، از نوامبر ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۲ میلادی قطعاً با کاربرد هسته‌ای، از جمله کالاهای ساخت امریکا، برای شرکتی ایرانی به نام «عیوض تکنیک»، تهیه کرده است که گفته می‌شود «در ساخت و تأمین قطعات برای برنامه جنگ افزارهای هسته‌ای ایران» فعالیت می‌کند.

«رویترز»، «بلومبرگ»، «بوستون گلوب»، «شیکاگو تریبون» و «ایندیپندنت»، همگی در گزارش‌های خود این ادعا را درست دانستند؛ اما جامعه اطلاعاتی امریکا، پس از ارزیابی مشهور خود، یعنی «ارزیابی اطلاعات ملی در نوامبر ۲۰۰۷»، همچنان به اظهار نظر علنی درباره اینکه ایران از سال ۲۰۰۳ میلادی برنامه‌ای برای ساخت [جنگ افزارهای هسته‌ای نداشته است، ادامه می‌دهد.

اقدام گستاخانه دولت اوباما مبنی بر صدور کیفرخواست بر ضد فردی به علت صدور محصولات امریکایی به شرکتی که در «برنامه جنگ افزارهای هسته‌ای» ایران دست دارد، صرفاً نسخه تازه‌ای از همان ترفند زبانی دولت جرج بوش است. این ترفند زبانی با این موضع‌گیری سیاسی آغاز شد که برنامه ساترفیوژ ایران در تکثیر جنگ افزارهای کشتار جمعی «خطر» به‌شمار می‌رود؛ این «خطر» تکثیر، سپس با فعالیت‌های تکثیر هسته‌ای درهم آمیخت و از آن پس به «توسعه جنگ افزارهای هسته‌ای» تغییر یافت.

تبدیل «توسعه جنگ افزارهای هسته‌ای» به «برنامه جنگ افزار هسته‌ای»، آخرین تغییر زبانی بود.

دولت بیل کلینتون که استدلال می‌کرد از برنامه غنی‌سازی ایران می‌توان ساخت جنگ افزارهای هسته‌ای را استنباط کرد، آغازگر این نوع ادبیات فریبکارانه درباره برنامه هسته‌ای ایران بود.

منبع: آنتی وار، ۱۱ آوریل ۲۰۱۴ (۲۲ فروردین ۱۳۹۳)
نویسنده: گرث پورتر

برنامه توسعه منابع نفتی ایران

مشتاق علی گوهری، «رئیس شرکت ملی نفت ایران»، در گفت‌وگویی در پایان هفته گذشته با «شانا»، گفت جمهوری اسلامی ایران در نظر دارد نزدیک به ۱۴ میلیارد دلار را (۸/۳ میلیارد پوند) برای توسعه میدان‌های نفت و گاز مشترک با کشورهای همسایه سرمایه‌گذاری کند. این نشان می‌دهد که تهران سرگرم آماده‌شدن برای توسعه بیشتر «میدان پارس جنوبی» در خلیج فارس است.

براساس برآورد «آژانس بین‌المللی انرژی» (IEA)، «پارس جنوبی»، به همراه منطقه «گنبد شمالی» قطر، ۱۸۰۰ هزار میلیارد فوت مکعب گاز طبیعی و ۵۱ میلیارد بشکه گاز طبیعی مایع، نوعی ماده نفتی با ارزش، در خود ذخیره دارند. این منطقه، قطر را به بزرگترین حامل گاز طبیعی مایع (LNG) در جهان و ابرقدرتی

جهانی در زمینه انرژی تبدیل کرده است. توسعه منطقه «پارس جنوبی» که در سال ۱۹۹۰ میلادی کشف شد، در پی مشکلات فنی، اختلاف نظر در قراردادهای و تحمیل تحریم‌هایی که شرکت‌های نفتی بین‌المللی (IOCs) را وادار به پاس کشیدن از این میدان کرد، مختل شد.

اما به نظر نمی‌رسد ایران بتواند بدون کمک شرکت‌های نفتی بین‌المللی (IOCs) تولید نفت خود را افزایش، یا منطقه «پارس جنوبی» را توسعه دهد. تحریم‌هایی که با هدف مهار جاه‌طلبی‌های هسته‌ای تهران اعمال شده‌اند، مانع از ورود شرکت‌هایی همچون «رویال داچ شل»، «توتال» و «بی‌پی» شده است. پس از توافق اولیه‌ای که سال گذشته با امریکا و دیگر قدرت‌های مهم جهان، برای رفع محدود تحریم‌ها حاصل شد، پیشرفت‌کندی صورت گرفته است.

«آژانس بین‌المللی انرژی» در تازه‌ترین گزارش ماهانه‌اش، برآوردهای خود را از صادرات ایران در ماه فوریه اصلاح کرده و آن را بالاترین میزان در دو سال گذشته دانسته است. به گزارش «آژانس بین‌المللی انرژی»، ایران در ماه فوریه، ۱/۶۵ میلیون بشکه نفت خام را در روز با کشتی صادر کرده است که این رقم در مقایسه با برآورد قبلی، روزانه ۲۴۰ هزار بشکه افزایش را نشان می‌دهد.

منبع: دیلی تلگراف، ۱۳ آوریل ۲۰۱۴ (۲۴ فروردین ۱۳۹۳)
نویسنده: اندرو کریچلو

مذاکرات ایران و امریکا

دولتی که با دولت دیگر مذاکره می‌کند به گونه‌ای انکارناپذیر ناگزیر است که در داخل کشور نیز با کسانی که منافعی تحت تأثیر نتیجه مذاکرات قرار خواهد گرفت، گفت و گو کند. نمونه کلاسیک چنین وضعیتی، مذاکره کننده‌ای است که بر سر یک میز با دشمنان و مخالفان خارجی خود مذاکره می‌کند و بر سر میز دیگر با مخالفان داخلی خود به گفت و گو می‌نشیند.

در مذاکرات کنونی با ایران درباره آینده برنامه هسته‌ای این کشور، دولت امریکا حتی با وضعیت دشوارتری روبروست و دست کم هم‌زمان سرگرم چهار مذاکره جداگانه است:

- ۱) گفت و گوهای مستقیم با ایران
- ۲) مشورت با شرکای خود در گروه ۵+۱ که می‌باید به موضع مشترک دست یابند.
- ۳) کنگره امریکا
- ۴) متحدانی همچون اسرائیل و عربستان که منافعی تحت تأثیر نتیجه مذاکرات مربوط به برنامه هسته‌ای ایران قرار خواهد گرفت.

موفقیت در یکی از این مذاکرات ضرورتاً به موفقیت در دیگر مذاکرات نخواهد انجامید، در حالی که موفقیت نهایی باید به گونه‌ای باشد که در هر چهار مذاکره جداگانه، دست کم درجه‌ای از موفقیت را به ارمغان آورد. نکته شگفت‌آور اینکه دستیابی به توافق با ایران ممکن است آسانترین بخش این بازی دیپلماتیک باشد. دشوارترین چالش نیز ممکن است در صحنه سیاسی داخلی، به‌ویژه در خود امریکا باشد. تدروها در ایران نیز بر آنند تا با هرگونه امتیازدهی احتمالی از سوی ایران، مخالفت کنند.

منبع: آسیا تایمز، ۵ مه ۲۰۱۴ (۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۳)
نویسنده: گری سیک

خروج مخالفان دولت سوریه از حمص

آخرین کاروان شورشیان روز گذشته بعد از دو سال و نیم محاصره، شهر حمص را ترک کردند. خبرگزاری‌ها این خبر را در حالی مخابره می‌کردند که شورشیان جبهه اسلامی در شهر حلب هتل کارلتون را که چریک‌های رژیم در آن مستقر بودند، منفجر ساختند. در این حادثه حدود ۱۵ سرباز، کشته شدند. در بخش قدیمی شهر حمص، محله شورش‌ی بابا عمرو که غرق در ستون‌های دود ساختمان‌هایی شده است که توسط مخالفان به آتش کشیده شدند، اکنون در دست طرفداران دولت هستند اما آنچه زمانی یک مرکز صنعتی با یک میلیون سکنه بود، اکنون به نظر به شهر اشباحی می‌ماند که بر دره اوروتیه قرار گرفته است. چه کسی در سوریه پیروز می‌شود؟ این سؤالی آسان با پاسخی پیچیده به شمار می‌آید. سوریه سابق که به واسطه سه سال جنگ داخلی که ۱۵۰ هزار کشته و سه میلیون آواره به همراه داشته، ویران و زیر و رو شده است، فقط از یک میدان نبرد تشکیل نشده بلکه از عرصه‌های مختلفی از شمال گرفته تا جنوب و از شرق گرفته تا غرب تشکیل شده است. عرصه‌هایی که از مرز عراق و پشت جبهه‌های جنگ چریکی در لبنان و ترکیه نیز عبور می‌کنند. اگر بخواهیم بی‌رحم باشیم، می‌توانیم بگوییم که شورشیان بدون یک کمک خارجی قابل توجه هرگز پیروز نخواهند شد و پیروزی‌های بشار اسد همواره مرارت بار و ناپایدار باقی خواهند ماند.

در حالی که کمتر از یک ماه به برگزاری انتخابات ریاست جمهوری باقی مانده، برای بشار اسد انتخاباتی که او خود را آماده پیروزی مجدد در آن می‌کند، حمص فقط یک پیروزی نمادین نیست، بلکه دارای اهمیتی راهبردی است: اکنون این رژیم می‌تواند یک راه مهم ارتباطی را به سمت شمال و غرب در مسیر بندرهای لتاکیه و طرطوس، دژهای علوی بر سواحل مدیترانه کنترل کند. این چرخش در ژوئن سال گذشته با فتح القصیر که طرفداران حزب‌الله و نصرالله در مسیر تدارکاتی شورشیان از لبنان شدیداً خواستار آن بودند، حاصل گردید. چریک‌ها روستا به روستا از این ارتباطات دور ماندند و بر اثر گرسنگی به تنگنا افتادند و سرانجام شهر حمص نیز سقوط کرد.

این، به طور قطع پایان جنگ نیست، آن گونه که حمله ویرانگر به هتل کارلتون، واقع در بخش قدیمی شهر حلب نشان داد، شهری که از فتوحات زودگذر سربازان اسد به شمار می‌آید و هزار سال پیش امیر خردمند سیف‌الاسلام با درباری از شعرا، فیلسوفان و هنرمندان در آن حکومت می‌کرد. حتی یک راه حل دیپلماتیک نیز مشاهده نمی‌شود. راه‌حلی که به نظر می‌رسد همه از آن چشم‌پوشی کرده باشند. با این حال، تنها در ماه اوت گذشته، باراک اوباما در اینجا می‌خواست اسد و زردخانه شیمیایی‌اش را بمباران کند. آن زمان پوتین واسطه یک توافق گردید و ضامن آن شد و این گونه متحد دیرینه‌اش را نجات داد. اما اکنون سفارتخانه‌های غربی در قلب اروپای شرقی، چیزهای دیگری برای اندیشیدن دارند و سوریه در آتش کورسوی دور دست به نظر می‌رسد.

منبع: ایل سوله ۲۴ آورده، ۹ مه ۲۰۱۴ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۳)

نویسنده: آلبر تو نگری



مذاکرات صلح حماس با فتح

زمنه‌های شروع تهاجم دوباره اسرائیل به غزه

افرایم هالوی، رئیس پیشین سازمان موساد در ستون‌های روزنامه یدیعوت آحارانوت، پر تیراژترین روزنامه اسرائیلی پرده از روی عملیاتی بر می‌دارد که سال‌هاست در اسرائیل از آن حمایت می‌شود؛ ریشه‌کن کردن حماس. هالوی می‌گوید: «ما باید بهای سنگینی حتی از نظر جانی بپردازیم. اما اگر در این کار موفق شویم یکی از عمده‌ترین تهدیدات در برابر بقای دولت یهود را از میان خواهیم برداشت.» ضعف کنونی حزب‌الله و توجه غرب به بحرین و کرین، دو عامل دیگر به شمار می‌آید که به سمت این راه‌حل سوق می‌دهد.

لازم به ذکر است که افرایم هالوی یک تندرو نیست. وی در تحلیلش یادآور می‌شود که همواره از راه نخست، یعنی راه گفت و گو با حماس حمایت کرده است. اما این موضوع را پنهان نمی‌سازد که امروزه دوره عوض شده است، «زمانی که دشمنت بسیار ضعیف است، فکر کردن به نابودی‌اش از نظر نظامی راهی است که باید مدنظر گرفت.»

شایان ذکر است که افکار عمومی در اسرائیل این فرضیه را پذیرفته است. یائیر لاپید، وزیر دارایی اسرائیل و اعجوبه «جناح میانه» انتخابات اخیر چنین بازگو کرد که «حتی ساف قبل از آغاز گفت و گو با اسرائیل و به رسمیت شناختن حق موجودیتش، یک سازمان تروریستی بود.»

راهی که امروز نیز می‌تواند توسط حماس طی شود. در حالی که چند روز از سازش میان فتح و حماس در عرصه فلسطین می‌گذرد، بحث و مناظره پیرامون راه‌حل نظامی، نه بر حسب اتفاق، بار دیگر آغاز می‌گردد. توافقی که منجر به تشکیل یک دولت وحدت ملی در هفته‌های آتی و برگزاری انتخابات جدید در شش ماه آینده خواهد شد. این اولین باری نیست که این دو گروه می‌کوشند از سال ۲۰۰۷ میلادی به هم نزدیک شوند، سالی که حماس در آن کنترل نوار غزه را به دست گرفت. حماس و فتح در خصوص نکات بسیاری همچنان دچار اختلاف‌اند. از جمله بر سر نابودی نیروهای امنیتی اسلامگرا. اما متوجه هستند که اختلاف میان کرانه باختری و نوار غزه باعث تضعیف قضیه فلسطین گردیده و فقط به نفع اسرائیل است.

توافق آنها باعث توقف مذاکرات جاری با دولت یهود که در ضمن بی‌حاصل بودند، گردید. لیکن این «امتیاز» را دارد که باعث تحکیم جبهه فلسطین در صورت وقوع یک تقابل نظامی با اسرائیل گردید. کری، وزیر خارجه امریکا و اروپا که بیش از پیش به زحمت قصد دارند بار دیگر روند صلح را راه‌اندازی کنند، همچنان به میانجی‌گری می‌پردازند. به یک معجزه نیاز است.

منبع: اروپا، ۵ مه ۲۰۱۴ (۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۳)

نویسنده: مائوریتز یو دبانه

کاهش ازدواج به علت مشکلات مالی

هزینه مالی فزاینده ازدواج - که جهیزیه تنها بخشی از آن است - باعث شده است که بسیاری از زوج‌های جوان به طور کلی از این مساله چشم پوشی کنند. به موجب یک مطالعه انجام شده از سوی «گروه پژوهشی بیماری‌های اجتماعی در دانشگاه شهید بهشتی»، ملزومات مالی بهت آور در کاهش ۷۰ درصدی میل به ازدواج نقش داشته است. زندگی مشترک خارج از چارچوب ازدواج - در برابر تاسف شدید تشکیلات روحانی که روابط پیش از ازدواج را منع می‌کند - در حال افزایش است.

نظام تهیه جهیزیه از نظر برخی افراد، یک دلیل مهم برای ایجاد مشکلات عاطفی در میان جوانان ایرانی به شمار می‌رود. یک پزشک مقیم تهران می‌گوید فشار روحی و رقابت برای تهیه جهیزیه در حکم یک بیماری روانی محسوب می‌شود که او آن را «یک دغدغه همیشگی برای متمایز بودن و بهتر بودن از دیگران به هر نوع ممکن» می‌نامد.

درون فروشگاه بزرگ، هانیه لحظه‌ای متوقف می‌شود تا نگاهی به فهرست خریدهای خود بیافکند. او مبلغ ۶ هزار ۶۰۰ دلار خرج کرده و هنوز نیمی از فهرست خود را نیز تهیه نکرده است. او می‌گوید: «از آن جایی که ما باید چندین سال را در یک آپارتمان اجاره نشینی کنیم تا بتوانیم موضوع خرید خانه برای خودمان را در نظر بگیریم، به دوش کشیدن این همه وسایل در هر بار یک درد و زحمت به شمار می‌رود. ولی خانواده من نیز همانند بیشتر خانواده‌ها معتقدند که جهیزیه منبع غرور و احترام است... اگر چیزی کم باشد، دیگران به ما کنایه خواهند زد.»

منبع: گاردین، ۷ آوریل ۲۰۱۴ (۱۸ فروردین ۱۳۹۳)
نویسنده: خبرنگار دفتر گاردین در تهران

استفاده از سلاح شیمیایی در سوریه

بر اساس گزارش مجموعه فعالان مخالف نظام سوریه، روز بیست و هفتم ماه مارس در حرستا واقع در حومه شرق دمشق که تحت کنترل مخالفان دولت سوریه قرار دارد، حملاتی که به نظر می‌رسد در آن از سلاح‌های شیمیایی استفاده شده است، صورت گرفته است. مقداد، پزشک سی و هشت ساله‌ای که بیمارانش را در بیمارستان سیار واقع در نزدیکی محل مورد اصابت سلاح‌های شیمیایی احتمالی معاینه کرد، علائمی از جمله بیرون آمدن کف از دهان را که به نظر می‌رسد بر اثر حملات گاز سمی باشد، تایید کرده است. به گفته پزشک نامبرده، سه نفر بر اثر گاز سمی کشته شدند. روز سوم ماه مارس هم حملات مشابه به مقر مخالفان نظام سوریه در شهر «درعا» واقع در حدود پانزده کیلومتری شرق دمشق، صورت گرفته است و دست کم چهار نفر بر اثر این حملات کشته شدند.

بر اساس گزارش رسانه‌های اسرائیل، یک مقام عالی رتبه نظامی اسرائیل هم در همین راستا اظهار داشت: «حکومت اسد در روز هفتم ماه مارس در بخش شرقی دمشق از سلاح‌های شیمیایی استفاده کرده است.»

از سوی دیگر، بر اساس گزارش خبرگزاری دولتی سوریه، دولت این کشور دو روز پیش از حادثه حرستا نامه‌ای را به شورای امنیت سازمان ملل ارسال و اعلام کرد: «تروویست‌ها حملات گاز سمی را در اطراف دمشق تدارک دیدند.»

هر یک از مناطقی که احتمال دارد سلاح‌های شیمیایی در آن‌ها استفاده شده باشد، در احاطه حکومت اسد قرار دارد. تجهیزاتی که بتوان استفاده از سلاح‌های شیمیایی را در محل بررسی کرد، موجود نیست. افزون بر این، گرفتن نمونه خونی و بررسی آن در خارج از محل هم مشکل است. گفتنی است ماه اوت سال گذشته هم در اطراف دمشق از گاز سارین استفاده شده است و بیش از صدها تن بر اثر آن کشته شدند.

منبع: ماینیچی، ۱۲ آوریل ۲۰۱۴ (۲۳ فروردین ۱۳۹۳)
نویسنده: آکی یاما شین ایچی

درگیری‌های فرقه‌ای در لبنان

برنامه امنیتی دولت جدید لبنان مرهمی ناچیز بر زخمی عمیق است که بر اثر دشمنی‌های تاریخی بین جامعه سنی و علوی ایجاد شده و عواملی چون فقر، زیرساخت‌های ویران، بیکاری شدید و دسیسه‌های سیاستمداران محلی آنرا تشدید کرده است. بر پایه گزارش یکی از سازمان‌های وابسته به سازمان ملل متحد، در سال ۲۰۱۲ میلادی بیش از ۵۱ درصد از ساکنان طرابلس در فقر مفرط به سر می‌بردند و درآمد روزانه آنها کمتر از ۴ دلار بوده است. اگر گامی در جهت بهبود وضعیت اقتصادی و کیفیت زندگی آنها برداشته نشود، درگیری‌های فرقه‌ای گریزناپذیر خواهد بود.

با اینکه برنامه امنیتی دولت لبنان در ابتدا با استقبال جامعه علوی و سنی طرابلس روبرو شد، اما روز یکشنبه در مناطق مختلف این شهر تظاهرات جداگانه برگزار گردید. تظاهرکنندگان در منطقه سنی نشین باب تیان خواستار عفو کسانی شدند که حکم دستگیری آنها صادر شده است و در محله جبل محسن که شیعیان در آن سکونت دارند، تظاهرکنندگان به کيفرخواستی که علیه رفعت عید صادر شده است اعتراض کردند.

منبع: کریسچن ساینس مانیاتور، ۶ آوریل ۲۰۱۴ (۱۷ فروردین ۱۳۹۳)
نویسنده: نیکولاس بلندفورد

روابط ایران و حماس

شواهد نشان می‌دهد از شدت تنش بین حماس و ایران کاسته شده، ولی روابط حماس با مقاومت هنوز به شکل سابق بازنگشته است. همچنین به گفته یک مسئول بلندپایه حماس، کمک‌های ایران به حماس دیگر مانند سابق نیست. حوادث زیادی روی داد و شکاف‌ها و زخم‌های بزرگی ایجاد کرد که دستیابی به تفاهم و پشت سر گذاشتن آنها به اختصاص زمان و گفت‌وگوی بیشتری نیاز دارد.

تحولاتی در منطقه روی داد که موجب شد حماس از یک سو و حزب الله و ایران از سوی دیگر، به بازسازی پل‌های ارتباطی خود بپردازند. سرنگون شدن متحد قدرتمند حماس در مصر و کنار کشیدن چشمگیر قطر از مداخله در مسائل منطقه‌ای و سرگرم شدن دولت اردوغان به مسائل داخلی موجب شد حماس خود را در شرایطی دشوار ببیند. در مقابل، ایران معتقد بود که مسئله فلسطین بر گه مهمی در طرح راهبردی این کشور در منطقه محسوب می‌شود و نکات مشترک بین ایران و حماس بیشتر از نکات اختلاف است به ویژه آنکه حماس تأثیرگذارترین گروهی است که می‌توان به آن تکیه کرد. تبدیل شدن کشمکش در سوریه از خواسته‌های مردمی به جنگ نیابتی بین محورهای بین‌المللی و منطقه‌ای، از جمله تحولات بزرگی بود که دو طرف را به سمت نزدیک شدن به یکدیگر پیش برد.

حماس بر درست بودن موضع اصولی خود در قبال بحران سوریه پافشاری می‌کند و آن را مطابق با اصول و ارزش‌های اخلاقی خود به عنوان جنبش مقاومت اسلامی و دارای برنامه آزادیبخش ملی می‌داند. حماس نمی‌پذیرد که گروه‌گان طرف‌های حامی خود باشد اما قطعاً عقب‌نشینی‌هایی در داخل جنبش حماس در زمینه اظهارات علنی بر ضد رژیم سوریه و برافراشتن پرچم انقلابیون سوریه در غزه و نحوه برخورد با اعضای که برخلاف موضع رسمی این گروه عمل کردند و در سوریه جنگیدند، صورت گرفته است.

منبع: الحیات، ۴ آوریل ۲۰۱۴ (۱۵ فروردین ۱۳۹۳)
نویسنده: عمر کاید



برای نخستین بار یک کارشناس هسته‌ای اسرائیل از نتانیاهو انتقاد می‌کند

نتانیاهو-نخست‌وزیر اسرائیل - تقریباً هر روز درباره خطر ایران مسلح به جنگ‌افزار هسته‌ای هشدار می‌دهد. اکنون یک متخصص سلاح‌های هسته‌ای، از همفکران خود وی، این حرف را رد می‌کند: یوسی ایلام، ژنرال سابق، نخست‌وزیر را به ترساندن شهروندان، با اهداف شخصی، متهم می‌کند.

اتهامی واضح و روشن که هیچ چیز نامشخصی در آن نیست: یوسی ایلام، رئیس سابق کمیسیون انرژی اسرائیل، می‌گوید، «هشدارهای بنیامین نتانیاهو در مورد برنامه هسته‌ای ایران چیزی بیش از ارباب نیستند». نخست‌وزیر با تهدید و ارباب سازمان‌یافته مردم تنها به دنبال یک هدف اصلی است: استفاده سیاسی شخصی.

یوسی ایلام رقیب نتانیاهو نیست، اما در رشته خود متخصص است. او ۱۰ سال تمام در کمیسیون اسرائیل که مسئول همه امور هسته‌ای است، مشغول به کار بود. وی که درجه سرتیپی دارد، عمر کاری خود را در زمینه سلاح‌های هسته‌ای سپری کرده است. ایلام برای وزارت دفاع در تل‌آویو راهبردهایی طراحی کرد و به چندین نخست‌وزیر اسرائیل مشاوره داده است.

او بر موضع خود که در تضاد با تلاش سال گذشته نتانیاهو برای باوراندن تهدید قریب‌الوقوع ایران بود، ثابت‌قدم است: این ژنرال سابق و کارکشته در مصاحبه با روزنامه یدیعوت آحرانوت گفت: «رژیم تهران دست کم ۱۰ سال تا در اختیار داشتن بمب هسته‌ای فاصله دارد».

کلمات ایلام مهر تأییدی بر موضع تمام کسانی است که از تعصب و اقدامات مغرضانه نتانیاهو پیش از دور بعدی مذاکرات در ۱۳ مه با دولت ایران در وین شکایت دارند. البته کلمه «مغرضانه» نیز حق مطلب را ادا نمی‌کند.

نه فقط مخالفان نتانیاهو وی را به داشتن وسواس برای حمله به ایران متهم می‌کنند، بلکه او با ما، رئیس‌جمهور آمریکا و فرانسوا اولاند، رئیس‌جمهور فرانسه، نیز در این زمینه باور مشابهی دارند.

البته جای تعجب وجود ندارد، زیرا نخست‌وزیر اسرائیل همان استدلال‌های پیشین و تکراری را در سخنرانی‌های خود، به هر مناسبتی، بر زبان می‌راند. این استدلال‌ها همانند حلقه‌های یک زنجیر بی‌انتهای تشبیهات آخرالزمانی است. او توافق نهایی احتمالی با ایران را با موافقتنامه مونیخ در سال ۱۹۳۸ میلادی، که بر اساس آن، آلمان نازی چکسلواکی سابق را به خود ملحق کرد، مقایسه می‌کند.

اگر چه چنین تشبیهات تاریخی، بخشی از فرهنگ سیاسی معمول در اسرائیل هستند، به نظر می‌رسد نتانیاهو با تکرار سخنان مرثیه‌وار خود در پشت تریبون‌های رسمی جامعه بین‌المللی، بیش از اندازه اغراق و مبالغه می‌کند.

این واقعیت که او هیچ سخن مثبتی درباره اولین گام در بهبود دیپلماتیک بین ایران و آمریکا پس از چند دهه، به زبان نیاورده، باعث شده است تا بسیاری از جمله همفکران سیاسی وی نیز از او انتقاد کنند. امروزه یوسی ایلام، نه تنها اولین عضو ارشد سازمان امنیتی اسرائیل است که علیه نتانیاهو سخن می‌گوید، بلکه او یک متخصص و کارشناس برنامه هسته‌ای ایران نیز هست.

ایلام می‌گوید: نتانیاهو «سیاست اشتباه و راهبرد اشتباه» را دنبال می‌کند. برخلاف حمله‌های سابق اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای دشمن - سوریه در سال ۲۰۰۷ و عراق در سال ۱۹۸۱ - حمله به اصطلاح پیشگیرانه به ایران بسیار مشکل‌تر خواهد بود.

دلیل دشواری آن مخفی نگه‌داشته‌شدن و پراکندگی تأسیسات در سراسر کشور ایران است. برای حمله تمام‌عیار به ایران، باید به «جنگی واقعی» دست زد. ایلام می‌پرسد، چه کسی در پی این کار است؟ و خود پاسخ می‌دهد: چنین جنگی به درستی به نفع اسرائیل و مردم آن نیست. عوض، نخست‌وزیر می‌خواهد شهروندان خود را وحشت‌زده به دنبال خود بکشاند و در نتیجه، نوعی اختیار تام سیاسی به دست آورد.

ایلام نظرات و عقاید خود را در مورد دولت پنهان نمی‌کند. سیاستمداران اسرائیلی به غلط خود را قادر مطلق و عالم مطلق تصور می‌کنند. مبارزه‌طلبی نظامی به‌ویژه برای کشور و جامعه خود این افراد مضر است. یوسی ایلام همچنین قتل مهندسان و دانشمندان ایرانی را، که اسرائیل متهم اصلی این پرونده به‌شمار می‌رود، محکوم می‌کند. این قتل‌ها «اقدامات تروریستی» بی‌ارزشی هستند، زیرا افراد به‌صورت گروهی به کار و تحقیقات علمی می‌پردازند؛ هیچ کس دارای دانشی نیست که به دیگران منتقل نکرده باشد.

در پاسخ به پرسش رونن برگمن، روزنامه‌نگار و کارشناس امنیتی اسرائیل، که آیا زمان فاش کردن برنامه هسته‌ای اسرائیل رسیده است، ایلام قاطعانه پاسخ «نه» می‌دهد. ایلام می‌گوید نباید درباره ظرفیت‌های هسته‌ای اسرائیل صحبت کرد، این مسئله باید همچنان مخفی باقی بماند. دست‌کم در این زمینه، سیاست و سیاستمداران اشتباه نکرده‌اند.

منبع: اشپیکل، ۹ مه ۲۰۱۴ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۳)
نویسنده: جولیا آمالیا هیر

چشم انداز خوانندگان

چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید نگاه کرد

نمی‌توانیم مشکلاتمان را با تکیه بر همان «روش تفکری» که در زمان خلق آن مشکلات به کار برده‌ایم، حل کنیم.

آلبرت اینشتین

مشکلات کشور ما کدامند؟

کدام «روش‌های غلط فکری» منتهی به ایجاد این مشکلات شده‌اند؟ من بر این باورم که سؤال بزرگی که رهبر انقلاب روی میز گذاشته‌اند، خیلی سؤال شریفی است. سؤال آن است که توفیقی را که ما در ساخت موشک، نانو، هسته‌ای و سلول‌های بنیادین داشته‌ایم چرا نتوانیم برای «اقتصاد» تکرار کنیم؟

من به قدر فهم خود چند نکته مقدماتی برای وصول به جواب درست، می‌گویم. شما هم به این سؤال بپندیشید و کم‌کم جواب خود را به سؤال رهبر در ذهنتان تکمیل کنید. این یک سؤال مهم ملی است که هر نخبه‌ای باید به آن پاسخ دهد...

۱. در آن توفیقات که همگی توسط ساختارهای دولتی حاصل شده است، زمان و پول نامحدود فرض شده است. یعنی مرکز تحقیقاتی که مثلاً موشک شهاب ساخته است، نه محدودیت زمان داشته و نه محدودیت پول... می‌شد صد یا دویست یا هزار بار در طول پنج، ۱۰ یا ۲۰ سال با هر میزان هزینه مالی، سعی و خطا کرد تا به نتیجه رسید.

می‌شود بخش بزرگی از منابع محدود کشور را در چند پروژه خاص اینچینی متمرکز کرد و در عرصه اقتصاد خرد همان چند پروژه، «پشتیبانی نامحدود» را آفرید اما تعمیم «رویکرد تخصیص منابع مالی و زمانی نامحدود» به کل اقتصاد کلان محال است... یک دلیل آنکه، در سطح حسابداری ملی، منابع نامحدود می‌طلبند.

۲. اغلب این پروژه‌های نورچشمی هم نمی‌توانند در بازار جهانی رقابت کنند. قیمت واقعی این محصولات با سرمایه‌گذاری نامحدود اگر با حسابداری صنعتی واقعا محاسبه شود، با قیمت رقبا قابل قیاس نیست. قیمت تمام‌شده اورانیوم غنی‌شده ایرانی در بازار دنیا (به فرض لغو همه تحریم‌ها) خریدار دارد؟ سانتریفیوژهای ایران با قدرت ۰/۷۵ تا یک درصد مثل آر. آی یک یا مثلاً سه تا چهار مثل آی-آر۲ را با سانتریفیوژهای متداول غربی با قدرت بالای ۳۰ قیاس کنید. حجم عظیم سرمایه‌گذاری مستقیم و غیرمستقیم / هزینه - فرصت ایران در این صنعت را هم ببینید. حالا قیمت تمام‌شده هر کیلو اورانیوم قابل محاسبه می‌شود.

۳. تولید علم ما در مرحله تبدیل به کالا یا خدمات قابل فروش مشکل اساسی دارد. واقعیت آن است که مقالات علمی ما اغلب برای کسب مدارج آکادمیک تولید می‌شود نه آنکه زاینده و محصول جانبی مطالعات صنعتی جدی باشد! ما در تولید مقاله از ترکیه، نروژ و سوئد جلو افتاده‌ایم. آیا فهم شما آن است که در تولید صنعتی دانش‌پایه هم جلو افتاده‌ایم؟ در کدام محصولات دانش‌پایه، بر اساس تولید دانش بومی، تأمین‌کننده اول یا دوم یا دهم بازار دنیا هستیم؟

۴. نکته آخری که به‌زعم من مهم است که به آن توجه کنیم، ارزیابی توفیقات و شکست‌ها در یک جدول با هم است و گرنه منحرف می‌شویم.

در کنار توفیقات کشور، لیست بلند بالای شکست‌ها را هم باید تحلیل کنیم. هزینه - فرصت ناشی از این شکست‌ها را هم ببینیم. فرار نخبگان، ارتباط بیمار آکادمی و صنعت، بهره‌وری پایین، فساد گسترده اداری، سطح نازل قانون‌مداری، سطح نازل امنیت قضایی، بیکاری، رواج دروغ، افول اخلاقی، فاصله طبقاتی، ضعف کشنده مجلس و قانون‌گذاری، وضعیت بحرانی مدیریت محیط‌زیست و آب، افول سرمایه اجتماعی و... همگی محصول عملکرد و مدیریت ماست و اینها را هم تحلیل کنیم.

وضع امروز ما در رقابت جهانی بسیار شبیه وضع شوروی در دهه ۷۰ است. با این اختلاف که اگر تفاوت قدرت امریکا-شوروی یا غرب - شرق دو به یک بود، تفاوت غرب-ایران، و اگرایی عددی به مراتب قابل تأمل تر دارد. البته غرب هم فعال مایشاء نیست و محدودیت‌هایی دارد اما باید عاقلانه به میزان قدرت و توانایی تأثیر بزرگ غرب بر تحولات نگریم...

گذر زمان به نفع ما نیست و فرسایش بر مدل رقابت ما حاکم است. با اعتراف به اهمیت توجه به دستاوردهای موجود کشور و صد البته با استدعای توجه به ناپسامانی‌های استراتژیک خودمان، اگر نحوه اندیشیدن به مسائل را اساساً تغییر ندهیم، آینده روشنی پیش رو نیست. تجربه دهه ۴۰ ژاپن و حتی تجربه سه دهه اخیر چین نشان می‌دهد که این گونه تغییر رویکرد، اگر مدبرانه باشد، الزاماً به معنای آتش‌زدن به دارایی‌های ملی موجود نیست. فکرمان را باید بشوییم و جور دیگر باید ببینیم...

چشم‌انداز ایران: از ابتدای انقلاب چه در نشریه راه‌مجاهد و چه در چشم‌انداز ایران تأکید ما روی فقدان متدلوژی و نحوه نگرش درست بوده است که خانم خلعتبری به‌خوبی این نقیصه را مطرح کرده‌اند.

پیامبر می‌گفت: مداد العلماء افضل من دماء الشهداء
و معلم می‌گفت: دستم را قلم می‌کنم اما قلمم را از دست نمی‌نهم
سوگند به دست قلم‌شده‌ات

درختی که از دست قطع شده‌ات، روئیده
ثمره‌اش نه خشونت که «عطوفت» است
میوه‌اش نه تفرقه، که «وحدت در عین کثرت» است
من و تو یقین داریم که پاسخ خشونت را می‌توان با «عطوفت» داد

و دو چشم بی‌سویت
که ناپیوست تا ما بینا و بصیر بمائیم
تا به همه بفهمانی که دنیا و هر چه در آن است
حقیر تر از آن است که به نیم‌نگاهی از تو بی‌بازرد
ما با «صبر» و «امید»

که دو شاه کلید همه قفل‌های آرمان‌های ماست
قله‌های صلح و وحدت را
با گام‌های نستوه و استوارمان
چه عاشقانه طی خواهیم کرد
آری

عاشقانه، عاشقانه، عاشقانه

تهران - لواسانی

با سلام و خسته نباشید خدمت جناب آقای مهندس لطف‌الله میثمی و دیگر دست‌اندرکاران نشریه وزین چشم‌انداز ایران و تشکر و قدردانی از زحمات حضرت‌عالی و دیگر دست‌اندرکاران نشریه خوب و جذابتان و تشکر مضاعف از اینکه طرح امانی - رایگان را برای بهره‌مندی کسانی که توانایی مالی ندارند با این وضعیت اسف‌بار مالی و بحران مطالعه و نشر در ایران راه انداخته‌اید. جناب آقای مهندس میثمی، زمانی دور که در تهران بودم آرزوی دیدار نزدیک شما و اندیشمندان و کسانی را که در نشریه شما قلم می‌زنند داشتم، متأسفانه این فرصت مهیا نشد و امیدوارم روزی بتوانم حضرت‌عالی را از نزدیک زیارت کنم. از همه سرمایه‌داران و کسانی که از تمکن مالی برخوردارند از طریق نشریه شما می‌خواهم در این کار خیر فرهنگی شما را حمایت کنند و این کار شما از مسجد و مدرسه ساختن کمتر نیست. هرچند همه اینها به‌جای خود قابل ارزش و تقدیر است اما رشد اندیشه و تعالی افکار مردم کمتر از اینها نیست.

با آرزوی توفیق - علی بخشی هوی از دیار بلوچستان

زبان مادری

روز ۲۱ فوریه (دوم اسفند ماه) روز جهانی زبان مادری

چرا زبان مادری؟ چرا عنوان نمی‌شود زبان پدری؟ چرا زبان پدری جا نمی‌افتد و در زبان نمی‌چرخد؟ حتی چرا جای‌گیر نشده است که بگوییم زبان پدری و مادری؟ شاید انس آدمیزاد با خمیرمایه و آرایش اصلی زبان مادری‌اش، نه از لحظه تولد بلکه از همان آنی که جنین خلق شود و دوران حمل ظاهر شود، آغاز شده است.

تقلیل کاربرد زبان برای بیان و گفت‌وگو و درنهایت ارتباط آدمی، تنزیل خو کرده و در عین حال دور از حقیقت است. زبان به عبارتی محقق، اتاق اندیشه آدمیزاد است. اتاقی که به آن ذهن و ذهنیت می‌گوییم... اوضاع و احوال کودکی دبستانی را که تا هفت‌سالگی زندگی‌اش با کلامی مأنوس بوده است با الفاظی روبرو می‌کند که چون پتک بر ذهن و روان نونهای فرود می‌آید و ساختاری را که به گوش او آشنا بوده است و تبعاً و طبعاً به دلش نزدیکتر، به بازی فرامی‌خوانند.

... این‌گونه است که مرزهای جهان کودک و فرازهای فهم و شعورش از هم می‌پاشد و به نحوی زبان مادری معنایی مهجور و معلق و خلأ می‌یابد. ... ایامی که حکاکای ضرورت‌های آموزشی و پایه‌ای، مساعدترین فرصت است. تزلزل و نشستگی را فراهم می‌کند که یادگیری آسان و سهل را به جریانی زجرآور و خشن و شکننده و مهرزدا تبدیل می‌کند.

اوضاع و احوال کلاس اولی‌ها در ایام آغازین ورود به مدرسه و گریه و زاری آنها که مدت‌ها بعد از شروع، ادامه می‌یابد، حکایتی از این رویارویی‌های نامأنوس و بیگانه با فضای ذهنی و آرایش جافاده زبانی کودک است... دیدن و دیده‌شدن زبان‌ها و فرهنگ‌های رنگ به رنگ متفاوت و به‌رسمیت‌شناختن آنها، وحدتی درونی و ارگانیک را رقم می‌زند و حفظ تمامیت حقوقی انسان‌ها را در تارک می‌نشاند و به تبع آن حفظ تمامیت ارضی، حافظانی با عزم و اراده و به دور از تصنع را به عرصه می‌کشاند.

... وقتی حسن رشدیده با همت خود نخستین بنای مدرسه را با شیوه آموزشی مدرن در تبریز رقم زد و حاصلی از مصادیق نوین تمدن بشری را در فضای ایرانی محقق کرد و آموزشی در زبان (فارسی و ترکی آذربایجانی) تدوین کرد، نگاهی والا و عینی‌تر به آموزش و پرورش کودکان این مرز و بوم داشت اما در عصر متأخری که قانون‌اساسی کشورمان به صراحت این حق را به رسمیت شناخته است (اصل ۱۵ قانون‌اساسی جمهوری اسلامی ایران) جریان مدعی ایرانی، درگیر مهمی این‌چنین فراموش شده، در فضای تعلیم و تربیت کشورمان است... اغراق نخواهد بود اگر انفعال ارتشی پرطمطراق در سال ۱۳۲۰ که به منزله سپاه شخصی تنزل یافته بود و با زدودن رأس آن و تبعید ناخواسته‌اش، عاجز از هرگونه واکنش مؤثر در جهت مصالح و منافع آحاد در این سرزمین بودند، محصول قطعی اصراری غیرواقعی تلقی شود که در عصر پهلوی، به بهانه مدرن‌سازی، فرهنگ‌ها و زبان‌های متفاوت مردم این سامان، آثار می‌شد. جریانی که ناتوان از ساماندهی ارتش، رنگارنگ اما ملی بود و با تمام توان حفظ تمامیت ارضی این سرزمین را مغایر و دشمن تمامیت حقوقی انسان ایرانی می‌دانست.

... بیانی کلیشه‌ای اما نزدیک به واقع، مطبوعات را رکن چهارم دموکراسی و گذر از موبو کراسی معنا می‌کند، اما ترسی منطقی، آزردهنده می‌شود. تیتربامفهوم آن نشریه، چشم‌اندازی به ایران است و جغرافیای ایران نیز از جهت رنگارنگی و گرایش‌های هویتی زبانی و نژادی و فرهنگی امر واضحی است، اما چگونه است که در چنین نشریه‌ای و در آن‌گونه تابولی نشری، حق ابتدایی یک روز جهانی (روز جهانی زبان مادری) در سطح نازل و فرم‌وار نیز ادا نمی‌شود. به یاد بیاوریم یکی از این هویت‌های رنگارنگ چند درصد کل مردم ایران را شامل می‌شود! اما دریغ از اذعان که نه!، اشاره‌ای به حق طبیعی آنان و برخورداری از زبان در کامشان!

آنانی که سخنرانی خویش و قلمفرسایی خود را در این فرستنده و در آن نشریه با درود به فارسی‌زبانان می‌آغازند خواسته یا ناخواسته آب به آسیاب دشمنان تمامیت ارضی ایرانی می‌ریزند، زیرا اینان که تزئیناتی از قبیل پروفیسور، متخصص در ایران‌شناسی و سیاست نیز در ویتترین خویش، جای داده‌اند قرابت بیشتری را با اتباع تاجیک و افغانستان نشان می‌دهند تا بلوچ و آذربایجانی و...!؟

جعفر معانی - قاضی پیشین دادگستری تهران

با صبا افتان و خیزان می‌روم تا کوی دوست وز رفیقان ره استمداد همت می‌کنم

با توجه به درخواست خوانندگان محترم نشریه چشم‌انداز، با وجود مشکلات عدیده مالی، اقدام به چاپ رنگی و تغییراتی در طراحی نشریه نمودیم. از شما خوانندگان عزیز تقاضا داریم نظرات و پیشنهادهای خود را درباره تغییرات نشریه به آدرس ایمیل meisami40@yahoo.com ارسال نموده یا با شماره تلفن‌های ۰۷۴۳۳۲۰۷ و ۰۶۶۹۳۶۵۷۵ تماس حاصل فرمایید.

گفتنی است که چشم‌انداز ایران بیش از پیش نیازمند دعای خیر خوانندگان محترم است.

تقاضا نمودیم با همت عالی و پرداخت به‌موقع حق اشتراک ما را یاری فرمایید.

کدام دانه فرودفت در زمین که نرست
چرا به دانه می انسانست این گمان باشد



همارم خرد او کرامی باو



شهید صدیق بلبلان

شهید محسن

شهید عقیق نژاد

شهید بیج زاکان

شهید شریف دهنی